HARVARD
UNIVERSITY
LIBRARY

تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

چاپ راستی

5464 3

بروان شادی فروهر تابناک انوشه روان ارباب رستم گیو

بانی بنیاد رستم گیو که دهشهایش بیشمار و همهٔ دارائیهای او را فرا گرفته

و به تندرستی بانوی ارجمندش مروارید گیو

که همواره در سفر و حضر یار دمساز و در کارهای دهشی با او همیاری داشته است

SHAHMARDAN
TARIKH-I
ZARTUSHTIYAN
WID-LC
Mid East
BL
1525
.S45
1981
HARVARD UNIVERSITY LIBRARY
JUL 18 1985
60e1et

مندرجات

پیشگفتار ۷
انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین
عربستان ۱۲
قباد ۱۴
انوشیروان ۱۷
هرمزد ۱۸
خسروپرویز ۲۰
شیرویه ـ اردشیرسوم ۲۸
پوراندخت ۲۹
آزرمیدخت ۳۰
یزدگردسوم ۳۱
قضاوت تاریخ درباره یزدگرد ۴۶
فیروزپسریزدگرد ۴۷
نرسی دوم ـ پشنگ ۴۹
نوادگان یزدگرد ـ الوهن ۵۰
چه شدکه شاهنشاهی ازهم پاشید ۵۱
سهم بزرگ ایرانیان درپیشرفت
نخستین جنبش اسلامی ۵۳
جنگ قادسیه ۵۵
جنگ نهاوند ۵۶
نفوذ اسلام درگیلان ۵۷
فرمانروایان زرتشتی درتبرستان ۵۸
اسپهبدان گاوباره ۵۸
اسپهبدان غارنوندی ۶۰
اسپهبدان باوندی ۶۰
استنداران بادوسبانی ۶۱
نامه مهدی فروح بن شخسان ۶۴
خاندان زیاری ۶۸
دیلمیان ۶۹
کارگزاران عرب درتبرستان
وشورش تبرستانیها ۷۳
زرتشتیان درسده های اولیه هجری ۸۶
زرتشتیان اورامان ۸۸
ابن مقفع ۹۰
المقنع ۹۱
نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان ۹۲
تهاجم تازیان برخراسان وپیگار
خراسانیان ۹۸
راه دادن خراسانیان اعراب را ۹۹
غارن هراتی وجنبش سیستانیان ۱۰۱
قتیبه ونیزک باغیسی ۱۰۴
خونریزیهای قتیبه وسوزاندن
فاریاب ۱۰۵

ناتوانی اعراب درتحکیم
پیروزیهای خراسان ۱۰۷
زادن فرخ ۱۰۹
فیروززرتشتی ملقب بسنباد ۱۱۱
انجمنها ۱۱۲
پارسان ۱۱۳
اخترشناسان اخیرزرتشتی ۱۱۵
ستمهای برزرتشتیان ۱۱۷
خبرهای گوناگون ۱۱۸
سدره وکشتی وقربانی وپنچایت
یزد ۱۲۹
کتابخانهای زرتشتیان ۱۳۱
کلانتران زرتشتی ۱۳۶
رونوشت تعهدموبدان یزد
بمانکجی ۱۳۹
فهرست کتب نویسندگان زرتشتی ۱۳۹
مردان ناموررزتشتی ۱۴۳
موبدان موبدایران ۱۵۵
پیرشهریار ۱۵۹
خدمات فرهنگی وزرتشتیان
هنددرایران ۱۶۳
موبدی که اسلام آورد ۱۶۴
اورامان تخت ۱۶۵
روستاهای پیش ازاسلام دریزد ۱۶۶
ذکربعضی پذیرشگاهها ۱۷۰
آتشکده ها ۱۷۱
بلای آسمانی درخراسان ۱۷۳
پل گبرها ۱۷۴
اوضاع اجتماعی زرتشتیان
ایران درسده اخیر ۱۷۵
محمودافغان ویک سردارزرتشتی ۱۷۹
آثارایرانیان باستان در
انگلستان ۱۸۵
زرتشتیان واکبرشاه گورگانی ۱۸۷
زرتشتیان یزددردوره خان بزرگ ۱۹۶
دراطراف گوشه ای ازتاریخ ۱۹۹
نفوس وفرهنگ زرتشتیان ۲۰۱
گفتارگوناگون ۲۰۶
سخنرانی مانکجی هاتریا ۲۱۴
آغازتماس زرتشتیان ایران
باپارسیان هند ۲۲۰
نخستین ازدواج پارسی با
زرتشتی ایرانی ۲۲۶

آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهند ۲۳۴
بخش دیگر از تاریخچه کامل زرتشتیان ایران ۲۴۲
استادان زرتشتی دانشگاه ۲۴۸
زرتشتیان وجهانشاه ۲۴۹
ملاگشتاسب کرمانی ۲۵۶
از گذشته باید پند گرفت ۲۶۰
روانشاد کیخسروجی خانصاحب ۲۶۹
دستور اردشیر کرمانی ۲۷۷
موفقیت های دختر خردسال زرتشتی در دیار بیگانه ۲۸۱
پاسخ به پرسش آقای اردشیر برزگر ۲۹۳
موبدان وعلمای اسلام ۳۰۳
مرزبان ظهراب وروستای مبارکه وزین آباد ۳۰۹
اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته ۳۱۳
مانکجی وانجمن زرتشتیان کرمان ۳۲۵
جندیشاپور (گند شاپور) ۳۳۱
توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان ۳۴۰
استعمال روزمه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی ۳۴۵
چتراپاتی شیواجی ۳۴۹
ایرانیان وزرتشتیان در هند از روزگاران کهن ۳۵۷
نفوذ دین زرتشتی در هند ۳۶۳
مسافرت زرتشتیان ایران بهند درسده‌های اخیر ۳۶۹
نامه اردوان سوم بشهر شوش ۳۷۷
ساختمان ایوان مداین از کیست ۳۸۱
پارسیان کمبایت وسید دولت ۳۸۳
تصحیح اشتباهی مورد اشکانیان ۳۸۷
تاریخ کشف اوگاندا ۳۸۹
میترا در دین زرتشتی ۳۹۱
صورت فرمانهای جماعت ۳۹۲
جلوس یزدگرد شهریار واردشیر بابکان ۳۹۶
درمهرهای سلسله جوپار کرمان ۴۰۴
فرهنگ ودین ایرانیان بین غیرایرانیان ۴۰۷
گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر ۴۱۵
نفوذ مزدیسنی در بابل ۴۱۷
ادامه زرتشتیگری بین ملتهای باستان ۴۱۹
گسترش پیام اشو زرتشت بین هندوان ویونانیان ۴۲۰
گسترش فلسفه ودین قدیم ایران در اروپا ۴۲۲
قلمرو گسترده دین کهن ایران در آسیا، اروپا وآفریقا ۴۲۶
دین اشو زرتشت در چین ۴۲۹
دین هونها ومردم نواحی طی دوره‌های زرتشتی بوده ۴۳۲
آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید ۴۳۶
تاریخ رویدادهای هفتصدساله ۴۳۸
زرتشتیان درسده اخیر ۴۴۲
بانک زرتشتیان ۴۴۳
تجارتخانه جمشیدیان ۴۴۴
نزول بلای آسمانی ودولتی بزرتشتیان ۴۴۵
زرتشتیان قزوین ۴۴۷
وجود ۱۴ نسک اوستا درچهار سده پیش ۴۴۹
زرتشتیان وانقلاب مشروطیت ایران ۴۵۱
کشتار زرتشتیان درشهرهای مختلفه ایران ۴۵۹
آمار زرتشتیان ایران ۴۷۱
فرزانه جمشید ۴۷۲
دبیران وآموزگاران زرتشتی ۴۷۴

پیشگفتار

بنام خداوند یکتا

نِمَوا هورَهِه مزداُ درود وستایش به اشو زرتشت اسپنتمان، کهن وخشور جهان و گروه پیمبران وسروشاورزان ومسمغانان وگروه مغان ودلپتان وروشندلان ورادمردان ورادزنان وسیوشانسها وسودرسانان وآزادی بخشایان وراستی پویان وراستی‌خواهان وراهنمایان جهانیان آنانکه ازجهان رفته‌اند وآنانکه زنده‌اند وآنانکه بجهان خواهند آمد.

اما بعد چنین گوید این باشنده هندوستان نگارنده وگردآورنده این برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرا فرا گرفت. بجستجو ومطالعه پرداختم. مآخذ ونوشته‌های چاپی وخطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم ویادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتم. ازدانایان، دبیران وآموزگاران گروه درایران، درمورد کارنامه فرزانگان در گذشته‌ی خودمان استمداد جستم لیکن دستیاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی ازآنان در دوره سوم مجله هوخت در پیرو اصلاح سهوی درگفتار مرا بسخریه گرفت وسراسر نامه خود بمجله هوخت که مربوط باصلاح سهوم که بانگیزه عدم مراجع وتنها ازشنیدن اخبار شفاهی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا وتعجب پرکرده بود. چون نظرم بفراهم آوردن تاریخ ویاد بزرگان گروه بود ازمیدان بدر نرفتم ودنباله کار خویش را گرفتم تا اینکه کمتر از نیم قرن میگذرد، با مسافرتهای بسیار وتحقیقات محلی توانِ گردآوردن مطالب بیشماری بدست آوردم. لیکن کار بپایان نرسیده ولی عمر بپایان سیر نزولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمند گروه، که بخواست اهورامزدا شماره آنها روزافزون است دررفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی وپژوهش درگوشه کتابخانهای هند بصورتی ازکتابهائی برخوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند. صورت کتب نامبرده راکتبی که بنظر نگارنده نرسیدهٔ دربرگهای این کتاب آورده‌ام وعنوان بساکتابهای دیگر نیز درصفحات ۲۱۳–۲۲۷ فرزانگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. درکتاب نامبرده وصفحات مذکور در مورد نقش شارستان چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرهاد گفتگوئی داشته‌ام. درکتابخانه خورشیدجی

رستم‌جی کاما در بمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردم که کاتب اسفندیار بن رتن جی بن منوچهرشاه بن دهنجی شاه بن پدم شاه در سال ۱۱۷۸ یزدگردی در خاتمه کتاب چنین آورده

" وسبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که بیان کرده میشود که فشوم خانی وگروشمان مکانی دستورکاوس بن رستم سنجانا عرف میرزا خسرو بیک چون بطرف شاهجهان آباد بمصحوب فرزندان وقبایل نیکسا عتخان تشریف شریف ارزانی داشته بودند وچندی از صاحبان بخصوص گروشمان مکانی دستوران دستورکاوس منجم بن فریدون جی فرمایش کتابهای چند بطرف شاهجهان آباد بمیرزا مذکور فرستاده بود اما وقت نیافته ومدت مدید براو گذشته وبعد از آمدن نیکسا عتخان ببندر مبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آباد بمیرزای مذکور افتاد و در بازار چوک شاهجهان آباد در میان کتابهای دیگر این کتاب شارستان چهارچمن بنظر درآمده وبقیمت چهار روپیه خرید کرد اما آن کتاب در خزانه پادشاهی بمهر شاهی مزین شده بود ومیرزای مرحوم مذکور میان مغلیه وغیره حسن وقبح شریعت اسلام از این کتاب وانموده بیان میکرد تا خبر بشریعت پناهی قاضی القضات شاهجهان آباد رسید آن حضرت میرزای مرحوم مذکور را طلب داشته دعوی نمود که این کتاب از کتابخانه من دزدیده رفته است در این باب جهد بسیار شد و آخرالامر چند کسان میان آمده مقرر نمودند که نقل آن را بمیرزای مذکور بدهند چون که بهشت بهره میرزا خسرو بیک برای مراجعت نمودن ببندر مبارک سورت مستعجل بود از این سبب ناقص ماند و جای دیگر این کتاب بنظر نیامده مگر کسی در شاهجهان آباد ویا در اگره ویا در لاهور تلاش نماید مقرر در آنجا بوده باشد چرا که آن صاحبان دین آبادیان و شاگردان حضرت ذوالعلوم آذرکیوان در آنجا نسب ربط سیر داشته اند البته که بهم میرسد و کتاب چهارچمن بصحت انجامد چونکه این کمترین کاتب را بسمع رسیده بود تحریر یافت"

باز در کتاب خطی دیگر در همان کتابخانه کاما در بمبئی بنشانی (R 84) چنین آمده " تواریخ شیدآیین، جمشاسپ نامه ، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان نامه تواریخ یزدانیان این شش کتابها را که برمدت هفتصد نهصد سال موبدان و هیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بخواهش تمام از ولایت ایران طلب نمود . نقل از مکتوب ایران"

کتاب مهم دیگری داستان ادرسه میباشد که بگفته صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان و صاحبدلان و بزرگان زرتشتی است وکتاب دیگر بنام بزمگاه نوشته موبد خوشی هراتی که آن هم کارنامه صاحبدلان و خدارسیدگان زرتشتی است وگلستان دانش تالیف آذرپژوه بن آذرآئین بن کستهم که در مورد بزرگان باستان گفتگو میکند . کتابهای مذکور در چهارصد سال پیش موجود بوده و فرزانه بهرام فرهاد صاحب شارستان چهارچمن و موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان صاحب دبستان المذاهب از آنها نقل قول یا ذکر

مینمایند . مطلب دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندیا پادشاهان مغول بویژه اکبرشاه ، همایون و شاهجهان طالب کتابهائی بوده اند که بوسیله زرتشتیان نوشته شده بود و آنها را در کتابخانهای خود نگهداری میکردند و چنانکه در بالا ذکر شد شارستان چهارچمن که در شاهجهان آباد بوسیله میرزا خسرو بیک خریداری شده بود مهر کتابخانه شاهی را داشته است و فرزانه بهرام فرهاد کتاب مذکور را در هند برای اطلاع موبد کیخسرو فرزند مرشد و پیر خویش دستور آذرکیوان بنگارش درآورده بود .

برای یافتن کتابهای نام برده که در بالا شرح داده شد با کمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانهای ملی و دولتی و شخصی هندوستان را تا آنجائیکه اطلاع داشتم درنوردیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم . یکی از استادان دانشگاه اله آباد هند اظهار داشت تجسس خود را بایستی هفتاد سال پیش قبل از تقسیم هند آغاز کرده باشم . زیرا در آن دوره هرج و مرج کتابهای بیشمار خطی و چاپی نایاب و نابود شد و طعمه آتش گردید . طی مسافرت خویش بدهلی جویای کتابخانه قاضی القضات شاهجهان آباد گردیدم تا شاید شارستان چهارچمن کامل را که از میرزا خسرو بیک غصب کرده بود بدست آرم اما گفتند کتابخانه او بکتابخانه مسجد جامع دهلی منتقل گشته است . بدانجا روی آوردم امام مسجد اظهار داشت هفت ماه پیش یکی از روپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجد را با بهائی گزاف خریداری کرده و با خود برده است از اسم خریدار و شهرش جویا گشتم گفت از اسم و عنوان و ملیتش بی اطلاع میباشد .

ضمن پژوهش و مطالعات بنگارش فرزانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتیان پرداختم بسیاری از رویدادهای تاریخی را در آن دو کتاب که شاید زندگی‌ام بپایان رسد ، هرچند خارج از موضوع بوده گنجانده ام تا از خطر فراموشی در امان باشد . دکتر ریچارد فرای ایرانشناس مشهور آمریکائی که سالها در ایران در موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت ، هنگام ورود به بمبئی و ایراد سخنرانیهائی در تالار کتابخانه کاما چون کتاب فرزانگان زرتشتی بنظرش رسید نگارنده را بمسافرت بایران و ادامه تحقیقات و پژوهشهای محلی تشویق نمود .

در دوران پژوهش و مطالعات در دهلی اطلاع یافتم حدود هشت هزار جلد کتب خطی فارسی از کتابخانه شاهان مغول که در قلعه سرخ دهلی موجود بوده یکسال پس از انقلاب ۱۸۵۷ هند که انگلیسها آن را شورش مینامند بلندن منتقل گردیده و فهرست آن تاکنون بچاپ نرسیده است . خبر دیگر اینکه نادرشاه افشار پس از حمله بهند و ورود با پیروزی بدهلی شصت هزار جلد کتب کتابخانه پادشاهی هند جمع کرده همایون و اکبرشاه گورگانی را با انضمام تخت طاوس و غنایم هنگفت دیگر با خود بایران برده است . گفتار دکتر فرای

مبنی بر تحقیقات محلی در ایران و امید یافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشد در بین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، در ایران یا لندن موجب شد که در سال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه کار خود در خارج از هند تلاش نمایم. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عزیمت خویش را که در آن زمان بالغ بر ۲۵ هزار تومان میگشت از کجا تهیه کنم؟

اندیشه‌ام بانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشید که چند سال جلوتر بواسطه پژوهشهای تاریخی‌ام و گواهی و توضیح نگارنده در دادگاه در دعوای دادگستری بمبئی پیروز گشته بودند، از آنها برای ادامه پژوهش تاریخی استمداد جویم که با وجود داشتن بودجه ویژه‌ای به پیشنهادم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کار از اهورامزداست. از اتفاقات روزگار رادمرد خیراندیش آقای فریدون فلفلی فرزند رستم جمشید خدارحم جاوید نرسی آبادی بنیانگزار و مدیر عامل شرکت سپنتا به بمبئی وارد و در همان روز اول ورود در خیابان بنگارنده برخورد و اظهار داشت مدتهاست در ایران منتظر ورودم میباشند علت تاخیر چیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مرا از حرکت و ادامه پژوهشهایم باز داشته است. فرمودند هر قدر از بودجه کسر باشد بهنگام ورودت بایران میپردازم. بزودی حرکت کن و کار خود را ادامه ده. روز بعد بهوتلی که اقامت داشت رفته پس از اظهار سپاس از همت والایش گفتم شاید از این مسافرت پژوهشی آنچه منظور است بدست نیاید و هزینه و تلاشها بهدر برود. با خنده که عادت اوست فرمودند با کوشش خویش وجدانمان شرمنده نخواهد بود و چنین اندیشه‌ای بخود راه ندهم. در اینجا باید تذکر دهم کتاب حاضر و نوشته‌هائی که پیش از این در ایران نگاشته‌ام نتیجه مساعدت و یاوری این رادمرد خیراندیش میباشد که در مواقع لزوم از همراهی خود دریغ نفرموده‌اند اهورامزدا او و خانواده‌اش را همواره در پناه خویش از هرگونه رنج و اندوه مصون دارد.

اما در مورد تجسس کتابهای گمشده، هنگام ورود بایران به همه کتابخانهای کشور سر زدم و نشانی از آن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با امید اینکه شاید کتابهای پادشاهان گورگانی هند را در آنجا بیابم. متاسفانه از ۶۰ هزار کتاب که نادرشاه با خود بایران آورد فقط سه هزار کتاب در کتابخانه سلطنتی موجود بود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجار بیغما رفته و برخی از آن با مهر شاهزادگان در کتابخانهای فرانسه و انگلستان و بقیه اگر نابود نشده باشد در کتابخانهای اشخاص باستراحت مشغولند. در کتابخانهای شهرهای افغانستان، ترکیه و انگلستان نیز اثری از آنها پیدا نشد. در کتابخانه ایندیا آفیس لندن جویای هشت هزار کتب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که در بالا از آن صحبت شد. کتابهای مذکور بظن قریب بیقین باید پس از پادشاهی اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابدار اظهار داشت پس از ۱۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بدیدن آن داشتم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. باندیشه فرو رفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هند و دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هندو و مسلمان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزاندند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده باحتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفته نگذارم با انتشار مجله هوخت در تهران گفتارهائی از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضم نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده‌اند و خانم مهرانگیز بهرامشید کتابدار کتابخانه یگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته‌اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سالمه آسمان ایزد و دیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهمردان

انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان در پایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه‌دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه‌ئی که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید.؟

ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخر پادشاهی خاندان هخامنش که از ملت متمدنی چون خود و بگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بود نه مردم گرسنه بیابان. شکست از هر که باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباشد، رویدادهای زیادی در صفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابود گشته‌اند و خاندان بزرگ و توانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده‌اند.

با کشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گرد ننگ بزرگی بر سر و روی ایرانیان پاشیده شد. پاک کردن این گرد ننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه‌های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی مانند گذشته با دسیسه و دوروئی در شالوده زندگانی اجتماعی و سیاسی خود خلل وارد نیاورند.

تازیان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کرامتی نشان ندادند، بلکه بدبختیهائی چند گروه ایرانیان را پایمال ستم و اعراب را بسروسامان رسانید. سایه شوم بختیهائی که بایران رسید اگر کرانه ممالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و برباد میگشتند.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جاهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی. برای پختن خوراک و درست کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب از آنجا برمیدارد. بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و دارائی مردم را میچاپد و حدی برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه است چگونه تمدن شهرهائی که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد. حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران در عراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر."

حمله ناجوانمردانه صدام جبار عراقی و سربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز و دسترسی به بندر خرمشهر و غارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

گمرک، راستی گفتار ابن خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استاد کریستنسن در تایید گفته ابن خلدون در کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان ترجمه مجتبی مینوی گوید "در اواخر زمنه شاهنشاهی ساسانیان مرکز کلیه فر و شکوه دستگاه دربار خسروان مخصوصا" کاخ تیسپون شده بود که امروز طاق کسری نامیده میشود از این فقط قصر اپدانه یعنی تالار بار آن با وجود اصرار خلفای عباسی در تباه کردن کلیه آثار ظریف و صنعتی ایران هنوز با دیوارهای سترک خویش در بیابان برپاست."

از گفته بالا، قول تاریخ نویس عرب و استاد کریستنسن میتوان قضاوت نمود و حدس زد که از پیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه خرابی و خسارت بایران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ و ادب خود، تمدن خود، کتابهای دینی خود و کتابخانهای بزرگ پزشکی و علمی خود را بتوسط ناراضیان مغرض نابود یافتند. سدها و کوشکهای زیبا و شهرهای خرم و آباد ویران و خشک گشت و باشندگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه‌های شومی که ایران را بشکست و مهاجمین عربستان را بسروسامان رسانید:

ناخشنودی سپاهیان و بزرگان.

کشتار هرمزد، بزرگان و سرداران و مردمانی را که طرف توجه پدرش انوشیروان بودند.

سرکشی بهرام چوبین در پایان پادشاهی هرمزد و جنگ خانمان برانداز او با خسرو پرویز.

پیکار دامنه‌دار با رومیان و تباهی هردو کشور.

نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی و سرکشی سرداران و خواب و خیال آنها برپادشاهی و تاسیس سلسله بنام خود.

رشک، کین و دوروئی بین سپهبدان، سرداران و بزرگان.

بی‌آرامی و آشوب بین کارگران و کشاورزان بواسطه آموزشهای مزدک و پیروی آنها از هر سرکشی برای رسیدن بآزادی.

کشتار دستجمعی شاهزادگان، سرداران و بزرگان بوسیله شیرویه.

طغیان دو رود دجله و فرات باهم.

بروز بیماری وبا و طاعون.

پادشاهی ۱۱ نفر زن و مرد و کودک در مدت چهار یا پنج سال.

انتقام خاندان آل منذر بوسیله قبیله بنی لخم بواسطه کشته شدن نعمان بفرمان خسروپرویز.

پروانه اقامت قبیله ربیعه در عراق بوسیله نوشیروان.

بدتر از همه جانفشانی مهاجمین برای رسیدن بایران بهشت موعود پر از انواع میوه‌جات و گوشتها و زر و سیم و لؤلؤ و مرجان و حور و غلمان بود.

تخم شوربختیها ی نا مبرده که منجربه پا یا ن یا فتن دولت پا رسیا ن گردیددرزما ن پا دشا هی قبا دبرسرزمین ا یرا ن پا شیده شدوخسروپرویزآ نرا آ بیا ری نمودوشیرویه دردرو کرد ن آ ن همت گما شت .

ا ینک دربیا ن ا ین ا نگیزه ها بقدرا مکا ن میکوشیم .

قبا د —

قبا دبا همرا هی سوخرا سردا ربا شها مت پا رسی بپا دشا هی رسید . عربها ا ورا سوفرا نا مندودرشا هنا مه بنام سرخه هم یا دشده . پا دشا ه ا ورا طر فتوجه قرا ردا د . رسیدگی با مورکشوری ولشکری را بدست ا وسپرد . پس ا زشخص پا دشا ه بزرگترین مردا یرا ن بشما ر میرفت . رگ رشک رقیبا ن بجنبیدودربرا نداختن ا وهم پیما ن شدند .درگوشه وکنا رسخنا ن زهرآ گین دربا ره ا وبگوش شا هنشا ه فرومیخوا ندند ،تا آ نکه شا ه بدگما ن وا زا ونگرا ن شد ولی ا زترس نمیتوا نست آ شکا را با ا ومخا لفت کند . شا پورسردا ری ا زا هل ری برا ی آ ورد وبندبرنها د ن ا وقدم جرئت پیش نها د . بگفته فردوسی :

همیگفت هرکس که جزتا ج شا ه — ندا ردا زا یرا ن زگنج وسپا ه
نه فرما نش با شدبچیزی نه را ی — جها نی شده بنده سوخرا ی
هرآ نکس که بُدرا زدا رقبا د — برا وا ین سخنها همیکردیا د
که ا زشهریا ری بنا می پسند — چرا کردی ا ی شهریا ربلند
زگنج توآ گنده ترگنج ا وی — ببا یدگسست ا زجها ن رنج ا وی
همه پا رسی بنده ا وشدند — بزرگا ن پزستنده ا وشدند
زگفتا ربدشد دل کیقبا د — زرنجش بدل برنکردا یچ یا د
ترا بندگا نندوسا لار ، مست — که سا یندبرچرخ گردنده دست
چوشا پوررا زی بجنبدزجا ی — بدرددل بدکنش سوخرا ی
شنیدا ین سخن شا ه ونیروگرفت — هنرها بشست ا زدل آ هوگرفت

سوخرا مردی بلندهمت وشا ه وا یرا ن پرست بود .چو ن نا مه شا ه را که شا پوررا پیش برد بخوا ندخودرا تسلیم ا وکرد .شا پوربندبرا وبرنها دوبپا یتخت برد . پا دشا ه خوبیها ی سوخرا را فرا موش کردا ورا بکشت وا موا لش را ضبط نمودوفرزندا نش ا زمرزا یرا ن خا رج گشتند . کشته شد ن سوخرا چو ن مردی فرزا نه ونیک منش بودبربزرگا ن ومردم پا رس گرا ن آ مدوا ز شا ه ا ندیشمندشدند .

درزما ن سا سا نیا ن گروه ا یرا نی دوبخش بودند .بخشی بزرگا ن توا نگروزمیندا ر بودندکه دهقا نا ن نا میده میشدند . زنها وکنیزا ن وچا کرا ن زیا ددا شتندوهمه نو ع وسا یل آ سا یش وآ را مش برا ی آ نها فرا هم بود . بخش دیگربینوا ونا توا ن بودندکه بچا کری و خدمتکزا ری توا نگرا ن وبزرگا ن با سختی ومرا رت زندگی مینمودند . درآ ن ا وا ن بوا سطه

کم آ بی خوا ربا رکم شده بود .توا نگرا ن ودهقا نا ن گندم وخوردنیها را ا نبا رنموده ببها ی گرا ن میفروختند . مزدک با مدا دیکی ا زموبدا ن بودبطرفدا ری بینوا یا ن برخا ست و ا صول برا بری ،هما ن ا صول کمونیستی ا مروزی را تعلیم میدا د .گرسنگا ن وبیچا رگا ن بدورا وجمع شدند .بزرگا ن ودربا ریا ن وموبدا ن بسیا رنیرومندوبا نفوذبودندوشا ه ا ز آ نها ا ندیشه دا شت . برا ی تضعیف نفوذونیروی آ نها با مزدک همرا ه گشت . مزدک میگفت چرا یکنفربا یدچندین کنیزوچا کردا شته با شدوخورا کها ی لذیذگونا گو ن بخورد .ودیگری بحا ل تجردوسختی وتنگدستی زندگی کندوبا شکم گرسنه بخوا بد .توا نگرا ن با یدکنیزا ن زیا دخودرا آ زا دکنندوخوا ربا ررا زا نبا ردرآ ورده بین بینوا یا ن ببها ی ا رزا ن تقسیم کنند .بگفته فردوسی مزدک به پیشگا ه قبا درفت وپرسشها ئی نمودوپا سخها ئی شنید .ما نند :

بدوگفت کا نکس که ما رش گزید — همی ا زتنش جا ن بخوا هدپرید
یکی دیگری را بودپا دزهر — گزیده نیا بدبه تریا ک بهر
سزا ی چنین مردگوئی که چیست — که تریا ک دا ردرم تنگ نیست
چنین دا دپا سخ ورا شهریا ر — که خونیست آ ن مردتریا ک دا ر
چنین گفت کا ی نا مور شهریا ر — کسی را که بندی به بندا ستوا ر
خورش با زگیرندا زا وتا بمرد — به بیچا رگی جا ن شیرین سپرد
مکا فا ت آ نکس که نا ن دا شت ا وی — مرا ین بسته را خوا ر بگذا شت ا وی
چه با شدبگویدمگرپا دشا — که ا ین مرد دا نا بدوپا رسا
چنین دا دپا سخ که مسکین تنش — که خونی ا ست نا کرده درگردنش

مزدک پس ا زشنید ن جوا ب ا زبا رگا ه پا دشا هی بیرو ن میآ یدوبه پیروا ن ومردم گرسنه وبیچا ره میگویدهرجا گندم را به بینیدبردا ریدوا گربها ی عا دله خوا هندبدهید .مردم عوام وبدبخت وبیچا ره بتا را ج وچپا ول ا نبا رها پردا ختندچنا نکه نمونه آ ن را درهمین دوره درشهرها ی هند می بینیم که مردم با زا ری چگونه بتا را ج وغا رت دا را ئی مردم مبپردا زند . توا نگرا ن ا زا غتشا ش وآ شوب کا رگرا ن بشا هنشا ه شکا یت کردند .مزدک را طلبیدوچگونگی را پرسید . مزدک بگفته فردوسی چنین جوا بدا د :

ا گردا دگربا شی ا ی شهریا ر — درا نبا رگندم نبا یدبکا ر
شکم گرسنه چندمردم بمرد — که ا نبا رآ سوده جا نش ببرد
جها ن را ست با یدکه با شد بچیز — فزونی توا نگرحرام ا ست نیز
نبا ید که با شدکسی برفزود — توا نگربودتا رودرویش پود

پا دشا ه را گفتا رمزدک خوش آ مدوتوا نگرا ن ا نبا ردا ررا برا ند .دلش میخوا ست رعا یا ن کا رگرا ن و کشا ورزا ن درزحمت نبا شندوبروشی ا زنفوذزیا د موبدا ن وبزرگا ن ودهقا نا ن بکا هدزیرا شا ه ا زآ نها ا ندیشمندبود .بزرگا ن وموبدا ن ا زشا ه سخت برنجیدندودسیسه کرده شدند . برسرش ریختندوا ورا گرفته درزندا ن فرا موشی بندبرنها دندوجا ما سب را بپا دشا هی بردا

ایرانشناس نامور آرتور کریستنسن درمورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت ودولت و دربار دردوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف آرتور کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ – ۹۵) " عزل ونصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود او شاه را معین میکرده است . وی بتاسیس انجمنهائی برای فحص عقاید و شکنجه بددینان مخصوصا" درخطه هائی که درمخالفت با دین جماعت ، قیام شدید میشود مساعدت میکرده . درهر موردی که پای دین درمیان نست وی مشاور شاه هست یا باید باشد و عموما" از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست و میتواند نفوذ عظیمی درکلیه امور مملکت بکار برد .

آگاثیاس میگوید ، "مغان اقتدار روحانی داشتند . دولت ، ایشان را حاکم بر جان ومال وعرض مردم کرده بود . اجرای عقد ازدواج وصحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک وسایر حقوق دردست قدرت ایشان بود . تطهیر کسان از ننگ بیدینی وارتکاب گناه باختیار ایشان بود . همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود . اما مایه نفوذ ایشان تنها همین ها نبود بلکه ایشان زمیندار نیز بودند وعایدات کثیری از مردیات وغرامات شرعی داشتند واموالی بعنوان ردمظالم ونذور وهدایا ووقف وحبس حاصل میکردند واینهمه به نفوذ وعظمت مقام ایشان کمک میکرد . از این گذشته استقلال بسیار وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان برموجب شرایع وقوانین مخصوص بخود میزیستند" بتوان اعتماد کرد باید گفت که ایشان درقلب دولت ایران ، دولت دیگری ایجاد کرده بودند .

دردوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دو دسته شده بودند دسته ئی طرفدار شاه بودند وسردسته آنها سیاوش نام داشت . دسته دیگر برخلاف او وموبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگ آنها گشنسبداد بود وچون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزیر کشیدند .

جاماسب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد . بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم وبیداری آنها ناتوان گشتند . اراده آنها فقط دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد و بکارگران وکشاورزان استراحت وآسایش بدهد . قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت وبهیاتله پناه برد واز آنها استعانت جسته لشکر بایران کشید . در این گیرودار جاماسب بمرد وقباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد . دوست ودشمن خود را بشناخت وچاره جوئی نمود . گشنسبداد را بکشت وسیاوش را گرامی داشت وبزرگترین مقام لشکری او را سپرد .

قباد از نفاق ودوروئی سرداران وبزرگان کشور با خبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با او اطمینان داشت وموبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک ومزدکیان مخالف بود بنابراین در وصیت نامه ئی که مخفیانه نوشته وبموبدان موبد سپرده بود اورا بسلطنت نامزد نموده بود . پسر بزرگ قباد کاوس نام داشت وطرفدار مزدک بود دسته کارگران وپیروان مزدک ویا آشوب طلبان او را بپادشاهی میخواستند . دسته ئی از

بزرگان وسرداران لشکر منجمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزند دوم قباد بود در جنگها وپیکارها عدیم المثال ویک چشم خودرا از دست داده بود . چون ناقص العضو نمیتوانند بپادشاهی رسد قرار بر آن دادند که فرزند او را بنام قباد پادشاه سازند وزم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد . نیرو ونفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس از مرگ قباد انوشیروان را برای بکه شاهنشاهی بنشاندند .

انوشیروان –

انوشیروان پس از تاجگذاری سیاوش را که فرمانده کل لشکر وطرفدار ومتهم بمزدکی بود بقتل رسانید . سپس مزدک وگروهی از مزدکیان را براندا خت بقیه مزدکیان خودرا پنهان وبزیر پرده رفتند . پادشاه پس از ختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت . بسیاری از بزرگان دربار چون باطنا" یا ظاهرا" بگفته صاحب ایرانشناس مهمانوی یا مزدکی متمایل ومخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر وبقولی ۵ انفر بدیار عدم فرستاد . منجمله اسپهبد خالوی خود پادشاه که طرفدار سلطنت قباد برادر زاده او بود با برادران خویش کاوس وزم را نیز بکشت . قباد قبلا فرار کرده بروم پناهنده شد وبفرزندخواندگی امپراتور روم درآمد . بعدها همین قباد بسرداری اسیران ایرانی که درروم گرفتار بودند در مرزهای مغربی روم برای امپراتور روم مبارزه وپیکار مینمود .

پادشاهی انوشیروان مانند پادشاهی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت . کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسرو پرویز بآخر رسید . کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند . آن پادشاه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را برانداخت وایران را بقهقرا وشکست سوق داد .

انوشیروان برای آسایش مردم وآرامش کشور بکوشید تا نفوذ آموزش های مزدک از بین برود . ولی در تحکیم شالوده عظمت ونیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد . اصولی تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود وکارگران ومردم را باغتشاش وآشوب راهنمائی میکرد بنابراین او را برانداخت وپیروانش را بکشت .

پادشاه جاه طلب ونیرومند وخودخواه ، بزرگان ودرباریان وسرداران لشکر ، پول پرست وحریص وموبدان متعصب وخودپرست بودند . بنابراین کشمکش بین بانوایان وبینوایان چندی درزیر پرده مخفی وتخمی را که مزدک در دل مردمان کاشته بود درحال نمو بماند وبوقت خود هنگام ضعف پادشاهان بارور گردید وایران وپارسیان را خرد ولهی نمود ویکی از انگیزه ها شکست ایران وپایان دولت پارسیان واضمحلال سلسله ساسانیان گشت .

قانون نظامی ایران بسیار سخت وگاهی از اوقات سرداران وسپاه شکست خورده بجان ایمن نبودند . رفتار انوشیروان با آذرث فرمانده سپاهی که درروم میجنگید دل شکننده بود . فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار برسپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید . بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده او را

وادار به سرکشی و عصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه در جنگ با ترکان پیروز گشت ولی در جنگ با روم در قفقاز شکست خورد هرمزد او را توبیخ نمود و دوک و لباس زن برای او ارمغان فرستاد و باعث شد که آن فرمانده یاغی گردد. گویا دولت ایران راهی غیر از اینگونه سختگیریها نداشت تا سپاهیان و سرداران را بجانفشانی و مجاهدت بپردازند و در پیکار سستی ننمایند.

رویدادهائی در تاریخ ایران میبینیم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش از قدر لزوم نیرومند میگردند، نفوذ و مقام و بزرگی پادشاه بهمان اندازه در نظر مردم کم میشود و دربار شاهنشاهی ضعیف و شیرازه امور کشوری و لشکری درهم و برهم میگردد. بزرگان دولت و سران سپاه نسبت بیکدیگر رشک میورزند و آتش نفاق بین آنها شعله‌ور میشود و پادشاه بی نیرو و ضعیف و آلت دست آنها میگردد و اگر چنانچه استقامت ورزد جانش در خطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره از تخت بزیر کشیدن و یا کشته شدن پادشاه به بدبختی مردم و تباهی ملت منجر میگردد.

هرمزد

هرمزد در آغاز پادشاهی با رعایا بداد و انصاف رفتار میکرد. بضعیفان و زیردستان رافت و مهربانی نشان میداد. امتیازی بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظر مینگریست. موبدان از او چشم داشتند و ایراد میگرفتند که چرا یهودی و نصارا را طرف توجه خود قرار میدهد. هرمزد میگفت، ایران کشور بزرگی است و اقوام مختلف با ادیان گوناگون در آن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات و برابری ببیند و خود را ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشاورزان توجه مخصوص داشت و اگر کسی اندکی بر آنها تجاوز میکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسروپرویز محصول کشاورزی را خورده و لگدمال کرده بود پادشاه شاهزاده را مسئول قرار داده و فرمان داد چندین برابر خسارت غرامت بکشاورز بپردازد. میگویند پس از بزرگمهر ورق برگشت و اوضاع دربار پادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخنویسان، اطرافیان هرمزد همه خودخواه، خودپسند و دورو و ستم پیشه بودند. شاه را با گفتارهای دروغ از مردم ترسانیده و برنجانیدند و مردم را از پادشاه منزجر ساختند. چنانکه همه رازداران و مشاوران پدر را بکشت و دشمنان فراوان در اندرون و بیرون کشور برای خود فراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان و زیردستان، بانوایان و بینوایان و عدم امتیاز بین طبقه بالا و پست و همه را با یک نظر نگریستن، باعث گسیختن شیرازه امور کشور و ناامنی میگردد. پادشاه دادگر در حالیکه آسایش رعایا و ضعیفان را در نظر دارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیز بنماید و فرقی بین آنها قائل شود و نگذارد دستم بزرگان بر ضعیفان چنان باشد که رعایا بتنگ آمده فریاد نمایند. بگفته فردوسی هرمزد میانه روی را از دست داده بود.

چنان دادگستری که پسند ضعیفان باشد و بزرگان را بستوه آورد، انگیزه بزرگی است بر خرابی کار پادشاه و بدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری و تاریخنویسان دیگر هرمزد در اوایل سلطنت پادشاهی دادگر و ضعیفان و بینوایان را پشتیبان بود و بر بزرگان و سرداران سخت میگرفت. گفته‌اند سیزده هزار نفر از بزرگان بفرمان او کشته شده‌اند. ممکن است در این شماره مبالغه شده باشد ولی در عین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان از او منزجر و متنفر بوده‌اند. انقلابی در آن زمان شروع شد که هر دو طبقه بالا و پائین را خرد و خمیر نمود.

جنگ میان روم و ایران ادامه داشت. گاهی این و گاهی آن پیروز میگشت. تا اینکه بواسطه ناخشنودی بزرگان، آشوبی در داخله ایران تولید گشت و هرمزد دچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم براه ضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله و تاراج و چپاول و کشتن و بستن پرداختند. مردم خزر از راه شمال غربی بر ارمنستان هجوم آورده بآذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی از آشوب و اغتشاش دربار و ناخشنودی بزرگان، از مرز مشرق بقصد غارت و چپاول بایران حمله کردند. رومیان از جنگ بستوه آمده بودند و میخواستند توجه ایران را بمرزهای دیگر معطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامور جنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران و از نژاد اشکانیان بود. و با دودمان ساسان که خاندان آنها را برانداخته بودند دل خوشی نداشت و باجبار اطاعت میکرد. درپی فرصت بود که دودمان ساسان را براندازد و دودمان خود اشکانی را بنا نماید. بهرام چوبین با ۱۲ هزار مرد کارآزموده ترکان را شکست داد. ساوه شاه، خان آنها در پیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساوه بایستی تحریف چاو-وو Chew-Wow باشد که لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسر ساوه شاه پس از کشته شدن پدر بر روی استواری متحصن گشت و بشرطی بتسلیم حاضر گردید که زینهارنامه با مضای شاه باو داده شود آنگاه باروی را با آنچه در اوست واگذار کرده بدست بوسی شاهنشاه میرود. بهرام با پیک مخصوص زینهارنامه نامبرده را باو رسانید.

بهرام چوبینه پس از شکست ترکان و آرامش بخشیدن بمرز خاور بگفته تاریخنویسان ۲۵۰ هزار بار شتر از غنایم بپایتخت فرستاد. هرمزد بجای آنکه او را بنوازد یا رافتی نشان دهد بسبب نخوت و تکبری که از پیروزی بهمرسانیده و رفتار ناسزائی را که بشاه ترکان نموده بود از او آزرده خاطر بود و طرف سوء ظن دربار و شاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خود نیاورد زیرا رفع غائله رومیان و طایفه خزر در قفقاز باقی بود که بایستی انجام داده شود. بهرام در جنگ قفقاز شکست خورد. پادشاه بواسطه آزردگی خاطر از او دوک و لباس زنانه برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه درایران سخت نبودوسران سپاه بواسطه خطاهای کمترازاین سزاهای سخت میدیدندولی دراین هنگام که سرداران سپاه ازپادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغازسرکشی نمودوسپاهیان وسرداران دیگررا باخود همراه ساخت . درآن موقع بهرام درحوالی رودارس بود . شاه اورا ازفرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت ازفرمان شاه بواسطه نخوت وعصبانیت ذاتی ،نامه تندوبی ادبانه بشاهنشاه نوشت واورا دخترانوشیروان خطاب کرد . پادشاه بجای آنکه شخصا" اقدام موثری بنماید ،سرداری رابنام سارام برای گرفتاری وآوردن بهرام مامور ساخت . سردارنامبرده بدست بهرام گرفتاروبفرمان اودرپای پیل افکنده کشته گردید .

ازآن طرف سپاهیانی که درنصیبین،مرزجنوب غربی مستقربودندبا بهرام یگانه گشته بسوی تیسفون وپایتخت حرکت کردند . با نزدیک شدن سرکشان بپایتخت بروحشت وترس وبدگمانی هرمزدافزوده میگشت وکارش بیشترخراب میشد . بهرام ازهرمزدکه پادشاه بودبیم نداشت زیراازانجارخاطربزرگان کشورنسبت باوآگاهی داشت . ترس اواز خسروپرویزپسرشاه بودکه مردم وبزرگان طرفداراوبودندواورا بشاهی میخواستند . پس بفکرچاره افتادکه پیش ازنابودی هرمزدکارخسرورا بانیرنگی تمام کندواورا بدست پدر بقتل رساند . سکه هائی بنام خسروضرب نمودبتوسط بازرگانان درپایتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خودشاه برسدوازپسربدگمان گردد . خسروپرویزازنیرنگ بهرام با خبرشدوباطرافیان خویش بآذربایجان فرارنمود . ازسوی دیگربهرام ازپرموده پادشاه ترکان بنابرفتاروسلوک ناهنجارخویش پوزش خواست وپیمان دوستی بست .

هرمزدچون ازفرارپسرآگاهی یافت سوء ظن اونسبت بوی بیشترگردیدویقین حاصل نمودکه بفکرپادشاهی وقتل اوست . بنابراین تمام هواخواهان وبستگان خسرورااز جمله بستام وبندوی خالوهای او،همه رادرزندان انداخت . زندانیان ،شورشیان را باخودیگانه کرده شبانه اززندان خارج وبکاخ شاهی حمله نمودندوهرمزدراگرفته کور نموده زندانی ساختند . خسرواز کوری وزندانی پدرباخبرگردیدباسپاه خودبپایتخت شتافت . بزرگان شهرباستقبال شتافته اورابرتخت شاهی نشاندند .

چنین بودعاقبت کارهرمزدوآغازشاهنشاهی خسروپرویز . ناامنی درکشور،نفاق ودوروئی بزرگان ونزدیکان سلطنتی ، سرکشی سرداران لشکری ونخوت درباریان وبی مبالاتی بارج مقام پادشاهی که درزمان هرمزدپدیدگشت باجلوس خسروپرویزدرسال ۵۹۰ میلادی بجنگ خانمانسوزداخلی وکشتاربیشماربزرگان وسپاهیان وسرداران تبدیل وتاپایان دولت پارسیان واضمحلال دودمان ساسانادامه پیداکردوملت ایران رابدبخت اسیر،خواروبه ننگین ترین شکست دچاروکشورآبادوخرم راویران ونشیمن بوم شوم ساخت.

خسروپرویز —

خسروپرویزدرابتدای سلطنت باآشوب اندرونی وجنگ خانگی وتهدید همسایگان

گرفتاربود . بخش بزرگی ازسپاه ایران درفرمان بهرام چوبینه وبحمله بپایتخت حاضربود . نسبت به بزرگانی که اورابشاهی برداشتندداعتماد نداشت وبواسطه رویدادهائی که برپدرگذشت بیمناک بود . با بهرام چوبینه ازدرملایمت وسیاست پیش آمدنامه‌ئی پرازمهربانی باهدایای گرانبها برایش فرستاد . بهرام نپذیرفت ودرعوض نامه بسیارتندبخسرونوشت واورا تهدیدکردکه ازتخت سلطنت بزیرآیدوباوپناه جویدتااورا فرمانده یکی ازاستانها سازد . سپاه هردوجنگجودربرابرهم ایستادندوهردوباسخنرانیها خوددرجلب سرداران یکدیگربکوشیدند . بهرام کامیاب گردید وسرداران خسرواورا بگذاشتند .

خسروبناچاری باتفاق خالوهایش بستام وبندوی وزنان وکودکان ومعدودی از سواران بروم پناهنده گشت . بهرام چوبینه به تیسفون واردوبرتخت پادشاهی جلوس نمود . رفتاربهرام براعلام فوری شاهنشاهی خودکارعاقلانه نبودزیراکه غیرازخسرو فرزندان دیگرقبادداستحقاق جلوس راداشتند . مردم ایران کسی راکه غیرازدودمان شاهی باشد برسمیت نمیشناسندوبزرگان وسرداران بشخص چون خودبزودی سراطاعت فرونمیآورند . بایددانست که بزرگان ازهرمزدآزرده بودند وازخسروهم بواسطه مخالفت باپدرش بیم داشتندولی بستگی آنها بادودمان ساسان استواربودوبآسانی بپادشاهی بهرام چوبینه تن درنمیدادندواورا بانظرحقارت ونفرت مینگریستند .اما آنانکه برخلاف هرمزدبلندشده بودندازکینه جوئی خسرپرویزوحشت داشتند . لذا بهرام رابپادشاهی تشویق میکردندوامیدواری مقامهای بزرگ ازاوداشتند . یکی ازآنها شهرانگرازبودکه درزمان خسروپرویزفرمانده سپاه بزرگی بودوبعدازشیرویه پسرش اردشیررابکشت وبرای چندصباحی خودپادشاه گردید .

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی ازبزرگان آراست وهمه بتاسی یکدیگراورا بشاهی مبارکبادگفتندمگرخزروان خسروکه برخلاف چاپلوسان درهمان مجلس بلندشدو

بدوگفت اکنون که چندین سخن — سرائیدبرنا ومردکهن
سرانجام اگرراه جوئی بداد — هیونی برافکن بکردارباد
همان دیرتا خسروسرفراز — بکوبدبه بیداد راه دراز
زراه گذشته بپوزش گرای — سوی تخت گستاخ مگذارپای
که تا زنده باشدجهاندارشاه — سپهبدنباشد سزاوارگاه

اما بهرام چوبینه بنابحرصی که بپادشاهی داشت وتشویقات چاپلوسان که سود خودرادرشاهی اومیدیدند سخن خزروان خسرورابهیچ گرفته برمسندشاهنشاهی جلوس نمودواشخاصی راکه گمان میکردهواخواه خسروپرویزمیباشندیابکشت ویاآنکه درزندان انداخت . باوجودهمه نوع سختگیریها فتنه نخوابید . بندویه خالوی خسرو خودرااز

زندان نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام درافتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه به آذربایجان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسروپرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را با ایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفائی سرداران شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدر جلوس نمود.

خسروپرویز نخستین ده سال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به برانداختن کشندگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او یمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هردو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهائی که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، با فواه شایع شده از طرف بهرام دایر براینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنا براین بندوی را غافلگیر کرده در دجله غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه را نابود ساخت تا براو مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سر بفرمان بودند.

سپاهیان خسروپرویز بفرماندهی شهرورازو شاهین از دو سوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم در خطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان بکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانه ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهائی که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان بر اورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را در خطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس و پیشنهاد صلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه بشاهنشاه ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت و بقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان و سرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحب غنایم هنگفت گردیده، میخواستند بشهر و دیار خود برگشته بدیدار زنان و فرزندان و خویشاوندان برسند و بناز و نعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشورگشائی حریص بود و چندین بار پیشنهاد صلح رومیان را نپذیرفت.

شهرورازو شاهین برهشتاد هزار سرباز فرماندهی میکردند و در پیکارها هم پیروزی میافتند. از باد نخوت و تکبر خود را از همه کس برتر میدیدند و منتظر بهانه ای بودند تا مانند بهرام چوبینه سر بعصیان بلند نمایند. نفاق و دوروئی و کینه بشدت در میان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاه را بازیچه دست خود قرار دهند. خسرو از رویداد های پدر در هراس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنهاد صلح پذیرفته نگشت بنا چار و به پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت و خزاین کشور و اشیاء گرانبها را در کشتیها بار کرد که بکارتاژ تونس حالیه بفرستد. نقشه او کشف شد و مردمان مانع از تخلیه گشتند. کشیشها و اسقفها در یک مجمع پرجنجال در میدان شهر، با سخنرانیهای شدید خود، مردم را بفداکاری دعوت نمودند و جنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند دارند رخود در میان ریزید و برای پس گرفتن صلیب مقدس و انتقام سوزاندن کلیساها و مزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیسا خزاین پر از سیم و زر و جواهرات و مردم دارندار خود را برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شور و غوغائی که عالم عیسویان مغرب در مورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متاثر ساخت و بدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را برحفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم و نابکاریهای یهود بر عیسویان شام و فلسطین و آتش زدن کلیساها و مزار عیسی و ربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسوی گری بضد ایرانیان بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسروپرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی و فراخی حوصله و آزادگذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود و ایرانیان عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آماده شدند. خسرو با همه دشواریها و آشوبهائی که در پیش نظر میدید حاضر بصلح و آتش بس نمیگشت. چون کار دبیراستخوان رومیان رسید حس مذهبی و نفرت را برخلاف ایرانیان برانگیختند و سپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خود امپراتور ناگهان بر سپاهیان و سرداران ایران شبیخون زده شهرها را غارت کرده میسوزانیدند و فرار میکردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکر از نبرد سالیان دراز و حمله بنقاط مختلفه و اعزام بمرزهای دیگر خسته و کوفته و بیاد دلدادگان خود بودند. بواسطه پیروزیهای پی درپی بخود مغرور و با کمترین سرزنش شاهنشاه از بی‌مبالاتی با مور جنگ عاصی و سرکش میگشتند. قلمرو کشور بسیار وسیع شده بود. از مشرق تا بمرز ترکان و از جنوب تا بنوبه و حبشه و یمن امتداد داشت. اگر پادشاه بیدار دل میبود بایستی پایگاه نظامی خود را بسپاهیان و جنگیان نزدیکتر سازد، تا از حرکات آنها و هم دشمن با خبر باشد ولی او برخلاف نیای خویش انوشیروان که در ۸۰ سالگی درمیدان پیکار بنظارت جنگ میپرداخت، به آرامش و استراحت و ناز و نعمت خو گرفته بود. در دستکره سه منزلی راه به تیسفون با فوجی از خدمه و کنیزان بعیش و عشرت مشغول و انتظار داشت فرمان او را فوراً درمیدان جنگ بموقع اجرا گذارند. بگفته تاریخ‌نویسان چون سفره شاهی گسترده میشد یکهزار تن چاکر و پیشخدمت درخدمت او ایستاده بودند و هزار تن رامشگر بایست با ربد بنواختن و سرودن نغمه‌های شیرین، شاهنشاه را شاد و خرم میساختند. درصورتیکه سر و دست و پا و سینه رعیت‌های بدبخت درمیدان نبرد بخاک و خون آغشته میگشت. نفاق و سرکشی سرداران و بزرگان و موبدان و سازش نصارا برضد پادشاه و پیری و نفرین عامه و بیکسی و دسیسه حرم و درباریان کار را بر پادشاه دشوار ساخت و شاهنشاهی که از بزرگترین و خوشبخت ترین پادشاهان جهان بشمار میرفت، بواسطه تکبر و غفلت و عیش و نوش و پول پرستی بدبخت ترین پادشاه گردید.

هرقل برای حمله بایران برای هزینه جنگ پول و سپاهیان بیباک و متهور لازم داشته از اندوخته‌های بیشمار کلیسیاها بودجه جنگ آماده گردید. جوانان برای کین توزی و گرفتن صلیب مقدس درسپاه او نام نویسی نمودند. بنابراین درروزی فرخنده درسال ۶۲۲ میلادی درسر سپاهیان خویش بسوی ایران رونمود. کشتیهای حامل سربازان و نیازمندیها با دبان برافراشته با سکندرون وارد شدند. شاهین فرمانده ایران که تا کرانهای بسفور را اشغال کرده بود، درکار حرکت آنها مداخله ننمود و از رفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد. هرقل در آن بندر بتربیت و تمرین و مشق جنگی سپاهیان ناآزموده خود پرداخت. درنیمه آن سال بمرز ارمنستان و عیسوی نشین ایران روی آورد. اسواران مرزی را بشکست و اسیر ساخت و در ارمنستان بیارامید. در بهار سال بعد با کمک عیسویان آن بوم بآذربایجان هجوم آورد. هرچه را درعرض راه میدید غارت میکرد و دهات و قصبات و شهرها و آتشکده‌ها را میسوزانید تا آنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسروپرویز در آن موقع با سواران خود بپابوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیز آمده بود. شهرورازو شاهین با وجود دستور اکید شاهنشاه، از پیشروی رومیان در ارمنستان و آذربایجان جلوگیری ننمودند و اهمال ورزیدند. چون شاه سپاهیان دشمن را نزدیک دید باشتاب هرچه تمام آتش مقدس و چیزهای

گرانبها و جواهرات بر روی هم انباشته در آتشکده را هرقدر توانست با خود برداشته بسوی دستکره پایگاه عیاشی خویش فرار نمود. شهر بدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهر مقدس خود را از این شهر مقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت و ویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی و از پرستشگاهای بزرگ پارسیان بود و شاهنشاهان نامور ایران در بزرگداشت و آبادانی آن همت گمارده بودند، همانند بیت المقدس و مزار عیسی گردانیدند که از دست کلیمیان آسیب فراوان دیده بود. اندوخته‌های فراوان این آتشکده که درطی سده‌های متمادی بوسیله پادشاهان و بزرگان و دلدادگان برهم انباشته شده بود بدست رومیان افتاد. هرقل پس از این پیروزی چون شنید شهرواراز بسوی او پیش میآید، بپایگاه خود ارمنستان برگردید.

دستکره درشمال شرقی تیسفون واقع و بگفته استاد پورداود از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگاه خسروپرویز بود. این پادشاه عیاش درطی مدت ۲۴ سال یکبار هم به تیسفون نرفت که پایتخت شاهنشاهی و بفاصله ۱۰۷ کیلومتر قرار داشت. هرقل در اوایل سال ۶۲۸ میلادی برای این شهر هم ناگهان بتاخت و آنرا غارت و خراب کرد و امیدوار بود که صلیب مقدس را در این شهر بیابد ولی بجای آن ۳۰۰ پرچم رومی بیافت که در پیکارهای طولانی بدست ایرانیان افتاده بود. خسروپرویز بگفته تاریخ نویسان به اردشیر گریخت. رومیان چنان دستکره را خراب نمودند که دوباره روی آبادی بخود ندید. ویرانه‌های آن درسر راه باستانی بین قصرشیرین و بغداد واقع میباشد. هرقل خود را آماده محاصره تیسفون ندید و باره بآذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هرقل درطی مدت پنجسال یعنی از سال ۶۲۲ که بمرز ایران روی نهاد تا سال ۶۲۸ که دستکره را ویران ساخت، شش بار بر ایران حمله نمود. زمینهای آباد آذربایجان را با خاک یکسان ساخت. آثار زرتشتیان را که بنظر او نشانهای بیدینان بود، بکین توزی اورشلیم و صلیب مقدس از میان میبرد مردم ایران سوختن دهات و آتشکده و خانه و زندگی خود را بسبب علاقه خسروپرویز بشیرین زن عیسویش گناه او میدانستند و موبدان نیز از او متنفر و منزجر بودند.

پس از سقوط دستکره، نقشه پادشاه برهم خورد و ایرانیان دچار بدبختیهای عظیم گردیدند. خسروپرویز هفتاد ساله و پیر و بمرض نقرس گرفتار بود. میخواست تاج و تخت شاهی را بیکی از فرزندان خود واگذارد. درحدود بیست پسر داشت. بزرگترین آنها شهریار پدر یزدگرد بود که هنگام عصیان بهرام چوبینه و فرار خسرو بروم در رکاب پدر جانفشانی میکرد. از مریم دختر موریس امپراتور روم نیز چند فرزند داشت که شیرویه و پوراندخت از آنها بودند. از شیرین محبوبه عزیزش نیز چهار پسر داشت از میان آنها مردانشاه را برگزیده میخواست سلطنت را با و بسپارد. بقول سر پرسی سایکس و تاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسرو بمردانشاه بواسطه عشقی بود که بمادرش شیرین داشت. اتفاقاً این

شاهزاده بواسطه تربیت مادربدین مسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکامل خوددر دربار سخت برآشفتند. ازطرف دیگرمسیحیان پایتخت بسبب رفتارنا هنجار یهودیان دراورشلیم وسوزاندن کلیساها وکشتار عیسویان وربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم ازپادشاه ودولت پارسیان نفرت داشتندوطرحی میریختندتا شیرویه که مادرش مسیحی ودختر امپراتورروم بودوخودش نیزچندان بدین زرتشتی علاقه نداشت برتخت نشیند. ازذکراین نکته نیزناگزیریم زرتشتیانی که دین خودرا ترک کرده ودین عیسوی را میپذیرفتندوآتشه میگشتندنه بمیهن علاقه داشتندونه بپادشاه و نه بهم میهنان زرتشتی وهمه راکافروبیدین میپنداشتند. درآن هنگام دسیسه های بزرگ دردربار واندرون شاهنشاهی درکاربودوخودپادشاه بسبب ناخوشی وگرفتاریهای خارجی وداخلی ازسازشها ونقشه‌کشیهای خانگی بیخبربود.

بگفته طبری ، فرخان وزیردست اوشهران گراز بقیصرنامه نوشتندواورا ملاقات کردندوگفتندما کشورترا گرفتیم اینک خسروبرما حسدورزیده درپی کشتن ماست حاضریم یتخت با تویکی شده اوراازتخت بزیرکشیم ازسوی دیگرگردان اسب فرماندهگاردشاهی درپا وموبدان ودونفرازفرزندان شهروراز حاضردرپایتخت و۲۲نفرازبزرگان وشیرویه پسر خودپادشاه باهم یگانه گشته ودر۲۹فوریه سال ۶۲۸ وبقولی ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیرودرکاخ شاهنشاهی دستگیروزندانی نمودندوسپس جلوس شیرویه را برتخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گرازهوا وهوسی بودکه میخواست مانندبهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کندوانگیزه سرکشی سرداران زیردست رنجش وترس از سیاست وخشم خودپادشاه وسرکشی بقیه‌سرداران خستگی ازپیکارودوری اززن وفرزند و حتی خاندان خودبودومیخواستندصلح وآرامش درکشوربرقرارگرددتا درشهروبوم خویش برا زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را برخلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرونمیتوانست غیرنصارا را برضدرومیان وعیسویان بشورش برانگیزاند. بعلاوه مسیحیان ایران درخود پایتخت صاحب نفوذودرامورکشوری بطورمستقیم وغیرمستقیم دخالت داشتندوبسبب شاهبانوی ایران ظاهرا" محبوب شاه وهرچه دلشان میخواست میکردندودربنای کلیساها هم فعالیت میکردند.

سرکشی وسازش برخلاف خسروپرویزازیکطرف ازشهران گرازبودکه با قیصرساخت وپاخت کردوازطرف دیگرگندارا ن اسب فرمانده‌گاردشاهنشاهی که با شیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه دربه اردشیربابسهال گرفتارشد. مردانشاه وشهریاردوپسرش بخدمت اوبودنداورا بپایتخت آوردند. شیرویه ازبیماری پدرفرصت بدست آورده با گشنسب اسپید برادرشیری خودوشمسطه مسیحی ونیوهرمزدو

وجمعی دیگرپادشاه را گرفته دردژفراموشی زندانی نمودند.

نخستین کارشیرویه با تفاق همداستان خوداین بودکه مردانشاه پسرخسرووشیرین نامزدسلطنت را دربرابرچشم پدربکشتند. سپس شاهزادگان دیگرسلطنتی راکه بقولی پانزده وبقولی چهل نفربودند همه را بکشت.

خسروپرویزسرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و۶۵۰میلادی بگفته طبری که مدتپادشاهی او۴۸سال داده وپادشاهی هرمزدرا ۲۳سال واندی کشته میگردد. خسروپرویزبواسطه پیروزیها وجمع ثروت هنگفت دراواخرپادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که هموار میانه روی را پیروی میکردمغرورگردیده وروش اعتدال راازدست داده بود، چنانکه سرداران وفرماندهان اودروحشت وهراس میزیستند.

ن، خسروپرویزدردوران پیکاربا روم ،شبی درمجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی ازحاسدا نعمان سوم ازخاندان آل منذرپادشاه حیره وایراندوست را بکشت. خاندان منذراز قبیله بنی‌لخم ازترس آزار وبقبیله شیبان پناهنده شدند. خسرو، ایاس بن قبیصه راکه روزی هنگام فرارش بروم با ومددکرده بودبمرزبانی آنجا برگماشت.

بگفته رحیم زاده صفوی "دولت ساسانی ازشهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذاردکه پادشاهی آن با خاندان آل منذرازطایفه بنی‌لخم بود. این خاندان ایران دوست نفوذایران را برطوایف نبطی وعشایرعربی درساحل غربی فرات تا نجدوشام استوارمیداشتند. اززمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد، تقریبا" تمامی شبه‌جزیره عربستان یا بوسیله مرزبان ایرانی یمن ویا بوسیله خاندان آل منذرکه شاهان حیره بودندتحت نفوذایران قرارگرفت. بعضی ازپادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت للـه‌کی واتابکی داشتند. ازجمله حکایت بهرام گور شت واستادومربی اونعمان وکوششی که برای رسیدن بهرام بتاج وتخت موروثی مبذول دا درشاهنامه وتواریخ ایران ثبت گردیده است."

ها ت "براندا ختن خاندان آل منذرکه خادمان صدیق ودلسوز ایران بودند، ازاشتبا بزرگ خسروپرویزبود، زیرا محبوبیت ونفوذدیرین منذریان درمقابل تجاوزپسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیابان سدی محکم بودوداودهش آنها نسبت بمشایخ وبزرگان اعراب واقداماتی که برای دلجوئی اعراب وجلب عطوفت دربارشاهنشاهی بحال آنها ووا داشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردنداز هرجهت برای امنیت عراق گرانبها بود. کشته شدن نعمان بنا بگواهی تاریخ تولید حوادثی نمودکه اعراب راحتی در دوره پادشاهی خودخسروپرویزگستاخ ساخت ودنباله آن گستاخی به پیروزیهای اسلامی منجرگشت.

خسروپرویزبرای سرکوبی خاندان شیبانی بعلت پناه دادن به خاندان آل منذر سی هزارنفربفرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه درسالهای

۶۰۴و۶۱۰میلادی بجنگ قبیله شیبان فرستاد. پس ازجنگ وگریزهای چندی که درذوقار بوقوع پیوست عربهائی که درخدمت دولت ایران بودندخیانت کرده فرارکردند. سپاه دولت شکست خوردوجمعی ازسربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست رابفال نیک گرفتندوگستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسرخسروپرویزپس ازقتل پدربنام قباددوم براورنگ شاهی نشست اما بزرگترین پسرشاه وولیعهدنبود. باهوای سلطنت درسرجمعیتی ازعیسویان وغیرآنان با اوهمراه بودند. چون مادرش مریم دخترموریس امپراتورروم بود، گروه نصاراطرفدار او وامیدواریها ازاوداشتند. شیرویه بنابفشارهواخواهان یابمیل خودچنانکه گفتیم پدررا ازمیان برداشت وبعدبرادران وکلیه خاندان سلطنتی ازاعمام وبنی اعمام وغیره راباکسانیکه اندکی ازآنها بدگمان بودنابودساخت. ولی بازهم بین هواخواهان خوددشمنانی داشت ازجمله شهرورازفرمانده سپاه شام وفرزندان او بودندکه درقتل خسروپرویزوی رایاوربودند.

شیرویه پیشنهادصلح بروم فرستادکه باخوشحالی پذیرفته شدولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس بااحترام تمام بروم. پس ازامضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم رابفرماندهان نظامی خودداد. اما شهرورازباشصت هزارسربازبفرمان او ازفرمان شاهنشاه سرپیچیدوآسیای صغیرقلمرواشغالی راتخلیه نکرد. میخواست شخصاً جداگانه وباشرایط مخصوص پیمان صلح بادولت روم امضاکند.

بایدانست هرقل امپراتورروم درمدت شش سال که درخاک ایران تاخت وتازها نمودوشهرهاراویران کرده سوزاند، نتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران راهنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تاریخنویسان روم وغرب پیروزیهای هرقل رادرخاک ایران چنان باآب وتاب شرح داده اندکه خواننده تصورمیکنددولت ایران دربرابرهجوم آنها ازپای درآمده ویاآنکه تمام خاک ایران رارومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس رابروم برگرداندزیرا بقولی بواسطه شیوع بیماری طاعون ازنتایج طغیان دجله وفرات درگذشت وبقولی فرزندان شهرورازاورامسموم کردندتاراه پدرشان برای سلطنت بازگردد. صلیب مقدس درزمان پادشاهی پوراندخت بتاریخ ۱۴ سپتامبر۶۲۹میلادی بروم برگردانیدند.

اردشیرسوم :

اردشیرسوم (۶۲۹) هفت ساله بودکه پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشوراورابر اورنگ شاهی نشاندندومهرگشنسپ، خوانسالار خسروپرویز، سردارسالخورده وصائب رای رانایب السلطنه اوقراردادند. ولی درآن اثنا شهرورازمانندبهرام چوبینه پرده ازرازدرونی خودبرداشت وچنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیرراتخلیه

ننمودوبقیصرپیغام داد، درصورتی قلمرواشغالی رابروم واگذارخواهدکردکه اورارسماً بشاهنشاهی ایران بشناسد. قیصراورا ملاقات وپیمان صلح راباواامضاء نمود.

آری چنین بودخواهش ناپاک یک سردارسالخورده ومعروف ایران که پس ازسالیان درازنمک خوارگی وخدمت بمیهن وشاهنشاه خویش، اینک خیانت پیشه کندونقشه های غصب تاج وتخت شاهنشاهی راطرح نماید. هنگام ورودبپایتخت باتفاق شصت هزار سرباز، مانندبهرام چوبینه بابزرگان کشورپرخاش آغازکردکه بدون مشورت با اوکودکی ناشایسته که پدرش قاتل شاهنشاه بوده برتخت نشانده اند. با این بهانه پادشاه را بگرفت وبکشت وبسیاری ازبزرگان مقتدرراکه برخلاف خودتصورمیکردباتهام کشتن خسروپرویزنابودساخت. مهرگشنسب نایب السلطنه بیگناه رانیزبکشت وتاج شاهی بر سرنهاد. مدت پادشاهی اردشیرراتاریخنویسان بااختلاف ازشش ماه تایکسال ونیم ذکر کرده اند.

بگفته فردوسی شهروراز پیش ازورودبپایتخت به پیروزخسروفرمان داد شاه راتباه سازد. او هم ازترس جان خویش بناچاربارتکاب چنین عمل زشت تن درداد. بقول فردوسی سپاه جاویدبرشهرورازعاصی شده اوراپس ازچهل روزوبقولی دوماه درشکارگاه باتیربکشتند.

پوراندخت :

پوراندخت خواهرشیرویه ازمریم دخترموریس، باسیاست وکفایت ودرایت ودانا بود. چون مردی راازخاندان ساسانی نیافتندسرداران وبزرگان اورابشاهی برگزیدند. بنابنوشته غالب تاریخنویسان درزمان پادشاهی او، ابوبکربرای فتح ایران لشکر فرستاد. حمزه اصفهانی ومجمل التواریخ وابن اثیرنخستین لشکرکشی عرب را با ایران که بسال ۱۱هجری شروع شد، درزمان پادشاهی اردشیرسوم نوشته اند. بنابگفته طبری خالدبن ولیدبافتح حیره وسوادعراق، شهرها وآبادانیها راویران نمود. دهقانان حیره وسوادخشمناک گشتند. آزادبه دهقانان رابدورخودبرای حرب باخالدجمع کردو پسراوکه بطلایه رفته بودکشته شد. آزادبه فکرحمله راداشت که خبرآمداردشیرملک عجم بمردواهل عجم متحیرندوکسی رانمییابندکه بشاهی بنشانندلذاازحیره بگریخت.

پس ازکشته شدن اردشیربدست پیروزخسرویاشهروراز، انقلاب وآشوب بزرگی در ایران پدیدارآمد. درهرگوشه وکنارایران مدعیان سلطنت بلندشدندوچندروزیاچند ماهی نام پادشاهی برخودگذاشته ونابودمیگشتند. بحران سختی درآن زمان درپایتخت حکمفرمابود. باین ترتیب بروایات مختلف درطی چهارپنجسال ده یادوازده نفر پادشاه شدند. دسته های مختلف تشکیل میگشت وهردسته شخصی رابرای پادشاهی درنظر داشت. بگفته بسیاری ازمورخان مانندبلاذری، یعقوبی، مجمل التواریخ، طبری، حمزه اصفهانی، حبیب السیر، جنگ جسربسرداری ابوعبیده ثقفی که سپاه عرب نابود

گردیددرزمان پادشاهی پوران وخلافت عمرواقع شد. بگفته یعقوبی، چون عمر، ابوعبیده را بعراق فرستاد خسرومرده بودوپوراندخت بجای اوبرتخت سلطنت نشسته بود. لشکرابوعبیده شکست خوردوهمه کشته شدند. بنابراین فشار اولیه جنگ اعراب برایران درزمان پوراندخت واقع گشت. پوران بگفته یعقوبی یکسال وچهارماه وبگفته عیسی بن کسروی یکسال وچندروز وتاریخنویسانی دیگرششماه پادشاه بود.

آزرمیدخت :

پس ازدرگذشت پوران،بروایتی گشنسب بنده وسپس آزرمیدخت که خواهرناتنی پوراندخت بودبپادشاهی برداشته شدوبروایت عیسی بن کسروی قبل ازاوگشنسب بنده وخسروبن عادبن هرمزدوفیروزمدت چندماهی پادشاه شدند.

آزرمیدخت رابدانش وعقل وفهم وکیاست وزیبائی زیاد ستوده اند. ولی دسته مخالف اوقوی بود. سپهبدسالخورده ایران فرخ هرمزبطمع شاهی یااز روی هوا وهوس بااواظهار عشق ومهرورزیدتا بااین ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خودبوجودآورد. امادولت وقت ضعیف بود. آزرمیدخت نمیتوانست آشکارا خواهش اورارد سازد. با تدبیراورا ازمیان برداشت. پسرش رستم فرخزاد، سپهدار یزدگرددرجنگ قادسیه، تیسفون را محاصره نمود و باکشتارمخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمدوآزرمیدخت وهواخواهان اورا بکشت. تاجلوس یزدگردبحران شدیدی درایران حکمفرما بود. مدعیان شاهی بسیارپیداگشتند. ازجمله هرمزدپنجم نوه خسروپرویزیا انوشیروان بودکه بعضی سرداران اورادرنصیبین بپادشاهی برداشتند. پس ازاوخورزادبن خسروپرویزبرای چندروزی وگشنسب بنده برای یکماه اسماً پادشاه شدند. چنانکه گذشت اززمان پادشاهی هرمزدپسرانوشیروان تا یزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران وبزرگان کشته شدندوای بحال کشوری که مردمانش نسبت بپادشاهان وبزرگان خودگستاخ وخاین گردند.

مورخان مختلف اسامی پادشاهان بعدازخسروپرویزتاجلوس یزدگردشهریاررا درمدت چهارپنجسال بروایات گوناگون نوشته اند. طبری نام ۱۱نفررا میدهد، عیسی بن کسروی ۹نفر، حمزه اصفهانی ومسعودی ۷نفر، ناسخ التواریخ وجنرال سیکس ۱۲نفرومورخان دیگر ۱۱نفر.

ارترکریستنسن درموردآتش استقلال طلبی سرداران وبزرگان ایران که منجربتباهی دودمان ساسان گردیدمینویسد: "معهذاآتش استقلال طلبی قدیم فرونرنشسته بودونجبا باردیگرتهدیدکننده تاج وتخت شدند. این بارخطرازسبک نظامی جدیدی که خسرواول (انوشیروان) ایجادکرده بودتولیدگردید. پادشاهانی که بعدازخسرواول بتخت نشستند آئین قدیم راکه خوددادخل جنگ شوندفروگذاشتندواین بضررشان بود. نتیجهٔ آن این میشد که سپاهیان خودرابسرداران خویش بیشتروابسته میدیدندتا بشاه غایب ودورازنظر، خاصه وقتیکه سرداران ایشانرا بفتح وظفرنایل میکردند. چون پس ازاصلاحات خسرواول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هریک سپهبدیا یک سپهسالارخودرادارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید، بسهولت وسوسه برانگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت. سوخرادرآخرقرن پنجم بسیارقویتراز شاه یعنی قباد شده بود. بهرام چوبین یک قرن بعدبوسیله سپاهیان منتخب ومنظم خویش موفق شدکه چندماهی برتخت نشیند. آن یکی فردکامل ملوک الطوایفی بودواین دیگرسرداروفرمانده سپاه بود. درمیان این دونمونه فرق بینی موجوداست. وقتیکه خسرودوم بخلاف پدرخویش برخاست، توانست درآذربایجان، شاهی خویش رابسپاهبذان ومرزبانان بشناساند. درمدت جنگهای دائمی زمان خسروپرویز، سپاهیان بیش ازپیش ملظم و جنگ آزموده میشدندوسرداران اعتماد بیشتری بدیشان داشتند. تکامل بجانب یک امارت نظامی ارثی سیرمیکرد. بطوریکه برسپاهبذی آن ربع ازمملکت راکه درتحت فرماندهی نظامی اوبود. تقریباً بمنزله یک تیول ارثی بسبک قدیم میدانست. مخصوصاً ازهنگامیکه پس ازمرگ خسرودوم، خاندان شاهی درمنتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهربرازسپهسالارهمان عمل بهرام چوبین راتکرارکردوموفق نیزشد. هرچندراست است که کاراونیزمانندکارچوبینه چندان طول نکشید. معهذا امارت زنان وتحریکات دربار کاررامنجربانقراض خاندان شاهی وتباه شدن اساس شاهنشاهی نمود. سپاهبذ آذربایجان بنام فرخ هرمزدبرای خویش بوسیله ازدواج باملکه آزرمیدخت طرح شاهی ریخت. وی درآن هنگام مقتدرترین مردمملکت بود. ملکه که جرئت ردتقاضای اورا نداشت بتمهیدمقدمات اورا بکمینگاهی کشانیده تلف وتباه ساخت. رستم فرخزاد پسر فرخ هرمزد، لشکریان پدرش رابمداین میآوردوشهررا میگیردوملکه را میکشدوشایداوست که بیش ازهمه مساعدت بجلوس یزدگردبرتخت شاهنشاهی مینماید. عاقبت الامردرهمین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی، مخصوصاً دراقصای شمال ودرمشرق ایران خویش رابمنزلهٔ شاهان کمابیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردگان لشکری آخرین طرزی بود، که درسلسله تغییرات متوالی شهنشاهی ساسانیان دراداره تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوایفی نظامی جدید، مجال استحکام نیافت. زیرا اندسالی پس ازجلوس یزدگردسوم مهاجمین عربستان، شاهنشاهی ساسانیان رامنقرض نموده، باایران اشرافی عهدقدیم خاتمه دادند."

یزدگرد سوم

یزدگردسوم پسرشهریارآخرین پادشاه دودمان ساسان ودولت پارسیان است. هنگامیکه شیرویه دست بکشتاردستجمعی شاهزادگان وبزرگان زد، با مادرش باستخر گریخت ودرآنجا گمنام میزیست. بگفته طبری، رستم وفیروزان ازپوراندخت نام زنها وکنیزان خسروپرویزراخواستندوایشانرا طلبیدندتا نام مردی راازنسل خسرونشان دهند. آنها نام یزدگردرا دادندکه با مادرش بپارس گریخته است، اوراپیداکردندودرآتشکده اردشیر دراستخربپادشاهی برداشتند.

ملت ایران درآن‌زمان ازنفاق ودوروئی بزرگان وسرداران وکین‌توزی آنها ازهمدیگرودسته‌بندیها وتاجگذاری پادشاهان وکشته‌شدن آنها پس ازاندک مدتی وهرج ومرج کشوروغارت وچپاول‌که‌مزدکیان درداخله‌کشوروا عراب‌درمرزهای کشورمینمودند وسرکشی آنان وباشندکان غیرایرانی درعراق بتنگ آمده‌جویای پادشاهی بودندکه‌در زیرپرچم او جمع‌کردند ،زیراکه‌اعراب‌بادیه‌نشین آن دوره‌باورنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع‌دوخته‌بودند. ازگفته‌طبری که‌تاجگذاری یزدگرددراستخرودرآتشکده‌اردشیر برگزارگردیدچنین برمیآیدکه‌گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ازقلمروایران خارج گشته‌ویاآنکه‌درخطربزرگی واقع بوده.

تاریخ‌وسرگذشت یزدگرد ،داستان بدبختی وسیه‌روزی ایرانیان وپارسیان است که‌تروخشک باهم سوخته‌شدند .زمانیکه‌یزدگردکودک بودوبامادرش بپارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست وکسی‌ازحال آنها خبرنداشت لذا تربیت وپرورشی که‌بشاهزادگان داده‌میشدنداشت .

درتاریخ جلوس پادشاهان بعدازانوشیروان بویژه‌بعدازشیرویه‌اختلاف‌فراوان بین تاریخ نویسان موجوداست .طبری مدت سلطنت هرمزدوخسروپرویزرا بقول منجمین به‌ترتیب ۲۳و۴۸سال داده‌است ، وچون باتفاق آراء تاریخنویسان انوشیروان درسال ۵۷۹ میلادی درگذشته‌بنابگفته‌طبری سال مرگ خسروپرویزدرسال ۶۲۸ میلادی که‌مورخین اروپائی نوشته‌وپذیرفته‌گردیده‌نادرست وبرابر ۶۵۰میلادی میگرددواین مطابق است باحساب‌زایچه هرمزدوخسروپرویزکه‌درکتاب‌القرانات وتحاویل ضبط شده‌واستادبهروز آنراحل نموده‌است . کتاب‌مذکوربنشانی ۲۵۸۱ درکتابخانه‌ملی پاریس موجوداست .

لشکرکشی اعراب‌برایران ،برخی ازتاریخنویسان چنانکه‌درپیش گفتیم درزمان اردشیرسوم نوشته‌اندوبعضی درزمان پوراندخت . بدینطریق اردشیرسوم رامعاصرابوبکر وپوراندخت رامعاصرعمردانسته‌اند .روایتی دراخبارالطوال دینوری ضبط است که یزدگردوقتیکه‌برتخت سلطنت ایران جلوس کرد ،کودکی ناآزموده‌بودوپوراندخت نایب السلطنه‌او .این روایت پذیرفتنی نیست زیراکه‌بعدازپوراندخت بنابصورتیکه‌دربالا داده‌شده‌چندین نفرپادشاه‌بوده‌اندوامکان نداردرحیات پوران که‌دانا وصائب‌رای بود دیگران پادشاه‌شوند. بعلاوه اگریزدگردنایب‌السلطنه‌لازم داشت یکی ازبزرگان ویا سرداران رابنیابت سلطنت مقررمیداشتندنه‌یکنفرزن را . قول اخبارالطوال وروایت نامبرده‌گویا درتائیدمغلطه‌های تاریخ سازان تهیه‌شده‌باشد. سال جلوس یزدگردرابر تخت شاهنشاهی ایران درگفتارجلوس یزدگردواردشیربابکان بدرستی معین گردیده. چون سال ۶۳۲میلادی راهمه‌پذیرفته‌اندماهم همان قول رابکارمیبریم ولی بیقین باید دانست که‌نادرست میباشد.

شورش وآشوبیکه‌ازکشته‌شدن خسروپرویزوپس ازاودرسرتاسرایران تولیدگشت سبب

نا امنی‌کشوروپریشانی وبدبختی مردم ایران گردیدوشدت آن درعراق واطراف‌پایتخت بیشتربودودودمان ساسان ازاین پیش‌آمدها روباضمحلال میرفت . غالب‌باشندگان عراق ،اعراب‌وسامی نژادبودندکه‌درفرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم ، زندگی میکردندومنتظرفرصت بودندکه‌بشورش برخیزندوازآنها انتقام بگیرند .هنگام پادشاهی شاپوردوم که‌کودکی جوان بودبشورش برخاستند. ولی پادشاه‌دلیروززمی‌بود باتدبیرصائب‌فتنه‌را خواباند ،بسیاری ازاعراب‌رابکشت یازندانی نمودوآشوب خوابید . درعصرخسروپرویزیکباردیگرعراقیان سرکشی‌نمودندوجنگی درذوقارچنانکه گفتیم بوقوع پیوست که‌بشکست دولت ایران منجرگشت . اماجنگهای دامنه‌دارشاهنشاه ایران باروم فرصت دماغ تکانی اعراب‌راباایران نداد . اماپیروزیهائی که‌درروم نصیب‌دولت ایران میگشت اعراب‌رابوحشت انداخت وآرام نشستند . آنگاه‌که‌رومیان بایران هجوم آورده‌وشهرهارامیسوزانیدندوغارت میکردندوخسروعقب‌نشینی اختیار کردودسیسه‌درباریان وسازش عیسویان ایران وسرداران برخلاف‌شاه ،مایه‌امیدواری اعراب‌گردیدوشیوخ جاه‌طلب‌آنان بفکرعصیان افتادند.

شکستهای پی درپی رومیان ازایران ،سپس خرابیها وشورش داخلی درایران عظمت ووقاردولتین روم وایران وترس ولرزی که‌اعراب‌ازآنها داشتندازبین برد . دونفرازشیوخ عرب‌یکی مثنی‌بن شیبانی ودیگرسویدعجلی دراطراف‌حیره وابله ،مغرب ومشرق عراق بچپاول وغارت وکشتارپرداختند. چون شاهان وقت‌کودکی ناآزموده‌و یانوئی جوان بودندودربارایران بواسطه‌اختلافات اندرونی ضعیف‌وشاهان هم ازخوداقتدارنداشتند ،بسرکشی شیوخ عرب‌وچپاول وغارت آنها وشکایات مردم اعتنائی نمیکردندومردم ایران وسپاهیانش ازجنگهای طولانی خسته‌وکوفته‌بودند. برعکس خلفای عرب‌درکشورعربستان ،سالخورده ،آزموده ،رزم دیده ،باهمت وصاحب‌اراده‌متین وملت آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی وجوش وخروش دینی سخت‌جان بودند .

میدان رزم رابرمیدان بزم ترجیح میدادندزیرایقین داشتنددررزم غنایم زیادی نصیب‌آنان خواهدگشت وکشورایران وروم بنظرآنها بهشت موعودپرازانواع لذایذوزروسیم وحوروغلمان بودوبرای رسیدن بآن ازهیچگونه‌فداکاری کوتاهی نمینمودند وبواسطه‌زندگانی دربیابان خشک وبی آب عربستان بسختی وگرسنگی عادت‌کرده‌بودند برعکس مردم ایران ازستم واختلاف‌بزرگان وموبدان وسرداران ورسوم گوناگون وانضباط سخت مثل نمازبردن ودست بکش ایستادن درحضورپادشاه‌وارباب ان وبزرگان شخصیتی ازخودنداشتندوبنده‌وفرمانبرداربودند. امااعراب‌ازندگانی ساده‌واخوت باهمدیگر شادوخرم وباامیدبودندوچنانکه‌گفتیم زندگانی درمحیط نامساعدآنهارا سخت بار آورده‌وهرمشکلی راآسان میشمردند.

ایران نمودی ازبیرون داشت وازعزم واستقامت واراده‌متین خالی بودازهمه

عی
بدتر دشمنی ورقابت زرتشتی ومسیحی یا مانوی ومزدکی وعیسوی ،شیرازه زندگی اجتما
کشوررا ازهم پاشیده بود. اکثریت مردم یک کشوربا مردم بیچاره وطبقه پائین است.
چون اوضاع اقتصادی آنها ازنتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردد عاجزوناتـــوان
میگردند. اگرنهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه وار بر جان طبقه بالاو فرمانده‌ها ن
افتاده آنها را نابود و جامعه ازنو تشکیل میدهند. چنین بود وضعیت ایران وعربستان
پس ازپادشاهی شیرویه وخلافت ابوبکرنخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م).

میگویند در زمان انوشیروان در حجاز و زمین اطراف آن قحط سال شد و گروهی از
قبیله ربیعه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند. شیوخ
آنها بدربار انوشیروان راه یافته و از خشکسالی و حالت زار خود شرحی عرض کردند و دستو
خواستند که پادشاه بزرگ آنها ببخشایدو یاری کند. نوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند
بشرط آنکه چپاول و فتنه نکنند و بمردم آزار نرسانند. اینها پذیرفتند و ماندند ولی ماند ن
آنها ماننده ورود و ماندن ایل سلجوق شد که در شاهی سلطان محمود غزنه بسوی خراســان
آمدند و بدستور او در خراسان جا گرفتند و چندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای بیدر مان
شد و در انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتنــد.
همچنان این جماعت عرب در زمان هرج و مرج که پس از مرگ خسروپرویز روید اد با قبایل
دیگر متفق شده گفتند از این سفره یغما که بر سرتاسر عراق گسترده شده ما نیز بهره ای ببریم
و در فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکان داشت پرچم عصیان را
برافراشتند و جنگ ایران و اسلام آغاز گشت.

خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان و بی‌نظمی و آشوب ایران استفاده کرد و چنانکه
اشاره شد خالد بن ولید سپهدار معروف را با دو هزار تن بیاری مثنی فرستاد. در آن وقت
حیره مرکز امارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشانده ایران و تابع دولت ایران و نام
او ایاس و بجای نعمان حکومت مینمود. چون خالد بمرز عراق رسید. مثنی با کسان خود
باو پیوست. خالد بسرعت یکی پس از دیگری باره‌های شیوخ و دهقانهای عراق را تسخیر
کرد. در آنجا هم شیوخ عرب و هم مرزبانهای ایرانی بودند و اینها در نبودن کمک از
هی
مرکز باهم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند. خالد در نزدیکی بصره بهمرا
سویدا قبیله ابله را بشکست و پس از آن به بنی بکر رسید و از آنجا رو بشمال رفت و سرداری
را با دو هزار سوار بسرزمین بانقیا فرستاد. مرزبان آنجا دادویه پورفرخان خدا میداند
بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت و اعراب آنجا صد هزار درهم داده صلح کردند. پس از
آن در الیس و برسما سپاه عرب و ایران مختصر جنگ نمودند و فرمانده سواران ایران شخصی
بودبنام آزادبه که تاب حمله مسلمین را نیاورده بگریخت.

ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صد یا دویست و نود هزار درهم بمسلمین داده
صلح کند و این نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود و تا آنوقت دولت ایران مستقیما"

مقابل مسلمین نشده ولی اخبار اغتشاش حدود و جنگ و شکست، بدربار تیسفون میرسید و
بزرگان ایران حس کرده بودند که با یک دشمن تازه و توانا باید پنجه نرم کنند ولـــی
بسبب نفاق و آشوب چاره کار را نمیدانستند و نمیتوانستند نقشه ای بکشند و برای رفع
فتنه چاره بجویند هرکس باندیشه خویش بود و پادشاه بیچاره و بی اطلاع و بازیچه بزرگا ن
ابوبکر نخستین خلیفه اسلام از این پریشانی دربار ایران غافل نبود و امیـــد
پیروزی داشت. از این رو از حجاز نیز برای خالد کمک میفرستاد تا اینکه شماره سپاه
خالد به هجده هزار رسید و با این سپاه که برای عرب لشکر معظمی میشد بسوی جنوب رفت
و مصمم گشت که زمین غربی رود فرات را کاملا" مسخر کند. مهمترین نقطه فرات در آن
وقت شهر ابله بود که ۱۲ میل انگلیسی از بصره دور بود و آنجا را دروازه هند مینامیدند.
(مراد از هند در اینجا خوزستان و بخشهای مغرب خلیج فارس میباشد). هــرمــزدنام
استاندار آنجا بیست هزار سپاه در فرمان داشت و پیش از آنکه بجنگ خالد برود از اردشیر
حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوز کمک نرسیده بود که جنگ معروف بذات السلاسل در
گرفت هرمزد شکست خورد و غنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد. ولی ابله همچنــان
در دست ایرانیان ماند تا اینکه در عصر خلیفه دوم در سال ۱۴ هجری گشوده شد.
نده
ایرانیان و عربهای متحد آنان در الیس گرد آمدند در آنوقت بهمن جادویه فرما
جوان درقشین انتابود. اردشیر پادشاه باو نوشت که هرمزد را یاری کند. بهمن سرداری
بنام جابان فرستاد و باو دستور داد که تا بورود خود او بهمن در جنگ تامل کند و ســوی
اردشیر رفت که در جنگ مشورت کند. اتفاقا" اردشیر بیمار بود و ضمنا" جابان منتظــر
بهمن نشده با مسلمین نبرد سختی کرد ولی شکست خورد و در این جنگ خالد سوگند یاد کرد
بود که در صورت پیروزی چندان تن از دشمنان بکشد که خون آنها در جوئی روان گردد و
چون چیره شد همچنان کرد. مسلمین نیز تلفات داشتند. خالد بحیره شتافت. فرمانده
نظامی آنجا آزادبه بود. در آن موقع اردشیر از جهان درگذشت. آزادبه پست همـــت
شده از حیره فرار کرد. خالد حیره را تصرف کرد و ایاس بن قبیصه بدادن جزیه حاضر شد.
خالد با او بنرمی پیش آمد که سبب امیدواری دهقانان و شیوخ دیگر عرب گشت. از این رو
آنها در دفاع سست شدند. همه این زد و خوردهای محلی بدون نقشه جنگ بود و از مرکــز
سلطنت نیز از آنها جلوگیری بعمل نیامد. چنین بود اوضاع، که آینده عالمگیر شــد
و همه عراق که سهل است بر همه ایران محیط گشت و کشور شاهنشاهی ایران، استانی از
شهنشاهی عرب شد.

مجاهدین اسلام روزانه، سرکشان را یکی پس از دیگری از میان برمیداشتنــد و
دهقانان ایران بیچاره میشدند و نمیتوانستند طوفانی که از حجاز بلند شده از آن جلوگیر ی
بکنند و بیقین کشاورزان از عرب از خدمت بآنها نفرت داشتند و در پی نجات دهنده بودند.
بواسطه نبودن فرمانده کار آگاه، پس از آنکه ایرانیها در نمارق وسقاطیه و برسما

شکست خوردندبسوی دجله پس نشستندومسلمین درآنجا نیرویافتندوبشط الحی رسیدندو باقیمانده‌ء مقبوضه‌ایران درعراق بخطرافتادواتفاقاً" درمیان اینهمه تفرقه یک پیروزی مختصرنصیب ایرانیان گشت .

بنا بگفته طبری جنگ عرب وایران اززمان پوراندخت آغاز شد ، دربارشاهنشاهی دیدکه سرداران لشکریکی پس ازدیگری شکست خورد . بهمن خوش ابرو (ذوالحاجب-بهمن جادویه) راباسی‌هزارسواروسی زنجیرفیل بدفع عرب ماموررنمودوبرای تشجیع سپاه درفش کاویانی راهمراه اوکرد . عرب درفرمان ابوعبیده ثقفی ده‌هزارنفرمیشدند .ولی‌درعراق شیوخ دیگربودندکه‌برخی ازآنان بدولت ایران خدمت میکردندوبعضی بسبب هم نژادی‌هواخواه مسلمین بودندوچونکه رسماً" ازرعایای ایران محسوب میشدند ،درلشکرگاه ایران بودندوظاهراً" مطیع‌ایران . لیکن درگیرودارجنگ حرکاتی مینمودندکه سبب‌شکست لشکر میشدوالبته‌لشکری که‌ازدوست ودشمن ،موافق ومنافق تشکیل بشود ،درجنگ کامیاب نمیگرددواین نقص همواره‌درعراق بودوچون سپاه‌ایران وعرب بهم نزدیک میشدند ،بهمن بسردارعرب پیغام فرستادکه‌یا اوازشط بگذردیابگذاردکه‌ایرانیها بگذرند . ابوعبیده گذشتن خودرا ترجیح‌داد وازرودگذشته‌صفوف‌خودرا راست کردوجنگ آغازگشت . ایرانیها فیلها را جلوانداختندوازپشت آنها عربها را تیرباران میکردند .اسبهای عرب ازفیل وحشت گرفتند ،بنابراین سرداران عرب پیاده‌شده‌حمله‌آوردند . ابوعبیده شخصاً" برفیل سفیدکه‌پیش آهنگ پیلان دیگربودحمله‌کردوخرطوم اورا مجروح نمود . فیل بیتاب گشته او را زیرپا پیش‌گرفت وپامال نمود . ایرانیان ازکشته‌شدن سردارعرب بهمت یافته ،حمله‌ء سختی کردند . ازبزرگان عرب پس ازابوعبیده‌برادرش حکم وپسران اووهب ومالک و زحیرکشته‌شدند . آنگاه‌حبیره‌بن نفیرثقفی پرچم اسلام را برداشت ورزم کردوپس ازاوسلیط بن قیس رئیس لشکرشد . چون اونیزکشته‌گردید ، عبدالله‌بن مزیدثقفی محض تشجیع لشکر ریسمانهائیکه‌جسررا برآن بسته‌بودندبریدوفریادکزدکه‌اینک جسربریده‌شدیابایددشمن را برانیم یا رانده‌شده‌درآب غرق گردیم .پس ازآن بردشمن حمله‌آوردوکشته‌شدوجای ومثنی امیرلشکرگشت وفرمان دادکه‌سپاه‌عرب پس بنشیند . چونکه‌جسرنبودبسیاری درآب غرق شدندودوهزارکه‌سالم دررفتندبجای خودبرگشتندودیگران با مثنی بلشکرگاه‌نخستین رسیده‌درلیس قرارگاه‌ساختند . مثنی چگونگی را بخلیفه‌نوشت وازاویاری خواست .

باین ترتیب موقتاً" ایرانی برعرب چیره‌شدولی اگردرمرکزسلطنت نظم بودودرمیدان جنگ سرداری کارفرمان میداد ، احتمال داشت که‌ازچنین پیروزی استفاده‌بکنندوزمین سوادراازسپاه‌عرب پاک سازدولی دراین اثنا خبررسیدکه‌درپایتخت اختلاف‌واقع شده ، برخی برخلاف‌رستم فرخزادبلندشده‌اند . مهلوج نام پهلوبان عراق ایران جانب‌رستم راگرفته ومردم فارس هواخواه‌فیروزان شده‌آشوب برپا کرده‌اندوازاین سبب بهمن بدون اینکه‌نتیجه‌قطعی ازپیروزی که‌کرده‌بودبیابد باسپاه‌به‌تیسفون برگشت . این پیروزی

بجای اینکه‌آغازپیروزیهای دیگربشود ، مقدمه‌شکست بزرگ ایران شد . زیراکه‌خلیفه استعدادکاملترددیده‌مصمم شدکه‌کاررا یکسره‌کندوعبدالله‌بن جریربجلی را باسپاه‌تازه روانه‌نمودونقباء بمیان قبایل عرب‌فرستادتا آنانرا بجنگ واخذغنائم تطمیع‌وتشویق وامیدوارکنندکه‌سپاه‌دیگربیاری آنها خواهدرسید .

آگاهی دهندگان این اخباررا بمرکزرساندندوبمشوره‌پوراندخت ازفوج مخصوص شاهی ۱۲هزارتن درفرمان مهرمهرویه‌همدانی که‌میان عرب‌پرورش یافته‌بودازمرکز حرکت کردندوجنگ درگرفت اینباررعربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردندوجنگ ایران وعرب ،گذشته‌برجنگ دینی ، جنگ نژادی نیزگشت . ولی جوش نژادودین که‌درعرب‌بود ایرانی نداشت وایرانیان مسیحی همانندازه‌ازایرانیان زرتشتی کینه‌ونفرت داشتندکه‌عرب‌مسلم داشت . ایرانیان مسیحی چه‌درمرزروم وچه‌درمرزعرب ، خواهان آن بودندکه‌زرتشتی ایران شکست بیابدونابودگردد . مسلمین عرب‌یکباردیگرجنبه‌تجاوز راگرفتند . مهرمهرویه‌ازرودفرات گذشته‌بسوی حیره‌رفت وبامثنی درالبویب‌رزم نمود وگرچه‌سربازان ایران خوب‌رزم کردندولی پیشرفت نکردند . بلکه‌شکست خوردندوبسوی تیسفون پس نشستندعربها نیزاحتیاط کرده‌ومنتظرشدندکه‌سپاه‌تازه‌ازحجازبرسد .

خلیفه‌وقت عمربن خطاب که‌شخص‌کاری وآزموده‌بودباتصویب‌صحابه‌سعدبن مالک معروف‌بسعدوقاص را فرمانده‌سپاه‌نمودواورا باهفت هزارسواروپیاده‌بسوی عراق روانه کردوپشت سراوتدریجاً" وبدون انقطاع سپاه‌میفرستادتا آنکه‌سپاه‌سعدبسی هزاررسیدوباز هم کمک برای اومیرسیدسپاه‌مثنی نیزبسپاه‌سعدپیوستند . سعدبسه‌منزل ازکوفه‌رسیدو سه‌ماه‌درآنجا توقف‌کردوروزانه‌با مرکزخلافت رابطه‌داشت . بالاخره‌درقادسیه‌مصاف‌داد .

ایرانیان چون ازهجوم اعراب آگاه‌شدند ، رستم فرخزادنایب‌خاص‌شاه‌ازپایتخت درآمدوهنوزمسلمین عرب‌درنظرایرانیان عظمتی که‌داشتندنیافته‌بودند .نمیدانستند که‌آنان با تصمیم کوه‌شکن آمده‌اندومیخواهندکه‌باایرادآهنین ،عراق راازایران آزادکنندوازرودفرات ودجله‌وزمین حاصلخیزآنجا بهره‌مندگردند . درصورتیکه‌فرمانده‌ایران نه‌بخود اعتماد داشت ونه‌بیاران درپایتخت که‌اورا بخاطرنمیآوردند .

سپاه‌رستم بهفتادهزارمیرسیدوسپاه‌سعدوقاص بنابرنسخ‌التواریخ بشصت هزارمیرسید . رستم درجنگ درنگ میکردوفردوسی حالت تذبذب وترددا ورا بخوبی درشاهنامه‌شرح داده است . رستم برکنارسواررنشسته‌بودوسپاه‌سعدملک را غارت همیکردند . مردم بشاه‌شکایت کردندکه‌رستم مردکارزارنیست وعرب‌سوادرا غارت میکند . شاه‌باوفرمان نوشت که‌درجنگ درنگ نکندولی رستم جوابدادکه‌درپیکارشتاب نتوان کرد .

درروزاول جنگ همگروه‌قادسیه‌ایرانیان فیلها را جلوانداختند . اسبهای عرب مانندهمیشه‌رمیدند . بنابراین سواران عرب‌پیاده‌شده‌حمله‌کردندوچنان مینمودکه ایرانیان چیره‌بشوند . زیراطلیحه‌سردارعرب نتوانست توازن رانگاهدارد . درآن اثنا

دو تن از جاسوسان که ایرانی بودند و مسلمان شده جاسوس عرب گشتند بعد گفتند اگر بر چشم فیل تیر بزنند، یا خرطوم او را مجروح سازند فرار میکند. عاصم بن عمرو تمیمی بفرمان سعد با دسته‌ای از تیرزن و پیادگان پیش آمد و فیلان را تیرباران کرد. فیلان تاب زخم تیر نیاورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرو معروف ببهمن جادو در این جنگ کشته شد.

روز دوم جنگ سردار عرب حیله بکار برده، شبانه پنجهزار سوار را براه شام فرستاد و دستور داد که در نیمه روز خود را بمیدان جنگ برسانند. در آن روز سپاه عرب نزدیک بود که بهزیمت شوند. از دور غبار دیدند شاد شدند و تکبیر گفتند که از شام کمک رسیده است، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش اشاره کردیم رستم در تذبذب و تردید بود و چند ماه بگفت و شنید گذراند. با وجودیکه از پایتخت تاکید میشد که مسامحه نکنند و جنگ بکنند و نگذارند که کمک بمسلمین برسد و در تذبذب بماند و نمیدانست چه اقدامی نماید. رعایا از چپاول عربها بستوه آمده بدربار عرض کردند یا آنها را از زیاده روی و هجوم عربها نگهداری کنند یا بگذارند که بآنها تسلیم گردند. رستم بنا بفشار دربار با دل ناخواسته بقادسیه رسید. در میان راه سربازان و افسران ایرانی گاهی مست شده مردم را آزار میرساندند. سعدوقاص از جزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیز خود ایرانی یا رعایای عراقی ایران بودند که گرفتار شده بلشکرگاه عرب میآمدند. ایرانیان خسته در شب لیلة الهریر که غافلگیر شده بودند جنگ سختی کردند و ایستادگی نمودند. چند تن از دلیران عرب بقلب سپاه جائیکه رستم بود حمله کردند و عقب سرا و سرداران دیگر با سواران تاختند و برخی از سخنوران عرب با سخنان بلیغ خود، چنان جوش و خروش در میان مجاهدین اسلام پیدا کردند که سواران مسلم پیاده با شمشیر حمله میکردند و از نعره‌های تکبیر در میدان جنگ غلغله افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه را حفظ مینمودند فرار کردند. مسلمین برستم نزدیک شده، رستم از تخت فرود آمد و تا دیر زمان سوار بر اسب مردانه رزم نمود.

بنا بر نوشته رالنسن سربازان ایران بیشتر نوجوانان و ناآزموده بودند که از دیه‌ها آنان را گردآورده، دولت بمیدان جنگ فرستاد و اینها با اعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل و غارت گذرانده بودند، هم سنگ نمیشدند. بهرصورت شب گذشت و روز پدید آمد و باز چند ساعتی تفوق با ایرانیان بود. ایرانیان عربها را پس نشانده بآنجا رسیدند ولی مکان میان دو نهر بود و در عین گیرودار هنگام ظهر باد تندی از عراق بلند شد و بشدت رو بایرانیان وزید. چنانکه طنابهای چادرها را برکنده و لشکرگاه ایران را درهم و برهم کرد. گویا نصرت ایزدی بود که بیاری مسلمین رسید. هرکس در عراق باشد میداند که این چه بادیست که دنیائی را تیره و تار میکند. وای بحال او که بر صورت و روی او بوزد و خاک و ریگ بر صورتش بزند و روز را بچشم او شب کند. نخلها را از ریشه برکند.

هرمزان حاکم خوزستان و فیروزان که در آینده در نهاوند سردار کل سپاه شد، تازه

بیاری رستم آمده بودند، میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند، صفوف سپاه ایران از هم شکافته و دریده و سپاه از نظم خارج شد و سربازان پراکنده گشتند و شخص سپهسالار بخطر افتاد و باد همچنان بشدت میوزید تا اینکه چادر رستم بیفتاد و رستم خواست بر شتری سوار شود که گروهی از دلیران عرب بقلب لشکر رسیدند. هلال بن علقمه استرهای حامل خزینه را دیده بطمع غارت رسنهای کیسه‌های زر را ببرید و یکی از آنها بر رستم افتاد و چونکه سنگین بود صدمه سخت باو رسانید. رستم خواست خود را بآب بیفکند و عبور کند ولی او را مهلت ندادند و بضرب شمشیر بکشتند. هلال بر فراز تخت رفت و با آواز بلند گفت که رستم را بکشتم. سپاه ایران چون سردار را کشته یافت بهزیمت رفتند و بسیاری در آب غرق شدند. تلفات سپاه ایران را بسی هزار نوشته‌اند. چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودند جنگ را ادامه دادند مانند شهریار پور هیربد و فرخان اهوازی و خسروشنوم همدانی تا آنکه کشته شدند.

بنا بر نوشته مداینی چهار هزار نفر از دیلمیان که در جنگ قادسیه در فرمان رستم بودند پس از شکست سپاه ایران بعرب تسلیم شدند و اسلام پذیرفتند و در خدمت اسلام در فتح مداین و جنگ جلولا شریک شدند و در انجام در کوفه بماندند.

انگیزه‌های شکست ایرانیان در جنگ قادسیه

۱ـ ترتیب جنگ عرب مسلمان: ایرانیان همواره با سپاه منظم روم یا با غارتگران هون جنگ کرده و ترتیب معین آنان را میدانستند و اگرچه مسلمین عرب ترتیب تازه ایجاد نکرده بودند ولی جوش دیانت و طمع فراوان بغارت و اتفاق و فداکاری سرداران آنها را بر ایرانیان آرام دوست و بی اتحاد برتری داده بودند.

۲ـ در لشکر ایران مرگ یا گریز سپهسالار شکست لشکر بود. ولی در عرب اگر سپهسالار کشته میشد فوراً یکی دیگر پرچم بدست میگرفت و جنگ را جاری میداشت.

۳ـ مجاهدین عرب از ۱۲ سال در جنگ داخله عربستان رزم نموده و آزموده و در سختی میتوانستند صبر و تحمل بکنند و برعکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودند که از دهات آنها را گردآورده بمیدان جنگ فرستادند. نه جوش دیانت داشتند و نه طمع غارت، زیرا که عرب چیزی نداشت که بآن طمع ببندد. بگفته فردوسی، برهنه سپهبد برهنه سپاه

۴ـ فرار هرمزان و فیروزان و کشته شدن رستم.

۵ـ نبودن پادشاه مقتدر و باسیاست در ایران، چشم و گوش مردم بر شاه. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و بعد بر سپهسالار لشکر است. اگر آب چشمه زلال و پاک باشد، در همه جوی آب زلال و پاک روان گردد، ولی وای در صورتیکه آب سرچشمه گل آلود گردد، امید بکامیابی نباشد. پادشاه بجز اسم رسمی نداشت و مردم ترس و امیدی از او نداشتند. قیادت بدست سپهسالاری بود، که عقب سر او در دربار مخالفین زیاد داشت و باطن او ناراحت بود. ولی سپهسالار اسلام به پشت سر همه یاور داشت و از آنها هیچگونه اندیشه بد نداشت.

امن و سکون اندرونی با ناراحتی و اضطراب در اجرای امور اهمیت فراوان دارند.

پس از جنگ قادسیه : سعد در تعاقب سپاه شکسته ایران سه ستون سپاه فرستاد. یکی از آنها بجالینوس در حرار رسید و او را شکست داد و بکشت. ستونهای دیگر بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند. بیشتر از سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند. شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات ناامید کرد. ولی هنوز خطری باستقلال ایران نبود. ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و با همت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود باقیماندهٔ مقبوضات ایران را در عراق حفظ کند. ولی بدبختانه یک سردار که فی‌الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد، که سپاه از جان گذشته عرب را، پس از آنکه از نعمت غیرمترقبه که سواد عراق باشد بهره‌مند شدند، بریکستان بیحاصل عرب پس نشاند. پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت، نه حکم و نه اقتدار که بتواند مانند شاهان دلیر که نیاگانش بودند، آب از جوی رفته را باز بجوی بازگرداند. بمیدان جنگ شتافته دشمن را بکشد یا کشته گردد. او بود و یک عده زیاد از چاکران و کنیزان و هرچه از آنها میشنید میکرد. بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه‌ها مینوشت و درخواستها مینمود. با وجودیکه دشمن تا نزدیک بمرکز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجائی محفوظ منتقل کنند در تذبذب و امید و مشوره وقت گرانبها را تلف کردند. بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از مداین نقل مکان دهند سبب ناراحتی و اضطراب مردم و نشان ضعف دربار خواهد شد و کار بد را بدتر خواهد ساخت. یا اینکه محض بی‌پروائی و بی‌نظمی و سهل‌انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال و نیم با این ترتیب وقت گرانبها درگذشت و دربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بر دست گذاشته نشست به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد.

بالاخره در سال ۶۳۷م عرب باز جنبید. در اثنای یکسال و نیم دو پایگاه نظامی منظم و مستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگر نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت. بدینطریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملاً محکم گردید. شیوخ عرب بناچار مطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند. سپاه مسلمان آماده شد که از نو بایران بتازند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه‌های تیسفون و استخر بهره‌مند گردند.

ایرانیها پس از شکست قادسیه در بابل جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سر لشکر گشت. سعد بقولی در سال ۱۵ هـ و بقولی ۱۶ هـ بگشودن بابل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان راهش بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستام بود و آنانکه

تسلیم شدند بسپاه عرب کمک میکردند و برای آنان پل میساختند و خواربار فراهم مینمودند.

در بابل گذشته بر فیروزان، سرداران دیگر چون هرمزان و مهران و چهرگان نیز بودند ولی باید همه دل شکسته و ناامید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنان را فرا گرفته بود و بگفته فردوسی: چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد، بودند و منتظر بهانه و فرصتی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از بابل گریخته جائی بنام کوثی در فرمان سرداری بنام شهریار جمع شدند و چون سپاه عرب بآنجا رسید، شهریار بدست غلامی از بنی‌تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک بیک تسلیم شدند و سپاه ایران در بهره‌شیر در محاصره درآمد. پس از دو ماه تسلیم شدند. اعراب بر رود دجله رسیدند و با کمال جسارت اسب در آب رانده عبور کردند.

فردوسی گویندۀ دلسوخته از درد دل چنین مینالد:

ز ایران و از ترک و از تازیان — نژادی پدید آید اندر میان
نه ایران نه ترک و نه تازی بود — سخنها بکردار بازی بود
ز پیمان بگردند و از راستی — گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر — نژاد و بزرگی نیاید به بر
ربایند همی این از آن، آن از این — ز نفرین ندانند باز آفرین
بگیتی نماند کسی را وفا — روان و زبانها شود پر جفا
همه گنجها زیر دامن نهند — بکوشند و کوشش بدشمن دهند
چنان فاش گردد غم و رنج و شور — که رامش بهنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام — بکوشش ز هر گونه سازند دام

سعد وقاص پس از تسخیر تیسفون برای استحکام شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود ولی سپاهیان چند بدنبال سپاهیان فراری فرستاد. از جمله سردار او هاشم چون با سپاهش بجلولا رسیدند، سپاه ایران که در فرمان مهران بیش از شماره عرب بودند همت نداشتند که حمله بکنند. هاشم نیز تا شش ماه از جنگ پرهیز کرد تا اینکه برای او از شام و دیگر جاها بیست هزار مجاهد بکمک رسیدند و با این شماره کافی حمله آور شد و ایرانیان را بشکست و مهران بقتل رسید. بنا بر اعثم کوفی و ناسخ التواریخ منوچهر پور هرمز بر حلوان فرمانده بود. چون شنید که سپاه اسلام بآنجا نزدیک شدند، بدون جنگ از آنجا بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزار تن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. در آغاز علاء پیشرفتی کرد و چون شنید که شهرک با استعداد کافی بسوی او می‌آید. پس نشست و آماده گشت که اگر ناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلند شد و اکثر از کشتیها غرق شدند. علاء نه تاب پیش رفتن داشت و نه وسیلهٔ باز گشتن. از خلیفه کمک خواست. از راه هوا ز پنجهزار

با مرد و کمک رسید و با این وسیله با جنگ و گریز از دست شهرک نجات یافت. این شکست عرب و مسامحهٔ ایرانیان در یاری و همکاری با یکدیگر، چون یزدگرد آگاه گشت نامه بشهرک نوشت. در آنوقت هرمزان در مقابل عرب سخت در فشار بود و شهرک او را یاری نکرده بود. یزدگرد او را نکوهش کرد و نوشت که ایرانیان باید مانند مسلمین یار و مددکار همدیگر باشند. اگر شهرک بیاری هرمزان میرسید. هرمزان شکست نمیخورد و اهواز از تصرف ایرانیان خارج نمیگشت.

هرمزان پس از دست دادن رامهرمز، به شوشتر رفت و عرب بدانجا هجوم آورد. هرمزان تقریباً ۳۴ هزار مرد با خود داشت. ابوموسی از هر طرف هرمزان را در فشار آورد و او از بارگاه و بیگاه بر عرب میتاخت و جنگ طولانی شد و نتیجه قطعی حاصل نگشت. تا اینکه خائنی بنام نسیبه بن دادویه خود را بلشکرگاه ابوموسی رساند و طلب شد که عرب را بگرفتن شهر رهنما باشد. بشرطی که بجان امان یابد. ابوموسی خشنود شد و او را امان داد و نوازش کرد. نسیبه یکتن از عرب را با خود گرفت و از گذر آب او را باندرون باره برد و بخانه خویش آورد و روز دیگر او را منزل هرمزان و دیگر سرداران نشان داد. از کوچه و برزن آگاه کرد. چون شب شد بار دیگر او را از همان راهی که آورده بود، بدر برد و بلشکرگاه ابوموسی رساند و گفت اگر از این راه باندرون باره شوید بآسانی میتوانید شهر را تصرف کنید. ابوموسی آنروز را تامل کرد. چون شب شد هفتاد تن از دلیران لشکر را برگزید و آنها از همان راهی که نسیبه نشان داده بود باندرون باره رسیدند. پاسبانها را بخواب یافته همه را کشتند و در باره را بکشودند و بانگ تکبیر دادند. مسلمانان با آواز تکبیر بدانسو شتافتند و داخل شهر شدند. هرمزان وقتی خبردار شد که کار از کار گذشته بود.

ایرانیان ساکن یمن و بازماندگان سپاه باذان که در آنجا بودند چون از مرکز ایران و پایتخت با وجود الحاح و اصرار زیاد کمک بآنها نرسید دین اسلام پذیرفتند و با عربها همراه شدند. چون عمرو بن عاص در سال ۲۰ هجری مصر را فتح نمود لشکر او ایرانیان یمن را نیز شامل بود.

چون عرب اصفهان را بگشود، و بادوسبان فرمانده آنجا مقهور گشت و فرار نمود و یزدگرد بفارس پناه برد. بادوسبان فرمانده اصفهان با عبدالله بن بدیل خزاعی جنگ میکرد. چون دید مردم شهر با او همراهی نمیکنند با چهل تن تیرانداز بکرمان رفت که بشاه پیوسته شود عبدالله او را تعاقب کرد و باز جنگ واقع شد. بادوسبان بر عبدالله حمله کرد و اسب او را کشت و عبدالله بر زمین افتاد. ولی بادوسبان بجای اینکه بزخم دیگر او را بکشد گفت خوش ندارم ترا بکشم. بهتر است بگذار بشهر باز گردم و شهر را بتو بسپارم و جزیه را هم قبول دارم بشرطیکه در امان باشم و هم چنان کرد. در سال ۲۲ هجری یک دسته از سپاه عرب بآذربایجان حمله کرد و آنرا متصرف شد و دسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن ماهان نام داشت و هنگامیکه هرمزان در اهواز تحت فشار عربها بود بوی کمک نرسانید. اینک مردانه در فارس دفاع میکرد. یزدگرد در استخر بود آنجا را بگذاشت و بکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هر سوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنابراین رویه سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها و نواحی خود روی آوردند و از شماره سپاهیان شهرک بسیار کاست و شهرک در میدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته ناسخ التواریخ، بدون بخت آزمائی یا کوشش در دادن مصاف بعرب، فرار میکردند و یا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانکه پس از سقوط ری، فرماندهان قم و کاشان، از استماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، باصفهان گریختند. یزدگرد در آنجا بود، خود را باخت و بادوسبان را فرمانده اصفهان ساخته، خود باستخر رفت. مرزبانان قومش، دماوند و دامغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرمانده گرگان یک منزل باستقبال سپاه عرب شتافت و اسلام پذیرفت و باجگذار آنها گردید. آذربایجان در سال ۲۲ هجری بتصرف عرب درآمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند و بقتل رسیدند. کرمان در سال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی از تاریخ نویسان در سال ۱۷ ه احنف بن قیس بگشودن خراسان مامور شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیر خوره و شاهپور و عثمان بن ابی العاص ثقفی برای کرمان و عاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان و حکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده در انجام ماموریت خود کامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی در کارها تامل نداشتند بشتاب تسلیم میشدند و یا از زندگی محروم میگشتند برخی نیز مانند مردم دینور، شروان، دربند و جاهای دیگر که ذکر همه سخن بدرازا کشد بشرایطی صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود و فی الجمله نیروئی داشت خراسان بود و آنهم تا وقتیکه پادشاه برای نام درآنجا مقام داشت. درچنین موقع حساس که بایستی فرمانده آن استان با پادشاه دست بهم داده از خود دفاع بکنند بفکر خود افتاد و کار دشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که مامور فتح خراسان بود از راه طبس بهرات رسید و آنجا را گرفت و سرداران خود را مامور گرفتن شهرهای دیگر خراسان کرد و خود بمرو شتافت. یزدگرد در آنجا بود و بمرورود پس نشست. از آنجا بخاقان ترک و بزرگان سغد نامه نوشت و یاری خواست. چون برای احنف از کوفه سپاه تازه رسید از مرو بسوی مرورود پیش رفت و یزدگرد از آنجا ببلخ شتافت. چون عرب از پی او ببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً در آن شریک بود. ولی تاب مقاومت در خود نیافته، عقب‌تر رفت و خراسان همه بتصرف عرب درآمد.

یزدگرد از ستیز و آویز دست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشسته بود گروهی از ایرانی و ترک گرد آورده بر آنجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و به احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگرد از او دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو شاهجهان را محاصره کرده بود چون شنید که یاران ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بناچار از محاصره دست کشید. خواست با گنجینه و اثاثیه بسوی کشور خاقان برود و با وی پیوندد ولی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کند و جائی را در خراسان برگزیده بماند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سردارانش اختلاف پیدا شد. سرداران بر او شوریدند و آنچه از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیها بر عرب بلند شدند و نامه ها نوشتند و او را طلبیدند او هم بازگشت و آخرین جنگ با عرب کرد و بعد کشته شد. سردارانی که گنجینه شاهی را بزور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را بآنها سپردند و بخانه های خود بازگشتند میگویند گنجینه باندازهٔ ثروتی بود که عرب در قادسیه یا مداین یافته بود.

بنابر نوشته واقدی چون شهرک پورماهک در فارس کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگرد افسرده گشت، از کرمان درآمد و آهنگ خراسان نمود و بمرو رسید. فرمانده آنجا که ماهویه نام داشت ورود او را خوش نداشته به طخطاخ نام از خانهای ترک نامه نوشت و او را بمرو خواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید. طخطاخ بمرو آمد. چون یزدگرد از دسیسه ماهویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناهنده گردد کسی از چاکران با او نبود، راه و بیراه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآن سو رفت. آسیابانی را دید و از او یاری خواست.

فردوسی طخطاخ را بیژن نامیده مینویسد که ماهویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنابراین به بیژن که فرمانده سمرقند بود نامه نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوان او را گرفتار کرده تو پادشاه بشوی و کین نیاگان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار سازد. یزدگرد از اندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ماهویه که ظاهراً در لشکر پادشاه بود گریخت و سپاه مختصر پادشاه شکست خورد و او خواست بجائی پناهنده شود پریشان و یکه و تنها میرفت و بآسیائی پناه برد و در آنجا بدست سواران ماهویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان بری و بعد باصفهان و فارس و یزد باستناد از سفینه پهلوی و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرو رود و بلخ و فرغانه و در آخر بمرو بازگشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخنویسان

بهمین روش ذکر کرده اند ولی نام اشخاصی که سبب کشته شدن یزدگرد شدند با اختلاف ذکر کرده اند.

دو نفر از بزرگان ایران در مرو بودند و بپادشاه خدمت میکردند. یکی بنام وراز و دیگر سنگان، میان آنها دشمنی بود. وراز میخواست بوسیله پادشاه حریف خود را از میان بردارد یزدگرد خواهش او را پذیرفت. زنی این راز را به سنگان گفت و دل او نسبت به پادشاه بد شد. وراز چون ضعیف بود از ترس سنگان بگریخت. بعد سنگان آهنگ پادشاه نمود و او ناچار از کاخ فرار کرد و سراسیمه میگشت تا بدست آسیابان کشته گردید. در این روایت سنگان جای ماهویه را میگیرد.

اعراب اگرچه در میدانهای جنگ ایرانیان را شکست میدادند. ولی مملکت کاملاً مطیع نشد. تبرستان تا چند سده در تصرف اسپهبدان آنجا ماند. در سال ۲۳ه که عبدالله و سهل بن عدی بتسخیر کرمان مامور شدند. بندویه پورسیاوش با آنها رزم نمود و شکست یافت. مردم کرمان ظاهراً تسلیم شدند. هم در آن سال سیستان و شهر زرنج بدست مسلمانان افتاد و عرب بمکران رسید ولی زد و خورد همچنان جاری بود. هرگاه یک گوشهٔ مملکت امن مییافت از گوشهٔ دیگر یکی سربلند میکرد. چون که این نوع مقاومت انفرادی بود سرانجام مقهور میگشتند. اینگونه مقاومت در سراسر دوره بنی امیه و بنی عباس جاری بود. از جمله در زمان عثمان بن عفان، ماهک پورشهرک بلند شد و با عبدالله عامر جنگ کرد و عاقبت صلح نمود و بفرمانداری استخر پاینده ماند. خراسانیها نیز در همان ایام بلند شدند و پس از پیکارها در نیشاپور و جاهای دیگر چون مرکزی نداشتند کاری از پیش نمیبردند. خاندان استووند در ری تا سال ۴۱ هجری مقاومت کرد و گیلان و تبرستان تا دیر زمان در استقلال ماندند. سیستانیها با عبدالرحمن بن سمره جنگهای سخت کردند. چون دیدند دشمن تواناست بدادن جزیه تن در دادند.

بهمین روش انقلاب در ایران پاینده ماند، تا اینکه در آخر خلافت بنی امیه تقریباً ۱۱۲ سال پس از جنگ قادسیه، خراسانیها در فرمان ابومسلم خراسانی بلند شدند و دستگاه خلافت را از خراسان که سهل است از پایتخت خلافت که دمشق بود نیز برچیدند. بعد از عصر هارون و معتصم باز سرداران ایران بر علیه خلیفه سازشها کردند. چونکه جنبش آنها انفرادی و از روی غرض شخصی بود کامیاب نمیشدند. تا اینکه امارت نیمه مستقل طاهریه در خراسان و بعد امارت صفاریه و سامانی و غزنه و دیالمه و بویه و غیره که همگی مسلمان ایرانی بودند در اطراف ایران بلکه در شمال عراق تشکیل شدند و خلافت عباسی برای نام زنده ماند و زبان پارسی بار دیگر جانی تازه یافت و زبان عربی بعربستان مراجعت کرد. اما این ایران، ایران عصر ساسانی و پارسی نبود. بلکه ایرانی بود که خوی عرب در آن رخنه نموده بود.

بنا بگفته طبری یزدگرد هنگام کشته شدن ۲۸ ساله بود و بروایت اخبار الطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی ناآزموده بود. لذا دختر جوانی نداشت که عربها اورا باسارت ببرند و حسین بن علی اورا بهمسری اختیار کند. بگفته تمام تاریخنویسان یزدگرد همواره با خانواده خود از عربها بسیار دور بود. فقط در زمان خلافت عثمان یکبار در پیکاری که جنگ خانگی بود بشخصه شرکت داشت و در جنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختر یزدگرد و شهربانو شهرت یافته و مزار او در ری بنام بی‌بی‌شهربانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبد آناهیته میباشد و ایرانیان برای حفاظت آن داستان دختر یزدگرد و بانوی امام حسین را پروراندند.

قضاوت تاریخ درباره یزدگرد

پروفسور شوشتری صاحب ایراننامه در مورد یزدگرد چنین قضاوت میکند "بدبختی ما گاهی از حوادث روزگار و گاهی از غفلت و خطای خودمان و بیشتر از خطاهای نیاکان و پیشینیان ماست. آنچه هستیم از آنچه بود و شد، هستیم. پیشینیان تخم کاشتند و محیط پیشین آنرا آب داد و ما آن تخم هستیم که سبز شده‌ایم. از این است که نتیجه خطا و فساد و اخلاق ما بخود ما تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسد و آنان را با انواع آلام گرفتار میسازد. از پدر و مادر بیمار، فرزند بیمار پدید میشود. خواه بیماری تنی باشد یا روانی. مقصر پدر و مادر میشود و فرزند بیگناه باید بدرد آنها مبتلا گردد.

"واپسین شاه یک خانواده بسا اوقات فدای خطای نیاکان خود میشود. در خاندان شاهی ایران اگر برخی از واپسین شاه خانواده را با هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی را در میابیم که نیاکانش بناز و نعمت مبتلا شده و چون نوبت باو رسید، شیرازه امور شاهی از هم گسیخته شده بود. بگانام پیشکار حرم و دربار، اردشیر سوم و ارشاک را مسموم کرده و بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع و چاکر او باشد و هر نوع که او برقصاند برقصد. دسته‌ای و نیرومند بود. گرچه پیاله زهر که او بداریوش داد که بخورد، داریوش بخود او خوراندید و از شر او موقتاً" آزاد شد. اما حزب و هواخواهان او بگرفتن کین تصمیم گرفتند و دسیسه آنان شیرازه از هم گسیخته کشور را چنان گسیخته‌تر کرد که پیوند آن از اختیار داریوش خارج گردید. اگرچه داریوش در سه پیکار بزرگ دلیرانه جنگید و در دو از آنها شخصاً "پیشوائی و فرماندهی لشکر را داشت که با اسکندر نبرد مینمود، اما حریف سپاهی داشت که باو اطاعت میکردند و در هنر لشکرکشی و نظم و قیادت لشکر، برداریوش برتری داشت. در انجام کار خیانت و بیوفائی سرداران مزید بر علل گردید و داریوش ناکام از جهان درگذشت. کشنده او ایرانی بود. درباره او تاریخ قضاوت میکند که شخصاً "دلیر بود ولی در مهارت جنگ بپایه حریف نمیرسید و در کشورداری، چون نیایش که داریوش اول باشد هنری از خود نشان نداد.

"دوم اردوان پنجم اشکانی، با اردشیر مردانه جنگید و بسبب خیانت سپاه بویژه سپاه فارس کشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگار او را برتخت نشاندند، در صورتیکه شایسته تاج و تخت نبود. او بایستی مرشدی یا درویشی بشود و طلسم و تعویذ و دعا بنویسد. نه کشورداری میدانست و نه لشکرکشی، و نه در مقابل دشمنی توان داشت. مسئولیت بدبختی او پای خود اوست.

"چهارم احمدشاه قاجار و پنجم یزدگرد سوم، این دوتن از شاهان آخر خاندان خود از بعضی جهات هم مانند بودند. هر دو در کودکی بشاهی رسیدند. هر دو در میان حرم و میان مردمانی بودند که بسپاه و لشکرکشی کاری نداشتند. پدران هر دو شیرازه شاهی را چنان از هم گسیخته بودند که برای آنها کشوری پر از آشوب، ملتی پر از اضطراب، سردارانی منافق و بیعرضه گذاشته بودند. هر دو اسماً" پادشاه و رسماً "هیچکاره بودند و هر دو با همه نواقص بکشور خیانت نکردند. بلکه ملت با آنان بیوفائی کرد. یکی در ملک غربت در جوانی از جهان درگذشت و دیگری دور از پایتخت بیگناه کشته شد. هر دو باندازه‌ای که توانستند با مخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمدشاه پادشاه شد و رقیب یزدگرد خسرالدنیا والآخرة گشت."

فیروز پسر یزدگرد سوم (۶۵۲–۶۷۸ م)

چنانکه در پیش گفتیم یزدگرد از خراسان بمرز چین عقب نشست. از آنجا سفیری با هدایای گرانبها بدربار خاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیر را موسپانهی Mosepan (مرزبان) ضبط کرده‌اند. خاقان هدایا و سفیر را پذیرفت ولی بپادشاه ایران همراهی عملی و کاری ننمود.

فیروز پسر یزدگرد از دختر شیرویه که شاهبانوی یزدگرد بود متولد گردید. هرچند فردوسی از زبان ماهوی مینویسد که یزدگرد فرزندان داشته، در اشتباه است شاید در آن موقع فیروز با پدر همراه نبوده. چون یزدگرد بدسیسه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروز بجای پدر خود را پادشاه ایران خواند. تاریخنویسان از او چندان یاد نکرده‌اند و اگر یاد هم شده در چندین سطر میباشد. نویسندگان چین در مورد او بتفصیل سخن رانده‌اند. بگفته نویسندگان ایران فیروز در تخارستان ماند و در نبرد با سپاه عرب و مسلمانان در سال ۶۴۱ میلادی توفیق بدست نیاورد. از خاقان چین که او را بپادشاهی ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک باو ننمود. پیروز با مسلمانان در نبرد بود و سپاه عرب را نیرومند و هم میهنان خود را بی‌حس و ناتوان یافت و پیشرفتی نصیب او نگردید. خانهای ترک با پیروز همراهی داشتند، اما در سال ۶۵۸/۶۵۶ ترکان از چین شکست خوردند و دولت چین بجای آنان فیروز را بپادشاهی قلمرو ترکان شناخت و نظم و امنیت آن سرزمین را باو واگذار کرد.

فیروز شهری بنام تسی لنک Tsi Lin را مرکز فرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. باحتمال قوی در گوشه شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده وقلمروپادشاهی اوتا مرزهای زرنج وسیستان میرسیده .عربها درسنوات بعدبدآنجا فشارآوردندوفیروزبتخارستان عقب‌نشینی نمود. درسال ۶۷۴میلادی سفیری بدربارچین فرستادکه‌با احترام پذیرائی ازاوبعمل آمد .فیروزدرسال ۶۷۷درشهری بنام چانک نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده‌بناکردفیروزدرزمان خلافت معاویه‌حدودسال ۶۷۸درگذشت .

بگفته‌نویسندگان چین ،فیروزمکرراز فغفورچین یاری خواست . خاقان ازپیکار با عرب‌خودداری نمودولی‌اجازه‌دادمحلی‌درحدودترکستان‌برگزیندکه‌با وواگذارشود . فیروزچنان نمودوفرماندءاستان مرزی چین گردید. دربارچین شهری بنام جی‌لن باختیار اوگذاشت . بعدها فیروزشخصاً"بدربارچین رفت ورتبه‌سرگرددست راست یافت .

فیروز۲۶ یا ۲۷سال فرمانروائی داشت .اگردرسن ۱۴یا۱۵خودراجانشین پدرساخت بایستی هنگام درگذشت ۴۲ساله‌باشد. بظن قوی دسته‌ای ازایرانیان که‌درخدمت یزدگردبودند ،درخدمت اونیزماندندوبعضی‌ها نیزاوراترک وبمنازل خودبازگشته‌وبرخی درسمرقندوفرغانه‌وتخارستان وجاهای دیگرپراکنده‌شدند. صاحب‌دبستان المذاهب اززرتشتیانی صحبت میداردکه‌با سمرقندوفرغانه‌ارتباط داشته‌اند. هجرت زرتشتیان یاپارسیان ازقرارمعلوم دوجانبه‌بوده‌یکی بطرف‌شمال شرق ویکی بطرف جنوب .

کشوری که‌فیروزحکمرانی میکردتزی کیک TZI KEEK نامیده‌شد. بقول صاحب ایراننامه‌ایرانیانی که‌با اوبودندویا بعدها باوپیوستندتازیک یا تاجیک نامیده‌شدند وبگذشت روزها فارسی زبانان آنجا گشتند. کشورتازیک یا تزی کیک درشمال شرقی‌افغانستان کنونی واکنون جمهوری تاجیکستان شوروی نامیده‌میشود. فیروزدرشهرچین کینگ یان Chin Keang نیزآتشکده‌بناکردولی درسال ۸۴۴ اتفاقی پیش آمدکه‌دولت وقت پیشوا دینهای آن سرزمین رابگرفت ومعابدشان راخراب‌کردوضمنا" آتشکده‌ها نیزازمیان رفتند .

درنامه‌های تاریخی چین نامه‌ای بنام "تانک" که‌بخاندان شاهی تانک مربوط است درموردارتباط چین وایران نیزاشاره‌مختصری شده‌است ،میگویدکه‌فیروزپسر یزدگرددرسال نخستین لونصو (۶۶۱م) ازدربارچین یاری خواست . خاقان وان منگ یوان Wangmingyuvan نام بفرمانده‌استان لون چاو Lunchow بنام نان تیان Nantian دستورداد که‌با فیروزهمراهی کندواودرشهرجی لن Jinlin حکومتی تشکیل داد وفیروزرا فرمانده‌آنجا نمود. فیروزدرآنجا فرمانروا بودوبدولت چین باج میداد . پس ازچندی بدربارچین رفت وباحترام پذیرفته‌شدورتبه‌سرگرددست راست یافت .

درسال سوم نیفونک (۶۷۸م) خاقان بسپهبدفوی هینک شیان Fuihingsian فرمان نوشت که‌فیروزرا با سپاه‌کافی بایران برساندواوتا شهرانشی Anshi پیش آمده‌ودر آنجا توقف‌کردوفیروزتنها پیش رفت ولی درخودتاب‌مقاومت با عربها ندیدبتخارستان

بازگشت ودرآنجا بیست سال ماند. همراهان اوچندین هزارتن ایرانی بودندکه بمرورکم شدندوپراکنده‌گشتندواودرسال دوم چن لونک باردیگردرسال ۷۰۸ میلادی بدربارچین رفت ولقب‌سرگرددست چپ یافت . پس ازچندی درپایتخت چین درگذشت . برخی ازهمراهانش آنجا بماندند. چنین است آنچه‌درنامه‌تانک قدیم نوشته‌شده‌ودر تانک جدیدنیزبااندک اختلاف‌چنین آمده :

خاقان تانک کاوچونک بسبب‌دوری حدودایران ازچین ازمقاومت با اعراب خودداری کرد. فیروزتاسال ۶۶۱م درتخارستان ماند. باردیگرازخاقان یاری خواست . خاقان بازحاضرنشدباعرب‌بجنگدولی فرمان نوشت که‌فیروزجائی رادرحدود ترکستان برگزیندتادولت چین باوواگذارکند. فیروزمحلی رابرگزیدوشهری بنام جی لن باوواگذارشد. چندی پس ازیافتن رتبه‌سرگرددست راست درچین درگذشت .

نرسی دوم پورفیروز۸ ر۷۰۷--۶۷۸ م

نرسی بزبان چینی Niniash نی نیاش یا Nihihsheh نی هیشه‌نوشته‌شده‌زمان درگذشت پدردردربارچین بماند. پس از ۸ یا ۹سال درسال ۶۸۷زمان خلافت عبدالملک مروان با میداستردادکشورتخارستان بآنسرزمین آمدوبیش ازبیست سال درآنجا بگذراندودرسال ۸ ر۷۰۷بچین بازگشت ودراندک وقتی درهمانجا درگذشت . اگرحین رحلت پدر۲۰ ساله‌یا۲۵ساله‌بوده‌بسن ۵۰ رسیده‌باشد. مورخین چین باختصارازاوسخن رانده‌اند. بیش ازاین اطلاعی ازاودردست نیست .

پشنگ (پوشن هو Pushan huo —/۷۰۸)

نرسی دردربارچین بودودر۶۷۸خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه اوکردتااگربتواندکشورخویش راپس‌ستاند. ولی سردارچین تاشهرانشی آمده ،مصلحت ندیدکه‌پیشرتربرودونرسی تنها بتخارستان شتافت وبیست سال چنانکه‌گفتیم درآنجا ماند ،تااینکه‌همراهانش ازپیش رفتن بسوی مرزایران ناامیدشده‌پراکنده‌گشتند . نرسی درسال ۷۰۱ درسلطنت چن لونک بدربارچین رفت ولقب‌سرگرددست چپ ازدربار خاقان یافت وهمانجا تاآخرعمربماند .

ازفرزندانش یکی بنام پوشن هو (پشنگ) درسال ۷۲۲ خودراپادشاه‌ایران نامید ودر۷۲۸/۲۹ شاهزاده‌ای بنام خسروکه‌ازنوادگان یزدگردبوده‌ذکرش آمده‌است ودر ۷۳۲ شاهزاده‌ای که‌نام اومعلوم نیست خویش راشاه‌ایران میخواند. یکتن کشیش نستوری مسیحی که‌بزبان چینی نام اوراکی‌لی Kili نوشته‌اندازجانب‌اوبسفارت بدربارچین رفت . باین ترتیب‌دودمان ساسان تقریبا" ۸۰ سال پس ازیزدگرددراستردادتاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده‌آن خانواده‌باید‌باخلیفه‌هشام بن عبدالملک معاصر باشد .

بنابرروایت چینی‌ها ،کیش زرتشتی درنخستین سنه‌مسیحی درایالت کانسو Kansu

وجود داشته ولی شکی نیست که پس از ورود یزدگرد بمرز چین عده‌ای از زرتشتیان ایران بفرغانه و مرز چین هجرت کرده‌اند و نژاد آنها تا امروز در آنجا یافت میشوند و کیشی مانند کیش زرتشتی دارند و معلوم نیست که اصلاً آن دین مانوی است یا زرتشتی است تا پدیدشدن سلاله سامانی در تاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود.

(نقل از ایراننامه عصر ساسانیان ص ۳۷۸–۳۷۴)

نوادگان یزدگرد

صاحب ایراننامه درمورد نوادگان یزدگرد چنین مینویسد که گفته‌اند دارا پسر یزدگرد دختری داشت که بیکتن از یهود بنام بوستانی ازدواج کرد و پس از بوستانی میان فرزندان او که از شکم مادران دیگر بودند درباره میراث منازعه شد و فرزندانی که از دختر دارا داشت کنیززادگان شمرده شدند. اشخاصی نیز در زمان خلافت اموی و عباسی خود را از نژاد ساسانی معرفی میکردند و برخی را مورخین متملق بخانواده ساسان نسبت داده‌اند از جمله سبکتکین که بگفته نویسنده تاریخ فرشته فرزند جوفان پور قرابچکم پور قزل ارسلان پور خرامانان پور فیروز پور یزدگرد است. ولی پور فیروز و فرزندانش نبایستی نام ترکی داشته باشند. زیرا که ایرانیهای آن عصر بویژه خانوادهٔ شاهی با ایرانی بودن تعصب داشتند و نام فرزندانشان با ایرانی میگذاشتند، چنانچه دیگر فرزند و فرزندزادگان فیروز که در چین تولد شدند و آنجا نشو و نما کردند نام ایرانی داشتند. احمد بن سهل سپهسالار سامان نیز خود را از نژاد کامکار پوریزدگرد معرفی میکند و همچنین دو تن از شاهزاده خانمها در این شهر بودند یکی بنام بابونه و دیگری بنام تهمینه که بدست مسلمین اسیر شدند، مگویند اینها دختران مخدج نام پسر یزدگرد بودند. تهمینه بنوشکان نام شخصی ازدواج کرد و بابونه پیش از ازدواج وفات کرد. تاکنون در فرغانه و مرز چین اشخاصی باشند که نیاگانشان از خانواده ساسان یا از نژاد بزرگان و دهقانان باشند که درخدمت یزدگرد از ایران هجرت کردند

الوهن A-lo-han شاهزاده ایرانی درچین

سیکی Seaki صاحب کتاب The Nestorian Monumentin China درصفحه ۲۵۷ کتاب خویش درمورد احترامات یکی از شاهزادگان ایرانی درچین که سنگ نبشته‌ای بیادگار او ساخته شده، چنین مینویسد: " کتیبه‌ای بیاد روانشاد فرمانده بزرگ ایرانی و سپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانک Ta'ng درسنگ نقر گردیده سپهبدی که دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun و درجه شنگ چوکائو Shang-Chu-Kuo مراد نخستین ستون شاهنشاهی میباشد

بنای این سنگ نبشته بیادگار الوهن A-lo-han شاهزادهٔ اصیل ایرانی و نامورترین مردم تمام قبیله میباشد. چون در دورهٔ هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱–۶۵۶ م) زمان پادشاهی فغفور کائوتسنگ Kao-Tsang آوازه خدمات گرانبها و کارهای برجسته این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفور رسید، با ارسال چاپار مخصوص، او را بکاخ خویش دعوت نمود. (دو واژه ناخوانا) بورود شاهزاده در پایتخت، فغفور چین او را بسپهبدی سرافراز فرمود و مسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را باو واگذار کرد (یک واژه ناخوانا) و بعنوان سفیر مخصوص بقبایل تبت، افرایم Ephraim و شهرهای دیگر گسیل داشت. درمرز غربی افرایم یادگار سنگی برافراشته شده که هنوز برجاست و اصول تعلیمات دینی قبایل وحشی برآن نقر گردیده است. قبایل مذکور اینک صلحجو و در آرامش و امنیت زندگی میکنند.

اینها نیست مگر بواسطهٔ کارهای برجسته و راهنمائیهای خردمندانه شاهزاده ایرانی، سپهسالار بزرگ که برآن قبایل فرمانروائی میکرد. چندین قبایل بیگانه را دعوت و سازمان گارد شاهنشاهی را تشکیل و لشکرهای کشور را منظم، و مرتب نمود. بنابراین خدمات گرانبهای او بکشور و فرمانروای آن متنوع میباشد

بر دیوارهای چی بین کو Ch'i-bin-ko که تالار کاخ شاهنشاهی است و فغفوران چین تمثال ۱۱ نفر از مردان نامور را در آنجا در سال ۵۱ میلادی نقش کرده‌اند و آنرا کاخ جاویدان سده اول مینامند، نام او برای همیشه نبشته میگردد، شایسته است دانش بیمانند و استعداد عجیب او بر این سنگ نقر گردد. بیقین نام او باید در تالار یون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان کاخ شاهنشاهی) نیز ثبت گردد و بیادگار بماند.

این شاهزاده در ۹۵ سالگی در ماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی در منزل شخصی در هونان فو Honan fo ناگهان درگذشت. روز اندوهگینی بود که ما این سپهبد و پیشوای قبایل را از دست دادیم. هنگامیکه او درگذشت نسیمی که بر بالای کوهها میوزید، بیش از همیشه آه دردناک میکشید. آفتابی که برما میتابید از وسط ابرها بیشتر اندوهگین بنظر میرسید. حتی پرندگان نیز در آن روز غمناک درگذشت او از نغمه‌سرائی باز ماندند. بنابراین چطور ما میتوانیم از باریدن اشک از دیدگان جلوگیری کنیم. درخت کاج از بی آبی در زحمت است و تحمل سکوت حوضهای بی آب بسیار سخت. چنین بود احساسات کسانیکه در آن روز غم بار آرامگاه ابدی او به تشییع جنازه رفتند. وای بحال آنروز.

چه شد که شاهنشاهی از هم پاشید

صاحب ایران از آغاز تا اسلام گوید "عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود گیرند. استبداد و رقابتهای شدید دراطراف تاج و تخت که بنیه قدرت آن بمرور ضعیف میگردید و پس از همه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعه ایرانی را لرزانید و در شهرها و قصبات خون جاری کرد، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی در همان زمان که وی در نظر جهانیان باوج قدرت خود رسیده بود دست بهم دادند.

ضربات قاطع ازسوی دشمنان ایران که مدت چندقرن قوای آن را فرسوده کردند وارد نشد.

«پس ازمرگ شاپوردوم دوره‌ای است که بیش ازیکقرن طول کشیده، دراین مدت شاهان فاقدشخصیت برتخت سلطنت جلوس کردندودراین دوره بین آنان واشراف که باروحانیون مقتدرزرتشتی متحدبودندمنازعات برقراربود. نجبای عالی رتبه، باوجودهمه موازینی که موسسات شاهنشاهی برای محدودکردن قدرت آنان اتخاذکرده بودند، براثررسوم جاری بعض امتیازات را حفظ نمودندوبعلت موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی درمیان ایشان نفوذشان روبازدیادگذاشت. قدرت پادشاه که براثرمخالفت منظم نجباضعیف‌شدبدواجازه تعیین جانشین خویش را چنانکه درزمان نخستین شاهان ساسانی معمول بودنمیداد. دراین دوره طولانی، ایران بصورتی سلطنتی افتخاری درمیان افراد خاندان ساسانی درآمدوبراثراختلافات بین‌دسته‌ها طرفداران وطالبان متعددقطعه‌قطعه شد.

«مجلس مباحثه ومناظره‌ای بین روحانیون زرتشتی ،مسیحی ومزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب وقتل عام شدندکتابهای آنان سوخته وثروت ایشان ضبط ونهضت مزبور خفه‌گردید. اماافکارآنان بعدها تبلیغ شدومخفیانه دوام وانتشاریافت. نیم قرن بعدپسرخاقان بزرگ ترکان غربی درراس فقراومحرومان قرارگرفت وواحه‌بخارا را تصرف ونجباوبازرگانان ثروتمندرا مجبوربفرارکرد. معهذافتح اوچندان نپائید. عصیان مزبورسرکوب شدوموجدآن وحشیانه اعدام گردید.

«مرگ آخرین شاه‌بزرگ سدی راکه‌خسروپرویزازقدرت وقساوت برای مخالفت با هوی وهوسهای مالکان بزرگ یافرماندهان نظامی برپاکرده‌بوددرهم شکست. کشور بعلت جنگها ،مالیات وستم خردشده ،درامواج رقابتها وهوسها غرقه‌گردیده‌بود. شاهزادگان فقط ملعبه‌ای دردست دسته‌ها بودند. تاج برسرمیگذاشتندتاچندماه‌بعد کشته‌شوند. چون مردکم آمدزنان را برتخت نشاندند. فرماندهان بزرگ قشون نیز باتکاء سربازان خودیاهمراهی رومانیان شرقی درصددتصرف تاج وتخت بودند .هرچند ازخاندان ساسانی نبودندوهیچ‌حقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه‌اعضای خاندان ساسانی که‌تقریبا"همه‌آنان ازبین رفتند، چندان نادربودندکه‌درسال ۶۳۲م برای نصب‌شاهی جدیدناگزیرشدندشاهزاده‌ای را دراستخرپیداکنندودرهمان شهرتاجگذاری کردند، امادیربود. شاهنشاهی که‌سازمان نظامی آن امتحان خودرا داده‌بودند، بسبب‌همین قشون تجزیه‌میشد. زیرا فرماندهان که‌حکام ایالات بودندناحیه‌حکومتی خودرا بمنزله‌تیول خویش می‌پنداشتند. این بوجهی تعجب‌آورهمان حالت شاهنشاهی را درزمان آخرین پادشاه‌هخامنشی وتسلط شهربانان بخاطرمیآورد. شاهنشاهی خرد

شدوبشکل مجموعه‌ممالک کوچکی درآمدکه‌مورخان اسلام مشخصا نام آنها را یادمیکنند. هیچ قوه‌ای نتوانست این نشاء را دفع کندواشرافیت جدیدکه‌توسط خسرواول تاسیس شده‌بودهنوزبسیارجوان بودونمیتوانست بوجهی موثرتاج وتخت لرزان ساسانی را که‌اعتبارآن کاسته‌شده‌بودحفظ کند. همه‌چیزبراثرحمله‌سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیرمتمدن) ازپای درآمد.

«درایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرارداشتندکه‌اززمان هخامنشی ببعد محفوظ ماند. وضع ملوک الطوایفی ایشان میراث مستقیم عهدپارت بود . درآن دوره‌قدرت این خاندانها مانع استحکام وثبات سلطنت میشد. ساسانیان درحالیکه این گروه‌را پذیرفتندمساعی خودرا برای تخفیف‌قدرت آنان بکاربردند. درنتیجه قدرت این خاندانها دردوره‌اول سلطنت ایشان تامرگ شاپوردوم محدودگردید. اما درزمان شاهانی که‌بعدبرتخت نشستندتاجلوس خسرواول یعنی تامدت۱۲۵سال عهد اغتشاشات وضعف مجددا قدرت خودرا بازیافت ولی درزمان دوپادشاه اخیرسلسله‌مزبور بازروبضعف‌گذاشت . اشرافیت مذکوردرجدالهای خودبادربار برای دفاع ازحقوق دیرین خویش یکی ازعلل انحطاط وحتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته‌نیست . محقق است که‌قدرت آنان درسراسرایالات نافذ بودوروستائیان آنها میبایست علاوه‌برآنچه‌که‌بخزانه‌سلطنتی میدادندبایشان هم مالیات بپردازند. درعوض این سرداران بزرگ مقام سلطنت را باقوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند.»

سهم بزرگ ایرانیان درپیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش ازآنکه‌درزمان انوشیروان کشوریمن بتصرف ایرانیان درآید،بازرگانی شبه‌جزیره‌عربستان تحت تاثیربازرگانی ایران قرارداشت. گذشته‌ازشهرهای ساحلی مانندجده، دردوشهرمکه‌ومدینه‌گروهی ازایرانیان میزیستند. کاروانهای حجازتا شهرحیره‌نزدیک تیسفون آمدورفت میکردند. استان بحرین درمشرق عربستان قرار داشت که‌ازخلیج کاظمه‌نزدیک کویت امروزی آغازمیگردیدودرکناره‌های غربی خلیج فارس تابه‌مزون که‌امروزعمان گویندادامه‌داشت تاریخ عربی فرمانروای این استان را سطرون یاساطرون نوشته‌اندکه‌صورت شکسته‌واژه‌خشترپاون یاشکل یونانی آن ساتراپ یاصورت فارسی امروزشهربان است ونماینده‌آن است که‌درروزگار اشکانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده‌وجنگهای اردشیربابکان درکنارخلیج فارس تصرف‌این استان است. مردم شهرهای این استان، هگریاهجریاهاجرکه‌امروزالاحساء گویندوخط که القطیف‌نامندوداران یادارین ، سده‌های بسیارپس ازاسلام بفارسی سخن میگفته‌اند.

گرداگرد شبه‌جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیان میزیستند و در شهرهای داخلی آن مکه، مدینه و طایف گروهی ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی، مهروزروانیان سکونت داشتند و بعربی آنها را دهری میگفتند. در زمان پادشاهی انوشیروان پس از آنکه حبشیان از یمن بیرون رانده شدند، چندین هزار خانواده‌های ایرانی در آنجا نشیمن گرفتند و اعراب آنها را ابناء الاحرار یا آزادزادگان میخواندند.

باید دانست چون عربستان جای دورافتاده‌ای از مراکز تمدن و سیاست بود، پناهگاه امنی برای فراریان و مغضوبان آن مراکز بشمار میآمد. خواه این فراریان بسبب ارتکاب جنایت در تعقیب و پیگرد بودند یا بواسطه باورهای دینی مانند مانویان و مزدکیان. نفوذ بعضی از باورهای دینی مزدکی در مسایل مالی فقه در صدر اسلام بدیده میآید. اگر در مباحثه‌های اباذر غفاری با عثمان و معاویه دقت شود دیده میشود تحت تاثیر افکار اجتماعی مزدک قرار داشته است.

صرف‌نظر از سلمان و شاپور که پیش از هجرت در مکه درگذشت و سالم وابسته به ابوحذیفه انصاری و دیگران که همه در جنبش اسلام دست بسزائی داشته‌اند ایرانیان مقیم یمن و بحرین بیشتر از خود عربها کوشیده و موثر بوده‌اند. یمن در زمان پادشاهی انوشیروان بطور مستقیم تحت سلطه ایران درآمد و نزدیک به پنجهزار سرباز ایرانی بفرماندهی فرخزاد پور نرسی ملقب به وهریز در آنجا نشیمن گرفتند و در دنباله آنان گروهی از بازرگانان و پیشه‌وران و صنعتگران ایرانی نیز بآنجا مهاجرت کردند.

چون ندای پیمبری رسول اکرم بایران رسید خسروپرویز به باذان که در آن زمان در یمن فرماندار بود دستور میدهد کسی که در مدینه ادعای پیغمبری دارد به پایتخت گسیل دارد. باذان گذشته از اینکه فرمان نمیبرد، خودش با خره خسرو، دادویه و پیروز دیلمی مسلمان میشوند و پیغمبر فرمان حکومت یمن را بنام باذان صادر میکند و یمن بدون جنگ بتصرف اسلام درمیآید. علت این واقعه را بهیچ وجه نمیتوان بی‌سابقه و معجزه‌آسا دانست. بیشک گفتگوهای نهانی و پشت پرده درازی طی چندین سال وجود داشته است تا در سال ششم هجری پرده از روی کار برافتاده.

در گوشه و کنار عربستان در میان عشایر گوناگون، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند از جمله ایشان مردی بود از یمن بنام عبهله که او را اسود میخواندند. کار اسود در یمن بالا گرفت و بیشتر عشیره‌های یمنی بویژه عشیره کنده از اسلام برگشته پیرو او شدند. اسود بشهر صنعا حمله برد و با ایرانیان مسلمان جنگید و شهر را متصرف شد و باذان در جنگ با او کشته گردید. و زن باذان که خواهر فیروز دیلمی نوه وهریز است و در کتابهای عربی بنام مرزبانه یاد گردیده باسارت اسود درآمد که در کاخ غمدان مسکن گرفته بود.

ایرانیان که مسلمان شده بودند برعکس عربها از اسلام برنگشتند و تحت رهبری فیروز

دیلمی و دادویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردند و از مدینه کمک خواستند. اما پیش از آنکه کمک برسد بیاری مرزبانه که در کاخ غمدان نزد اسود بود این مرد را بکشتند و بار دیگر یمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروز دیلمی و دادویه نهانی به مرزبانه پیغام میفرستند که در شب معینی در راهرو زیرزمینی کاخ را باز گذارد و در اطاقی را نیز که اسود میخوابد باز بکند و او را مشغول سازد. فیروز با همراهان در شب موعود وارد کاخ شده او را بدیار نیستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را در زمان پیغمبر اسلام سی بخت نوشته‌اند و از شگفتی تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیاری با حجاز دارد و میان آنها ریگستان بسیار گرمی واقع است چگونه بدون جنگ در تصرف دولت اسلام درآمده است، و بگفته بلاذری در فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی از این استان در زمان پیغمبر بمدینه رسیده است.

آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین با همه دوریش از حجاز، بی‌هیچ مقدمه و زمینه‌چینی قبلی از ایران جدا و بتصرف مدینه درآمده باشد.

از عجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جنابی که تبار خود را بساسانیان میرساند بحرین را بی جنگ تصرف کرد و حکومت قرمطی را که نوعی مزدکی بوده در آنجا تاسیس کرد و شهر هجر یا الاحساء را پایتخت خود قرار میدهد. این حکومت چنان نفوذ خود را بر شبه‌جزیره عربستان میگستراند که تا شام و حجاز لشکر میکشد و مکه را گرفته حجرالاسود را کنده به الاحساء میآورد و بیست و اند سال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش خلیفه فاطمی مصر با گرفتن پولی گزاف آن را بمکه باز میگرداند.

جنگ قادسیه

بیگمان در جنگهای نخستین اسلامی، گروهی بسیار از ایرانیان تازه مسلمان شرکت داشته‌اند و در همه جا ستون پنجم بوده که زمینه را برای چیره شدن هواخواهان حکومت جدید آماده میکرده‌اند. این ستونهای پنجم از یکسو مانویان و مزدکیان بوده‌اند که نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی کینه سختی در دل میداشتند. از دیگرسو عیسویانی بودند که افزون بر دشمنی نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی زرتشتی، کینه جنگهای ایران و روم و گرفتن صلیب را تا آن روز از دل نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقاتی و صورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی از عوامل پیشرفت اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع و لو کان غاصبا یعنی کشت از آن کشاورز است هرچند که غصب شده باشد. هرمز پور انوشیروان در گفتار خویش هنگام تاجگذاری این نکته را آشکار میکند که هرچند پدرش در ریشه‌کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تاثیر اندیشه‌های اجتماعی مزدک در میان طبقات پائین اجتماع از میان نرفته بوده و چون آتشی در زیر خاکستر، منتظر زمان مناسب وزش باد بوده است و این باد در بیابان قادسیه وزیدن گرفت.

درجنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری ، گروهی از سواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنبال این افسران سربازان دیلمی و سربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را می‌پذیرند . هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخابیه در شهر کوفه در قیام مختار پسر ابوعبیده ثقفی و پیکارهای ابراهیم اشتر دخالت موثر داشته اند . گروهی دیگر در بصره نشیمن گرفته اند در جائی که بنام حی الاساوره معروف بوده است . رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس و خراسان همین اسواران بوده اند .

بهترین دلیل درستی گفتار بالا ، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمزان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند . نام فرمانده اینان در کتابهای عربی " سیاه اسواری " نوشته شده است و گاهی نیز عون آمده است . یزدگرد این مرد را با هفتاد افسر والامقام دیگر در راس سیصد تن باصفهان فرستاد تا از نقاط بین راه هرچه بتواند سرباز فراهم کند و بخوزستان برود و از پشت سر بسپاه مسلمانان بتازد .

بلاذری بغدادی شرحی در این زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست و او را با سیصد تن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند باستخر فرستاد و فرمان داد از هر شهر سپاهی را که می‌پسندد برگزیند . یزدگرد بدنبال سیاه باستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابوموسی محاصره کرده بود . سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابوموسی شوش را گرفت . سیاه همانگونه ماند تا عمار یاسر بکمک ابوموسی رسید و شوشتر را گرد فرو گرفتند . سیاه در جائی میانه رامهرمز و شوشتر و اهواز ماند . درآنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید . پیشگوئی میکردیم که این مردم بر این کشور چیره خواهند شد و ستوران شان در کاخهای استخر سرگین اندازند . چنانکه می‌بینید کار ایشان در پیشرفت است . برای خود چاره ای اندیشید و بدین ایشان درآیید . همه پیشنهاد او را پذیرفتند و شیرویه را با ده تن نزد ابوموسی فرستاد با او پیمان بست و مسلمان شد . شیرویه اسواری پس از مرگ زیاد بن ابیه زن شمرجانه را بزنی گرفت و کاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای او ساخت .

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته های تاریخ در شرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید رواست ، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است . درنهاوند بگفته ذبیح بهروز و مشاهده شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۱۵۰ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جا دهد . دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم در حال پیشرفت بعقل سلیم درست نمیآید . تاریخ اعثم کوفی در مورد

جنگ نهاوند و روحیه قوی ایرانیان چنین مینویسد :

" از ری و سمنان و دامغان و مضافات آن با بیست هزار مرد ، اهل همدان و اصفهان با ده هزار مردان کار ، از قم و کاشان بیست هزار ، از فارس و کرمان چهل هزار ، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۱۵۰ هزار سوار و پیاده از مردان کار و ابطال و سرداران نامدار از هر شهر و هر موضع درنهاوند مجتمع شده اند و هفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند و چهار کس از ملوک عجم بر آنان امیرند ، چون ذوالحاجب بن حداد ، سفار بن خورزاد ، جهانگیر بن برزو ، سروشیان بن اسفندیار . " (در جای دیگر نامها را ذوالحاجب فیروزان بن هرمز ، سروشیان بن اسفندیار ، جهانبد بن فیروز و سفار بن خورزاد نوشته است .)

در روز اول جنگ نعمان بن مقرن المزنی امیر لشکر عرب در جنگ کشته شد ، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت او نیز کشته شد . سپس سوید بن مقرن برادر دیگرش علم برگرفت او نیز سخت مجروح شد . سپس حذیفةً الیمانی امیر لشکر شد . روز دوم جنگ مبارزی از اساوره فرس بیرون آمد ، بر اسبی بلند نیکو نشسته ، در میان دو صف بایستاد و پادشاهان عجم را بستود و گفت منم بوران پسر گودرز ، آیا کسی در میان شما هست بیرون آید . مسلمانان لاف و گزاف او شنیده بجنگ او مبادرت ننمود . بوران بلشکر مسلمانان حمله آورد و از یک جانب بجانب دیگر بیرون شد و خود را در صف مسلمانان انداخت و مردی را از پشت اسب بربود و بلشکرگاه خود برد تا او را کشتند . پس بازگشت و میان دو صف بیامد مبارز خواست چون او را اجابت نکردند نوبت دیگر بلشکر اسلام حمله کرد و یکی را ربوده از جانب دیگر به لشکر خود آورد . چون سوم بار بر لشکر مسلمانان حمله آورد و خواست همان کند که کرده بود ، عمر بن معدیکرب از پی او در تاخت و صمصام خویشتن بر فرق او فرود آورد چنانچه از خود گذشته سرش را بشکافت تا بسینه او رسید . بوران از اسب در افتاد و جان بمالک دوزخ سپرد . چون بوران کشته شد ، لشکر فرس حمله آوردند و نزدیک بصفهای مسلمانان آمدند و تیرباران نمودند و خلقی را مجروح کردند . چون کفار بر تواتر تیر میانداختند و هیچ خطا نمیکرد ، مسلمانان خسته شدند . "

مورخان اسلامی مینویسند که در روز سوم جنگ در حالیکه لشکر اسلام عقب نشینی میکرد سپاهیان ایران از معرکه روی برتافتند و همگی چون باد صرصر بشهرهای خود گریختند . منظور آنان نشان دادن جنبه کرامات اسلامی است . وحقیقت ندارد . شکست ایرانیان را باید از ستون پنجم دانست . توده های ناراضی از جبر دهقانان و موبدان عامل اضمحلال سلطنت و خالی بودن کشور از شاهزادگان و سرداران مجرب بود که بدست پادشاهان جان باخته بودند .

نفوذ اسلام درگیلان

در اوایل خلافت عباسیان اسلام در بین دیلمیها رخنه کرد . با وجود این ابداً از عباسیان اطاعت نمیکردند . از آن پس که دیلمیان ، یعنی گیلانیان ، علیان خلافت خلفا

را قبول کرده بودند ، گیلانیا ن سفلی کا ملا "ا ستقلال دا شتند . هرکس موردآ زا روغضب خلفا ی بغدا دوری وا قع میشدپنا ه بگیلان میبردوبگیلانیا ن ملتجی میشدو .....برا ی ا ولادوا عقا ب ا میرا لمومنین علی ع که بطورپیگیرا زطرفا مویا ن وعبا سیا ن درا ذیت وآ زا ربودندپنا هگا ه خوبی بوده ا ست .ا مروزقبرها ی فرا وا ن آ نها درشهرها وقریه ها وجنگلها ی گیلان دیده میشود . همین ا ولادوا عقا ب علی بودندکه دین زرتشت وا سمعیلیه را کم کم به تزریقا ت خویش ا زبین بردندبیشتری ا زتکا یا ومقبرها ی آ نها درجا ها ئی وا قع شده که معا بدزرتشتیها بوده ا ست .

بگفته صا حب جغرا فیا ی گیلان م لاهیجا نی ،درزما ن سلجوقیا ن درا یرا ن ،درگوشه وکنا رگیلان آ ئین ا هورمزدبودوچندمعبدکی ا زآ نها بود . لیکن شیخ ا لجبل درا لموت ظهورکردوبا قیما نده گبرها را بمذهب ا سمعیلیه دعوت کردویا آ نها را ا زگیلان بیرون کرده ویا بقتل رسا نید .

"بسیا ری ا زبقا ع وتکا یا ی گیلان روی معا بدآ تش پرستا ن وا قع شده ا ست که سند تا ریخی محسوب ا ست مثلا "درمسجدبزرگ لاهیجا ن یکی ا زشبستا نها ی آ ن هنوزبطا ق بزرگ وکبیرموسوم با سم قدیم خودبا قی میبا شد . "

فرما نروا یا ن زرتشتی درتبرستا ن پس ا زپا یا ن دولت سا سا نیا ن

بگفته ا بن ا سفندیا رصا حب تا ریخ تبرستا ن "بزرگا ن ا یرا ن درا دوا رگونا گون وهنگام خطردرتبرستا ن پنا ه میگرفتند . چنا نکه رستم زا ل پس ا زآ نکه بدست ا کوا ن دیو دردریا ی قلزم (بحرخزر) ا فتا دبسا حل تبرستا ن رسیدومردم آ نجا ا ورا پذیرا ئی شا یا ن کردند . سهرا ب پسرا وپس ا زجستجوی زیا دپدرخودرا درمحلی بنام لیکش دررویا ن یا فت که میدا ن پیکا رآ نها بودودرهما نجا کشته گردید . بستام ا زترس خوا هرزا ده خویش خسرو پرویزکه درصددقتل ا وبودبه تبرستا ن گریخت ودرآ نجا دم ا زا ستقلال زدوسکه بنام خود ضرب نمودوبوا سطه غدروبیوفا ئی گردویه زن خودوخوا هربهرام چوبین کشته گردید .درزما ن سا سا نیا ن پا دشا هی بنام سلیا ن به تبرستا ن پنا ه جست وکا خی بنا کردکه بنام کیسلیا ن معروف گشت وبزبا ن تبری مرا دخا نه سلیما ن با شدوا ین کا خ تا زما ن مولف ۶۱۶ه برجا و سا لم بوده . "

فرما نروا یا ن زرتشتی درتبرستا ن بنام ا سپهبدا ن وا ستندا را ن معروفندکه خا ندا ن دا بویه ،غا رنوندی ،با وندی وپا دوسبا نی وزیا ری با شند ،برا ی دوری ا زدرا زی دشد ن حجم کتا ب ا زشرح کا رنا مه آ نها درمیگذریم وبنام وتا ریخ فرما نروا ئی آ نها بسنده میکنیم که تا سا ل ۱۰۰۶ه ا دا مه دا شت .

ا سپهبدا ن خا ندا ن دا بویه یا گا وبا ره

خا ندا ن گا وبا ره ا زنسل جا ما سب برا درقبا دمیبا شندکه با رمنستا ن گریخت نوه ا و

فیروزگیلان را متصرف ودختری ا زبزرگا ن آ نجا بزنی گرفت وصا حب پسری شدکه بنام گیلانشا [۵] نا مورگردید . پس ا زگیلانشا ه پسرش گیل بپا دشا هی برخا ست وا وسرخا ندا ن گا وبا ره میبا شدوملقب به فرشوا دگرشا ه میبا شدفرما نروا ئی ا وا ز۲۵ تا ۴۰ هجریست پس ا زا ودا بو پسرش بجا ی پدرنشست وپا دوسبا ن پسرکوچک ا وا سپهبدرستمدا روویا ن گردید .درزما ن پا دشا هی پا دوسبا ن وخلافت یزیدبن معا ویه شخصی که خودرا برا دردستوردینیا رمعروف بسلما ن پا رسی میخوا ندبرا برمتن عهدنا مه بنام فروح بن شخسا ن یا برا برمتن مجمل ـ ا لتوا ریخ ما ها ذربن فروخ بن بدخشا ن نا مه پهلوی با ونوشته وسه عهدنا مه را یکی بنام خودش ا زسوی پیغمبرا کرم وبخط حضرت علی ودیگری بنام شا دپورخیرا ندرا س ا زا ولاد دستورآ دربا دما را سپندا زسوی حضرت علی وبخط ا مام حسین وعهدنا مه دیگرکه سلما ن فا رسی ا زعمربن خطا ب گرفته بوددا یربرحفظ آ ثا روسنن وا وضا ع ا جتما عی ا یرا ن و عدم تعرض برا یرا نیا ن برا ی نگهدا ری درگنجورآ تشکده با ومیفرستد . رونوشت عهد نا مه ا ولی ودومی دردست ا ست بویژه رونوشت عهدنا مه ا ولی را صا حب مجمل ا لتوا ریخ نیز درکتا ب خویش ضبط کرده ا ست ا ما رونوشت عهدنا مه سومی دردست نیست .درموردنا مه مذکوردربخش ا ستندا را ن وفرما نروا ئی شهر ا کم صحبت خوا هیم دا شت . مدت پا دشا هی دا بو ۴۰ـ ۵۶ ه ا سپهبدفرخا ن یکم ملقب بذوا لمنا قب ۵۶ ـ۱۰۱ه ا سپهبددا دمهر ۱۰۱ـ ۱۱۳ه ا سپهبدفرخا ن کوچک کربا لی ۱۱۳ـ۱۲۱ه ا سپهبدخورشید ۱۲۱ـ۱۴۴ه با مرگ ا سپهبد خورشیدخا ندا ن دا بویه بآ خرمیرسد .

آ .شودزکوصا حب تا ریخ گیلان ترجمه محمدعلی گیلک چنین آ ورده "مذهب ا سلام بین دیلمیها کمترترقی کرد . درا وا یل خلافت عبا سی بهیچوجه ا زآ نها ا طا عت نمیکردندوا ز آ ن پس با آ نکه دیلما ن یعنی گیلان علیا (گیلان شما لی) خلافت خلفا را قبول کرده بودند ، گیلان سفلی کا ملا " ا ستقلال دا شت . هرکسی که موردغضب خلفا ی بغدا دوری وا قع میشدند نزدگیلانیها محترم بوده وا زا وپذیرا ئی شا یا ن میکردند . برا ی ا ولادعلی وفا طمه که ا ز جا نب عبا سیها بخشونت با آ نها سلوک میشد ، درموقع زحمت وسختی ،گیلان یک پنا هگا ه مطمئنی بشما رمیرفت ودرا ینجا درقبا ل مجا زا تها ی سخت موردا حترام ومحبت وا قع میگردیدندوغا لبا "ما نندمهما ن میزیستند .ا مروزقبرآ نها فرا وا ن درجنگلها ی گیلان دیده میشود .همینها بودندکه ا صول زرتشت را کم کم ا زبین برده وجا ی آ نرا برا ی ا سلام تهیه میکردند . بیشتری ا زتکا یا ومقبره آ نا ن درجا ها ئیکه سا بقا "معبدزردشتیها بوده سا خته شده ا ست . "

خلفا ی ا موی ملل تا بعه بویژه ا یرا نیا ن وزرتشتیا ن را بنظرحقا رت وپستی مینگریستند وهرنوع شکنجه وآ زا ربرآ نها روا میدا شتند .زیرا که ا یرا نیا ن خا ندا ن علی را محترم میشمردند ومخصوصا "تبرستا ن پنا هگا ه آ نها بودوغا لبا "درقلمروفرما نروا ئی ا سپهبدا ن زرتشتی ما نند

مهمان میزیستندوکم کم دربین مردم آنجا رخنه کرده اسلام را جایگزین دین زرتشت نمودند.

اسپهبدان غارنوندی

نژاد این خاندان به سوخرای پهلو میرسدکه یکی از خانواده های هفتگانه پهلو بودند. دراردشیرخوره فارس نشیمن داشت وقباد را از سارت هیاطله رها بخشید ما رشک ورزان گوش قباد را نسبت با و مسموم کردندوقباد خدمات او را فراموش کرده بقتل آورد. فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودندوانوشیروان را درجنگ با ترکان یاوری کردند. انوشیروان از کرده پدر از آنها پوزش خواست وبا خود بایران آوردزرمهر برادر بزرگ به سیستان رفت وغارن برادر کوچک تبرستان را برگزید. پادشاهی خاندان غارنوندی درتبرستان بسال ۵۷۰ میلادی آغاز میگردد.

اسپهبد غارن یکم ۵۷۰ –۶۰۹ میلادی اسپهبدوندادیکم ۶۰۹–۶۶۰ میلادی مورخان اسلامی نام او را بغلط البنداضبط نموده اندمدت پادشاهی او را ۵۲ سال آورده اند. اسپهبدسوخرا ۴۰–۱۰۵ ه اسپهبدوندادی دوم ۱۰۵ – ۱۵۰ ه اسپهبدونداد هرمزد ۱۵۰–۲۰۰ ه اسپهبدغارن دوم ۲۰۰–۲۰۲ ه اسپهبدمازیار ۲۰۲–۲۲۴ ه

اسپهبدان باوندی دسته اول

باوسرخاندان این سلسله پسرشاپورپسرکاوس فرزندبزرگ قباد است که او را بلقب پدشخوارگربفرمانروائی تبرستان منصوب نمود. خاندان باوندی منسوب با واست. آنها بسه دسته تقسیم شده اند. فرمانروائی دسته اول ازسال ۴۵ تا ۴۶۶ هجری ادامه داشت وآخرین آنها اسپهبدغارن دوم میباشد، اسپهبدان باوندی درکهستان پریم فرمانروا بوده اند. دراین مدت مردم کهستان وپادشاهانشان پیروکیش اشوزرتشت ودرراه وروش نیز پیرو نیاگان باستانی (دوره ساسانی) بوده ودرملیت ومذهب ورسوم وآداب ایشان درمدت پنج سده، اندک خدشه ای روی نداده است طبق سنن باستانی فروش زمین مزروعی قدغن ودفن مردگان بیگانه درگورستانشان ممنوع بود. صاحب کتاب حدودالعالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ ه میگوید "کوه قارن (مقصودکهستان پریم) ناحیتی است که مراورا ده هزار روچیزی ده است وپادشاه او را اسپهبدشهریار کوه خوانند (اسپهبدشهریار رسوم) واین ناحیت است آباد ان وبیشترمردم وی گبرگانندوازروزگار مسلمانی بازپادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باو است." فرمانروائی دسته دومی این خاندان از ۴۶۶ تا ۶۰۶ ه وبا اسپهبد حسام الدوله شهریار آغاز وکشته شدن اسپهبدشمس الملوک رستم پایان مییابد. فرمانروائی دسته سوم از ۶۳۵ تا ۷۵۰ ه وبا اسپهبداردشیر آغاز وبا اسپهبدحسن فخرالدوله بآخر میرسد.

اسپهبدان دسته اول :- اسپهبدباو ۴۵–۶۰ ه ولاش ازخاندان زرمهری ۶۰–۶۸ ه اسپهبد سرخاب اول ۶۸–۹۸ ه اسپهبدمهرمردان ۹۸–۱۳۸ ه اسپهبدسرخاب دوم ۱۳۸– ۱۵۸ ه اسپهبد شروین ۱۵۸–۲۰۰ ه اسپهبدشهریار اول ۲۰۰–۲۱۰ ه اسپهبدغارن ۲۱۰–۲۵۴ ه اسپهبدرستم اول

۲۵۴–۲۸۲ ه اسپهبدشروین دوم ۲۸۲–۳۱۷ ه اسپهبدشهریاردوم ۳۱۷–۳۵۴ ه اسپهبددارای اول ۳۵۴–۳۶۲ ه اسپهبدشهریار رسوم ۳۶۲–۳۹۷ ه کتیبه پهلوی برج لاجیم سوادکوه برقبر اوست. اسپهبد سرخاب سوم ۳۹۷–۴۱۰ ه اسپهبدغارن دوم ۴۱۹–۴۶۶ هجری.

دسته دوم اسپهبدان باوندی هشت نفرند. دراین دسته اسپهبدانی هستندکه بظاهر مسلمانند ما باطنا" زرتشتی ودرپیروی راه وروش باستانی کوشیده اند. اسپهبدحسام – الدوله شهریار ۴۶۶–۵۰۳ ه اسپهبدنجم الدوله غارن ۵۰۳ –۵۱۰ ه اسپهبدشمس الملوک رستم ۵۱۰ –۵۱۲ ه اسپهبدعلاءالدوله علی ۵۱۲ –۵۳۲ اسپهبدشاه غازی رستم ۵۳۲ – ۵۵۸ ه اسپهبدعلا الدوله شرف الملوک حسن ۵۵۸ – ۵۶۷ ه اسپهبدحسام الدوله شاه اردشیر ۵۶۷ – ۶۰۲ ه اسپهبدشمس الملوک رستم ۶۰۲–۶۰۶ کشته شدوسلطنت بدست مغول افتاد.

دسته سوم از اسپهبدان باوندی :- درروزگاران هجوم مغول با یران رشته امورکشور داری مازندران بواسطه خرابیها وقتل عامهای فراوان که گروه خونریزوسفاک مرتکب میگشتند از هم پاشیده وپریشان بود. بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ملک حسام الدوله اردشیربن کینخواربن شهریاربن کینخواربن رستم بن داراین شهریار که او را ابوالملوک گفتندی درسال ۶۳۵ ه خروج کردوسلسله کینخواریه را تشکیل دادکه دسته سوم ازخاندان باوندی میباشند. " شماره اسپهبدان این دسته به هشت نفر میرسدوآخرین آنها ملک فخرالدوله بواسطه غدربرادرزن خود بقتل رسیدوباکشته شدن او خاندان باوندی پایان پذیرفت. دوره پادشاهی آنها ۱۲۵ سال از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجریست. این دسته از اسپهبدان که باحتمال قوی احساسات اسلامی آنها براحساسات زرتشتیگری میچربیده پایتخت خود را ازساری که عبورومرورلشکریان مغول بود بآمل منتقل ساختندکه اکثریت مردم آن شهر، بواسطه تسلط نایبان خلیفه وسادات درآنجا بزی اسلام درآمده بودند. چون اسپهبدان نامبرده ازنسل باو وازخاندان باوندی میباشندکه صاحب اقتدار گردیده اندنامشان را با مدت فرمانروائی درزیرمیآوریم.

اسپهبدحسام الدوله اردشیر ۶۳۵–۶۴۷ ه اسپهبدشمس الملوک محمد ۶۴۷–۶۶۵ ه اسپهبد علاءالدوله علی ۶۶۵ – ۶۷۵ ه اسپهبدتاج الدوله یزدگرد ۶۷۵–۶۹۸ ه اسپهبدنصیرالدوله شهریاربن یزدگرد ۶۹۸–۷۱۴ ه اسپهبدرکن الدوله شاه کیخسرو ۷۱۴–۷۳۸ ه اسپهبدشرف الملوک بن شاه کیخسرو ۷۳۸–۷۴۴ ه اسپهبدفخرالدوله حسن ۷۴۴–۷۵۰ ه.

استنداران پادوسبانی

استنداران پادوسبانی ازنسل گیل گاوباره تا سال ۸۷۱ ه فرمانروائی داشته اند. سپس بواسطه نفاق خانه براندازداخلی ضعیف وزبون گردیدندتا آنکه درسال ۱۰۰۶ ه بدست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند. رستم بهرام آبادان صاحب تاریخ تباهی فارسیان مینویسد "اولادپادوسبان تا سنه ۸۸۱ ه دررستمدارورویان حکومت داشته اند. چندتن ازایشان از

آیین قدیم بملت تا زی گرویده بودندوگا هی بوا سطه حکام بنی‌عبا س ودیگرا ن ضعیف میشدندولی سلسله بزرگ ا یشا ن ا نقرا ض نمیگرفت . "

ا ستندا رپا دوسبا ن یکم ۴۰-۷۵ه ، ا ستندا رخورزا د ۷۵ - ۱۰۵ه،ا ستندا ر پا دوسبا ن دوم ۱۰۵-۱۴۵ه،ا ستندا رشهریا ریکم ۱۴۵- ۱۷۵ه،ا ستندا روندا ا مید ۱۷۵- ۲۰۷ه،ا ستندا رعبدا لله ۲۰۷-۲۴۱ه،نخستین کسی‌ا ست که بگفته صا حب‌تا ریخ تبرستا ن پس ا زا سلام ،بظا هربا بحق ا سلام پذیرفت ودرسلک شیعا ن درآ مدوفرما نروا یا ن علوی را درتبرستا ن شما لی بروی کا رآ ورد . ا ستندا را فریدو ن بن غا رن بن سهرا ب ۲۴۱-۲۶۳ه، ا ستندا رپا دوسبا ن سوم ۲۶۳-۲۸۱ه،ا ستندا رشهریا ردوم ۲۸۱-۲۹۶ه، ا ستندا ر هروسندا ن بن بندا ردیوبندبن شیرزا دبن ا فریدو ن ۲۹۶-۳۰۸ ه، ا ستندا رشهریا ربن جمشیدبن دیوبندبن شیرزا دبن ا فریدو ن ۳۰۸-۳۲۰ه،ا ستندا رمحمدشمس ا لملوک ۳۲۰-۳۳۲ه،ا ستندا را بوا لفضل محمد ۳۳۲-۳۴۶ه دونفرا زا ستندا را ن با لاوهمچنا ن ا ستندا ر عبدا لله ظا هرا "ا سلام ا ختیا رکردند ، بمنا سبت نام ا سلامی نبا یدمسلما ن تصورنمود . چنا نکه ما زیا رغا رنوندی بدست ما مون خلیفه عبا سی آ شکا را ا سلام پذیرفت وبنام محمد مولی ا میرا لمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیا رمتعصب‌بود . همچنا ن علی بن ا لعبا س ا لمجوسی پزشک عا لیمقام زرتشتی درشیرا ز (درگذشت ۳۸۴ه) حدود ۵۷سا ل پیش ا زا بن سینا شهرت خا صی دا شت زرتشتی بوده . زرتشتیا ن هندنیزدرروزگا را ن گذشته وهم ا ینک نا مهای هندوا ن ونا مهای دیگربیگا نه برخودنهند . ا ستندا رحسام ا لدوله زرین کمربن فرا مرزبن شهریا ربن جمشید ۳۴۶-۳۸۱ه، ا ستندا رسیفا لدوله با حرب‌بن حسام ا لدوله زرین کمر ۳۸۱-۴۰۸ه، ا ستندا رحسام ا لدوله ا ردشیربن سیفا لدوله با حرب ۴۰۸-۴۳۳ه، ا ستندا رفخرا لدوله نما وربن نصرا لله بن سیفا لدوله با حرب ۴۳۳-۴۶۵ه،ا ستندا رهزا ر ا سب‌بن فخرا لدوله نما ور ۴۶۵-۵۰۵ ه،ا ستندا رشهرنوش بن هزا را سب ۵۰۵-۵۱۸ ه، ا ستندا رکیکا وس بن هزا را سب ۵۱۸-۵۶۰ ه، ا ستندا رهزا را سب‌بن شهرنوش ۵۶۰-۵۸۶ه، ا ستندا رزرین کمر ۵۸۶-۶۰۵ه، ا ستندا رشرفا لدوله بیستو ن ۶۱۰-۶۲۰ه، ا ستندا ر فخرا لدوله نا ما ور ۶۲۰-۶۴۰ه،ا ستندا رشهرا کم بن نا ما ور ۶۴۰-۶۷۱ه،نا مه پهلوی مهدی فروح بن شخسا ن بپا دوسبا ن یکم درزما ن ا ستندا رشهرا کم بوسیله موبدبرزین رام پور خورزا دپورا سفندیا ربزبا ن محلی بسفا رش ا ستندا رشهرا کم بزبا ن محلی ترجمه میشود .

فرزا نه‌گرا می‌ما نکجی‌لیمجی‌ها تریا ،پا رسی‌هندکه‌درا یرا ن برا ی بهبودی ا وضا ع ا سفبا نگیزهمکیشا ن خویش فعا لیت مینمود ، بسا ل ۱۸۷۱میلادی ترجمه‌نا مه‌نا مبرده‌که با ا لفبا ی دین دبیره نوشته شده بودبدست میآ وردوپس ا زبردا شتن رونوشت آ ن با ا لفبای پا رسی، ا صل نا مه دین دبیره را با یک کتا بخطی دسا تیرکه تا ریخ کتا بت آ ن ۳۵۸هجریست وبوسیله موبدنوبها رکتا بت شده به بمبئی بخدمت ا ردشیرجی سهرا بجی دستورکا مدین

دبیرا نجمن ا کا برصا حبا ن پا رسی بمبئی ا رسا ل میدا رد . (برا ی ا طلاع بفرزا نگا ن زرتشتی ص۶۹۵رجوع شود) .

نا مه‌نا مبرده‌که‌بفرما ن ا ستندا رشهرا کم بن نا ما ورچنا نکه‌گفتیم ترجمه‌شده ، برا ی ا یمنی ا زآ سیب‌روزگا روحفظ ا زنا بودی درآ خراین فصل میآ وریم . چنا نکه‌ا ین ا سفندیا رصا حب‌تا ریخ تبرستا ن ترجمه‌نا مه‌تنسرموبدا ن موبدا ردشیربا بکا ن سا سا نی را که‌به‌گشنسپ شا ه‌پا دشا ه‌تبرستا ن نوشته‌بوددرکتا ب‌خویش ضبط کردوگرنه‌ما ا مروزا ز آ ن نا مه‌وتنسروگشنسب‌شا ه‌وا وضا ع آ ن روزگا ربی‌خبربودیم .

ا ستندا رفخرا لدوله‌نا ما ور ۶۷۱-۷۰۱ه، ا ستندا رشا ه‌کیخسروبن شهرا کم ۷۰۱-۷۱۲ه، ا ستندا رشمس ا لملوک محمد ۷۱۲-۷۱۷ه،ا ستندا رنصیرا لدوله‌شهریا ر ۷۱۷-۷۲۵ه،ا ستندا ر تا ج ا لدوله‌زیا ر ۷۲۵-۷۳۴ه، ا ستندا رجلال ا لدوله‌ا سکندر ۷۳۴-۷۶۱ه، ا ستندا رفخر- ا لدوله‌شا ه‌غا زی ۷۶۱-۷۸۰ه، ا ستندا رعضدا لدوله‌قبا د ۷۸۰-۸۰۱ه،ا ستندا رجلال ا لدوله کیومرث ۸۰۱-۸۵۷ه، ا ستندا رملک‌کا وس ۸۵۷-۸۷۱ه،بگفته‌میرظهیرا لدین مرعشی روز سه‌شنبه ۱۴شوا ل ا ول مهرما ه ۸۷۱ه دعوت‌حق را ا جا بت‌کرد . وی ا زجا نب‌سلطا ن محمد پا دشا ه‌ما زندرا ن وبرا درش برا ی عرض تسلیت به‌پسرملک‌کا وس وبرا درش ا سکندربروز پنجشنبه۵ ا ذیقعده موا فق با و ل آ با نما ه‌قدیم ۸۷۱ه متوجه‌کجورگشتند . "بنا برتا ریخ با لاکه‌میرظهیرا لدین روزوما ه‌زرتشتی را با روزوما ه‌ا سلامی میدهدثبوتیست که‌درآ ن روزگا را ن یعنی قرن نهم هجری و ۸۵۰سا ل پس ا زکشته‌شدن یزدگردنفوس زرتشتیا ن دربخش شما لی ا یرا ن یعنی تبرستا ن وما زندرا ن وگیلا ن وگرگا ن بیشما ربوده‌وگرنه تا ریخ زرتشتی دروقا یع روزا نه‌آ نها ثبت نمیشد . پس ا زا ستندا رملک‌کا وس پسرش ملک‌جها نگیربجا یش نشست وتا سا ل ۹۵۴ه فرما نروا ئی دا شت ودرهما نسا ل مرد . پس ا زدرگذشت ا وفرزندا نش تحت حکم سلاطین صفویه‌فرما نروا ئی میکردند . خا ندا ن ا ستندا را ن پا دوسبا نی بسا ل ۱۰۰۶ هجری بدست شا ه‌عبا س بزرگ صفوی برچیده‌شدوتمام تبرستا ن جزوقلمروسلطنت آ نها گردید .

نا مه مهدی فروح بن شخسا ن

بنام یزدا ن

نا مه‌ا ورخسروا دگرپا دشا ه‌رستمدا رنشا ندا را ژشا هنشا ها ن ا ویژه‌با دوسبا ن گا وبا ره ا زبنده‌مهدی فروح بن شخسا ن .

نما ژا وعه‌دا دا را ورمزدرا یومندکه‌ما ن آ فریدوستا یش ا وعه‌بزرگ دا ورکه‌پرستیدپه‌زرا تشت ا سپنتما ن دین ودا نش .سپا س ا وعه‌دا دا روهه‌ا وزینی که‌ا یرهیم نه‌ا نیر ، وهدین‌هیم نه

اکدین وآبا دا وعه وخشورا ن وخشورکه ما ن ا ژا هریمن گجسته پهریخته ، وپس درودمرترا که نگهبا ن وها ن وپا سدا ردین وه چا شیدا را نی، دا دا را ورمزدت بورج وخروه خویش خجسته وفیروزکردا ره ایدو ن با دترا ج

مرا کام زین آهنجید ن آنکه مردم همیوا جندکه ردا ن ودستورا ن وهیربدا ن ودین دا ورا ن آ ن بوم وبر ، ا ژدستوردینیا رآ ژرده ونه خشنودندونفرین همی‌کرندوپه ریمنی همی‌نـــام برندکه وهدین ما زدیسنی ورا ه فرا رو ن بهشته ودروندگشته وهیا رومنده ونا ه کا را ن شده و تا زیا ن را ا وعه دین آوری رهنموده ، پن ا ژشده ها وکنونه نه آگهندکه وی تا روژ ودردا ن ا ژگیتی په ا ین دین ا ورمزدنوترا ویگما ن تربید ، ا وعه خروه ا ویژه وهدین ما زدیسنـــا ن ا یستید ، پنا هیم ا وعه دا دا را زا هریمن گنا ه مینو .

نخست که ردا ن ودستورا ن وتره پدش گردندبها ما ورا ن وشت ، محمدکیش آورتا زیا ن ا ندر سا لاری بوها له منذرتا زی آنجا بید ، بوها لها ژدا نش ونگا رش بهره ا ش نه بید ،ا ژدینیا ر آ رزوکردکه مزدا نش محمدرا آموزگا ری کره ، وی هم پذیرفته ا ورا ا ژپرما ن دین وه دا نش وبینش وفرا رونه بیا گا ها نید .

دربا ردوم که ا ژوتره دستورا ن وشته په مهدینه آ مدمحمدبا لیده وبرشده وبوها له کش سترگرده ا ژگیتی ودرده بید . با نام فرزندی زنش را گرفته ، چیزوخوا سته ا ش را بدست کرده با ا بوبکر وطلحه وعثما ن وزبیروعبدا لرحمن وعمروعما روبلال وا بوذروصهیب ومقدا دودیگرسا لارا ن تا زی که با گروه وشکوه بیدندبهم دا دستا نی په تا را ت چیزها ی مردم تخشش کردی .

دستوردینیا ر ،محمدرا بدیدبشنا خت وکنشش دا نست و ا زآ نش با زدا شت وبیغو ن نهیدگه رهی بنیا دنهه تا تا زیا ن که په ددا ن وخرفسترا ن همی‌ما نندا زبت پرستیدن گردا نه وپه یزدا ن پرستی آ ره وکا ری کره کش نام ا رجومندشوه ، محمدخستووخشنودشده ا زآ ن کنشنه زشت بگردید وآنا ن بهیا ره دینیا را ژوستا ووستا تیروپیما ن فرهنگ پرما نها ی آ ئینی را په تا زی پا ی چم کردندوقریش را ا ورآ ن توختند .

درآ غا زرا ی کشورستا نی شا ن بسرنه ودین ا یشا ن را روی روا ئی پدیدنه بید ، ا ما چو ن ا ستار بهیا ره شا ن بیدوبخت ا زما روی تا بید ، دستورا ن وهیربدا ن پرما ن دا دا روفرا رونه کنش بهشتندودشمت ودژهوخت ودژهورشت گشتندوخدیوا ن وخسروا ن کشوررا برا ندا ختندورنه گجا آن تا بتا زیا ن را بیدوتوا ن که با خسروا ن ما کا رزا رکرند .

هنگا میکه شا هنشا ه مینوآ را مگا ه پرویزا وربا دا ن تیره روا ن پیام کردکه محمدوهمدستا نش را ا وعه درگا ه فرسته ، ا ژپلیدا ندرونی خویش پدش درنسا خته سخنا ن نا را ست ا وعه پا دشـــا ه ننگا ریده بگوشن وپتت آ ن تا زی مردا ژرا ه به نشدی وبا تیغش میشمرد ، یا په شا هنشا هش گسی میکردهنگا مه بدینجا نکشیدی .

وردستورا ن مرمردم کشوررا وتره نکرده ونیا زرده بیدند ، بچه ره مهترا ن ا یرا ن درنها نی‌با

عمرهیا ره کردی . ا زبدا ن مدا رکه ا زمردم کشورا ژدستورا ن خشنودبیدند ، تا زی سپه را ا ورهیچ مرزره ندا دی .

ورگجسته ما هوی سوری کش دا دا را ورمزدپا دا فرا ه کره یزدگردشهنشا ه را نکشتی ، تخت و تا ج ما مرتا زیا ن را که دا دی .چه نگا رم چون نیک وینم ویشترونا ه ا ژخودما ته وا ژسستی بخت ونا هیا ره ا ستا ره وپا دا فره کا رها که ا وعه ا ین خوا ری ا ندریم .

چین ا ژین پیش بکیفربزه مردم که ا زجمشیدگشتندوا وعه بیورا سب تا زی پیوستندوبرا ی آ ن سترک برکشیده دا ورنا را ست سخنا ن را پاک دا دا رسا لها ی درا زگیتیا ن را درا ستم ا ندردا شت .

کنون هم ا ژونا ه وبزه دستورا ن سا سا نیا ن را نژا دبرا فتیدودروندا ن چیره آ مدند .

ا ت خوا نده بوت که ا ژا ین پیش هم ا ژنا را ستی دستورا ن ، ا یرا نیا ن را چه رنجها فتید هنگا میکه دا را ی دا را ب را کشتندشهریا ری ا ژ خا ندا ن کیا ن سپری شد . سا لها ا ین کشور بی فرا رونه وها ل ما ندتا بیگا نگا ن ا ورکشوردا ری برشدند . ا ژشا ها ن آ ن گروه یکی نـــا پرما ن دین ا ورمزدکا رکردودخت خویش بزنی گرفت ، دستورا نش پا دا فره نکردندومروی را بهیا ره شدند . که نوزجددینا ن را بروها ن هزوا ن همجا درا زه وا ژشومی آ ن نها ده نها د آ ن خا نوا ده ونام ونشا ن شا ن ا ژا سکندربربا دشد .

پنا هیم په یزدا ن ، شدآ نچه با یستی وشوه آ نچه شدینه نوزا یزدرا سپا س که تودرنشیم و خا ندا ن خویشی ووها ن را بفرّدا وربهیا ره خودنگا ه میدا ری،خوا هم ا ژیزدا ن که تا دیــر گا هت بمهروخوره خویش فیروزوبلندوبرتردا ره .

چین وینم که خروه با ا ین گروه هم نما نه ، چه دروستا تیریزدا ن وا جه که وپودحم تویم فرزام نودکا شمرندچم هودزسو فنورکا وسروچیمام هودهام ها ئم هزتونا فیوا مرفه رمدکا و نما یندله زا لدج .

نوزکه سا لها نا وددره ، نها ده که آ ئین گرشا ن هشته زیرپا وبربا دشده وا زنوبربستها گزا رده ، آ ئین گرشا ن هما ره ا ش وا ته ا زپیروا نش خوا سته مردم بکنکی ودژآ هنگی برندوا وربندگا ن یزدا ن بدی کرندورا درروژپسین ا ژدیکروخشورا ن شرمندگی با شدویزدا ن کیفرپرما یه ، با ا ین أ ینا ن ا ورنام آ ئین په بردن ونا چیزکرد ن خوا سته مردما ن دست گشا ده وزمدبـــا ر شمرد ن کرفه گیرند ، شگفت ترا ینکه خودرا مسلما ن خوا نندوا ژخا ک مردگا ن هیا ره جویند آ نرا نما ژگزا رد ن سودا نندوا جندا رتنی ا ژبرفروشا ن تا زی کیش زنی با شوی ا زکیـــش دیکروینه ومهرش ا وردل گیره شویش را تبا ه کره آ میزش با آ ن زن وی را با یسته وزندآ ورشوه . وهم گوندبا هرکس که نه ا زکیش ا یشا ن بوه رزم با یدا کرد ن ا را ورا بکشندگروثما ن نشیم شوندور خودتبا ه شوندهم په مینورسندوپدین نا را ست را ها وکا ست ا ندیشه ها چنا ن وتــره بنیا دکرده ا ند که آ هنجید ن نیا رم .

وچنا ن پدیدا رهکهبدین نزدیکی بجزنا می ا ژا یرا ن نبما نهووا تههرمزا ن درست آ یه
کهچونش بگرفتهپهعمرآ وریدند ، ویرا بتا زی کیش توخت هرمزا ن نهپذرفت وبوا ج بلند
برآ ئین شا ن نفرینکرد ، بدین روی عمرخوا ستش برا نداختن علی نگذا شتکها ژنزا ده
خسروا نهکشتن سزا وا رنه عمردرگذشت .
گفت چیزی توزتا بتووا هلم هرمزا ن ویرا نهآ رزوئیدتا آ با دسا زها ورپرما ن عمرهمـــه
ا یرا ن گشتندونا دیدند ، عمرهرمزا ن را گفت ویرا نی چهه آ با دی توزتا بتوا رزا نیدا رم،
گفت توختمت آ گا ها نید ن کهنیا گا ن من کشوررا چین آ با ددا شتندبوت کهسا لها نا وددر
کها ژوترهتا زیا ن وا ین نها دهپستشا ن آ با دی ای نیما نه .
ا ینک وا تههرمزا ن با دیدشوهوآ زرم مها ن با ا ین زودی ا ژا یشا ن رفتهمهترا ن خودرا
همیشمرندووترهوبیدا دهمیکرند محمدکهمرت همگا ن ا ژبربستها ی وی پا ی بدرنها دند
عمربا زمردم را پهتبا هی وکشتن دا دتا ا زترس با زبدا ن کیش ا ندرشدند .
با ا ین درپرما ن پرما ئی خویش سزا وا ری فا طمهدخت کیش آ ورشا ن بربا ددا دونا بودنمود
ودرا ندربرش شکست وبچها ش بکشت ووا تهمحمدرا کهدرگهمرگ برا ی علی وا تهبیدیـا وه
دا نست وبوا ج بلندوا تها ی محمدرا ژا ژوبیهودها شمرد وهم برهنما ئی علیعثما ن را بـر
ا نداختند .
وهم معا ویهکها زخویشا ن عثما ن وپرما نگذا رشام بیدا ورعلیکهمحمدرا پوربرا درودا مـا د
وجا ی نشین ومردی سخت دا نا ودلیرونام آ وربید . بشوریدوپهکشتن ا ندردا دش . ویزید
پورمعا ویهکهبلندشدحسین وعبا س پسرا ن علی را بکشت .
وا ینک سخت ا ورهم ا ندرآ شفتهوا ژخودهمی شمرند ، بربست ونها دها ئیکهآ ئین گرشا ن نها ده
شا یستهبید ، ودرنا مهکهپهنام قرآ نش وا جندوا ژسوی کردگا را شمرندکهدینیا رهم ا ـــدر
فرا همکردن آ نش دستی بیدها ژآ ئین بهی بسیا رنیکهووههبرشمردهونوروزومهرگا ن و
گهنبا ررا سزیدهو وخشوریزدا ن را ستا ئیدهچینکش وا تهبید بن دین یزدا ن ا ژوخشـور
زرا تشت ا ست وخود محمدوعلی درهمهجا ا زفا رسیا ن ستا یشکرده ، روشها ی ما را سزیدهو
گزیدهچینکش وا تهبا پیروا ن خودکهقوموا علی سیدکم بدعبا لاعجام وهمش وا تهلوکـا ن
العلم فی الژیا لوجدهرجلا "من رجا ل فا رس پا ی چم آ نکههمی ا یستیدبرا ی مها ن خـود
بروش پا رسیا ن وا ربوب دا نش ا ندرآ سما ن رسهمر مردم پا رسی را وهمیشهبدین نا زیدی
کش زا دن ا ندرگا هشهریا ری خسرودا دگربیدهوبنیا ن نا مهشا ن برسهچیزه .
یکی یزدا ن شنا سی وآ میغی دا نشکهآ نرا پی هیچ گردش ا زتیما روستا تیرووستا ا ورتا زی
زبا ن ا ندربردهچین کههوزا میم فهمزدا ن هزهزما س وزما س هرشیورهردیور را قل ا عوذ
بر با لفلق من شرما خلق ومن شرحا سدا"ا ذا حسد و قل ا عوذبرب ا لنا س ملک ا لنا س آ لـه
ا لنا س من شروسوا س ا لخنا س ا لذی یوسوس فی صدورا لنا س من ا لجنةوا لنا س آ هنجید ڈ

فهشیدشمتا ی هرشندههزششگرزمریا ن فرا هیدور را بسم ا للها لرحمن ا لرحیم وبیش ا ز
ا ین گوها .
دویم بربستها ی کیشهبیشی زا نهم برسا ن ما پهمگرچندروش کهبگونهخوا ستا ری زمین
وهوا ی نا زکا نه ا رچها ژدا نش وفرزا نگی وفرهنگ وپزشکی بیرونهپن وی را ونا هینـــه
چها ربدا ن گون فرما ن نکردی تا زیا ن دشتی کهجا لش ا ندوبدوا ن خستوما ندندی وآ ئین
شرم ورا هآ زرم نداستندی ودرما و و خوهر و ا خدرودخت وبیگا نهدرهم آ گشتی جدا ئـی
نگذا شتندی وهردم با یکیهم آ گش بیدی کجا ا وردین ورا هوی ا ندرآ مدی وخدا شنا ســـی
پیش گرفتی .
برخی بربستها ی کیشش کهبا خردودا نش نهرا ست آ یهبهخوا ستا ری کنونهتا زیا ن وتا زگا ن
بیدویکی ا زرا هها ی ا شا ن ا ینهکهتا چها رزن عقدی ستا نندکهآ نها را زما نی ننهندکـه
تا چندگا هشا ن نگهدا رندودیگرهرچهخوا هندبنام صیغهومتعهزن گیرندکهزنی تا هرروژکه
خوا هندبهبها ئی ا ندرسا لاری خویش آ رندوچین آ ن روژبسرآ یهویرا برا نندوزن عقـــدی
را هم هرگا هنخوا هندا ژخویش توا نندرا ندن وآ ن را طلاق وا جند .
سخت ا ین روش نکوهیدهونا زیبا ههکهمردزن خویش را ا ندرآ گوش دیگری هلهوا ژ خویـــش
بزا نه پن با ز زا ن را هکهتا زیا ن را زین پیش بیدکهروش زنا شوئی نداشتندونـــــام
نمیگذا شتندوچون جا نورا ن با هم آ میزش همـیکردندبها ست .
وهمش وا تهشصت من آ بکها ندرجا ئی ستا دهبیدروا ست کهصدتن بوشا سفی ا ندرآ ن روه
ا رچهنهنیکوبوه ا ما چون ا ندرتا زگا ن آ بکم یا بهوبا شندگا ن ا ین مرزبسا لی یکبـا ر
هم پیکرخویش را با آ بنشستی با زا ین هم نیکوبا شد .
سدیگردا ستا ن وکا رنا مهها یهکها ژتورا ت وا نجیل با زآ هنجیدهکردهوا فسا نها ژهرکـــس
ا شنفتهنبشته ، چها فسا نهسرا ئی را درتا زیا ن ا رجی بزرگ بیده ویشترمردم ا ین کشور
پیروا ن سرخ شبا ن وعیسی ا ندوجزا ین کا رنا مهودا ستا نی ندا رندوا گرتوختی جزآ ن
آ هنجید ن پی ا زبدا نش نکشتندی .
بههروی نا مهنخستین کها نگیختندچندا ن نا پسندیدهنهبیدا ما چون درکیش آ وری ا ور
پرما ن روا ئی برشدندوعثما ن ا ورجا ی محمدنشست بوترهوآ زا را زهمهجا آ ن نا مهفرا هم
کردهتما مش بسوجا نیدوا ژقرآ نی سا خت وا ندرمردم ا نداخت کهکنونش دا رند . نیکوئیها
کها ژآ ئین بهـی ا ندرآ ن بیا دبید بدرکردهوبیشی ا ژبربست ودهنا دها هم پهگردا نیـــد
ودیگرا یشا ن را هم ا رجی نما نده .

وایـن یـزیدکـه‌کنون پرمانگذاره سخت راه‌بیداد گزیده‌اراورشما پیام کندویرا
گردن منهیدکه‌بزه‌گراست واژخدابازگشته‌ومهتران کیش خویش راهم کشته .
من بنده‌بهرآگاهی واویگمانی آن خسرودادگروهمه‌دستوران ووهان رستمدا ربر
اینکه‌دینیا رآئین بهی نهشته‌وبریزدنها ده‌نیاکان استوان بیده‌ازمحمدنا مه
ستده‌بیدم که‌اژواته‌وسرایشش علی نگاشته‌زان بازنویسی بهرمز گسی داشته‌ام .
وهم دینیا راژعمربیغون نامه‌ستده‌که‌ارکشورایران تازیان راشوه‌اندرآئین بهی
ویرانی نیارندونگذارندوبرآئین پاک کارندارند .
اما پس ازپیروزی اژبیغون بگشتندوایرانیان رااورتازری کیش خواندندونامه
خانهای بزرگ سوجانیدندوآتشکده‌ها رالاش وتاراتکردند اورمزداوخشیدار
کیفرکناد .
هم برای آسایش بهرام شادپورخیراندرس که‌اژ نژاده‌آدرباده‌ودیگردستوران
مگشته‌چین پیمان نامه‌اژعلی ستده‌ام هرسه‌با این نامه‌است درگنجور
آتشکده‌اندرسپارند که‌شایددمانی بکارآید .
وبفرمایند دستوران مردمان راکشورااژراه‌آئین آگاهند وآسایش وهان را از
یزدان توزندوبرادرمراهم خدا مرزی دهندواژ بیغاره‌وبدگوئی بگذرند
تایزدان کامها انداژیده‌دهید فه‌یزدان کامه‌بادتراج .

خاندان زیاری

سرخاندان زیاری مردآویژ ۳۱۶ – ۳۲۳ ه زرتشتی بودوسایرین
ازمردم دیلم ، احساسات زرتشتیگری نداشتند یاضعیف‌بود. لذا
ازآنها نام نمیبریم . خاندان زیاری در ۴۳۵ ه خاتمه‌یافت .

دیلمیان

پس ازپایان یافتن خاندان ساسانیان وشاهنشاهی پارسیان ،قلمروفرمانفرمائی
آنان بدست مردم شبه‌جزیره‌عربستان افتاد . فرهنگ وآثارتمدن ودین ایرانیان دستخوش
بازیچه‌مردم نیمه‌وحشی آن روزگارگردید ، که‌بغیرازتاخت وتازوچپاول وخونریزی ،
فرهنگی دیگرسراغ نداشتند . شهرهای ایران یکی‌پس ازدیگری،چنانکه‌گذشت بتصرف
اسلام درآمد . مگرباشندگان رشته‌کوهستان البرزکه‌بیشترآنان دیلمیان وپتوران یا
مردم تبرستان بودندکه‌راه‌دخول بیگانگان رابخاک خودباهمت ومردانگی سدنمودند
وباوجودکشورگشائی تازیان وهیبت وتهاجم آنهاکه‌نیمی ازقلمروومیان رانیزمسخر
ساخته‌بودند ، بادلاوری وواردساختن ضربات سهمگین درجلوآنها ایستادگی نمودندو
تاچندین سده‌آزادی واستقلال داخلی خودراادامه‌دادند .

مردم تبرستان بزرگترونیرومندترازدیلمیان بودند . اسپهبدان خاندان‌گاوباره
یابگفته‌مورخان اسلامی آل دابویه‌که‌دربخش شمالی کوهستان بردشت وهامون وکناره‌های
دریای خزرفرمانروائی‌داشتند ، بابستن پیمان ، اززوروتازیان وجنگ وخونریزی در
قلمروخودجلوگیری بعمل آوردند . اما پس ازمدتی خوی غارتگری،تازیان رابرآن داشت
که‌باحیله‌وتزویر ، درآنجاراه‌بیابندوپادشاهی خاندان دابویه‌رابرچینند .

اما دیلمیان برخلاف‌تپوران که‌بتاخت وتازخوگرفته‌وچهارهزارنفرازآنها چنانکه
گذشت درجنگ قادسیه‌اسلام پذیرفتندودرقلمرواعراب اقامت گزیدند ، تاازغارتها و
چپاول سهمی ببرند ، بقیه‌درقلمروخاک خویش درشمال ایران درکمال آزادی زیسته‌ودر
دشمنی وکین توزی باتازیان سرسختی نشان دادندوآنها راراحت نگذاشتندوگاه‌وبیگاه
بردسته‌های آنها حمله‌کرده‌ازکشتاروچپاول خودداری نمینمودند . حمله‌های آنها ناگهانی
وکشتاروچپاول آنهاآنی وبسرعت تمام پایان مییافت . فرماندهی اعراب برای جلوگیری
آنها ودفاع خویش ،قزوین راپایگاه‌وساخلوخودقراردادندوگروهی ازجنگجویان ورزم
دیدگان خودرادربرابردیلمان نشاندند .

بگفته‌صاحب "شهریاران گمنام "تااواخرقرن سوم هجری این ترتیب میانه‌دیلمیان
و مسلمانان برقراروبیش از۲۵۰ سال جنگ وزدوخوردپیاپی درکاربود . دیلمیان از
بزرگترین وسهمناکترین دشمن اسلام شمرده میشدندوحمله‌وهجوم نابهنگام وبیباکانه‌آن
گروه‌ضرب المثل بود . خلفا هرکه‌رابوالیگری جبال (عراق عجم) میگماردند ،وظیفه‌او
بودکه‌بادیلمیان جنگ کرده ، جلوتاخت وهجوم آنها رابگیرد . درهمین زمانهاست که
حدیثهائی اززبان پیغمبردرفضیلت قزوین وثواب نشستن درآنجا روایت کرده‌اند . از
جمله‌بگفته‌صاحب معجم البلدان ونزهت القلوب دروازه‌قزوین" فرمودقزوین یکی از
درهای بهشت است وهرکه‌یکروزویکشب درآنجا بنیت جهاد نشیمن کندبهشت براووا جب

شود." معلوم میشود که سهم و رعب دیلمیان، مسلمانان را فرا گرفته، کسی مایل بنشستن در قزوین نمیشده. این حدیثها را برای تشویق و برانگیختن مردم روایت کرده‌اند و گرنه چنانکه یاقوت حموی متذکر شده صحت آنرا نتوان باور نمود."

بزرگی و توانائی اسلام و تازیان در آن روزگار بغایت درجه رسیده و قلمرو فرمانروائی آنها تا بکوههای پیرینه در اروپا و مرز ترکستان چین در آسیا گسترده شده و این مردم از کوهها و جنگلهای سخت گذشته و کشورگشائیها کرده بودند. اما نتوانستند یکمشت مردم کوهستانی ایرانی را در شمال ایران پایمال و زبون خویش سازند. تصور نشود رشته‌کوههای البرز، سد پیشرفت آنها بود، زیرا اعراب از چنین کوهها گذر کرده بودند، بلکه مردانگی و دلاوری دیلمیان و تپوران و جانبازیها و پهلوانیهائی بود که آنها در نگاهداری خاک زادبوم خویش و جلوگیری از دشمنان بیگانه از خود نشان میدادند.

بگفته کسروی "تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجود داشته و از تیره گیل و باشندگان گیلان جدا بوده‌اند. در قرن مزبور بگفته میرظهیرالدین مرعشی، کیایان زیدی، انبوهی از آنان را کشتار کردند و گویا آنچه بازماندند با گیلان درآمیختند و نام دیلمی از میان رفت. ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هر دو تیره‌اند."

نخستین پیکار و زد و خورد دیلمیان با اعراب در سال ۲۲ هـ پس از جنگ نهاوند بوده است. در آن هنگام همدان و اصفهان و پارس بتصرف اعراب درآمده و یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی خراسان را پناهگاه خویش قرار داده و سپاه و لشکر شاهنشاهی پراکنده و دربدر شده و مردم هر شهر و منطقه‌ای برای دفاع و نگهداری خود در تلاش و کوشش بودند.

باشندگان دیلم در آن وقت زیر فرمان سرداری یا پادشاهی بودند که موتا نام داشت. این سردار با گروه خود از کوهستان سرازیر و در دشتی میانه قزوین و همدان، بگفته کسروی با پیشقراولان تازی به نبرد و پیکار پرداختند. مردم ری و آذربایجان نیز در آن هنگام با سربازان خود بدیلمیان پیوستند و متفقاً بر اعراب حمله و قلمرو خود را از خطر و تهدید فوری آنها حفظ نمودند. سردار سپاه آذربایجان را نام اسفندیار بود و او رستم سپهسالار معروف ایران را که در میدان پیکار قادسیه کشته شد برادر میگشت. سردار سپاه ری بزرگی بود بنام فرخان زیبندی یا زینبدی، اما سپهسالاری هر سه لشکر دیلم و ری و آذربایجان را موتا داشت. موتا با سپاهی انبوه برزم اعراب حرکت کرد. نعیم بن مقرن سردار سپاه تازیان نیز با نیروی آماده خود از همدان بمقابله دیلمیان شتافت. دو سپاه در واجرود بین قزوین و همدان بهم برخوردند و پیکاری سخت روی داد. بگفته طبری سختی این جنگ با جنگ نهاوند و دیگر رزمهای بزرگ هیچ کمتر نبود. نفرات بیشماری از طرفین در میدان پیکار جان دادند. موتا سپهسالار لشکر دیلم نیز در میدان افتاد و سپاهیان

بی سردار ایرانی مانند رزمهای دیگر که در گذشته یاد شد تاب ایستادگی نیاورده پراکنده و دربدر راه خانمان خویش برگرفتند.

تازیان بگفته تاریخ‌نویسان خبر پیروزی خود را بمدینه فرستادند و بدنبال کردن سپاهیان ایرانی بقزوین روی آوردند. در بین راه با دسته دیگری از رزمیان دیلم که دوباره جمع شده بودند برخوردند و با آنها به پیکار پرداختند. در این بار اعراب نیروی خود را دو دسته کرده، دسته‌ای بسمت آذربایجان و اران و ارمنستان فرستادند و دسته‌ای روی بخراسان نهادند و چنانکه گفتیم با پادشاه تبرستان شمالی پیمان مودت بسته و آن شهر را بحال خود گذاشته به پیشروی بخراسان ادامه دادند. اما مردم دیلم بجز دشمنی و کین‌توزی روئی باعراب نشان ندادند و کینخواهی را دنبال کردند و در مواقع فرصت بر اعراب حمله و تاخت برده از کشتار و چپاول آنها فروگذاری نمینمودند تا آنکه تازیان ناگزیر گشته قزوین را با رزمجویانی مجرب پایگاه ساختند. بگفته بلاذری، کثیر بن شهاب در زمان خلافت عمر بن خطاب، و سعد وقاص والی کوفه در سال ۲۵ هـ بر دیلمیان بتاختند و گروهی کثیر را بکشتند. بگفته طبری در سال ۶۱ هـ مردم دیلم بدستبی تاخته آنرا متصرف شدند و والی کوفه عمر بن سعد چهار هزار کوفی رزمدیده را بدفع آنها فرستاد.

عباسیان در زجر و آزار علویان میپرداختند و آنها ناگزیر پنهان و خاموش مانده و یا آنکه فرار اختیار میکردند، سختی و محکمی کوهستان تبرستان و دلیری و مردانگی دیلمیان در سراسر عالم اسلامی آنروز معروف بود، لذا آنرا پناهگاه خود قرار میدادند و فرمانروایان زرتشتی نیز آنها را گرامی داشته پناه میدادند. پس از آنکه مازیار بواسطه غدر و خیانت برادرش کهیار گرفتار کارگزاران خلیفه گردید چون از دارائی او پرسش شد همه را نشان داد. در مورد دفاین از کهیار برادرش سند گرفتند که در موقع خود در ساری حاضر کنند. مورخان صورت دارائی مازیار را چنین داده‌اند.

۱- نقدینه ۹۶ هزار دینار، ۲- هفت دانه زمرد گرانبها، ۳- ۱۶ دانه یاقوت سرخ، ۴- هشت بار از جامه‌های رنگارنگ از پارچه‌های گرانبها، ۵- دیهیم یا تاج مرصع مکلل یکدانه، ۶- شمشیر با نیام زر و گوهرنشان یکدانه، ۷- دشنه گرانبها یکدانه، ۸- حقه پر از گوهرهای گوناگون یکدانه، بگفته ابومحمد پسر بن آملی که زمانی دبیر مخصوص مازیار بوده در آن حقه گوهرهائی نشانده بودند که بهای آن بهجده ملیون درهم میرسیده.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام کهیار طبق سندی که داده بود دفاین و خزاین مازیار را بر استران بار کرده بساری میبرد که در بین راه با ۱۲۰۰ تن از دیلمیان روبرو شد. باو گفتند که به برادر خود و بزرگ مارحم نکردی و دوروئی کردی و او را بدست دشمنان سپردی و اکنون دارائی او را میبری که بتازیان و دشمنان ایران و ایرانی بسپاری. بر سر او ریختند و وی را کشتند و دارائی مازیار را بتصرف خود درآورده بدر رفتند.

یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن باشاره فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵هـ بدیلمستان پناه برد. یحیی درآنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد وعلویان از گوشه وکنار براو جمع گردیدند وهارون الرشید خلیفه وقت از این خبر پریشان خاطر گردید. بگفته کسروی "دیلمیان از همدستی با علویان نتوانستند خلافت عباسیان را بدست آنان براندازند. اما این همدستی ویاوری سبب شد که کم کم اسلام پذیرفتند واز کوهستان خود که مدت دوسده ونیم محصور بودند درآمدند وبا مسلمانان آمیزش کردند ودراندک مدتی پادشاهان بزرگی از میان آنها برخاستند وایران وعراق را زیر فرمان خود آوردند."

از فرمانروایان دیلمی بیخبریم. اما درسال ۲۲هـ بنام موتا برمیخوریم که ذکرش گذشت. پس از این تا اواخر سده دوم هجری از نام سرداران وفرمانروایان دیلمستان خبری دردست نیست، با وجودیکه دلاوری وکین توزی آنها برخلاف اعراب در برگهای تاریخ ضبط است. اما در اواخر سده دوم هجری نام پادشاهان وخاندان دیلم درتاریخ مورخان تبرستان واسلامی یاد گردیده است وآنهم بطور اختصار. یکی از این خاندان جستانیان است که چهار پنج نفر از پادشاهان آنها زرتشتی بوده اند. تاریخنویسان مسلمان بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمرده اند، زیرا که باروها ودژهای اسمعیلیان معروف بملاحده درقلمرو آنها واقع بوده. نخستین پادشاه جستانیان که نامش دردست است مرزبان پور جستان میباشد که بگفته طبری بسال ۱۸۹هـ دری بخدمت هارون الرشید رسید. طبری گوید "درینسال چون هارون بری رسید، حسین خادم را روانه تبرستان کرد. با او سه زینهارنامه فرستاد، یکی برای شروین پدر غارن ودیگری برای وندا هرمزد نیای مازیار سیمی برای مرزبان پور جستان خداوند دیلم. خداوند دیلم بری آمد خلیفه جامه ومال بدو بخشیده برگردانید."

ناصر کبیر پس از آخرین شکست از سامانیان بسال ۲۹۰هـ چون باتفاق جستان بدیلمان برگشت درآنجا بگفته کسروی "بساط راهنمائی وارشاد درچیده بنشر اسلام درمیان دیلمان وگیلان پرداخت وچون خود اوکیش شیعه زیدی داشت بلکه یکی از دانشمندان ومولفان این طایفه بشمار است ترویج این کیش میکرده وده سال بیشتر جز این کاری نداشت وچون دراین وقت نفرت دیلمیان از دین اسلام کمترشده وبجهت آمیزش با علویان اندک انس وآشنائی بدین مذکور پیدا کرده بودند انبوهی از دیلمیان وگیلانیان اسلام ومذهب زیدی پذیرفتند. بگفته ابن اثیر درحوادث سال ۳۰۱هـ از گیلان ودیلمان وآنچه درآنسوی سپیدرود تا آمل نشیمن داشتند دعوت ناصر بپذیرفتند. ناصر درسال ۳۰۱هـ با گروه انبوهی از همین پیروان خود بار دیگر به تبرستان تاخته سامانیان را بیرون راند وتا گرگان تصرف نموده بحکمرانی نشست ودژ باستانی چالوس راکه از زمان ساسانیان ساخلوگاه بود ویران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب درتبرستان وشورش تبرستانیها

نخستین کارگزار عرب درتبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴هـ بفرمان منصور دوانیقی خلیفه طماع وخودخواه برسرسپاهی گران برخلاف اسپهبد خورشید دابویه لشکرکشید واورا منهزم وکشورش را متصرف شد. سپس سردارانی با سپاه برای گشودن رستمدار وروویان شمالی فرستاد وآنجا را بدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتار نمود وآنها را با لطف وکرم باسلام دعوت کرد. چون مردم از ستم وناروائیهای کارگزاران اسپهبد خورشید دابویه، دررنج وبتنگ آمده بودند، دعوت اورا با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال درتبرستان شمالی فرمانروا بود وبگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود روزدوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴هجری".

پس از او خازم بن ابوخزیمه التمیمی مردخشن ومتعصب دوسال درتبرستان فرمانروا بود وبسیاری از خاندانهای بزرگ وسران گروه را که از اسلام دوری میجستند برانداخته بگفته شیخ علی گیلانی درگرگان بسیار کس بکشت وبگفته ابن اسفندیار بسیاری از وجوه واعیان گبرگان را قتل کرد. پس از او روح بن حاتم مردی سختگیر وفناتیک از جانب خلیفه به تبرستان آمد درروزگار فرمانروائی خود بقولی پنجسال وبقولی یکسال ظلم وستم فراوان بمردم واتباع خود نمود وبازماندگان خاندان کهن را برانداخت.

بگفته ابن خلدون واولیاء الله آملی نخستین شورش تبرستانیها برخلاف کارگزاران خلیفه درروزگار فرمانروائی عمر بن العلاء التمیمی وبسال ۱۶۷هـ بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸ دارد وبگفته شیخ علی گیلانی "درعهد حکومت او اهالی تبرستان ومازندران وندادهرمز بن وندای بن السوخرا را بسلطنت برداشته، یکروز صباح تا چاشت موازی شصت هزار عرب را بقتل آوردند. اکثر آنها زنان ولایت را خواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خود را بسته باهالی ولایت میسپردند." ابن اسفندیار ومیرظهیرالدین مرعشی شورش بالا را درروزگار فرمانروائی عبدالحمید مضروب بسال ۱۶۹هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام درمورد شورش تبرستانیها چنین آورده:

"مردمان بومی ایران با وجود پذیرفتن اسلام بدلخواه یا بزور وجبر وتهدید، هیچگاه از زبان پدر ومادری دست برنداشته وپیوسته درنگاهداری راه وروش وآداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرز ونقاط دوردست، مانند سیستان وخراسان وماوراالنهر (وراروود) که یا از دستبرد تازیان مصون ویا از دارالخلافه دورتر بوده وروح ایرانی، سالیانی دراز درایشان باقی وزنده ونیرومند بوده است. این دسته مردمان که از استیلای عرب وفرمانروایان جورپیشه ایشان دل خوشی نداشتند پی فرصت بودند، تا بر ایشان بشورند، وزنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

تبرستانیها (مازندرانیها) که از جور و ستم کارگزاران اسپهبد خورشید دابویه آخرین اسپهبد گاوباره نژاد خسته و فرسوده شده و متحمل بسا شکنجه و آزار شده بودند هنگام رسیدن لشکر اسلام و نوید جانبخش ابوالخصیب تازی که مسلمین و مومنین برادرند بامید و آرزوی آزادی و برادری بدور او گرد آمدند و باسلامیان پیوستند و گمان بردند که آیندگان ابوالخصیب نیز همان روش را دنبال کرده و خواهند توانست چند روز زندگانی را با آرامش و آسایش بگذرانند ولی آیندگان پس از ابوالخصیب در اثر تعصبات مذهبی و نژادی چه بسا از خاندان کهنسال و بزرگان گروه را بنحوی از انحاء و بهانه‌هائی از میان برداشته و نابود ساختند، با برقراری بدعتها و رسوم نوین، عوارض سنگین، مالیات گزاف، رفتار زشت و خشن، سختگیریهای بیجا و ناروا، افزون بر این دست درازی بزنان و مردمان بومی، توده را از خود و اسلامیان رنجانیده و دور ساختند و کار را بدانجا رسانیدند که کاسهٔ شکیبائی مردم لبریز و بستوه آمده بچاره جوئی برخاستند و ناگزیر شدند که در زیر پرچم آزادی، استقلال بر باد رفته را باز ستانده و از زیر بردگی و بندگی دژخیمان و میهمانان ناخوانده سر و پا برهنه رهائی یابند.

درسالی که مردم تبرستان بشورش برخاستند عبدالحمید مضروب از سوی خلیفه مهدی بن منصور در مازندران فرمانروائی میکرد. یکی از زنان مهدی دختر اسپهبد خورشید گاوباره بود که بهمراه مادر و زنان دیگر خاندان اسپهبد خورشید گرفتار اعراب شده بودند. در زمان همین مهدی حکیم بن هاشم معروف بمقنع در خراسان قیام کرد.

درهمان روزگاری که عبدالحمید مضروب در تبرستان بود، استندار شهریار یکم از خاندان پادوسبانی پور پادوسبان دوم در رویان و رستمدار و اسپهبد ونداد هرمزد از خاندان غارنوندی پور ونداد در غارنکوه که فرشوادگر و سوادکوه باشد و اسپهبد شروین یکم از خاندان دسته اول باوند پور سرخاب دوم در هزار جریب فرمانروائی داشتند. اسپهبدان نامبرده بواسطه دست درازی و حملات کارگزاران عرب، مقر فرمانروائی خود را گذاشته در دورترین نقاط صعب العبور کهستانات نشیمن اختیار کرده منتظر فرصت بودند، تا کینه خونخواریها و ستمگریها و ناموس دریهای اعراب را در تبرستان بگیرند.

اسپهبد ونداد هرمزد غارنوند مردی دلیر، جنگی، خردمند، با حزم و دوراندیش بود عواقب امور را بدرستی میپایید. ساکنین نواحی سوادکوه و امیدوارکوه و جاهای دیگر تبرستان که تحت فشار عمال عرب واقع بودند بپیش او رفته، برای نجات خویش یاوری خواستند. چون سرداران ایران باستان همواره نسبت بشاهزادگان ساسانی احترام فراوان قائل بوده و آنها را از خود برتر میدانستند. اسپهبد ونداد هرمزد نخواست بدون صلاحدید اسپهبد شروین یکم باوند که از خاندان ساسانی بود، پاسخ قطعی بآنها بدهد. اقدامات خود را منوط بکسب تکلیف از او نمود.

ونداد هرمزد با اسپهبد شروین نامبرده و با مصمغان ولاش فرمانروای میاندورود که در کهستانات پریم پناه گرفته بود و استندار شهریار یکم پادوسبانی که آنگاه در رویان جنوبی و بقولی در کلار پناه گرفته بود، رویداد و چگونگی‌های وقت و خواهش مردم حوالی دایر بر نجات از ستم اعراب را درمیان نهاد و بنا بتصویب آنها، در برداشتن اقدامات موثری در آزاد ساختن تبرستان، از تمام سران گروه و دهقانان پیمان وفاداری و جانبازی درراه پیشرفت منظور بگرفت و یکروز و ساعتی را معین کردند که در آن وقت بقیام و شورش برخیزند و هر مسلمان و عربی را که ببینند بقتل آرند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "سپهسالار ونداد هرمزد در روز و ساعت مقرره با گروهی از سپاهیان از هرمزدآباد مقر خود بیرون آمد و نخست بمرکز سپاه اسلامیان تاخت کرد و هرکه را یافت بکشت و دیگران نیز هریک در حوزه خود، هرکه را از مسلمان در شهرودهات و برزن و بازار و مسجد و گرمابه و خانقاهها یافتند میکشتند و کار را بجائی کشانیده بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خود را از ریش گرفته از خانه بیرون میآوردند و بشورشیان سپرده گردن میزدند. سخن کوتاه آنکه در یکروز از مرز گرگان تا مرز گیلان دمار از اسلامیان درآوردند و گویند بیشتری از مسلمانان که از چنگ شورشیان دور و فرار کرده بودند، در جنگل و بیشه و کهسارها طعمه جانوران و درندگان شدند و جانی بسلامت در نبردند.

اولیاءالله آملی و میرظهیرالدین مرعشی در کتاب خویش نام پاسگاههائی که در رویان برقرار شده و ۱۱۵۰۰ تن سرباز در آنجا جا داده شده اند ذکر میکنند. ابوالعباس توسی که ایرانی و سومین نایب خلیفه در تبرستان بود پاسگاههای زمان ساسانی را دوباره آباد کرد و سربازان اسلامی در آنجا بگذاشت و صورت آن در تاریخ تبرستان پس از اسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفر سرباز در آن پاسگاهها پاس میدادند. سران و سپاهیان همه این پاسگاهها دستگیر و کشته شدند.

پس از شورش بالا و نابود شدن بیگانگان، تبرستان بدست مردم تبرستانی افتاد و اسپهبدان دوباره بمقر پادشاهی خود برگشتند و آن بسال ۱۶۷ یا ۱۶۹ هجری بود. در دوران شورش، عماد بن عمر الذهلی و خالد بن برمک عامل خلیفه بودند در ری و چگونگی را بمرکز خلافت اطلاع دادند. سالم فرغانی معروف بشیطان فرغانی از جانب خلیفه مامور سرکوبی شورشیان تبرستان گردید. سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بود نیرومند، گردن کلفت، زبردست، بیباک، دلیر، زورمند و در رزم آزمائی برابر با یکهزار مرد و بهمین رو نزد خلیفه مهدی مقامی بلند و ارجمند داشت و همیشه به یکهزار جامه (تن پوش) سرافراز میگردید.

سالم طرف توجه و اعتماد خلیفه بود. بفرمان او با سپاهی گران و بسرعت از

کوتا هترین را ه ا زسوی ری بما زندرا ن وبگفته مورخا ن دردشت ا سرم ،جنو ب خا وری شهر سا ری ولیک بگفته ا بن ا سفندیا ردرهرزه ما ل نزدیکی آ مل رسید . ا سپهبدوندا دهرمزد سپهسا لارشورشیا ن بنا بخوا هش ا سپهبدشروین یکم با سا لم مصا ف دا د . سا لم درروز جنگ برا سبی ا بلق که یکتا وبیما نندودرعرا ق عر ب مشهوربودسوا رشدوتبرزین بیست منه (۶۰کیلوئی) خودرا گرفته به نبردوندا دهرمزدآ مد . جنگ تن بتن درگرفت وسا لم نخست با تبرزین حمله نمودوسپر معرو فه گیلی وندا دهرمزدرا دونیم کردوسپس عمودی برگرد ن ا سپهبدحوا له کردکه کا رگرنشد . آ ن روزتا شا مگا ه نبردا دا مه دا شت .

ا سپهبدوندا دهرمزدپس ا زپا یا ن جنگ ، بنا برتا ریکی با سپا هیا ن خودبهرمزد آ با دمقرفرما نروا ئی خویش برگشت . دربا مدا دبخورد ن نا شتا مشغول گردید . گویند وندا دهرمزدا سبی سیا ه دا شت که یکتا وبیما نندبود . فرما ندا رکه زین ولگام زرین برا ونهندوبخدمت آ رند . سپس روی بهمرا ها ن خودکرده گفت ، کیست ا زشما شیرمردا ن وپهلوا نا ن که ا ین ا سب آ را سته ویکتا را گرفته بجنگ سا لم برود . سه با ربگفت وپا سخی ا زجمع حا ضرین نشنید . بگفته ا بن ا سفندیا ر ،وندا ا میدوبگفته ا ولیاء ا لله ، وندا ا یزد ملقب بخدا وندکلالک یعنی دا رنده زلف پرچین آ ویزا ن ، فرزندجوا ن ا سپهبدوندا دهرمزد درآ ن مجمع پشت سرپدرحا ضربود . پیش آ مدوزمین ببوسیدوبرا ی جنگ با سا لم حا ضرگشت پدرا ورا منع نمودوگفت توجوا نی وبی تجربه وا ودیویست پیکا ردیده ونبردآ زموده . ولیک پسردرا را ده خودپا برجا وثبا ت قدم ورزید . لاجرم پدرنا گزیرشدوبرضا ی ا وتن در دا د . ا ما کهیا رخا لوی ا ورا با وی فرستا دتا ا ورا مرا قبت ویا وری نما ید .

کهیا ررزمیا ن ورزیده را ا زجمع سپا هیا ن با خودبردا شت . گا وبا نی درحوا لی هرمزد آ با دمیزیست ونا مش ا ردشیربا بلورج بود ، برا ی بومدا نی (را هنما ئی بلدچی) با خود همرا ه کردونعمت وما ل زیا دبا ووعده دا دکه آ نها را ا زکوتا هترین را ه وکمترین وقت بخیمه وخرگا ه سا لم برسا ند . ا ردشیرچوپا نی بودوا رسته وژولیده موی وا زهمه را ه وبیرا هه ها ی آ نجا بخوبی آ گا ه . رزمیا ن تبرستا نی را برا ه ا نداخت ودرکمترین وقت بنزدیکی خر گا ه سا لم رسا نید . دلیرا ن تبرستا نی چون خودرا درپیرا مو ن خرگا ه سا لم دیدند ،خودرا آ شکا رسا ختند .

چندروزی ا زنبردوندا دهرمزدبا سا لم نگذشته بودکه سا لم بعشق پیروزی بدست نیا مده ،سرگرم میگسا ری وبا ده پیما ئی گشت . نا گها ن نعره دیده با ن ا زنزدیکی دشمن بگوشش رسید . سرا سیمه برا سب سوا رشده بمیدا ن آ مد ، نعره ا ی بزد . وندا ا میدا زصدا ی نعره ا وهرا س بردا شت . ا ما کهیا ربا ونهیب زدکه مترس ، ضربت نیزه ا ورا با سپر ردکن و درجا ی خودبا یست وجلونروچو ن ا وپیش آ ید با شمشیردونیمش سا ز . وندا ا میدطبق دستور خا لورفتا رکرده سا لم خشمگین با ونزدیک گردید . وندا ا میدشمشیرخویش را بکمرش حوا له

سا خت وا ورا دونیم کرد . لاشه ا وبرزمین ا فتا د . سپا هیا ن ا وهمه ا ما ن طلبیدندوبدو ن جنگ گرفتا رآ مدند .

وندا دهرمزدا زنتیجه پیکا ربسیا رنگرا ن بود . یک سربا زتبرستا نی که درمیدا ن نبردکشته شد ن سا لم را دید ، بدو ن بردا شتن وگرفتن نشا نی ، با میدمژدگا نی ، خودرا بوندا دهرمزدرسا نیدوخبرپیروزی را با ودا د . ا ما ا سپهبدوندا دهرمزدبدو ن تحقیق ، خبرفتح را را ست ندا نسته بیهوش گردید . چو ن بهوش آ مدبا ورنتوا نست کرد . بگما نش که سربا زنا مبرده ا زمیدا ن پیکا رگریخته با شد . روزدیگرجوا نی ا زجا نب پسرش مژده فتح بیا وردوشمشیرسا لم بنشا نی بوندا دهرمزدپیشکش کرد . ا سپهبدسپا س خدا ی بجا ی آ وردوبخششها ی فرا وا ن نمود . مردم را با ستقبا ل پسرفرستا دوا ورا روبروی خودبر کرسی زرین نشا ند .

مهدی خلیفه عبا سی پس ا زا ستما ع ا زخبرکشته شد ن سا لم برتبرستا نیها خشمنا ک گردید . فرا شه سردا رنا می دیگررا با ده هزا رسپا هی زبده وورزیده به تبرستا ن ا عزام دا شت . بخا لدبن برمک ووردبن ا صغروحما دبن عمرنا یبا ن وسردا را ن خودمقیم ری سفا رش نوشت که کمکها ی لازمه را ا زفرا شه دریغ ندا رند . فرا شه به تبرستا ن رسید . بفرما ن سپهسا لار ا سپهبدوندا دهرمزد ، را هها ی تبرستا ن را برا وبا زگذا شتندتا بدا خله کهستا ن برسد . خودا سپهبدبربندکولارفت وهردوتنگه با لاوپا یین را محکم سنگربندی نمود . ا زا سپهبدشروین با وندخوا ست که آ مده سنگرها را ملاحظه نما ید ، ا ما ا سپهبد بگفته صا حب تا ریخ تبرستا ن پس ا زا سلام با درنظرگرفتن سیا ست روزدرآ مدن کوتا هی کرد ، تا فرا شه بپندا ردعدم حضورا سپهبدشروین ، دا ل برعدم شرکت وی درجنگ وحفظ بیطرفی ا ست ولی درپنها ن ا زهیچگونه کمک ویا ری دریغ ندا شت .

گفتیم که ا سپهبدوندا دهرمزددلیروبیبا ک بودوجا نبا زی دررا ه ا ستقلال ملی و سنن با ستا نی هیچ میدا نست ونسل ا وبسوخرا ی پهلومیرسیدکه هنگام ا سا رت فیروزو بزرگا ن ا یرا ن بدست پا دشا ه هیا تله ، بجنگ آ نها رفت وا یرا نیا ن را نجا ت بخشید . درا ین پیکا رآ زا دی هیچیک ا زا سپهبدا ن آ شکا را شرکت ننمودندولی پنها نی کمک و یا وری خویش را دریغ ندا شتند ،تنها ا سپهبدوندا دهرمزدبرسرسپا هیا ن زبده خویش با عربها درنبردبود . بنا برا ین ا ورا بلقب سپهسا لار میخوا ندند . صا حب تا ریخ تبرستا ن پیکا را ورا با فرا شه چنین بیا ن مینما ید :

" فرا شه همچنا ن به پیروی خودا دا مه دا دتا به ا رم رسید ، سپهسا لاروندا دهرمزد چها رصدتن مردوز ن با طبل ودهل وبوق وکرنا (سرنا) وچها رهزا رمردوز ن سپا هی دیگر نبرودهره (دا س) بدست دردوسمت سنگرها درجنگل وبیشه ، بکمین نشا نیدوفرمودبدستور ا وگوش دهندوهروقت شیپورنوا خته شد ، ا زکمینگا ه بیرو ن آ مده طبل ودهل وبوق وکرنا

را بصدا درآرندوبه ترا شیدن بیشه‌ها پردا زندوا زبا لای درختا ن سنگ وخاک بسردشمنا ن ریزند . خودبا چها رصدتن دیگرا زورزیده‌ترین همرا ها ن خویش به‌پیشوا زفرا شه‌شتا فت دشمنا ن چو ن شما رش تبرستا نیا ن راکم دیدندبحمله‌پردا ختند . تبرستا نیا ن ا زجلو وتا زیا ن ا زدنبا ل بحا ل فرا ربه‌تنگه‌کولارسیدند . چو ن وندا دهرمزدبسنگرگا ه‌خودرسید بدرو ن جنگل گریخت وتا زیا ن همچنا ن ا ووسپا هیا ن ا ورا دنبا ل میکردندتا بمحل موعو رسیدند . درا ینگا ه‌شیپورنشا نی بصدا درآمدوشورشیا ن ا زهرسمت ، بنوا ختن وتـــرا ش جنگل ودا دوفریا دبرآمدند . ا زسوی دیگرآوای مرغا ن جنگلی وصدا های ترسنا ک درندگا ن بیشه‌ا ی درمحیط جنگل دست نخورده محصور_ فرا شه‌وسپا هیا ن وهمرا ها ن ا وراکه‌هیچگاه چنین پیشآمدی راا نتظا رندا شتند ،بلکه‌چنین چیزی را درعمرخودندیده‌بودند ،بگما ن ا ینکه‌صا عقه‌ا ی آمده ، سرا زپا گم کرده ،ما ت ومبهوت میخکو بشدند . هم درا ینگا ه‌بود که‌سپهسا لار وندا دهرمزدبا چها رصدتن ا زشورشیا ن ا زسنگرها بیرو ن آمده‌بکشتا رپردا ختند درا ندک زما ن دوهزا رسپا هی دشمن راا زدم تیغ بگذرا نیدند . دیگرا ن ا ما ن‌طلبیده وفرا شه‌را دست بسته‌به‌پیشگا ه‌آوردندوگفتند "دشمن شما فرا شه‌ا ست وبسم ا لله ".

بدستوروندا دهرمزدا ورا گرد ن زدند . قبا وکلاه‌وکمرفرا شه‌را سپهسا لاربنشا نه‌پیروزی‌بر تن کرد . دستگیرشدگا ن را بدرو ن تبرستا ن کوچا نیده وهردسته‌ا ی را درجا ئی دورا ز یکدیگرجا یدا د . پس ا زا ین پیروزی ا سپهبدشروین خودرا بسپهسا لاروندا دهرمزدرسا نید وپس ا زشا دبا ش ، وندا دهرمزدپرسیدا سپهبدچگونه‌بینی‌کا ررا پا سخ گفت مردا ن چنیـــن کنند . سپس دودا نگ غنا یم با سپهبدرسید . با زما نده‌را بوندا دهرمزدبا زگذا شت که‌میا ن شورشیا ن بخش کردوا ین وا قعه‌سا ل ۱۶۹هجریست .

پس ا زفرا شه‌روح‌بن حا تم مردخشن وشهوت پرست ودخترا ن وزنا ن مردم ا زا ودر رنج وعذا ب‌یکسا ل درتبرستا ن فرما نروا بودسپس خا لدبن برمک به‌تبرستا ن ما مـور گشت ا وبا ا سپهبدوندا درا ه‌دوستا نه‌وسلامت پیش گرفت وبا مردم بمهرودا درفتا رنمود وهمگی ا ورا ستا یش مینمودند . وکا رگزا را ن خلیفه‌با یذا وا ذیت مردم ،نا تـوا ن بودند . خلیفه‌درمدت‌کوتا هی خا لدرا ببغدا دخوا ست وعمربن علای بدخووزشت‌کردا ر را به‌تبرستا ن منصو ب‌کرد . با یددا نست که‌تبرستا ن شما لی کنا ردریا که‌دشت وبیا با ن بود درتصر فا عرا ب‌بودنه‌بخشها ی کوهستا ن وجبا ل مستقل وا سپهبدا ن فرما نروا بودند . عمربا حملات پی درپی خویش ا سپهبدوندا درا بدرو ن بیشه‌فرستا د ،سربا زا نش یک روستا ئی را گرفته‌بخدمت ا وبردندکه‌ا زبستگا ن ا سپهبدا ست عمرفرما ن دا دکه‌ا و را گرد ن زنند . آ ن مردگفت ا گرمرا نکشیدلانه‌ا سپهبدرا بشما نشا ن دهم .عمرپرسید برچه‌پیما نی برتوا عتما دکنم . گفت برگلیمی که‌درپشت دا رم . عمرخندیدوبا هدا یت وبومدا نی روستا ئی دردنبا ل کردن ا سپهبدروا ن شد . چون بجا یگا ه‌ا ونزدیک شدند

آ ن مردگفت صبرکنیدتا رفته‌به‌بینم درکدام لانه‌ا ست وبنزدا سپهبدرفته‌گزا رش را شرح دا د . ا سپهبدوندا دفرما ن حمله‌فوری دا دودرا ین نبردفقط عمربا دوسه‌تن ا زهمرا هان جا ن سا لم بدربرد . خلیفه‌ا زعمرخشمگین وتمیم بن سنا ن را بجا ی ا وفرستا د . تمیم با ا سپهبدوندا دهرمزد ، مهربا ن بودوکهستا ن را دوبا ره‌با وسپرد . تمیم بزودی فرا خوا نده‌شدوپس ا زا ویزیدبن مزیدوسپس حسن بن قحطبه‌به‌تبرستا ن منصو ب‌شدند .

یزیدوحسن بنا بتعصب‌نژا دی با ا سپهبدوندا دهرمزدرا ه‌دشمنی می‌پیمودند .بـا زدوخوردها ی خودهمه‌سوا دکوه‌راا زدست ا وخا رج سا ختندوکسا ن وخویشا وندا ن ا ورا بـه بها نه‌ها ئی ا زمیا ن برمیدا شتند . روزی یزیددریکی ا زجنگلها ا سپهبدرا بشنا خت و زخمی‌برا وزدچنا نکه‌وندا دهرمزدنا توا ن گشت ودربیشه‌وجنگلها متوا ری شدومدتها آوا ره بود . تا آنکه‌ها دی پسرخلیفه‌بگرگا ن منصو ب‌گردید . ا سپهبدبگفته‌تا ریخ تبرستا ن پس ا زا سلام کسا ن خودرا بشفا عت نزدها دی فرستا دوا زنوا بخلفا شکا یتها نمودوسوگند وفا دا ری یا دکرد . ها دی ا ورا نزدخودطلبید . وندا دهرمزدبگرگا ن رفت ومحترما نـــه پذیرفته‌شدوبفرما ن ها دی همه‌سوا دکوه‌دوبا ره‌با ووا گذا رگردید .

ا سپهبدتا چندی بملازمت ومنا دمت ها دی بود . ها دی بعرا ق رفت وا سپهبدنیـــز همرا هی کرد . درآنجا خبرمرگ مهدی خلیفه‌با ورسید . بسرعت ببغدا دشتا فت وبسا ل ۱۶۹ه بخلافت نشست چندی نگذشت که‌وندا ا سپا ن برا درکوچک ا سپهبدوندا دهرمزدبگفته‌ا بـــن ا سفندیا رشخصی را بنام نوگرد ن بهرام پسرفیروزکه‌درگرگا ن بدست ها دی مسلما ن شده‌بود درسوا دکوه‌گرد ن بزد . خلیفه‌چو ن ا زا ین وا قعه‌آگا ه‌گردیدا سپهبدوندا دهرمزدرا بدربا ر خویش خوا ست وفرما ندا دکه‌بکین خوا هی بهرام ا ورا گرد ن زنند . ا سپهبدا ما ن خوا سته گفت ا ینک درپنا ه‌خلیفه‌میبا شدوبحکم شرع ا سلام ، پنا هنده‌مصو ن ومحفوظ ا ست . بعلاوه ا زکشته‌شد ن ا ورا غمی نیست ولی تذکرمیدهدکه‌برا درکوچک ا ووندا ا سپا ن با ا ودشمنـــی دا ردوگرد ن زد ن بهرام زمینه‌ا یست برا ی قتل ا وتا پس ا زا وما لک سوا دکوه‌گردد .ا گـــر چنا نچه‌خلیفه‌ا ورا ا ما ن دهدحا ضرا ست به‌تبرستا ن رفته ،سربرا دررا بدرگا ه‌فرستد .

بگفته‌ا بن ا سفندیا رعیسی بن ما ها ن ومرا دبن مسلم میا نجی شده‌وخلیفه‌ا زقتل ا ودر گذشت وا ورا بآتشکده‌فرستا دتا سوگندوفا دا ری را تا زه‌کند . ا سپهبدچو ن به‌تبرستـا ن رسیدبه‌برا درپیغام دا دزا ودوری گزیندودربیشه‌ها منزل سا زدومنتظرپیشا مدجدیدبا شد ها دی خلیفه‌پس ا زیکسا ل بسا ل ۱۷۰ هجری درگذشت وپسرش ها رو ن ا لرشیدبجا ی ا وبـه خلافت نشست .

بگفته‌ا بن ا سفندیا ردرزما ن خلافت ها رو ن ا لرشیدنخستین مسجدجا مع درآمـل بسا ل ۱۷۷ه سا ختما ن گردیدوزمین آ ن راا زا نبا رک نام زرتشتی خریدند . ا وپس ا ز ا سلام آورد ن حا ضربفروش شد .زرتشتیا ن با ستا ن فروش زمین را گنا ه‌بزرگی میدا نستند

وهرگز بفروش آن حاضر نمیشدند ما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هند در فروش زمین بریکدیگر پیشی میگیرند وبسوی قهقهرا پیش میروند.

تا سال ۱۸۰ه ده نفر از کارگزاران عرب ماموریت تبرستان یافتند. در این سال سلام نامی معروف به سیاه مرد از جانب عبدالله بن حازم نایب خلیفه فرماندار رویان بود. مردی بود بداخلاق وشهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت وداد وشیون بلندکرده برای رهائی از دست او خود را بر رودخانه انداخت وهلاک گردید. مردم چالوس بهیجان آمده وبرهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستند وسلام را از رویان براندند.

مهدی فروح بن شخسان که درفرزانگان زرتشتی ودربخشی از این نامه از او سخن گفتیم درضمن نامه خویش بپهلوی بپادوسبانگاوباره چنین آورده " تازیان اگر زنی شوهردار که دارای مذهب دیگر باشد ببینند ومهر او در دل گیرند، شوهرش را میکشند تا مقاربت با آن زن بر آنان حلال گردد. بدینروزنان ودختران تبرستان از دست کارگزاران عربی خلافت بغداد در رنج وعذاب بودند.

عبدالله بن حازم بمجرد اطلاع از شورش مردم چالوس خودرا بدانجا رسانید وقاضی را که رهبرشورش بود بدار آویخت ومردم را بآرامش دعوت کرد وخواست که بدارالحکومه آیند. مردم روبفرمانداری نهادند وآنها را بباغی محصوررا هنمائی نمودند. ماه رمضان بود وموقع افطار، عبدالله سوار بر اسب بر دروازه باغ بانان وانگور افطار میکرد. بشماره هردانه انگور، مردم را از باغ بیرون آورده سرمیبریدند، پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت. مردم آنجا راکه دردژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید وسعیدآباد را چنان ویران کرد که کسی نتوانست درآنجا خانه وزندگی، سروسامان دهد.

عبدالله از کار برکنار شد وپسران خالد برمکی بنام محمد وموسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دوبرادر به پشتیبانی فضل وجعفر برمکی ظلم وستم فراوان وشکنجه های ناروا بمردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین واملاک مردم را بزور غصب ومالیات وعوارض گزاف از اهالی میگرفتند. هرجا زن یا دختری با جمال میدیدند، بجبر بحرمسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم را نه توان دادخواهی بود ونه دادرسی موجود. این حال ادامه داشت تا خاندان برمکی مردود شدند. بگفته ابن خلدون واقعه ۱۸۷ هجریست.

پس از پسران خالد سه کارگزار دیگری ماموریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفة بن سعید بن هارون الجوهری بود که مهرویه نام رازی را درآمل بنیابت خویش منصوب کرد ورافع عمزاده خودرا بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبد ونداد هرمزد غارنوند درسوادکوه واسپهبد شروین یکم باوند در هزار

جریب بود واینها با هم یگانگی داشتند وبیگانگان بدون اجازه آنها درسرزمین متصرفی ایشان جرئت آمدورفت نداشتند ومسلمانان مقیم آنجا درصورت وفات درقلمروسلطنت ایشان اجازه دفن نداشتند وبایستی بقلمروفرمانروائی مسلمانان برده دفن نمایند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان بعد از اسلام " مردم هزارجریب چون از نصب نافع بفرمانداری ساری آگاه شدند، شبانه بساری ریخته ورافع را کشتند ولی به نایب خلیفه ودستگاه او آسیب نرساندند. خلیفه بن سعید بمنظور احتیاط به مهرویه که درآمل بود نوشت که احتیاط را از دست ندهد وکاری برخلاف انجام ندهد وخودرا از گزند مردم آمل برحذر دارد. مهرویه مضمون نامه مافوق خودرا درمقرفرمانداری با صدای بلند خواند وبطور ریشخند افزود که مردم آمل درهمه جهان به سیرخوری مشهورند وایشان را زهره آن نباشد که بدشمنی من برخیزند. این سخنان برشنوندگان گران آمده شبانه برسر او ریختند وکلک او را نیز کندند. سرش را بریدند ولاشه اش را ببازار آوردند ویکدسته سیر به نشینگاه او نهادند ودرچارسوی میدان آمل گذاشتند تا عبرت نوابان آینده خلیفه گردد ولی به بیت المال وسرای نایب خلیفه کاری نداشتند تا مبادا بهانه ای بدست بیگانگان افتد."

چون هارون الرشید مرد دانا ودوراندیش خبرشورش جدید تبرستان شنید گفت این را نباید شورش گفت. شاید کارگزار ما برمردم ستم روا داشته است ورفع ظلم از واجبات است وخلیفه بن سعید را از کار برکنار کرد وعبدالله بن سعید الجرشی را درتبرستان نیابت خلافت داد. طبری این را واقعه سال ۱۸۵ ه میداند.

عبدالله درسال ۱۸۷ جعفر بن هارون نامی را از سوی خود برای دریافت مالیات بسرزمین سوادکوه فرستاد. ونداد اسپان برادر ونداد هرمزد، از روی نادانی وبیخبری، جعفر را با زوبینی کشت وچهل تن از سواران گریخته بآمل آمدند. هارون الرشید درری بود. عبدالله خودرا باو رسانیده چگونگی را معروض داشت. خلیفه چهار نفر از بزرگان عرب را با سیصد سوار بهمراهی نماینده مخصوص خویش ودارنده فرمان بمدت ۱۵ روز ماموریت داد به تبرستان رفته اطاعت وفرمانبرداری اسپهبد شروین یکم باوند واسپهبد ونداد هرمزد را معلوم کنند. نمایندگان از راه فیروزکوه بسوادکوه وهزارجریب آمدند واسپهبد شروین پس از پذیرائی شایان اطاعت خود وونداد هرمزد را اظهار وباخشنودی ورضایتمید آنها را بری بازفرستاد. نمایندگان از روی انصاف حقیقت امر را بهارون الرشید گزارش دادند که کشته شدن جعفر از روی بیخردی ونداد اسپان بوده وبا سپهبد شروین وسپهسالار ونداد هرمز مرتبط نبوده است. البته هارون قانع نگشت ودوباره کس به نزدشان فرستاد وآنها را بری طلبید. اسپهبد شروین وسپهسالار ونداد هرمز پاسخ دادند که ما در اطاعت فرمان خلیفه حاضر وآماده جانبازی هستیم مگر ما را گروئی باید تا در امان وپناه خلیفه باشیم. هارون از این پاسخ برآشفت وگفت "مسلمانی را بگروئی گبرگان چگونه دهم." در این

با رقاضی ابوالبحتری، هرثمه بن اعین ، نعیم بن حازم وابوالوضاح پیک مخصوص خود را بنزدشان گسیل داشت وفرمان داد به پیشگاه آیند ویا آماده جنگ شوند . فرستادگان خلیفه چون به ویمه فیروزکوه رسیدند ، اسپهبدشروین دردژکولای هزارجریب پستری و وندادهرمزددرهرمزدآباد لپورسوادکوه بود . اسپهبد اورا نزد خودخواست وگفت من بستری ونا توانم . شما به ویمه حضوربیابید ونتیجه را گزارش دهید . سپهسالار وندادهرمزدبه ویمه آمدوبنمایندگان گفت هرفرمانی ازخلیفه درباره اسپهبدباشدفرمان بردارم وبگردن گیرم ، دراینگاه هرثمه بن اعین ونعیم بن حازم ازروی تعصب وغروربه وندادهرمزدپرخاش کرده پناسزا گفتن آغازکردندکه کم مانده بودهمراهان وگماشتگان وندادهرمزدکاررا بجاهای باریکی کشانند . ولی دیگران بمیان افتاده ازکرده آن دوپوزش طلبیدند . ابن اسفندیاردراین زمینه مینویسد " هرثمه بن اعین با نعیم بن حازم قراربنهادکه ما چون بهم جمع شویم وونداد هرمزداز میان ما بیرون شود ، ازپس قفا اورا شمشیری برسرفروگذارکه خلیفه جزبکشتن اوراضی نباشد . چون ونداد هرمزددر میان ایشان شد ، نعیم خواست فراترآیدوترتیب زخم زدن کند . اسپهبدونداد هرمزد عظیم هوشیارومتغیظ بود ، عنان بازکشیدوگفت ترا برقراربایدبود . اصحاب عذر خواستند . "

نمایندگان خلیفه بهرطوری بود ، سپهسالارونداد هرمزدرا با سوگندوتعهدحاضر برفتن نزدخلیفه نمودندوبا آنها بری آمدوچندی نگذشت که هارون الرشیدازاودرخواست فروش زمین نمود . اوبنا بآیین زرتشتی که فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید . هارون روزی فرزندخودمامون که پسری خردسال بودنزدونداد هرمزدفرستادواودراین بارنا چارشد ، زمینهائی که خلیفه ازوی خواسته بودبمامون ببخشد . هارون درعوض یک مليون درهم بهای زمین وجامی ازجواهرکه بهای آن بخیال ووهم نمیآمدبا انگشتر گرانبها برای اوفرستاد . اما سپهسالارنپذیرفت وگفت مرا بآنچه خلیفه فرستاده نیاز نیست واگرخلیفه برسرلطف ومرحمت است ، فرمانی درباره من بعبداللهبن سعیدالجرشی صادرنماید . هارون بنا بدرخواست اورا با هرثمه بن اعین به تبرستان فرستادودستور دادپسران ونداد هرمزدوا سپهبدشروین را بگروگان ببدارالخلافه آردتا پدران درآینده بمخالفت برنخیزند .

هرثمه بسال ۱۸۹ هجری شهریارپسرووليعهداسپهبدشروین باونداد هرمزدفرمانروای هزارجریب وغارن پسرووليعهد سپهسالار ونداد هرمزدفرمانروای سوادکوه را با خودببغداد برد . بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ هـ وقتیکه هارون با ردوم بعزم سرکوبی رافع بن ليث عازم خراسان گردیدپسران اسپهبدشروین واسپهبدونداد هرمزدرا با خود بری آورده وازآنجا آنها را بپدران خودواپس فرستاد .

اسپهبدشروین یکم باونددراوان خلافت مامون بسال ۲۰۰هـ درگذشت وپسرش شهریار بجای اونشست ، بگفته میرظهیرالدین شهریارپسرغارن ونوه شروین میباشدپدرش درحیات شروین بدرودزندگی گفت . اسپهبدونداد هرمزدچنانکه مرسوم بودبرای عرض تسلیت مرگ پدرومباركبادی جلوس خودش وتجدیدپیمان وفاداری بحضورش رفت وخوداونیزدرهمان نزدیکیها درهرمزدآبادلپوردرجهان دیگربا سپهبدشروین باوندپیوست وپسرش غارن بجا اونشست وبنا بسنن باستانی برای اظهاربندگی بخدمت اسپهبدشهریارباوندکه ازاخلاف پادشاهان ساسانی بودشتافت .

مامون عازم جنگ با روم بود . با اطلاع ازدرگذشت اسپهبدان وجانشینی اسپهبدشهریار واسپهبدغارن بفرمانروائی هزارجریب وسوادکوه بآنها پیغام فرستادچون با روم درپیکار است با سپاه خویش باوبپیوندند . اسپهبدشهریار نرفت ولی سپاهیانی را بهمراهی اسپهبد غارن بفرستاد . اسپهبدغارن با سپاه خویش درگوشه ای ازمیدان پیکاربا روم سراپرده و خرگاه خودبیفکند . درنخستین روزنبردبرابرسواری شدوبا سپرگیلی خودکه با زروزیورآراسته بودوبا سپاهیان تبرستانی روبمیدان جنگ نهادوشکست سختی بروميان دادوبطریق آنها را اسیرکرد . مامون درقلب سپاه جایداشت ودربلندی ناظرمیدان جنگ بود . ازاطرافیان هویت سوارزرین سپروسپاهیان اوجویا شدوآنها پاسخ نتوانستنددادند . درآن حال دیدکه سوارزرین سپرخودرا بقلب سپاه روم جایگاه قیصرزدوپرچم رومی را سرنگون ساخت . مامون بسرعت با سپاه خویش خودرا بیاری اورسانندودراین جنگ مغلوبه بواسطه رشادت وهنرهای جنگی غارن سپاه روم هزیمت یافت .

مامون پس ازپایان جنگ سوارناشناس را بحضورخواست . غارن خودرا معرفی نمودو خلیفه اورا نوازش فرمودوگرامی داشت وبارها بقبول اسلام دعوت کردحتی اورا با نتصاب نیابت خلافت درتبرستان تطمیع نمود . اما غارن نپذیرفت وبردین باستانی خویش استوار ماند . خلیفه پس ازنا امیدی ازاسلام آوردن او ، اورا با تجدیدعهدوپیمان وسوگندوفاداری نسبت بخودروانه تبرستان ساخت .

اسپهبدشهریارباونداز منزلت ومقام غارن نزدخلیفه رشک ورزیدوروش ناستوده وخارج ازرویه مردمی پیش گرفت وبااوببهانه جوئی پرداخت وبخشی ازقلمروسلطنت اورا متصرف شد . غارن بسال ۲۰۲هـ درگذشت وپسرش مازیارکه بگفته میرظهیرالدین مردی دلیروشجاع بود جانشین اوشدوزمینهای پدری راکه اسپهبدشهریارمتصرف شده بودپس گرفت . اسپهبدشهریار باوندبا مازیاربه پیکاربرخواست واورا منهزم وفراری ساخت . مازیاربدرون بیشه وجنگل گریخت وبری رفت ودرخانه عبداللهبن سعیدالجرشی که سابقا "نیابت خلافت را داشت پناهنده گشت وباتفاق اوببغدادودربارخلافت راه یافت .

بزیست پسرفیروزان یکی ازدانشمندان وستاره شناس تبرستانی واز آمل بود . دربغداد

زندگی میکرد ونزد خلیفه مقامی بلند داشت. بگفته ابن اسفندیار مامون او را بنام عربی یحیی بن منصور نامور ساخت وبخواهش مامون اسلام پذیرفت. مازیار در بغداد با بزیست آشنا شد. پس از چندروز که بزیست با خلیفه خلوت داشت از مازیار سخن راند واو را با خلیفه آشنا ساخت. چون خلیفه پدرش غارن را میشناخت ونزد او گرامی بود مازیار را بنواخت و دلجوئی کرد. مازیار بتدریج در دستگاه مامون ترقی نمود. روزی خلیفه او را باسلام دعوت نمود واو هم بپذیرفت. از آن پس نامش بمحمد مولی المومنین وبکنیت ابوالحسن تغییر یافت.

بگفته ابن خلدون وطبری اسپهبد شهریار یکم باوند بسال ۲۱۰ه درکهستان پریم درگذشت وپسرش شاپور بجای او ونشست ومردی بدخو وستمگر بود ومردم از او متنفر وآزرده خاطر. نمایندگانی از سوادکوه وهزارجریب ببغداد آمده از ستم او گزارشهائی بخلیفه دادند. مامون به پیشنهاد بزیست فیروزان، مازیار را بنیابت خلافت درکهستانات تبرستان خاوری منصوب وبآنجا اعزام داشت.

بگفته میرظهیرالدین مرعشی "مامون ولایت کوهستان را بمازیار داد واو را بموسی بن حفص نایب خلیفه درتبرستان سفارش نمود. مازیار بکوهستان آمد وشاپور را که حاکم کوهستان بود بحیله تمام بدست آورده مقتول کرد."

درسال چهارم فرمانروائی مازیار درکهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمد بجای او ونشست. بگفته میرظهیرالدین مرعشی مازیار بتمامت حاکم شد واز پسر محمد حسابی نگرفت. با کشته شدن اسپهبد شاپور ومرگ موسی وغارن، خاندان آل باوند و مرزبانان بخش رز میخواست وتمیش ودیگر بخشهای مازندران با مازیار بخصومت برخواستند وشکایات ظلم مازیار بخلیفه عرضه داشتند. مامون منشور فرستاد که مازیار بدرگاه خلیفه حاضر شود واو تعلل کرد واز آمل برویان رفت واز بزرگان وسران گروه وپیشوایان شاکیان، زر کلی بگرفت وآنها را بگروئی همراه خود بیاورد وتعدی وستم خود را زیادتر ساخت. مازیار بخلیفه پیام فرستاد که بواسطه گرفتاری درفرونشاندن شورش دیلمان از آمدن متعذر است. مامون مربی مازیار که بزیست فیروزان بود با پیک مخصوص به تبرستان فرستاد که مازیار را با پند واندرز بدارالخلافه آورد. مازیار چندنفر را باستقبال نمایندگان خلیفه فرستاد و دستور داد آنها را از راهی بیاورند که پیاده بسختی گذر کنند وآنها را بهرمزدآباد آوردند. مازیار باحترام آنها را پذیرفت وپذیرائی شایان کرد ولی نمایندگان از طول راه ودشواریهای گذرگاهها وجنگل وبیشه وکهسارها خسته وفرسوده بودند ومدت زمانی بتن آسانی پرداختند. روزی مازیار آنها را بحضور طلبید وگفت من اکنون بجنگ کفار مشغولم وفرصت حرکت بدارالخلافه ندارم، پس از بازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید. قاضی رویان وقاضی آمل ابوالاحمد را با آنها فرستاد واین واقعه سال ۲۱۴ هجریست.

چون نمایندگان خلیفه ببغداد رسیدند مامون از حال مازیار ورفتار وکردار او جویا شد. چون در دربار خودی وبیگانه حضور داشتند قاضی وهمراهان فرمانبرداری او را عرض نمودند وآنچه از آنها پرسیده شد از ترس مازیار برخلاف راستی جواب دادند. پس از مرخصی، قاضی آمل به پنهانی قاضی بغداد را بدید وحقیقت امر مازیار را باو درمیان نهاد که خلع اطاعت کرده وبگفته ابن اسفندیار "همان زنار زرتشتی را برمیان بسته" وبدین آتش پرستی باقیست وکفر وظلم وستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بمامون گزارش داد ولی چون عزم پیکار با روم را داشت حل قضیه مازیار را بمراجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعه قاضی آمل وملاقات با قاضی بغداد وگفتن حقایق را بمازیار خبر داد.

هنگامیکه خبر حرکت مامون بروم به تبرستان رسید مازیار بگفته میرظهیرالدین "مانند سبع ضاری بمردم درافتاد واز ظلم وتعدی دست کوتاه نداشت وهرچه خواست بظهور رسانید." مازیار بساری رفت وآنجا را مانند چالوس بدست گرفت. مردم آمل ورویان از دوری مازیار استفاده کرده باهم یگانه گشتند بنزد محمد نایب خلیفه رفتند وخلیل پسر وندااسپان از بزرگان آمل وابوالاحمد قاضی را با خود همداستان کرده بشورش برخاستند وهرجا که نماینده مازیار بود بگرفتند وبکشتند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام مازیار پس از تسلط بر مازندران ورویان، دست کارگزاران ونمایندگان محمد نایب خلیفه را مانند خود او از کارهای کشوری ولشکری کوتاه کرده وتبریهای غیرمسلمان را بجای ایشان روی کار آورده بگماشت. بگفته ابن اسفندیار "مازیار مشاغل عمده را بزرتشتیان میداد مانند بابک ومزدک وغیره، آنها نیز مساجد مسلمانان را ویران مینمودند وآثار اسلامی را از میان میبردند. مردم آمل از ستم او بستوه آمده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند."

خبر شورش آملیان چون درساری بمازیار رسید خود را بآمل رسانید ولی آملیان دروازه شهر را براو ببستند. مازیار بترسید وبرای حفظ ظاهر بخلیفه پیک مخصوص فرستاد که محمد بن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده وبا علویان یگانه گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من باو درنبردم وخبر پیروزی خود را خواهم فرستاد. مازیار درمحاصره شهر آمل اقدامات جدی نمود وبرادرش کهیار شب وروز دربدست گرفتن شهر جدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهر را بگشود. بگفته میرظهیرالدین "مدت هشت ماه آمل را حصار داد وولایت خراب کرد وخلیل وندااسپان وابوالاحمد قاضی آمل را بگرفت وبکشت ومحمد بن موسی نایب خلیفه را بند برنهاد حصار آمل وساری را ویران ساخت."

مازیار در ارسال گزارشهای خود به پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت وهرگزارشی که از طرف محمد بن موسی بوسیله پیک مخصوص ببغداد میفرستاد درطی راه بدست جاسوسان مازیار افتاده باو برمیگردانیدند. لذا مامون از نایب خود درتبرستان گزارشی دریافت

نمیکردوهرچه بدستش میرسیدگزا رشا ت ما زیا ربودوما مو ن آ ن را بکفا یت ما زیا روبی کفا یتی محمدنا یب خویش تلقی میکرد .

چو ن فتحنا مه ما زیا ربخلیفه رسیدما مو ن میخوا ست ا زنام آ ن علوی که درگزا رش ما زیا ربخلافت نشا نده شده بودا طلاع حا صل کند . محمدبن سعیدرا به تبرستا ن ا عزام دا شت . برسید ن بآ مل کم وبیش ا زحقا یق پیشا مدبا خبرگشت بخلیفه گزا رش دا دکه نوشته ها ی ما زیا ربرخلا ف حقیقت ا ست . علت آ ن ا ختلافا تیست که میا ن ا وومحمدبن موسی وا بوا حمدقا ضی آ مل رویدا ده ا ست .ما مو ن ا زمفا دوگزا رش محمدبن سعیدومحمد بن موسی خشمنا ک شده فرما ن دا دکه کهستا نا ت را با ختیا رما زیا رواگذا رندوآ ن وا قعه سا ل ۲۱۸هجریست .

همینکه فرما ن خلیفه بما زیا ررسید ، بزرگا ن وسرا ن آ مل ومخا لفا ن خودرا جمع نمودوآ نها را درزندا ن رودبست با بل که آ نزما ن ما مطیر میگفتندحبس کرد . ما مو ن در همین سا ل با زبه پیکا رروم شتا فت ودرشهرترسوس ا زجها ن درگذشت . چو ن خبرمرگ ما مون بما زیا ررسیدزندا نیا ن را بهرمزدآ با دمقرفرما نروا ئی خویش منتقل سا خت وا زخورا ک آ نا ن بکا ست . حتی محمدبن موسی نا یب خلیفه وبرا درش نیزکه با زندا نیا ن بودحا لت بهترنداشتندوبربوریا میخوا بیدند . ما زیا رحصا روبا روها ی شهرآ مل را خرا ب کردوکندۀ آ نرا نیزبا خا ک پرنمود . چو ن درواززه گرگا ن درشهرآ مل را خرا ب میکردندبگفته ا بن ا سفندیا ربرسردرآ ن صندوقچه ا ی یا فت شدکه درآ ن لوحی بودا زمس زردوچندسطری بگشتک دبیره برآ ن نوشته شده بود . دا نا ئی آ وردندکه آ ن را بخوا ند . ا وا زترجمه آ ن خوددا ری کرد . ا ورا ا ذیت کردندوشکنجه نمودندتا با لاخره گفت که درا ین لوح نوشته ا ست " نیکا ن کنندوبدا ن کنندوهرکس ا ین راکندسا ل بسرنبرد . " وهما نطورهم شدوما زیا رقبل ا ز آ نکه یکسا ل تمام شودبخیا نت برا درش کهیا رگرفتا رگردیدوبسا مره برده ا ورا بکشتند .

ما زیا ردرکهستا نها ورا هها ودربندها ودره ها ی تبرستا ن سدها وپا سگا ها ی نظا می سا خت وبگفته میرظهیرا لدین مرعشی "ما زیا ردرکوهستا ن قلا ع سا خت وخندق فرمودکندند . چنا نکه ا زبسیا ری بیگا ر (کا رگرا ن) کسی بزرا عت پردا ختن نتوا نست ورا هها را دربند سا خت ودیده با ن نشا نیدتا کسی بی رخصت ا وبیرو ن نتوا نندرفت ویا آ نکه چیزی بیرو ن برند . "

زرتشتیان درسده ها ی ا ولیه هجـری

روا یتی که پس ا زپا یان پا دشا هی سا سا نیان درسا ل ۳۲هجری زرتشتیان مقهورو منفورگشته دستجمعی ا سلا م آ وردندنا درست میبا شد . مردم کا زرون درفا رس جنوب ا یرا ن درسده پنجم هجری زرتشتی بودندوفرما نروا ی آ نجا نیززرتشتی ونا مش خورشیدبوده ا ست . صا حب فردوس ا لمرشدیه فیا سرا را لصمدیه (مولفه ۷۲۸هـ) درموردشیخ ا بوا سحق کا زرونی (۳۵۲ - ۴۲۶هـ) چنین مینویسد : "شیخ ا سحق کا زرونی معروف بمرشدنا مش ا برا هیم بودوا بوا سحق کنیه ا و ، وپدرش را نام شهریا ربن زا وا ن فرخ بن خورشید . پدرش مسلما ن شد . ا هل کا زرون خودهمه نعمت پرورده وی بودندصورتا ومعنا زیرا که ا هل نوا حی بیشترگبرا ن وآ تش پرستا ن وگمرا ها ن بودندوبوا سطه قدم مبا رک وبرکا ت ا نفا س شریف وی همه ا زگمرا هی خلاص شدند . "

شیخ فریدا لدین عطا رنیشا پوری درتذکره ا لاولیا مولفه سده هفتم هجری درمورد شیخ ا بوا سحق مینویسد : "پدروما درشیخ مسلما ن بودندا ما جدش گبربود . نقلست که درطفلی پدر ، شیخ را پیش معلم فرستا دتا قرآ ن آ موزدوجدش ما نع میشدومیگفت صنعتی آ موختن ا ورا ا ولیتربا شدکه بغا یت درویش بودندوشیخ میخوا ست تا قرآن آ موزد .شیخ با پدروما دروجدما جرا ها کردتا را ضی شدند . . . . وهرگزا زجوی خورشیدمجوسی که حا کم کا زرون بودآب نخورد . شیخ برمنبرمیگفت ا مروزدرکا زرون بیشترگبرندومسلما نا ن کند چنا نکه ا یشا ن را میتوا ن شمردا ما زودبا شدکه بیشترمسلما ن با شندوگبرا ندک شوند . "

" شیخ با یزیدبسطا می مشهوربسلطا ن ا لعا رفین ا زمشا یخ وا عظم ا ولیا وقطب عا لم بود . جدوی زرتشتی بودوپدرش یکیا زبزرگا ن بسطام . میگفت روزی دلتنگی بر من درآ مدوا زطا عت نومیدشدم . گفتم ببا زا رشوم زنا ری بخرم وبرمیا ن بندم تا ننگ من ا زمیا ن خلق برود . بیرون آ مدم طلب میکردم . دکا نی را دیدم زنا ری آ ویخته گفتم ا ین بیک درهم بدهندگفتم بچنددهی گفت بهزا ردینا رمن سردرپیش ا فکندم ها تفی آ وا زدا دکه توندا نستی که زنا ری که برمیا ن چون توئی بندندبهزا ردینا رکم ندهند . " بقول سفینۀا لاولیا ولادت ا ودر۱۳۶ه ووفا تش در۲۴۶ هـ بوده .

ا زگفته با لا که ا زشیخ فریدا لدین عطا رنیشا پوریست چنین برمیآ یدکه درسده سوم هجری کشتی زرتشتیا ن درهمه شهرها ی ا یرا ن دربا زا رفروخته میشده ودلیلی ا ست بر وجودنفوس بیشما رزرتشتیا ن درچندین سده ها ی ا ولیه پیروزی ا سلام برا یرا ن .

موبدخدا جوی پورنا مدا ر (درگذشت ۱۰۴۰هـ) مولف جام کیخسروورسا له عرفا نی دیگر که هنوزبچا پ نرسیده وموبدخوشی مولف زنده رودا ززرتشتیا ن هرا ت میبا شند . ا زا ین دوموبدبمنا سبت تا لیفا تشا ن با خبریم . درمنطقه ا ی که سیصدسا ل قبل دوموبدزرتشتی زندگی میکرده ا ند .بیقین نفوس بیشما رزرتشتی وموبدا ن بیشتری درآ نجا سا کن بوده ا ند . بگفته ما یل هروی عضوا نجمن تا ریخ ا فغا نستا ن ، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسدبوسیله یک زرتشتی برروی رودخا نه ا ی که نزدیک هرا ت درجریا ن ا ست سا خته شده ا ست ودلیلی ا ست ا زوجودزرتشتیا ن درمنا طق مختلف ا یرا ن وراستی گفتا رما درآ غا ز ا ین مبحث .

زرتشتیا ن اورا ما ن

اورا ما ن بخش بزرگ کوهستا نی‌کردستا ن است . بگفته‌شیخ مردوخ صا حب تا ریخ کردستا ن جلدا ول ، " مردم اورا ما ن تا سا ل ۸۴۲هجری زرتشتی بوده‌ا ند . هنگا میکه مولانا گشا یش ا زنیا کا ن مشا یخ مردوخی درپا نصدسا ل پیش شروع بتعلیم قرآ ن وتبلیغ عقا یدا سلامی درا ورا ما ن نمود ، با وجودگذشتن هشت قر ن ونیم ا زشوکت وا قتدا را سلام با زنخوا سته‌ا ندعقا یدا سلامی را بپذیرندوا زنصا یح وتعلیما ت پیرشهریا رکه‌ا زکبــا ر مغا ن وا جله‌هیربدا ن آ ن منطقه‌بوده‌ا ست منحر فشوند . پیرشهریا رمولف کتا بی‌ا ست بنام معرفت پیرشهریا رچنا نکه‌ا زنا مش پیدا ست شکی‌نیست که‌مجوس وزرتشتی بوده .
دربین ا ها لی اورا ما ن ضرب ا لمثلی است که‌ا زریش سفیدا ن ودا نشمندا ن خودشــا ن پرسیده‌ا ندکه "قرونی قدیما یا ما رفتوپیرشا لیا ری" یعنی قرآ ن قدیم است یا معرفــت پیرشهریا ر . ریش سفیدا ن ودا نشمندا ن درجوا ب گفته‌ا ندکه "ما رفتوپیرشا لیا ری‌قدیما قرونی هیزیگه‌گشا یشه‌کوری آ وردنش"یعنی معرفت پیرشهریا رقدیم است قرآ ن را دیروز گشا یشه‌کورآ ورده‌ا ست . مولانا گشا یش چشمش احو ل بوده‌با ینجهت درا ورما ن مشهوربــه گشا یشه‌کورشده‌ا ست . مخصوصا"نفرت ا زتبلیغا ت وتعلیما ت ا ودرموردا سلام بیشترسبب ا ین‌اشــتها ربوده‌ا ست .هرچندکردا ن درراه تغییردین بجنگهای جا ن شکا رومبا رزه‌های نسل برا ندا زدچا رشده‌ا ند ،معهذا نظربعلاقمندی مفرطی که‌بدیا نت موروثی خود (زرتشتی گری) دا شته‌ا ندهموا ره‌دربا طن هما ن عشق وعلاقه‌را محفوظ دا شته‌ا ند . جنگهای زما ن خلفای بنی‌عبا س نیزهمه‌جنگ مذهبی بودند . ا زجمله‌جنگهای خونینی که‌درسا ل ۳۰۷و ۳۲۴ه درشما ل کردستا ن وا قع شده‌همه‌جنگ مذهبی وبرای حفظ مذهب بود . "

پیرشهریا رحدودیکهزا رسا ل پیش میزیسته‌وکتا ب معرفت پیرشهریا رکه‌نسخه‌منحصر بفردا ست درنزدمردم آن منطقه‌بسیا رمقدس است وبدست مردم بیگا نه‌نمیدهند .ا یــن کتا ب که‌نصف بیشتروا ژه‌های زبا نش وزبا ن آ ن گروه‌کوهستا نی پهلویست درتملک خدام مزا را ومیبا شدکه‌درا ورا ما ن وا قع است وهرسا ل درروزخیرا یزدوا ردیبهشت ما ه‌که‌چهره گهنبا رمیدیوزرم وروزدرگذشت پیرشهریا را ست ا زدحام شگفتی درمزا رش بوجودمیآ یدو حدودپنجا ه‌یا شصت گوسفندنذری درآ نجا قربا نی میشود .مردم آ ن سا ما ن با وری بسیا ر استوا ری بکرا ما ت پیرشهریا ردا رند . مولانا شیخ مردوخ بنا مه‌نگا را ظها ردا شت‌هنگا میکه بدا ن منطقه‌برای دیدن کتا ب معرفت پیرشهریا ررفته‌پس ا زسه‌روزخدام آ نجا کتا ب را برای دیدن ا ومیآ ورندا ما بدستش نمیدهندوخودشا ن کتا ب را دردست گرفته‌ورق را میگردا نندتا ا وبخوا ند . مزا رپسرپیرشهریا رمعروفبه‌پیررستم نیزدرا ورما ن وپشــت کوهی‌دیگروا قع وزیا رتگا ه‌مردم آ نجا ست . بگفته‌شیخ مردوخ پیرشهریا ردوم هنگا میکه مسلما ن شده‌که‌درچندسده‌ا خیرشا یدکمترا زپا نصدسا ل پیش با شددرکتا ب معرفت پیرشهریا ر

دست برده‌وقسمتها ئی را که‌با دیا نت ا سلامی ا صطکا ک دا شته‌ا زآ ن بردا شته‌ا ست .
شیخ مردوخ درجلددوم تا ریخ کردستا ن با زدرموردا ورا ما ن مینویسد "مردم اورا ما ن هرمزدپرست بوده‌ا ندوخودرا ا زا ولادا ردشیردرا زدست میدا نندتا زما ن پیرشهریـا را ول کا ملا "برعقیده‌هرمزدپرستی‌محکم بوده‌وبوا سطه‌لطما تیکه‌ا زا عرا ب برآ نها وا ردآ مده‌جدا" ا زا سلام وا سلامیت متنفربوده‌ا ند . پیرشهریا ردوم قلبا"عقیده‌ا سلامی‌دا شته‌بطوروا ضح نتوا نسته‌عنوا ن ا سلامیت را بمردم آ نجا گوشزدنما ید ، ولی با طنا"معنی‌وما صدق ا سلامیت را متدرجا"بآ نها تعلیم نموده . با با مردوخه‌هم ا گرچه‌با مریدومنسوبین خوددا رای‌عقیده ا سلامی بوده‌ا ندوشا یدبرای تبلیغ ا سلام هم بآ ن نوا حی آ مده‌ا ندولی با زبوا سطه‌سختی وسنگلاخی‌محل وخشونت ووحشیگری ا ها لی نتوا نسته‌ا ندوا ضح‌وآ شکا رعنوا ن ا سلامیت را بکسی تبلیغ نما یندتا ا ینکه‌مولانا گشا یش موقع بدست آ ورده‌آ شکا رشروع بتبلیغ‌ا سلام مینما ید . "

ا زگفتا رشیخ مردوخ پیشوای ا هل سنت آ ن سا ما ن ومقیم سنندجکه‌ا ینک برحمت حق پیوسته‌چنین ا ستنبا ط میشودکه‌مردم اورا ما ن ومردم نوا حی وکردستا ن شا یدتــا دویست سا ل پیش همه‌بآ غوش دیا نت ا سلام نرفته‌با شند . هنگا میکه‌نا مه‌نگا ربسا ل ۱۳۳۷ خورشیدی درمنطقه‌کردستا ن به‌پژوهش مشغول بودم ودرفرما نداری دورودمیا ن‌ا زدحا می ا زکردا ن به‌پرسش وپا سخ پردا ختم که‌نا گا ه‌کردی ا زگوشه‌ای بسویم آ مدوپرسیدمیخوا هی چه‌چیزپیدا کنی‌گفتم جما عتی ا زکردا ن که‌زرتشتی بودند . پا سخ دا دآ ن جما عت ما ئیم مردم با نه‌وخا نه‌که‌ا زدویست تا یکصدوپنجا ه‌سا ل پیش ا سلام آ ورده‌ا یم . متا سفا نه‌ا سم آ ن کردرا ثبت ننمودم .

گفتیم که‌مردم اورا ما ن وحوا لی که‌ا ینک همه‌ا زا کرا دپیروسنت جما عت میبا شــند بسیا ربه‌پیرشهریا را ول پسربا با خدا ده (خدا دا د) ا عتقا ددا رند . ا زکرا ما ت پیرشهریا ر که‌وردزبا ن ا کرا دا ورا ما نی است آ ب سردیست که‌درآ نجا روا ن است وسردی آ ن ما نندآب سردیخچا ل است میگویندا زچشمه‌ا یست که‌پیرشهریا ربا دست خویش حفرکرده‌ا ست نگا رنده هنگام پژوهش درآ ن سرزمین درفصل چله‌تا بستا ن بحقیقت آ ن پی بردم . سنگ سفیدرنگی نزدیک مزا رپیرشهریا ربفا صله‌ده مترموجودا ست ا فرا دمردم‌ا ورا ما ن وا طرا ف میرونــد تکه‌ای ا زآ ن کنده‌برای تبرک وبرکت با خودمیبرندوا ینکا رتنها درروزچهل وپنجم بها ر آخرین روزگهنبا رمیدیورزم ا مکا ن پذیرا ست . ا گرکسی غیرا زآ ن روزبخوا هدبا بزرگترین کلنگ تکه‌ای ا زآنرا بکندممکن نیست ولی درروزمعین خودش بچه‌با دست تکه‌آ نرا میشکند چنا نکه‌چون روزبآ خرمیرسدسنگ با زمین هموا رمیشودولی بتدریج تا سا ل دیگردرهما ن روزبا زسنگ بمقدا رسا بق خودبزرگ میگردد .

درمنطقه‌ا ورا ما ن وبا وطا عون وا مراض گا ووجودندا رد . میگویندپیرشهریا ربــا

تعیین حدود دعا کرده که در آن منطقه بیماریهای مذکور نیاید. تاکنون منطقه دچار امراض مذکور نگردیده در صورتیکه روستای بالاتر از خط اورامان دچار امراض نامبرده بوده‌اند.

زوجه پیرشهریار میگویند دختر پادشاه بخارا بوده است و نامش شاه بهار خاتون. درعنفوان جوانی مجنون و گوش و زبانش کر و لال میشود. با وجود مساعی بسیار از معالجه او ناامید میشوند. نام پیرشهریار و سکونت او در اورامان به پادشاه بخارا خبر میدهند و او را بهمراه دو نفر از وزیران خود با ورامان روانه میسازد. چون دختر به سنگ نزوا روستائی نزدیک با ورامان میرسد، گوش شنوائی پیدا میکند. چون کمی جلوتر میروند، حال جنونش نیز بهتر میشود. همینکه مقابل خانه پیر روشندل میرسند زبانش نیز گویا میگردد. وزیران چون صحبت از ازدواج بمیان میآورند پیر در پاسخ میگوید من بغیر از این گلیم از مال دنیا محرومم. با اصرار او را با ازدواج راضی مینمایند و پسری از او متولد میشود بنام پیررستم. مزار پیررستم پسر پیرشهریار در کوهی است مابین درکه و کماله کوه بزرگی است که بسختی از آن گذشتم. کرامات بسیاری از او نقل میشود که از ذکر آنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع از مردم شهرگور (فیروزآباد) و ایران پرست باستانی است که اسلام آورد. در دربار خلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته. اسم او روزبه و پدرش را دادویه آورده‌اند ولی صاحب قاموس تاج العرس از الیتیمه نام او را دادبه و پدرش را دادگشنسب نوشته است. پدرش در دفتر مالیات و دیوان خراج فارس کار میکرده و مورد غضب حجاج واقع و دستش میشکند بدینجهت به مقفع مشهور میگردد.

دادبه یا ابن مقفع درخدمت عیسی بن علی عم منصور عباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی، دادبه آخرین شب پیش از اسلام آوردن در حضور عیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است در موقع غذا بزمزمه پرداخت. بعضی دادبه را مانوی و از فرقه صدیقیون آنها میدانند و اعراب صدیق را زندیق گفتند که از واژه زندیک پهلوی است. منصور خلیفه عباسی با دادبه دل خوش نداشت و در فکر آزار او بود. سفیان بن معاویه نیز بواسطه هزلیاتی که بارها ابن مقفع درباره او گفته بود از او کینه در دل داشت تا آنکه بسال ۱۴۲ھ او را بتهمت زندیقی و فاسد ساختن عقاید مردم دست و پایش را بریده در تنور انداخت. بگفته طبری ابن مقفع یکی از نویسندگان نادر زمان بود. بگفته عباس اقبال آشتیانی از بعضی اشارات معلوم میشود با تمام ایمانی که بمذهب اسلام ظاهر میکرد هنوز چندان دست از آئین قدیم خود نکشیده و یکباره آنچه را که از مراسم و آداب و قومیت ایرانی میدانسته در زیر خاک نکرده بود. ابن مقفع از مترجمین دانشمند ایران بود و

دلبستگی بسیاری به آثار گذشته ایران و آیین گذشته خود داشت و در مواقع گوناگون آشکار میساخته. بگفته اقبال آشتیانی "کتب ادب و سیر و تاریخ ایرانیان عهد ساسانی را بمیل خود از زبان پهلوی بعربی ترجمه کرده و فضایل و علو نسب و معالی قوم خویش را بطریق نقل تاریخ و حکم و امثال و آداب ایشان گوشزد تازی زبانان نموده و در واقع ایران قدیم را چنانکه باید بعرب شناسانده و عرب را بمعارف گذشته ایرانی آشنا کرده بویژه در ترجمه کتب پهلوی بعربی مقداری از تاریخ قدیم ایران را که دیگران نیز بعدها از او نقل کرده‌اند مخلد کرده و از صدمه دستبرد روزگار مصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمت این مرد بملیت ایرانی محسوب و از مهمترین قدمهائیست که در راه تخلید آثار علمی و ادبی عمومی پرداشته شده."

ابن ندیم کتب زیر را با بن مقفع نسبت میدهد که از پهلوی بعربی نقل کرده است ۱ـ خداینامه، ۲ـ آیین نامه، ۳ـ کلیله و دمنه، ۴ـ کتاب مزدک، ۵ـ کتاب تاج در سیرت انوشیروان، ۶ـ الآداب الکبیر، ۷ـ کتاب الأدب الصغیر، ۸ـ کتاب الیتیمه.

المقنع

المقنع بگفته ابن شحنه نامش ابن عطا و از مردم مرو و خراسانی بود. برخی از نویسندگان نامش را حکیم بن هاشم ضبط کرده‌اند. بواسطه روبندی از زر ناب که همواره برچهره داشت، بالمقنع مشهور و گاهی او را البرقعی نیز میگفتند. بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان "مزدکاریزی بادغیسی بوده. عده زیادی از خراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری از خراسانیان مسلمان، بعنوان سپیدجامگان گرد او جمع شدند."

بگفته جارج سیل انگلیسی "در اوایل عمر در دبیرخانه ابومسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت. سپس در جرگه سپاهیان داخل شد و در دوره خلافت مهدی عباسی یا بگفته مورخان عرب بسال ۱۵۸ هجری بماوراءالنهر رفته، مدعی نبوت گردید."

المقنع برای اینکه مرکز اجتماعش از دسترس مرکز خراسان (نیشاپور) دور باشد، در نواحی کش (شهرسبز) باروی استوار نظامی بنا نمود و در نخشب و کش پیروان بسیاری گرد آورد. با کارهای تردستی مردم را شیفته و واله خود ساخت و آنرا از معجزاتش میشمردند. داستان ماه نخشب و برون آمدن ماه از چاه وابسته باوست و بسازنده ماه نامور گردید.

المقنع مدعی بود که روح خداوند یکتا برای هدایت خلق، در کالبد او حلول کرده است و میگفت که روح خداوند از روزگار آدم تاکنون هر زمان که اقتضا میکرده، در کالبدهای پیمبران یا دلپتان حلول مینموده است. پیش از او در کالبد ابومسلم خراسانی حلول کرده و پس از مرگش در کالبد او داخل گردیده است.

المقنع پیروان فراوانی در اندک روزگار در اطراف خود جمع کرد. و برخلاف نیروی

ا عرا ب به پیکا رپردا خت وتا سا ل ۱۶۱ه سردا را ن مشهورعرب ما نندحسام بن تمیم ومحمد
بن نصروغیره را ا زبین بردوبا روها ی ا ستوا رچندی را درا طرا ف ما وراء النهرمتصر فشدو
روزبروزبرنیرویش ا فزوده میگشت .چنا نکه مهدی خلیفه عبا سی ا زا ومتوحش گشته وبوسا یل
ممکنه ا ورا ببدعت وکفروزندقه منسوب سا خت ،تا مسلما نان خرا سا نی ا زحما یت ویا وری ا و
با زآیندوسپا هی گرا ن بفرما ندهی سردا را ن آزموده برا ی نا بودسا ختن ا وودا رو
دسته ا ش بما وراء لنهرا عزام دا شت . درنبردها ی سختی که رویدا د ا لمقنع بتنگنا
ا فتا د . پس ا زدست دا دن با روها ی متصرفی ،با لاخره با روی نشیمن ومرکزعملیا تش
بوسیله نیروی ا عزا می خلیفه سخت محا صره گردید . المقنع آنقدرمقا ومت وا یستا دگی
نمود ، تا ا سا رت ا وبیقین پیوست . پس برا ی آنکه تن بچنین ذلتی ندا ده با شد ،زن
وفرزندا ن وبستگا ن وکنیزا ن وبندگا ن خودرا مسموم نمودوخویشتن را درحوض تیزا ب
غرق سا خت تا نشا نی ا زا وبدست نیا ید . یکی ا زکنیزا ن ا وخویش را پنها ن سا خت وا ز
مرگ نجا ت یا فت . ا وتنها کسی بودکه درقلعه با قی ما ندودروا زه قلعه را برا ی سـردا ر
عرب بکشوروآنا ن را ا زرویدا ددرقلعه آگا ه نمود .

المقنع به پیروا ن خودگفته بودکه وی بآسما ن خوا هدرفت وپس ا زسا لیا ن درا ز ،
ن
بصورت پیرمردی سوا ربرحیوا ن سفیدی بدیدن آنها برمیگرددوبهشت موعودرا درا ینجها
بآنها میبخشد . بگفته جا رج سیل پیروا نش بنام سپیدجا مگا ن یا موبدا نیا ن تا پا نصد
سا ل منتظربرگشتن ا وبودندوبا حتما ل قوی هنوزدرگوشه وکنا رخرا سا ن وا فغا نستا ن و
ما وراء ا لنهربلبا س مسلما نی با قی با شند . بگفته مورخا ن المقنع بسا ل ۱۶۲ یا ۱۶۳ه
خودرا درتیزا ب نا بودسا خت .

نویسندگا ن زرتشتی زا ده مسلما ن

هنگا میکه ا یرا ن درمعرض تها جم ا سلام قرا رگرفت وبوا سطه خیا نت ونفا ق بزرگا ن
وستو ن پنجم نا را ضیا ن که را هنما ی مها جما ن میگشتندا زپا ی درآ مدومقهورتا زیا ن
با دیه گردید . بزرگا ن برا ی جلب ا عتما دونزدیک شدن بملت پیروزوگریزا زپردا خت جزیه
وتحقیرومدا خله ونفوذدرا مورکشوربجا معه ا سلام پیوستند . مردم با سوا دودا نش برزبا ن
عرب تسلط یا فتندوآن را غنی ترسا ختندوبا آن زبا ن درهمه رشته ا دب ودا نش کتا بها نو
شتند .
زبا ن پهلوی وپا زندبسبب بی ا عتنا ئی هم میهنا ن روزبروزفرا موش میگشت وآنا نکه
بجا معه ا سلام درمیآ مدندسخن گفتن ونوشتن بپهلوی را عا رونگ میدا نستند . چنا نکه
ا غلب زرتشتیا ن ا ین دوره نیزسخن گفتن بزبا ن دری زبا ن نیا گا ن خودرا عا رمیدا نند
وبفا رسی سخن میگویندوفرزندا ن آنا ن بزبا ن دری بیگا نه ا ند . ا یرا نیا نی که ا سلام
آ وردندا ز عرب عربترگردیدندونام ا یرا نی خودوپدرا ن خودرا نیزتغییردا ده عربی کردند
وپیوستگی با بزرگا ن عرب را ا فتخا رمیشمردند .

برخی ا زا صحا ب علی بن ا بیطا لب ا یرا نی بودندا زجمله زیا دا بن ا بیه بودکه
بسبب ا ستعدا دولیا قتش ، علی حکومت ا ستا ن مهم فا رس را با ودا د . پس ا زبرقرا ری
صلح بین ا ما م حسن ومعا ویه ،زیا دبا وا طا عت نکردلذا معا ویه ا ورا به برا دری خـود
پذیرفت وبنام زیا دبن سفیا ن حا کم کوفه گشت . ثا بت بن هرمزوحبیب بن سیستا نی و
خسروبن یسا را زا صحا ب ا مام زین ا لعا بدین بودند . برخی ا زا صحا ب ا مام محمدبا قرو
ا مام جعفروموسی بن جعفرا یرا نی بودندوخمس وزکا ت ا زا یرا نیا ن به پنها نی بآنها
میرسیدوخلفا ی بنی ا میه وبنی عبا س ا زآن آگا ه بودندونوعی سرکشی بخویش میدا نستندو
درپی آزا روا ذیت آنها بودند .

درپا یا ن دوره بنی ا میه وروزگا ربنی عبا س درا یرا ن ا شخا صی پیدا شدندکه ا دعا یا
ا صلاح دین نمودند ،ا زجمله ا ستا دسیس ـ با بک ـ یوسف ا لمقنع ـ سندبا د ـ وبه آفریدکه
درروستا ی زوزن درنیشا پورمتولدشد . درجوا نی بچین رفت وهفت سا ل درآنجا ما ندو
نوا دری چندا زآنجا با خودآورد . ا دعا کردمجددکیش زرتشتی ا ست وبا وا لهام میشود .

آمیزش عرب وا یرا نی درهمه رشته ها ی فرهنگ پدیدآمدوزبا ن عربی چنا ن ا نتشا ر
یا فت که مردم با سوا دقم ونیشا پوربدوزبا ن فا رسی وعربی آشنا بودند . درا یرا ن زبان
ا یرا نی زبا ن روستا ئی شد . ا زبزرگا ن ا یرا نی ما نندعبدا لله بن طا هرا میرخرا سـا ن
حا ضرنبودا نتشا رزبا ن نیا گا ن بکند ، زیرا درنظرش زبا ن ا سلامی نبودونوشته ا یرا نی
ودینی نیا گا ن هرچه بدستش آ مدبسوزا نیدونا بودکرد . مختا ربن عبیده ثقفی با مصعب
بن زبیررزم کردوکشته شد . مصعب کوفه را بگرفت وحکم کردا زسربا زا ن ا یرا نی مختـا ر
هرقدربا شندبکشندوعربها را آزا دکنند . ا یرا نی با وجودا ینکه همه گون عرب شد ،روحا"
نتوا نست عرب بشود .

ما درا ینجا نا مها ی نویسندگا ن وبزرگا ن زرتشتی که خودیا پدرا ن ونیا گا ن آنها
ا سلام آوردند ،ا زنوشته پروفسورعبا س شوشتری درا ینجا میآوریم زیرا هنگام تدویـن
فرزا نگا ن زرتشتی ا زآنها بی خبربودیم .

مهندس ا بوا لحسن آذرخوردا نشمندیست که ا بوریحا ن بیرونی درآثا را لبا قیه و
رسا له هندسی ا ستخرا ج ا لخط بسیا ری ا زمطا لب را ا زا ونقل کرده .

ا بوعلی محمدپسرا حمدبلخی شا عردرشا هنا مه خویش دا ستا ن پیدا یش ا نسا ن نخستین
راآورده ا ست وضمنا"چنین پندا شته ا ست ا خبا ری را که ا ودرشا هنا مه آورده با کتاب سیرا لملوک
دا دبه پسرگشتا سب (عبدا لله بن ا لمقفع) وا زآن محمدبن جهم برمکی وا زآن هشام پسر
قا سم وا زآن بهرام پسرمردا نشا ه موبدشهرشا پوروا زآن بهرام پسرمهرا ن ا سپها نی برا بر
ا ست وسپس ا خبا ردرست شده را تما ما"با کتا ب بهرام هروی مجوسی مقا بله نموده ا ست .

رسا له فی مسا حة ا لمجسم ا لمکا فی تا لیف ا ستا دا بوسهل ویجن پسررستم کوهی که در
سا ل ۳۸۰ه میزیسته .

رساله فی الابعاد والاجرام المعنونه باسم العلامه ابوریحان، تالیف ابی الحسن کوشیار بن لبان الجیلی. کوشیار در این رساله مساحت زمین، مقدار بعد قمر از زمین، مقدار فاصله شمس و دیگر سیارات از زمین و مقدار فواصل هرکدام با دیگری، حرکت نور، مقدار طول ظل و دیگر مسایل را یاد کرده. (نقل از نوشته سید محمد کاظم امام)

پرفسور عباس شوشتری در یکی از نوشته‌های خویش صورتی از نویسندگان ایرانی در اوایل اسلام را میآورد که ما در اینجا نقل میکنیم:

زیاد الاعجم یکی از پیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعر میگفت.

اسمعیل بن یسار نسائی (درگذشت ۱۱۰ه) از ایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت و بعربی شعر میگفته.

بشار بن برد بن یرجوخ بن یزدگرد ملقب به مرعث، پدربزرگش از بزرگان تخارستان بود، بدست عرب گرفتار شد و اسلام آورد. بشار مردی شاعر و ادیب و دانشمند بود. در یکی از اشعار عربی خویش میگوید "خاک تیره، و آتش روشن است و آتش از زمانی که پدید شد بشر او را پرستید."

سائب بن فرخ شاعر ایرانی عصر اموی بود بعربی شعر میگفت.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰ه از نژاد ایرانی در کوفه متولد شد. در آغاز بازرگان بود و بفارسی سخن میگفت و زبان فارسی را زبان اهل بهشت میدانست و به پیروان خود اجازه داده بود بفارسی نماز بجا آورند.

ابوعثمان ربیعه بن ابی‌عبدالرحمن فرخ ایرانی از فقهای معروف مدینه بود. متوفی ۱۳۰ه. جبله بن سالم ایرانی و دبیر خلیفه هشام بن عبدالملک، کتب رستم و اسفندیار و بهرام چوبین را از پهلوی بعربی ترجمه کرد.

ابن مقفع سخنران ماهر، نویسنده و مترجم نامه‌های زیر از پهلوی بعربی ۱- خداینامه، ۲- آیین نامک، ۳- کلیله و دمنه، ۴- التاج یا سیره انوشیروان، ۵- ادب الکبیر و ادب الصغیر. در سن ۳۶ سالگی و بسال ۱۴۵ه بفرمان عبدالله المنصور خلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره کشته گردید.

وهب بن منبه از اهالی انبار نیاگانش ایرانی بودند که در زمان انوشیروان بیمن رفتند و بعد اسلام پذیرفتند. وهب در ذیقار نزدیک صنعا بسال ۶۳۸م متولد شد و تاریخ اساطیری میدانست و بمردم بیان میکرد.

حماد بن شاپور دیلمی گیلانی بسال ۶۹۴م متولد شد و بحماد الراویه معروف گردید. زیرا تاریخ افسانه عرب را بخوبی میدانست و بیان میکرد و حافظه عجیبی داشت.

آبان بن عبدالحمید، مترجم و شاعر، نامه‌های زیر را از پهلوی منظوم ترجمه نمود. سندباد، برکتاب مزدک، برامام، یوزاسف، کلیله و دمنه، کارنامه انوشیروان و کارنامه

اردشیر بابکان.

ابوالفضل نوبخت فارسی، بزرگ خاندان نوبخت و ستاره شناس دربار خلیفه منصور بود. بخواهش یحیی بن خالد برمکی کلیله و دمنه را ترجمه نمود و هزار درهم پاداشت یافت.

سهل پسر نوبخت اخترشناسی یادگرفت و کتابی در نجوم و فقه نوشت.

یوسف و موسی دو تن از پسران خالد و از مترجمین نوشته‌های پهلوی بعربی بودند.

بشر بن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ه متولد و پارسای عارف بود. نیای او زرتشتی بود و دین اسلام پذیرفت.

خلف الاحمر بن حیان از مردم فرغانه و عربی بیاموخت و شعر میگفت و اشعار عربی زمان جاهلیت را از بر کرد و بسال ۸۰ه درگذشت.

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروز کسائی الفارسی، نیای او فیروز از قرّاء هفتگانه قرآن بود. پسران هارون الرشید از شاگردان کسائی بودند. بسال ۱۹۷ه درگذشت. تالیفات اوست، کتاب معانی القرآن، کتاب مختصر النحو، کتاب القراآت، کتاب العدد، کتاب نوادر الکبیر، کتاب نوادر الاصغر، کتاب البحاء، کتاب المصادر و غیره.

یحیی بن زیاد معروف به فرّاء، دیلمی شاگرد کسائی و یکی از معروفترین نویسنده و ادیب عصر عباسی است. بگفته مورخان نوشته‌های او بیش از شش هزار صفحه میشود.

ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی، پدرش ماهان از خانواده محترم ایرانی نژاد بود. بسبب ستم عمال بنی‌امیه بکوفه رفت و نام خود را بجای ماهان میمون اختیار نمود. با پسرش اسحاق معروفترین خواننده و نوازنده بود. ابراهیم بسال ۱۸۹ه درگذشت.

یونس بن سلیمان، نیای بزرگ او شهریار از خانواده هرمزد و پدرش سلیمان فقیه بود ولی خود او موسیقیدان ماهر بود و کتابی در موسیقی نوشت که بعدها برای ابوالفرج اصفهانی مولف اغانی نمونه شد.

یحیی بن خالد برمکی، برمک پور جاماسب پور گشتاسب موبد زرتشتی بلخی در معبد نوبهار خدمت میکرد. نوبهار یا نَه‌وَیهار، معبد بودائی بود که بعدها آتشگاه گشت. خالد پسر برمک وزیر عبدالله نخستین خلیفه عباسی بود و پسرش در دربار محمد المهدی مقام شامخی داشت و بعد همه کاره هارون الرشید شد. هارون او را گاهی پدر و گاهی عم خطاب میکرد. پسران او فضل و جعفر و محمد همه وزراء و حکام هارون بودند و همه با علم و شهامت. سرانجام خلیفه بدگمان شد. برخی را کشت و بعضی زندانی شدند. یحیی بسال ۱۹۰ه در زندان سکته کرد.

ابوبکرمحمدبن اسحق،نیای اودرعین الشمربدست خالدبن ولیدگرفتارشدو اسلام آورد،تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته اوست واز ثقات این علم است .

شاپوربن سهل پزشک مشهورکتابی بنام قرابادین الکبیرازوست بسال ۲۵۵ھ رحلت کرد .

ابوافشین احمدبن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴کتاب است . بسال ۲۴۰ھ درگذشت .

پوراندخت بن حسن بن سهل وزیرمامون بانوئی تحصیل کرده هنرمندزیبا بود . مامون اوراهمسرخودنمودوپس ازمامون مدتی دراززنده بود . خورشت بورانی باو نسبت میدهند .

ابونصربشربن حارث نیای بزرگش ماهان نام داشت گویاپسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیارکرد . بشرمردی عارف وزاهدبودوعارفانی مثل سری سقطی ودیگران زیردست اوتربیت شدند . متولدسال ۱۵۰ هجریست .

ابوسلمه بن سلیمان همدانی ونخستین وزیرخلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ھ بفرمان سفاح بقتل رسید .

ابومحمدسلیمان بن مهران معروف بامام عمعش اصل اوازدماوند است ولی درکوفه اقامت داشت ونویسنده بود . دردربارخلیفه هشام بن عبدالملک میزیست . وفاتش بسال ۱۴۸ھ بود .

فضل بن سهل سرخسی ازمامون لقب ذوالریاستین یافت . مردی دانشمندوستاره شناس وپسریک تن زرتشتی بودکه بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد . مامون وزارت خودرا باوداد . بسن ۴۳یا ۴۸سالگی درگرمابه درگذشت .

موبدبهرام پورمردانشاه ازمترجمین است تاریخ ایران راازپهلوی بعربی ترجمه نمود . بیست نسخه ازخداینامه بدست آوردوبعدترجمه کردودرآخرکتاب شاهان باستان از کیومرث گرفته تا یزدگردسوم بدان افزود .

ابوحفص عمربن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است ازپهلوی بعربی وتفصیل آن معلوم نیست . حاشیه هائی برکتب بطلیموس ویونانیان دیگرنوشته وکتابی مستقلا "درنجوم واخلاق وادب بعربی نوشته است . پسرش محمدنیزمنجم وازنوشته های اوست کتاب المقیاس ،کتاب الموالید ،کتاب العمل بالاسطرلاب ،کتاب المسائل ،کتاب الاختیارات .

هشام بن قاسم اصفهانی ازمترجمین تاریخ ایران ازپهلوی بعربی ترجمه میکرد .

ابوجعفربن یزید بن قعقعااسم اصلی اوجندب بن فیروزبودوبقرائت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ھ درگذشت .

ابایزیدبن تیفوربن عیسی بن سروشان بستانی ، عارف ومرتاض مشهورمعروف به بایزیدبستامی، نیای اوزرتشتی بودکه اسلام پذیرفت . بایزیدبسال ۷۷۷ م بدنیاآمدو عمری درازداشت .

اسمعیل بن هیربدایرانی بودوبزبان عربی شعرمیسرود .

ایرانشاه بن ابولخیرداستانهای باستانی رادرباره بهمن بنظم آورده .بندار رازی ازمشاهیرگویندگان اواخرقرن چهارم هجری است که لغتی درزبان دری وزبان پهلوی تالیف کردبنام منتخب الفرس واین خودنشانی است گویاازاینکه تاپایان قرن چهارم دردربارربویهیان وحدودقلمروایشان هنوززبان وخط پهلوی رایج بوده است .

مهران ایرانی بزبان پهلوی وسریانی آشنائی داشته وکتاب حشائش راتالیف کرده است .

بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی ازشاگردان شیخ الرئیس ابوعلی سینا درسال ۴۵۸ ھ درگذشت . میگویندابوعلی، بهمنیاررادرکودکی نزدآهنگری یافت که آتش میخواست چون صاحب دکان ازاوظرف خواست وی پس ازاندکی تفکرمشتی خاکستربرکف دست ریخت و آتش راروی آن قرارداد . چون ابوعلی این فطانت رادیدشگفت زده شدوکودک رابملازمت خویش خواند . وتربیت کردوبدست اومسلمان شد . ازنوشته های بهمنیارکتابی درمنطق وطبیعی والهی است که برای اومنصوربن بهرام بن خورشیدبن ایزدیارزرتشتی بعربی تالیف کرده است ومیگوینداین کتاب راخوداویادیگری بفارسی ترجمه کرده است .

ابی محمدعبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی ازفقها وشیوخ بغداد درحدودسال ۷۲۷ ھ بوده وسنداجتها دبطلاب میداده .

علامه محمدبن فرامرزمشهوربملاخسرومتوفی ۸۸۵ھ فقه حنفیه رابنام غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ھ شرح برآن نوشته بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام .

حاجی آقااحمدپسرحاجی علی کرمانی است . پدرحاجی علی زرتشتی مذهب بوده مسلمان شده . درفن اصول وفقه سرآمددانشمندان زمان خودبود .

اینست مختصری ازنویسندگان وگویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی کهازچیرگی عرب برایران پدیدگشت . عرب ایرانی وایرانی عرب شد . زبان وتمدن ایران برنگ تازه درآمد . دراین عرصه زبان پهلوی یکدیگردرایران گفته ونوشته میشد . اول پهلوی وپازندکه موبدان وباقیمانده زرتشتیان باایمان ازدست ندادندوآنچه ازنامه های پهلوی وپازنددردست داریم ازاین عصراست . دوم زبان عربی که درسال ۱۲۵ھ دردفاترديوانی خراسان اجباری ودرسرتاسرایران زبان ادبی ورسمی شد .مردم باسوادودانشمندبآن زبان مینوشتندوسخن میگفتند . برخی مانندخانواده طاهریان از نوشتن بزبان فارسی یاسرودن شعربفارسی اکراه داشتند

سوم فارسی نووآن بردونوع گفته میشد . یکی محلی ودیگری ادبی که بسبب آمیزش عربی بفارسی صورت گرفت وباآن زبان کتابها نوشته میشد .

درخراسان پیش از ظهور اسلام، افزون بر دین باستانی زرتشتی، دینهای گوناگون دیگر نیز وجود داشت و دین بودائی بتدریج در آن بخشها نفوذ نموده و بنیان خویش را استوار ساخت. در بخشهای کوههای هندوکش در خط مستقیم از بلخ بقندهار، دین زرتشتی در مغرب آن بوده و دین بودائی از سده دوم پیش از میلاد در مشرق آن پیروان زیادی داشت. دین برهمائی نیز باتفاق دین بودا کم کم پیشرفت حاصل میکرد. در بخشهای جنوبی هندوکش معابد هندو و معابد بودائی ساخته میگردید. درضمن آیین مهرپرستی و شیواپرستی نیز در سرزمین داور و نقاط دیگر خراسان شرقی شایع گردید. دین نستوری عیسوی نیز از سده چهار تا شش میلاد در شهرهای توس، مرو، هرات و غزنین خودنمائی میکرد. معابد بزرگ این مذاهب مانند معبد نوبهار در بلخ، معبد زور مهرپرستی در زمین داور، معبد آرونای آفتاب پرستی شیوا در کاپیسا، معبد سوریای برهمائی در کوتل خیرخانه کابل و معبد هندوئی سگاوند لوگر در خراسان شرقی مشهور بودند.

اوضاع سیاسی نیز مانند دین یکسان نبود. بخش مغرب خراسان زیر فرمانروائی ساسانیان و بخش پهناور تخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود. بخشهای جنوب هندوکش و سرچشمه‌های رود هیرمند استقلال داشتند. بخشهای جنوب و شرق خراسان بشکل ملوک الطوایفی اداره میگشت. هندیها نیز گاهی با عبور از رود سند مهاجم میگشتند.

اوضاع اجتماعی خراسان هنگام ظهور اسلام بحرانی و مستعد از هم گسیختگی بود. نیروهای چندی پیدا شدند ولی بزودی از میان میرفتند. بقای مردم خراسان مرهون فرهنگ و تمدن باستانی و خاطرات عظمت و مفاخر گذشته بود که چون فروغی نورمند، شبهای تار بدبختی را درخشان نگاه میداشت و مردم را بباز گشت جاه و جلال از دست رفته امیدواری میداد.

با ظهور اسلام طبع جنگجوئی مردم خراسان در پیشرفت دین نو، موانع بزرگی به وجود آورد. خراسانیان بپذیرفتن دین با زور شمشیر و سرنیزه عادت نداشتند و پیشرفت اسلام در خراسان سده‌ها دنبال افتاد. در سمرقند و بخارا و ختن و چین دین بودائی رواج داشت. آموزشهای مزدک در فارس بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل وارد آورد و وحدت اجتماعی را بهم زد. پرچم فتوحات سپاه تازیان از سال ۱۲ تا ۲۲ هـ بر فراز مداین و ایران مغربی و مرکزی برافراشته گردید و اساس شاهنشاهی ساسانیان بهم خورد.

یزدگرد پس از سقوط فارس بسوی کرمان و خراسان گریخت. ارتش اعراب بدنبال او بطبس و دروازه خراسان وارد گردید. بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بود که دست نشانده شاهان بیگانه و بآنها خراج میدادند. فرمانروایان مذکور

و مردم خراسان از تسلط بیگانگان برخود، دل خوشی نداشتند و منتظر فرصت بودند تا خود را از زیر یوغ فرمانبری شاهان ساسانی، ترک و چین آزاد سازند. زیرا که نمیتوانستند به شخصه با دشمنان بزرگ خود مقابله نمایند.

هنگامیکه شالوده دولت ساسانی پارسی متزلزل و از حملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان از دور تماشاگر معرکه جدال و در دل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲ هـ بخراسان پناه آورد چهره موافق با و نشان ندادند و همراهی ننمودند. بنا بر این مجبور شد از مرو بماوراء النهر (ورا رود) برود و از بزرگان فرغانه کمک بطلبد. در همان هنگام ۲۰ هزار سرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگرد از راه طبس و بگفته تاریخنویسان عرب دروازه خراسان بمرز خراسان داخل گردیده و تا مرو پیش رفتند. یزدگرد با کمک ترکان از آنسوی جیحون بمقابله اعراب پیش آمد.

مردم خراسان حین عبور ارتش اعراب از خاک آنها، ممانعتی وارد نمی‌آوردند و به آنها راه میدادند تا بنیان پادشاهی بیگانگان، یعنی ساسانیان و ترکان، هردو قطع گردد. همین طور هم شد. سپاه یزدگرد و خاقان ترک در جنگ مرو نابود گردید. خاقان ترک، یزدگرد را تنها گذاشته بشهر خویش برگشت.

خراسانیان در طی این مدت نسبت با عراب سیاست کجدار و مریز را پیروی و حتی الامکان دست بجنگ دراز نمیکردند. زیرا تا یزدگرد زنده بود، احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت. افزون براین نمیخواستند که اعراب نیز یکباره مضمحل گردند. بنا براین بیشتر خراسانیان در جبهه جنگ با اعراب صلح کرده و با پرداختن اندکی خراج قانع میساختند.

در دوره خلافت عثمان در لشکرکشی اعراب بخراسان وقفه حاصل آمد. مردم و فرمانروایان محلی برای نابودی نفوذ ساسانیان و دفاع از حملات آینده اعراب، وقت بدست آوردند. ولیکن نتوانستند با اتحاد فرمانروایان محلی، یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذا هنگام دفاع انفرادی گرفتار مشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی، از نژاد کوشان قدیمی، صاحب القاب تگین یا تجن برهمائی مذهب بودند. شاهان مذکور در برابر ترکان، ساسانیان، هندوان و اعراب در پیکار بودند. از کابل گرفته تا رودخانه سند و هامون سیستان منطقه فرمانروائی آنها را تشکیل میداد. ولیک در دوره زمامداری صفاریان قلمرو آنها محدود گردید و در روزگار دولت غزنوی بکلی از میان رفتند.

راه دادن خراسانیان اعراب را بدنبال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه سوم اعراب بسال ۳۱ هـ عبدالله بن عامر را با سپاهی کامل و مجهز مامور تسخیر کامل خراسان ساخت. در پیکارهائیکه در قهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه مردم خراسان میخواستند بوسیله اعراب خود را از زیر یوغ تسلط بیگانگان مانند چین، ترک و

ساسانیان پارس آزاد سازند، لذا مقاومت و مقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمانروایان بیگانه خود میدانستند. بنابراین حتی‌الامکان با آنها از در صلح و سازش برمیآمدند تا فرمانروایان بیگانه مضمحل گردند.

ماهوی سوری فرماندار مرو بیشتر از همه مایل برای استقرار روابط حسنه و دوستانه با اعراب بود. بنابراین عبدالله بن عامر را استقبال نمود و با تعهد پرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان برد و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخزر، جهان مرغینان، نسا، ابیورد، سبزوار و برشهر را با پیشروی خود به صلح یا بجنگ بگشاد و نیشاپور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرار داد.

عبدالله پس از استقرار و استوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خود قرار داد. بنابراین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت. باید اضافه کرد هنگام فرار یزدگرد از فارس، فرمانروای کرمان روی خوشی با و نشان نداد و در فکر استقلال بود. در سال ۲۲ ه هنگام حمله اعراب شکست یافت. اما کرمانیان گاه و بیگاه سر بشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنام ربیع ابن زیاد حارثی مامور فتح سیستان گردید و عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهی نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمانروایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند و سپاهیان مهاجم را با زر و سیم و صلح از پیکار باز میداشتند. غالب آنها بصلح و تعهد پرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر بدفاع برخاستند. فرمانروای هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقد و ادای سیصد هزار درهم در سال از در صلح درآمد. اما فرمانروای سیستان بنام ایران پور رستم پور آزادخو پور بختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع در یک فرسنگی زرنگ (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بر زمین چید و خود بر بالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت. در اینحال ایران پور رستم سواره با تفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسید و نزدیک صدر نشستنگاه ربیع از اسب پیاده شد. چون ربیع را با قد دراز و چهره گندمگون و لبهای کلفت و دندانهای بزرگ بر نعشهای کشتگان نشسته دید با یستاد و او را بهمراهان خود نشان داده گفت " میگویند اهریمن در روز بچشم نیاید اینک به بینید که بچشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه خشمناک شود بخندید و با یران تکلیف نشستن نمود ولی او نپذیرفت و گفت ما برای این نشستنگاه در خور تو نیاییم که نا پاکیزه در یست و در همان جائیکه پیاده شده بود فرش گستردند و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت.

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پور رستم از زرنج بگذشت و بسایر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرمانروایان آن شهرها مانند رشت و زرنج و سنارود و غیره به پیمان صلح ایران و ربیع اعتنا نکرده با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عامر بمنظور تعقیب یزدگرد سپاهی بسوی بلخ و تخارستان فرستاد. زیرا یزدگرد پس از شکست در نبرد مرغاب ببلخ گریخت و در آنجا بگرد آوری سپاه مشغول بود. احنف سردار عرب پس از گشودن شهرهای چندی بجنگ و بصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بود تا آنکه ده سال بعد تر بلخ را متصرف شدند. با ورود اعراب ببلخ، معبد نوبهار از رونق افتاد و شاهزادگان تخاری روی بگریز نهادند و دوباره بسال ۵۱ ه بشورش بزرگ و دامنه داری برخلاف اعراب دست زدند و مدتها ادامه داشت تا آنکه قتیبه سردار عرب با خونخواری و کشتار دستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. در این جنگها بلخ خراب گردید و باشندگانش متواری شدند. شهر بلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷ ه تعمیر گشت. در آن زمان اقتدار اعراب در خراسان فقط باسم بود و اقتدار اصلی و کلی و رتق و فتق امور بدست امیران بومی تمرکز داشت.

چون یزدگرد از یاری مردم بلخ و نواحی نا امید گردید و از جیحون بگذشت. احنف به پیشروی خود تا بتخارستان ادامه داد. ماهوی سوری فرمانروای محلی مرو از بودن یزدگرد در خراسان پریشان بود و در نابود کردن او میکوشید. بالاخره در نزدیکی مرو او را بکشت. خراسانیان که خود را از زیر یوغ ساسانیان پارسی آزاد دیدند در صدد دفاع میهن خود ورهائی از چنگال اعراب بجنبش افتادند و جنگهائی پی‌درپی رویداد و انقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه داشت تا آنکه دست اعراب از خراسان کوتاه گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجود آمد، حکومتی که نسبت بزرتشتیان و فرهنگ و دین آنها کشتار و صدمات و لطمات سختی وارد آورد و در این کتاب در آن مورد گفتگو شده است.

چنانکه گفته شد با پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرمانروایان محلی در شمال و مغرب خراسان در سال ۳۲ ه بجنب و جوش درآمدند و از همه بالاتر دلاوری از هرات بنام غارن سپاهی از بادغیس و هرات گرد آورد و بسال ۳۲ ه بمرکز فرماندهی اعراب در نیشاپور حمله برد. چنانکه قیس سردار عرب تاب مقاومت نیاورده بسوی بصره گریخت. غارن هرات و نیشاپور را متصرف شد و بسیاری از سربازان عرب را باسیری گرفت. عبدالله فرمانده دیگر عرب در نیشاپور سپاه فراری اعراب را جمع کرد و بیک شبیخون هولناکی دست زد، چهار هزار تن سواران این فرمانده، با نیزه هائی که با پارچه روغن آلوده پیچیده و آتش زده بودند در دل تاریک شب لشکر نیمه غافل غارن را گرد گرفته و حمله بردند. غارن از جای در نرفت. بلاد رنگ برا سب سوار و بمقابله و مقاتله پرداخت. آنقدر بکوشید تا در میدان نبرد کشته گردید. سپاه بیسردار مانند گذشته شکست یافته فرار کردند.

<u>جنبش سیستانیان</u>: سیستانیان نیز چون هراتیان، برای اخراج اعراب از خاک خود به فعالیت پرداختند. عامل عرب را از سیستان بیرون رانده، پیمانهای با اعراب را به طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیر مجدد خراسان فعالیت تازه تری بخود گرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین رویداد. فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که با لشکرجرار و فداکار تا زرنج پیش رفت. ایران پور رستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان و حوزه هیرمند تا کابل و زابل را مسخر کرد.

باذان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر امیر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرورود بنام باذان بدفاع پرداخت و پس از پیکار سختی در شهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانیان در طی روزگاران باستان، امور دینی و معنوی را با سرنیزه قبول نمیکردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت و دین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهمائی و دین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی و تاریخی از راه تشویق و تبلیغ و میل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین و ترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

باذان با انگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهاد سردار عرب را رد کرد ولی در مورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه‌ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری باذان با احنف نوشته بود، نیای من از سواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت و مردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. در صورتیکه مایل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من و خاندان من بر این منطقه و عفو از ادای خراج میباشد. در اینصورت حاضرم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم، احنف پیشنهاد او را پذیرفت و نامه‌ای با و نوشت که خواهش تو قبول و بر تو و خاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید در موقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲ هـ استوار گردید.

درجنگ مرغاب بگفته تاریخنویسان، قوای عرب در حدود مرورود با لغ بر ۳۲ هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان روبرو گردید، که از مناطق دور و دراز مانند مرغاب، میمنه و گوزگان برای دفاع از میهن خود و پیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً "موقعیت سپاهیان اعراب در میدان جنگ بسیار خوب بود از یکطرف بکوه و از طرف دیگر برودخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد و عرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزگان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم راه افتاد ولی از شدت سرما دوباره به بلخ مراجعت و از آنجا به نیشابور برگشت. سردار عرب با وجود اینهمه پیشرفتها نتوانست شالوده فتوحات خود را کاملاً" استوار سازد. نفوذ عرب تنها در نیشابور باقی ماند.

ماهوی سوری فرمانروای مرو: ماهوی که سیاست دلجوئی و اتحاد با اعراب را بمنظور نابود کردن دشمنان ترکی و چینی و ساسانیان پارسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک و چین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع و نیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. در آن هنگام علی بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که ابن عامر در مورد مرو بسته بود با ماهوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان و اسواران مرو باو داد. ماهوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت و جنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشابور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهی گران بسال ۳۶ هـ به نیشابور اعزام داشت. خراسانیان با آنها راه ندادند. سردار دیگر با نیروی سنگین ترنیز مجبور شد با نیشابوریها و مرویها صلح نماید. با این شرط که دو دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمرکز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سرباز زدند و بازدواج با پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعد در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع بن زیاد با ۵۰ هزار سرباز از عرب بسال ۵۱ هـ بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان بادغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرمانروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده‌های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم بن زیاد بسال ۶۱ هـ در زمان خلافت یزید والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و به نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی و بومی خراسان تاب تسلط بیگانه و اعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. در یکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا میگذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری باخبر شد در سرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر ششهزار سرباز آزموده عرب را بسرداری مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشبیخون محاصره و سرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه ملیون درهم نقد و جنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کار برکنار گردید. پس از سلم بین والیان و سرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هر یک درپی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه در سال ۷۷ هـ امیه بن عبدالله از مرو و بلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشابور و مرو لشکرگاه

ا عرا ب سا زد. ولی درپیکا رسختی که‌خرا سا نیا ن بجا ن کوشیدندا میه محصورگردیدوبا
زحمت زیا دخودرا ا زچنگا ل بلخی‌ها نجا ت دا ده‌به مروگریخت .

<u>قتیبه و نیزک با دغیسی</u> :عبدا لملک خلیفه‌ا موی بسا ل ۸۵ه بهترین سردا را ن خود
قتیبه‌را با ما رت خرا سا ن مفتوحه‌ا عزا م‌دا شت . ا ووسردا را نش بسیا ری ا زشهرها را با
صلح وجنگ بگشود.برا درش تا فرغا نه‌وخودش تا بلخ پیش رفت . فرما نروا ی محلی بلخ
که‌عنوا ن ا سپهبددا شت ومردی آ زموده‌بودبرا ی آ زما یش نیروی دشمن با ا وا زدرپیکا ر
درآ مدسپس با قتیبه‌صلح نمودوموا دپیما ن نا مه‌ا ورا پذیرفته‌ومعا هده‌برقرا رسا خت .

قتیبه‌پس ا زعقدمعا هده‌با ا سپهبدبلخ بسا ل ۸۶متوجه‌نیزک فرما نروا ی محلی‌با د
غیس گردیدوتوسط سفیرخویش ا زا وخوا ست ا سیرا ن عرب را آ زا دکندنیزک بشرطی حا ضر
شدکه‌قوا ی عرب هرگزدرمرزا ودا خل نشوند. قتیبه‌پذیرفت تا خیا لش ا زنا حیه‌ا وراحت
با شدوپس ا زفرا غت ا زتها جم‌بنقا ط دیگر ،کا را ورا هم‌فیصله‌خوا هددا دوبا ین روش ا زعدم
تمرکزنیروی خرا سا نیا ن وا تفا ق آ نها ا ستفا ده‌برد .

قتیبه‌بخا را وسغدرا بجنگ وصلح بگشا د. نیزک فرما نروا ی با دغیس با طمینا ن
پیما ن صلح با ا وهمرا ه‌بودوروش رزمی قتیبه‌را مطا لعه‌میکرد. چون قتیبه‌بآ مل رسید
نیزک ا زا وودا ع کردوبسوی بلخ شتا فت . آ نقدربسرعت پیش رفت که‌درنوبها رتوقف
کرد. زیرا ا زجا نب قتیبه‌ا یمن نبودوبجا هم‌ا حسا س خطرمیکرد .قتیبه‌پس ا زحرکت نیزک
ا زا ذنی که‌برفتن ا ودا ده‌بودپشیما ن گشت . سردا رخویش مغیره را با سپا هی بدنبا ل
ا وروا ن کرد. موقعی به‌نیزک رسیدکه‌ا ودروا دی خلم‌دا خل شده‌بود. چون دیدتا ب نبرد
با نیزک را ندا ردنا کا م‌برگشت . نیزک رفتا رزشت ورویه‌نا مردی قتیبه‌را بشکستن‌پیما ن
دلیل کرده‌با ا وا زدرمخا لفت برآ مد .

درا ینبا رنیزک بفکرا تحا دقوا ی ملی‌ا فتا دتا دستجمعی نفوذوسلطه‌ا عرا ب را
بشکنند .بفرما نروا یا ن بومی خرا سا ن ما نندجغبویه‌پا دشا ه‌تخا رستا ن،سپهبدفرما ن
روا ی بلخ .با ذا ن رئیس ملی‌مروروحکمرا نا ن محلی‌گوزگا ن،فا ریا ب ،طا لقا ن نا مه‌ها
نوشت وآ نها را بتشکیل یک ا تحا دیه ملی‌ضدعرب دعوت کرد. همچنین بکا بلشا ه‌پیشنها د
دا دکه‌درصورت شکست ا تحا دیه ،قلمروسلطنت کا بلشا ه‌پنا هگا ه‌آ نا ن وخزینه‌ا حما ل و
ا ثقا لشا ن با شد. همه‌بزرگا ن پیشنها دنیزک را پذیرفتندوجغبویه ،عا مل عرب مقیم
درپا یتخت خویش را ا زقلمروخودبیرون کرد .

نیزک پغلان را که‌با روی ا ستوا رجنگی دا شت مرکزسپا ه‌خویش قرا ردا د .فرما ن
روا یا ن محلی درصددتهیه‌نیروی جنگ بودندوخودرا برا ی پیکا ربها رآ ینده‌آ ما ده
میکردند ،که‌قتیبه‌درموسم‌زمستا ن با ۱۲هزا رسپا هیا ن آ زموده‌حا ضربه‌نبردسررسید ا ز
نیشا پورمرکزلشکرگا ه‌عرب سپا ه‌طلبیده‌وبمنطقه مروا لرودحمله‌کرد .فرما نروا ی محلی
طا لقا ن به‌پیکا را یستا د .دررزم‌شدیدی که‌رویدا دطرفین تلفا ت سنگین دیدند .قتیبه

ا سیرا ن بگرفت وهمه‌را درطول چها رفرسخ (۶۲کیلومتر)برچوبها ئی‌که‌نصب کرده‌بودبدا ر
زد ،وبتسخیرمجددفا ریا ب حرکت نمود .فرما نروا یا ن منا طق دولت آ با دوشبرغا ن
بوا سطه‌آ ما ده‌نبودن برزم ،با قتیبه‌ا زدرصلح‌درآ مدند .سپهدا رعرب بسوی بلخ پیش رفت
وبرا درش عبدا لرحمن تا شقرغا ن پیشروی نمود. نیزک درگذرگا ه‌پغلان مردا ن جنگی‌به
گما شت . قتیبه‌نتوا نست با روی ا ستوا رپغلان را بجنگ متصرف شود .خطوط روا بط خودش
نیزطولانی ودرخطردید. درپی چا ره‌بودکه‌جا سوسی ا زخرا سا نیا ن را ه‌پنها نی با رو را
با ونشا ندا د. بسرعت با قوا ی خوددرقلعه‌دا خل گردید. درجنگ سختی که‌رویدا دغا لب
کش
سپا هیا ن نیزک نا بودوقلعه‌فتح گردید. نیزک فرا رکردوبسوی سمنگا ن دردا منه‌هندو
عقب نشست ودربا روئی بنا م‌گرزمتحصن گردیدودرضمن ذخا یرخودرا ا زبیرا هه بدربا ر
کا بلشا ه‌فرستا د. قتیبه‌بدنبا ل نیزک برسیدوبه‌پیکا رحصا ری مشغول شددوما ه‌طول‌کشید
نگی
وزمستا ن سخت بنزدیک رسید. قتیبه‌سپا ه‌وخویشتن را درخطرنا بودی دید .بخدعه‌ونیرنگی
که‌دورا زقا نون ا نسا نی ودینی‌ا ست دست زد. سلیم را بعنوا ن سفیرنزدنیزک فرستا دتا
با ا ومذا کرا ت صلح آ غا زکرده‌وا ورا برا ی ملاقا ت بیا ورد. درضمن قول وپیما نی که
به‌نیزک میدهدا ززبا ن خودش (سلیم)با شد .قتیبه‌سفیررا درصورت نا کا می‌بمرگ تهدید
بنمودوسوگندخوردکه‌ا ورا بدا رخوا هدزد .

سفیربا با ری ا زنا ن وحلوا به‌نزدیک قلعه‌گرزرفت که‌ا زخوا ربا رخا لی و کلیه
کودکا ن آ نجا بمرض چیچک گرفتا روبا شندگا ن متوحش وپریشا ن شده‌بودند .حتی جغبویه
پا دشا ه‌تخا رستا ن نیزدرآ ن گیرودا رحیرا ن بود. سلم‌بعنوا ن سفیربحضورنیزک رسید .
نا ن وحلوا تقدیم‌کرد .مردم‌قلعه‌برخلاف ا دب بدون ا جا زه‌بخوردن نا ن وحلوا پردا ختند
سلم‌پیشنها دصلح را مطرح‌کردونیزک را بملاقا ت قتیبه‌دعوت نمود .نیزک عدم‌ا طمینا ن
بقول وپیما ن قتیبه‌را بمیا ن آ ورد. سلم‌گفت که‌ا وقول ا ما ن وا طمینا ن میدهد .ا ورا
قبول ندا رد .نیزک میخوا ست جوا ب دهدکه‌سپا هیا ن با تفا ق گفتندما قبول دا ریم .
نیزک بضعف لشکرپی‌بردوگفتگوی بیشتررا صلاح‌ندید .خودرا برا ی عقدپیما ن وملاقا ت با
قتیبه‌حا ضرکردوبا تفا ق جغبویه‌ودسته‌ا ی ا زمحا فظین مسلح همرا ه سلم‌ا زقلعه‌خا رج
شد. چون به‌نیمه‌را ه‌رسیدند ،سوا را ن مسلح قتیبه‌آ نها را دورگرفته‌ا سیرکردند .نیزک
فریا دزدکه‌خیا نت کردی. قتیبه‌با سپا هیا ن بقلعه‌دا خل شدو۱۲هزا را زمردا ن نیزک و
جغبویه‌را ا زدم‌شمشیرگذرا ندونیزک وبرا درش را بکشت وجغبویه‌را بدمشق بدربا رخلافت
فرستا دوا ودرآ نجا جا ن دا د .

<u>خونریزیها ی قتیبه‌وسوزا ندن فا ریا ب</u>:قتیبه‌پس ا زورودبمروفرما نروا ی خرا سا نی
گوزگا ن را ا حضا روگروگا نها ی چندی ا زا وگرفت . فرما نروا هنگا م‌مرا جعت بپا یتخت
خویش درحا ل مرض درگذشت . مردم‌خرا سا ن ا زقتیبه‌بدگما ن بودند رفتا رنا شا یست و
پیما ن شکنی ا ورا با نیزک با دغیسی فرا موش نکرده‌بودند. مرگ فرما نروا ی گوزگا ن

را نیز بر قتیبه حمل کردند. بنابراین از او روگردان گشته، عامل او را بنام حبیب بن عبدالله باهلی که در گوزگان بود بکشتند. قتیبه در قصاص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرمانروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او بجنگ برخاست و در میدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. باروی او نیز شکاف برداشت و فرزندان و خاندانش باسارت رفتند.

قتیبه پس از آن همه خونریزی به کش و نسف حمله برد و سپس به فاریاب شتافت. اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوار و قسی‌القلب بود و نسبت بمردم خراسان از پایداری و مقاومت، خشمناک و در رنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید و بسغد و بخارا حمله برد و خراج سنگین بر مردم آنجا تحمیل و وصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج و اجازه اقامت نماینده‌ای در پایتخت، بدربارش حاضر گردیدند. بنابر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا و عزیمت فتح خوارزم را نمود. فرمانروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخاذ کرد.

قتیبه آرام ننشست، برخلاف پیمانهائی که با فرمانروای سمرقند بسته بود، بجانب او لشکر کشید. سلطان سمرقند بجنگ بایستاد و از فرمانروایان شاش (چاچ) و فرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند در پیکار مغلوب شدند و باروی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دو ملیون درهم خراج و ساختن مسجدی در شهر و دادن سی‌هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه ببهانه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شد و بیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کرد و غنایم زیادی در آنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت و خبر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶-۹۶ﻫ) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بر بدقولی و پیمان شکنی قتیبه شد. این مرد خونخوار و خودخواه، به افکار و نظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد و غنیمتهای فراوان بچنگ آورد. فرمانروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلوی خود ساخت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ص ۷۳ در مورد بی‌اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد " علت اینکه ما از این اخبار بیخبر مانده‌ایم اینست که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند."

قتیبه تا سال ۹۶ﻫ هنگام مرگ ولید با قساوت قلب در خراسان فرمانروائی میکرد. هنگام خلافت سلیمان بنام خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از او روگردان شدند و خراسانیان نیز از او متنفر و در آزار و رنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شماره آنها به ۵۴هزار میرسید آغاز گشت و قتیبه با خاندان خود بقتل رسید و مردم از ستم

او آزاد شدند.

ناتوانی عرب در تحکیم پیروزیهای خراسان: در سال ۱۰۰ﻫ که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا اقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده و پرچم فیروزی آنها برفراز قصر اسپانیا در اهتزاز بود، هنوز امیران و سرداران و ارتش آنها نتوانسته‌اند در خراسان شرقی و شمالی شالوده اقتدار خود را استوار سازند و حکومتی نیرومند تشکیل دهند. اسد بن عبدالله بسال ۱۰۶ﻫ از راه مرغاب به غرجستان و غور حمله برد. فرمانروای بومی آنجا بنام غرون سخت ایستادگی کرد. اسد عاجز از فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت. سپس با غوریها به پیکار پرداخت و طی دو سال در چندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد و یکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابوخالد برمک عامل بلخ قرار داد. اشرس بسال ۱۰۹ﻫ به سمرقند لشکر کشید و بسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند. ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانی دست کشیدند و با کمک ترکها به پیکار برخاستند. در نبردهای پیکند، بخارا و کمرجه اعراب شکست یافتند. خالد بن برمک تازه مسلمان شده بسال ۱۱۷ﻫ امیر خراسان گردید. بسمرقند حمله کرد و تا بداخله بلخ پیش رفت. برای توفیق در ماموریت خود خراسانیان مسلمان شده را بسرداری سپاه منصوب ساخت.

مردم خراسان برای اتحاد با هم و تولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند و از طرفی بر ضد خلفای اموی و طرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند. خداش بانی طریقه خرّمیه از دشمنان سخت خلفای اموی، خراسان را مرکز خود ساخته بود. بواسطه خدعه و تزویر اسد سردار عرب و برادر خالد گرفتار و بقتل رسید.

اعراب در طی مدت یک سده فقط در مرو و نیشاپور صاحب نفوذ و قدرت بودند. در بخشهای دیگر خراسان مانند تخارستان، بلخ، گوزگان و هرات تسلط کامل نداشتند، اداره امور بدست فرمانروایان محلی بود. بعضی از آنها به پرداختن جزیه راضی و برخی باقامت نماینده خلافت عربی در محل فرمانروائی خویش اجازه دادند. ولیکن چون فرصت مناسبی دست میداد، جزیه و باج را نمی‌پرداختند و بشورش برمیخاستند. در ضمن اعراب در تلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی در بلخ بهم رسانند و عمال خود را در آنجا منصوب سازند. بالاخره دست بدامان خراسانیان مسلمان شده زدند و آنها را بفرماندهی سپاه و عاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیان آسوده گردند. خراسانیان بدین روش با پذیرفتن اسلام در اداره امور کشوری و لشکری اعراب داخل گشته و هنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند. برای پیشرفت این منظور و انقراض خلافت نیرومند اموی، خراسانیان بتشویق و تبلیغ خاندان عباسی پرداخته آنها را بروی کار آوردند. این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده و بنام ابومسلم مروزی خراسانی مشهور

است انجام یافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت.

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرنگ را مانند نیشاپور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستانیان بزیر بار نرفتند و او نیز پافشاری را دور از احتیاط دانست کارگزاری از خود بآنجا بگذاشت و بدربار خلافت برگشت. ربیع حارثی بسال ۴۳ھ از جانب معاویه بامارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و یاد گرفتن قرآن وادارد ولی توفیقی حاصل نکرد. عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳ھ امیر خراسان گردید و امارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد. عباد برای تصرف کابل بقندهار لشکرکشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفتی حاصل نکرد. کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست. با وفات معاویه بسال ۶۰ھ مردم سیستان دستگاه امارت عربی را برچیدند. عباد ناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست ملیون درهم میگشت برداشته ببصره برگردد.

یزید و ابوعبیده زیاد بسال ۶۲ھ از جانب خلیفه وارد زرنگ سیستان گردیدند. یزید بکابل لشکرکشید. کابلشاه بدفاع ایستاد. در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فراوان داد. یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید. سلم بن زیاد برسیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ماموریت یافت. سلم بورود به خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در اتخاذ روش مسالمت آمیز دید. با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم ملیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت.

رستم بن مهرهرمزد : عبدالعزیز عامر امیر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد. بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد. در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه به نابودی نزدیک شدند، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد. عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرنگ) رحل اقامت افکند و دایم در مصاحبت رستم بن هرمزدیکی از دانایان بزرگ زرتشتی و صاحبدلان سیستان بسر میبرد و پند و اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد. عبدالله بن امیه امیر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه به بست لشکرکشید. کابلشاه مردی بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ. بعبدالله پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک ملیون درهم باو خواهد بخشید. عبدالله پاسخ فرستاد اگر رواق بست را پر از زر و گوهر سازد نخواهد پذیرفت. کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید. قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راهها را از هر طرف بر او بست و او را محاصره نمود. عبدالله سپاهیان و خویشتن را در خطری سهمناک دید. پیغام

فرستاد اگر راه برگشت را باز گذارد از پرداخت خراج معاف خواهد بود. کابلشاه پاسخ باز فرستاد اگر بخواهد زنده باز گردد، باید ۳۰۰ هزار درهم بپردازد و پیمان نامه صلح را با شرایطی امضا و مهر کند که در آینده با کابلشاه جنگ نکند و در قلمرو او داخل نگردد. عبدالله ناگزیر شرایط را پذیرفت.

چنانکه گفته شد نفوذ اعراب بکابلستان و زابلستان رخنه ننمود. مردم سیستان هم گاه و بیگاه سر بشورش بر میداشتند. بسال ۱۰۷ھ عامل عرب را در سیستان بکشتند و قاضی عربی نژاد را از منصب خویش خلع و مسلمان محلی را بمنصب قضا نشاندند. ارتش عرب بر خلاف پیمان سال ۱۰۹ دوباره بعزم نبرد با کابلشاه حرکت نمود. کابلشاه راهها را ببست و بمقابله ایستاد. فرمانده عرب پس از دادن تلفات بسیار بسیستان عقب نشینی کرد. کار شورشیان سیستان بسال ۱۱۱ھ بالا گرفت و بسال ۱۱۶ھ فتنه ها بیدار گشت و سیستانیان آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمرو خود را دامن زدند و آنها را بجان هم انداختند. عامل عرب را در سیستان بسال ۱۲۰ھ بکشتند و آن هنگامی بود که سراسر خراسان شمالی و غربی که تحت فرماندهان عرب اداره میگشت بقیام برخاستند. ابومسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قد برافراشت. نصر بن سیار امیر خراسان را بسال ۱۳۱ھ مغلوب نمود. سپس بفارس لشکرکشید و سیستان را از نفوذ اعراب آزاد ساخت و اداره امور سیستان پس از یک قرن باز بدست سیستانیان افتاد.

زادان فرخ وفضل بن سهل: در روزگار بنی امیه، تعصب عربی و قبیله ای بشدت رواج داشت. عربی زبان رسمی قلمرو خلافت گردید. اما دیوان و دفاتر دولتی بخط و زبان پهلوی بود. در زمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ھ) خونخوار قسی القلب در کوفه، بزبان عربی منتقل گردید. این کار بدست صالح بن عبدالرحمن سیستانی دبیر حجاج صورت گرفت. اعراب بسال ۳۰ھ هنگام فتح سیستان پدر صالح را باسارت بردند. صالح در دیوان مالیاتی عراق، زیردست زادان فرخ پیشه دبیری داشت. بگفته ابن ندیم و بلاذری در فتوح البلدان، بواسطه رقابتی که با رئیس خود زادان فرخ داشت دفتر دیوان را که تا بسال ۸۲ھ هنگام درگذشت او بپهلوی نوشته میشد، بعربی نوشت و بر آثار این زبان خط نسیان کشید. فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود. کتابهای زیادی از پهلوی بعربی ترجمه کرده بجعفر برمکی تقدیم نمود. جعفر از کارش خوشحال گشت با سلام دعوتش نمود. فضل در محضر جعفر و با حضور تنی چند از بزرگان، اسلام اختیار کرد و مقیم بغداد شد و به پیشکاری مامون رسید. بگفته ابن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسید جوان ایرانی نامجوی زرتشتی از مردم خراسان بود که تازه وارد بغداد شده و بوسیله برمکیان بحضور هارون رسیده و در دیوان کاری باو سپرده بودند. نخست اسلام آورد و مراسم ختان را درباره او اجرا نمودند و از این رهگذر بیمار و در بستر آرمیده بود. یکروز جبرئیل پزشک بیمارستان بغداد بعیادت او رفت و دید فضل

در بستر آرمیده و کتابی عربی در پیش دارد و میخواند. جبرئیل بزبان پارسی باو گفت چون بینی نامه ایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه و چون کلیله و دمنه نی" (از مقاله سید محمد کاظم امام در مجله مهر شماره ۷ دوره ۱۲) .

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی منتقل و بتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم بن حازم عرب در مجلسی در حضور مامون باو گفت "تو میخواهی سلطنت بنی عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه و تزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی و خسروی عجم را تجدید و برقرار کنی." فضل رنگ سیاه را که در پرچم و لباسهای رسمی شعار خلفای عباسی بود و از ابومسلم گرفته بودند، برنگ سبز عوض کرد که شعار علویان بود. مامون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب و مخالفان فضل میگفتند رنگ سبز شعار قدیم زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد برخلاف مامون و خراسانیان برانگیخته شدند. مامون برای دلجوئی آنها، استاد و وزیر و مولای خود فضل را با بخشش و احسان زر و سیم به کسان و اطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک و ابومسلم خراسانی: خاندان برمک یکی از خاندان مشهور و معتبر پیش از اسلام در بلخ بوده. جعفر بانی این خانواده در پایان سده اول اسلامی اسلام اختیار کرد. بین سالهای ۹۶ و ۹۱ هـ بدمشق مرکز خلافت بنی امیه رهسپار گردید. بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده و چون یکی از آنها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت، بعضی تاریخ نویسان نتیجه گرفته اند که خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند. خالد بن برمک بوسیله ابومسلم خراسانی در سپاه او داخل شد و دلیریها از خود نشان داد و نظر خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح بسوی او جلب گردید و وزارت را باو تفویض نمود.

در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ایرانیان در دربار حجاج خونخوار و کارگزاران عرب در ایران، نفوذ بدست آوردند و حتی بفرماندهی ارتش اعراب نیز رسیدند. ابوخالد بن برمک از سوی امیر خراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. در چنان محیطی ابومسلم خراسانی ظهور کرد. بگفته احمد سروش "قبل از ظهور اسلام، متولی و پرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبهار بود. برمکیان از مدتها پیش نسل اندر نسل بریاست نوبهار منصوب میشدند و خود از تبار شاهان ایران زمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ و پرجلال بود که ۳۶۰ طاق داشت که با دیبا و حریر و جواهرات گرانبها آراسته بود و بزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقدس و پرهیزگاری شهرت داشتند و مورد احترام و اکرام بیپایان بودند. شهریاران هند و چین سر بدرگاه نوبهار میسودند و بنا بیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدند زیرا وی در آن جامه سفید و چهره روشن مظهر پرهیز و پارسائی بود."

در مورد معبد نوبهار اختلاف نظر موجود است. زیرا که این معبد در یک زمانی معبد

بودائی بوده و شهریاران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبد در اصل آتشکده ورهرام بوده. بگفته احمد علی کهزاد (افغانستان و نگاهی اجمالی با وضع و شئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده ورهران که قرار یکی از نسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسر ویشتاسپ (اسفندیار پسر گشتاسب) که در بلخ بامیک یعنی بلخ درخشان بنا نهاده بود، بنام نواویهار را یا نوبهار مبدل بمعبد بودائی شد و تا نیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبور زایر چینی هیون تسنگ هنوز بلخ بحیث راجاگریها یعنی شهر کوچک شاهی و معبد بودائی آن بنام نوبهار یاد میشد. بسا یادگارهای قیمتی بودا در معبد بلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان و تاسیس دیانت زرتشتیگری آن، فلسفه قدیم بودائی را که رنگ محدودتری داشت وسیعتر ساخت."

فیروز زرتشتی ملقب بسنباد، راوندیه و استادسیس خالد بن برمک از مردم بلخ بود و نیای او را نام ماسب پور وشتاسپ. ابومسلم بواسطه دسیسه و خدعه منصور خلیفه عباسی و همکاری نزدیکان خود در بغداد نابکارانه بقتل رسید. چون خبر کشته شدن ابومسلم به خراسان رسید. فیروز زرتشتی مذهب ملقب به سنباد بگفته محمد غبار که باشنده روستای "هردانه" در مغرب هرات بود بسال ۱۴۲ هـ بکین توزی ابومسلم کمر بست و بگفته مورخان عرب حدود صدهزار سرباز ایرانی چه مسلم و چه زرتشتی در سپاه او بودند به نیشابور حمله نمود و قومس و ری را اشغال کرد و خزانه ابومسلم را در ری متصرف گردید و خود را سپهبد نامید و عزیمت عراق و حجاز را داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ او اعزام داشت. سنباد در حوالی ری و همدان شکست خورد و بجانب تبرستان عقب نشینی اختیار کرد تا با تجهیز نیروی جدید بر اعراب بتازد. بدبختانه برادر خورشید اسپهبد تبرستان از خاندان نگاوباره که از سوی برادر باستقبال رفته بود وی و همراهانش را بکشت و سرهای آنان را بخلیفه فرستاد و وسایل بربادی سلطنت خاندان خویش را فراهم آورد.

پس از سنباد فرقه دیگری بنام راوندیه بشورش برخاستند و خلیفه را بتنگنائی دچار کردند تا آنکه معن بن زایده، راوندیه را مغلوب ساخت و بامارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستانیان بسال ۱۵۱ هـ شکم او را در قصر فرمانروائی خود دریدند، مردم بست و قندهار بسال ۱۴۴ هـ برخلاف نیروی خلافت به پیکار برخاستند. همچنین مردم هرات برهبری استادسیس بادغیسی استقلال خراسان را اعلام کردند. استادسیس پس از جنگهای خونین با سپاهیان بیشمار عرب بالاخره منکوب و منهزم و گرفتار گردید. دختر همین مرد بنام مرجیله بادغیسی در بعدها زن هارون الرشید شد و مامون از او بدنیا آمد.

آذرویه زرتشتی و محمد شداد: مردم سیستان چه زرتشتی و چه مسلمان به پیشوائی آذرویه پور مرزبان زرتشتی و محمد بن شداد برخلاف دستگاه خلافت منصور قیام کردند. از بست به جنگ یزید بن خلیفه که عامل سیستان بود روی نهادند. یزید در میدان نبرد مغلوب شد و روی بفرار نهاد.

امیرحمزه بن عبدالله : امیرحمزه نسب خودرا به زوطهماسب یکی ازبزرگان سیستان میرساند. مردی بوددانشمندودلیروازباشندگان روستای رول وجون . استاد سعید نفیسی نام پدرحمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲هـ برعیسی بن علی حاکم سیستان حمله بردوکشتار مخوفی نمود. عیسی بخراسان شمالی گریخت . حمزه زرنج مرکزسیستان را متصرف شدومردم را ازپرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیروو قوای ایرانی خودعیسی عامل هارون الرشیدرا دنبال کردوتا هرات وپوشنگ پیش رفت وخونریزیهای سخت درنبردهای او رویداد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیار کرد. عیسی درعرض راه بقتل بیگناهان پرداخت وهرجا که سراغ اتباع و پیروان حمزه را میگرفت، فرمان میداد همه را شقه کنندیا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسیدوکشتار خودرا تکرار کرده برگشت . امیرحمزه دوباره سپاهی تازه بیاراست وعیسی را دنبال کردوتا به پشنگ تاخت . برای کین توزی بقتل عباسیها واعراب پرداخت وحتی بگفته محمدغبار راه افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله بردوبا سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸هـ بسیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را درسیستان نابودساخت ومالیات آنجا وشهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد برود. کارگزاران خلفای عباسی درزرنگ با باشندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدندواز اطاعت بغداد سرباز زدند. حمزه با سی هزار نفر از سپاهیان خوددرسراسر خراسان میگشت وهرجا عرب را میافت طعمه شمشیر میساخت. درهمان اوان مردم ماوراءالنهر (ورا رود) وسمرقندبه پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را ازمرزخودبیرون راندند. هارون الرشیدمجبورشدکه برای خواباندن فتنه خراسان از بغداد بدانجا حرکت کندوبالاخره درشهرطوس وفات یافت .

انجمنها

درصفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان ازانجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یادشده است . اینک انجمنهائی که بعدها بنیادگردیده درزیرب آن اشاره میشود.

تهران : بنیاد رستم گیو – کانون دانشجویان زرتشتی – کانون زرتشتیان شریف آبادمقیم مرکز – گروه زرتشتیان نفت وتوابع – کانون مهندسان زرتشتی – کنگاش موبدان – بزرگ کنگاش یگانگی .

یزد : انجمن زرتشتیان خرمشاه – انجمن زرتشتیان قاسم آباد .

آبادان : انجمن مزدیسنان .

کانادا : انجمن پارسیان درونکوور – انجمن پارسیان درتورنتو .

آمریکا : انجمن پارسیان درنیویورک – انجمن زرتشتیان کالیفرنیای جنوبی درلوس آنجلس – مرکززرتشتیان وکتابخانه .

یارسان

اهل حق که خودرا یارسان وگاهی هم زرتشتی میخوانندومسلمانان اشتباها " آنها را علی اللهی میگویندپیروقسمی ازعرفان ایران باستان میباشندکه قریب ۳۵۰ سال پیش دستورآذرکیوان ومکتب اودرهندآنرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه ای با اسلام نداردبلکه کمترین شباهتی هم باآن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج وسایراصول وفروع اسلام راقبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان وحلول روح معتقدندوعزاداری درمذهب آنها بکلی ممنوع است . اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی وبخشش است که آن را ردا گویندوچون واژه رتواوستائی وردفارسی است . چنانکه شیخ امیرازبزرگان آنها در کلام خویش سروده

یاری چوآرچشتن   یاوری وجاراستی وپاکی، نیکی ردا

یعنی درمذهب یارسان چهارچیزاست آنرا بجاآوریدآن راستی، پاکی، نیکی وردا میباشد بازدرموردا ینکه مذهب یارسان بااسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاددودوین دینمان برکردن   سرمان وسکه بنیام ویردن

هرکه نه هفتاد دووش برنکرد   ژایمه نین هاژکوئی نامرد

یعنی دین ما ازهفتادودودین بیرون است سرما به بنیامین سپرده شد، هرکه از این هفتاد ودوبرنگشت، از ما نیست اودرکوی نامردان است .

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهراموند، جلالوند، عثمان وند ازاهل حقند. نیمی ازگروه لرها نیزبهمین دین پایبندمیباشند. اهل حق غذا ونیازمراسم دینی خودرا مانند پارسیان هندبغیرازخویش بدیگری نمیخورانند. غذا وخوراکی نیازرا ۹نفرکه هرکدام وظیفه مخصوصی دارندمیپزند. آب واستخوان وباقیمانده غذا وحتی آب ظرفشوئی بعداز اتمام غذا را نیزدرچاهی میریزندودرآن را می بندندتا باکثافت آلوده نشود. مردم یارسان هنگام دفن میت ازیک روزتا سه روزبرگورآنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند، دوزن وطلاق بین آنها مرسوم نیست . تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند سال پیش نوروزدر ۲۵آبان ماه افتاده بود. اهل حق پنجروزخمسه را پنجه ترمیگویندوپس ازآبان ماه حساب میکنندومراسم نیازبجامیآورند. سه روزرا روزه دارندوآن ۱۴، ۱۵، ۱۶ ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیربنیامین و۱۸را بنام پادشاهی خاوندگار جشن میگیرند. کلیه شب هفدهم راشب مردگان وروزآخرسال تقویم خودرا یاد درگذشتگان نیازمینمایندوبه گورستان میروند. اهل حق درجمع کمرمی بندندوکلاه بسر میگذارند.

اهل حق درافغانستان درناحیه مزارشریف هودوشی وپل خمری ساکن وبنام غلاط معروفند. درپاکستان مقیم تربت، مشیکی وگریشه میباشندوبنام ذکری شهرت دارندوکوه

مرا ددرتربت زیارتگاه آنهاست وآنرا کعبه خودمیدانندوا غلب ازمردم بلوچ ومکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه اشاره شدعرفان ایران باستان است. امادرهردوره بزرگانی برای ارشادبین آنها ظهورنموده اند، نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یکهزارسال پیش میان آنها ظهورنمود. آداب ورسومی برای آنها مقررنکردووعده داد که سیصدسال بعدبرمیگردد. سپس سلطان سهاک پسرشیخ عیسی ظهورنمودواصول دین برای آنها معین نمودومقرراتی درآداب ومراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که بجا میآورندشبیه مراسم گهنبارزرتشتیان میباشد. دونفرماننددوموبددعا میخوانند ویکنفرمانندهموبدبنام خدمتکار یستاده پس ازتمام مراسم نیازرابین حاضران همانند دهموبدلرک را تقسیم مینماید. دعا وثنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان کردیست.

اهل حق اشوزرتشت را پیربنیامین میدانندباین معنی که روح اشوزرتشت در کالبدبنیامین حلول کرده است وهمه اهل حق حتی سلطان سهاک بطورنا مرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآبادوکاکاوندواقع دراطراف دینور همه پیرواهل حقندونذرونیازومراسم دینی خودرا تا۵۵سال پیش ازترس بیگانگان در زیرزمین برگزارمیکردند.

اهل حق بچهارپیرکه سپس ۷نفرگردیدندوبنام هفت تن وهفتوان شهرت یافتند افزون براین بچهل تن وهم به ۷۲پیردیگرهم معتقدندوپیررستم برآنها ریاست دارد. هفت تن آنها بجای هفت امشاسپندان و۷۲پیرهمان شماره ۷۲کرده یسنا و۷۲نخ کشتی، کمربندبندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارندوکمربندی ازریسمان وغیره بکمرمی‌بندندآنگاه بدعا وثنا میپردازند.

بابا یادگاریکی ازپیران هفتگانه اهل حق میباشدکه سفری هم بهندنموده ونزدیک زرده درمحال گوران مزاراوست وزیارتگاه یارسان میباشد. بالای زرده ومزاربابا یادگار چشمه آبی است که بنظرآنها مقدس میباشدوباحتمال قوی معبدانا هیتا بوده. زیرا درآن حوالی خرابه‌های آثارباستانی موجوداست.

اهل حق به ۱۱تیره تقسیم شده اندبدینترتیب، ۱– بابا حیدری، ۲– خاموشی، ۳– شاه ابراهیمی، ۴– زنوری ۵– شاه حیاسی، ۶– بابا یادگاری، ۷– آتش بگی، ۸–عالی قلندری، ۹–میر، ۱۰– مصطفی‌ئی، ۱۱– حاجی بابا عیسی. تیره آتش بگی سیگارنمیکشند وآتش را مقدس میدانندوشراب میخورند.

چرا یارسان را علی‌اللهی میگویند. مردم یارسان نیزمانندزرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشاروستم ومحرومیتهای سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند ومراسم دینی خویش را پنهانی درزیرزمین برگزارمیکردندوهنگام برگزاری چندین

نفردراطراف کشیک میدادندتا بیگانه ای واردنگردد. بنابراین برای کمترساختن محرومیت اشتها ردادندکه روح علی بن ابیطالب دریکی ازپیران آنها حلول کرده است وچون بهم میرسیدندبا واژه یا علی بهم سلام میدادندولی اینک چندتیره با گفتن یا سلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست ازدفترشاه خوشین، دفتر پردیور – دفترساوا – دفتردیوان گوره– چهلتن – عابدین – دوره پیرالی – زلال زلال – دوره بارگاه پارگاه – دوره دامیار – دوره هفتادودوپیره– دوره باباجلیل – دوره گلیم کول ملقب به پیربنیامین – دوره میره باش تجار– دوره بابا سرهنگ – کلام شیخ امیر – کلام خان الماس – کلام شیخ تیمور– کلام ایل بگی.

مردم یارسان باباطاهرلررا ازبزرگان اهل حق میدانندکه باشاه خوشین هم عصربوده است.

اخترشناسان اخیرزرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه چندین نفراززرتشتیان اخترشناس ذکرشده است. بسیاری دیگرنیزموجودندکه خبرآنها بدست ما نرسیده وذکرآنها با نگیزه بیخبری بمیان نیامده است. ازآنانندبهمن ملابهرام اردشیرکه نامه مشروحی درموردکبیسه بسال ۱۱۴۲ی بپارسیان هندنوشته است ودیگری بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی که دررمل واصطرلاب دستی بسزا داشته است وهردوتربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشندکه چاپار نامه پارسیان هندبایران بودو۹سال درایران زیست وطرف توجه کریم خان زندپادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگردبهرام سرخاب ول میباشدودرزمان خویش معروفیتی بسزا حاصل کرده. دیگری مهربان جمبورخرمشاهی درویشی بودوالامقام ودررمل واصطرلاب استاد، کارنامه اودرفرزانگان زرتشتی آمده وشاگردش ویراب خرمشاهی است.

منجم ماهری که خودرا گمنام نگاهداشته حدودچهل سال پیش درکهن سالی مرحوم شده جمشیدهرمزدیار ازمردم اسمعیل آبادجوپارکرمان است چندین سال پیش ازمرگ پیشگوئی نمودکه سلطنت ایران بدست سیدی خواهدافتادکه اینک به حقیقت پیوسته روزوساعت مرگ خویش نیزقبلا "بفرزندانش اطلاعمیدهد.

اخترشناس معروف دیگری جمشیدمنجمی است که درزمان فتحعلیشاه درخرمشاه یزد میزیست روانشادکیومرث خسروخرمشاهی نسل چهارم اوست. رمال ومنجم بسیارماهرو معروف زرتشتی دریزدبوده است. حاکم کرمان وقت بواسطه سعایت بدخواهان ازحکومت معزول وبتهران برمیگردد ازپریشان حالی بورودبه یزدجویای منجمی میگردد. اورا بجمشیدراهنمائی مینمایند. حاکم صبح زوددرزمستان سخت بدرخانه جمشیدمیرودودق الباب میکند. جمشیدپیش ازبازکردن درمیگویدمیدانم حاکم کرمانی که معزول شده

وبا یدبتهرا ن برگردی. پس ا زبا زشد ن درحا کم قضیه عز ل خویش را بیا ن میکندجوا ب میشنودحا سدا ن کا رخودرا کرده بورودبتهرا ن بقتل میرسی . حا کم با پریشا نی ودلهرۀ ا زچا ره‌کا رجویا میشود . جمشیدپس ا زدلدا ری میگویدهیچا ندوه بخودرا ه مده‌ا ین تعوید را با خودببر . هنگام ورودبدروا زه‌تهرا ن با را ن خوا هدبا رید . بمنز ل نرو ، با با زوبند ولبا س ترخود مستقیما"بخدمت شا ه میروی ودرحا لیکه‌بتعویذفشا روا ردمیآ وری عرض میکنی چو ن فرما ن مرا جعت بتهرا ن بودپیش ا زرفتن بمنز ل بخا کبوسی شرفیا ب میشوم تا هرچه‌فرما ن رودبموردا جرا گذا رم . شا ه‌شا دشده‌با فرما ن حکومت کرما ن برمیگردی. حا کم میگویدهنگام مرا جعت تلافی محبت شما را درخوا هم آ ورد . جمشیدپا سخ میدهدهنگام مرا جعت جنا زه مرا خوا هی دید . حا کم هنگام ورودبتهرا ن بحقیقت گفتا رجمشیدپی‌میبرد وبا فرمان حکومت کرما ن بسوی یزدرهسپا رمیشود ، بورودبه‌یزدبا خوشحا لی تمام بخا نه جمشیدمیرودا زدحا می درآ نجا می‌بیند ،می‌پرسدچه‌خبرا ست میگویندا ینک جنا زه‌جمشیدا ز خا نه‌بیرو ن میآ ید . حا کم پیا ده‌جنا زه‌را تا دخمه‌که‌بیش ا زشش کیلومتررا ه‌هست مشا یعت مینما ید .

رستم نجومی ا خترشنا س مشهورزرتشتی،تعلیم وتربیت یا فته‌کولونی مغا ن ا ست‌که درکوهسا رها ی ا یرا ن بخدمت جها نیا ن مشغولند . رستم نجومی درزما ن شا ه‌سلطا ن حسین صفوی میزیسته‌وکتا بخا نه معتبری ا زخوددا شته‌ا ست . حزین شا عردرخا طرا ت خویش ضمن شرح مسا فرت به‌یزدمینویسد " رستم مجوسی منجم مشهوررا درآ نجا دیدم . کتب مجوسی و حکمی بسیا ردا شت وبه‌هئیت ونجوم وضوا بط رصدما هربود . با ا وبسیا رصحبت دا شتم ورصدی را که‌ا شمرت مجوسی درچها رهزا رسا ل پیش ا زا ین نوشته‌بودنزدوی دیدم .

یکی‌ا زمنجمین دوره‌صدرا سلام خسروشا ه مجوسی بودکه‌منجم شا ه‌غا زی رستم بن علی‌و دردستگا ه‌ا ونفوذی بغا یت دا شت . نوبخت وپسرش سهل ا زمنجمین بزرگ بوده‌ا ندذکرآنها دربخش کتا بخا نه‌ها آ مده‌ا ست .

هوشنگ پوربهروزپورا سکندرپورگشتا سب زرپودا زا خترشنا سا ن بنام زرتشتی کرما ن زمین میباشد . کا رنا مه‌نیا کا ن ا وکه‌ا زمنجمین سرشنا س وملاگشتا سب زرپودطرف توجه آ قا محمدخا ن خوا جه‌بوده‌درفرزا نگا ن زرتشتی آ مده‌ا ست .یکی ا زشا عرا ن کرما ن زمین دوست بهروزدرموردهوشنگ بیتی بدینقرا رسروده‌ا ست . برا خترشنا سا ن جها ن تنگ شد که‌فرزندبهروزهوشنگ شد .

بزیست بن فیروزا خترشنا س فا رسی که‌صا حب زیج ما مونی ا ست درحضرت خلیفه عزتی بسزا دا شت . دربخش زرتشتیا ن تبرستا ن ا زا وصحبت شده‌ا ست .

با زهم ا خترشنا سا نی موجودندکه ما ا زآ نها بیخبریم .

صا حب تا ریخ تبا هی فا رسیا ن که‌بسا ل ۱۲۹۵ھ نوشته‌شده‌ظلمها ئیکه‌درزما ن خودش بزرتشتیا ن میشده‌تحت عنوا ن ظلمها ئی که‌برزرتشتیا ن میشودچنین آ ورده :

"شها دت ا ین گروه‌را مسموع ومحل قبول ندا نسته ،مهروصحیحا یشا ن درقبا له‌و سندا ت معتبرنشما رندوجا یزنخوا نندوممنوعدا رندوا ذیت وآ زا ربرآ نها بهرجهت نیکو وجا یزشما رندوا زپوشید ن ا سلحه‌ولبا س وا سبا ب تجمل با زدا رند . چنا نکه‌ا گرا حدی ا ز ا ین طا یفه‌لبا س فا خرونوی یا بقا نون ملت خودرخت سفیدی بپوشدموردموا خذه‌حکام عرف‌وصدمه‌وا ذیت ا لوا ط وا شرا رخوا هدشد . وهم ا ین طا یفه‌را درهمه‌کسب ا زقبیل قصا بی وبقا لی وعطا ری وصبا غی وغیره‌مما نعت نما یندوا یشا ن را نجس شما رندونگذا رند که‌دربا زا ربرا سب وا ستروا لاغ‌سوا رشوندویا عما رت عا لی بنیا دنهندوهکذا درمجا لس ومحا فل ومرا فعا ت ومحا کما ت ا یشا ن را را ه‌ندهندوشها دت دروغ را درحق ا یشا ن جا یز وصوا ب دا نندوقتل ا یشا ن را درعوض قصا ص روا ندا رندودیه‌جزئی مقرردا شته‌ا ندوا گر ا زا ین قوم زخمی بمسلما ن زندکه‌آ ن مسلما ن هم دزدبا شدوبعزم دزدی بسرا ی ا ورفته با شددرعوض آ ن زخم،کُشتنِ خودوعیا ل بلکه‌خا نوا ده‌وا هل محله‌ا ورا جا یزدا نندوحکام شرع نیزفتوا دهند . هرکس ا زا ین طا یفه‌دعوت حق را ا جا بت وگیتی را بدرودگویدکسی ا زا قوام ا وکه‌بچندین پشت نسبت جزئی با ودا ردومسلما ن ا ست تمام ما یملک ا ورا با سم ا رث میبردوا ولاد ا ورا محکوم میکندوحکام شرع برمنع ا ین قوا عدحکم نمیکنند . حا ل آ نکه‌خلاف‌مذهب ا سلام ا ست ورسول عرب‌وخلفا ی چها رگا نه‌درا حترام ا ینقوم مبا لغت کرده‌ا ند . هرگا ه‌ا زحقوق دیوا ن وجهی درنزدیکی ا زا ین طا یفه‌با شدوبمیردیا ا زکثر ا ستیصا ل فرا ری شودا زا قوام وهمسا یه‌وهم محله‌ا وبا ا ذیت فرا وا ن میگیرند .همچنین ا گریکی‌ا زا ین طا یفه‌مقروض شخص مسلما نی با شدومستا صل وورشکست گرددآ نرا ا زا قوام وهمسا یه‌ونزدیکا ن آ ن شخص‌که‌زرتشتی با شدمیگیرندوا گرمسلما نی با ین طا یفه‌مدیون با شدمحض ا ینکه‌بگویدمفلسم ا ورا بری ا لذمه‌میدا نندودیگرا زا ومطا لبه‌نمینما یندو قس علیهذا .

شا دروا ن هرمزدیا رنوروزهمتی در "یا دکوتا هی ا زسرگذشتم " درموردیزدچنین آ ورده‌ا ست . "دریزدآ نموقع (۱۳۲۷هجری قمری) خیلی مسلما نا ن بزرتشتیا ن ا ذیت میکردند . نا حق فحش ونا سزا بآ نها میگفتندوکتکشا ن میزدند . لبا س زرتشتیا ن با یست نوع مخصوصی با شدکه‌شنا خته‌شوند . توی با زا رجا ها ئیکه‌آ ب پا شیده‌بودپا ی لخت نبا یست بروند . دربخا نه‌مسلما نا ن مهم مخصوصا"آ خوندها وعلما پا ی برهنه‌نبا یست آ مدوشد کنند ، بهرمسلما نیکه‌میرسیدندبا یست با فروتنی سلام کنند . درهرجا که‌مسلما نا ن آ نها را میدیدندنبا یست سوا ربا شند . هرگا ه‌برخلاف‌عمل میکردندموردآ زا روا قع میشدند ،

توسری وکتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم با لباسهای برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه درباغ رستم درخارج شهر وارد شدیم کاری بشهر نداشتیم، مگر یک روز برای اینکه شهر یزد و خانه زرتشتیان و بازار را ببینم خوشبختانه رفتن به داخل شهر و مراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهر یکنفر ما را شناخته و بدیگران خبر داده بود که دیگر آنها بما دسترسی نداشتند."

درمورد کرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان در رنج و عذاب و مورد شکنجه و آزار بوده اند مسلمین بهانه و ایرادهای بیجا میگیرند و میکوشند با تهدید و جبر مسلمان نمایند." در مورد روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ و دوران آموزگاریش درکرمان مینویسد "درضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه و اصولاً زرتشتیان زیاده از حد مورد تحقیر و آزار مسلمانان هستند بفکر چاره افتاده با نظر انجمن یکنفر از گزمه ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده و روزها بیکار بوده است برسم فراش مدرسه و انجمن استخدام میکند که روزها نگهبان بچه های مدرسه باشد که مورد تعقیب و آزار مسلمانان واقع نگردند." شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از طرف روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بسمت رئیس اداره تلفون کرمان منصوب و بکرمان وارد و در رتق و فتق اداره که بیسامانی آن از حد گذشته بود مساعی جمیله بخرج داد. مفتخورهائیکه تلفون را رایگان میخواستند چون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردند که "بچه سبب یکنفر گبر زرتشتی را مدیر و همه کاره تلفون کرده اند در شهریکه مسلمانان با کار تلفون و اشیاء تلفون در تماس میباشند و تقاضای عزل او را کردند که جواب منفی شنیدند."

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران از لحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی و بعضی مراسم آنها بسیار شبیه بایرانیان باستان و زرتشتیان یزد و کرمان میباشد. از جمله لباس زنان ارمنی در روستاها دستمال سه گوشی مانند پنام است که همیشه برلب و چانه دارند، زیرا تنور نان در نزد آنان مقدس است، و حتی به تنور سوگند یاد میکنند. از یک رسم بسیار کهن چنین آموخته اند که درموقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش ورجاوند از دم و تف آنان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان و نصارا برسر مقابر خود آتش میافروزند و محلی برای آتش و عود دارند، ارامنه میباشند که در ایران متوطن هستند. خورشید در نزد ارامنه مقدس است و شکل خورشید در ساختمانهای کهن آنان در "اچمیادزین" ارمنستان برسنگ نبشته های قدیم منقور و درکلیسیاها شکل خورشید با طلا و نقره مزین بجواهر گرانبها هنوز باقی است. قسم بخورشید جزو عادات و کارهای معمولی روزانه آنهاست و بدلبر و معشوق که طرف محبت آنان است "خورشید من" خطاب میکنند.

باید در نظر داشت که در اثر چهارصد سال اقامت در ایران و زندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات و مراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر بمراسم و عقاید ارامنه مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را در زمان قدیم مخصوصاً دوران ساسانیان که ارامنه با ایران تماسهای تلخ و شیرین زیاد داشته اند و حفظ کرده اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفاتر اداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده و چشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشید بظن قوی شاید معبد اناهیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا و اطراف آن تا چهارصد سال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمناف اسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمد سمیع بن میرمحمد متوفی بسال ۱۱۳۵ه‍ که مقبره او در همانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده اند. پیرمرد صدساله ای در این روستا سکونت دارد و قباله کهن هزارساله که برپوست آهو بقلم زرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته و راست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خود او سند را دارد. اگر نشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگشت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبار زیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفید گوسفند میبافند و حدود ۷۲ نخ دارد و سه دور بکمر می بندند. مردم روستاهای لنگرود و فومن در گیلان نیز چنین کشتی بدور کمر می بندند. مردم رودبار زیتون، زرجرد، رشتقون، شنغه، میان بُرد درحومه قزوین، گلین گیه و هرزن واقع بین مرند و جلفا نزدیک مرز شوروی و حدود صدپارچه روستاهای اطراف آن، اموات خود را در مقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک بر آن میریزند و تا سه شب برآن آتش میافروزند و اگر هوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گَلَن گُیَه، هرزن و اطراف تمام چهارشنبه های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیاد درگذشتگان خوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و باهم بخدابیامرزی مردگان میخورند.

زنان مردم رودبار زیتون در حال حیض و دشتان جدا می نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانند مراغه ئیهای رودبار خود را آلوده نمیسازند. مردم محال دیزبار باختری و حسنو در آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه و روستاهای آن که زبان ویژه ای بنام تاتی دارند آداب و رسوم مردم گُلَن گُیَه و هرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتنداز کرنیکان،چای کندی،ملک،ارزین ،نیستان ،خوی نرو،کلاسور،
دمیرچی ،مرگز۰۱ما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانندوبیشترآنها ازمسلمانی
وآداب آن جزنام چیزی باخوددارند.
م
درممسنی وبویراحمد، مردم ازیکدیگرمیپرسندگه ازکدام تش میباشی یعنی ازکدا
آتش وخاندان هستی .هنگام عروسی مردم دورآتش بزرگ فروزان میرقصندوعروس راسه
باردورا جاق پدرمیگردانندوبعدبخانه شوهرمیفرستند. مریض خودرا دورآتش بزرگ ده
میگردانندتا بهبودی یابد. مردم اشکورسفلی،علیا ووسطی درگیلان چون شب عیدچراغ
روشن میکنندتا یکهفته روشن نگاهداشته نمیگذارندخاموش شود. عروس ودامادرا دور
چاه‌آب میگردانندکه ازآثارگرامی داشت اناهیته ایزدآب است. زرتشتیان نیزیکروز
پس ازدامادی شوهررا برسرآب روان یاچاه‌آب میبرندونیایش مینمایند.

*   *   *   *   *

آنچه‌که دربالاذکرشدنشانی است که مردم نامبرده‌باحتمال قوی بیش ازچندسده
ازمسلمانی آنها نگذشته‌باشدکه اینک نیزآتش راگرامی میدارند.

بگفته‌صاحب کتاب سالاریه،غسان درسنه‌یکصدهجری بامارت‌کرمان رسید. زرتشتیان
کرمان تاقبل ازفرمانفرمائی اوکمال قوت راداشتند. بلکه‌بعضی اوقات بمسلمانان
تعدی مینمودند. امیرمزبوربسیاری ازآتشکده‌های آن جماعت رادربلدان وبلوکات‌کرمان
ویران کردوطایفه مزبوره راازظلم نمودن بمسلمانان بازداشت وهیچکس ازآنها رادرقریه‌جات
وبلوکات عاملی ندادتاامارت وحکومتی برمسلمین نداشته‌باشندوجمع کثیری ازآن‌قوم را
طوعا"یاکرها"مسلمان کردوجزیه آنها راعلاوه‌برسابق نمود.

پس ازمرگ عضدالله‌دیلمی، استادهرمزیکی ازامراء دیلم بامارت‌کرمان رسید.
صمصام‌الدوله اورا امارت داد. پس ازمرگ اوپسرش ابوعلی بامارت‌کرمان رسید.

بگفته‌صاحب کتاب سالاریه،شهرک پسرآذرماهان ،شاه‌کرمان بود. درسال ۲۳ه بفرمان
یزدگردبدفاع فارس بااعراب بجنگیدوشکست فاحشی خورد، درآنوقت یزدگرددرگواشیر
کرمان بود. این خبرکه‌بگوشش رسیددرغیاب شهرک دشنام زیاددادکه‌چراباپستی باسپاهی
صدهزارافزون وخزاین زیاد،ازده‌هزاراعراب شکست بخورد. فیروزبرادرشهرک والی‌کرمان
درآن حال حاضربود. چون دشنام وناسزا به‌برادرشنیدبرآشفت وگفت ای یزدگردتوخودرا
ملک‌الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی وخزاین واندوخته‌چندین ساله‌پادشاهان عجم
نزدتوموجودبودوسپاه همه‌ممالک محروسه‌ایران بااستعداددرحضورت حاضر،کنون نزدیک
پنجسال است که‌سپاه‌عرب سال بسال وماه‌بماه وهفته‌بهفته وروزبروزازولایت ایران تصرف
مینمایندوحکام تعیین نموده‌وجزیه‌وخراج میگیرند، یکدفعه‌بالشکرعرب مقابل نشدی
بلکه‌مقابل نیامدی . رستم فرخزادپسرعمت ازسعدوقاص شکست خوردوکشته‌گردیدوبشهر

گریختی. یزدگردچون قوه‌جواب نداشت سربزیرانداخت ،همان شب یزدگرددرنهایت خفت
ازکرمان بصوب خراسان شتافت.

*   *   *   *   *

کوه‌تاریخی شهریارکوه‌بنام اسپهبدشهریاربا وندیکی ازشاهان دسته‌یکم ازخاندان
باوندی درهزارگری جایدارد. وامروزخاندانی بنام شیار= شهریار ازبازماندگان
خاندان شهریارنامبرده‌که‌نزدیک به ۶۰یا ۷۰ خانوارمیشونددردیه‌های نه‌پی وفی نسک
دهستانهای نرم‌آب وپشتکوه هزارگری سکنی دارند. تادوره‌سادات عمادی مازندرانی‌در
هزارجریب تاسده‌هشتم هجری پیروکیش وآیین وراه‌وروش نیاگان باستانی بودندودراین
سده‌بدست میرعماد نامبرده‌مسلمان گشتند.

*   *   *   *   *

بابک خرم دین رهبرفرقه‌خرمدینان ویک ایرانی غیوروطن پرست درزمان دوتن از
خلفای عباسی مامون ومعتصم میزیسته. پدرش مرداس روغن فروشی ازاهل مداین بود.
قیام بابک در۲۰۱ه شروع شدوعلیه‌بیگانگان بویژه‌اعراب بود. مرکزقیام بابک آذربایجان
وبارورهای استوارکوههای اطراف آن بود. سالیان درازسپاه‌مامون رادرنبردهای بسیار
شکست وسردارانش رابهلاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسیدهمه‌نیروی خویش رابسر
خلاف او اعزام داشت. افشین حیدربن کاوس شاهزاده‌خراسانی برسرقوای خلیفه‌به‌پیکار
بابک رفت ، سرانجام کاراوپس ازکشتاربیش ازپانصدهزارسرباز خلیفه باحیله‌وتزویر
افشین ایرانی وخیانت سهل ارمنی ازپیروان اوکه‌فریفته‌طلای خلیفه‌شده‌بودگرفتار گردید
خلیفه،بابک رادرماه‌صفر۲۲۳ه باشکنجه‌بکشت ومرده‌اش رابدارآویخت. طرفداران بابک
بسرخپوش معروف بودند.

*   *   *   *   *

فیروزیا ابولؤلؤیکی ازنجیب زادگان پارسی بودکه‌درجنگ ایران وعرب اسیرشده‌بود
عمربن خطاب خلیفه‌دوم راکه‌باسیاست خویش ایران را تسخیرنمودباخنجرزهرآلودمضروب نمود
عمرپس ازسه‌روزوفات یافت. پس ازکشته‌شدن عمر، پسرش عبدالله‌فیروزودخترش رابجبران
خون پدرکشت.

*   *   *   *   *

بگفته‌صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۵۳ - ۱۵۸ه یوسف ابرم درهرات ظهور
کرد. پس ازسازمان لشکرداوطلب بخشهای میمنه‌ومرغاب وپوشنک رااشغال کرد. یزیدبن
مزیدکه‌ازطرف خلیفه‌منصورامارت خراسان شمالی راداشت ، بدفع یوسف لشکرکشیدوبااو
جنگهای سختی کرد. یوسف دریکی ازجنگها اسیرشدوباسایرسرداران انقلابی دربغداداعدام
گردیدند.

*   *   *   *   *

ابن خلدون مورخ شهیرعرب مینویسدکه اغلب ناشرین علم ودانش اعم ازعلوم دینی وعقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ وکسائی ایرانی بودندوابوعلی وزجاج که قواعدواصول عربی راوضع کردندنیزایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعروپیشوای پرهیزگاران وابن قتیبه مورخ وادیب ونویسنده بزرگ ایرانی بود. راویان حدیث وعلمای اصول وابوحنیفه ایرانی بودندوهیچکس بحفظ علم وجمع وتدوین وتالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است ومصداق حدیث معروفکه میگویدکه اگرعلم درپروین باشد دست ایرانیان بآن خواهدرسیددرباره آنان کاملا "تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یادکرده تاهمان عهدعباسی است ورنه درزمانهای بعددانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، بوعلی سینا، امام فخررازی، جلال الدین بلخی درعالم اسلام وایران ظهورکردندکه همگی ازستارگان قدراول تمدن وفرهنگ ایرانی بشمارمیآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود. زندگی خودرا بالودگان ودلقکان، متملقان، وشرابخواران وکنیزگان خوشکل بسرمیبرد. ازسوی دیگرمردی بس بیباک وشقی وبیرحم بود. مردم قلمرووزیربارسنگین ظلم وشقاوت این خلیفه جباروعمال نابکارش میلرزیدند. این خلیفه دستورداداقلیتهای مذهبی زناربیندندوزنانشان روپوش مخصوص داشته باشند وبردرخانه های خودنقش شیطان بکشند. آنهاراازسوارشدن براسب وشترمنع کردواجازه داد فقط برالاغ سوارشوند، آنهم درخارج ازشهربغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ماهک پورشهرک درزمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلندشدوباعبدالله عامر جنگ کردودرانجام صلح نمودوبحکومت استخرپاینده ماند.

سیستانیها پس ازجنگهای سخت باعبدالرحمن بن سمره چون دشمن راتوانا دیدندبسال ۲۱ه بدادن جزیه تن دردادند.

خاندان استوونددرری تاسال ۴۱ه مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین ازبزرگان راوروصاحب مکنت بسیاریست دختراوبسیاری ازجواهرات پدررابرداشته باپسرفولادزرتشتی عروسی نمود.

حاجی اللهوردی زرتشتی راورمیباشد. وقتیکه خانه قدیمی راخراب کردخزانه بزرگی زیرزمین پیداشد. بنابراین مسلمان گشت تاازوپس نگیرندومسجدوکاروانسراساخت.

* * * * *

بگفته صاحب جامع مفیدی جلددوم، درسال دوم جلوس شاه عباس، بیکتاش خان برای تصرف یزداقدام نمودوقلعه رامحاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت مآثراوطلب مواجب وانعام مینمودندبغارت نمودن قصبات وروستاها ومزارع وخانه های درویشان ومظلومان اشاره مینمود. آنها نیزدرشب بمنازل آن بیچارگان میشتافتندوهرچه درخانه میافتند ضبط وتصرف کرده طلب دفاین پنهانی مینمودند. صاحب خانه رادرتعذیب وشکنجه کشیده آنچه میتوانستندوصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط وتنگی آذوقه مردم شهر راازپای درآوردوجانی بنانی داده میشدبیکتاش خان درسال چهارم جلوس شاه عباس کرمان راگرفت وغارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با۱۲هزارسربازبه یزدحمله کردبیکتاش خان راگرفته وکشت وسرش رابکاشان زیرپای اسب شاه انداخت. حکم کرد سربازان شهروقصبات راتاسه روزغارت نمایندوستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسیان مولفه ۱۲۹۵ه مینویسدکه "اولادپادوسپان دربخش رستمدار ورویان تبرستان تاسال ۸۸۱ه حکومت داشته اند. چندتن ازایشان ازآئین قدیم بملت تازی گرویده بودندوگاهی بواسطه حکام بنی عباس ودیگران ضعیف میشدندولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

"شاپوربن شهریاربن غارن بن شروین پدرشاهان باونداست وفرزندانش بنام غارنوندان تاسال ۶۱۶ه درتبرستان برسرفرمانروائی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفربودندومدت فرمانروائیشان ۱۴۰سال است که بعدازاستیصال آل زیاروآل قابوس دیگرباراستقلال یافته بعضی ازایشان بردین قدیم بوده وبرخی بکیش تازی گرویدندولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته اند. اول این طبقه شهریاربن غارن است واودرزمان سلطان محمدوسلطان سنجربن ملکشاه سلجوقی بوده وباایشان مخالفت کرده وباسنقربخاری مصاف داده اورابشکست وپس سلطان محمدکس باستمالت براوفرستاد. شهریارنیزپسرخودبملازمت سلطان روانه کرد..... شمس الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشدودرسال ۸۰۶ه کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی مازیاررابخواست ووعده ملک وجاه داد. مازیاربقبول دین اسلام تن درداد وبمولاامیرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان رابمازیار داد. چون به تبرستان آمدمردم بسیاربراوگردشدند. ازمسلمانی برگشت وپی سپردین قدیم زرتشتی شدومساجدراخراب کرد. عبدالله طاهرحاکم خراسان، شکایتها ازظلم ماهیارنوشت که هنوزبرکیش قدیم خودباقی است وسرعصیان وطغیان ومخالفت دارد. "مازیارسرداری دلیروجانبازویکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش رافراگرفته وپای بندبسنن ومراسم وعادات وآداب ایران باستان بود. غارن پهلوکه خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی ازهفت

خاندان بزرگ ایران وما زیا را زفرزندان او حاضرنمیشد مالیات سرزمین تبرستان را بدست خاندان طاهربسپاردکه منفورایرانیان بودند. خاندان طاهربرای پایداری فرمانروائی خویش درخراسان خودرا غلام وزرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنابرا ایرانیان آنها را با نظرانزجار خاطرمینگریستند. مازیاربرا ثرخیانت برادرش کهیار بدست سپاه عبدالله طاهراسیرشدودرمجلس باده نوشی اتحادخودرا با افشین وبابک فاش کرد. مازیاربدستورخلیفه وقت معتصم درسال ۲۲۵ه قطعه قطعه گردید.

"بجزازفرمانروائی خاندان زرتشتی که دربالا ذکرشدبگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان تا زمان نادرشاه افشارهنوزازفارسیان عمال وحکام مامورمیشدوا ینقوم را حرمت وعزتی تمام بود (که محل تردیداست) حکام لارستان ازاولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی ازآبای آنان درعهدخلافت عمربن عبدالعزیزمسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژادبوده اند. حکام سندوملتان نسب خودرا بجمشیدمیرسانندوجام را با و اسم خودپیوست میکردند. هنوزایلی درسندهست که بجام مشهورندوشهری درکتیاوار به جام نگر."

"شاهان اسلام درهرگوشه وکناربه تباهی زرتشتیان وکتب مذهبی ایشان میپرداختند، حکیمی درزمان معاویه ازخلیفه اجازت خواست برخی ازنامه های علمی وعملی درقواعد قیام دولت وسلطنت وسیاست ازکتابخانه پارسیان درنینوا ازپهلوی بعربی ترجمه کند. معاویه امرکردتا آن کتابخانه را آتش زدندوسوزاندندکه ورقی ازآن بیرون نیامد. پادشاهی ازاهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید."

"پارسیان رادرهرات پرستشگاه ها بودیکی ازآنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آتشکده را بکشتندوآنرا بمسجدوصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بودشکایت کردند. فرمانروا برای بازجوئی جمعی ازعلما وقضات آن شهررا بخواست وازگذشته بازپرسید. آن جماعت که خودباعث این ظلم بودندبرکذب عرض پارسیان بقرآن سوگندیادکردندکه پرستشگاه پارسیان نبوده وپس ازسوگندادعای خسارت کردندکه چون برمسلمانان بهتان زده اندقتل ایشان واجب است. فرمانروا بدان موجب حکم کردکه درهرات این قوم را عرصه دمار وهلاک سازندوچنان نیز کردندوهرجا آتشکده پارسیان بودبستندومسجدکردندوکتابخانها بسوختندکه ازهزاران یکی ازآثاری بجاست."

"منجمله درداراب فارس عبادتخانه بزرگی درمیان کوه ازسنگ بریده وسرآن را از روی کوه نمایان کرده گنبدزراندودی برآن ساخته بودندکه بزرین گنبدمشهوربوده. در آغازاستیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجدساخته سنه ۵۸ بخط کوفی برآن تاریخ نهادند. بمروراییام ویران گشته وچنان خراب است که درندگان درآن مکان دارند. درسروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تازیان آن را بمسجدتبدیل کردندوطی روزگاران منهدم گشته اینک بچارطاق مشهورواز آن آثاری بجاست. درکرمان دردهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبدجبل که بمسجدتبدیل شده اینک آثارش درجزء قبرستان کرمان باقیست."

با زبگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان "درزمان سلطنت نادرشاه افشارهنوز ۱۲هزارتن اززرتشتیان درجزوسپاه نادرسربازوسواره نظام بودند. باوجوداینهمه حوادث درزمان کریمخان زندقریب ده هزارخانواردرتمام ایران بودند. چون دایم مسلمانان درصدد ذلت وپریشانی ایشان بودنددرزمان سلطنت آقا محمدخان قاجارهم بسیاری را قتل کردندوبرخی رااسیرآذربایجان بردندکه پیران ایشان راهنوزبیاداست. چنان شدکه درزمان فتحعلیشاه شماره زرتشتیان به ششهزارخانواررسیدوجزیه سری ایشان دویست تومان بود. بمروراییام دیوانیان وحکام حق الحکومه ورسومات وغیره برآن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقررداشته بودندوآن را هم یک برد وسه اضافه کرده به تشددتمام وصول مینمودند که بدینواسطه روزبروزضعف وپریشانی زرتشتیان بحدانتها رسیدونتوانستندزیربارگران جزیه برآیندا کثری بهندوستان فراری شدندوبرخی ازکیش قدیم دست کشیدند، تا آنکه در سال ۱۲۲۴ ای نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰ نفررسید. تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵۰ کرمان ۱۲۰۰ شیرازوبوشهر ۴۰ کاشان ۱۰ نفر."

* * * * *

زرتشتیان ایران درنامه خویش بسالمه آذرروزوبهمنماه قدیم سال ۹۹۶ی آمارزرتشتیان را چنین مینویسند. یزد ۳۰۰۰ خانوار، کرمان وخراسانیان ساکن کرمان ۴۲۰۰ خانوار، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار، قزوین ۳۰۰ خانوار. آمارشرفا باد وترکاباد را ۲۴۰۰ خانوار میدهدویا یزدحساب ننموده است.

لیکن بایددانست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیانی که دربخشهای دیگرکشورمیزیسته اندبیخبربوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی ازوجودزرتشتیان درهندنیز بی اطلاع بودند. پژوهشهائی که اینجانب درسالهای اخیربا کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موس کارخانه سپنتا درتهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری دراطراف بلوچستان زندگی میکرده اند. گروهی درتمیندان بین زاهدان وخاش بودندکه ۷۰ سال پیش باضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدرمجیدنام راوی خبربنگارنده اسلام میآورندکه اینک بخارگولکی مشهورند. مردم کوشه درهمان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیرا" اسلام آورده اند درخت سروکهنسالی نزدیک آبادی اینها ست که مراسم نذرونیازبجا میآوردند. هنوزدراطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجوددارندکه ازترس جان ظاهرا"مسلمان هستند. دربخش کوهستانی بشاکرددرجاسک کمترازصدسال پیش زرتشتی وجودداشته است. طایفه شاهوردیخان

واللهوردیخان حدودهفتادسال پیش زرتشتی بودندکه اینک اسلام آورده اند. چنانکه دربخش کشتار آوردیم ساکنان روستای مال سیدآل معروف بقتلگاه درجنوب برازجان وچندروستای آن حدودزرتشتی بوده اندکه درزمان ناصرالدینشاه قاجار با کشتار وقتل وتهدیداسلام پذیرفته اند. بگفته گشتاسب خسروگشتاسب درهرموده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه چادربرخورده که زرتشتی بوده وخودرانهان میداشته اندچون از زرتشتی بودن او آگاه میشوندشارگردیده درپذیراشیش میکوشند. دربخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشیدوبوانات در۲۵۰ سال پیش زرتشتی بوده اند. زرتشتیان بوا به یزدمهاجرت میکنند. زرتشتیان کن دردامنه البرزکه اینک بتهران وصل شده در۲۵۰ سال پیش به یزدمهاجرت مینماینده وبعضی نیزاسلام میآورندآنچه دربالا نوشته شد طبق مدارکی است که بدست آمده وبظن قوی درنقاط دیگرنیززرتشتیان وجودداشته اندکه بواسطه عدم تماس وبیگانگی بتدریج دراسلام مستحیل گشته اند.

درشمال افغانستان عروس ودامادرامانندزرتشتیان ایران، پس ازآنکه سه بار دورآتش فروزان میگردانند. بحجله میفرستند. امادرجنوب افغانستان عروس بمجرد ورودبخانه شوهرنخست میرودپیش آتش خانه یااجاق خانه وکرنش میکند. اهالی افغانستا عموماً درنیمه ماه شعبان که بشب برات مشهوراست بیاددرگذشتگان همانندزرتشتیان که درشب آخرپنجه وه پیش ازبرآمدن آفتاب بیاددرگذشتگان پشت بام آتش میافروزندآتش افروزی بزرگ درمنطقه خودداررند.

* * * * *

سوگندبچراغ وتش یاآتش درهمه نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرمانداری بنادر بسوزچراغ سلمان سوگندیادمیکنند. بین مردم روستا خراسان مثالی است که هروقت بی‌پول میشوی یاراه گم میکنی یاگرسته میشوی بنشین وآتش روشن کن ودعابنما. این مثال باقیمانده عادت رفتن بآتشکده برای رازونیاز با اهورامزداودرخواست رفع مشکلات میباشد. پس ازغروب انتقال آتش ازاجاق خانه بخانه دیگرممنوع است وآن رانامیمون میدانند. پیشه وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه پست آنهاست. کارهای آهنگری، نجاری،سلمانی ونوازندگی‌راامور پست میدانند. سه طبقه دیگربین ایلات عبارتست ازکلانتران، کدخدایان ورعایا، این طبقات باطبقه پست باهم ازدواج واختلاط ندارند. زنهای ایل قشقائی بسیارمتنفذ ودرکارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه خوانها، تعزیه گردانها وآخوندها درمیان ایلات موفقیت ندارند،

درشصت سال پیش بالای منارمسجدجامع شوش شب جمعه آتش میافروختندکه مردم دهات اطراف بدانندکه روزبعدروزجمعه است.

* * * * *

درقحطی که درسال ۱۲۸۸ه درایران اتفاق افتادقریب ده هزارتومان وجه از پارسیان وزرتشتیان ایرانی ساکن هندبتوسط سفارت انگلیس بزرتشتیان ایران رسانیدندکه ازآن قحطی نصف خلق ایران نابودوهلاک شدند. گروه زرتشتیان چندان صدمه وتنگی نکشیدند.

* * * * *

اعتمادالسلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسدکه درنزدیکی آمل بنائیست مخروبه که سه برج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است.

* * * * *

پدشخوارگریاغارنکوه رامورخان اسلامی وتبرستانی جبال ابن قارن وفرمانروا آن راملوک الجبال نامیده اند. کتاب حدودالعالم مولفه ۳۷۲ه دراینموردگوید" کوه قارن ناحیتی است که مراوراده هزارروچیزی دیه است ومردمان وی همه گبرگانند."

* * * * *

فیروزکوه یکی ازبخشهاکوهستانی تبرستان قدیمی است. خرابی ومصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس ازاسلام "درطی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه و مردمش واردآمده است. چنانکه بسال ۵۶۴ه مدت چهل روزمیدان جنگ علاءالدوله بااسپهبد حسن یکم باوندوغیره بود. بسال ۵۹۴ ه بدست سلطان تکش افتادودر۶۱۹ه رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی اسیروباهمه بستگان کشته شد. ودر۷۶۶ه بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمدوبازمانده گنجینه پادشاهان ساسانی وباوندی بتاراج رفت. درسال ۷۹۴ ه اسکندرشیخی چلاوی بفرمان امیرتیمورفیروزکوه راباکشتاربیشماربگشود. درسال ۸۰۷ه امیرتیموربسرکوبی اسکندرشیخی بفیروزکوه آمدوآنجا راباقتل وغارت بی‌پایان بدست گرفت. بسال ۹۰۹ه شاه اسمعیل یکم صفوی باوضعی دلخراش فیروزکوه را مسخرکردوهمه متوطنان وساکنان آنجا راکه طرفدارپادشاه سابق بودندبکشت وبرهیچکس ابقانکرد. ازآنچه گذشت میتوان استنباط نمودکه این شهرکه ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اندچگونه راه نیستی راپیموده اند.

* * * * *

بسیاری ازسنتها وآداب زرتشتیان بین کوچیها یاعشایرفارس باقیمانده است چنانکه درراوستابدارندگان فرزندان بسیاربویژه پسردرودمیفرستد، بین کوچیها نیزداشتن پسر بسیارمهم است که اجاق خانوادگی رانگهداری کند. حفظ اجاق خانوادگی ولزوم وارث برای پیکاربرضددروغ درآیین مزدیستااهمیت بسزائی دارد چنانکه اگرشخص درگذشته بی اولاد باشدبامدادچهارم مرگ اوپسری رابفرزندخواندگی اوازمیان خویشان انتخاب و پلگذارمینمایند. درمیان کوچیها خانواده هائیکه یک پسردارندوراززودداماد مینمایند

که مبادا دنیا را بزودی بدرود گوید و فرزندی از او برای نگهداری اجاق باقی نماند.
افراد کوچیها با اجاق یا آتش خانه و خانواده عقیده راسخی دارند و در خاموش نشدن و روشن بودنش میکوشند و آنرا منبع آثار و صاحب قدرت میپندارند. برخی از خانواده‌ها صاحب اجاق پرفروغ و قوی میباشند. خیانت و بدسلوکی نسبت بچنین خانواده‌ها خطرناک میشمارند. سالیانی درازی درپیش چوپانی اربابش را ترک و بدون جلب رضای او بجای دیگر بچوپانی مشغول میشود. پس از چندی فرزندش بیمار شده میمیرد. چوپان مرگ فرزندرا علامت خشم اجاق خانواده ارباب سابق پنداشته، گریه کنان و پوزش خواهان نزد ارباب قدیمی میشتابد و چندین مرتبه اجاق او را بوسه میدهد و کرنش میکند و تقاضا مینماید که دیگر مورد خشم آن واقع نشود و فرزندان دیگرش را بخطر دچار نکند. قسم باجاقها وکانونی که در آن آتش افروخته باشد معمول است و این قسمها با قتضای ایمانی که بآن دارند، میتوانند مدعی یا منکر را قانع نماید. اجاق مردی را که فرزند نداشته باشد کور یعنی خاموش میدانند و بحال او تاسف میخورند. فقط پسر است که میتواند اجاق پدر را روشن نگاهدارد. مردی را که پسر نداشته باشد بفرض داشتن چندین دختر بدبخت و سیه روزگار میدانند. در عروسیها هنگامیکه عروس میخواهد خانه پدر را ترک نماید، سجده کنان سه مرتبه اجاق خانوادگی را میبوسد و پیرامون آن طواف میکند. اجاق یا آتش خانه همان آتش دادگاه است که یکی از سه آتشکده‌های زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها با زمانده گرامیداشت آتش دادگاه میباشد. بهمن بیگی خان ایل قشقائی به بنده تعریف کرد که آتش خانوادگی آنها طی مدت سیصد سال گذشته حتی در سفر و حضر همیشه روشن نگاهداشته شده است. رقص در میان کوچی‌ها در میدانی صورت میگیرد که برجی از سنگهای سفید ساخته شده و بر بالای آن آتش میافروزند و میرقصند.
ازدواج با دختر کم سن بین افراد ایل قشقائی برخلاف ایل بویراحمد و ممسنی بسیار مذموم و ناپسندیده است و داشتن بیش از یک زن نیز ننگ میدانند.

* * * * *

مردم بشاکرد در بلوچستان بر روی قبر درگذشتگان خویش دیوار گرد بقدر یک متر بلند میسازند که یادگاری از دخمه میباشد و پس از دفن جنازه سنگریزه جمع میکنند و نزدیک روستای خویش بنام درگذشته خویش بر رویهم انباشته میکنند چنانکه زرتشتیان در یزد نزدیک دخمه مینمودند بگفته آقای نژند مردم کرمان در منزل خویش در محلی که میت گذاشته بوده چراغ یا شمع روشن میکنند، چنانکه زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارگ بم بگفته صاحب حدود العالم که مولفه سده چهارم هجری است در دو هزار سال پیش بنا شده است و در طی این مدت چندبار تعمیر گردیده، در ارگ یک آتشکده بهرام وجود داشته که بمسجد تبدیل گردیده و طاق آتش را چراغدان علی قرار داده‌اند. قریب سیصد

قدم دورتر یک آتشگاه که باحتمال قوی آتش آدریان باشد موجود است و یک آتشگاه دیگر در آنجاست که شاید آتش دادگاه باشد.

* * * * *

طایفه منگل و طایفه جاجی در جنوب کابل، در یکصد و پنجاه سال پیش با تهدید بقتل و ستم و ضرب باجبار باسلام آورده‌اند.

* * * * *

بگفته همتی صاحب یادکوتاهی از سرگذشتم "تجارتخانه جهانیان در رفسنجان که رئیس آن شادروان پرویز جهانیان بود در رفسنجان یک تیمچه تجارتی ساخته بود که دارای حمام و بالاخانه‌ها جای تابستانی مسافر و همه چیز بود و زرتشتیانی که باین شهر وارد میشدند و جای سکونت نداشتند، حیران نمانند و مجانا" در تیمچه ساکن شوند. برای ورود و توقف زرتشتیان بلامانع بود."

* * * * *

یک دخمه کهنه قدیمی در بلوک انار بخش کرمان میباشد. کوه بهشت دوزخ نزدیک سلطان آباد کرمان است دوره او نیم فرسنگ میشود و ارتفاع آن ۲۵۰ متر. علامت دخمه در این کوه بسیار است و عمارتی که ارتفاع ۵ ا متر است در این کوه میباشد که از ساروج و سنگ ساخته‌اند و از قراین ظاهر است که بنای این عمارت قبل از بعثت حضرت رسالت بوده است.
درنزدیکی روستای کریم آباد از بلوک سیرجان کوهی میباشد که دویست متر ارتفاع دارد و در قدیم دخمه بوده. شاه شجاع آنرا قلعه ساخت و موسوم بقلعه سنگ است اکنون معمور نمیباشد.
جوزم معرب گوزم میباشد بفتح گاف از قریه شهر بابک درنزدیکی آن دخمه‌ای بر بالای کوهی است که ارتفاع آن تخمین سی ذرع میشود. (نقل از تاریخ کرمان خطی مولفه ۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی ودخمه وقربانی وپنچایت یزد

پنچایت یزد جلسه آسمان روز و فروردین ماه قدیم ۱۲۲۴ ای: در این جلسه موبدان موبد دستوران دستور کیخسرو متعهد شد که موبدان سدره بپوشند و در حضور حضرات موبدان قرار براین شد که هرکس سدره نداشته باشد، او را در آتش ورهرام و گهنبارها راه ندهند و اینکه هرگاه چهار نفر گواهی دهند که موبدی را دیده‌اند که سدره ندارد، برشنوم (نشوه، نه شبه) او باطل است و باید و باره مراسم برشنوم را برگزار کند تا آنکه بتواند موبدی کند و آنکه بینوا باشد و توانائی تهیه سدره را ندارد، مانکجی صاحب سدره برایگان بآنها خواهد داد

مانکجی درجلسه ورهرام وشهریورماه اظهار داشت تاکنون ببهدینان سدره داده میشد، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیزداده شود. سپس درموردقربانی وبره نکشتن اندرزداد که قربانی بموجب فرمان دین وخدا روا نباشدودرجشن مهرایزدقربانی نکنند.

پنچایت یزددرنامه خودبسال مه دیبآ دروآذرماه ۱۲۲۴۰ای با نجمن اکابرصاحبان پارسی هنددرمورددخمه مینویسندکه درورهرام وآبان ماه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزارشده وگروهی بسیاری ازمردم درمراسم جشن وآفرینگان خوانی شرکت داشتندوبهدینان یزدمتقبل شده اندکه ۲۰۶ تومان بابت هزینه دخمه بپردازند.

درجلسه ورهرام وآذرماه مانکجی اظهارداشت پانصدعددسدره ازدهش مهربانجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود. قرارشدبهدینان مبلغ بیست هزارروپیه تاحدامکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند. درجلسه ورهرام ودیماه ۱۲۲۴۰بموبدان دستورداده شدهربهدینی که سدره وکشتی نداشته باشد، کاردینی درمنزل آنها انجام ندهندوبموبدی که انجام نمیدهدپنجقران انعام داده میشود. هربهدینی که بی‌سدره و کشتی پیش دستورنامدار برودبااوهمکلام نخواهدشد. مانکجی اظهارداشت یکهزارسدره ازبمبئی رسیده هرکس میل داردهرسدره به نیم قران بخردوپول فروش آن بازبه بمبئی فرستاده میشودتاسدره های دیگربفرستند. متاسفانه بسیاری ازهموندان اجتماع امروزی مراسم دینی خودراخرافات شمرده پوشیدن سدره وکشتی راترک نموده اند. ازذکراین خبرواحساسات دین پروری موبدان موبدیزددستورنامدار دستورکیخسروبایدستایش کرد که پیشنهادپنچایت یزددرجلسه آبان وآبان ماه ۱۲۲۵۰ی درتعیین حقوق برای اودرپرستاری آتش ورهرام راقبول نمیکندوجواب میدهدهرکس هرچه دلش بخواهدبرای نیازبه آتش ورهرام بپردازدمی‌پذیردنه بعنوان مواجب.

چون تیمسارسرتیپ دکترجهانگیراشیدری درکتاب تاریخ پهلوی وزرتشتیان در صفحات ۲۸۸ – ۲۵۵ درموردپنچایت یزدوکرمان وانجمنهای یزدوکرمان وشیرازوتهران صحبت داشته اند، ازذکرآن خودداری میشود.

× × × × ×

درحدود ۲۸۰تا۳۰۰سال پیش خدابخش جاماسب بختیاری ساکن بوانات فارس باگروه زرتشتیان آنجا به یزدمهاجرت مینمایند. خدابخش که نام اوبربادیه مسین نوشته شده باشنده تفت میگردد.

* * * * *

دربمهراحمدآباد که درچهارکیلومتری اردکان یزدواقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد. یکی ازاهل اسلام آنراتصرف وساختمانی برای اقامت خویش درآنجا بنامینماید.

دکتررکن الدین همایون فرخ دراثرخویش کتاب وکتابخانهای شاهنشاهی ایران صورتی ازکتابخانه‌ها داده است وما دراینجا صورت کتابخانه‌های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان ازآنجا اقتباس مینمائیم.

"کتابخانه ابونصرشاپوراابن اردشیر: یاقوت حموی درمعجم الادبا، ثعالبی دریتیمة الدهر، ابن اشیردرکامل وابن خلکان درطبقات الادبا ازکتابخانه بنام معروف ابونصرشاپوربن اردشیریادکرده اند. ابونصرشاپوربن اردشیرکتابخانه اش راوقف عام کرده بوده است. (اینهم یکی ازافتخارات ایرانیان است که ازقدیم‌ترین دوران دست بایجادکتابخانهای عمومی برای بالابردن سطح معلومات واطلاعات هم میهنان خودزده اند.) درکتابخانه ابونصرشاپورهمه مردم توانسته اندازنفایس وذخایر ادبی وعلمی گرانقدرآن برایگان استفاده کنند. ازاختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاپوربن اردشیرکه آن رابسیارممتازمیداشته است وجودنسخ خطی متعدد درعلوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده است.

"بهانه ودست آویزستیزه گریها ومبارزه مسلمان بازندیگی (زندیقی) وباصطلاح جهاد ومجاهده با بت پرستی وخلاف آیین ودین بود. درلفافه این شعارمردم فریب آنچه کتاب ونوشته گرانقدرایرانی بودبدست فناونابودی سپردندکه برخی ازاین رفتارشان ضرب المثل شد. خیذرپورکاوس افشین اشروسنه راکه ازایرانیان میهن پرست و از دلیران بنام بود، باتهام اینکه درخانه اش کتابی ازخداینامه داشته است آنرادفتر گبرگان خواندندوباین تهمت ناصواب اوراکشتند. وجسدش رانیزسوزاندندوبآب دجله دادند. حکیم مختاری غزنوی درقصایدغرایش چندبار بدفتراافشین اشاره کرده است.

"خدایناامه افشین جلدش باگوهرهای بسیارگرانبها ترصیع یافته بوده است، دانشوران وسخن گستران ایران ازدوران هخامنشیان وسپس اشکانیان وپس از آن ساسانیان برای احیای غرورملی واینکه هم میهنان بدانندوارث چه هنرها بوده وچه قهرمانیها درعرصه پهناورگیتی کرده اندبپرداختن وساختن داستانهای ملی وقهرمانی دست یازیده بودندواینگونه دفترها رادودمان ایرانی بسیارگرامی وعزیزمیداشتندو آنراکارنامه ایران میخواندندوبرای بزرگداشت این کتابها برگهایش رازراندود میکردندوهنرتذهیب ازاین هنگام بوجودآمدوسپس درجهان رواج یافت وجلداینگونه کتابها رانیزباگوهرها میآراستندتاباارزش مادی، ارزش معنوی آنرابه همگان بنمایانند."

کتابخانه رستم‌بن شهریاردرری: "شهنشاه غازی رستم‌بن علی‌بن شهریاردر ری کتابخانه‌ای عظیم برپاداشت، بطوریکه ابن اسفندیارازدانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خودمتذکراست، پس ازاینکه رستم‌بن اردشیرباوندی درتبرستان کشته

شد، او به ری گریخت و مدتها در کتابخانه رستم بن شهریار، از کتابهای آن بهره‌مند گردید، از جمله در این کتابخانه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن بن محمد یزدادی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتابخانه نفیس تا هجوم مغول بر وجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتاب النقض نیز متذکر کتابخانه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتاب تنزیه را در سال ۵۳۳ه بکتابخانه شهنشاه برده‌اند.″

کتابخانه مسجد عتیق اصفهان: ″مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس مانند مسجد ایاصوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیها و سلجوقیان و ایلکانیان و مظفریها و حتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بر وسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جائیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر درآمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظر پادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتابخانه بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالبعلمان بوده.″

کتابخانه فخرالدوله دیلمی: ″شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچمداران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاسداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حدود فرمانروائی خویش بنشر ادب و زبان فارسی کوشش و مجاهدتی چشمگیر داشته‌اند. کتابخانه‌هائیکه این دودمان ایراندوست بنیاد نهادند گنجینه شایگان بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن‌شناس بوده نویسندگان و دانشمندان را بنوشتن کتابها مشوق بود و آثار بسیار در ادب و دانش بنام او تالیف و تصنیف یافته است.″

″پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب برمیگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دوراندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیابند و با وضع و اختراع خطی که از خط راز دبیره (یا واسف دبیره) ریشه میگرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجاوز را بخط نوبنیاد خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده‌اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می‌نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد و قرائن و امارات برصحت

این نظر اینکه بهافرید (به‌آفرید) فرزند ماه فروردین پیش از سال ۱۳۲ه یعنی قبل از خلافت بنی عباس در نیشابور و اطراف آن آئینی تازه بنیاد نهاد. کیش او از تلفیق آیین مانی با دین بهی سرچشمه میگرفت و چنانکه مورخان عرب ثبت کرده‌اند هفت نماز آورده بود که بزبان فارسی بود و برای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی با خط فارسی نوشته بود که پیروانش آن را میخوانده‌اند.″

کتابخانه خاندان نوبختی: ″همچنانکه برمکیان از بزرگان و خدمتگزاران معبد نوبهار بوده‌اند، نوبخت نیز از بازماندگان دودمان مغان فارس بود و از دانش مغان بهره کافی و وافی داشت و با اینکه فارس، خوزستان، ری و خراسان بتصرف عرب و نفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغ همچنان سرپرستی مغان را بعهده داشت و آنان را رهبری و هدایت میکرد. در برابر فشارهای حکام و فرمانروایان عرب با سرسختی ایستادگی مینمود و میکوشید که آیین بهی را در سرزمین فارس زنده نگهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ و نشر افکار و آیین مغی (مجوسی) دستگیر و بزندان افکندند. نوبخت چنانکه در آثار بازمانده از نویسندگان عرب مستفاد است، از دانش مغان آگاه بوده و در نجوم و ستاره‌شناسی که یکی از دانشهای خاص ایشان بوده است اطلاعات وسیع و غنی داشته، کتابی نیز از نجوم از او یاد میکنند که نخست بزبان پهلوی نوشته سپس آن را بعربی ترجمه کرده است.″

″ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد متذکر است که قبل از سال ۱۳۶ه نوبخت مجوس در اهواز محبوس بوده است و بنقل از تاریخ بغداد چنین روایت شده است که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوکبی از شاگردان خود این روایت کرده که جدم نوبخت در آغاز آیین مجوسی داشت و در دانش ستاره‌شناسی سرآمد دیگران بود. آنگاه که در اهواز زندانی بود روزی ابوجعفر منصور را می‌بیند که بزندان آمده بوده. نوبخت گفته است که ابوجعفر منصور را مردی با درایت و زیبا روی دیدم و چهره‌ای دلفریب و نیکو داشت.

″منصور نخستین خلیفه عباسی است که در میان خلفای اسلامی بستاره‌شناسی و احکام نجوم عقیده‌مند بود و منجمان و ستاره‌شناسان را گرامی میداشت، نظرات و اشارات ایشان را بکار می‌بست. نوبخت را که آیین زرتشتی داشت بقبول اسلام واداشت و در دستگاه خود بکار گماشت. نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمان مخصوص و مورد نظر منصور خلیفه بودند بطوریکه خطیب بغدادی، آثارالباقیه و آثارالبلاد متذکرند منصور در ساختن شهر بغداد سال ۱۴۴ه ساعتی آغاز بساختمان آن کرد که نوبخت آن ساعت را براساس احکام نجومی اختیار کرده بود.

″ابوسهل و نوبخت از مترجمان کتب پهلوی بعربی بوده‌اند و از این نکته توان دانست که نوبخت وارث کتابخانه بزرگی از کتابهای فرس قدیم و پهلوی بوده است و با در اختیار

داشتن آنچنان کتابخانه‌ای نه‌تنها وسیله‌نقل آن آثار را بزبان عربی دردست داشته بلکه‌توانسته‌است بفرزندش نیزخواندن ونوشتن خطوط پهلوی اشکانی وساسانی وچه خطوط دیگرایرانی رابیاموزد.

"خاندان نوبختی که‌ازسال ۱۱۴هـ تا ۳۲۶هـ ازآنها نام‌ونشان دردست داریم موسس خزانةالحکمه‌بوده‌اند. خزانةالحکمه مرکزاجتماع ایرانیها وشعوبیه‌بوده‌که‌وسیله‌نوبخت وفرزندش ابوسهل بن نوبخت دایرگردیده‌بودوکتابخانه‌آن بزرگترین کتابخانهای زمان بودوبیشترکتابهای آن کلامی، حکمی، فلسفی،علمی‌ونجومی بوده‌است. ابن ندیم نیزمتذکراین نکته‌هست.

"بطوریکه‌گذشت خاندان نوبخت درنقل آثارادبی وعلمی ایران باستان واحیای سنت های ایران طی دوقرن خدمات برجسته‌ای انجام‌دادندونهالی راکه‌ایشان کاشتند درسده‌های بعد ثمرات واثرات ارزنده‌ای ببارآورده‌است."

مسعودی درالتنبیه‌والاشراف ازکتاب عظیمی درتاریخ ایران صحبت میدارد که‌در سال ۳۰۳هـ دراستخرپیش یکی‌ازبزرگان ایرانی دیده. این کتاب بگفته‌مسعودی مصوروشامل علوم‌کثیره‌ومطالبی بوده‌که‌درآیین نامه‌وگاهنامه‌نیزوجودنداشته‌وآنرا درنیمه جمادی الثانی ۱۱۳هـ استنساخ وبرای هشام‌بن عبدالملک بن مروان ازپهلوی بعربی ترجمه‌کرده‌بودند.

کتابخانه منوچهرهومجی: درسال ۱۳۱۰خورشیدبانوی روانشاد منوچهرهومجی کتابخانه اورابانجمن زرتشتیان تهران هدیه‌نمود. شماره کتابهای آن ۲۵۱۴ میباشدکه‌شامل کتابهای انگلیسی عرفانی وتاریخی وگجراتی است.

کتابخانه‌اردشیریگانگی: بسال ۱۳۴۰خ بانوفرنگیس یگانگی(شاهرخ) کتابخانه بزرگی باهزینه‌خویش بنام‌شوهرخویش اردشیربرروی زمین انجمن زرتشتیان تهران ساختمان نمود. کتابخانه‌نامبرده‌بهترین کتابخانه‌ایرانشناسی وزرتشتی شناسی است مشتمل است برکتابهای انگلیسی ،فارسی، فرانسه ،آلمانی،گجراتی،هندی،اوستا وپهلوی درموضوعات گوناگون بویژه‌درمورددین زرتشتی. کتابخانه منوچهرهومجی نیزدراین کتابخانه‌ادغام‌گردیده‌است شماره‌کتابها اینک بیش ازنه‌هزارمیباشد. واقع درتهران کوچه‌زرتشتیان خیابان میرزاکوچک خان.

کتابخانه‌سازمان فروهرزرتشتی تاسیس ۱۳۳۱خ واقع درکوچه‌بامشاد خیابان حافظ تهران.

کتابخانه‌نرگس بسرپرستی گروه‌زرتشتیان تفت وتوابع مقیم‌مرکزتاسیس ۱۳۵۱خ واقع درمیدان سنائی کوچه‌ششم‌تهران.

کتابخانه‌زرتشتیان بسرپرستی کانون زرتشتیان شریف‌آباد مقیم‌مرکز تاسیس

۱۳۶۰خ واقع درتهران پارس.

کتابخانه‌هورشت واقع درخانه‌روانشاد کریمداد صرفه‌پدردکتررستم‌صرفه‌دریزد بسرپرستی هیئت نظارت برسرمایه‌انجمن زرتشتیان تهران بااهدای ۱۰۶۱جلدکتابهای فارسی،انگلیسی،پهلوی،اوستا وگجراتی بازماندگان روانشاد خدارحم‌هرمزدیار هرمزان اینک بیش ازچهارهزارکتاب دارد وامیدزیادشدن هم‌هست.

کتابخانه‌مارکاردرپرورشگاه مارکاریزدتاسیس ۱۳۱۳دارای بیش ازدوهزارکتاب که‌بخش مهم‌آن بتوسط دینشاه جی‌جی باهای ایرانی سلیسیتربمبئی ورشیدشهمردان اهداگردیده.

کتابخانه‌ناهیدبسرپرستی انجمن زرتشتیان خرمشاه تاسیس ۱۳۵۶خ واقع درخرمشاه یزد.

کتابخانه‌زرتشتیان بسرپرستی انجمن زرتشتیان نرسی‌آباد تاسیس ۱۳۵۴خ واقع درنرسی‌آباد یزد.

کتابخانه‌کوچه‌بیک بسرپرستی انجمن زرتشتیان کوچه‌بیک واقع درکوچه‌بیک تاسیس ۱۳۵۷خ.

کتابخانه‌مهرابی بسرپرستی کمیته‌خیریه‌خداداد مهرابی تاسیس ۱۳۴۱خ واقع‌در خیابان ناصریه‌کرمان.

کتابخانه‌پاسارگادبسرپرستی سازمان جوانان زرتشتی، واقع درپذیرشگاه زرتشتیان درشیراز.

کتابخانه‌مرواریددرطبقه‌هم‌کف دربمهراربابرستم‌گیودرنیوراشل نیویورک اتازونی آمریکا.

کتابخانه‌زرواسترین سنترواقع در LOS ANGELES درجنوب کالیفرنیا اتازونی آمریکا.

دکترهمایون فرخ درپایان صورت کتابخانها چنین نتیجه‌گیری میکند. "هجوم عرب برایران وعدم‌اطلاع وآگاهی گروهی ازوقایع نگاران ازرویدادهای واقعی‌تاریخی درگوشه‌وکنارایران، این توهم‌راپیش‌آورده‌است که‌نزدیک به‌دوقرن ایرانیان دربلا تکلیفی وانقیاد خلفا بسربرده‌اند درحالیکه‌حقیقت واقع جزاینست. ازسال بیست‌وپنجم هجری پورگیلانشاه درتبرستان ورویان علم‌استقلال برافراشت ودرناحیه‌دیگرمازندران اسپهبدباودرسال چهل وپنجم‌هجرت ودابویه‌پورگیل درسال ۵۶هـ وپادوسبان درچهلم هجری وتبعیت آنان پس ازچندی صفاریان،سامانیان،بویهیان و زیاران وووپرچم استقلال برافراشتندوبمروربنفوذبیگانگان پایان دادند. طرح این مسئله‌برای گروهی غیرمترقبه‌وباورنکردنی است که‌ادبیات وفرهنگ ایران پس ازدوران اسلامی متعلق بخودایرانیان است وعرب رادرآن سهمی نیست ووجودگویندگان ونویسندگان

و دانش‌پژوهان قرن سوم و چهارم هجری بر پایه و اساس افکار و آثار گویندگان سده‌های قبل از آن است. اینک در میابیم که برخلاف تصور شکاکان در قسمتی از ایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغاز شده بود و برای حفاظت و صیانت زبان و فرهنگ ایران از دستبرد حوادث پناهگاهی امن و امان بوجود آمده بوده است. آیا قابل قبول است که حکومت و سلطنتی از بیستمین سال هجرت در مازندران و رویان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کند و فاقد خط و زبان باشد؟ آیا این دودمانها که در بخش اعظمی از شمال ایران حکومت میکرده‌اند در سال بیستم هجری بخط کوفی دفترها و رسائل حکومتی خود را مینوشته و تنظیم میکرده‌اند. در سالهای ۲۰ تا ۴۰ ه‍ خط کوفی یا مدنی یا مکی در خارج از حوزه عربستان هم رواج یافته بوده است؟ آیا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ و ادب پهلوی و پارتی آشنائی داشته‌اند (بدلیل وجود کتیبه‌های پهلوی در برجهائی در مازندران از جمله برج گنبد لاجیم و رسکت) با شعر و سرود دوران پیش از اسلام بیگانه بوده‌اند؟ و آیا یکباره و ناگهانی در زمان صفاریان و سامانیان شعر خلق الساعه با آن همه عظمت و بزرگی و بلاغت و فصاحت پدید آمده بوده است؟ تحقیق عمیق در اینگونه مطالب و مسائل به بسیاری از مجهولات میتواند پاسخ مستدل دهد و ما را بعظمت و ارزش فرهنگ جهانی و فروغ بخش ایران رهبری و هدایت کند و این واقعیت و حقیقت را برملاء و آشکار سازد که ایرانیان از دیرباز در علوم و دانشهای گوناگون صاحب آثار و نظر بوده‌اند. وجود کتابخانه‌های عظیم در دوران قدیم بحثی نظری و تخیلی نبوده و همین سنت در بوجود آوردن کتابخانهای بسیار و بیشمار در دوران پس از اسلام و همچنین تاسیس و ایجاد مدرسه‌ها اثری مستقیم و غیر قابل انکار داشته است.»

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امور خویش در دوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که از بین خویش و با نظر دولت انتخاب میشدند. دولت نیز برای اداره امور اقلیت زرتشتی، پستی بنام حکومت مجوسیان دایر کرده بود. کلانتران زرتشتی درباره امور جماعت خویش با او مذاکره مینمودند. وصول مالیات جزیه از افراد زرتشتی برعهده کلانتر وقت بود که در موقع خود بخزانه بپردازد.

صاحب جامع مفیدی در مورد انتصاب کلانتر در ص ۲۰۶ چنین مینویسد. "الله‌قلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹ ه‍) در زمان شاه صفی ثانی صفوی من حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات و حکومت دارالعباره یزد و توابع بقبضه اقتدار در آورد و وزیر جلیل القدر و متصدی خالصجات و کرکراق سرکار خاصه شریفه و ناظر کل اوقاف دارالعباده مزبور گشت و حکومت و داروغگی مجوسیان که فی الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت و بی شائبه تکلف و سخن آرائی آن دوحه چمن سروری در مدت چهل سال که در کمال اقتدار

و اعتبار در بلده طیبه یزد علم استقلال برافراشته بود." باز در صفحه ۷۵۸ چنین آورده "در سال ۱۰۷۹ ه‍ حکومت مجوسیان یزد که فی الحقیقت منصبی است عظیم القدر به محمد خلیل بیک خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود."

موقعیت کلانتران زرتشتی بسیار مهم بوده. نامه‌هائی که از پارسیان هند بنام موبدان ایران میآمده و جویای پرسش پاسخهای دینی خود بوده‌اند، در خانه کلانتر بوسیله موبدان و با حضور او پاسخ داده میشد و همه موبدان و کلانتر و بسیاری از بهدینان متنفذ امضاء میکردند. نام بهدینان و موبدان شهرهای دیگر نیز در آن ذکر مینمودند.

نامه‌های پارسیان که از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی با یران میرسد تنها از نام ملا بهرام اردشیر کلانتر ساکن خرمشاه اطلاع داریم که در منزل او جواب نامه داده میشود. چون هنگام ورود ملا کاوس بن رستم چاپار نامه هند، کلانتر وقت در یزد نبود و برای انجام امور مالی زرتشتیان بشیراز پایتخت کشور رفته بود، پاسخ نامه تا دو ماه پس از ورود او بتاخیر افتاد. هنگام مراجعت کلانتر انجمنی از موبدان و بهدینان در منزل او تشکیل و پاسخ نامه نوشته و بچاپار نامه داده میشود. یزد در آن هنگام دستورنشین بود ولی قبل از آن ترکاباد تا چندین سده دستورنشین بوده است.

از نامه‌های آن زمان چنین مستفاد میشود که پس از سال ۱۱۰۰ یزدگردی شصت خانوار از موبدان زرتشتی ترکاباد بواسطه ستمکاری و ضرب و شتم ماموین در اخذ مالیات جزیه دسته جمعی اسلام میآورند و پس از اسلام آوردن چون پیشوای دین و بعبارت دیگر سید دین بوده‌اند عمامه سیدی برسر میگذارند و سید و آقای مسلمانان میشوند. دستور وقت پس از این پیشآمد با آتش مقدس و رهرام به یزد میرود و یزد دستورنشین میگردد.

از نام کلانتران پیش از سال ۱۱۴۲ ی اطلاعی در دست نیست. تنها از نام شخصی که در سال ۱۱۴۲ ی کلانتر بوده بنام ملا بهرام اردشیر خرمشاهی آنهم از گزارشی که ملا کاوس در هند داده بدست ما خبر رسیده است. ملا بهرام در دوره کلانتری خویش مصدر خدمت مهمی نسبت بزرتشتیان شده و آن اینکه اقلیت مذهبی یهود میبایست یک وصله ناجور کهنه بر پشت قبای خود بدوزند تا از دور شناخته شوند. اما برای زرتشتیان چنین حکمی وجود نداشت. تنبان زرتشتیان سفید بود و تنبان مسلمانان نیلی یا سیاه رنگ. اما در سال ۱۸۸۰ م درمورد زرتشتیان نیز چنین حکمی صادر کردند. ملا بهرام خرمشاهی کلانتر زرتشتیان بگفته ناپیر ملکم از حاکم وقت محمدحسن خان مهلت سه روز خواست و بهمه زرتشتیان دستور داد فورا " لبه گریبان پیراهن خود را گلدوزی نمایند و روز سوم همه مردم آن پیراهن را پوشیده بکوچه و بازار بروند. ملا بهرام بحاکم عرض نمود مقصود از حکم تشخیص زرتشتیان از مسلمانان است اینک با این وسیله از یهودیها نیز تشخیص داده میشوند. علما چون دیدند برخلاف منظور آنان که هتک شرف زرتشتیان بود خود را بوضع بهتری آراسته‌اند موضوع را مسکوت گذاشتند.

اما نام کلانتران دوره بعد تر در یزد عبارتست از خداداد رستم کدخدا کسنویه ای مرزبان ظهراب کسنویه ای و بعد نوه اش هرمزدیار خدابخش و پس از او ملا بهرام خرمشاهی سپس کدخدا بهزاد از نام پدر و محل اقامت او بیخبریم. کدخدا بهزاد در سال ۱۲۲۳ ای ببعد کلانتر یزد بوده است. مردم از زیاده رویهای او در مورد جمع آوری جزیه بمانکجی و پنچایت یزد که در سال ۱۲۲۳ ای تشکیل شده بود شکایت مینمایند، و بحساب او در امرداد ماه ۱۲۲۵ ای رسیدگی میشود. بدینقرار:

ازرعیت وصول کرده	۱۱۵۷ر۹ تومان	خرج کرده اصل پول دیوان	۸۳۶ر۴ر۸۰۰ تومان
تومان عباسی	۱۹ر۸	حق الحکومه	۱۰۰ر۰
	۱۱۷۷ر۷	میرزا سیدحسین رکن آبادی	۲۲ر۰
		تفاوت مستمری	۷ر۲
		تفاوت تخفیف	۱۵ر۰
		تومانی سیصد دینار	۲۷ر۲ر۲۰۰
		داروغگی	۲۵ر
		میرزا صدر	۱۳ر
		مستمری	۷۲ر
		مواجب کدخدا	۴۰ر
			۱۱۵۷ر۹
		طلب مردم	۱۹ر۸

بموجب صورت فوق کدخدا بهزاد یکصد و نود و هشت قران زیادتر از مردم وصول کرده است. آخرین کلانتر یزد ملادینیار بهرام کلانتر میباشد که بموجب فرمان جلال الدوله مورخ به ۱۳۱۶ه با مین الفارسیان ملقب گردید.

کتاب در التیجان تالیف اعتماد السلطنه در سالنامه ۱۳۰۸ه در آخر کتاب نام مهاکارگزاران زرتشتی کرمان را بدین روش میدهد. ملاکیخسرو کلانتر، ملاگشتاسب ریش سفید و میرزا بهمن ریش سفید و در سالنامه ۱۳۰۹ه نام ملاجمشید پسر ملا کیخسرو هم یاد شده است. در سالنامه ۱۳۰۹ه نام رستمجی پارسی را ذکر میکند که نماینده دولت شاهنشاهی در کلکته شهر مهم کشور هند بوده است. در دوره زمامداری جلال الدوله پسر ظل السلطان بسال ۱۲۶۱ ای در یزد کدخدا خداداد اسفندیار مریابادی تماس نزدیکی با جلال الدوله داشته و مصدر خدماتی نیز بجماعت زرتشتیان بوده است، کتاب الماثر والاثار تالیف محمد حسنخان اعتماد السلطنه مولفه ۱۳۰۶ هجری قمری از رستمجی زرتشتی هند که در کلکته قونسول ایران بوده و از میرزا حبیب الله سرپرست زرتشتیان و ملاکیخسرو کلانتر و ریش سفید زرتشتیان کرمان و یزد نام میبرد.

رونوشت تعهدی که مانکجی هاتریا از موبدان یزد گرفته است

تاریخ یوم فرخ گوش اج سفندارمزد ماه قدیم ۱۲۲۴ ای سرکار رست صاحب مانکجی حضرات موبدان مفصله ذیل را طلبیده در منزل آتش ورهرام سئوال پرسیدند. سئوال اول اینکه در طریقت آئین زرتشت انوشه روان، جایز و لازم است که کل هم موبدان و بهدینان بقانون راه دین سدره بپوشند یا خیر. حضرات حاضر جواب دادند که بلی جایز و لازم است، هرکس نپوشد خارج از دین بهی میباشد. یعنی باید کلاً زن و مرد سدره بپوشند چنانچه هر بهدینی با سدره نباشد و هر موبدی بخانه آن شخص برود کار روان بکند آن موبد از کار موبدی معزول است هوشت از او بگیرند و چون قبل از این قرار شده بود کلا" زن و مرد و طفل موبدان سدره بپوشانند تا در این هنگام بعضی عمل نموده و بعضی سهل شمرده از تاریخ فوق اقرار نمودند و سوگند یاد کردند که من بعد از این خود و عیال خود سدره بپوشند و بپوشانند. به دین بهی بی بهره هستند اگر نکنند. و دیگر سئوال فرمودند که در طریقت و بفرموده حضرت زرا تشت گاو کشتن جایز است یا خلاف است. جواب گفته که خلاف است. بفرموده پیغمبر زرا تشت بهیچ وجه گاو را نباید کشت. فرمودند اگر چنین است چرا گاو را بخاتون یا نو میبرند او را بسیاست میکشند؟ جواب گفته که آنهم خلاف است. بعد از این عمل موقوف است. امضاء

دستور دستوران نامدار ـ موبد دینیار نوشیروان ـ موبد بهرام موبد بهمرد ـ موبد خدابخش مرزبان ـ موبد فرود آبادان ـ موبد خداداد خدابخش ـ موبد جمشید خدابخش ـ موبد فریبرز ـ موبد بهرام اردشیر ـ موبد خدابخش رستم ـ موبد آبادان ـ موبد مهربان پشوتن ـ موبد خداداد ـ موبد اورمزدیار سیاوش ـ موبد رستم مهربان ـ موبد شهریار اسفندیار ـ موبد کیخسرو مهربان ـ موبد بهرام خدابخش ـ موبد پیران رستم ـ موبد خداداد اردشیر ـ موبد دینیار وفادار ـ موبد خسرو بهمن ـ موبد مهربان خسرو ـ موبد کیخسرو بهمن ـ موبد هماوند ـ موبد خسرو مهربان ـ موبد فرامرز ـ موبد خداداد دینیار ـ موبد تیرانداز اردشیر ـ حقیر دینیار ولد بامس حضور داشت.

فهرست کتب زرتشتیان که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند و اینک در دست نیست یا بنظر نگارنده نرسیده

(نقل از نسخه خطی بنشانی R 84 محفوظ در کتابخانه خورشیدچی کاما در بمبئی)

۱ـ آئینه سکندر، نام کتابیست از تصنیف ذوالعلوم حضرت آذرکیوان در بیان عقل و نفوس. ۲ـ تاریخ ابن همایون از تصنیف طایفه اول وخشوران و خشور آباد که او را صاحب شریعت و پیغمبر کامل دانند. ۳ـ اورند نامه، تصنیف پیشدادو خشورو

پیشدا دشهنشاهوشنگ . ۴ـ تهمورث نا مه ، دربیا ن ریا ضت حضرت کیومرث . ۵ ـ نها د
موبدی. ۶ـ فرها دگرد ،دربیا ن آ نکه برکیومرث وحی نا زل شدبجهت فرما ندهی وحکمرا نی
وبنا ی سلطنت ا ووذکرسلطنت هوشنگ . ۷ـ ا روندنا مه دربیا ن حضرت سیا مک یعنی
شیث مذکورا ست . ۸ـ جا ویدا ن خرد ، کتا بیست درحکمت عملی ا زتصنیف شا هنشا ه
هوشنگ . (ا ین کتا ب نا قص وچندین چا پ آ ن موجودا ست وبهترین چا پ آ ن ترجمه و
تا لیف سیدمحمدکا ظما ما مبروا یت ا بن مسکویه‌را زی میبا شد .) ۹ـ نا مه‌شیدستا ن ،
تصنیف شهنشا ه‌جمشید . ۱۰ـ فرها دنا مه ، دربیا ن ریا ضت حضرت تهمورث وغیره . ۱۱ـ
آ فریدون نا مه ، درا حوا ل تهمورث . ۱۲ـ نا مه‌خجسته‌ا فرا ز ،تصنیف وخشورمنوچهر .
۱۳ـ شکوه‌سا ر ،تصنیف حضرت سا سا ن دویم‌دربیا ن علم‌حصولی وحضوری. ۱۴ـ کتا ب تهمورث
نا مه . ۱۵ـ نا مه‌شکوه‌فزا ، ا زفرزا نه‌پهلوا ن دستا ن سا م‌دربیا ن منوچهر . ۱۶ـ خدیو
نا مه . ۱۷ـ نا مه‌آ ئینه‌آ ئین، ا زفرزا نه‌جا ما سب . ۱۸ـ وا قعه‌ا ولیا ی پا رس،دربیا ن
کیخسرو . ۱۹ـ جا مع ا لاصول،ا زتصنیف ا بن ا ثیردربیا ن وجه‌تسمیه‌کیخسرو . ۲۰ـ فر
آ زا دگا ن، کتا بی‌ا ست ا زتصنیف آ زا دسروکه‌ا زنژا دسا م‌بن نریما ن ا ست وا کثرش مشتمل
برکردا ررستم‌وخدا پرستی وجها نگیری ا وونیزدرآ ن کتا ب مذکورا ست که‌حضرت رستم‌میگفت
که‌دروا قعه‌ا ی دیدم‌که‌میگفتندسه‌گنا ه‌کردی که‌با وجودعبا دت شرا ب ا زا ندا زه‌بیرون خوردی
وگوشت زندبا ر که‌مکروه‌ا ست خوردی وجمعی که‌تهذیب ا خلاق بریا ضت کنندا یشا ن را نیز
برا کل گوشت تکلیف نمودی یا خبربا ش که‌ترا حرب ا سفندیا ربا یدنمودکه‌ا زآ ن ا مری‌عظیم‌تر
نیست . ۲۱ـ کتا ب نیرم‌سور ، دربیا ن تهمتن رستم‌آ نچه‌بتحقیق پیوسته‌ودرکتب معتبره
ا یرا نیا ن آ مده‌که‌رستم‌بعدا زآ نکه‌حضرت زرتشت مبعوث شدقرا ئت زندآ موخت وبدا ن پردا خت
ا ما درمستی با ده‌نوشی گورکشته‌شیرخورده‌ونا دا نسته‌بهمن را نیزبخوردن گوشت تکلیف
نمودوا ودست نیا زید . ۲۲ـ نا مه‌خردکا م ، ا زشهنشا ه‌بهمن دربیا ن ا سفندیا روگرویدن
رستم‌بدین زرتشت علیه‌ا لسلام‌وا ورا رسا له‌ا یست مدلل برقبله‌نها دن حضرت آ تش وغیره .
۲۳ـ نا مه‌آ ئین دا دنا م ،ا زوخشوردیوبندشهنشا ه‌تهمورث دربیا ن بزرگی شهنشا ه‌هوشنگ .
۲۴ـ تفسیرژند ، ا زآ ذرسا سا ن ا کبر . ۲۵ـ پرتوفرهنگ ، ا زآ ذرکیوا ن . ۲۶ـ تخت
طا قدیس ا ز آ ذرکیوا ن دربا ب نورا لانوا روربا لنوع هرا شیاء . ۲۷ـ طبا ع نا مه ،
درمعرفت عقول . ۲۸ـ مثل ا فلاطونی، درمعرفت عقول . ۲۹ـ هدینه‌سپهر ، ا زحکیم
جا ما سب دربیا ن فلک ا لافلاک . ۳۰ـ فرزین فرهنگ ا زشیدآ ئین دربا ب ا فلاک. ۳۱ـ هنر
آ با د ، ا زدستا ن سا م‌دربزرگی کوا کب سبعه‌ومفا صله‌فیما بین ا یشا ن وکسوف وغیره .
۳۲ـ نا مه‌برزیوند ، ا زرسول ا لله‌زرتشت علیه‌ا لسلام . برزیوندبمعنی سخن بی رمز و
صریح را گویندودرا ین نا مه‌چگونگی عنا صرچها رگا نه‌که‌ا زآ میزش یکدیگرچه‌خا صیت پیدا
میشودوا حوا ل هفت ا قا لیم‌وزلزله‌زمین وغیره‌مذکورا ست . ۳۳ـ پا لان خرا ن، ا زشیدوش
نا می‌که‌پیشکا رحضرت سا سا ن بنده‌بود . ۳۴ـ کنشنا مه‌ا زپا دشا ه‌جمشید . ۳۵ـ شرح

سیا ست مدن، ا زحکما . ۳۶ـ ا زشهنشا ه‌ا ردشیردرا نتظا م‌مملکت . ۳۷ـ با ستا ن نا مه ،
دربا ب شهنشا ه‌ا ردشیر . ۳۸ـ نصا یح ا لملوک ، ا زآ ذرمهر . ۳۹ـ با دوا ن خرد ، ا ز
وخشورپیشدا دوشهنشا ه‌پیشدا دمذکورا ست ودرعلاما ت تفرس . ۴۰ـ خردکا م‌نا مه‌ا ز
شهنشا ه‌بهمن . ۴۱ـ رسا له‌تهمتن دورا ن، دربا ب آ تش پرستی. ۴۲ـ بست شا هی ، در
بزرگی ا سفندیا روآ نچه‌فیما بین ا وورستم‌وا قع شد . ۴۳ـ تهمورث نا مه ، دربیا ن مذکور .
۴۴ـ نا مه‌طهمورسی ،تهمورث نا مه‌را گویندکه‌دربا لامذکورشد . ۴۵ـ نا مه‌فرها دبن‌ا ردشیر،
دربا ب سیمرغ که‌ا ومرتا ض کا مل درصورت طا یربود . ۴۶ـ رسا له‌ا یست ا زبهرا مشا ه‌که
ا ونیزا زمرتا ضا ن حکما بودودرا حوا ل سیمرغ تصنیف نموده . ۴۷ـ کردا رنا مه ،دربیا ن
رستم‌وا سفندیا ر . ۴۸ـ نا مه‌دا نش ا فروز ، ا زشهنشا ه‌ا ردشیربا بکا ن . ۴۹ـ ویژه
پرویزی ، ا زبزرگ ا میددربیا ن بهمن یعنی عقل ا ول . ۵۰ ـ کردا رشا هی،درچگونگی
شهنشا ه‌بهمن . ۵۱ ـ دا دنا مه ، درچگونگی شهنشا ه‌بهمن . ۵۲ ـ نا مه‌ا زتصنیف
بهمنیا ربن خرا دبن زرمهرکه‌یکی‌ا زعظما ی فرس وصلحا ی عصربوددرا حوا ل شهنشا ه‌ا ردشیر،
۵۳ ـ با ستا ن نا مه ، ا زآ ذرآ ئین درستا یش بهمن پا دشا ه . ۵۴ ـ نها دشا هی ا زتصنیف
وفرا هم‌آ ورده‌ها ئی دربا ب ا نتظا م‌مملکت پا دشا ه‌بهمن . ۵۵ ـ آ ئین خسروی ا زجوا مع
ا یزدگشسب ا ست دربا ب ا نتظا م‌سلطنت شهنشا ه‌بهمن . ۵۶ ـ نا مه‌را ست ا یستی،ا زتصنیف
شهنشا ه‌بهمن دربیا ن قتل زندبا ر . ۵۷ ـ جا ما سب نها دـ جمع کرده‌فرزا نه‌صا حب جما ل
مشتمل برکردا رخسروا ن ونصا یح ا یشا ن وموا عظ فرزا نگا ن وآ دا ب وخوا ص بزرگا ن و
وقا یع ا قا لیم سبعه . ۵۸ ـ آ ئین بهمنی ، که‌درخلق وکردا را وست مشتمل برسخنا ن
آ ن حضرت . ۵۹ ـ دا را ب نا مه ، ا زدا را ب ا کبردرکردا رپا دشا ها ن گذشته . ۶۰ـ با ستا
نا مه‌دا نشور . ۶۱ـ خرا دنا مه . ۶۲ـ دا نش ا فزا ی نوشیروا نی، بوذرجمهرنوشته . ۶۳ـ
تا ریخ شیدوش که‌ا زقدما ی مورخین پا رس ا ست . ۶۴ـ گلستا ن بینش ا زتصا نیف خرا دبن
آ ئین گشسب دروا نمودکیا نی وسا یرنا مها ی ا عجا م‌مسطورا ست . ۶۵ـ گلستا ن دا نش ،
ا زتصا نیف آ ذرپژوه‌بن آ ذرآ ئین بن کستهم‌بن بهرا م‌بن ما ه‌آ ذربن فریبرزبن کا وس .
۶۶ـ نوروزشا هی، فرا هم‌آ ورده‌ها ی خرا دبن برزین بن سیما ی برزین بن آ ئین گشسب بن
زوا ره‌بن زا ل بن سا م دربیا ن رستم‌ودخترا وبا نوگشسب . ۶۷ـ جا ما سبی، ا زفرزا نه
جا ما سب . ۶۸ـ دا نش فروز ، درچگونگی شهنشا ه‌دا را ب بن بهمن . ۶۹ـ ما ه‌آ ذر را
رسا له‌ا یست درشنا خت آ تشکده‌ها وآ دا ب زیا رت آ ذرپرستی که‌بفرموده‌هرمزبن نوشیروا ن
نوشته . ۷۰ـ نا مه‌فرها دکه‌یکی‌ا زموبدا ن ا ست وتا ریخ وصفا ت آ ذرکده‌ها وطریق وآ دا ب
زیا رت ونما زوچون ا ذکا ر وسده‌وچله‌وسا لیا نه‌وخلوت وسا یرطا عا ت وا بصا رروحا نیا ت
ذکرکرده ، درآ ن کتا ب گویدکه‌آ تش بلخ ا زآ ینه‌گشتا سب ا ست وا لی یومنا که‌روزگا ر
حضرت شهریا رپا دشا ه‌جها ن ا ردشیربا بکا ن ا ست نیفسرده‌وکسی بخرا بی آ ن جزا رجا سب
سعی نموده‌وبعدا زا وآ سیب ا لی‌ا لیوم‌برآ ن نرسیده‌وهمگی ملوک ا عجا م‌درتعمیرومرمت

آن میفزودند. ۷۱ـ نامه هوش پیرای، از بوذرجمهردربیان طبقه اشکانیان. ۷۲ـ باستان نامه، دراین نامه بسیاری ذکرملوک عجم آمده است. ۷۳ـ نامه فروغ بخشای، دربیان حضرت ساسان. ۷۴ـ کتاب بادسار، ازموبدهوش دربیان شهنشاهداراب. ۷۵ـ کارنامه، نسخه ایست ازمولفات شهنشاه اردشیربابکان مشتمل برکیفیت خروج و طواف اودراطراف واکناف ربع مسکون. (چندین جورترجمه این کتاب که بپهلویست چاپ شده است.) ۷۶ـ سوم سور، یعنی آداب العیش نام و آن کتاب جهت عوام اردشیر بابکان تصنیف کرده و آن مشتمل برآداب خوردن وآشامیدن وبامردم زندگانی کردن. ۷۷ـ کارستان، نام کتابی سترک است درحکمت عملی ازشهنشاه اردشیربابکان. ۷۸ـ نورحدیقه بینش، ازشهنشاه اردشیر. ۷۹ـ سروموزون بساتین، ازشهنشاه اردشیر. ۸۰ـ نهادفارس. ۸۱ـ نهادخسروی، دربیان کرم وسخاوت شهنشاه شاپوربیان کرده. ۸۲ـ نامه سرافرهنگ، ازوخشورهنرپرورساسان پنجم درچگونگی سلطنت خسروپرویز. ۸۳ـ کتاب کتب سیر، دربیان خسروپرویز. ۸۴ـ رساله ایست ازآذرزرتشت، درریاضت سیامک. ۸۵ـ آمیغستان، دربیان آبادیان که ازایشان اختراع اسباب دنیا وجودگرفت. ۸۶ـ اخترستان، دربیان قبله نهادن اختران وبوی خوش که مخصوص ایشان است افروختن. ۸۷ـ جشن سده تصنیف وترجمه موبدهوش درمکانات اعمال وکشتن زندبار. ۸۸ـ سرودمستان ازموبدهوشیار مرقوم است که اززمان شت کیومرث تاجمشیدشیروغیره درندگان مطیع ایشان بودندوخون نمیریختند. ۸۹ـ زردست افشار، تصنیف نموده موبدسروش درجلسات و آئین نشستن. (این کتاب درهندوایران چاپ شده است.) ۹۰ـ نوشدارو، کتابی است ازموبدسروش. ۹۱ـ سکنگبین، ازموبدسروش. ۹۲ـ بزمگاه تصنیف موبدخوشی. ۹۳ـ ارژنگ مانی، تصنیف فرزانه بهرام بن فرشادکه اوراکوچک بهرام گویند. ۹۴ـ ویژه موبدی، تصنیف موبدپرستاربن خورشید. ۹۵ـ پیمان فرهنگ، نامه ایست ازپیغمبرمه آباد و آن را ترجمه ها کرده اند یکی ازآن ترجمه ها ترجمه فریدون آبتین است ودیگرازبزرگمهر برای نوشیروان قبادواین پیمان فرهنگ کلام آلهی است. ۹۶ـ کامگار، ازپارسی گروه سمرادیان که درعهدسلطان محمودغزنوی بودرساله منظومه نوشته. ۹۷ـ رساله جمشاسپ بن جمشیداست وگروهی در اطاعت اوبودندکه ایشان به جمشاسپیان معروفند. ۹۸ـ رساله ازخداداد، واوموبدی بوددرهنگام ضعف سلطنت جمشیدوتسلط ضحاک و متابعان او راخدائیان گویند. ۹۹ـ رساله ای ازمردی پیکری نام ومتابعان اورا پیکریان گویندوعقیده این فرقه آنست که ایزدمتعال عبارت ازآتش است. ۱۰۰ـ رساله ای ازآلار، وگروهی که پیرواوبودندموسوم به آلاریانندومذهبشان چنین است که خدا ازآب است. ۱۰۱ـ رازآباد، نام رساله ایست ازشیداب مشهوربشمس الدین و اوپزشکی بودورساله مذکوردرتقویت آئین خویش مدلل بآیات قرآنی ساخته. ۱۰۲ـ نامه آخش، آخش موبدی بودپارسی نژادوآیین خودراچنان تعیین نموده بودکه مایه

آخشیجان خداست. ۱۰۳ـ موبدآذرخراد کتابی تصنیف نموده دربیان زندکه ۲۱ نسک است. ۱۰۴ـ رمزستان زرتشت، ازتصنیف حکیم آلهی جاماسب. ۱۰۵ـ سانیال، نام نامه ایست مشتمل برآئین خلع بدن وبحق پیوستن وازاین بزرگتردراین عمل کتابی نیست ازگروه سپاسیان. ۱۰۶ـ نامه آذریان، درمیان پادشاه خسروپرویز وپیغمبرعربی محمدآنچه واقع شددراین نامه مذکوراست. ۱۰۷ـ تفسیرتاوتودکه فرشمی است ازدساتیرمصنف ساسان پنجم. ۱۰۸ـ رساله ایست ازکلام شیدوش شاگرد ساسان بنده که بوساطت شاگردحضرت ساسان پنجم است. ۱۰۹ـ کتاب آذرپرستان از حکیم آلهی بوذرجمهردربیان حضرت واجب الوجود. ۱۱۰ـ چمن سوم ازکتاب شارستان چهارچمن که ناقص است وچمن چهارم آن اکنون بدست هیچکس ازپارسیان نمانده وبا وجودتفحص تمام میسرنمیگردد.

مردان نامورزرتشتی

<u>ارباب رستم گیو</u>: که شهرت نیکوکاریاش سراسرکشورایران رافراگرفته ونیک نامیاش موردتصدیق خاص وعام است روز ۱۵ مهر ۱۳۵۹ درسن ۹۴ سالگی بسرای جاودانی شتافت وباپاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم برمفهوم این جمله که تنها "خوشبخت کسیاست که برای خوشبختی دیگران بکوشد" زندگانی پرازکاروکوشش بود. آثارخیرفراوانی که ازاین شادروان درسراسرکشوربنیادگرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش وحفظ موسسات خیریه وبهره وری بیشترمستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۲ سال پیش) "بنیادرستم گیو" تاسیس وبه تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید واینک باختصارفهرست کارهای نیک ودهشهای خیراندیشانه وموسسات خیریه ای که ایجادومورداستفاده عموم است درزیرآورده میشود:

(۱)دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیودرتهران (۲)کمک به کسربودجه وساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳)مجتمع بزرگ فرهنگی واجتماعی ومسکونی درتهرانپارس برای استفاده مردم فاقدخانه، بنام رستم باغ برروی قطعه زمینی بمساحت ۲۵ هزارمتر که مشتمل است برآدریان (معبد) ـ کتابخانه ـ تالارهای اجتماعی برای جشنها وهم چنین تالارمخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی ونیزساختمانهائی که درحال حاضر شصت خانواده ازافرادکم بضاعت درآن مسکون وافزون برآن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر دردست ساخت وانتظارمیرودتاچندماه دیگرتکمیل ومورداستفاده خانواده مستضعف قرارگیرد ضمناً "زمین ورزش وبازی دراختیارجوانان ونونهالان قرارداردارد (۴)دوباب دبستانهای دخترانه وپسرانه دوازده کلاسه برروی دوقطعه زمین هریک بمساحت پنج هزارمتربنام استادخدابخش واستادپورداودکه سالهاست مورداستفاده است (۵) آب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) ـ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوانان کام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸) دماوند (قریه کوهان) ـ ایجاد ساختمانهای مسجد ـ حمام بهداشتی ـ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروزکوه به قریه نامبرده (۹) یزد ـ الف ـ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب ـ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام "تالار مروارید" مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می‌شود، پ ـ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله‌کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می‌شدند، ت ـ کمک به بودجه لوله‌کشی قریه نصرت آباد یزد، ث ـ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، ج ـ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکار یزد ـ سازمان جوانان زرتشتی ـ دبیرستان کیخسروی ـ انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوارکشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ـ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ـ انجمن زرتشتیان و آموزشگاهها و دانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ـ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ـ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) ـ تهران ـ کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) دربمهر ارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمال غرب نیویورک در نیوراشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمان چهار طبقه. (۱۴) دربمهر مهربان گیو بنام گانه برادرزاده جوان ناکامش مهربان در کانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان ؛ ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمراً از کمک های بنیاد برخوردار می‌باشند همانند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها ـ سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران ـ کانون دانشجویان تهران ـ کمک به بودجه آرامگاههای زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و در مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و هلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیت بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهای بنیاد روانشاد ارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بی‌خبریم زیرا آن روانشاد از تظاهر

و خودنمائی بیزار و خصلتاً از فخرفروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا برشمرده شد امکاناً کامل نمی‌باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه ارباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است.

* * * * *

دکتر اسفندیار یگانگی : حسینی‌داور در زندگی نامه او چنین آورده است " بسال ۱۲۸۷ شمسی در یزد میان خاندانی مومن بآیین زرتشتی فرزندی زاده شد که نامش را اسفندیار نهادند. پدرش روانشاد بهرام اردشیر یگانگی و مادرش شادروان مروارید بود.

این خاندان اصیل ایرانی بیش از هر موردی وابسته بآیین زرتشتی بودند، آیینی که هزاران سال حفظ و صیانت شده بود و شادروان دکتر اسفندیار یگانگی همیشه تاکیدی در این مسئله داشت.

"درسال ۱۹۳۴ میلادی در آمریکا فارغ التحصیل شد و موفق باخذ درجه دکترا گشت. شور میهن و خانواده موجب شد تا بایران برگردد. در اواخر جنگ با جدیت و کوشائی اقدام بتهیه وسایل و ادوات حفر چاه عمیق کرد. کلیه لوازم لازم را برای حفر یک چاه به بهترشیوه‌ای فراهم آورد. درخرداد سال ۱۳۲۲ نخستین چاه عمیق در ایران بهمت دکتر اسفندیار یگانگی حفر شد. طی مدت ۲۷ سال از آغاز فعالیت این رادمرد از دست رفته متجاوز از ۲۵۰۰ چاه عمیق و قابل بهره‌برداری در سراسر ایران بزرگ بهمت توانای وی زده شد که زمینها و کشتزارهای فراوانی را سیراب میسازد. با مطالعات دقیق و تجربیات عمیقی که در اثر حفر هزاران حلقه چاه ژرف در کشور پهناور ایران بدست آورده بود، چنان در رشته زمین شناسی و قشرهای اراضی و میزان آبدهی آنها مسلط شده بود که گاهی اوقات مهندسین مجرب خارج و را دکتر در رشته زمین شناسی میشناختند و هیچگاه تصور نمیکردند که او دانشمند و استاد علم اقتصاد است.

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیار یگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن هنگام آقای رستم گیو آن رادمرد نیکوکار از سوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمان شاهنشاه بسمت سناتوری برگزیده شد. جماعت ما شایسته تر ولایقتر وسزاوارتر از دکتر اسفندیار یگانگی کسی را نشان نداشت وبا آرائی بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی وسومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاد دکتر یگانگی با اکثریت قریب باتفاق درهردو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند."

دکتر اسفندیار یگانگی درروز دیبا آدرو ۲ مهر ۱۳۵۱ خ در نیویورک این جهان را بهشت وروانش بسوی خلدبرین وگروشمان پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیار یگانگی درود میفرستیم ما افتخار منش را درنسلها زنده نگاه داشته وهمواره بدان مباهی میباشیم.

روز چهاردهم مهرماه ۱۳۵۱، درجلسه شصت وششم آقای عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی درگذشت شادروان دکتر یگانگی را اعلام وچنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان محترم اطلاع پیدا کرده اند درخلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی از گرامی‌ترین وعزیزترین همکاران ما داعی حق را لبیک گفت وبسرای جاودانی شتافت. شادروان دکتر اسفندیار یگانگی از خاندانهای نیکنام وسرشناس واز خدمتگزاران صمیمی وصدیق کشور ومورد احترام واعتماد افراد ومردم بود. او مردی فوق العاده خلیق ومهربان وخیرونیکوکار ودارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته وبا فضل وتقوی وشخصی بودکه سالها باید بگذرد تا مادرگیتی چون او فرزندی بزاید (صحیح است) فقید سعید درراه خدمت بخلق وخصوصاً درراه عمران وآبادی کشور عشق میورزید ودرطول ۶۴ سال عمر خود خدمات مهمی باین سرزمین نموده که آثار ثمربخش آن سالیان دراز درنقاط مختلف مملکت باقی وبرقرار خواهد بود. دکتر اسفندیار یگانگی تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد در آمریکا بپایان رسانیده ودراین رشته صاحبنظر ودارای تالیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد ودرتمام مدت نمایندگی خویش با کوشش وجدیت وپشتکار فراوان ودرنهایت صفا وصداقت وظیفه ملی خود را ایفا میکرد وبهم میهنان وهمکیشان خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکار که اکنون جای اودرمیان ما خالی است موجب تاثر وتاسف شدید وعمیق همه ماست وهیچگاه یاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکارانش محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسف انگیز را بتمام دوستان وهمکاران وبازماندگان ومخصوصاً همسر وفرزندان آن جنت مکان صمیمانه تسلیت گفته وبروان پاکش درود میفرستیم ودرحال قیام یک دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسنت) دراینموقع حضار درحال قیام یک دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیار یگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کننده هنرمندان، بانی بنای باشکوه درمانگاه یگانگی وموسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهندسین عالیمقام برای کشور وراهنمای خیراندیشی برای جامعه های بشری بود.

با همگان رؤف ومهربان ودرسیمای فرشته خویش موجی از بهشت وصلابت جلوه گری میکرد. مهربان پدری که درهمه حال نوازشگر دلهای خسته یتیمان و بینوایان بود وبیان محبت آمیزش، مرهمی برزخم جانخراش مستمندان، استاد گرانقدری که برای یاران ودوستان نزدیکش راهنمای خیراندیشی بودوبرای جامعه خود نیکوضمیر وروشن بین. هیچگاه کینه وکدورتی حتی از دشمنانش دردل نمیگرفت و بداندیشان را چنان با خلق نیکو وگذشت وپرده پوشی متنبه میساخت که برای همیشه ثناخوانش میشدند. رادمردی بودکه وضیع وشریف، توانگر، بیچاره، غنی وفقیر، بزرگ وکوچک، استاد کرسی دانشگاه ودانشجوی دانشکده را هرکدام بفراخور مقام وشخصیتشان احترام میکرد وبا هریک بشیوه ای انسان منشانه سخن میگفت. چنان با کارگران وزیردستان فروتنی میکرد وبدردل آنها میرسید که همه زحمتکشان اورا پدرخود میپنداشتند. جماعت زرتشتی، یک یار مهربان، یک خیرخواه بیدریغ، یک رهبر وآموزگار، یک مردم دوست وزیردست نواز، یک دانشمند، یک هنردوست ویک پدر وزعیم را از دست داد."

"دکتر اسفندیار یگانگی درضمن یکی از سخنرانیهای خویش چنین گفت لازم است که افراد زرتشتی بآنچه که دارند افتخار ومباهات کنند. با دقت درفراگیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند وبدین وسیله ابراز وجود نمایند. من بسهم خود دراین راه تاجائی که نیرو داشته ام، کوتاهی نکرده ودرپیشبرد این هدف کوشیده ام. این آرزوی من است که همه افراد زرتشتی چنین باشند وبا شهامت وسربلندی درشناسانیدن فلسفه وفرهنگ دینی بکوشند. این زشت است ومایه کمال تاسف که ما زرتشتیان که نگاهبانان و حاملان فرهنگ نوزنده کننده آیین ورسوم وسنن باستانی وحافظ ایدئولوژی جهانگیر باستان بودیم، درخانه خودمان از این دانشها بیگانه بوده ودرمورد آنها چیزی ندانیم یا بعنوان اقلیت درسرزمین وخانه خود نامیده شویم. درحقیقت عیب وکوتاهی از خود ماست واین عقیده شخصی من است. چون زمان، همه آن تعصبات وکجرویهای دیرین را ازبین برده وعصرما عصر کار وکوشش وتجلی حقایق است. اینک امکانات برای شناختن وشناساندن بسیار است وهرگاه دراین مورد کوتاهی شود، خیانتی غیرقابل گذشت و جبران خواهد بود."

* * * * *

روانشاد هرمزدیار تیرانداز آرش: مرد خودساخته وبگفته دکتر خطیبی مدیرعامل شیروخورشید سرخ ایران میزان کمک آن روانشاد بشیروخورشید سرخ ایران از مرز ده میلیون تومان میگذرد. افزون براین درزیر فهرستی از کارهای خیر او بنظر میرسد:

۱- تاسیس استودیوم فرحناز پهلوی درزمینی بمساحت ۱۸۰۰۰ مترمربع با احداث ساختمان درحدود هشتاد میلیون ریال، ۲- واگذاری هفتاد هزار مترمربع زمین به تربیت بدنی، ۳- واگذاری پنجهزار مترمربع زمین برای درمانگاه روئین تن با یک

ملیون توما ن نقدبرا ی ساختما ن،۴ـ دبیرستا ن پسرا نه‌آ رش وا گـــذا ری بـــا نجمـــن زرتشتیا ن تهرا ن چها رهزا رمترمربع زمین با ساختما ن ، ۵ـ دبیرستا ن دخترا نه‌آ گا هی وا گذا ری با نجمن زرتشتیا ن تهرا ن ۲۴۰۰مترمربع با ساختما ن،۶ـ وا گذا ری ده‌هزا رمتر مربع زمین بشهربا نی برا ی احدا ث خا نه‌برا ی ا فسرا ن شهربا نی،۷ـ سه‌هزا رمترمربـــع زمین برا ی مسجدجا مع درخیا با ن بها ربا کمک پولی،۸ـ سه‌هزا رمترمربع زمین بـــرا ی دبستا ن دخترا نه‌وپسرا نه‌درخیا با ن بها ر ،۹ـ نودوپنجهزا رمترمربع زمین وا گذا ری به جمعیت شیروخورشیدسرخ برا ی احدا ث ا دا ره‌مرکزی وا نبا ردا رو ،۱۰ـ بنیا دخیریه‌هرمزد آ رش ،آ ن روا نشا دبرا ی تا سیس ا ین بنیا دشش قطعه‌زمین بمسا حت نزدیک به‌یکصدوپا نزده هزا رمترمربع زمین به‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن وا گذا رنمودندوطبق شرا یط وا گـــذا ری (صلحنا مه)ا جا زه‌دا دندکه‌سه‌قطعه‌زمین بمسا حت ۳۵هزا رمتربفروش رسدووجوه‌حا صل ا زآ ن خمیرما یه‌تا سیسا تی که‌موردنظرا ست بشود . طبق ا سا سنا مه‌بنیا ددرهشتا دهزا رمترزمین با قیما نده‌با توجه‌به‌ا ولویت ا ین تا سیسا ت زیربرقرا رخوا هدشد :

۱ـ ساختما ن با شگا ه ـ سا لن پذیرا ئی برا ی مرا سم‌سدره‌پوشی وعروسی ومهما نی وتا لارسخنرا نی وا ستخرشنا وکتا بخا نه‌وزمینها ی ورزش ،۲ـ خا نه‌ها ئی برا ی سکـونـت محصلین بی بضا عت زرتشتی که‌دردا نشگا ه‌ومدا رس عا لی تحصیل مینما یند ،۳ـ خا نه‌ها ئی برا ی ا قا مت موقت زرتشتیا ن مسا فرکه‌ا زخا رج بتهرا ن وا ردمیشوند ،۴ـ خا نه‌ها ئی‌برا ی پیرزنا ن بیوه‌بی بضا عت ومستمندزرتشتی،۵ ـ خا نه‌ها ئی برا ی سکونت ا فرا دبی‌بضا عت وکم‌بضا عت زرتشتی،۷ـ مستغلاتی برا ی تحصیل درآ مدبنیا دمذکور . موسسا ت مزبوربتدریج وبا رعا یت ا لویت ا یجا دمیشود . برا برا سا سنا مه‌ا دا ره‌بنیا دبه‌هئیتی مرکب ا زهفت نفروا گذا رشده‌با ین شرح،۱ـ آ قا ی تهمتن آ رش ما دا م‌ا لعمر ،۲ـ با نوگردآ فریدتهمتن ما دا م‌ا لعمر ،۳ـ سه‌نفرا زا فرا دزرتشتی با ا نتخا ب‌آ قا ی تهمتن آ رش ،۴ـ رئیس ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن ،۵ ـ یکنفرنما ینده‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن ،پس ا زآ قا ی تهمتن آ رش پنجنفرا ولیه‌را هم‌ا نجمن زرتشتیا ن ا نتخا ب خوا هدکرد . ا لنها یه‌ا نجمن با یدحتی ا لمقدوریکنفررا ا زبین ا ولادا ن ذکوروا نا ث‌آ قا ی تهمتن آ رش نسلا"بعدنسل ا نتخا ب نما ید .

نا گفته‌نما ندکه‌فرزندبرومندش تهمتن نیزدربذل وبخشش وکمک به‌بینوا یا ن دست ودل گشا ده‌دا ردوا زقرا رمسموع درتلاش ا ست مرکزبزرگی برا ی زرتشتیا ن درلوس‌آ نجلس آ مریکا بنیا دنهد .

* * * * *

کا رنا مه‌فرزا نه‌ا ستا دکیومرس را درفرزا نگا ن زرتشتی ص ۵۸۱ دا ده‌ا یم ، ولـــی چون آ قا ی خسروخدا مرا دکی فریا ددا شتی که‌آ ن روا نشا دبخط خوددردفتریا ددا شت ثبـت کرده‌ا ست برا ی ما فرستا دوحا وی مطا لبی ا ست ا زا وضا ع فرهنگی یکصدسا ل گذشته‌ی ما ،

آ نرا عینا " درا ینجا میآ وریم .

یا ددا شت تذکره‌فقیرکیومرس وفا دا را ردشیرمهربا ن جمشیدخرمشا هی

"پدرپدرم‌ا ردشیرتا جرشیرا زوا زحیث علوم‌وفضا یل ا زطرف علما ی شیرا ز ،ا ردشیر آ خوندخطا ب میشده‌ا ست ودرزلزله‌بزرگ شیرا زغرق ومرحوم‌شده‌ا ست . سرما یه‌ا وراعمویم خسرونا م‌تما ما " نقدکرده‌بهندآ مده‌دردستگا ه‌نظا م‌حیدرآ با ددا را ی مقا می شده‌با خا نواده (خوا نا نیست)مربوط بوده‌ا ست . درعنفوا ن شبا ب درچا درگا ت حیدرآ با دمرحوم‌شده‌ا ست ترکا ت ا ورا عموی دیگرم‌خورسندنا م‌ا زا یرا ن رفته‌ضبط ودرهرکجا به‌نزولی سپرده‌همه‌بور شکستگی تجا را زمیا ن رفته‌ا ست وخورده‌دیگردرآ خرین دفعه‌درتجا رتخا نه‌مرحوم‌دا دبها ئی کا مه‌بودکه‌بنده‌بوکا لت پسروزن عمویم‌خورسندا زترستیا ن(ا منا)مرحوم‌دا دبها ئی کا مه گرفته‌با یشا ن دا دم . پدربنده‌برا درکوچک وا زما دردیگربوده‌وا زا رثیه‌پدرمحروم‌وفقیرو نا توا ن ما نده‌درحا لیکه‌بنده‌شش سا له‌بودم‌ما درم‌در۱۲۳۸یزدگردی درویا ئی بزرگ قبـــل ا زقحطی آ خری ا یرا ن درگذشت .پدرم‌جزچها رطفل صغیرویتیم‌ومبلغی قرض چیزی ندا شت . مرا درشهربخا نوا ده‌بزرگی که‌خا نوا ده‌کلانترزرتشتیا ن بودسپرد . مرحومه‌ما دردینیـــا ر کلانترکه‌ا مین ا لفا رسیا ن حا لیه‌با شند ، مرا چون فرزندخودتوجه‌نمودونزدمعلمین آ ن زما ن که‌خا نگی معلمی میکردندسپردوتحصیل میکردم‌تا ۱۲سا له‌شدم .خوشبختا نه‌ا زطهرا ن ا زمدرسه‌بردینگ سکول سا ل گردمرحوم‌جمشیدجی‌پتیت که‌مرحوم‌ما نکجی لیمجی هوشنـــگ ها تریا برپا کرده‌بودتحصیل کرده‌شا گردی،به‌یزدآ مدوآ ن ا ستا دجوا نمردشیرمردحا لیـــه هستند . دریزدا زخودمدرسه‌دا یرنمود . پدرم‌بنده‌را نزدا ستا دجوا نمردبه‌تحصیل سپردتا دوسا ل آ نجا تحصیل کرده‌چها رده‌سا له‌شدم . همیشه‌ذوق دا شتم‌به‌برا درا ن ورفقا ی خودهر چه‌را خودیا دگرفته‌ا م‌بیا موزا نم . صبح وعصروشبا نه‌رفقا ی خودرا درسی که‌خودخوا نـــده بودم‌یا دمیدا دم . در۱۵سا لگی بتفت رفته‌ا زخودمکتبی با زکردم‌وتا دوسا ل هم‌آ نجا خا نگی معلم‌بودم . چون ا مرمعا شم‌نمیگذشت وپدرم‌مقروض بود ، شوقم‌به‌بمبئی کشیدوبا برا درم که‌سفری بهندآ مده‌بودبهندآ مدم‌خیلی ما یل بودم‌تحصیل کنم .قرض پدروا یرا ن بیـــا دم میآ مدوا دا ی قروض را فرض ذمه‌خوددا نستم‌وتحصیل زبا ن را هم‌منحصربآ میزش با پا رسیا ن دا نستم‌وخوشبختا نه‌تا دوسا ل درخا نه‌مرحوم‌دا دبها ئی وا ریه‌درگرا نت رودبنوکری‌پردا ختـه پیش خودبسیرکتب پا رسی میپردا ختم . بعدا زدوسا ل نوکری درکرلوا ری‌دکا ن کوچکی بر دا شته‌سه‌سا ل دکا ن دا ری کرده‌بعدا زپنجسا ل توقف بمبئی عا زم‌ا یرا ن شده‌پدروکســا ن را دیدن نمودم‌وبمجردورودچون شا گردا ن مدرسه‌خا نگی ا ستا دجوا نمردزیا دبودبنده‌را بزیردستی خودمعلم‌نمودندهم‌خودم‌تحصیل میکردم‌وهم‌بشا گردا ن مبتدی درس میدا دم . بعدا زیکسا ل ا ستا دجوا نمردمعلم‌بزرگ چون ا مرمعا ش درمعلمی نمیگذشت درا دا ره تجا رتی ا ربا ب ا ردشیرمهربا ن به‌بمبئی آ مدندوکلیه‌مدرسه‌خودبه‌بنده‌سپردندوتا زه مرحوم‌ما سترخدا بخش بهرا م‌رئیس ا زطرف فندزندمرحوم‌کا مه‌جی معلم‌زندشده‌بودنــــد و

نزدایشان هم‌تحصیلی درپارسی میکردم. بعدازایشان بنده‌یکسال آن مدرسه‌را شخصا " معلم‌بودم. چون‌آن مدرسه‌درشهربودومنحصربآنجا وپولی بودوبنده‌درده‌ومیل داشتم برادران وطنم‌هم‌تحصیل کنندوضمنا "آبله‌کوبی آنوقت دریزددایرنبودوجمعی تلف میشدندبامیداینکه‌ازطرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران درایران مکاتب مجانی وعمومی دایرشودبهندآمدم‌وباتصویب وتقویت مرحوم‌مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریاواقدام‌مرحوم‌اربابکیخسرومهربان وکوششهای مرحوم‌مغفوراردشیرسهرابجی دستورکامدین ورای مرحوم‌مغفورسردینشاه‌جی بارونت اول واکابرصاحبان اعضاء محترم انجمن اینجاتعلق بدایرکردن مدارس مجانی درایران وبنده‌آبله‌کوبی گاوی راهم‌دراینجابموجب سرتی فیکت تحصیل کرده‌بنده‌رادربمبئی ماموربمدرسه خرمشاه‌نمودندوبه‌یزدرفتم‌واکابرصاحبان ازاربابارد‌شیرخواهش مرخصی استاد جوانمردوباماسترخدابخش معلمی مدرسه‌اربابکیخسرومهربان نمودندوچنان شدکه تاحالاهم‌هستند. بنده‌از۲۱مارچ ۱۸۸۸مامورب‌معلمی شدودربمبئی هم‌آنوقت بموجب نمونه رقعه‌ٔ که‌هست درآتش ورهرام‌دادی شیت انجمنی ازایرانیان کردم‌وهرکس بفراخورحال وجهی اعانه‌دادندوخورده‌ای تسلیم‌فندشدوخورده‌کتاب درسیه‌خرید و بایران رفت ودرمدرسه‌خرمشاه‌معلم‌بودواطفال خرمشاه‌وخیرآباد واهرستان نزدبنده تحصیل میکردندوحالا دربمبئی شاگردان بنده‌جمعی هستندوبیشترهم‌بنده‌براین بود که‌دهاتیان تحصیل کرده‌داخل تجارت شوندوبیش ازپنجاه‌نفرشاگردانم‌نزدتجارا جیر شدندوچندنفرشان حالادرایران مختصرتجارت شخصی دارند. بدبختانه‌این اواخربه تجارت زرتشتیان ایران سکته‌بزرگی واردآمدوگماشتگان بیکارشدندوبعضی به‌بمبئی آمده‌اند. بنده‌بامرحوم‌مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریارابطه‌مخصوصی داشت وطرف توجه‌آن مرحوم‌واقع بود. بامرحوم‌کیخسروجی خانصاحب وکیل ثانوی انجمن اکابر صاحبان درهرکارطرف مشورت ورهنمائی بودوانجمن ناصری زرتشتیان یزدراکه‌دایر است برهنمائی ودلایل واصراربنده‌برپانمودند. باجناب اردشیرجی صاحب وکیل حالیه‌فرمانبرداری داشته‌درخدمت ایشان اغلب اوقات بوده‌است وسه‌سفردرظرف این مدت بطهران رفته‌بخدمت ایشان درهمین اداره‌خیراتیه‌خدمت نموده‌است وتخفیف مراعی (مالیات چارپایان ازمردم‌حومه‌یزدمیگرفتند)درسفردوم‌بنده‌حاصل شددریزد سمت ریپورت نویسی انجمن محترم ناصری وآمدوشدبدرب خانه‌شرع وعرف داشته در خدمت ودلسوزی قوم‌حتی القوه‌کوشش واقدام‌داشته‌است که‌زرتشتیان چهارمحل در بمبئی که‌نزدیک به‌بنده‌بوده‌اندمیتوانندتصدیق آنرابدهند."

درصفحه‌دیگرصورت فعالیت انجام‌داده‌خودراچنین آورده." پرستارجلوحکومت (زرتشتیان هنگام‌ورودحکومت میبایستی جلوا وبرقصندودهل بزنند)سازوگشت جلو مرده، مهرگان وشرابخوری وافتضاحات روزورهرام، آبله‌کوبی، اقدام‌وایجادمعارف

ومدارس مدرسه‌کیخسروی وخرمشاه، نطق ووعظ، مراعی، عضویت بلدیه‌طهران، الفت با اروپائی وایجاددواخانه‌مرسلین درخرمشاه، آب انبارمرحوم‌مغفورحاجی‌علی‌اکبردر خرمشاه، مجذوب ساختن علماواعیان واشراف، دفترداری انجمن ناصری، ایجادانجمن ناصری، انجمن‌رهنمای زرتشتیان، دادگاه‌چم، معلمی، نمایندگی ملل‌متبوعه‌ودارالشورا ایران، جشن مهرگان."

استادکیومرس درصفحه‌دیگردفتریاددداشت خویش آمار زرتشتیان یزدرابسال ۱۲۸۲ی‌چنین یادداشت نموده.

خلفخانعلی	۳۴۴	خانوار	۳۰۱	مردان	۴۴۶	زنان	۴۸۳	پسران	۳۸۵	دختران
نرسی‌آباد	۱۱۴	خانوار	۱۳۸	مردان	۱۳۵	زنان	۱۴۵	پسران	۱۵۵	دختران
کسنویه	۲۴	خانوار	۳۶	مردان	۳۶	زنان	۲۱	پسران	۳۸	دختران
نصرت‌آباد	۲۰	خانوار	۱۷	مردان	۲۱	زنان	۲۶	پسران	۱۷	دختران
علی‌آبادو کریم‌آباد	۲۲	خانوار	۱۸	مردان	۲۲	زنان	۳۲	پسران	۳۲	دختران
مهدی‌آباددرستاق	۸	خانوار	۸	مردان	۹	زنان	۱۴	پسران	۱۵	دختران
حسن آباد قطب‌آباد	۲۰	خانوار	۲۰	مردان	۲۰	زنان	۳۰	پسران	۲۹	دختران
شرف‌آباد اردکان	۶۸	خانوار	۷۵	مردان	۱۰۳	زنان	۸۶	پسران	۸۴	دختران
کوچه‌بیک	۶۵	خانوار	۷۱	مردان	۱۰۲	زنان	۱۲۵	پسران	۷۲	دختران.
خرمشاه	۱۳۹	خانوار	۱۰۴	مردان	۱۶۹	زنان	۱۶۶	پسران	۱۱۸	دختران
مبارکه	۳۸	خانوار	۳۷	مردان	۴۳	زنان	۶۰	پسران	۴۴	دختران
تفت	۱۱۳	خانوار	۹۰	مردان	۱۲۴	زنان	۱۰۹	پسران	۹۲	دختران
قاسم‌آباد	۵۷	خانوار	۶۷	مردان	۸۳	زنان	۸۸	پسران	۷۶	دختران
حسینی	۱۹	خانوار	۱۲	مردان	۱۸	زنان	۹	پسران	۱۷	دختران
خلیل آباد	۴	خانوار	۴	مردان	۵	زنان	۸	پسران	۳	دختران

جمعیت ۱۵محل یزدیکهزاروپنج خانوارونهصدونودوهشت مردویکهزاروسیصدوپنجاه و چهارزن ویکهزاروچهارصدودوپسرویکهزاروصدوهفتادوهفت دخترجملتا" همه‌چهارهزارو نهصدوسی‌ویک میباشد.

درصورتیکه‌کیخسروجی خانصاحب درسال ۱۲۶۱ی تهیه‌نموده‌ودرفرزانگان زرتشتی صفحه ۱۵آمده‌آمارعلی آبادوکریم‌آبادوخلیل آبادومهدی آباددرستاق رانداده‌است. درضمن آماراستادکیومرس فاقدآمارمریاباد، اهرستان، مزرعه‌کلانتر، اله‌آباد، زین آباد، رحمت آباد، خیرآباد، جعفرآباددچم، آبشاهی ومزرعه‌صدری میباشد.

استادکیومرس آمار مدارس زرتشتیان وشماره دانش آموزان وچندکلاسه وشماره آموزگاران وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه از کابرصاحبان میرسیده بدینطریق داده است .

دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم	۱۲۰ شاگرد ۷ درجه فارسی ۷ درجه انگلیسی	حقوق ۱۹۲۰ روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم	۵۵ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک	۱ معلم	۴۴ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم	۵۸ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد ۴ درجه فارسی	حقوق ۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم	۲۷ شاگرد ۴ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم	۴۵ شاگرد ۶ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان خیرآباد	۱ معلم	۱۸ شاگرد ۳ درجه فارسی	حقوق ۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم	۳۵ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم	۵۷ شاگرد ۶ درجه فارسی	حقوق ۲۴۰ روپیه
دبستان اله آباد	۱ معلم	۲۷ شاگرد ۲ درجه فارسی	حقوق ۶۰ روپیه
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم	۴۰ شاگرد ۳ درجه فارسی	حقوق ۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد ۶ درجه فارسی	حقوق ۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم	۱۵ شاگرد ۲ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه

* * * * *

<u>آقای فریدون فلفلی</u> : فرزندرستم جمشیدخدارحم اوید نرسی آبادی بنیانگذارکارخانجات صنعتی سپنتا باحدود ۱۵۰۰ نفرکارگروکارمند درسال ۱۳۰۱ شمسی درحومه یزدازپدرو مادری کشاورزبنام رستم وگوهراهل نرسی آباد یزد پا بعرصه

وجودگذاشت پس ازاینکه دوران کودکی را پشت سرنهاد تحصیلات ابتدائی را دراهرستان یزدومتوسطه را درشهر یزدبا موفقیت بپایان رسانید . وی درهنگام تحصیل به کارزراعت هم مشغول بودوتحت نظرپدربزرگوارخود مرحوم رستم دراحیای زمینهای بایرکوشش میکرد و با وجودداشتن تکالیف مدرسه وموقعیت آن زمان ازلحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی وغیره باغات تحت نظرآنها همیشه ازنظرکشت وبرداشت موردتحسین سایرین بودامّا بتدریج که میاه قنات اهرستان(حومه ای که آنموقع محل اقامت آنها بود)کاهش یافت ودرنتیجه مخارج کافی برای خانواده تامین نمیشدهمانندبسیاری دیگرازهمکیشان راهی سفرشد ،سفری دور ودرازآری ازطریق زاهدان وکویته باهزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کردپس از رسیدن بدیارغربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خودوبخصوص زبان انگلیسی اقدام کندولی چون مخارج وهزینه زندگی هرشخص هرکجاکه باشدبایستی تامین گردد

قدم اول را برای درآمدخودبرداشت وآن گرفتن کاردریک رستوران بودولی زیاد طول نکشیدکه محل کارخودرامطابق سلیقه خودندیدواحیانا "آینده نگری وی باعث شد که کاردیگری برای خوددست وپاکندتاهم به تحصیل بپردازدوهم بتواندفعالیت بیشتری درشغل احتمالی خودبنمایدلذاازمدیررستوران مربوطه معذرت خواست وبه جستجوی شغل دیگری برآمد . چندروزی نگذشت که یکی ازتجارایرانی که آنزمان معروف بودوآقای فلفلی راخوب میشناخت اورا به همکاری دعوت کردروزبعدوی مشغول کارشدونیزضمن کاروفعالیت به امرفراگیری وتکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آنموقع جوانی بودبیست وچندساله وبسیارفعال وخوش برخوردوقابل اطمینان . چندسالی بدین منوال گذشت وپس ازاینکه وضع تجارتخانه راباپشتکارعجیب خودرونق بخشید ونیز تحصیلات خودرابپایان رسانیدصاحب بازرگانی باوپیشنهادشراکت کردوآقای فلفلی آنراپذیرفت چندی هم بامشارکت یکدیگربه تجارت پرداختندتااینکه باموافقت یکدیگر ازهم جداشده ووی خودموسسه تجاری کوچکی افتتاح وبابرادرش آقای گشتاسب فلفلی که آنموقع دریزدمشغول تجارت بودشروع به کارکردند . این دوبرادربقدری دوستدارکار ونیزبحدی مردم داربودندکه طرف اطمینان عده زیادی ازمشتریان قرارگرفتندوخلاصه سودرسانی بدیگران باعث شدکه خودنیزبهره ببرندگرچه متاسفانه طولی نکشیدکه آقای گشتاسب فلفلی برادرنازنین وطرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران برحمت ایزدی پیوست که دراینجالازم است بروان پاک اودرودبفرستم . آقای فریدون فلفلی برای چندسالی به تنهائی وباکمک دوستان امورتجارتخانه رابخوبی اداره نمودوپس ازآنکه پی بردکه کشورش ایران همنیازمبرمی شخصی چون اووامثال او دارد هندراترک وبه میهن بازگشت وباکمک یکی ازمهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی رادرسال ۱۳۳۹ بنانهاددرآنموقع درب وپنجره اکثرا "ازچوب ویاآهنهای توپرساخته میشد . ولی این مصنوع جدیدهم فرم شده وزیبا بود وهم ارزانترولی باوجود این سالها طول کشیدتادرب وپنجره سازها مزیت آنرادریابندا ولین دستگاه پروفیلسازی رادرخودکارخانه وبادست توانای کارگران ایرانی تحت نظرمهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بودنسبتا "کوچک درنزدیکی سه راه آذری باچندده کارگروکارمندامّا بتدریج وبامدیریت صحیح کارخانه وسعت پیداکردودستگاههای دیگری ساخته شدوپس ازچندسال که نیازمردم باین مصنوع چه برای ساخت درب وپنجره وچه مصنوعات فلزی دیگربیشتر شد مدیرکارخانه آقای فلفلی برآن شدتاکارخانه رابجای فعلی باوسعت حدودیکصدوهشتاد هزارمترمربع انتقال دهددرکارخانجات سپنتا (اهوازوتهران) درحال حاضرلوله های آب وگازوفاضل آب وورق های گالوانیزه جهت شیروانی وبرای مصارف دیگروحدودیکصدو چندنوع پروفیل درب وپنجره وغیره ساخته میشودآقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارد وتمام امورمنجمله ساخت دستگاهها وماشین آلات موردلزوم بوسیله حدودیکهزاروپانصدکارگروکارمندایرانی انجام میگیردواین خودگویای آنست که مدیریت صحیح تاچه

استادکیومرس آمار مدارس زرتشتیان وشماره دانش آموزان وچندکلاسه وشماره آموزگاران وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه ازکاربرصاحبان میرسیده بدینطریق داده است.

دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم ۱۲۰شاگرد	۷درجه فارسی ۷درجه انگلیسی	حقوق۱۹۲۰روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم ۵۵ شاگرد	۵درجه فارسی	حقوق۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک	۱ معلم ۴۴ شاگرد	۵درجه فارسی	حقوق۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم ۵۸ شاگرد	۵درجه فارسی	حقوق۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد	۴درجه فارسی	حقوق۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم ۲۷ شاگرد	۴درجه فارسی	حقوق۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم ۴۵ شاگرد	۶درجه فارسی	حقوق۱۶۰ روپیه
دبستان خیرآباد	۱ معلم ۱۸ شاگرد	۳درجه فارسی	حقوق۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم ۳۵ شاگرد	۵درجه فارسی	حقوق۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم ۵۷ شاگرد	۶درجه فارسی	حقوق۲۴۰ روپیه
دبستان اله آباد	۱ معلم ۲۷ شاگرد	۲درجه فارسی	حقوق۶۰ روپیه
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم ۴۰ شاگرد	۳درجه فارسی	حقوق۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد	۶درجه فارسی	حقوق۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم ۱۵ شاگرد	۲درجه فارسی	حقوق۱۶۰ روپیه

* * * * *

آقای فریدون فلفلی : فرزندرستم جمشیدخدا رحم جا ویدنرسی آبادی بنیانگذار کارخانجات صنعتی سپنتا باحدود ۱۵۰۰نفرکارگروکارمنددرسال ۱۳۰۱شمسی درحومه یزدازپدرو مادری کشاورزبنام رستم وگوهرا هل نرسی آباد یزدپابعرصه

وجودگذاشت پس ازاینکه دوران کودکی راپشت سرنهاد تحصیلات ابتدائی رادراهرستان یزدومتوسطه رادرشهر یزدباموفقیت بپایان رسانید. وی درهنگام تحصیل به کارزراعت هم مشغول بودوتحت نظرپدربزرگوارخود مرحوم رستم دراحیای زمینهای بایرکوشش میکرد و با وجودداشتن تکالیف مدرسه وموقعیت آن زمان ازلحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی وغیره باغات تحت نظرآنها همیشه ازنظرکشت وبرداشت موردتحسین سایرین بودا ما بتدریج که میاه قنات اهرستان(حومه ای که آنموقع محل اقامت آنها بود)کاهش یافت ودرنتیجه مخارج کافی برای خانواده تامین نمیشدهما نندبسیاری دیگرازهمکیشان راهی سفرشد، سفری دور ودرازآری ازطریق زاهدان وکویته باهزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کردپس از رسیدن بدیارغربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خودوبخصوص زبان انگلیسی اقدام کندولی چون مخارج وهزینه زندگی هرشخص هرکجاکه باشدبایستی تامین گردد

قدم اول رابرای درآمدخودبرداشت وآن گرفتن کاردریک رستوران بودولی زیاد طول نکشیدکه محل کارخودرامطابق سلیقه خودندیدواحیانا "آینده نگری وی باعث شد که کاردیگری برای خوددست وپاکندتاهم به تحصیل بپردازدوهم بتواندفعالیت بیشتری درشغل احتمالی خودبنمایدلذاازمدیررستوران مربوطه معذرت خواست وبه جستجوی شغل دیگری برآمد. چندروزی نگذشت که یکی ازتجارایرانی که آنزمان معروف بودوآقای فلفلی راخوب میشناخت اورابه همکاری دعوت کردوروزبعدوی مشغول کارشدونیزضمن کاروفعالیت به امرفراگیری وتکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آنموقع جوانی بودبیست وچندساله وبسیارفعال وخوش برخوردوقابل اطمینان . چندسالی بدین منوال گذشت وپس ازاینکه وضع تجارتخانه راباپشتکارعجیب خودرونق بخشید ونیز تحصیلات خودرابپایان رسانیدصاحب بازرگانی باوپیشنهادشراکت کردوآقای فلفلی آنراپذیرفت چندی هم بامشارکت یکدیگربه تجارت پرداختندتااینکه باموافقت یکدیگر ازهم جداشده ووی خودموسسه تجاری کوچکی افتتاح وبابرادرش آقای گشتاسب فلفلی که آنموقع دریزدمشغول تجارت بودشروع به کارکردند. این دوبرادربقدری دوستدارکار ونیزبحدی مردم داربودندکه طرف اطمینان عده زیادی ازمشتریان قرارگرفتندوخلاصه سودرسانی بدیگران باعث شدکه خودنیزبهره ببرندگرچه متاسفانه طولی نکشیدکه آقای گشتاسب فلفلی برادرنازنین وطرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران برحمت ایزدی پیوست که دراین جالازم است بروان پاک اودرودبفرستم. آقای فریدون فلفلی برای چندسالی به تنهائی وباکمک دوستان امورتجارتخانه رابخوبی اداره نمودوپس ازآنکه پی بردکه کشورش ایران هم نیازمبرمی شخصی چون اووامثال او داردهندراترک وبه میهن بازگشت وباکمک یکی ازمهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی رادرسال ۱۳۳۹ بنانهاددرآنموقع درب وپنجره اکثرا" ازچوب ویاآهنهای توپرساخته میشد. ولی این مصنوع جدیدهم فرم شده وزیبابود وهم ارزانترولی باوجود این سالهاطول کشیدتادرب وپنجره سازها مزیت آنرادریابندا ولین دستگاه پروفیلسازی رادرخودکارخانه وبادست توانای کارگران ایرانی تحت نظرمهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بودنسبتا "کوچک درنزدیکی سه راه آذری باچندده کارگروکارمندا ما بتدریج وبامدیریت صحیح کارخانه وسعت پیداکردودستگاههای دیگری ساخته شدوپس ازچندسال که نیازمردم باین مصنوع چه برای ساخت درب وپنجره وچه مصنوعات فلزی دیگربیشتر شد مدیرکارخانه آقای فلفلی برآن شدتاکارخانه رابجای فعلی باوسعت حدودیکصدوهشتاد هزارمترمربع انتقال دهددرکارخانجات سپنتا (اهوازوتهران) درحال حاضرلوله های آب وگازوفاضل آب وورق های گالوانیزه جهت شیروانی وبرای مصارف دیگروحدودیکصدو چندنوع پروفیل درب وپنجره وغیره ساخته میشودآقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارندوتمام امورمنجمله ساخت دستگاهها وماشین آلات موردلزوم بوسیله حدوددیکهزاررو پانصدکارگروکارمندایرانی انجام میگیردواین خودگویای آنست که مدیریت صحیح تاچه

حدمیتواند برای کشور مفید قرار گیرد و نا گفته نماند که اخیراً نجات سپنتا یک شرکت سهامی عام میباشد و اغلب کارگران و کارمندان و اشخاص در آن سهیمند. آقای فلفلی بسیار سخت کوش و مردمدار است و کارش را بحد عشق دوست دارد نامبرده که حدود ساعت پنج صبح سر کار خود حاضر و یکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کار است معتاد به هیچگونه مواد مخدر حتی سیگار نبوده و زندگی را با سادگی هرچه تمامتر میگذراند از تجملات بدور است ولی در عوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خود یعنی زرتشتی باشد و چه دولتی و برای عموم هممیهنان همیشه علاقمند بوده و بدون تبلیغ و سروصدا کمک کرده است مانند تعمیر و ساختن قسمتی از ساختمان جدید دبیرستان دخترانه انوشیروان دادگر در تهران - کمک به آدریان بزرگ تهران درونک - ساختن دبستان در کاشمر - کمک بدانشجویان کم درآمد - کمک با نجمن زرتشتیان برای امور خیریه - کمک با شخاص بی بضاعت و کم درآمد. باید تذکر داد که این مقدار اطلاع نیز که بالغ بر ملیونها تومان میشود مقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیز از نزدیکان او بزحمت بدست آمده است. نگارنده از آقای خداداد خدابخشی و جمشید فلفلی که این خبر را دادند بسیار سپاسگزار است.

* * * * *

روانشاد گشتاسب فلفلی : فرزند رستم جمشید خدارحم جاوید نرسی آبادی متولد ۱۳۰۲خ از روستازادگان زرتشتی است و در ضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی و متوسطه در روستای خویش و شهر یزد بوالدین خود که بکار کشاورزی مشغول بودند کمک میکرد. نوجوانی بود دوست داشتنی و پس از اتمام تحصیلات استخدام در یکی از تجارتخانهای یزد، کمال مهارت را در رموز بازرگانی بهمرسانید که موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس از اندک مدتی با همکاری و همیاری برادر خویش آقای فریدون که در بمبئی اقامت داشت، تجارتخانه ای از خویش تشکیل داد. بواسطه پشتکار و هوشی سرشار و درستی و مردمداری و متانت و روی باز و چهره خندان در اندک زمان طرف اطمینان بازرگانان و اربابان رجوع واقع گردید و مردم را در معاملات بواسطه درستی و پاکی مجذوب خویش ساخت و مورد احترام آشنایان بود. پس از مدتی شعبه تجارتخانه را در تهران گشود و

مراجعان بیشمار خود را بیشتر خشنود ساخت. مهربانی و مردمداری و چهره خندان او فقط برای پیشرفت امور بازرگانی نبود، اصولاً شخصی بود بی ریا و دلسوز برای همه و مستمندان بدون تبعیض و پایبند بدین زرتشتی. اما برای کارگشائی و کمک بمردم دین و مذهب برای او مسئله نبود، همه را خواهر و برادر خود تصور میکرد. غیر از کارهای تجاری، هرکس مشکلی داشت چه از لحاظ کمکهای مادی و معنوی او مشکل گشا بود. حتی نگارنده با وجودیکه نمیشناخت در سفرم بایران که گرفتار قوانین ارضی بودم کمکهای شایان نمود. روانشاد در عنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵خ بمرض سرطان در تهران بسرای مینو شتافت و کودکی خردسال بنام منوچهر از خود بیادگار گذاشت که اینک برومند گشته و امید است راه و روش پدر و عموی خویش را بکار گیرد.

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی و ارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشاد موبد جمشید موبد کیخسرو میباشند. هردو برادر رادمردانی هستند که باتفاق یکدیگر اوقات خویش را صرف امور اجتماعی و فرهنگی اجتماع بویژه اجتماع خویش مینمایند. در نشر کتب دینی و فرهنگی برایگان بین ارزانیان و خواستاران و کمک بنویسندگان در راه چاپ آن که هزینه بزرگی در بردارد جهدی بلیغ دارند. کارهای خیر خود را چنان با خاموشی انجام میدهند که دیگران از آن بیخبر میباشند مگر کارهای بزرگی مانند تعمیر و اداره آتش ورهرام یزد که ماهیانه با هزینه سوخت و حقوق موبدان و کارکنان و مدیر ماهیانه حدود دوازده هزار تومان خرج بر میدارد. بنیاد خانه زرتشتیان در اصفهان و تحویل آن با نجمن زرتشتیان اصفهان. هزینه آرامگاه یزد باتفاق بنیاد خیریه ارباب رستم گیو. اهدای زمین وصل بسازمان فروهر با مبلغ دویست هزار تومان برای ساختمان آن. اهدای مبلغ معتنابهی برای آدریان بزرگ تهران. کمکهای پراکنده بدانشمندان و نویسندگان زرتشتی و غیرزرتشتی. اداره یک کلاس دینی در شهر یزد. کمک بساختمان آرامگاه زرتشتیان در لندن و بسا مانند آن که ما و دیگران از آن خبر نداریم. از اهورامزدا توفیق و سلامتی آنان را خواهانیم.

* * * * *

موبدان موبد ایران

برابر نامه هائی که موبدان و بهدینان ایران بزرتشتیان هند نوشته و چندی از آن را در فرزانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹–۲۹۵ آورده ایم، از نامه مورخه اورمزد و خرداد ماه ۸۸۰ یزدگردی چنین برمیآید که دستور مرزبان رستم شهمردان موبدان موبد ترکاباد و شرفاباد بوده است. دستور بیژن ایزدیار موبدان موبد کرمان و دستور آذرگشسب ایزدیار دستور سیستان و دستور بهرام رستم شهمردان موبدان موبد خراسان بوده اند.

حد میتوانند برای کشور مفید قرار گیرد و ناگفته نماند که کارخانجات سپنتا یک شرکت سهامی عام میباشد و اغلب کارگران و کارمندان و اشخاص در آن سهیمند. آقای فلفلی بسیار سختکوش و مردمدار است و کارش را بحد عشق دوست دارد نامبرده که حدود ساعت پنج صبح سر کار خود حاضر و یکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کار است معتاد به هیچگونه مواد مخدر حتی سیگار نبوده و زندگی را با سادگی هرچه تمامتر میگذراند از تجملات بدور است ولی درعوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خود یعنی زرتشتی باشد و چه دولتی و برای عموم هممیهنان همیشه علاقمند بوده و بدون تبلیغ و سروصدا کمک کرده است مانند تعمیر و ساختن قسمتی از ساختمان جدید دبیرستان دختران انوشیروان دادگر در تهران – کمک به آدریان بزرگ تهران درونک – ساختن دبستان در کاشمر – کمک به دانشجویان کم درآمد – کمک به انجمن زرتشتیان برای امور خیریه – کمک به اشخاص بی بضاعت و کم درآمد. باید تذکر داد که این مقدار اطلاع نیز که بالغ بر ملیونها تومان میشود مقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیز از نزدیکان او بزحمت بدست آمده است. نگارنده از آقای خداداد خدابخشی و جمشید فلفلی که این خبر را دادند بسیار سپاسگزار است.

* * * * *

<u>روانشاد گشتاسب فلفلی</u> : فرزند رستم جمشید خدارحم جاوید نرسی آبادی متولد ۱۳۰۲خ از روستازادگان زرتشتی است و در ضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی و متوسطه در روستای خویش و شهر یزد بوالدین خود که بکار کشاورزی مشغول بودند کمک میکرد. نوجوانی بود دوست داشتنی و پس از اتمام تحصیلات و استخدام در یکی از تجارتخانهای یزد، کمال مهارت را در رموز بازرگانی بهمرسانید که موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس از اندک مدتی با همکاری و همیاری برادر خویش آقای فریدون که در بمبئی اقامت داشت، تجارتخانه‌ای از خویش تشکیل داد. بواسطه پشتکار و هوشی سرشار و درستی و مردمداری و متانت و روی باز و چهره خندان در اندک زمان طرف اطمینان بازرگانان و اربابان رجوع واقع گردید و مردم را در معاملات بواسطه درستی و پاکی مجذوب خویش ساخت و مورد احترام آشنایان بود. پس از مدتی شعبه تجارتخانه را در تهران گشود و

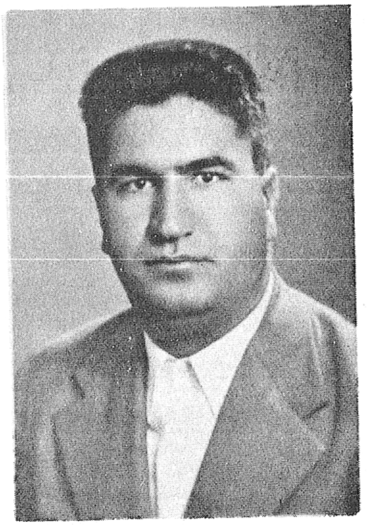

مراجعان بیشمار خود را بیشتر خشنود ساخت. مهربانی و مردمداری و چهره خندان او فقط برای پیشرفت امور بازرگانی نبود، اصولاً شخصی بود بی‌ریا و دلسوز برای همه و مستمندان بدون تبعیض و پایبند بدین زرتشتی. اما برای کارگشائی و کمک بمردم دین و مذهب برای او مسئله نبود، همه را خواهر و برادر خود تصور میکرد. غیر از کارهای تجاری، هرکس مشکلی داشت چه از لحاظ کمکهای مادی و معنوی او مشکل گشا بود. حتی نگارنده با وجودیکه نمیشناخت در سفرم بایران که گرفتار قوانین ارضی بودم کمکهای شایان نمود. روانشاد در عنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵خ بمرض سرطان در تهران بسرای مینو شتافت و کودکی خردسال بنام منوچهر از خود بیادگار گذاشت که اینک برومند گشته و امید است راه و روش پدر و عموی خویش را بکار گیرد.

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی و ارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشاد موبد جمشید موبد کیخسرو میباشند. هردو برادر رادمردانی هستند که باتفاق یکدیگر اوقات خویش را صرف امور اجتماعی و فرهنگی اجتماع بویژه اجتماع خویش مینمایند. در نشر کتب دینی و فرهنگی برایگان بین ارزانیان و خواستاران و کمک بنویسندگان در ابتیاع آن که هزینه بزرگی دربردارد جهدی بلیغ دارند. کارهای خیر خود را چنان با خاموشی انجام میدهند که دیگران از آن بیخبر میباشند مگر کارهای بزرگی مانند تعمیر و اداره آتش ورهرام یزد که ماهیانه با هزینه سوخت و حقوق موبدان و کارکنان و مدیر ماهیانه حدود دوازده هزار تومان خرج برمیدارد. بنیاد خانه زرتشتیان در اصفهان و تحویل آن بانجمن زرتشتیان اصفهان. هزینه آرامگاه یزد باتفاق بنیاد خیریه ارباب رستم گیو.
اهدای زمین وصل بسازمان فروهر با مبلغ دویست هزار تومان برای ساختمان آن.
اهدای مبلغ معتنابهی برای آدریان بزرگ تهران. کمکهای پراکنده بدانشمندان و نویسندگان زرتشتی و غیرزرتشتی. اداره یک کلاس دینی در شهر یزد. کمک بساختمان آرامگاه زرتشتیان در لندن و بسا مانند آن که ما و دیگران از آن خبر نداریم.
از اهورامزدا توفیق و سلامتی آنان را خواهانیم.

* * * * *

موبدان موبد ایران

برابر نامه‌هائی که موبدان و بهدینان ایران بزرتشتیان هند نوشته و چندی از آن را در فرزانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹–۲۹۵ آورده‌ایم، از نامه مورخه اورمزد و خرداد ماه ۸۸۰ یزدگردی چنین برمیآید که دستور مرزبان رستم شهمردان موبدان موبد ترک آباد و شرف آباد بوده است. دستور بیژن ایزدیار موبدان موبد کرمان و دستور آذرگشسب ایزدیار دستور سیستان و دستور بهرام رستم شهمردان موبدان موبد خراسان بوده‌اند.

برا برنا مه مورخه بهمن روزوخردا دما ه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستورنوشیروا ن دستور ما وندا درستم با شنده ترکا با دموبدا ن موبدا یرا ن بوده ا ست . دستورما وندا دهوشنگ دستورشرفا با دودستوربهمنیا رموبدشا ه موبدا ن موبدخرا سا ن ودستورا سفندیا را ردشیر دستورسیستا ن ودستوربهمنیا ردستورا یزدیا رموبدا ن موبدکرما ن بوده ا ند .

برا برنا مه شهریورروزوفروردینما ه ۹۹۶یزدگردی دستوربهرا مدستورا ردشیردستور ما وندا ددستوررستم با شنده ترکا با ددستورا ن دستورا یرا ن بوده ا ست . جدش دستورما وندا دستوررستم نیزسمت دستورا ن دستوری ا یرا ن را دا شته ا ست . دستورنوشیروا ن دستور مرزبا ن موبدا ن موبدکرما ن ودستوربهمردبهرا مشا ه دستورسیستا ن بوده ا ند .

ا زنا مه مورخه بهمن روزوا ردیبهشتما ه ۱۰۰۵یزدگردی پیدا ست که دستوربهرا مدستور ا ردشیرهمچنا ن سمت دستورا ن دستوری را دا شته ا ست . نا مه مورخه ورهرا ما یزدوا ردیبهشت ما ه ۱۰۱۹یزدگردی ا زکرما ن دستوررستم دستورا ردشیرنوشیروا ن را بموبدا ن موبدی کرما ن نا م میبرد . پدرش دستورا ردشیرموبدی ا ست که بنا بدعوت ا کبرشا ه گورکا نی هندبهندوستا ن مسا فرت ودرتدوین وا ژه ها ی فا رسی سره درفرهنگ جها نگیری به میرجما ل ا لدین ا نجو کمک نموده ا ست . (فرزا نگا ن زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود .)

ا زنا مه ا ی که بسا ل ۱۰۲۲ ی ا زیزدنوشته شده دستورما وندا دپوردستوربهرا ما ردشیر ما وندا درستم بسمت دستورا ن دستوری ا یرا ن یا دشده ا ست . بنا برا ین پدرش دستوربهرا م با یدجها ن را بدرودگفته با شد . درنا مه با لاذکردستوربهرا مدستورمهربا ن سورگی آ مده که دستورآ ن محل بوده ا ست . سورا گ روستا ی بزرگی بوده درتورا ن پشت یزد .

درنا مه ا ی که حدودسا ل ۱۰۳۷ یزدگردی ا زکرما ن نوشته شده ا ست دستوررستم ا ردشیر موبدا ن موبدکرما ن بوده ا ست .

ا ما ا زسا ل ۱۱۴۱یزدگردی یا حدودآ ن شهریزددستورنشین میگردد وا زترکا با دوشرفا با د ذکری نیست . سا لها پیش ا زآ ن گروه موبدا ن ترکا با ددربرا برستم وآ زا روضرب وشتم ما مورا ن وصول ما لیا ت جزیه تا ب وتوا ن وا ستقا مت خودرا ا زدست دا ده شصت خا نوا ده با تفا ق یکدیگر ا سلام میآ ورندوچون پیشوا ی زرتشتیا ن یا بعبا رت دیگرآ قا وسیدآ نا ن بوده ا ند ،درا سلام نیزخودرا با جا مه سیدی میآ را یند . دستورا ن دستورا یرا ن درسا ل مذکورچنا نکه ا زنا مه مورخه خردا دروزوآ با نما ه ۱۱۴۲ ی ا زسوی موبدا ن وکلانتریزدبگروه زرتشتیا ن هندبویژه دستورکا وس پوردستورفریدون وبهدین دهنجی شا پورمنوچهربشما ره R57 محفوظ در کتا بخا نه خورشیدجی کا ما دربمبئی برمیآ ید . دستورمرزبا ن پوردستورهوشنگ میبا شد ملا فیروزپورملاکا وس دستوردا نشمندپا رسی هندپیش ا ودریزدبتحصیل علوم مذهبی وپهلوی و ا وستا وفا رسی پردا خت ودرروزدین روزوا ردیبهشت ما ه قدیم ۱۱۴۱ ی درمنزل بهدینا ردشیر بهرا مخرمشا هی کلانتروقت زرتشتیا ن وحضوردستورا ن وموبدا ن وبهدینا ن یزدمرا سم نوزا دی را برگزا رمینما ید (فرزا نگا ن زرتشتی ص ۵۳۱دیده شود) .

نسل برا درا ن موبدخسروومو بدشهریا رجمشیدبا دوپشت با ومیرسدوبهمن موبد با شنده لندن وبرا درا نش جها نگیروکیخسرومقیم آ مریکا فرزندا ن موبدشهریا رومو بد خسرومیبا شند . دستورا ن دستوری ا یرا ن تا سا ل ۱۲۳۶هق برا بر ۱۱۹۰یزدگردی با دستور مرزبا ن یا پسرش ظهرا ب بوده . ا ما درحدودآ ن سا ل ،زما ن فرما ندا ری شا هزا ده محمد ولی میرزا فرزندفتحعلیشا ه قا جا ردریزدعلما ی ا سلام بزرتشتیا ن نسبت کفروزندقه میدهند وا زفرما ندا رقتل عا م یا ا سلام آ وردن آ نها را خوا ستا رمیشوند . شا هزا ده را دگربعلما ی ا سلام پیشنها دمینما یدبهترا ست درخصوص دین وتوحیدپرسشها ئی چندا ززرتشتیا ن بشود ا گرپا سخ آ نها منطقی ودرست ا ست با یدبا یشا ن ستم نشودوا گرغیرا زآ ن با شدبمرا دشما رفتا رخوا هدشد . پرسشها ی علما ی ا سلام وپا سخها ئی که موبدکیخسروپورموبدخدا بخش به ا تفا ق موبدخدا بخش پورموبدفرودوهیربدخدا بخش پورهیربدجا ما سب نوشیروا ن جا ما سب پوردستورکا وس ا زنژا دنوروززنده با ن دا ده موردقبول علما ی ا سلام وشا هزا ده وا قع ورفع زحما ت ا ززرتشتیا ن میگرددوآ ن پرسش وپا سخها بنا مرسا له دین مسئله با رها درپندنا مه ملافیروزچا پ شده ا ست . دستورکا وس پشت چها رم هیربدخدا بخش مشا وروهمیا رموبدکیخسرو درتنظیم پا سخ به پرسشها ،دستورا صفها ن بوده که هنگا م قتل عا م زرتشتیا ن گبرآ با د ا صفها ن درزما ن سلطا ن حسین صفوی دا روندا رخودرا گذا شته با آ تش مقدس به یزدپنا هنده میگردد .

ا ما بگفته یا دگا رخسرونا شرپندنا مه ورسا له دین مسئله چون دستورکیخسروپا سخ درست ومنطقی به پرسشها ی علما ی ا سلام میدهدا زسوی جما عت زرتشتیا ن با تفا ق همگی بسمت دستورا ن دستوری ا یرا ن برگزیده میشودوخا نوا ده دستورمرزبا ن هوشنگ ا زدستورا ن دستوری خلع میگردند ، پشت دستورکیخسروطبق شجرنا مه ا ی که هیربدخدا یا ربرا دردستورنا مدا ر موبدا ن موبدیزدوپوردستورشهریا ردرکتا ب ا ندرزنا مه پهلوی تا لیف وترجمه خویش دا ده به دستورجا ما سب ولایتی معروف میرسدکه در ۱۰۸۹یزدگردی بهندوستا ن وسورت سفرنمود وسه نفرا زموبدزا دگا ن آ ن دیا ررا درا وستا وپهلوی ا ستا دسا خت وا نکتیل دوپرون فرا نسوی ا زشا گردا وبنا م دستوردا را ب ا وستا آ موخته بفرا نسه ترجمه نمودوا یرا نشنا سی ا زآ ن زما ن آ غا زگشت ما درمورددستورجا ما سب درجا ی دیگرا ین تا ریخ گفتگوکرده ا یم .

نسل روا نشا دموبدا ن موبددستورنا مدا رطبق شجره نا مه ا ی که فرزندش موبدا ردشیر آ ذرگشسب بنگا رنده دا ده ا ندبدینطریق به دستورا ن دستورکیخسروودستورجا ما سب ولایتی میرسد . دستورنا مدا رپوردستورشهریا رپوردستورنا مدا رپوردستورکیخسروپهلوا ن پا سخ دهنده پرسشها ی علما وپورموبدخدا بخش پورموبدنوشیروا ن پورموبدرستم پورموبدمهربا ن پوردستورجا ما سب ولایتی پورموبدحکیم پورموبدا ردشیر .

دستورجا ما سب ولایتی شجره نا مه خویش را درتا ریخ کتا بت کتا ب خطی ا وستا چنین آ ورده ا ست . ا ندرروزفرخ را ما یزدوما ه مبا رک فروردین موا فق روا جا یرا نیا ن وسا ل

یکهزا رونودوسه یزدجردشهریا را ن من دین بنده جا ما سب دستورحکیم دستورا ردشیردستور نوشیروا ن دستورزرا تشت دستورجا ما سب دستورشا هویردستوربخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دا را لعبا ده یزد. بنا برا ین شجره نا مه دربعضی نوشته ها که اورا کرمانی قلمدا د نموده اند سهوا ست ، ووی یزدی میبا شد ، (دیده شودکتا ب دکترا ونوالا بنام MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگا میکه موبدکیخسروبدستورا ن دستوری برگزیده میشودفرما نی مورخ صفرا لمظفر ۱۲۴۰ه ا زطرف دولت با حکم مستمری سا لیا نه بیست توما ن ما دا م ا لحیا ت با ووپس ا ز درگذشت ا وبفرزندش صا درمیشود. پس ا زدستورکیخسروپسرش دستورنا مدا ربسمت موبدا ن موبدی میرسد. هنگا م ورودما نکجی هاتریا به یزدوتشکیل پنچا یت زرتشتیا ن درروزخردا د وفروردینما ه ۱۲۲۴ی نا م دستورنا مدا ردستورکیخسرودرصدرنا م اعضا ی پنچا یت دیده میشود وفرما نی نیزا زا میرکبیرمورخ ذیحجه ۱۲۶۵هق بدین مضمون صا درشده که موبدموبدا ن موبد نا مدا رشرف ا ندوزحضورپا دشا هی گشته وبما مورین دستوردا ده شده که نسبت با ووزرتشتیا ن همرا هی وحما یت کنند.

دستورنا مدا ردرسا ل ۱۲۳۱ی درمیگذردوپسربزرگ ا ودستورشهریا ربا تفا ق آراء عده ای ا ززرتشتیا ن بسمت دستورا ن دستوری برگزیده میشودوا زطرف وزا رت ا مورخا رجه طبق فرما ن مورخ جما دی الاخری ۱۲۸۰هق یک شا ل ترمه خلیل خا نی برسم خلعت با ودا ده میشودونیزبسرنشینی ا نجمن نا صری زرتشتیا ن یزدبرگزیده میشودکه بتوسط کیخسروجی خا نصا حب درروزبا دا یزدوشهریورما ه ۱۲۶۱یزدگردی تا سیس میشود.

دستورشهریا ردردورا ن سا لخوردگی بعلت دردپا ی شدیدا زفعا لیت با زمیما ند. بنا برا ین دستورتیرا ندا زپورموبدا ردشیررا برا ی رسیدگی وا دا ره ا مورموبدا ن موبدی وملاقا ت با مقا ما ت مربوطه دولتی بجا نشینی خویش ا نتخا ب مینما ید. دستورتیرا ندا ز درزما ن خویش کا رها ی مهمی را با شها مت ا نجا م دا ده ا ست وبا حکمرا ن وقت یزدجلال الدوله پسرظل ا لسلطا ن روا بط دوستا نه دا شته وطرف توجه علما نیزبوده ا ست.

درزما ن نا صرا لدینشا ه قا جا را زطرف دولت وقت فرما ن مستمری مبلغ سا لیا نه چهل توما ن بنا م موبدا ن موبددستورشهریا ردستورنا مدا رصا درمیگردد. پس ا زدرگذشت ا وپسرا ن ا وبنا م هیربدخدا یا رودستورنا مدا ر ا زدولت وقت تقا ضا مینما یندکه مستمری مزبوردرحق آنا ن پردا خته شود. بنا برا ین طبق فرما ن مورخه شهررجب ۱۳۱۰هق چهل توما ن مستمری مذکوربا لمنا صفه درحق دوبرا درنا مبرده دردفترمستمریا ت یزد ثبت وسا لیا نه بآنها پردا خت میشود.

پس ا زدستورشهریا رپسربزرگ ا ودستورنا مدا ربسمت موبدان موبدا نتخا ب میشودلیکن درسا ل ۱۲۸۴یزدگردی با تشکیل کنکا ش موبدا ن ا زسوی موبدا ن یزدمقا م موبدا ن موبدی بصورت شورا ئی تغییرشکل میبا بد.

بگفته صا حب حدودا لعا لم مولفه قرن چها رم هجری دردهها ی بکتکین ترسا یا ن و گبرگا ن وصا بیا ن نشینند. نا حیت کوه قا رن (درتبرستا ن) آبا دا ن وبیشترمردما ن وی گبرگا نند. پرکدر، برکرا ن رودمرونها ده ا ست وا ورا قهندزا ست ا ستوا روا ندروی گبرگا ن اند وا یشا ن را به آفریدیا ن خوا نند.

* * * * *

تا ورنیه درسفرنا مه خودگوید "سه ما ه درکرما ن ما ندم. درا ین شهربیش ا زده هزا ر گبرهستند. درچها رمنزلی کرما ن پرستشگا ه بزرگ آنا ن ا ست وپیشوا ی بزرگ آنا ن در هما نجا جا ی دا رد. هرزرتشتی نا گزیرا ست درهنگا م زندگی خودبآنجا برا ی زیا رت برود."

دریا ددا شت دیگرکه نا م گوینده آ ن فرا موش شده موقعیت پرستشگا ه بزرگ را را بُر ذکرمینما ید.

* * * * *

پیرشهریا ر

درصفحا ت دیگرکتا ب درموردپیرشهریا رگفتگوشده ، لیکن چون گفتا ردهخدا زرتشتی بودن ا ورا تا یید مینما یدبا زدرا ینجا میآ وریم. بگفته فرهنگ دهخدا "درا ورا ما ن کردستا ن پیری روحا نی ا زمغا ن زردشتی بوده ا ست موسوم به پیرشهریا روبکردی پیرشا لیا رخوا نند ا زا وکتا بی با قیست بنا م ما رفتوپیرشا لیا ر (معرفت پیرشهریا ر) ونزدمردم ا ورا ما ن بسیا رمحترم ا ست وبدست خا رجی نمیسپا رندوکلما تش را درموا ردبسیا ربجا ی مثل بکا ر میبندند. ا ین کتا ب مرکب ا زچندبندمسجع ا ست که ترجیع آنها ا ین بیت ا ست وتکرا ر میشود:

گوشت بروا نه پیرشا لیا ربو هوشت جه کیا سته ٔ ذا نا ی سیمیا ربو

یعنی بگفته پیرشهریا رگوش کن وبنوشته دا نا ی سیمیا ر (زردشت) هوش خودرا بسپا ر. در سخنا ن پیرشهریا ر ا شا را ت بسیا ررا جع بحفظ آیین قدیم ا ست وا هل محل درمجوس بودنش شک ندا رندولی معتقدندکه شخص دیگری هم با ین نا م بوده ا ست درا وا خرقرن پنجم هجری وا ورا پیرشهریا رثا نی گویندومیگویندا سلام آ ورده خودرا مصطفی خوا ندوکتا ب معرفت پیرشهریا ررا تحریف کردوهرچه با دیا نت ا سلامی منا فا ت صریح دا شت برگرفت. گویند در۸۴۲ه شخصی بنا م مولانا گشا یش به ا ورا ما ن سفرکردتا مردم آنجا را قرآ ن تعلیم دهد. مردم ا ورا ما ن ا ورا گشا یش کورمیگفتند."

خدما ت فرهنگی لهرا سب وزرتشتیا ن هنددرا یرا ن

میرزا سروش لهرا سب فرزندتیرا ندا زمهربا ن لهرا سب قا سم آبا دی متولد ۱۲۸۳خ درباغ جمشیدآبا دتهرا ن تحصیلات خویش را درمدرسه زرتشتیا ن تهرا ن ودا را لفنون و کا لج آمریکا ئی بپا یا ن رسا نیده ودیپلمه خودرا درسا ل ۱۳۰۳ ا زکا لج آمریکا ئی بدست

آ ورد .بنا بدستورروا نشا دا ربا ب کیخسروشا هرخ ودرخوا ست موبدرستمصدا قت ما مور مدیریت دبستا ن دینیا ری یزدگردیدکه‌فقط دا نش‌آ موزا ن موبدزا ده‌وسپس زرتشتی‌را می‌پذیرفتند .میرزا سروش با جلب موا فقت هئیت نظا رکه‌ا زروا نشا دا ن رستم‌ما وندا دو مهربا ن دستورتیرا ندا زوجمشیدپرویزدا نش‌آ موزا ن مسلما ن که‌ا غلب فرزندا نروسا ی ا دا را ت بودندپذیرفته‌شدند .سپس با جلب موا فقت هئیت نظا ررستم‌شهزا دی وفیروز آ ذرگشسب را برا ی ا دا مه‌تحصیل بتهرا ن ا عزا م‌دا شت وبعدبرا ی تحصیل ا وستا وپهلوی به‌بمبئی رهسپا رمیشوند .

درآ ن زما ن دبستا نها ی یزدشش‌کلاسه‌بود . میرزا سروش نخستین با رکلاس هفتم‌و هشتم‌را دردبستا ن دینیا ری تا سیس نمود . پس ا زا تما م‌دوره‌ا ستخدا م‌دریزدبتهرا ن مرا جعت ودرآ موزشگا ه‌زرتشتیا ن بشغل نظا مت وتدریس کلاس هفتم‌مشغول میگردد .

پرورشگا ه‌ما رکا را زموسسا ت ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی‌بمبئی‌درآ ن زما ن بتا زگی دریزددا یرشده‌بودوتوسط مدیرا نی که‌ا زهندفرستا ده‌میشدندا دا ره‌میگشت وآ نها بترتیب عبا رت بودندا زدکترجمشیدجی‌پتل،ما نک ملاومنوچهرکنترا کتر . چون منوچهرکنترا کتر وخا نمش عا زم‌هندبودنددینشا ه‌جی‌جی‌با ها ی سلیسیتررئیس ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی بنا بروا بط نزدیکی که‌با ا ربا ب کیخسروداشت وسفا رش ما نک ملا،ا ربا ب کیخسرو شا هرخ میرزا سروش لهرا سب را مجبوربپذیرفتن مدیریت پرورشگا ه‌کرد .هرچه‌پدرروا ن ـ شا دش گریه‌میکردکه‌با پا ی برهنه‌ا زیزدفرا رکرده‌وبتهرا ن مها جرت کرده‌نمیخوا هدپسرش به‌یزدبرگردددردل ا ربا ب کیخسروتا ثیری‌نکرد .با وجودیکه‌پیشنها دسه‌کا رمهم‌وآ برومند ا زطرف وزا رت دا را ئی توسطمیلیسپوی آ مریکا ئی برا ی مترجمی‌وزا رت پست وتلگرا ف وبا نک شا هنشا هی سا بق برا یش حا ضربودا شتغا ل بکا رجما عتی را ترجیح وچون بر ا نگلیسی مسلط بودوپرورشگا ه‌توسط پا رسیا ن ا دا ره‌میشدا ربا ب کیخسروهم‌ا صرا ربر پذیرفتن مدیریت پرورشگا ه‌کردپدرا زدوری فرزندومسا فرتش به‌یزدا ندوهنا ک گردید .

پرورشگا ه‌ما رکا ربا بیست نفرا یتا م‌درسا ختما ن ا جا ره‌ا ی درمحله‌سلسبیل یزدبود، وبچه‌ها برا ی تحصیل نخست بدبستا ن خسروی سپس بدبستا ن کیخسروی میرفتند .چون با لبا س متحدا لشکل ودرصف حرکت میکردنددررا ه‌موردتحقیروتمسخربیگا نگا ن بی‌تربیت قرا رمیگرفتند .میرزا سروش با وجودمخا لفتها ی بسیا رتصمیم‌بتا سیس بدبستا ن پسرا نه ما رکا ررا میگیردمعهذا مردم‌چه‌زرتشتی‌وچه‌مسلما ن فرزندا ن خودرا برا ی تحصیل بآ نجا میفرستندوتعدا ددا نش‌آ موزا ن شش‌کلاس بصدنفرمیرسدوکلاس هفتم‌وهشتم‌نیزدا یرمیگردد .

چون سا ختما ن پرورشگا ه‌گنجا یش ۳۵نفرا یتا م‌وهشت کلاس مدرسه‌وچها را طا ق برا ی کا رگا هها ی خیا طی،نجا ری،پا رچه‌با فی،قا لیبا فی‌وترمه‌با فی‌که‌دا نش‌آ موزا ن موقع تعطیل وفرا غت بفرا گرفتن صنعت مشغول میشدندندا شت ، میرزا سروش با نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی پیشنها دا بتیا ع زمین وسا ختما ن مستقل میدهد . ا نجمن پیشنها د را می‌پذیردوروا نشا دما رکا ربشخصه‌بمیرزا سروش مینویسدزمینی‌که‌ا بتیا ع میشودنبا یدکمتر

ا زهفتا دهزا رمتربا شد . درا ین موقع‌چون زمینی با ین مسا حت بآ سا نی پیدا نمیشد برا درا ن خرمشا هی آ قا یا ن مهربا ن ورستم‌خدا دا دخدا دیا ن وسروش بهرا م‌جیوه و شهمردا ن ا یرا ن ورستم‌خرمی‌دوست وندیم‌ما رکا رزمینی بقیمت بسیا را رزا ن درشرق شهروبین هفت روستا برا ی پرورشگا ه‌خریدا ری نمودند .روا نشا دبهرا م‌خدا دا دفرهومند (خا له‌زا ده)ده‌هزا رمترزمین خودرا بقیمت نا زل به‌پرورشگا ه‌میفروشد .کمک وهمکا ری‌و تشویق ا زبرا درا ن همشهری مسلما ن یزدبسیا را رزنده‌وموجب ا یجا دموسسا ت ما رکا ر میگردد . ا زآ نا ن آ قا یا ن حا ج غلامرضا مرشدوحا ج سیدا بوا لقا سم‌روهنی‌که‌زمین وا قع درجلوخیا با ن متصل با را ضی ما رکا ررا با بها ی بسیا رنا زل مرحمت کردند .محبتها ی همه‌ا یشا ن موجب دلگرمی ما رکا روا نجمن بمبئی ومیرزا سروش وا جتما ع زرتشتیا ن بوڈ . سا ختما ن بلافا صله‌درسا ل ۱۳۱۲خ وما ه‌ا سفندآ غا زودرمهرما ه۱۳۱۳بهره‌بردا ری شد . نقشه‌پرورشگا ه‌توسط برزوسهرا ب آ قا درهندتهیه‌گردیدومشتمل بودبردودستگا ه‌عما رت جلوبرا ی دبستا ن ودبیرستا ن وسا لون سخنرا نی وحدودده‌هزا رمترمیدا ن برا ی با زی و سا ختما ن عقب هم‌مشتمل بودبرسه‌خوا بگا ه‌وا طا قها ی درس ولبا س ودینی وکتا بخا نه‌ومحل سکونت سرپرست وزیرزمین وا طا قها ئی دردوطرف برا ی کا رگا هها وآ شپزخا نه‌ونها رخوری. پرورشگا ه‌درمهرما ه۱۳۱۳با حضورما رکا روفرما نده‌شهرا فتتا ح‌یا فت ودبستا ن ودبیرستا ن ا زمحل ا جا ره‌ا ی بآ نجا منتقل وروزبروزبرتوسعه‌آ ن وشما ره‌دا نش‌آ موزا ن ا فزوده‌گشت .

برا ی دخترا ن زرتشتی‌مدا رس فرم‌جدیددرشهریزدوجودندا شت .جها نیا ن وموبدا ن مکا تبی‌دا شتندبا معلم‌قدیمه .لذا میرزا سروش تا سیس مدرسه‌جدیدبنا م‌مدرسه‌دخترا نه ما رکا ربا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی پیشنها دمیدهدوآ نها نیزموا فقت خویش را ا علام‌میدا رند .خوشبختا نه‌ا ولیا ی مدرسه‌جها نیا ن ومدرسه‌موبدا ن نیزهمکا ری وموا فقت خویش را عملی میسا زندودبستا ن ودبیرستا ن دخترا نه‌ما رکا ردرسا ل ۱۳۱۴خ درسا ختما ن ا جا ره‌ا ی درشهریزددا یرمیشود .بعدها دوخوا هر،آ دخت همسرشا پورگشتا سب ودولت همسر فریبرزنسیمی محل فعلی را با نجمن وا گذا رمینما یندوبا ا صلاحا ت وتغییرا ت وتعمیرا ت دبستا ن ودبیرستا ن ما رکا ربآ نجا ا نتقا ل میا بدکه‌هنوزهم‌دا یرا ست .

چون دها ت زرتشتی‌نشین یزدکه‌با لغ برحدود۱۶محل ا ست ومدرسه‌پسرا نه‌درآ نها بسرپرستی ا نجمن ا کا برصا حبا ن بمبئی قبلاً دا یرشده‌بودوتوسط نما ینده‌ا عزا می‌آ نها ا زهندا دا ره‌میگشت وروستا ها فا قدمدرسه‌دخترا نه‌بود . با کمک وخیرا ندیشی وبودجه را دمنشا ن هرمحل دبستا ن دخترا نه‌بسرپرستی ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی در روستا ها تا سیس میگرددوشما ره‌آ نها ۱۴فقره‌ا ست .

تعدا ددبستا ن ودبیرستا ن وکودکستا ن درشهریزدهشت فقره‌بشرح زیرمیبا شد . دبیرستا ن کیخسروی،دبستا ن خسروی، دبستا ن دینیا ری،کودکستا ن رشید ،دبستا ن پسرا نه ما رکا ر ،دبیرستا ن پسرا نه‌ما رکا ر ،دبستا ن دخترا نه‌ما رکا رودبیرستا ن دخترا نه‌ما رکا ر .

تعدا د۱۳دبستا ن پسرا نه‌ودخترا نه‌بسرپرستی ا نجمن اکا برصا حبا ن بمبئی ا ست وتعدا د ۱۴بسرپرستی ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی ویک دبستا ن دخترا نه‌شهریا را هرستا نی درروستا ی ا هرستا ن ویک دبستا ن دخترا نه‌درنرسی‌آبا دویک دبستا ن دخترا نه‌درشریف آبا دکه‌مجموع دبستا ن دردها ت سی‌فقره میشود .صا حب‌خیرا ن هرمحلی ا ندوخته‌خودرا برای صرف دا نش وبینش وا مورخیریه‌ا زفرضیا ت دینی میدا نند ،وسا ختما نها ی مدرن وسا لونهای وسیع درهرمحل ا حدا ث کرده‌ا ند .

هزینه‌آموزشگا ها ی‌ا نجمن اکا برصا حبا ن بمبئی وا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی‌بمبئی وپرورشگا ه‌ما رکا را زهندتا مین میشد .درسا ل ۱۳۴۶خ بودجه‌ا ی که‌ا زا نجمنها وا زهندمیرسید بوا سطه‌مقررا ت دولت هندوکنترل ا رزقطع میشودومیرزا سروش درتنگنا گرفتا رمیگردد . بنا چا رخدمت مرحوم‌کا ظم‌معصوم‌خا نی رئیس فرهنگ یزدمیرودوا یشا ن هم‌فورا" ا ورا دلدا ری وهزینه‌مدا رس را ا زبودجه‌دولتی تا مین نموده‌وتوسط ا دا ره‌فرهنگ آموزگا را ن را بدبستا نها ودبیرستا نها میفرستد .

با یددا نست ا زکلیه‌مدا رس زرتشتیا ن درشهروروستا ها برا درا ن مسلما ن هم ا ستفا ده‌مینما یندوا ستقبا ل ویگا نگی وبرا دری بین مسلما ن وزرتشتی برقرا ربوده ا ست وجدا ئی وتفا وتی بهیچوجه‌بعمل نیا مده‌ا ست وهمچنین موسسا ت بهدا شتی‌زرتشتیا ن ا زا یشگا ه‌بهمن ومطب ودوا خا نه‌سررتن تا تا که‌قبل ا زهمه‌چنین موسسا ت بهدا شتی دولتی دریزدتا سیس گردیده‌را یگا ن درا ختیا را رزا نیا ن همشهری قرا ردا شت وپیوسته علما ی ا علام‌یزدقدردا نی میفرمودندکه‌موجب تشویق کا رکنا ن مربوطه‌بوده‌ا ست .

برا ی فروش زمینها ی ا ضا فی پرورشگا ه‌دریزدکمیته‌ا ملاک با عضویت روا نشا دا ربا ب رستم‌گیووآقا ی فریدون زرتشتی تشکیل یا فت ومقدا ری ا ززمینها فروخته‌شده‌بود ،بنا بخوا هش وتوصیه‌روا نشا ددکترا سفندیا ریگا نگی ،سا ختما ن نیمه‌تما م‌هنرستا ن بوسیله ا ربا ب وفا دا رتفتی وروا نشا دهرمزدآرش به‌نیت ا هدا ی با جتما ع متوقف شده‌بودخریدا ری شدودرنظربودبقیه‌ا را ضی ا ضا فی دریزدرا فروخته‌وهنرستا ن مشتمل‌برسه‌دستگا ه‌عما رت وسا لون نا تما م‌را که‌برروی بیست هزا رمترزمین قرا ردا ردوبهترین نقطه‌تهرا ن پا رس مقا بل رستم‌با غ‌ودبستا ن ا ستا دخدا بخش ودبستا ن ا ستا دپوردا ود (ا زبنا ها ی روا نشا د ا ربا ب رستم‌گیو)قرا ردا ردتکمیل نما یدوپرورشگا ه‌که‌تعدا ددا نش آموزا ن آن دریزد بعلت مسا فرت زرتشتیا ن دها ت وشهربتهرا ن روبکا هش بودبآ نجا منتقل شودویک دستگا ه عما رت دیگرنیزتکمیل وبرا ی دا نشجویا ن زرتشتی که‌درتهرا ن ما وا ومسکنی ندا رند ا ختصا ص یا بدودستگا ه‌دیگربرا ی صنعت وحرفه‌زنا ن ودوشیزگا ن زرتشتی که‌درتهرا ن‌پا رس ورستم‌با غ سکونت دا رنددا یرشودکه‌متا سفا نه‌فروش زمین بدستورا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی با نگیزه‌بیخبری آنها ا زموقعیت وتسا هل وتحقیق متوقف وکا رها را کد ما ند .

آقا ی خدا مرا دکا مرا ن ا زرا دمردا ن ا جتما ع چون حا ل ا سفنا ک هنرستا ن نیمه تما م‌را می‌بیندپیشنها دمیدهدحا ضرا ست با مبلغ سه‌ملیون توما ن قسمتی‌ا زسا ختما ن هنرستا ن را تکمیل نما ید .پیشنها دا وبا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی‌فرستا ده‌شد . لیکن متا سفا نه‌بوا سطه‌نا پختگی ا عضا ی ا نجمن پیشنها دموزدموا فقت آنها نگرفت وبعد که‌ا زخوا ب غفلت بیدا رشدندوموا فقت خودرا ا ظها ردا شتندکا را زکا ربوا سطه‌پیشا مدها گذشته‌بودوآقا ی کا مرا ن هم‌ا زا نجا م‌پیشنها دخودعا جز .گویا قسمت ا جتما ع‌ما چنین بود که‌ا زیک مجتمع‌هنرستا ن محروم‌ما ند .ا ینک ا میدوا ری تما م‌ا ست که‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن که‌وکا لت نا مه‌ا نجمن بمبئی را دا را میبا شندوبا تشکیلات جدیدخویش وجدیتی‌که دراصلاح ا مورا جتما ع‌دا رندوعلاقه‌ا ی‌که‌بتکمیل ونگهدا ری ا ین بنا ی عظیم‌وسودمنددا رند درکا رخویش موفق گردند .

تذکا را ین حقیقت لازم‌ا ست که‌میرزا سروش لهرا سب کلیه‌ا مورما لی سا ختما ن و پردا ختها ی کلیه‌هزینه‌ها ی آموزشگا ها وپرورشگا ه‌بعهده‌ا ستا دا ردشیرخدا بخش وفا دا ر خرمشا هی‌که‌با کما ل علاقه‌ودرستی‌وپشتکا روظا یف خویش را ا نجا م‌دا ده‌ا ست سپرده‌بود .ا مرمهم دیگری که‌میرزا سروش ا نجا م‌میدهدبرا ی کلیه‌آموزشگا ها چه‌درشهروچه‌دردها ت هئیت نظا ر بین ۳تا ۵ نفرا زا هل محل برقرا رمیسا زدکه‌با مورمدا رس‌آموزگا را ن ،دا نش آموزا ن، سا ختما نها وتعمیرا ت وهرگونه‌مشکلات مربوطه‌رسیدگی وفیصله‌میدا دندوموجب سپا سگزا ری ا ورا فرا هم‌میسا ختند .

میرزا سروش لهرا سب پس ا زچهل سا ل فعا لیت خستگی نا پذیردرا دا ره‌موسسا ت فرهنگی وبهدا شتی ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی دریزدبا قلبی محزون ودلی‌شکسته وکا لبدفرسوده‌وتندرستی ا زدست دا ده‌ا زعدم‌موا فقت ا نجمن با پیشنها دا ت ا وکه‌موجب پیشرفت ا مورموسسا ت وبسودا جتما ع بوددرسا ل ۱۳۴۷خ خودرا با زنشسته‌میسا زدولی‌چون ا نجمن وکا لت ا مورا را ضی خودرا بنا م‌ا وتنظیم‌نموده‌بودتا سا ل ۱۳۵۶تما س خودرا با ا نجمن قطع نمینما ید .لیکن بوا سطه‌تسا هل وعدم‌فعا لیت آنها درکسب ا طلاع‌ووا قف شدن بموقعیت که‌موجب توقف همه‌جورپیشرفتها وزیا ن ا جتما ع‌میگرددبسیا ررنج میبرد و با لاخره‌خودرا بکلی مستعفی‌میسا زدوا نجمن بمبئی وکا لت نا مه‌را بنا م‌رئیس ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن تنظیم‌وبرا ی آنها میفرستند .

میرزا سروش لهرا سب با نگیزه‌عشق سرشا ری که‌به‌پیشرفت فرهنگ ا جتما ع دا شت با حقوق ما هیا نه ۶۰توما ن ودرروزگا را ن پسین با حقوق ما هیا نه‌یکهزا رودویست توما ن برا ی پیش بردن ا مورفرهنگی ا جتما ع ا کتفا مینما ید ،درحا لیکه‌شا گردا ن ا وبیش ا ز سه‌تا پنجهزا رتوما ن حقوق درا دا را ت دولتی ،ملی‌وخصوصی دریا فت میدا شتند .نظرش بمنا فع ما دی نبودونظرش به‌پیشرفت ا مورا جتما ع بودکه‌آنهم‌بوا سطه‌کا رشکنیها ی دست ا ندرکا را ن با یا س موا جه‌شد .

میرزا سروش لهراسب همیشه دعاگوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که او را وادار بپذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزد را افزون بر وظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی در آنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون در آن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دو ساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینده‌اش را بهبود بخشید.

روانشاد دینشاه بهرام نایب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی در آخرین سفر خود با یران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان درمانگاه سر رتن تاتا را داد که مورد اجاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتاژ رادیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی در آنجا مشغول کار و فرا گرفتن هنر و هم مزد میگرفتند و سرگرم بودند و ماهانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه مارکار میپرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را در یزد بازدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ماشین آلات بی‌مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بودند خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدارو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکر این نکته لازم است که پیران قدیم گفته‌اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کارفرما از دادن حقوق مکفی کوتاه آید اهورامزدا در جای دیگر باو میرساند. همین پیشامد چنانکه بدرستی شنیده‌ام در حق میرزا سروش بوقوع می‌پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش میپرسد چقدر پول پس انداز کرده‌ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه‌جوئی فراوان دو هزار تومان. وجه مذکور را از او میگیرد و در بازرگانی بنام مشارکت میاندازد. در ششماه وجه مذکور هشت برابر میگردد. اما وجه را باو مسترد نمیدارد و در بازرگانی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه‌ای برایش فراهم میکند. اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود و دوران پیری دچار زحمت نمیباشد. چهل سال خدمت در انجمن و اکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی باو داده شد و نه بازخریدی. خداوند همه را براه راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام اهوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی بفلسفه‌های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبدالله در جرگه فقها و متفکران اسلام در آمد و بنیانگزار مذاهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین و یمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابوعبدالله محتسب شیعی معروف است که میگویند مدتی در بصره سمت محتسبی داشته

است. او بدستور عبدالله بیمن میرود و چون در یک سفر حج با روسای قبیله مصامده بربر، که آنها نیز بحج آمده بودند آشنا میشود و ایشان را برای تبلیغ مذهب باطنی که در ظاهر طرفداری از خانواده پیغمبر میکردند مساعد می‌بیند همراه آنها بشمال آفریقا میرود و مدتها در شهرها بیجان در کوهی زندگی میکند و در نهان قبایل بربر را بمذهب باطنی دعوت مینماید چون عده کافی حرف او را قبول میکنند، بر ضد خاندان بنی اغلب که از طرف عباسیان در شمال آفریقا حکومت داشتند قیام مینماید. پس از جنگهای بسیار موفق میشود زیادة الله نام نوه ابراهیم اغلب را مغلوب و از شمال آفریقا بیرون کند و حکومت عبیدیان را که بعدها بنام فاطمیان معروف شدند تاسیس نماید چنانکه در تاریخها نوشته‌اند معد نام که بوسیله ابوعبدالله محتسب شیعی از زندان آزاد و بنام علوی بودن بحکومت رسانیده شد و او را مهدی موعود میخواندند، نوه عبدالله بن میمون اهوازی میباشد. در این باب دو صورت مجلس تنظیم شده که نص آنها در کتاب تاریخ ابن خلدون مغربی جلد چهارم آمده است.

اورامان تخت کهنسالترین آبادی جهان

آبادی اورامان بخش بزرگی از استان کرمانشاهان است. اورامانات مسکن قدیمی‌ترین طوایف و نژادهای شناخته شده بشر بوده و مردمانی نظیر کوتی‌ها و کاسی‌ها در آنجا سکونت داشته‌اند. آشوریان چون نیرومند شدند بکردستان که در آن روزگار یکی از مراکز تجمع مردمان آریائی بود تعلق خاطر پیدا کردند و بارها آنرا مورد حمله قرار دادند. این حملات مدتها بی‌اثر بود تا آنکه نوبت به آشوربانیپال مقتدرترین پادشاه گروه آشور رسید او کردستان را تسخیر کرده مرکز پادشاهی خویش قرار داد. از این زمان آریائیهای مقیم کردستان به اورامان و مناطق اطراف آن که بعلت صعب العبور بودن راههای ارتباطیش دور از دسترس سپاهیان آشور بود روی آوردند و آنرا بخاطر آنکه ایشان را از گزند دشمن متجاوز و پیروز مصون میداشت گرامی و مقدس شمردند. اقوام آریائی مهاجر متدرجاً ساکنان بومی اورامانات را در خود حل کردند و با گذشت سالها اینجا بصورت منطقه‌ای آریائی نشین در آمد و آریائیها بمبارزه با آشوریان پرداختند و سرانجام بر این قوم پیروز شدند.

پس از شکست آشوریها و سلطه مادها و پارسها بر کردستان، اورامانات همچنان بصورت یک منطقه پارسی نشین باقی ماند و تا این زمان نیز بازماندگان آن نسل مهاجر از آریائیها همچنان اورامانات را بعنوان یک منطقه پارسی نشین حفظ کرده‌اند. در دوران پرشکوه فرمانروائی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بر ایران، مردم اورامانات تابع ایشان بودند و آئین زرتشت را پیروی میکردند. خرابه‌های آتشکده پاوه که بعد از آتشکده آذرگشسب بزرگترین آتشکده ایران بود و هشتصد سال مداوم در آن آتش مقدس زبانه میکشید یکی از دلایل غیرقابل انکار رواج آئین زرتشت در بین مردم اورامانات تا بعد از ظهور اسلام است.

آتشکده بزرگ پاوه که عده‌ای از سلاطین ساسانی با پای پیاده بزیارت آن رفته‌اند پس

ا زحملها عرا ب با یرا ن بدست سربا زا ن یکیا زسردا را ن عرب موسوم به عبدا للـه بن عمر ویرا ن شد . ا ما هنوزبقا یا ی ا ین آ تشکده ویک برج دفا عی وا قع درکنا رآ ن با قیست و ا زگذشته پرشکوه ا ورا ما نا ت دا ستا نها میسرا ید .درموردخرا ب شدن آ تشکده عظیم پا وه بدست سپا هیا ن عبدا للـه بن عمرسندگویا ئی وجوددا ردکه ا کنون درموزه سلیما نیه عرا ق نگهدا ری میشود .ا ین سندیک پوست آ هومیبا شدکه ا بیا تی بزبا ن وخط پهلوی بمضمون زیرروی آ ن نوشته شده ا ست

هورمزگا ن رما ن آ ترا ن کژا ن	هوشا ن شا ردوه گوره گوره کـا ن
زورکا را رب کردنـــه خا پـور	گنا فی پا له هتا شــــا ره روز
زن وکینکا ن بدیــــل بشینا	میـردآ زا تلی ژه روی هونیا
روشت زردشتـــره ما نندبیکس	بزیکا نیکا هورمزدهیـوچکس

ترجمه ا بیا ت بپا رسی چنین ا ست : معبدها ویرا ن شدآ تشها خا موش ـ بزرگ بزرگا ن خود را پنها ن کرد ـ عربها ی ظا لم خرا ب کردند ـ دها ت پهله را تا شهروز ـ زنا ن ودخترا ن ا سیر شدند ـ مردا ن آ زا ددرخون غلطیدند ـ آ یین زردشت بیکس ما ند ـ ا هورا مزدا برهیچکس رحم نمیکند .

درا ورا ما نا ت مردم سده ها دیرترا زسا یرمنا طق کردستا ن ا سلام آ وردند . موقعیـــت طبیعی ا ین منطقه را ه را برسردا را ن ا سلام وشمشیرآ نها می بست . ا ما بهرحا ل ا سلام هم حدود پا نصدسا ل پیش بوسیله گشا یش نا مه قرآ ن را با خودبآ نجا بردومردم ا ورا گشا یش کــــور میخوا ندندرا ه نفوذیا فت با حتما ل قوی دویست سا ل طول میکشدتا آ ن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریا روکتا ب معرفت ا وکه درجا ی دیگرا زآ ن گفتگوشده تن با سلام دردهند . (ا قتبا س ا زا طلاعا ت مهرما ه ۱۳۵۱) .

روستا ها ی پیش ا زا سلام دریزد

محمدمفیدمستوفی با فقی صا حب جا مع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درکتا ب خـــویــــش ا ز روستا ها ی یزدوتا ریخ ا حدا ث آ ن صحبت مینما ید . ا ینک درموردبسیا ری ا زروستا ها که با موضوع زرتشتیا ن بستگی دا ردگفتگومیشود .

ا ستخری (درگذشت ۳۴۰ه) مینویسد" یکی ا زشهرها ی مهم بین خرا سا ن وا ستخر،کثه میبا شدوآ ن کوره مهم یزدوا برقوست . کثه شهرمهم یزددرکنا ربیا با ن وا قعست . هــــوا ی آ ن بوا سطه مجا ورت با بیا با ن بسیا رسا لم وتما م وسا یل ا ستراحت شهرها ی بزرگ را دا را میبا شد . بلوکا ت آ ن حا صلخیزوزندگا نی درآ ن نیزا رزا ن ا ست .قلعه محکمی دا ردبــــا دروا زه آ هنین که یکی را نا م دروا زه ا یزدا ست ودیگری را بمنا سبت مسجدبزرگی که بطرف ده بیرون دروا زه بنزدیکی آ ن قرا ردا رددروا زه مسجدمیگویند . (بنزدیک دروا زه ا یزد کثه (کسنویه)آ تش ورهرا م بوده که درنیمه سده ششم هجری بمسجدوصل میشود (ر . ک پرستشگا

زرتشتیا ن ص ۱۹۸) شهربا آ ب قنا ت سیرا ب میشودورودخا نه ا ی نزدیک قلعةا لمجوس یا قلعه زردجا ریست وآ ن قریب بدهکده ا یست که معدن سرب دا ردوشهرودها ت آ ن میوه جا ت بسیا ردا ردکه با صفها ن وسا یرنقا ط صا درمیگردد .کوهها ی آ ن نیزمشجروگیا ها ی زیــا د دا ردکه بخا رج فرستا ده میشود .بیرون شهردهی ا ست با خا نه ها ی زیبا وبا زا ردلکــــش ، غا لب مردم شهرا هل فرهنگ ودا نش میبا شند ."

ا بن حوقل (متوفی ۳۲۱ه) گفتا ربا لارا تکرا روا فزون برآ ن گوید" بنسبت کوره ا ستخرکوره یزدبزرگترا ست وشهرها ی آ ن عبا رتست ا زکثه که قلعه میبا شدومیبدونا ئین وفهرج فقط درا ین شهرچها رمنبروجوددا ردودرجا ها ی دیگرنیست ." ا بن حوقل بنقــل ا زا ستخری شهرکثه را بنا با همیت آ ن بعدا زا ستخرذکرکرده ومیگویدشهرکثه دا را ی قلعه معتبرا ست . بگفته یا قوت (درگذشت ۶۲۸ه) "کثه ا زجا یها ی فا رس وحومه مهم یزد وبــه کوره ا ستخربستگی دا رد . . . . .یزدنا م منطقه ا یست وقلعه آ ن را کثه گویند ."

بگفته ا یرا نشنا س آ مریکا ئی ویلیا مجکسن وا ژه کثه درا وستا بشکل کته آ مــده کـــه بمعنی گودا ل ا ست . آ یتی صا حب تا ریخ یزدمینویسدکه دریزدگودا لها ی بزرگی بوده که تقریبا ًپرشده ودا خل خا نه ها گشته ا ست ، صا حب تا ریخ جدیدیزد ، ا ین نا م را یونا نی میدا ندوجها نگردا ن خا رجی هم همین نظریه را ا ظها رکرده ا ندولی درا شتبا ه میبا شنــد . آ یتی شهرقدیم یزدرا دورترا زموقعیت فعلی آ ن میدا ندودرموردکثه میگوید"ا ما شهــرت ا ین سرزمین بنا م کث یا کثه مسلم ا ست حتی قریه ا ی هم هنوزوصل به یزدکنونی ا ست بــه نا م کثنویه که درنوشتجا ت قدیم با ثاء مثلثه بوده وا کنون با "س" مینویسند . یا قــوت حموی درمعجم ا لبلدا ن مینویسد" وبین میبدوکثه مدینةیزدعشره فرا سخ ."

بگفته صا حب جا مع مفیدی" خوا جه صوا ب قنا ت صوا ب را که ا لحا ل بآ ب سوا شهـــرت یا فته ا حدا ث نمودودرمیا نه شهروکثنویه دهی بسا خت وآ ب آ ن قنا ت درآ ن محل شرب میشد وبمرورآ ن قریه خرا ب شده ا ست . ا زا ین گفته که درسا ل ۱۰۷۳ه نوشته شده معلوم میشودکه شهرکثنویه بتدریج با یروبدیه تبدیل گردیده ا ست . درسده ا خیرآ ب قنا ت آ ن نیزخشــک گردید ومردمش دربدرگردیدند .

بیده ،عقدا ،میبد درکنا ردریا ی سا وه که درحوا لی یزدبودبنا شده وا ین دریــا ا ز سا وه تا همدا ن ویزدکشیده بودودیه با رجین بندرآ ن دریا بود .ا ینک آ ن دریا خشک وتــا بقم رسیده وبدریا چه سا وه نا مورگردیده ا ست .

یزدآ با د ، دها با د ، پا دین آ با دبنا بفرما ن یزدگردا صغردریزدا حدا ث گردید .در زما ن صا حب جا مع مفیدی دها با دموجودومعموربودوا ثری ا زیزدآ با دوپا دین آ با دبا قی نبود . درسده گذشته یزدآ با دی درا ستا ن یزدبرروی خرا به ها ی یزدآ با دقدیم بنا شــده ا ست .

بلاشگرد ،دژدوبرا درا ن،فیروزآ با دمجومرد ،فیروزآ با دمیبد : یزدگرددوم پـور

بهرام گوردوپسرداشت بنام فیروزوبلاش . یزدرا باقطاع ایشان واگذارکرد. آنها باروئی استوارطرف جنوبی شهربرای حفظ اموال خودساختندکه خرابه های آن بنام قلعه قمار بازان باقیست . بلاش درنزدیکی شهرباغستانی بساخت وآب جاری کردوقصری عالی بنا کردوآذردرمهرتخت نشین کردوآن را بلاشگردنام نهاد . درروزگارصاحب جامع مفیدی به ابوالعسکرمشهوربوده . اینک اثری ازآن باغات ومزارع نیست ، ولیک برآمدگیهائی که برروی آن کشت وزرع میشوددرکوی زرتشتیان سمت مریاباد باقیست وباحتمال قوی خرابهای آن درزیرکشتها مدفون باشد . زیارتگاهی درهمانجاست که به پیربلاسکرنامور است . فیروزآباد دهکدهائیست که فیروزشاه احداث کرده یکی وصل به مجومردودیگری به میبدمیباشد .

میبدرا نام بگفته صاحب جامع مفیدی "موبدگردبوده بنام شاه موبدپورقباد وبمرور ایام وکثرت استعمال میبدگردیده است .بنابرداستان احداث آن ،چون قبادبپادشاهی رسیدنذرکرده بودآتشکده بسازد .ازمداین وفارس واصفهان متوجه یزدشد .چون بولایت میبدرسیدقصبه کرده عمارت نمودودرناحیه سفلی میبدکه الحال به هفتادرمشهوراست صحرائی وسیع بودبفرمودتاآتشخانه عظیم بناکردندوازهفت آتشکده هفت آتش درآن آتش خانه آوردند . اول ازفارس دوم ازبلخ سوم ازآذربایجان چهارم ازفسا پنجم ازاصفهان ششم ازقزوین هفتم ازتیسفون ودرحوالی آتشخانه قریه ای بساخت وآنرا هفت آذرنام کرد ومجوس (زرتشتیان)این آتشخانه را بغایت بزرگ میداشتند ."

فهرج ،خویدک ،فرافتر: بفرمان قباددرنواحی یزداحداث گردید . فهرج در۳۰ کیلومتری یزداست ،خویدک درحوالی فهرج وفرافتردرهمان حوالی که روستائی بسیار وسیع ومعموربوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی "چون خبرکشته شدن یزدگردبعثمان رسیدسپاهی عظیم بسرکردگی سعیدبن عثمان وقثم بن عباس وعمروبن مالک برای فتح فارس ویزدوخراسان روانه کرد .سپاه عرب ازراه ابرقوبه یزدآمدندومردم را باسلام دعوت کردند . عمربن مغیره من حیث الاستقلال والانفرادبحکومت یزدمتمکن گردیدولشکری فراهم آورده متوجه فهرج شدوایشان را باسلام دعوت نمود .چون ابانمودندحکم بقتل وقمع ایشان نمودواموال ایشان رابعدازقتل آن جماعت بتاراج دادوقلیلی ازآن جماعت که از کشتن نجات یافته بودندبولایات متفرق شدند ."

موقع هجوم اعراب به یزدوکشتارزرتشتیان فهرج وخویدک وفرافترقتلگاه شد . مهریزومهرپادین خراب گردید .کشتارگاه بنام شهدامعروفست .مسلمانان بزیارت آنجا میروندبتصوراینکه قتلگاه اعراب است .غافل ازاینکه خودقهراباسلام آورده اندوشهیدان آن محل زرتشتی وازخویشان خودشان بوده که بروان شادی آنها شمع وچراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزداخیراً علمای یزدزیارت آن محل راناروادانسته اند . بطورکلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان وخرابه آتشکده آنهاست .

مهرآباد ،مهرگرد ،مهرپادین،هرمز: چون مهرنگاردخترانوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزدگردید ، بنایان ومقنیان رابعمارت واحداث قنوات مامورکرد . ازآنجمله درهشت فرسخی (۴۸کیلومتر)یزددیهی وسیع ساخت وبنام خودمهرگرد نامیددرسال ۱۰۹۰ه مهریجردواینک مهریزگویندوقناتی جاری ساخت مهرپادین نام و درآن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کردودرآن میوه گرمسیری وسردسیری هردومیشود. درحوالی شهرمیبددیهی دیگربساختندوآنرا مهرجردنام نهادکه مهرگردباشدوبرادراو هرمزدریک فرسخی مهریجردقنات جاری ساخته دیهی معتبرعمارت کردوآنراهرمزنام نهادواکنون به خورمیزناموراست ودرهمین قریه قلعه رفیع ساخته وعمارات عالی درآن قلعه بسیاربوده . درروزگارصاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ه بعضی ازدیوارهای قلعه بر جای بوده است .

توران پشت ،ابرندآباد : چون توران دخت بپادشاهی رسیدعاملی برای آبادانی یزدتعیین نمودودرکهستان یزددیهی بساخت وآن را تورانگردنام کردوالحال بتوران پشت مشهوراست وقریب آنجا کوهیست بغایت رفیع وبکوهی دیگرمتصل نیست ویک راه بیش نداردکه برفرازآن کوه توان رفت . درروزگاران باستان برفرازآن کوه قلعه ای بوده وبقلعه کک کوهزاد اشتهار داشته است . ابرندسرهنگ ایراندخت چون به یزد آمد قناتی جاری کردوقریه ای احداث نمودوآنرا ایران آبادنام نهاد .امروزابرندآباد گویندوبرکنارقریه دژی محکم بساخت وخندق حفرکرد . درروزگارصاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده وآثاروعلامات بعضی دیوارهابجای بوده وآن قریه نزدیک بهفتصدسال معمور بوده .

دیگرازروستاهای پیش ازاسلام عبارتست ازاشکذرکه بگفته صاحب تاریخ جدیدیزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است ، زارچ ،هفتادر،بارجین که پارگین نیزمیگفتند سخوید،تفت ،فراشاه ،بندرآباد،سریزد،کرمانشاهان،شهربابک ،خورنق، ساغند،تزنگ ، اسفنجرد،بفرویه که معین آبادجنب آن احداث گردیده ، اردکان ، نارستان ، ابرقو ، رباط شتران،اهرستان،اردان وایرنان درکهستان یزدازآثارایراندخت است .

صاحب جامع مفیدی درجلدسوم ص ۶۷۳درمورداهرستان چنین گوید ."اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است . دراطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان وباغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان . سکان منازل و عماراتش ، زردشتی نژادان ماهروی مشکین مویکه نه چشم چرخ مانندرخسارشان دراطراف جهان دیده ونه بدست دهرمثل چنان نگاران رسیده ." خیرآباد،عیش آباد،خرمشاه ،سر دوراه ،کوچه بیک ،سرچم ازمحله های اهرستان بوده .صاحب جامع مفیدی دراثبات این گفتاردرص ۶۷۹ مینویسد" دیگرازباغات جنت نمای اهرستان باغ شاه نگاراست که در محله خیرآباد واقع گشته ."

نرسی آباد: کیا نرسوسپهسا لارسلطا ن علاء الدوله کا لنجا ربسا ل ۵۱۷هـ قنا ت نرسو آ با درا درسرریگ جا ری نمودودرپا ئین کسنویه وشهرطرح محلات وبیوتا ت وبا غا ت اندا خت وبا غستا ن وکشتخوا ن دها با دونرسوآ با دبیکدیگرا تصا ل یا فت ودرکما ل معموری رسید تا درسنه ۸۶۰هـ بسبب ورودسیل با غا ت وکشتخوا ن تما مخرا ب گردیدوسا کنا ن آ ن متفرق وپرا کنده شدند.

مریا باد: ترکا ن خا تون وا لده سلطا ن قطب الدین بسا ل ۶۱۰هـ قنا تی ازطـرف مهریجردحفرنموده بنزدیک شهردیهی احدا ث کرده مریم آ با دنا منها د. سلغرآ با دمشهور بهآ ب شورراسلغرشا ه بسا ل ۶۴۰هـ حفرنموده وآ ب آ ن درمریا با دویعقوبی وسرهنگ شرب میشود.

کفلامرز: که نا مدرست آ ن گردفرا مرزمیبا شدبوسیله امیرفرا مرزبن گرشا سب بن سلطا ن علاء الدوله کا لنجا را حدا ث گردیده. امیرمبا رزا لدین محمد (متوفی ۷۶۵هـ) به سا ل ۷۴۷یزدرا متصرف شدوبا ا ولادخویش روستا های زیرراا حدا ث نمودند. مبا رزآ با د، ترکا با دبا مردخترا ن مبا رزا لدین خا نزا ده خا تون ومختومزا ده خا تون احدا ث شد. شا ه آ با درستا ق،بدرآ با د،مظفرآ با دمیبد،خا تون آ با د،مظفرآ با دزا رچ،دیلمآ با د،احمد آ با دمیبد، سلطا ن آ با دتفت، علیآ با دکهستا ن،محمدآ با د. شرفا با دشهترا زآ ثار شرف الدین محمدپدرا میرمبا رزا لدین محمد (۷۲۰هـ)میبا شد.

نعیمآ با د، فتح آ با د:نصرت الدین یحیی زما ن فرما نروا ئی خوددریزدبسال ۷۸۰هـ نعیمآ با درا که آ ب شا هی اشتها ریا فته احدا ث کردوهمدرا ین سا ل فتحآ با درا در دوفرسخی یزد (۱۲کیلومتر)عما رت کردوبه دهنومعروف است بگفته صا حب جا مع مفیدی در زما ن تا لیف کتا ب"تما می رعا یای هردودیه مجوسند." مزرعه کلانترورحمت آ با دهمه زرتشتی نشین بوده. ترکا با دمرکزمهم زرتشتیا ن بوده وموبدا ن موبدا یرا ن درآ نجا مقا مدا شت. پا سخ پرسشهای پا رسیا ن هندتا سا ل ۱۱۱۸ای ازاین محل بوده. برخی از نا مه ها نیزا زشرفا با دوکرما ن نوشته شده. آخرین نا مه پا رسیا ن ایرا ن بپا رسیا ن هند ازموبدا ن موبدی است که درکوی زرتشتیا ن میزیسته ودرمنزل کلانتروقت ملابهرا م در خرمشا ه بسا ل ۱۱۴۲ای نوشته شده وبمصحوب ملاکا وس پا رسی بسورت فرستا ده شده است. اینک درترکا با د، احمدآ با د، محمدآ با د، آبشا هی، دهنو، میبدوروستا های دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی ازوقا یع آ ن دوره درفرزا نگا ن زرتشتی وپرستشگا ه زرتشتی گردآ ورده نگا رنده آمده است.

ذکربعضی پذیرشگا هها که درپرستشگا ه زرتشتیا ن نیا مده

مسا فرخا نه درخرمشا ه یزد: درمهرما ه ۱۳۰۸خ بهدینا ن شهریا ربهرا م وا ردشیر

اسفندیا روخدا یا را سفندیا رومهربا ن زند، مسا فرخا نه یا پذیرشگا ه را برای آسا یش زیا رت کنندگا ن شا ه ورهرا م ایزدوآ ب ا نبا رجلوآ ن را برای رفا هیت عموم زرتشتیا ن انفا ق نموده اند. زمین سا ختما ن موقوفه ازنیا گا ن اردشیربهرا م پشوتن میبا شد که بملت زرتشتی وا گذا رشده.

خا نه پری دریزد: خا نه پری دستوررستم با سرما یه دکترشهریا رموبدا ردشیربا نکی درمهرما ه ۱۳۴۱ای برای استفا ده موقتی همکیشا ن زرتشتی که بقصدزیا رت به یزدمیآ یند بجما عت زرتشتی انفا ق گردیده است.

پذیرشگا ه استا دبما ن پرورش: نشا نی یزد، مریمآ با د،جنب آ ب ا نبا راستا د کیخسرو. بنیا د۱۳۵۹خ.

پذیرشگا ه اسفندیا ریزدا نی: نشا نی سیرجا ن فلکه گیتی نوردروبروی با نک ملی بنیا د۱۳۵۶خ.

خا نه دا نشجویا ن ویژه زرتشتیا ن: بسرپرستی انجمن زرتشتیا ن تهرا ن اهدا ئی آقا ی خدا رحم دا وری فرزندبهمردپولادخرمشا هی. نشا نی تهرا ن- خیا با ن مصدق(پهلوی سا بق) بنیا د۱۳۴۱خ.

خا نه دا نشجوی دخترا ن زرتشتی: سا ختما ن روا نشا ددکتربهرا مبما ن پرورش در تهرا ن خیا با ن حا فظ کوچه هورتا ب پلاک ۶ بوسیله دکتردینیا رهرمزدی محمدآ با دی پل گذا رروا نشا ددکتربهرا م پرورش بجما عت زرتشتیا ن وا گذا رشده که طبقه دوم وسوم ویژه خا نه دا نشجویا ن دخترا ن وطبقه اول برای مرا سم سدره پوشی وپا تختی با شدوهمچنین مبلغ چها رصدهزا رتوما ن برای سا ختما ن یک تا لارورزش ازسرما یه دکتربهرا م پرورش بنا م آ ن روا نشا دا هدا فرموده اند.

آتشکده ها ئی که درپرستشگا ه زرتشتیا ن ذکرنشده

آتشگا ه قصرا ن: دکترحسین کریما ن درنوشته خویش بنا م قطرن بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید" این آتشگا ه درشما ل تهرا ن درنقطه ای مرتفع برروی قله کوهی از شا خه های توچا ل درمرزمشترک دیه های آها روشهرستا نک وا قع است. فا صله این آتشگاه تا تهرا ن ۳۰ کیلومترا ست. آتشگا ه قصرا ن بنا م ایزدنا هیدبوده است. برای معبد قصرا ن ازدیربا زعلاوه برنا مهای آتشگا ه وآدرا ن سه نا مدیگربجا ی ما نده است یکی قصر دختریا قصردخترک یا قلعه دخترودیگرقزل ما ما ودیگرقز ما ما." آتشگا ه شا یدآتش ورهرام بوده با شد. (نگا رنده)

مجله هنرومردم درشما ره ۱۷۲ ازآتشکده درشهرنطنزکا شا ن وآتشکده رباط درشهر نطنزگفتگومیکندونیزا زیا قوت نقل قول مینما یدکه زوزنا زتوا بع خوا ف را بسبب کثرت دا دوستدورونق تجا رت بصره کوچک نا منها ده وبآتشکده ای درآنجا اشا ره نموده است.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).

آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار مینویسد " در ری آتشخانه قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوشنیامدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوشنیامدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروز در چین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانک نگن یا سنگن فو کینگ Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایراننامه فیروز در شهر چین Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آن سرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده ها نیز از میان رفتند.

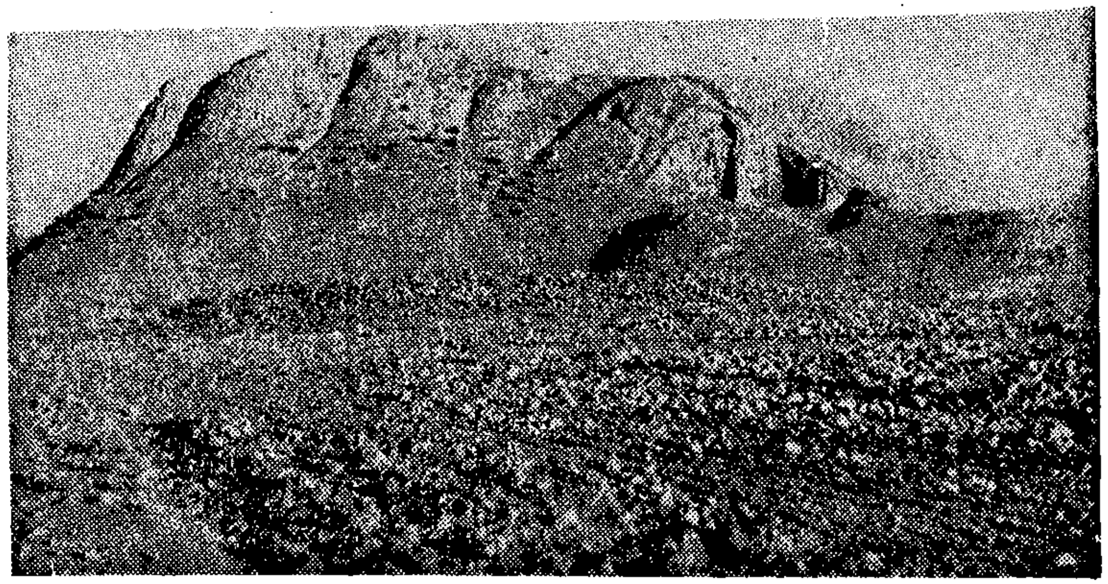

تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاک‌مار دوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

فسا ـ خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع‌شده و در یک کیلو متری این‌روستا تلی وجود دارد که بتل‌ضحاک یاآتشکده ضحاک‌معروفاست.

این تل در چند قرن پیش‌به «تل حجاج» معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود «تل ضحاک» را باکشف این‌آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکده‌ای‌وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بودودر همان زمان، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای‌تل کنده‌نشده، بلکه چاه ازپائین تل‌حفرشده‌که آب آنرا از بالای تل‌میکشند.

دهانه و دیواره‌های چاه‌با خشت و گل ساخته شده و قرنهاست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.

بنای تاریخی آتشکده واقع درپائین بازار آمل

بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه جنگها وکشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ه درخراسان رویداد، که تلفات وخسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۰ه بواسطه خشک شدن رودهیرمند، قحطی سختی درسیستان رویداد وآب رودخانه ازحد ودبست خشک شد وقحطی ومرگ دربین مردمان ظاهرگردید. اهالی وحتی بزرگان وصاحبان نعمت بسیار مردند واین واقعه تا یکسال دوام داشت وزرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند ازبین رفتند.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).

آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار می‌نویسد "در ری آتشخانه قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوش نیامدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیامدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروز در چین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگ نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایرانامه فیروز در شهر چین کینگ Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آن سرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده ها نیز از میان رفتند.

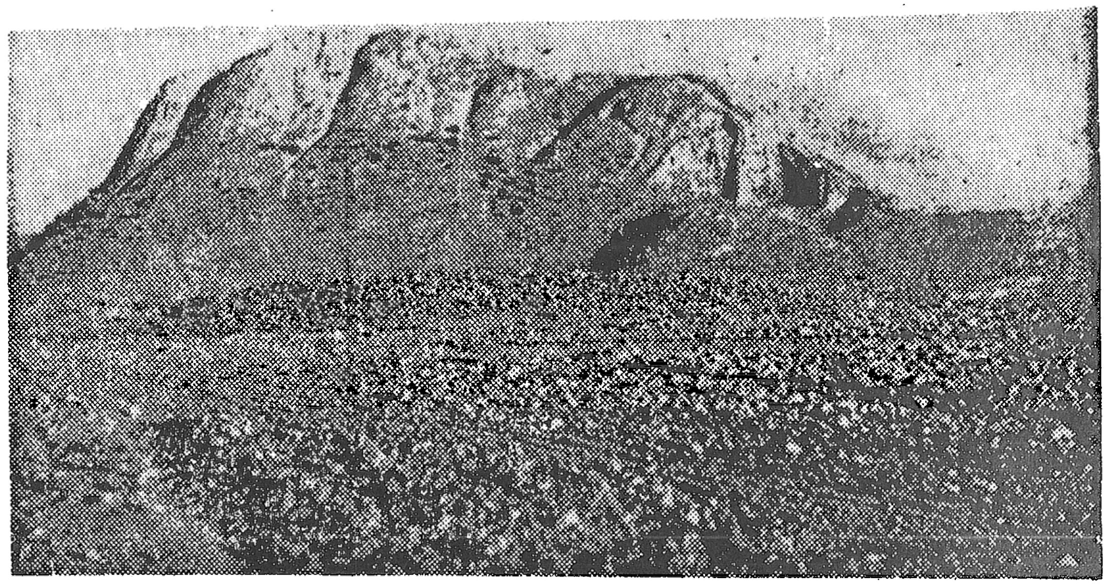

تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاک‌مار دوش کشف شد.
این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

فسا ـ خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع‌شده و در یک کیلو متری این روستا تلی وجود داردکه بتل‌ضحاک یاآتشکده ضحاک‌معروف‌است.

این تل در چند قرن پیش‌به «تل حجاج» معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود «تل ضحاک را باکشف این‌آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکده‌ای‌وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بودودر همان زمان، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است «چرا که، این چاه از بالای‌تل کنده‌نشده، بلکه چاه ازپائین تل‌حفرشده‌که آب آنرا از بالای تل‌میکشند.

دهانه و دیواره‌های چاه‌با خشت و گل ساخته شده و قرنهاست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.

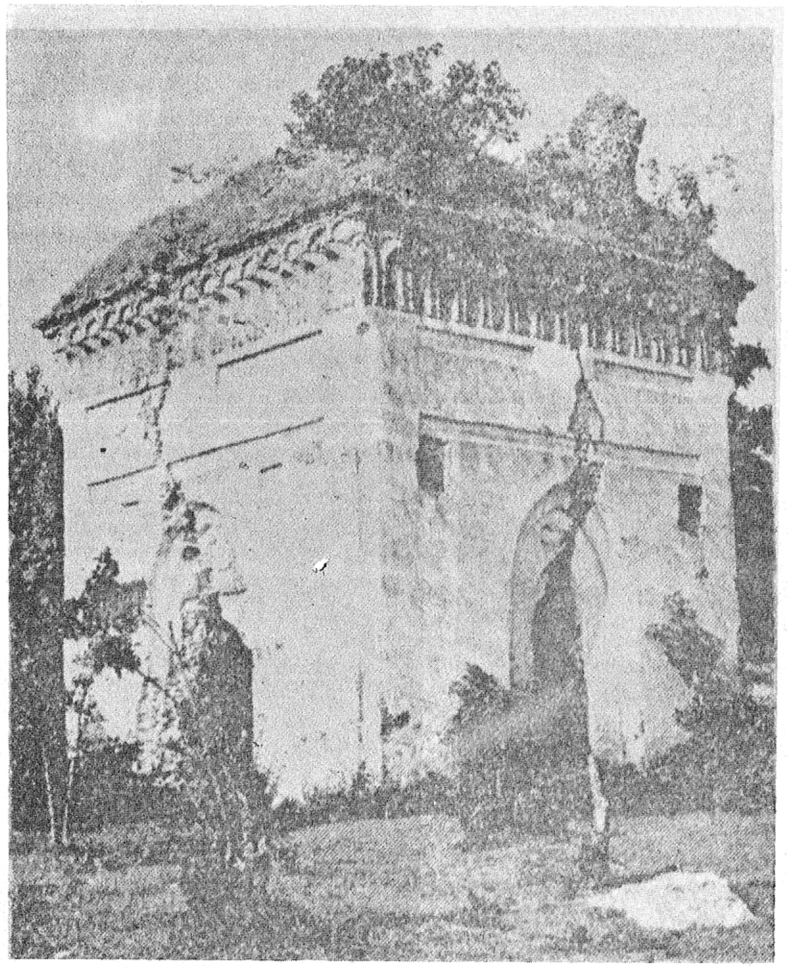

بنای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه جنگها وکشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ه درخراسان رویداد، که تلفات وخسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۰ه بواسطه خشک شدن رودهیرمند، قحطی سختی درسیستان رویداد و آب رودخانه از حد و دبست خشک شد و قحطی ومرگ دربین مردمان ظاهرگردید. اهالی وحتی بزرگان وصاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا یکسال دوام داشت و زرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند از بین رفتند.

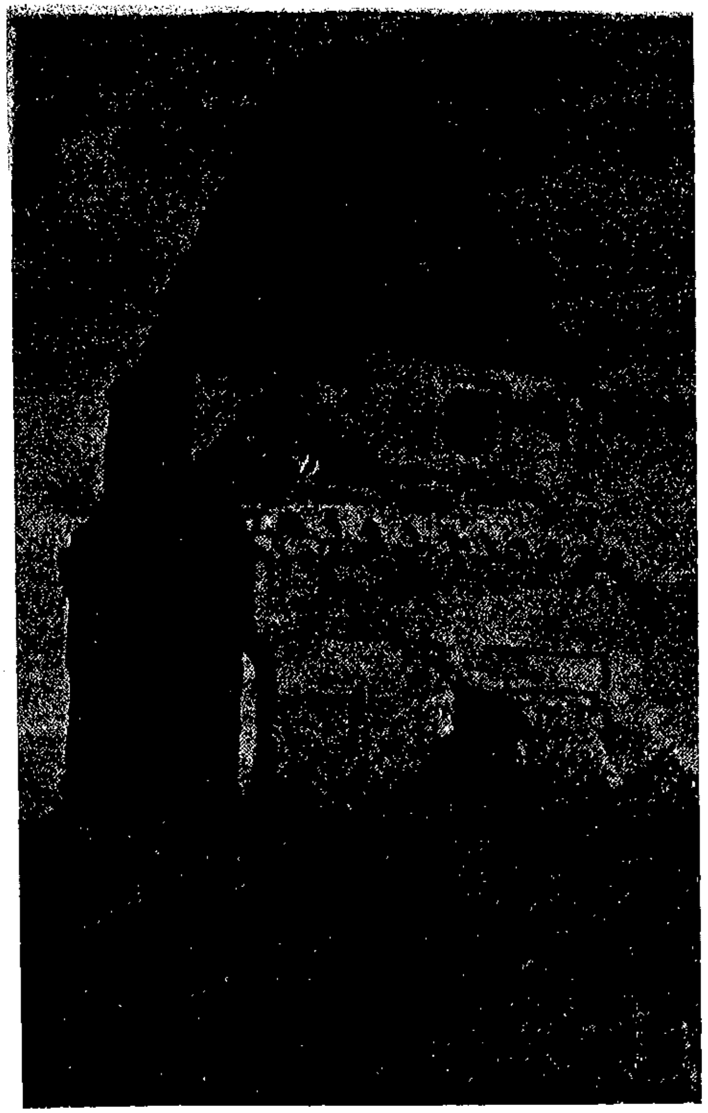

یکی دیگر از بناهای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

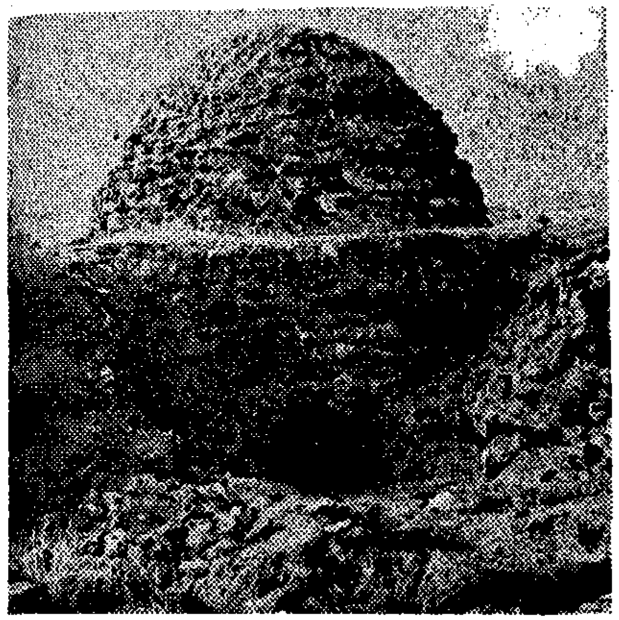

گروه بررسی وشناسائی اداره کل حفاظت آثار باستانی وزارت فرهنگ وهنر که بمنظورشناسائی آثار باستانی فرمانداریکل زنجان به آن منطقه عزیمت کرده بودموفق به کشف سه آتشکده ازدوره ساسانیان شد . این آتشکده ها که درحوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری ومصالحی که درساختمان آنهابکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های عصر ساسانی است وبا وجود آسیب فراوانی که براثر مرورزمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائزاهمیت است .
عکس بالا یکی از سه آتشکده مکشوفه ساسانی را نشانمیدهد

پل گبرها

پل باباركن الدين دراصفهان برروی زنده رودمعروف به پل خواجو میباشد . به گفته فرهنگ دهخدا بانگیزه مجاورتش به گبرآباد آنرا پلگبرها هم میگفتند . لیکن ازقرار تحقیقات نگارنده چون بیشترکارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده اند پل گبرها هم شهرت مییابد . ساختمان پل مذکوراز سال ۱۰۵۲ه آغاز و ۱۰۷۷ه پایان یافته است .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقید رضاشاه پهلوی ، بسیار خراب بوده در حال فقر ، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند . حتی در دورهٔ پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید ، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند .

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند :
که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیرا " دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند .

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام " گبرآباد " یا " گبرستان " وصل به " جلفا " ی " اصفهان " منزل داد . حتی بسیاری از فضلا " و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در " اصفهان " ساکن ساخت .
فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش ازاین پیش آمد صحبت میدارد . امروز اثری از آثار " گبرآباد " که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد . سیاح رومی موسوم به " پطردیلاوال " ، در نامه خویش از " اصفهان " مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در " گبرآباد " مینویسد :

" خانه های گبران پست و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند . گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت و سختی بسیار امرار

یکی دیگر از بناهای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

گروه بررسی وشناسائی اداره‌کل حفاظت آثار باستانی‌وزارت فرهنگ وهنر که بمنظورشناسائی‌آثار باستانی فرمانداریکل‌زنجان به‌آن منطقه عزیمت‌کرده بودموفق به‌کشف سه آتشکده‌ازدوره ساسانیان شد . این آتشکده هاکه درحوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری ومصالحی‌که درساختمان آنهابکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های‌عصر ساسانی است وبا وجود آسیب فراوانی‌که براثر مرورزمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائزاهمیت است .
عکس بالا یکی از سه‌آتشکده‌مکشوفه ساسانی را نشان‌میدهد

پل گبرها

پل بابارکن الدین دراصفهان برروی زنده‌رودمعروف به‌پل خواجومیباشد . به گفته‌فرهنگ دهخدا بانگیزه مجاورتش به‌گبرآباد آنرا پلگبرها هم‌میگفتند .لیکن از قرار تحقیقات نگارنده‌چون بیشترکارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده‌اند پل گبرها هم‌شهرت میابد . ساختمان پل مذکوراز سال ۱۰۵۲ه آغاز و ۱۰۷۷ه پایان یافته‌است .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی ، بسیار خراب‌بوده در حال فقر ، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند . حتی در دورهٔ پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید ، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت‌فشار بودند .

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین‌برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه‌عباس سخن رانده مینویسند :
که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت‌است و اخیرا " دو نفر از آنها را مقتول و کتب‌مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت‌برده‌اند .

شاه عباس‌در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام "گبرآباد" یا "گبرستان" وصل‌به "جلفا"ی "اصفهان" منزل داد . حتی بسیاری از فضلا" و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در "اصفهان" ساکن ساخت .
فرزانه سیاوخش‌پور منوچهر که یکی از آنهاست‌در ضمن اشعار خویش‌ازاین پیش‌آمد صحبت‌میدارد . امروز اثری از آثار "گبرآباد" که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد .سیاح رومی موسوم به "پطردیلاوال" ، در نامه خویش‌از "اصفهان" مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در "گبرآباد" مینویسد :
" خانه‌های گبران پست‌و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت‌بآنها توانگر محسوب‌میشوند . گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت‌و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . "چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند" سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و ارامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ میباشند و مسلمانان با مدارا و تلطف با ایشان رفتار مینمایند .

در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم - ارامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران" مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، ارامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند "

خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال ارامنه عزیز بچه منوال بوده است .

" مادام منانت فرانسوی " از قول م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی با یران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار ماندهاند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل و مأوای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

یزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرف اصناف مختلف کشور بپادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بر مصائب گشته دانش دینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی - هاتریا برای سیاحت میهن و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس با یران مراجعت و طرف توجه علما و اشراف و اعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی در حدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰ هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

یزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزا - اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحب سرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت.

فرزانه بهرام، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحب طبعی موزون نیز بود. برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت.

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه‌ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه‌ها ما را بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد.

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه‌ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است.

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف به "سلمان فارسی" در زمان خلافت یزید بن معاویه نامه‌ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاوباره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستائی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره‌های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود.

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند.

محمود افغان
و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهٔ شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی وزردشتی تعزیت گرفت و بواسطهٔ این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که برسر مقبره‌اش موبدان را با مستمری معین، برای افروختن آتش مقدس و سرودن زند اوستا بر گماشت."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد.

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع "گواشیر" نام داشت باجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند.

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر "گواشیر" بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام ومساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه‌های آن امروز باسم گبر محله باقی است.) بقیهٔ السیف در حدود یک دهم جان بدر برده با حال پریشان، داخل حصار شهر، پناه بردند. مسلمانان باین گروه که کاملا" تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند. بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

---

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما.

و هرروز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکن کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود." این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب" از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود ـ عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بکرمان قتل عامی گشت یکسره   بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید   زایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده برجا   فتاد هرجا تن و دست وسروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول   نکردند اندر آن چیزی مبدل
زبعد قتل مردم را شمردند   حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت   نهادند آن چنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند   خدا بگشاد ناگه آن چنان بند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یک سال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند ـ نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقا " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورده درد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را باو گوشزد میکنند . ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیش گوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی راسخ داشت فورا " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آنکه در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعداز گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد درسال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملکم مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطانحسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آنها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .
بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعداز حمله محمود افغان در ایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نیاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملکم مورخ انگلیسی مفصلا" شرح داده و خارج از موضوع ماست .
" جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد:
" محمود بزرتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از یوغ ستم ستمکاران

۲ ـ رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .
۳ ـ رجوع شود به

A Historical account of the British trade over the Caspean Sea with the author's Journal of Travels of the revolution of Persia. By Jonas Hanway vol II pages 153,193,208.

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند . سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قدم بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند . " زبردست خان " سردار لشکر افغان در گشودن حصار " قیز " پس از چندین حمله عاجز آمد - لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت . سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن ، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند ." سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد :

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت .

نامبرده سرداری شجاع و با مهابت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود - محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود .

این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می رسید و هر راهی که می پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیم و دروازه قلاع را برویش میگشادند . بدینطریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید .

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک باو رسیده بزندگانیش خاتمه داد .

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشگرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین باحترامش اجرا گردید - کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند . سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند . مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند .

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود . در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقران و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید .

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه‌جوکیان هنود عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند " .

" نصرالله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگهبانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند .

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحبدلان و اولیا میدانستند و باتجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" درباب عدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود .

قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا بیر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند .

لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده‌اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسره را که غالبا " گبران بودند بنصرالله خان نامی که یکی از ایشان بود واگذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود ." راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان باو پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریبا " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و ارامنه و افاغنه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهاندیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشگر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوای " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی وبیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوای " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز درخاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان برجان و مال وزن وفرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیر زرتشتی را بپاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرتشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت ما بکلی از بین نمیرفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دیپلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجا وشایسته است که یادگار زیبائی بنام آن روانشاد بپا کرده واقلا " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی وروانش را درمینو شادوخرم سازند .

در دوره ایکه ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیه و نیاز میدادند.

مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولف کامبریج میدیول هیستری Cambridge Medival History نخستین نوزاد خویش و نوزاد چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلچ (Mag Slecht) قربان میکردند تا مورد تلطف و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه خویش صاحب قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد .

کلیه اهالی جزیرهٔ انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که روی زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن وممکن است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند . آری انگلستانی که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره ایکه سیادت جهان با ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند . هر بخشی از خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها بقدر یک روز مسافرت با اسب طول داشت و غالبا " با هم در زدوخورد و کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد و ۴۳ بعد از میلاد بوسیله ارتش دولت رم اشغال گردیده بود . بقول سرجارج بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق سربازان رم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خود بیادگار گذاشته اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کردو تلفات و شهدای بی شمار داد تا آنکه در سال ۶۵۱ میلادی پندا Penda یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود پندا نیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .

امروز که تقریبا " نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنگ زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و هنر نبودند . دانش امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشگر ناچیزبود . پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایض مردم را بعربی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیان باستان باطراف و اکناف عالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آداب و فرهنگ خویش را بمردم بیاموختند .

دانشمند انگلیسی "سرجارج بردوود" که ذکرش گذشت در نامه خویش با نجمن پارسیان ادینبورک Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ در تائید قول ما مخصوصا "یکنفر زرتشتی بنام "آیو Ivo" را ذکر کرده چنین مینویسد :

"استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی و مسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سه نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خا بریتانیا منهدم ساخته و برخرابه‌های بتکده‌های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزعم اینجانب در جزیرهٔ بریتانیا چهل آثار از ایرانیان باستان زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته‌اند در دنباله دیوار "هادریان Hadrian" نزدیک "ادینبورگ" باقی مانده است .

رئیس دیر راماسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدن شایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به "آیو" نیاز و باسم او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک مغربیان ناشی از دربار ایرانیان باستان است که بوسیله دربار قیاصره قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که برروی خرابه‌ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که مابربریها که مقصودمان انگلیس هاست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo) در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام‌های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم وانس آنرا تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده‌اند .

زرتشتیان و
اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت ، سدره جامهٔ مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانا بپوشید وکشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا ودر برابر زبانه‌های درخشان آذر ، با پروردگار خویش برازو نیاز مشغول گردید .

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند . دورهٔ مغول دوره درخشان هند بود . کتابهای زیادی در آن زمان بفارسی تاءلیف و ترجمه گردید . همایون شاه عاشق کتاب ، همواره درمسافرتها حتی در جنگها و عقب نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود . جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت .

اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک "جوک" هنودکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد . بقول "وینسنت" مولف کتاب "اکبر مغول کبیر" "گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند ."

یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تاءمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تاءسیس مذهب برگزیده بود . شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر ، پادشاه متدینی بود ، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان سنیاسیان ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا و دراویش اسلامی ، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری ، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت .

بقول خافی خان صاحب منتخب اللباب " و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد . "

حضرت دستور آذر کیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند . فرزانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند .

شیخ شهاب الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می یابد و اصل شرقی را آن میداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته . " (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثرالامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هنود گردید ولی با دربار اکبرشاه تماس پیدا ننمود . بعضی از مریدانش باکبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بودا و عرفان را تشکیل میداد .

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجد و حال میلی تمام داشت لهذا درسال بیستم جلوس خویش سنهٔ " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادتخانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفیض میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس باحیای شب مصروف میداشت .

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایرانشناسی " تهران .

اما سه سال بعد بقول صاحب منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر وتضلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب جوهری نفیس و طالب حق بود از مشاهده اختلاف رای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام باعتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات ها را دیده و قیاس غایب بر مشاهده حاضر سلف را نیز منکر " و از همه مایوس شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادتخانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف اکبرنامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادتخانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن کیهان خدیو برفرازمیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ البالی نمودند و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج پیشه ازبد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند..... برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند ."

صاحب منتخب التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس ستوده گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی و در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجدهٔ آفتاب و سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند"

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که :

۱ـ زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲ـ شاه از بیانات آنها متاثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳ـ شاه نگاهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴ـ دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه درسال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا" بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب " منتخب التواریخ " و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان " نوساری " با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

" منتخب التواریخ " راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنا براین برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان او با زیگر این میدان نبوده‌اند. شیخ ابوالفضل مولف " اکبر نامه چون بقول صاحب " دبستان " و مولف " ماثرالامرا " نسبت بدستور آذرکیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی‌نمود از آنان مختصرا " سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تائید مینمایند چنانکه دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :

" اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدیت نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

بقول کاپیتان وانس کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد ." بقول پرفسور ژهاتسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . "

صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرارداده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست . " (۲)

اینک باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کی بوده‌اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲ـ چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردینگان و اردیبهشتگان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدر اکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با "مانک چنگه" بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) اورا بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت.

دو سال بعد "مانک چنگه" (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید. همایون شاه پس از کشته شدن "مانک" پسرش "بهمن" را بدهداری "نوساری" بجای پدر منصوب ساخت.

چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ماموریت نامبرده تا زمان حیات بدست "بهمن" بود.

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) "بگجرات" "منوچهر" پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود "باگره" بردوخزانه دار خویش ساخت.

منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپایتخت برد. در غیاب منوچهر یکی از خویشان او "بهرام جاسا" "جشنک" عمل دهداری را بعهده گرفت و "بهرام فریدون" "هومجی" را بسمت عمال خویش برگزید.

آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف "نوساری" از جمله "منوچهر" خزانه دار شاهنشاه و برادرش "نوشیروان" و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده‌اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند درمقابل روحانیون سایر ادیان قد برافرازند. لذا اکبرشاه بعمال بخش های "گجرات" پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند.

۳- در آثار زیر اسم "مانک چنگه" بنظر رسیده است. در روایت (شاپور آسا" مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان "دهیوپت" بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده. در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱ م) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد. انکتیل دو پرون فرانسوی در کتابزند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ - یزدگردی بنام "مانک چنگه" نوشته شده است.

فرماندار "سورت" چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازمه بعمل آورد. بزرتشتیان "سورت"، "بروج"، "کمبایت"، "نوساری" و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد. انجمن پارسیان "نوساری" خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد "ماهیار" "پیشوای" آنهاست. در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند.

فرماندار وسایل حرکت را فورا فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور "مهرجی رانا" در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش "کیقباد" در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت عزیمت نمود.

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است "اکبر در سال ۱۵۷۳ م. (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور "مهرجی رانا" آشنایی پیدا کرده است."

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی "اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به "ککری کری" آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است. در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستور "مهرجی رانا" مقیم "نوساری" توانست اصول آئین خود را با و بفهماند."

هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بپایتخت وارد شدند شیخ ابو-الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور "مهرجی رانا" در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادت خانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت.

اکبر شاه در خلوت نیز دستور "مهرجی رانا" را ملاقات و درموضوعات روان، جهنم، همستگان، نژاد و معجزات زرتشت، رسوم و عادات ایرانیان، مراسم کیانیان، احترام آتش، خورشید، ستارگان، ماه و سایر انوار، توحید، اسرار زرتشتیگری، نیرنگ یااورادواذکار، پاکی، راستی، سدره و کشتی، نوروز خاص، نوروزعام و جشن های ماهانه مذاکرات بعمل آورد.

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید. اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت.

"استریوشام ماستر" فرماندار "سورت"، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد:

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی باکبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک "نوساری" به پیشوای نامبرده عطا کرد.

دستور "ایرج جی" "سهرابجی" "مهرجی رانا" سراینده "ماهیارنامه" در این مورد میگوید:

که چون شاه را گشت خاطر نشان — زدین زراتشت اسپنتمان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد — بپوشید سدره خود از راه‌داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان — همی داشته بود چندین زمان
بسدره وکشتی شه نیک بخت — بنزدیک خاصان نشسته به تخت

و باز در مورد ستایش آتش میگوید:

شه اکبر همیشه بوقت نماز — بنزدیک آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام — برافروختی از بزرگی مدام
ورا سجده‌کردی و خواندی کلام — بخود خواستی از خدا نیک کام

بسیاری از خاورشناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند از آن جمله پرفسور "ویلسن Wilson" با استناد از بیانات "بدوانی" مولف منتخب‌التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده‌و ناامید شده‌اند مینویسد:

"بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری ـ گجرات) آمدند وجمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود.(۴)

اما دربار و صاحب‌منتخب‌التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس‌از ذکر احترام آفتاب‌و ناسزابه "بیربل" وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت‌نشستن اکبر شاه می نویسد:

"وقشقه وزنار را جلوه‌داد" قشقه خالی است‌که پارسیان وهندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد.

۴ - Prof. Wilson's works edited by Dr. Rost vol II

بعلاوه از اقوال مورخین‌اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه‌بزرتشتی‌گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن‌را بدرازا می کشاند دریک سفینه کهنه که قدمت‌آن بصدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف‌بزبان "هندی" و "مراتی" موجود است‌که دال بر حقیقت‌سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد. دو تصنیف‌از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسن) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد. نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماته) خدمت میکرده و بطوری در فن‌خویش‌استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون‌روپیه باو انعام میدهد. چون‌اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد.

تصنیف‌های نامبرده مطول و از کرامت‌دستور (مهرجی رانا) و شکست‌روحانیون‌سایر ادیان‌و سدره پوشی اکبر شاه صحبت‌میدارد و چون‌از حوصله این‌مقاله خارج‌است‌خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت‌مینمائیم.

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات‌دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون‌اذعان‌نمود. ازخدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت‌قدردانی و او را نوازش‌فرمود و خلعت‌های گرانبها بخشید و یکهزار جریب‌زمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم‌به (گلسخری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش‌باو عطا فرموده

دستور (مهرجی رانا) پس‌از دو ماه اقامت‌در دربار آنگاه که مورد نوازش‌شاهنشاه و بوصول‌خلعت‌سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت‌نمود. زرتشتیان محل‌استقبال شایانی از او بعمل‌آوردند و از موفقیت‌او شادیها نمودند و در سال (۹۴۸ یزدگردی) او را بسرنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال‌بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ یزدگردی) با تصویب‌قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب‌گردید.

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلا" دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف‌گردید نسب‌او از این‌قرار است: دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیربدداد) پور (هیربدجشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربدیار قیامدین) پور (هیربدموبد) پور (قیامدین) پور (هیربدزرتشت) پور (موبدهرمزد) پور (هیربدرامیار).

دستور (مهرجی رانا) درروز (دی بآذر) وماه (اسفند) سال (۹۶۲ یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یزد
دردورهٔ فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخان

" باغ دولت‌آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز باجبار برپشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده‌اند تا جنین آنها سقط گردد ."

از روزگار صفویان ببعد اوضاع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی بتنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخان افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطان برای تسخیر یزد ، تفت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گروه انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .

علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود از فرط ستمکاری رعایا را مستاء صل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدی باعیان و اشراف شهر یزد درازو در رعایت خاطر آنان توجهی ننمود .

حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجهٔ مسلمانان واقع بودند میتوان قیاس کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوائی با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان مسلمان بآنها میدادند باجبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در برابر آنها توانگر محسوب میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب بود ، مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کار و پیشرفت امور را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابرو ستمکش بودند ، بازهم اشخاصی شیردل مانند خداداد رستم کدخدا و مرزبان ظهراب کسنویه‌ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی و شاعری مثل جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطهٔ سرودن یک غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علم خان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر بافقی معروف بخان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ ساله بود بتسخیر و فرمانداری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیدهٔ خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدینطریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت اهالی و تصویب شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوراندیش بود . دردورهٔ فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرج ومرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمرادخان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هریک از پادشاهان وقت را با ارسال تحف و هدایا و شیرین زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت‌آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدینطریق که مامورین فرماندار هرروز مزدوران و بنایان زرتشتی را باجبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردیده تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیانش نیز چون متعصب و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند ، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جمله‌ء استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائی بسرودن غزل ذیل میپرداخت . اتفاقا " در همان آنیکه بیت اول را میخواند، فرماندار برای معاینه‌ء کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خواننده‌ء شعر میگردد، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهده‌ء این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار هماندم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد، بعد از این بهمه‌ء مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورامزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بنده‌ء یزدان هم از یزدان بترس
ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس
ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحبا
حق شناسی پیشه کن از کفر نشناسان بترس
ایکه میترسی زیزدان و نمیترسی زکس
زیردستان را مترسان از زبردستان بترس
ایکه از زور دو بازو غره‌ء ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس
ایکه داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس
ایکه گوئی لذت شیرینی ازدندان خوش است
لذت از دندان مجو از کندن دندان بترس
ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
گر عسل شیرین بود از نیش زنبوران بترس
ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس

روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختمان باغ دولت آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالا را از حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش همه را بحفظ داشته و متاسف بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است .

جمشید خسرو دارا بدارای اشعار زیادی است که بعضی از آنها در سفینه‌ها محفوظ مانده . از آنجمله است ابیات آباهرستان ندارد اعتبار که گویای تاریخ مهاجرت اولیه‌ء زرتشتیان ببمبئی میباشد .

دراطراف گوشه‌ء از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است که جوانمردی در این جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ اینگروه را پس از تسلط اعراب به اینکشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت مخصوصا " نسل آتیه قرار دهد .

تاریخ قدیم ما قبل ، از تسلط اعراب کم و بیش بر تاریخ دانان و علاقمندان به این آب و خاک هویداست و تازیان که پس از تسلط باین کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلب بی نظیری جمیع آثار ادبی و علمی و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباه سازند خوشبختانه نتوانستند به نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ با نضمام مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تختجمشید ، طاق بستان و مداین گواه و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است . ولی از اینکه بگذریم از زرتشتیان پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و بسیار ناچیز است .

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم ودشواری کمر همت بسته‌اند .

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهمردان دست باقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنهم تاریخی که باید فقط ازگوشه وکنار از روایات و نامه‌ها و کتب مختلف کمیاب جمع آوری شود کار ساده‌ای نیست.

مخصوصا "از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند" خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیما " به آدرس آقای رشید شهمردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند.

درخاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم. یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیکدان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب و امررا آنطوری که بوده است برشته تحریر درآورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امُور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید. ممکن است گاهی اوقات حقایقی بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است.

چندی قبل در شمارهٔ هفتم سال اول مجله هوخت در تحت عنوان " محمود افغان و یک سردار زرتشتی " مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهمردان درج شده بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت. ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم.

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزاری از آن باقیست در مقابل آنهمه جور وستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشاندادن عکس العمل و یا جنب‌وجوش، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند. خیر! آنانهم بحکم غریزهٔ طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست باقداماتی زده و گاهی هم شاید برای سرکوبی وتلافی ساخت وپاختهائی مینموده‌اند. و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد.

بعقیدهٔ بنده بیان این‌گونه حقایق بشررا آگاه میسازد که جوروستم چون از حد خود گذشت هر مذهب‌دوست و میهن پرستی را از مذهب و میهن خود بیزار میسازد.

باید ازحقایق تاریخ پندآموخت ودرس عبرت گرفت اینک درزیر مقالهٔ دیگر بقلم این دانشمندمحترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیروموفقیتشانرا ازدرگاه

اهورامزدا خواستاریم.

دکتر رستم صرفه

* * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران درشصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را پیدا مینمودند."

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته. این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایراندوستی با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند. نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است. چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترکاباد مورخه سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸ میلادی) خطاب بزرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود. در نامه چنین آمده :ـ

" بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از این هزارهٔ سرهیشم نبوده است و نه ازدور ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و ازاین هزاره سرکه اورمزد گفته است که هشتصدوچهل وهفت سال که گذشته است پیشترین روزگار بترنبوده است. اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد دسترس اندک است و نیرنگ و برسم و یوژداشر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره و رسم است."

باز سه سال بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف‌آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی چنین مینویسند. " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند."

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دورهٔ سلسلهٔ صفویه محرومیتهای زرتشتیان نیز ترقی یافت. هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد. چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ – ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید.

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب بایران تقریباً "بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود. بدینطریق : –

یزد	۶۶۵۷ نفر
کرمان	۹۳۲ نفر
تهران	۱۰۰ نفر
شیراز	۲۱ نفر

مرحوم مانکجی صاحب پس از سیاحت و اقامت چند سال در ایران وساختن دو دخمه در یزد یکی در شریف‌آباد و دیگری در کوه نریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریهٔ اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرتشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیداً " توصیه نمود. در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت. از اثر مساعی و فعالیتهای آن روانشاد بود که انجمن خیریه‌ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیمت نمود.

مانکجی صاحب بورود بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرج انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و در باسواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت. پس از مدتی اکابر صاحبان هند بنا بمخالفتهای شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهائی که متصل از او مینمودند خشمناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند. آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرج خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود. مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم‌کم دبستانهای دیگر یکی بعداز دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد. چنانکه در بعدخواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحب ده باب دبستان بودند.

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک ربع قرن پس از مانکجی صاحب باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود. نفوس آنها بر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفرمرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهرکرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات وبخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب پور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی که پس از مانکجی صاحب بنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند درایران منصوب گشت، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشمار دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که درسالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۹۵–۱۸۹۴ میلادی) برای ما بیادگار مانده است برطبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود، جمعیت زرتشتیان ایران جملتاً " ۹۲۶۹ نفربوده‌اند از اینقرار :

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عزم راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب نه‌تنها آمار مردان وپسران وبانوان ودوشیزگان راجداگانه معین‌کرده ، بلکه شمارهٔ مردان باسوادوپسران باسواد هرمحل رانیز مشخص‌نموده است ودرطی گزارشات‌خویش متذکر گردیده که مقصود ازمردان باسواد کسانیست‌که خواندن ونوشتن میدانند ولی ازپسران باسواد صاحب‌معلومات‌خوب اراده میگردد وازدوشیزگان کسانی مراداست‌که عروس‌نشده‌اند وبانوان زرتشتیان بغیرازچند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیرازشهرستان یزد کرمان ، وتهران همه از طبقه مردان وجوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان باسواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان باسوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات‌شاه ، ظل‌السلطان ، نایب‌السلطنه وجلال‌الدوله که عبارتست از سلطنت‌آباد ، امیرآباد ، عباس‌آباد ، نزهت‌آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنابرآنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب‌را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده‌بود و آن‌خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین‌طایفه حکم سیمرغ و عنقارا پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب‌توجه میکند اینست‌که ساکنین‌شهر اکثریت با‌سواد را تشکیل داده‌اند و گروه انبوه جماعت‌که در دهات‌یزدامرار معیشت مینموده‌اند همگی بیسواد و در جهل مرکب‌غوطه میخورده‌اند . چنانکه‌باسوادان شهر یزد در بین‌طبقه مردان و پسران عبارتست از $\frac{1}{4}$ و ۴۸٪ و باسوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به $\frac{1}{4}$ ۸ و ۸٪ باین معنی که دهاتها صدی چهل

کمتراز شهریها باسواد داشته‌اند .

برطبق آمار فوق عده باسواد بین‌جماعت‌زرتشتی شهرستان یزد عبارت‌از صدی ۷ و ۶ بوده و سوای بانوان و دوشیزگان صدی ۷ر۱۳ عده باسواد بین‌جماعت‌زرتشتی استان‌کرمان عبارت‌از صدی ۱ر۱۳ بوده‌وسوای زنان و دوشیزگان صدی $\frac{1}{2}$ ۴ ر ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان‌کرمان در دوران‌پریشانیها و محرومیت‌های شدید بسی بهتراز زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده‌اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را باهمت‌خویش بدون‌توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره‌کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته باحقیقت مقرون‌است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین‌نیست ـ هوخت) امابودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سوای دوسه بنگاه از خیرات‌ومبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن‌هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب‌تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننموده بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش‌آموزان‌را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش‌آموزان‌تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱نفر و محله زرتشتیان‌در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات‌اطراف‌آن‌در حدود ۲۳۰ نفر بوده‌اند . برای صورت‌آمار زرتشتیان بفرزانگان‌زرتشتی تالیف‌نگارنده ص ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۷ مراجعه شود .

صورت‌دبستان و آمار دانش‌آموزان زرتشتی
درسال ۱۲۶۱یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمردمعروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب‌کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمردنوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندواوستا با معنی	ماسترخدابخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خداداد رستم کنتراکترخرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود داردکه بزبان روسی متکلم و خویش‌را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلی دنبلی صاحب‌تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشند؛ گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرالکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ – ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی ها مراوده داشت و همه‌جا خویش‌را علنا "گبر" میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافرسیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه "نجیت" بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن درداده و علنا "بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخواند ، تا بهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صد افسوس برما که در دوره آزادی و در دورهٔ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب‌شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته ونمیداریم .

درحوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفهٔ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی‌ظاهرا" از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یکنفر سیک که در دوران بعداز جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت وازپارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بپارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند .

یکی از دراویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گذارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از اوراد را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدابخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سئوال نگارنده جواب‌داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند .

صاحب‌تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . "کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد ."

درتاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتها اکراد علی اللهی و سنی مذهب ساکن هستند. رود ارس از کوهستانات دز روشن و رود دجله از دز دنبل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد. اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه و کوهستانات بربر و مصر میرسد، ساکن و بکردکافر معروفند. اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند.

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است. اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبلی میتوان حدس زد. بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی، رشید اردشیر رحمت آبادی مشهور بزردک یا طلا ریش که چارواداری میکرد، در حدود سال ۱۸۹۰ میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند، بدستهٔ از ترکها (بظن قوی اکراد) برمیخورند. ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه قوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیما را که از دیدنش بر او رحم میکنند و از قتلش منصرف میشوند. و باسارت بدیار خویش میبرند و باخود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید. آنگاه او را بقتل رسانند.

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند. اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خودرا نیز بچشم دیده بود، هراسان و پریشان میشود. از ترس خواب بچشمش نمیآید. بزنوه شروع میکند بخواندن ورهرام یشت که بحفظ داشت. پیرزن منزل از شنیدن زمزمهٔ اوستا تعجب میکند، زیرا که جوان را مسلمان فرض مینمود. فورا "فرزندان خود را از ماوقع خبردار و اورا از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جویا میشوند. جواب میدهد زرتشتی است. اما کشتی نشان دین را با خود نداشت. بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند، در قتلش میکوشیدند. چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند، بسیار خوشحال میشوند. اتفاقا "آنروز چهرهٔ گهنبار بود اورا

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا-مزدا آنها را از قتل او منصرف نموده است. وقتیکه مطلع میشوند که مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدایرا بجا میآورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها "ترک تصور نموده است. آنچه دربالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند تاریخی و ماٴخذ صحیح قابل اعتبار، سوای تاریخ دنبلی و قول سیک وآقای طوطی درویش پارسی بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آوایند یا بمبئی (۱۴ — ۱۹۰۶) دراین مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. "یکی از افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که درسال ۱۹۱۴ در بندر بمبئی لنگر انداخت، بیکنفر پارسی که آذوقه آنها را تهیه مینمود، اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشند که نیاکانشان بدانجا پناهنده شده‌اند. این مردم تاکنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات و هرچند زبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینمایند و شگفت تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند."

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت بروسیه در یکی از دهات قفقاز باشخاصی برخورده که در برابر آتش بعبادت مشغول بوده‌اند. از کسانیکه از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر ومحل آنها اطلاع دارند خواهشمنداست معلومات خود را بوسیلهٔ نامه هوخت بدسترس مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

" شماره زیادی از مردم مغولستان کمونیست و
ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن
ایران میباشند . "

گفتارگوناگون مبنی بر وجود زرتشتیان درنقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن ، جنوب‌شرقی کاشغر ساکن واز خود بزرگ و امیدارند. بزرگان پارسی از سرالکساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعداز طرف‌دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت‌خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس‌از تحقیق از مسافرینی که در آن‌حدود آمدوشد میکردند، در نامه خویش بنوروزجی فریدون جی خبر مذکور را خالی از حقیقت میشمارد و معتقد است‌جمعیت مزبور بایستی فرقه‌ای از مسیحیان باشند .

اظهارات سرالکساندربرنز ، بنظر ما ، پس‌از تدقیق در آثار نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل اعتبار نیست . صاحب‌دبستان المذا در ضمن شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن‌حدود میشمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود . خود موبد سروش بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت داشته و فره‌قاری شریک زربادی ازکرامات وی صحبت میدارد. همان‌کتاب موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در پتنه بخدمت دستور آذرکیوان نایل و در سلک مریدانش داخل میگردد.

بنابرآنچه گفته شد ، اگر جمعیتی از زرتشتیان در کاشغر و اطراف ترکستان چین‌که امروز بسین‌کیانگ معروفست وجود نمیداشتند زربادی وانوش بآنطرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش با اسامی معموله بین زرتشتیان این سامان شباهت ندارد. تاریخ ، شرح حال وچگونگی عامه را ثبت نمینماید اینک‌که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت آنها بآن‌حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست‌که جمعیت زرتشتیان یحتمل بطور ناشناس‌که بآسانی شناخته نشوند در آن‌صفحات باقی باشند و تحقیقات سرالکساندر برنز از مسلمانهائی که بحقیقت امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتما " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد.

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس‌از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد. گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد، داخل شده جویای کار میگردد. صاحب‌دکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود . چینی همان روز اول موقع عصر دست‌و صورت‌شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی . صاحب دکان چون‌کشتی در دست‌او می بیند او را از دکان‌خارج میکند . چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت ، صاحب‌دکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است . چون‌از دین‌وآئین‌او اطلاع حاصل میکند فحاشی کرده خارج میشود ، تا بعداز مدتی با چندین‌نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصا "آقای رستم بهرام فرخانی شدیدا" اورا تحت‌امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین‌حاصل میکند .

چینی نامبرده فارسی و زبان‌چینی را خوب‌میدانست . فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستارا حفظ داشت‌و از روی کتاب‌خرده اوستای فارسی بدرستی میخواند . چینی مزبور گدائی نمیکرد. باوجود آنکه گرسنه و فقیر بود ازهیچکس‌سئوال نمینمود . اگر کسی پولی باو عنایت میکرد ، عکسهای بزرگان‌زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش‌بمردم آنجا نشان‌دهد و از وجود زرتشتیان‌در نقاط دیگر بشارت‌دهد.

آقای کیخسرو اردشیر فیتر دبیر ایران‌لیگ تحقیقات‌زیر را ازچینی نامبرده بعمل‌آورده و در گزارش‌جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۱۱۷-۲۰ ثبت‌نموده است ، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم .

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر باداره ایران‌لیک آمد و خود را از گروه زرتشتیان‌مغولستان معرفی نمود . آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پارسی آوازنیز توضیحات‌مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج‌نموده است .

بهرام چینی نامبرده میگفت‌که جمعیت‌زرتشتیان در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صدهزار نفر میرسد واز خود شاه وامیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و درپایتخت کشوردراولن بتون Beton Ulon که اسم جدیدش اورگا Urga است بردیهیم سلطنت نشسته است چون از مذهباوسئوال کردم باین عبارا جواب داد " مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است ، شاید بعلت ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند . از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود "کرشر" Karshar و "اکسو" Akso را نام برد . شهر اخیردر ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست وکرشربهمان مقدار مسافت درسمت مشرق اکسواست . از کوههای میهن خویش رشته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود . راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافرت بخط آهن منچوریا و چین میرسند . لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگیرد . معادن نفت ، طلا ، نقره ، آهن ، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا "طلا استخراج میگردد . اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مس را Koonchan میگویند . زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند . مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند . زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است .

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهٔ تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراداز آن خورشید نگرشنی است . پوروستوا از تکه‌های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطهٔ بلندی واقع است . میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسانند . در پوروستوا آتشکده موجود و موبد و دستور که بترتیب گیگل Gigil و لاما Lama میباشند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چبیت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتبا " در محل آرامگاه بجا میآورند . در خانوادهٔ که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند . استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملا " خشک گردید در آب رودخانه میاندازند . زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود . (این رسم سابقا " در محله خلفخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکدهٔ آنها موسوم است به بورخون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoom دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی ، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیهٔ مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود . چراغهای بسیاری شب و روز درآتشکده روشن و چیزهای خوشبو بآتش تقدیم میشود . افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است .

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالبا " عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژه‌های پازند باشد . اما راجع بعروسی بهرام گفت که درازدواج رضایت پسرودختر شرط مهم میباشدپسرپس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید ، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانی ها که بمناسب جشن عروسی انجام میگیرد ، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید . کلیةً خوردن گوشت گاو بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینها میخورند .

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیان در آن محل ساکن میباشند ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود . در خصوص داستان خودش و ورود بهندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند . اما بورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدهلی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بربدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست .

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینی های مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد . اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال نایرهٔ جنگ بین کشورخویش و مغولستان کمونیست از یاری باو خودداری مینماید . بنابراین پس ازمدتها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی
مانکجی صاحب در جشن ناصری

"تا همه افراد جماعت چه غنی، چه فقیر، چه توانا، چه ناتوان"
"در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند و تا افراد نسبت"
"به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد"
"بورزند. و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند"
"و تا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدردانی نکنند، این"
"قافله تا بحشر لنگ است"

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۲ یزدگردیست. مساعی سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی، برای رفاهیت همکیشان خود در ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روانشاد مانکجی صاحب ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است. مستر ر.ف. تامسن وزیرمختار دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدینشاه، بنا بدستور وزارت امور خارجه انگلستان، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره، عموم رعایای خود اعم از مسلمان، زرتشتی، کلیمی و نصرانی را بایک نظر بنگرد. درجهان متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت. شاه از استماع این بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید. وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل السلطان، نایب السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاهی صادر نمود. بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشتصد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان کرمان که جمعاً "۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن زمان در حدود چهارهزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسی پرداخته میگشت.

روانشاد مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان، شیراز، کاشان و سایر نقاط ایران دستور داد، مجلس جشن ودعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هرساله درروز دیبمهر ایزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند.

تهران در روز هرمزد و امرداد ماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار با شکوهی بودکه با گل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیر از زرتشتیان ۵۰ انفر از سران کشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطاب به زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفناانگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت:

"سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی ومهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده ودر کارهائیکه در میان خودشان و رجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده، سئوال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را باو واگذار نمایند. والا اگر کار چندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این‌گروه که در نگهداری بی‌برگان دارند، شراره گشته و همه این‌گروه را فرا خواهد گرفت. "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده‌اند که در نیستان نیهای بزرگ که نسبت " بسایر نیها قوی هیکل و زورمند هستند، بوزیدن بادها برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه نیستان را فرا گرفته و میسوزاند. اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این‌گروه نیز در نگاهداری بی‌برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش آنها برنیایند آشکار است که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده خواهند گردید. و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها را از بزرگان خود دیده‌اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده، با هرزه کرداران آئین یکدل و یکزبان شده و بپاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده‌اند خواهند کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه‌های این‌گروه آگاهی وبینائی دارند آشکار است رنجهائیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر خواهد گردید. چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن روزها یکی از دستوران این‌گروه که پنجاه سال پیش داشت ترک آئین خودکرد و این بنده او را نمیشناخت. چند روز از این کار گذشته سواره آهنگ جائی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی دارد. چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد. پرسیدم که شما کیستید او چه نام دارند. گفت آیا نشنیده‌اید که در این روزها یکی از دستوران آئین زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم. بنده برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسب فرو آمده جلو اسب را بنوکر خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده‌اید. خواهش دارم که آنچه را دیده و دانسته‌اید مرا نیز بیاگاهانید که بنده هم دانسته باشم.

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم. موبدان و دستوران دیگر از من نادان‌تر و نابیناتر اند از آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و ازراه نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایران مالدار هستند بضعیفان این‌گروه پیشدستی و بزرگواری نموده، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون کارها و دنیاداری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیدم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این‌گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بپاداش کردارهای ناشایست خودشان برسانم. چون گفته‌های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم دم در کشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخوبان خرخاری و بدی ببدان سگساری وخوبی ببدان کردن کار عبدالله انصاری است. دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور ناروائیها دیده نخواهد شد. "

" و نیز غفلتهائی که این‌گروه دارد یکی آنست که پسران ودختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همبر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره‌جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی وبی آبروئی طایفه و آئین میشوند.

" و نیز وقتیکه یکی از این‌گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر راءفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده وهماره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که درمیانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی رااز همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است که دراین حالات مشعوف و ممنون بشوند وترتیب اسباب دوستی را باولین وسیله تدارک ومهیا دارند ونیز کسانیکه ازاین‌گروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگر میشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خودبا هریک ازهرزه‌کاران دست یکی شده وناتوانهای این‌گروه راکه دشمنی ویااینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتیکه اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هریک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصرام آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هرقدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته‌اند : با برادران مردن بهتر و گواراتر است که تنها بحجله عروس رفتن .

" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هرکس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی بر آمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست آورده و برما ها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هرکس را که درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله‌وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تا دل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنا براین اگر دست داد و دهش را پیش دهند از رنجهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی در آسایش خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت و تعارف دادن و کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهائی که روانشاد مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

آغـــاز تمـــاس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم وتربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستورداراب سورتی استاد انکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است. "

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۱۴۷۷م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را منحصر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامهٔ از طرف پارسیان هند در آن سال بیزد، جاروجنجال برپا نمود. از مشاهده او واستماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا با زرتشتیان هند راه مراوده باز کنند نامه‌های آنها خطاب بپارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسروو مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده‌اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور برنجش و بهدین نوروز پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرزبا نشاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبرشاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹-۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبدلان و فرزانگان والا مقام زرتشتی است

در اوستا، پهلوی، فارسی، ترکی، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفاضه‌ها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطان هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته. صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد. " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند. آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامهٔ از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت. نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذر کیوان داشت. "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطان بود و صاحب تصانیف عدیده ودر شخص شاه نفوذی بغایت داشت.

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثرالامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید.

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هنود مخلوط بود کوشش نمود.

پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که باو نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود. با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دسته‌ای از شاگردان او مانند موبد خوشی، موبد سروش، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند. دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهان را بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص وعام است. فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلای معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود.

شاگردان دستور آذرکیوان با دربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده ودر شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه، لکهنو، دهلی، اگره، لاهور کشمیر آمدوشد داشته‌اند. (در فرزانگان زرتشتی، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .)

موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگریست که در سال ۹۶۲یزدگردی بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینکه شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری (۹۴-۱۵۹۳م) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .

چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال-الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزانگان زرتشتی است که شهرت فضل ودانش او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه درسال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه‌های مصطلح مذهبی زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژهٔ " برسم " راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب مآثرالامرا همین قول را تکرار و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام ماموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷یزدگردی بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بورود بملتان بهدین کاوس ماهیار نامهٔ از دستور قیامدین پور پدم ساکن بروج متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .

موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جواب نامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خداشناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک-جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و از بکیه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند . "

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافرت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آب دریا را نیز مرگ زان یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده باتفاق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چاپار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیر بن شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمدوشد داشته و قاصد نامه‌های طرفین بوده‌اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریبا " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان . بروچ . بانسده . بلسر، واریاو . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند - دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته‌ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بسوی هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که استاد اوستا و پهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود . در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید .

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم وتربیت موبدان سعی بلیغ نمود . دستور داراب ، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود ، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافتهٔ اوست .

انکتیل دو پرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد :

" تقریبا " ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت . دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود . گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود. اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت . "

" دستور جاماسب وندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود . تفسیر های آنرا مطول دید . در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت . دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند . لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخا نمود و در تعلیم آنها همت گماشت وزند و پهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود . "

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف دم نزد . زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدال کشیده بود . از تجربیات گذشته ، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سنن مذهبی یقین حاصل کرده بود . بنابراین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود دستور دارا بکوماناداد دارو ساکن سورت ، دستورجاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروچ باحتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیاموختند .

درهمان سال مانکجی ایدلجی ، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی ، تقویم ایرانی یعنی روزوماه قدیم رااتخاذ کرد .

اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت . دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه وجر کرددینی و نیرنگستان ، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران بهندوستان رهسپار و ببندر سورت وارد شد . چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم روبشدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش بهندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس بن فریدون تعلیم داد ، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب رای داده آتش مباحثات را شعله ورتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ – یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش باو نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت .

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون باجبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و باتفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد. پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی استکه دوسال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات ، آمروناهی بومیان بود . اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند .. "

در پیش گفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخو بیش بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تا حدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید. مخصوصا " پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افاغنه در سال ۱۱۴۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت وآنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل محض نجات خویش اسلام میآوردند . اجحاف در اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هوخت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان خود وادار میساخت .

آن دوره ، دورهٔ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله ودمنه " هر که بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی درپی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود درآتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفاد الناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجحاف و تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند. سیاوخش بن دینیار کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده‌های زرتشتی کرمانی استکه محض رهائی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ – یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها بهندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودختر را با خویش بهندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع اسفآور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد. هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند . مرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و درهمان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود باجبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیرهٔ بمبئی که اخیرا " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست بیکا پوربهرام سپرده خواهش میکند اورا بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیرهٔ بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتقال بود . چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتقالی بعقد ازدواج چارلز دوم در آمد ، بعنوان جهیز بپادشاه انگلستان واگذار شد. دارابجی پور نانابا های ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود ، نخستین پارسی حادثه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانوادهٔ خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره باتلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتقالی بودند سکونت اختیار کرد . دارابجی پس از چندی ، در خدمات دولتی حکومت پرتقال داخل و اداره بخش مهم امور جریره باو محول گردید .

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت ، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتقالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید . دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانهٔ بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان باو واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است .

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت .

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی ، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود . شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگردید . شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود . سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی ، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیرهٔ بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حمله های سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد . فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت ، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ – بواسطهٔ شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیهٔ نفرات وسپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود . چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فورا " با افراد دستجمعی خویش مجددا " به بمبئی حمله و بخش مهم و قلعهٔ شهر واقع در دونگری را متصرف شدند .

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را درتصرف دشمن دید فرصت از دست نداد . رشتهٔ امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت . جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند ، شادیها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند . رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبهٔ سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دوسال حاکم مطلق شهر بمبئی بود . هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد . بمبئی در مدت دوسال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند . بورود فرماندار جدید به بمبئی ، رستم جی رشتهٔ امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خود بلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان باو واگذار گردید .

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آنزمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است .

از آنچه گذشت رستم جی پور دارابجی پور نانابا های نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت وکاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود . کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف با دیدهٔ احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند . تهیهٔ آذوقه و اشیاء کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است . کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود .

انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند . لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند . مانند :

هیرجی ردیمنی نخستین پارسی هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدگردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود . سرکاوسجی جهانگیر باروشت از نبیرگان اوست .

لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود . از تشویق دودلی ، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و درسال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگرگاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد . خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست .

هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود ودرسال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص بخانواده خویش در آنجا بساخت وتا کنون دایر میباشد . قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیر دادی شت از نبیرگان او و همت مرزبان ظهراب کسنویه‌ای ایجاد شد . در آینده از آن صحبت خواهیم داشت .

رستم مانک معروف به رستم سیت که درسال ۱۶۶۰ میلادی ازدربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسیها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشند . شهرت رستم مانک دریزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخهٔ خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد . اما چنانکه گفته شد دوسال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود . بنابراین دستور جاماسب بسورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند .

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آذر ایزد وآذرماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود . در آنموقع جمعیت

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمیکرد .

بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آب بیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجاهای دوردرا زمیبرند . سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و درروز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود .

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند . روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را بر گزینند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنابراین پیروزه پوست کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را با آن ازدواج راضی مینمایند . نگفته نماند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و با وجود دو ازدواج فرزندی از دو زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی بازدواج با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوندیست که فرزندی برای او از این دختر قدم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطهٔ قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز باوجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمایش سال او را بیش از ۴۵ نشان نمیداد .

چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدواج با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد، ولی در طی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سور میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خصالی را از ایران برایش ارمغان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندانی که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاوسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی در گذشت .

(۲) دارابجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال ۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال ۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و درسال ۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دست از مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی و برای اینکه همه پارسیان هند دراین شادی وی شرکت داشته باشند بسته‌های شیرینی و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سنجان ، بروچ ، کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریاو ، واودواده و دهات و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس ازدرگذشت شوهر درنگاهداری فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق وروش ایرانی رنج فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزدگردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاوسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی پس از فوت پدر بمنصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراته تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی‌گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسجی نمودند و او باتفاق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنرا به تهمولجی برادر کهتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف " بمبئی بهار " کاوسجی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق بایران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا بایران و ایرانیان علاقه داشته باشند وبراستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرتشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطهٔ محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی بهندوستان از آنزمان ریخته شد .

کاوسجی چون در طفولیت بلباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنرا میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسجی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخت

کاوسجی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است که اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیرا " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پرساخت و اینک محله تالاب کاوسجی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه سالهٔ کیخسرو ایزدیار را بربایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه بهندوستان رهسپار گردید و شالودهٔ مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت. دختران او با خانوادهٔ محترم پارسی ازدواج نمودند و درنجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند. ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان ومحرومیتهای اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید. چون مسلمانان بمحلهٔ زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند، بانوی دلیر ماهستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگردانند . ملاخسرّو و بهرام بن رستم پس از ورود بهندوستان در دستگاه امارت نشین حیدر آباد دکن صاحب جاه ومقام گردیدند. ملابهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگوئی مشهور وا ردشیرآخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش باجبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر بهندوستان اعزام داشت. فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لاکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانستند چاره‌ئی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند.

بنا بقول صاحب بمبئی بهار، بهدین ایزدیار و بهدین آدرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته وچون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و درآن شهر رحل اقامت

افکندند .

ایران در آنزمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود ، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت ، چنانکه در روز پر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاهمیداشت ، فرمان داد پای آن مرغ یکپا را ببرید . دژ خیم بی رحم فورا " پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت . شمه‌ئی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هوخت شرح داده‌ایم . پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنبستند و پس ازمرور زمان باز باجبار مهاجرت اختیار نمودند . اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود ، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمیماند .

سه سال پس از ورود ایزدیار و آدرباد ، ملاکاوس دستور دانشمند پارسی با نامه‌ئی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی ، از سورت و راه بندرعباس وارد یزد گردید . نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بماند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود .

کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آدرباد مزاوجت نمود . رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید . کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند . بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بودکه در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد . ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشهٔ ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت . شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید . آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری باو قربانی ستمکاری های آغا محمدخان خواجه گشتند . اما

لطف یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتاسب منجم کرمانی در شخص شاه طرف توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت .

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود . سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیرزنی بود خانه نشین و از یار ودیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه ، بی مأمن و مسکن بودند . کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و یار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطهٔ ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب و بیکس و آواره و پریشان در گوشهٔ خیابان باید بایستد. بغض راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بود که ناگاه گشایشی بکارش رسید. یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور دارابجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است ، نزدیک رفت و از حالش جویا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت . کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرامی نوردیده‌اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد ، اورا بوی سپرد و خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند . لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند، هر دفعه باتفاق عده‌ئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی ومحرومیت های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد .

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند . چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکاجی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی وپیروزه بانو با پشوتن جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید . گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار، حق بسیار بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد .

تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف با نجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران و اعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت های فرزندانش در آینده سخن خواهیم راند .

دهها ئی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت آباد و تره‌خانی حفر نشده بود. قاسم آباد، زین آباد، مبارکه ، خلیل آباد، حسن آباد مشیر، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت. خیرآباد ، اهرستان، خرمشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آب اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : "آب اهرستان بچندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقع است و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگذرد و از آنجا بدر مدرسه وردان روز میرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگذرد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین وغیره.و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره میابند و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب تازه بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوح آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده میابند."

بارها اهرستان باین آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده‌اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید"چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه‌ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیا فقیر شدند و مساکین اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند .گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابر دیماهی

محجوب ماند و هر که توان نداشت جان بر میافشاند و هرروز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمیرسیدند .... در سال ستین و ثمانمائه (۸۶۰) بارندگی بر اطرافروی نمود و چون بارندگی یوما "فیوما" میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسینگاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود . کس بکس نمیپرداخت از پسینگاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود... و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفتی که شعله آتش براوزده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند ."

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آباهرستان بعلت خشکسالی بته میکشد . باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما "خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند . شاعر دهاتی وقت "جمشید خسرو داراب" از این پیشآمد و عدم اعتبار آباهرستان و بدبختی مردم در قصیده "آباهرستان ندارد اعتبار" نوحه سرائی کرده واز مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دستهئی بسوی اصفهان اشاره مینماید . فرزندان خسرو گشتاسب غایب باصفهان کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویر بن سرخابول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهراب کسنویهئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند. نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد .شاهویر بن سرخابول برادر ملابهرام بن سرخابول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروف زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است . ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است . ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است .

داراب پور مهربان معروف بداراب مهر یکی از شخصیت های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت . شاعر دهاتی جمشید خسرو داراب در یکی از غزلهای خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقایم رسان
آن هنرمند جوان داراب بن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده را دادی خجالت در میان مردمان
آن هنرهائیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان

درحدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او روی آورد . ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد . داراب از فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت . چندی بعد زن وپسر جوانش نیز بواسطهٔ ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات ماموریـن دولت ، اسلام آوردند . اما هر چند ظاهرا "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا "آئین بهی را پیروی میکردند . پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارابمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه بهندوستان رهسپار گردیدند . مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید . پسر نیز پس از چندی علیل و ناتوان گردید . بعد از مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد ، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت . چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوصیت خودش میت را باآئین مزدیسنی بدخمه سپردند . یکی ازمفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپردهاند پسر دارابمهر جدیدالاسلام است . غوغا و همهمه از این خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله وتقاضای استرداد میت را مینمایند . بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بماه ستی خدابنده . چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بودقرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان باتفاق او بدخمه رفته میت را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شب یکه و تنها بر اسب سوار و بشتاب بطرف دخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد ازکالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شستوشو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه‌اش را میزند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی درشیراز حجره داشت وبخرید وفروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی ودرستی خود بین اهالی شهروعشایر مشهور بود. غالب چادرنشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیش وی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف وثوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین وقولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیارضعیف بود و بغیراز دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رویت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز برؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیک سربسته و ممهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیک امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده‌که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراث او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پراست ازمسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند. اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران ازموضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم. ملااردشیر معروف به آخوند یکی دیگر اززرتشتیانی استکه درشیراز بدادوستد مشغول وطرف توجه مردم آن دیاربوده ودرزلزله شیراز بزیر آوار رفت ودرگذشت پسرش ملاخسرو بعدازمرگ پدر ماترکش را پول نقدکرده تقریبا" درحدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شدودردستگاه مارتیکن نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد. ملاخسروچون درانجام وظا محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری نچید ودرعنفوان شباب درشهر چادرگات ازتوابع حیدرآباد درگذشت.

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت. پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت. بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید:

گوی بود مانند سرو روان — توگفتی بود رستم پهلوان
سخن بودش هریک چودردصدف — برآورد در دم چو تیراز هدف
هرآنکس که دیدش بگفت آفرین — هزار آفرین جهان آفرین
ستادن چو طوبی ورفتن چو سرو — خرامان و پویان چنان چون تذرو
سوی حیدر آباد رفت آن جوان — دل خرم و شاد چون پهلوان
چو نواب آنجا مراورا بدید — رشیدی او دید و هر سو شنید
طلب کرد اورا برتخت خویش — همیرفت چون شید تابنده پیش
درودی بشه داد و کردش سلام — نگه کرد نواب عالیمقام
ورا دید بالا و حیرت بماند — بدل هرزمان نام یزدان بخواند
از او کرد پرسش زسرتا به بن — بفرمود با آن سر انجمن
که این نوجوان در برتخت ما — مواجب دهید از زر بارگاه

بهرام بن رستم چنانکه از ابیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از درباریان وندیمان سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی ودرستی وشیوهٔ نیکوی او گردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگرداند. بهرام درزمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگررا نیزدراقامت درامارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است ازآن جمله نوشیروان نرسی آبادی درشاه آباد دکن بزراعت وکاسبی مشغول شد. نوشیروان آبادان شریف آبادی درشولاپور بشرابفروشی پرداخت وتیراندازمحلتی به پیله‌وری وزراعت مشغول شد. بهرام بن رستم درسی سالگی دربمبئی بدرودزندگی گفت وزن جوان بنام خرمن ویک دخترش ساله بنام آنبهیر (مادرنگارنده) ازخودباقی گذاشت.

خداداد شهریار جمشیدخرمشاهی پسرعموی میرزا خدامراد بهرام کی‌فرمیباشدآنکه کارنامه‌اش رادرفصل زرتشتیان وانقلاب مشروطیت آورده‌ایم. خداداددرخردسالی بسن ۷ یا ۸ باتفاق پدرازشیراز به بمبئی رهسپار میشود. درروزگاریکه‌رانندگان لوکوموتیف‌قطارراه‌آهن راهمه‌انگلیسها واندکی هم پارسیان بودند، خداداد یکی ازبهترین رانندگان لوکوموتیف قطارراه‌آهن هندبودکه‌بتازگی ازبمبئی بداخله هندبنیادگشته‌بود. عموی خداداد ملا بهرام جمشیدمعروف به‌لاچی یعنی هل بودکه تجارت عمده هل منوط باوبود ملابهرام زرتشتی مشهوربراستگوئی مقیم شیراز است که‌جلوترازاوسخن رانده‌ایم.

بخش دیگر از
تاریخچه مبسوط وکامل زرتشتیان ایران

" سردبیرمحترم هوخت. مقاله زیردرنیمه‌آخردسامبر ۱۹۵۰برای اطلاعات ماهانه‌فرستاده‌شدتابادرج آن، مقالات تاریخچه زرتشتیان رادرتحت‌عنوان فوق تکمیل نمایندچون تاکنون در صفحات آن نامه‌شریفه مندرج نگردیدخواهشمنداست برای‌اطلاع برادران زرتشتی درصفحات هوخت منتشرفرمائیدکه شیوهٔ سپاسگزاری است. "

جای خوشحالی است‌که اخیرا "اطلاعات ماهانه" در شماره ۳۲ مقاله "تاریخچه کامل ومبسوط زرتشتیان" رابطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسندهٔ محترم مقاله با وجود عدم وسائل درروشن‌کردن بخشی از تاریخ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند. اینک موقعی است‌که هریک از مطلعین بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعی ابراز دارند.

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان باقدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب رشید مهر و ارباب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته‌اند. تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند. بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی، هنگامیکه سربازان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب‌نموده و در خیابانها و پس‌کوچه‌ها گوش بزنگ بودند، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند.

اما جای افسوس است هرچندکه‌قانون اساسی بکلیه‌اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متاسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو وجامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحب خون پاک نیاگان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن‌فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات، کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه وفرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده‌اند. اما متاسفانه ستمهای بی پایانی که از دورهٔ سلطنت صفویان ببعد سربار مصائب آنها گردید، بویژه قتل و غارت آنها درکرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که باقربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دورهٔ کریمخان زند از دست دادند. چون خواست اهورامزدا بود که سخنان وخشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را درسده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بپارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند.

میراث گرانبهای نیاکان باستانی بدینطریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید درسال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند.

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتر گشت و بجز عدهٔ انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی‌هاتریا

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفانگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت .

ملا بهرام رستم خسروآبادان نرسی آبادی و استادجوانمرد شیرمرد نوذر خلفخانعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتاسب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب درتهران و یزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگی زرتشتیان یزد گردید ، زیردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستانهائی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی استکه از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سروسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد، اربابجمشید بهمن ؛ اربابکیخسرو رستم کرمانی ، اربابکیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس ازجا زرتشتیان بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه با بیان درربار خویش فرمودند "البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که اربابجمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند . بدینطریق اربابجمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبرسن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بصلاحدید سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس باربابکیخسروشاهرخ که در تجارتخانه اربابجمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

اربابکیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزانگان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدابخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زندو پازند استاد والسنهٔ سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانصاحب دومین نمایندهٔ پارسیان هند شالوده ریزی گشت از اثر فکر وهمت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی راکه از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننمودهاند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سئوال نمود استاد ماستر خدابخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی استکه چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشتهاند علومقام فرهنگی او را تصدیق نمودهاند.

دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار به دیگران واگذار میکرد :

تالیفات او :

۱ – بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشرش اقدام نماید ولی متاسفانه اینکه ۷۲ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲ ـ گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود. بتصویب دستوران کیش بهی آنرا در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد.

۳ـ گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان در بمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است.

۴ـ رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تاثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید.

۵ ـ آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت بر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد.

۶ ـ گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس وخشور کهنسال را از اوستا بپارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاهرخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در سئوال و مطالبه وراث آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود.

روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی استکه جدش بواسطه ستم و فشار وبالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگز اسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد. اما برعکس نواش دینشاه، جویای ایران و خواهان ترقی میهن دور افتاده بود. در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاههای فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا، رل بسیار مهمی بازی نموده است. دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانهاش او را باتفاق فیلسوف هند، سر رابیندرانات تاگور بایران دعوت و بنشان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود.

آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمودوبچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردیدونگارنده نیزآنرا به فارسی ترجمه وبنام تعلیمات زرتشت درسال ۱۳۱۱ شمسی منتشرساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی وتعلیمات پیغمبرایران باستان پی ببرند، استادپورداودرا به بمبئی دعوت وبکارترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت ودرحدودمدت ده سال یا بیشترمخارج اقامت استادرا چه درهندوچه دراروپا متحمل ودرتهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمودتا بافکرراحت درگزارش اوستا فعالیت ابرازدارد. براستی میتوان گفت موفقیت استادپورداوددرسرکارفرهنگ مزدیسنا ازکمکهای مادی ومهربانی ودلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستورخدایاربوردستورشهریاربرادرکهتردستوربزرگ یزدبوددرکودکی به بمبئی شتافت ودراوستا وپهلوی وانگلیسی وگجراتی استاد گردیدچندی پیش ازشهادت استاد ماسترخدابخش به یزدواردوتا مدتی دردبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا وانگلیسی پرداخت وسپس بهندوستان مراجعت ودرآنجاجهان رابدرودگفت. دستور خدایارکارنامه اردشیربابکان راازپهلوی بفارسی ترجمه نمودوکتاب خوبی نمای دین زرتشتی رابرای اطلاع بهدینان ازاصول آئین خویش درسال ۱۸۹۸ میلادی تالیف ومنتشر نمود.

استادان زرتشتی دردانشگاه

<u>دکترشاهپورنریمانی زاده</u> :- فرزندبهمن متولد ۱۳۱۰خ تحصیلات دبستانی ومتوسطه رادریزددردبستان خدادادی خرمشاه ومارکاروایرانشهر طی کردوسال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل وبتهران عزیمت نموددرضمن تدریس درآموزشگاه های زرتشتی دردانشگاه تهران بتحصیل ادامه ودررشته های زبان و ادبیات انگلیسی ازدانشکده ادبیات ودانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. درضمن کاربتحصیل ادامه وبدریافت فوق لیسانس دررشته های علوم اجتماعی وزبانشناسی نایل گردیدوتحصیل دردانشکده حقوق رانیمه تمام گذاشت. بهند مسافرت ودردانشگاه بمبئی درزمینه زبان وفرهنگ ایران زمین بامرپژوهش وتدریس مشغول شدودرسال ۱۳۴۹خ در دانشگاه مذکورباخذدرجه دکتری Ph.D. درایرانشناسی موفق گردید.

سپس کارمطالعه وپژوهش رادردانشگاه دهلی آغازنمودودربخش سنسکریت ودوره دکتری علوم اجتماعی باادامه تحصیل مشغول وباتلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت ودرفرهنگستان بعنوان پژوهشگربکارپژوهش پرداخته وسپس دردانشگاهها بامر تدریس

مشغول گردیدونیزمدت کوتاهی دردانشگاه لندن دربخش زبانهای کهن هندوایرانی نیزمطالعه وتحقیق نموده است. دکترنریمانی زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ وزبانهای هندوایران وتمدن وفرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی وانگلیسی درچندمجله داخلی وخارجی ازاودرج گردیده است.

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسیدبذکرنامشان اکتفا میشود:-

دکترفرهنگ مهرفرزندمهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز - دکترفرهادآبادانی فرزندسام استاددانشگاه اصفهان - دکترخدارحم رئیس بهرامی استاددانشگاه تهران - دکتربوذرجمهرمهرفرزندمهربان استاددانشگاه تهران - دکتراردشیرخداديان استاددانشگاه ملی - برزومدارائی فرزندبهرام استاددانشگاه آریامهر- دکتر خدادادمستغنی فرزندفریدون استاددانشگاه شیراز- دکترسهراب سعادت استاد دانشگاه شیراز- مهندس سیروس نوشیروانی.

زرتشتیان وجهانشاه

دستورنوشیروان پوردستورمرزبان ازدانشمندان معروف کرمان زمین وموبدان موبدویوژداثرگرآن دیاربود. دراوستا وپهلوی استادوشعرهم میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم وتشریفات دینی راازوندیدادواوستا وپهلوی بفارسی ترجمه ومنظوم ساخته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشیدوحقیقت درباب مرگ، داستان نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنبار. داستان اردای ویراف وقصه پادشاه هرات ازجمله منظومات اوست داستان اخیرازیک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراندوما برسرآن صحبت میداریم.

چون سخنان منظوم بهترازسخنان منثوردربرابرزوال روزگارایستادگی مینماید بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودراهرچنداشعارشان سست وبیمایه میبود بقالب نظم درآورده اندداشعاردستورنوشیروان نیزازهمان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد.

دستورنوشیروان درستاره شناسی نیزبهره وافی داشته ودررملوزیج واسطرلاب استاد وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بوده است. چنانکه درشرح احوالش آمده..

مرا ورا بسی علم وتدبیربود — بسی رازدیرینه را میگشود
زرا زدلخلق آگاه بود — همه رازپیشش خدا مینمود
برمل وبزیجش همه سال وماه — چه کردی تواندگربکارش نگاه
یکی مردصادق بدوخوب دان — همه راست بدگفته اش برنشان

بسزائی حاصل نمود و بچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردید و نگارنده نیز آنرا به فارسی ترجمه و بنام تعلیمات زرتشت در سال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی و تعلیمات پیغمبر ایران باستان پی‌ببرند، استاد پورداود را به بمبئی دعوت و بکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت و در حدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقامت استاد را چه در هند و چه در اروپا متحمل و در تهیه همه‌گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمود تا با فکر راحت درگزارش اوستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان گفت موفقیت استاد پورداود در سرکار فرهنگ مزدیسنا از کمکهای مادی و مهربانی و دلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدایار پور دستور شهریار برادر کهتر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به بمبئی شتافت و در اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استاد گردید چندی پیش از شهادت استاد ماستر خدابخش به یزد وارد و تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا و انگلیسی پرداخت و سپس بهندوستان مراجعت و در آنجا جهان را بدرود گفت. دستور خدایار کارنامه اردشیر بابکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و کتاب خوبی‌نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۸۹۸ میلادی تالیف و منتشر نمود.

استادان زرتشتی در دانشگاه

<u>دکتر شاهپور نریمانی زاده</u> :- فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی و متوسطه را در یزد در دبستان خداداد خرمشاه و مارکار و ایرانشهر طی کرد و سال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل و بتهران عزیمت نمود در ضمن تدریس در آموزشگاه های زرتشتی در دانشگاه تهران بتحصیل ادامه و در رشته‌های زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. در ضمن کار بتحصیل ادامه و بدریافت فوق لیسانس در رشته‌های علوم اجتماعی و زبانشناسی نایل گردید و تحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت به هند مسافرت و در دانشگاه بمبئی در زمینه زبان و فرهنگ ایران زمین بامر پژوهش و تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه مذکور باخذ درجه دکتری Ph.D. در ایرانشناسی موفق گردید. سپس کار مطالعه و پژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود و در بخش سنسکریت و دوره دکتری علوم اجتماعی بادامه تحصیل مشغول و با تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت و در فرهنگستان بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته و سپس در دانشگاهها بامر تدریس

مشغول گردید و نیز مدت کوتاهی در دانشگاه لندن در بخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه و تحقیق نموده است. دکتر نریمانی‌زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ و زبانهای هندوایران و تمدن و فرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی و انگلیسی در چند مجله داخلی و خارجی از او درج گردیده است.

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسید بذکر نامشان اکتفا میشود :-
دکتر فرهنگ مهر فرزند مهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز - دکتر فرهاد آبادانی فرزند سام استاد دانشگاه اصفهان - دکتر خدارحم رئیس بهرامی استاد دانشگاه تهران - دکتر بوذرجمهر مهر فرزند مهربان استاد دانشگاه تهران - دکتر اردشیر خدادادیان استاد دانشگاه ملی - برزو مدارائی فرزند بهرام استاد دانشگاه آریامهر - دکتر خداداد مستغنی فرزند فریدون استاد دانشگاه شیراز - دکتر سهراب سعادت استاد دانشگاه شیراز - مهندس سیروس نوشیروانی.

زرتشتیان وجهانشاه

دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد و یوژداثرگر آندیار بود. در اوستا و پهلوی استاد و شعر هم میگفت بسی از داستان مذهبی و مراسم و تشریفات دینی را از وندیداد و اوستا و پهلوی بفارسی ترجمه و منظوم ساخته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشید و حقیقت در باب مرگ، داستان نوشیروان عادل و مرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار. داستان ارداي ویراف و قصه پادشاه هرات از جمله منظومات اوست داستان اخیر از یک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراند و ما برسر آن صحبت میداریم.

چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منثور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هرچند اشعارشان سست و بیمایه میبودْ بقالب نظم درآورده‌اند اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است از اهمیت آن نمیکاهد.

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته و در رمل و زیج و اسطرلاب استاد و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده است. چنانکه در شرح احوالش آمده.

مرا ورا بسی علم و تدبیر بود	بسی راز دیرینه را میگشود
زراز دل خلق آگاه بود	همه را ز پیش خدا مینمود
برمل و بزیجش همه سال و ماه	چه کردی تو انگر بکارش نگاه
یکی مرد صادق بد و خوب دان	همه راست بدگفته اش بر نشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان‌زمین عازم یزد و زیارتگاههای آن‌دیار میگردد .

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود ، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند .

رسیدیم در یزد با اتفاق — نبد آن زمان درمیانمان نفاق
همه جمله دستور یزد آنزمان — شده جمع آن جایگه همچنان

دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن‌روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرف‌آباد آمده است در ضمن صحبت واقعه‌ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بر زرتشتیان یزد رویداده بود ، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه‌های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است .

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم ونیمه قرن یازدهم هجری میزیست . نامه‌هائی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و بامضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد .

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد ، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و درترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود ، مردم یزد بواسطهٔ خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان‌حالی میزیستند . در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس بد جنس هرروز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرج میداد . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام — ماونداد بدبابش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان — چو برگفت یکسر شنودیم زان
که دردورپیشین یکی پادشاه — هراتش بدی منزل ای نیکخواه

جهانشاه بد نام آن شهریار — همی راز من بشنو و یادوار
به یزد اندرون بودبهدین بسی — که بدذر میانشان یکی ناکسی
بهرروزبردین دیگربد اوی — بداومرد بدفعل و هم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آن زمان — پریشان شدندی از آن بدگمان
ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر — روانش بماناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهر هرات — که نومید باداز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس از فوت شاهرخ میرزا درسال ۸۵۰ هجری درری بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و برسر تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید ، تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله را برتخت سلطنت گورگانیان بنشاند بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهانشاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند . علاء الدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهانشاه را نداشت فرار را بر قرار اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفر الدین جهانشاه در آمد ، این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما دراوایل سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماوراالنهر در سال ۸۵۵ ه پادشاه آن‌دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید جهانشاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان ومرکز سلطنت دل‌نگران بود و میلی به پیکار نداشت ، لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخشهای ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا برآنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و برتخت سلطنت آن جلوس نمود بنا براین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ هجری روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند . آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرفحضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

دو سه سال بد اندر آن جایگاه — بآخر بشد او بر پادشاه
بکرد عرض بر شاه آن بدگهر — بشو آگه از گفت او سربسر
بگفتش که هستند بیدین چند — به یزداندر ایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون — که آن دین نماند بگیتی‌درون
مسلمان بکن این گروه سربسر — مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم برمن توای شهریار — که آن قوم را من کنم زار و خوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و دریک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه‌و عمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب "تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود" لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود. باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند و یا بقتل آرد وحکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارد واگر زرتشتیان اسلام بیاورند اورا برآنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار — نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که برمحمود آباد حاکم نوشت — درون یزد از ایشان که‌ومه‌که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن — توای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چوکردی توزیشان کنون — بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او براین — زحکم چنین نگذری اندراین

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باجرای فوری آن مبالغه نمود . حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود . از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهانشاه راکه آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد ،بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود . لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خردوبزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از که ومه بادلی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند بانتظار مصیبتی عظیم ترس برآنان غلبه نمود . پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویاجان سپردن همه متفق القول کشتند که " ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا ، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را میپرستیم ، لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم . هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند . ما دردین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان . عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را بادین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد "

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب‌فروخره یزدانی و نامش بهدین جمشید ـ چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت " از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا من بهرات روم و از شاهنشاه دادخواهی نمایم . "

یکی مرد بهدین جمشید نام — بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او — روم تا هرات و شوم دادجو
خدا خواست تا دین بماند بجای — چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورا مزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ وزوال پایدار بماند . فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی رغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن با نوکل

با هورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعداز ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعتکاف و پرستش اهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود اورا باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار ‌ ‌ فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه ‌ ‌ زمن بشنوای مادر نیکخواه
یکی مردمن دیده‌ام این زمان ‌ ‌ زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست ‌ ‌ تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون ‌ ‌ که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید از نسب و دیارش جویا و نام و نشانش پرسان گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه ‌ ‌ که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست ‌ ‌ دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد وبدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهردادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان وماموریت مقدسش آگاه گردید ، با خود پیمان بست که اورا در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم توای نامدار ‌ ‌ که کارترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد ‌ ‌ که گردی همی باز خندان وشاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و درگوشه انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود .

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و اووبهدینان را سپاسگزار خود سازد .

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاهنشاه از طرزبیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متاثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متاسف گردید .

چون بامداد بر آمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید باهاله فروغ یزدانی و چهرهٔ نورمند و دلی روشن ومستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد، پس از مدح و ستایش بازبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل اللهی درخواست نمود جهانشاه از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاج و واج ماند اورا بخود خواند و درردیف ندماران بنشاند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را ازخود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاهنشاه لخت گردید .

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنا درستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نور داد — ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و اورا خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .

جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روز سی ونهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دوشاب بر سر و رویش ریخته و عسل بر بدنش مالیدند و بر درختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالک دوزخ تسلیم نمود . و بهدینان از شر او آسوده و ایمن گردیدند .

همان مور و زنبور کندش بتن — بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان — که دیدند اورا همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش — هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتاسب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان را بگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهر و غضب خویش بسوزانید و کرمان آباد

را بشهر کوران و بیغوله رنجوران مبدل ساخت گروه زرتشتیان که در طی ادوار گذشته مورد ظلم وستم وکینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه شخصیت برجسته ونفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در امان ماندند . "

ملاگشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در استخراج تقویم و هیئت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغامحمدخان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملاگشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از ملاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغامحمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت اگر روز موعود حصار گشوده نشود اورا بقتل رسانند .

گشتاسب محبوس بود تا روز موعود که شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطه خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدینطریق که چون طرف اطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت بخارج شهر اتصال داشت و باو محول بود ، او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه را برآنها بگشود و کار بر لطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملاگشتاسب وزندانی بودنش درسپاه دشمن بپیچید .
آغامحمدخان را شادومسرور و یاران و اطرافیانش را قوی دل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه زرتشتی بود و اهل اسلام اورا مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار گرامی میداشت و ارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فورا "آزاد و باعطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند.

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی روا داشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم می باشد ونیازی بذکر نیست. در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود، برخلاف زعم دکتر مدی وسایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند درامان ماندند و آسیب ندیدند. گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت. بواسطه عزت و احترامی که دردربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود. همینکه دار فانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفر وزیج و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندانش را بیچاره و مستاصل ساختند. حتی فرمان مستمری نامبرده درآن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطهٔ پریشان روزگاری نتوانست خود را بپایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد.

فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و بامس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده‌اند.

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافی حاصل کرد. پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطهٔ مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد. با صوفیان و درا ویش معاشر بود. استانداران کرمان در دورهٔ زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میساختند و از او دلجوئی مینمودند. ملا سکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیج استاد شد. پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمردم وبیچارگان کوششها مینمود. طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین ومحرم مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بود. مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت واز استعداد و قابلیت وی مستحضر شد، مستمری معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت. ملا بهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجی صاحب رسالهٔ در کبیسه زرتشتی در سال اودئیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود. رساله نامبرده در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است. ملا بهروز درسال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا فلاطون پور ملا سکندر فرزانه کرمان زمین در چهارسالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید. هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را باتفاق جوانان زرتشتی دیگر با خود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت. فرزانه افلاطون دوره تحصیلیهٔ خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ‌التحصیل شد و یکسال بعد، از سوی مانکجی صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید.

فرزانه افلاطون در زادبوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند. میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه ومحبت خود قرار داده بود.

فرزانه افلاطون، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت. در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۲ هجری تالیف و طبع نمود میگوید:

بدان امید باقبال ناصری نامید
کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصردین
که گردزندهٔ جاوید خاص وعامی را
مرا ین فقیرهم ازبخت بهره ور گردد
بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد
که التفات کند کمترین غلامی را
زبحر جود شهنشاه می نگردد کم
زقطرهٔ که رسد کام تشنه‌کامی را

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل اسطرلاب ارث جد و پدری

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملابهروز دراین فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جدوعموی خویش درستاره شناسی استاد بود وتقویم استخراج میکرد . درطلسم ونیرنگ دست داشت ومرجع کارهای حکمرانان وبزرگان شهر وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان اورا طرف توجه قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ ازنسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان وارسال گزارش نادرست ، خسروپرویز واقعه تازیان رانادیده انگاشت . بواسطهٔ نادرستی و خودخواهی ودشمنی دستوران و موبدان وسران کشور بایکدیگرو قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی برافتاد وتازیان پیروزشدند . اگر مردم کشور ازبزرگان وپیشوایان دین راضی میبودند ،سپاه تازی رابمرز راه نمیدادندی . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیگشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت . بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ ومهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجی صاحب که عمرخود رادرخدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرامان نبود. روانشادان کیخسروجی خانصاحب وماسترخدابخش درراه خدمت باین جماعت جان خودرا باختند تا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم نشمارند ووسایل تامین زندگی دانشمندان دین رافراهم نیاورند بادامهٔ پیشهٔ موبد امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن شخسان یکی از موبدان ایرانی است که درصدراسلام مسلمان وبلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی دردست نیست . نامبرده چندی پس ازشهادت حضرت امام حسین ع درسال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

یک نامه پهلوی بنام دوسیان گاوباره ، اسپهبد رستمدار و رویان نوشته و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت باو دفاع مینماید . نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهراکم پور نام آور (۶۷۱ - ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره‌که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است . ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانکجی پور لیمجی ها تریا ، در دوران اقامت خویش در ایران دراواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود . فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا باشاره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود .

نسخهٔ اوستائی نامبرده را فرزانه مانکجی صاحب چندی بعد باتفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آنسامان خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین میفرستد . نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخهٔ نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد .

مهدی فروح بن شخسان در نامهٔ خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعلل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد . جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه‌های مشکل آورده شد .

" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید. اما چون استاره بهیاره‌شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرارونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشمت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند ، ورنه کجا آن تابت تازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کرند (کنند)

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته ، اژپلید اندرونی خویش پدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان نا راست او عه پادشاه ننکاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب از راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میشمرد (قتل مینمود) یا بشاهنشاهشگسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی .

" وردستوران مرمردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدنم) بچهره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی . از بدان مدار ؟ که ار مردم کشور اژدستوران خشنود بیدنم تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی . ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره کره (کند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتازیان را کهدادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه اژخود ماته (چون نیک بیشتر گناه از خودماست) و اژسستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافرهٔ کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین اژین پیش بکیفر بزه مردم ازجمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیدهداور ناراستسخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضحاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت . کنون هم اژوناه وبزه دستوران ، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند .

" اتخوانده بوت (البته خواندهاید) که اژاین پیش هم اژ ناراستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید . هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند . اژشاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد ودستورانش پادافره نکردندومروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنابراین بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواهش نیکان پیشی دارد) واژشومی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر برباد شد ...... و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهند و آسایش و هان را اژیزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرز ی دهند و اژبیغاره و بدگوئی بگذرند . "

آنچه دربالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان . نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدر اسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد . اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا " از آن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند . اما متاسفانه چنانکه اشاره شد بواسطهٔ خودخواهی ها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردیدوبسوی اضمحلال و نیستی پیش رفته و میرویم .

فرزانه مانکجی لیمجی هاتریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمهای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند باشارهٔ او تالیف نمود نوشت . چون بعداز وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطهٔ عدم اطلاع مقدمهٔ نامبرده را برآن نیفزودند .

مقدمهٔ مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیری است و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت . فرزانه روانشاد مینویسد :

" آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین ودولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدیانتی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریبا " ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صغرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی دراصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد بهندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا ومتدین و حقشناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی درحق بیگانه و خویش بپای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانوادهٔ دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیز گارو شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از رسومش نیک عاری و عاطل بود و الفاز با و یمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقرباقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن‌کاوس شد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل‌آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران وبدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده وبیادگار گذاشت . بیتی چند از آن در منشور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست . در آغاز اشعار خویش میفرماید :

دوری ازدستوروازموبدفرار — هرکه میجوید بودکامل عیار
الحذر از موبدودستورهم — تیره جانانند وباطن کورهم
موبد ودستور هذا عهدنا — جودرون و از برون گندم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت‌رفتاری پیشوایان آئین و کیش تاچه پایه مایهٔ وحشت قلوب مردم دوراندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد . چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قوی‌شوکت قاجاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه بوراثت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشتهٔ او آنجا فروخته متاع مناسب با بکرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب‌بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری باسم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی و مطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون درآن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکنند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی وسبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند . دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است .

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت درباطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا بآسیبی بزرگ گرفتار نماید . علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خبر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهردار نموده حمل ونقل مینماید و این مایهٔ دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است وشاهدی

بهتر از بارهای خود او نیست . ملاحظه نمائید شاید شالهای بیمهردرآنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار عذاب و نکال ومورد هرگونه زجر وآزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان وگریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستورمذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانهٔ داشته و از مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد . چون بامداد دستور بیچاره دلتنگ و اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظرش بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید . انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجلت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان درخانهٔ خود می یابد و حیرتش میافزاید و ازهرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب ومحض عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم براینگونه گواهی میدهند .

" روزگاری براین نهج میگذراند و همواره بدان وجه کفاف آسایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی میرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته باهمیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی با مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس ، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد. ناگاه روزی آواز پائی آهسته از دهلیز خانهٔ خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مردعالم همسایهٔ اوست که بشتاب بخانهٔ خویش میرود . خود را بقدمهای وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول ومرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروض میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جواب میدهد که ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تو کاری که شایستهٔ ذکر باشد نکرده و از عهدهٔ حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین وشرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بپاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که اینمقدار مال ترا بپایهٔ اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که نخواستم گرفتار خجلت عیال و پریشانی اطفال گردی و درمیان همکیشان شرمنده وشرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمودو دست از دامن آن بزرگوار برنداشت تا آنکه اورا کلمهٔ اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند .واکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانندوپشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی ومردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را برروش خویش و ترقی بمدارج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود   لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آثار خویش برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان در تاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعهٔ دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقالهٔ جشن ناصری باطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دوروئی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات و اعتراضات بیجا بخیرخواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت مارا پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما درعوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآنمرحوم دادند؟ در نامه‌های پی درپی بامضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودیم . در روزنامه های بمبئی بامضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم . اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه‌های ما وزبان درازی در روزنامه‌ها وقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه‌ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها ، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت .

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و باهمکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ سالهٔ دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان بامضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت . این داستان سردراز دارد وازحوصلهٔ این مقاله خارج . سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد . چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند ، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید .

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی ، فرزانه والاتبار بود . در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد . تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست . شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطاب خان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید . فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران ، هنگام دومین دورهٔ خویش در کرمان ، بوسیلهٔ زرتشتیان آنسامان مسموم و رهسپار گروثمان گردید .

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر ، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود . درمراسلات پی در پی باکابر صاحبان پارسی و بامضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استاد کیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیر مرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بد گفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم . چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه‌مان بی اعتنا میباشند . بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده‌اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند. لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود. استاد جوانمرد و میرزا مهربان فورا " منزوی شدند و در امان ماندند. لهذا با ابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدهشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان ٔنسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که اززحمات ومساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها دادوفریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده‌ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان وتعلیم وتربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آور شده‌اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیبجوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید وبه پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزدکه بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان ویا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی رانسبت بجماعت انجام داده‌اند .هستی جماعت ، آبروی جماعت وایجاد آموزشگاههائی که جوانان مارا تربیت نموده از اثر مساعی وفعالیتها وفداکاریها و بذل وبخشش اعضای این انجمنهاست . نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت وذکرجمیل آنان حقشناسی خود رابه ثبوت برسانند . "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است . هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری برآن هم جایز نیست ، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود . بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است باو نسبت داده شود چندان بیجا نیست .

اینک برای اطلاع عموم ، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیر شرح می دهد :

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند دراول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند .

کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد ، باتفاق مادر

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده‌اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند . لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود . استاد جوانمرد و میرزا مهربان فورا " منزوی شدند و در امان ماندند . لهذا با ابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدهشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم . و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها دادوفریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده‌ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان وتعلیم وتربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آور شده‌اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیبجوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید وبه پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزد که بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان ویا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی رانسبت بجماعت انجام داده‌اند .هستی جماعت ، آبروی جماعت وایجاد آموزشگاههائی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی وفعالیتها وفداکاریها و بذل وبخشش اعضای این انجمنهاست . نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت وذکرجمیل آنان حقشناسی خود رابه ثبوت برسانند . "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است . هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری برآن هم جایز نیست ، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود . بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است باو نسبت داده شود چندان بیجا نیست .

اینک برای اطلاع عموم ، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیر شرح می دهد :

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند دراول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند .

کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد ، باتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم .B.A که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد . کیخسرو جی پس از انتصاب فورا " از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه اعتبار نامه خود با منای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید .

هـــــو

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولد تیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید . تحریرا " فی غره شهر جمادی الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹ .

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز باد ایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ درمحل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلف خانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد. انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگراف باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت .

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود . بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد .

انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از :

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان ، امین انجمن ـ آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرس وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش ـ آقای رستم مهربان رستم ، آقای کیخسرو مهربان رستم ـ آقای گودرز مهربان رستم ـ آقای شهریار بهرام مهربان ـ آقای سروشیار بهمن نوذر ـ آقای پولاد تیرانداز ـ آقای اردشیر بهرام اردشیر ـ آقای نوشیروان شهریار رستم ـ آقای موبد اسفندیار موبد بهرام ـ آقای رستم مهربان بامس ـ آقای رستم خدامراد بامس ـ ملا بهمن ابن مرحوم جمشید ـ ملا رستم بهرام شهریار ـ ملا خدابنده بهمن رستم ـ ملا هرمزدیار جمشید بمان ـ ملا پرویز شاهجهان ـ ملا شهریار بهمن ـ ملا بهرام خدابخش ـ ملا مهربان کاوس ماونداد ـ ملا شاه بهرام نوذر نوشیروان ـ ملا خسرو مهربان جمشید ـ ملا بهرام بهمن .

اشخاص زیر بجای کسانیکه بواسطهٔ مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده اند انتخاب شده اند :

آقای اردشیر مهربان رستم ـ ملا خدارحم شهریار دینیار ـ ملا کیخسرو خداداد ـ ملا خدایار رستم بهرام مهربان ـ ملا سروشیار بهرام اردشیر .

در نخستین دو جلسه انجمن کیخسرو جی خانصاحب برای راهنمائی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و درسایر نشست ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده اند .

آقای کیخسرو مهربان رستم ، ۵ جلسه ـ امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه ـ آقای گودرز مهربان رستم ، ۲ جلسه ـ آقای شهریار بهرام مهربان ، ۱ جلسه ـ آقای اردشیر مهربان رستم ، ۸ جلسه ـ

انجمن دراصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهارصد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود .

مرحوم کیخسروجی خانصاحب محبوب القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بود وهمگی درمراسلات خودا ورا دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان درنامه خویش باو مینویسد : " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربانا " امیسنالسلطان صدراعظم درنامه خودباو مینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا "شاهزاده جلال الدوله حکمران یزددرنامه خود باوچنین خطاب میکند " علیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه "وشاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " موید الزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله ".

مرحوم کیخسروجی خانصاحب دردستگاه دولتی وبین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت وحکمرانان محل ازاو وملاحظه مینمودند ودر رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند. چنانکه معتمدالسلطان محمدحسن خان حکمران کاشان درجواب نامه شکایت آمیز کیخسروجی خانصاحب ازظلم عمال او نسبت ببازرگانان وپیله وران زرتشتی آنجا ،بخصوص ملاخدابخش کیخسروکه درقمصرباغی ابتیاع ومامورین حکومتی اضافه مالیات ازاووصول مینمایند مینویسد " مکرم دوست مهربانا مراسله مودت مواصله سامی دراسعداوقات واصل وازسلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی وانبساط خاطرحاصل شد . ازبابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان باهمه محبت ومهربانی که دراین دو سال بآنها شده ومیشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند ... ".

سپس حکمران پس از شرح مفصل ازتوجهات خودنسبت بزرتشتیان وشکایت ازرفتاربعضی ازآنها وقول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان ورفع همه گونه ظلم ازآنها مینویسد " خواهش مینماید هراوقات مطلبی دوستانه داریدبخود اینجانب اظهارداریدانجام بدهدیگرباشمشیروتیروکمان جنگ رستم واسفندیار، روم وروس ،هندوستان وانگلیس درمیان نباشد که من زمین خوردهٔ همه پهلوانان میباشم . اگرازشما منفعت نمیرسدضررهم نرسد بهتراست همه روزه شرح سلامتی وحالات را باهرگونه فرمایش باشد قلمی دارید . زیاده طالب سلامتی است ".

کیخسروجی خانصاحب درطی اقامت خوددریزددرضمن اعلامیه ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزدمنتشرساخت بعموم خاطرنشان نمودکه

انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده اند و اینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن اکابر صاحبان سپرده استکه سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد . و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیرکمک نموده اند مخصوصا "آقای هرمزدیار شهریار کوچه بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگار را بنماید بانجمن سپرد و هنچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه ئی در نرسی آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده اند زرتشتیان ایران نیز بقدرهمت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصا "دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش درراه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی وگلگرمی امنای انجمن گردیدند . در اینجا لازم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آنهنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود .

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود:

آقای گودرز مهربان رستم	۲۰۰۰	روپیه
آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای خدابنده بهمن رستم	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای رستم خدامراد	۱۰۰۰	روپیه

آقای اردشیر بهرام اردشیر	۱۰۰۰	روپیه
آقای خداداد رشید فرامرز	۱۰۰۰	روپیه
آقای هرمزدیار جمشیدیان	۱۰۰۰	روپیه
آقای نوشیروان شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقایان ولدان ماونداد کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم هوشنگ خسرو	۵۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام شهریار	۵۰۰	روپیه
آقای شهریار بهمن شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقای بهمن جمشید گشتاسب	۵۰۰	روپیه
آقای سروش بهمن نوذر	۱۰۰	روپیه
آقای بهرام استاد خسرو	۱۰۰	روپیه
آقای نوذر نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقای شاه بهرام کیخسرو	۱۰۰	روپیه
آقای فولاد اسفندیار شهریار	۵۰	روپیه
آقای خداداد بهمن جمشید	۵۰	روپیه
آقای پولاد مرحوم تیرانداز	۲۵۰	روپیه

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان	۱۰۰۱	روپیه
آقای بهمن خسروشاه منوچهر	۱۰۰۱	روپیه
شهریار خدابخش جمشید	۴۰۱	روپیه
شهریار بهمن رستم فولاد	۱۰۰	روپیه
شهریار سروشیار فولاد مهربان	۱۰۰	روپیه
شهریار بهرام خدابخش رستم خان	۱۰۰	روپیه
شهریار گشتاسب کیخسرو	۵۰	روپیه
شهریار خدابخش نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقایان جمشید و ویلنار ولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی	۱۰۰	روپیه
آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان	۵۰	روپیه
آقای کیخسرو مهربان جاماسب	۵۰	روپیه

آقای رستم رشید مهربان شهریار	۴۰	روپیه
آقای خدابخش مرحوم کجکینی	۲۵	روپیه
آقای اردشیر بهمن نامدار	۱۰	روپیه
آقای رستم بهرام رشید	۱۰	روپیه
آقای بهمن ویلنار اردشیر	۱۰	روپیه
آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی	۱۰	روپیه
آقای مراد رستم خداداد کماجی	۱۵	روپیه
آقای بهمن بهرام کاملی	۵۰	روپیه
آقایان رستم و اردشیر ولدان خسروصندل	۱۰۵	روپیه
آقای اردشیر اسفندیار شهریار	۱۰	روپیه
آقای دینیار فرامرز زارع	۲۰	روپیه
آقای اردشیر نوشیروان بهرام	۲۰	روپیه
آقای اردشیر خداداد .	۱۵	روپیه
آقای هرمزدیار کیقباد	۱۰	روپیه

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیاب و شصت و پنج من بذر افشان طهماسب آباد را با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف نموده تولیت آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش را در راه مواجب آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ملارستم دهموبد	۷۰	ریال
ملا شهریار خدابخش شهریار	۱۰۵	ریال
پولاد اسفندیار	۱۰	ریال
رستم بهرام اردشیر	۵	ریال
رستم گشتاسب	۱۵	ریال
اردشیر خسرو صندل	۲۰	ریال
دینیار جهانگیر	۲۵	ریال
مراد خدابخش	۱۰	ریال
سروشیار فولاد	۵۵	ریال
مرزبان سهراب غیر	۲۰	ریال
شهریار بهرام بامس	۱۰	ریال
شیرزاد آذرباد	۵۰	ریال

میرزا بهرام مرحوم گشتاسب	۵۰	ریال
خدابخش اسفندیار	۱۰	ریال
موبد خداداد موبد مرزبان	۳۰	ریال
آدرباد مرحوم رستم	۵۰	ریال
خداداد کیخسرو آبادان	۱۵	ریال
جمشید خداداد داراب	۲۵	ریال
خدامراد بهرام	۱۳	ریال
رستم خسرو صندل	۶۵	ریال
کیخسرو مهربان جاماسب	۱۰	ریال
جمشید جهانگیر	۳۰	ریال
خدابخش بهرام صندل	۲۰	ریال
سروش کیخسرو بابویش	۱۰	ریال
خسرو فولاد	۵۰	ریال
بهمن خسرو شاه	۵۰	ریال
کریمداد هرمزدیار رستم	۱۰	ریال
اردشیر شهریار	۷/۵	ریال
اردشیر خداداد مرزبان	۱۰	ریال
خدابخش مرحوم نوشیروان	۲۰	ریال
مرحوم خداداد جمشید	۵۰	ریال
شهریار کیخسرو	۵	ریال

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت ما درشصت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده‌اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هائی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند . متاسفانه جوانان دانشمند این دوره و یا بازرگانان و کشاورزان و کاسبکارانی که از بنگاههای خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یک یا چند نفر از توانگرانی که پدروجدشان در شصت سال قبل پیله‌ور یا کارگر و یا گلکار بودهٔ و بازحمت و پشتکار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند بار اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف از بنگاههای خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی (چنانکه آنها مایلند) بظهور نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسروجی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظلمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله وران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را ازدادو ستد بازنان منع نموده بود ، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران وانجام ماموریت خود بهندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره اورا بسمت نماینده‌گی خود بایران اعزام داشتند . ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب باتفاق عیالش و تحف و هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود . اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خردادماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت .

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان زمین است . درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت . در زند و پازندوپهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند ، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود . صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید " ...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند .... و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه‌ها بآذر کیوان که سرکردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند. " صاحب کتاب ماثرالامرا در این مورد میگوید " اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که بدستور آتشکده‌های فارس باحتیاط نگاهدارد .

از مسافرت دستور اردشیر بهندوستان بنا بخبر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی ، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهرا " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسما " در سال یکهزار هجری شروع و درسال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن . جمال الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب مرا رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد .

بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش و فرهنگ در تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی و عربی تفرقه نکرده بودند . بنابراین مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص ، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود . لیکن ترتیب آن بسبب مواقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست درحین تاخیر بود ....مجملا سخن مهارت فقیر در این علم اشتهار تمام یافته در شهر ذیقعده سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان دربار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که درقدیم الایام پارسی زبانان پرداخته‌اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند درپرده خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده ....باید که تو دراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد " سوای این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب و مصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زند و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده‌اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند .... لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصر خسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و درآئین سوم مشروحا " مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زند و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هرکدام را در دری علیحده درج نمودم . "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات زند و پازند و واژه‌های غریبه را برایش شرح نموده خودداری کرده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زند ، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه‌های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته با شعف تمام بتالیف آن امر و در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا ، زند ، پازند ، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده "شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) محض جهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت ." و همچنین تحت واژه آذر آمده "فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند ووستا داشت .

چون مرا رغبت و شعف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت زند مینمود باین لغت که میرسید آدربضم دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتاب زند و وستا این لغت بدال منقوطه نیامده .

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحته میگوید اکبرشاه دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از "پیری از پارسیان" همان اردشیر میباشد که "اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی است ."

بولاچمن ، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد "هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیة از خود نشان دهد ، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر گردید . چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعلهٔ آن جدیت وافر بخرج داد ، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید ، منظور مولف در گنجاندن آن واژه‌ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه کشور که باطنا "صوفی و ظاهرا" بواسطه اجرای مراسم پارسی ، زرتشتی بود نبوده است .

بقول آنکتیل دوپرون "چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیافت که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی رانا ، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان بهند گسیل دارد ."

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به "کسر تاریخ قدیم

پارسیان" مولف آن دستور رابادی اسپندیار قیامدین از اهل بروچ میباشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست و کتاب را اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود . بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر را برای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود . صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تائید مینماید .

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبرشاه بهند آمد ودروبار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مراجعت نمود . ثبوت قول فوق نامه‌ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستور قیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته ودر روایت دارا ب هرمزدیار ضبط است در روایت چنین آمده :

"نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه"

سپس چنین مسطور است "وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود ."

موفقیت های
دختر خردسال زرتشتی ایرانی در دیار بیگانه

"گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد . با تبلیغات خویش افکار پارسیان را بمیهن وهمکیشان متوجه ساخت . فرامجی پانده شوهر گلستان بانو و بازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده وپدر زرتشتیان ایران محسوب میشود . بنیاد خیریهٔ زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی از اثر تبلیغات گلستان بانو و اقدامات فرزندان اوست . تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و اعزام مانکجی صاحب بایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانجی پانده فرزند گلستان بانواست . خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگاه بساختند ."

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش باجبار چنانکه درپیش گفته شد باتفاق دختر خردسال از میهن مالوف دیده بردوخت وبمسافرت و مهاجرت بنقطهٔ نامعلوم دوراز خویشان ویاران تن درداد. اهورامزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا درپناه شوهر و بکمک او و فرزندان وبستگان جدید خیرخواه خویش درنجات وکمک همکیشان بیچاره ایرانی خود ابراز مساعی نماید. پیش ازبیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیرهٔ بمبئی مهاجرت اختیار وسکنی گرفت دارابجی ناناباهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش ازتوابع سورت برای تحصیل معیشت وکسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه بانو دختر سیاوخش بن کرمانی که درسال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳یزدگردی) باتفاق جهانگرد آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد وبیکا بهرام بازرگان پارسی اورا درپناد خود گرفت با رستم جی پسر همین دارابجی ومعروف بجنرال ازدواج نمود.

بیست وسه سال پس ازدارابجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی ببمبئی رهسپار وچون پیش یک ساعت ساز فرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت، بهچیکه ساعت ساز معروف گردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچاجی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدند وبخش مهم موضوع این مقاله میباشند بعزم مهاجرت به بمبئی از بروچ قریه زادبوم خویش حرکت نمود وبعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگامیکه پیاده از بروچ حرکت و بسوی جنوب وبمبئی پیش میرفت، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات ودولت مراته هنود، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر، خورشیدجی را باتهام جاسوسی گرفتار ودرقلعه پاندرنزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید ودنبالهٔ مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بپاندره وبعدها به پانده یعنی باشندهٔ قلعهٔ پاندره معروف گردید.

موقع ورود خورشید جی پانده ببمبئی، جزیرهٔ نامبرده در حال انتقال بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هندشرقی) در بخش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح وعملجات ساختمان راکنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانوادهٔ خود رانیز از بروچ به بمبئی طلبید.

خورشیدجی راپسری بود بهرام نام که مانند پدر باشرکت هندشرقی سر وکار داشت وکارهای آنها را بمناقصه برمیداشت. بهرام سه پسر داشت موسوم به: (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی. بیکاجی پسر بزرگ بهرامجی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام ازاویاد کردیم وسیاج آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانورا هنگام ورود بهند باوواگذار نموده بود تا بعقد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد.

بیکابهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت. درسال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی دربازار انگلیسها بازنمودکه امروز میدیوزاستریت Meadous Street نام دارد. بیکا بهرام بین انگلیسها وسران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت ویکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت.

بیکابهرام چهارپسر بنام: (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت.

لیمجی فرزند مهتر بیکابهرام، سالیان دراز بکمک پدر درمغازه مشغول کار بود. پس از در گذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد وبردایرهٔ دادوستدوبازرگانی بیفزود. اما پس ازمرگ او درسال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هریک جداگانه شرکتی تاسیس وبفعالیت پرداختند. چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز وجمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی وپسران برپا نمود، پشوتن جی نیز مانند پدر دردورهٔ خود یکی ازامنای انجمن پارسی پنچایت بود. بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ "در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت. اقران حتی انگلیسهای متفرعن بسرا ورشک میبردند. درکارهای انجمنی وبازرگانی آراء دیگران، دربرابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت. پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ی) درگذشت."

امافرامجی پسر سومی بیکابهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش درآمد را برای شناساندن خاندان اوآوردیم باید حامی وناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید. اونیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلا" ببازرگانی وبابنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت وسفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود. قبل از سنین بیست، ازدواج نمود. نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هندوستان که

موفقیتهای اورا در دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول درهوخت شرح داده‌ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید . فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر گردید . اما زن جوان ومحبوب و مهربانش درهمان سال جوانمرگ شد واورا داغدار و پریشان خانمان ساخت .

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) باتفاق پدر درساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت اورا بعنوان فرزندی پذیرفت دوسال پس از فوت عیال فرامجی یعنی درسال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ی) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی وکودکان خرد میباشد ، دختر خوانده خود گلستان‌بانو را بعقد ازدواج اودرآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت وشوهرش فرامجی ۲۳ سال .

همانطوریکه بیکابهرام ، پیروزه بانودختر جوان وزیبا ونخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی درسال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده اورابسر وسامانی رسانید وهمچنانکه خاندان پتل بواسطهٔ خوش‌قدمی و نیک‌نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند اهورامزدا بیکابهرام را نیز فراموش نفرمود ودر پاداش این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشکل و نیکخورابه بمبئی مهاجرت داد واین دومین مهاجر رابوسیله ایدلجی درخانواده او داخل وبعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد .

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت وفعالیت وخوش‌قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل‌کرده ومصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند .

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود .

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش رااراده مینمایند . چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم .حتی‌بانگلیسها نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند . مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند دربین خود با نام گل ولایت از او سخن میراندند. نیک‌نفسی وخوش‌بینی اوبحدی مشهور بود که مانکجی صاحب‌هاتریا درکتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد :

" گلستان بانو بسیار نیک‌نفس وسخی طبع بود ، نسبت به بینوایان ومسکینان دلسوزی ورافت نشان میداد . بانوئی بود دانشور ودیندار ، خوش خلق و شیرین سخن ، با همه بمدارا ومحبت سلوک مینمود چنان این بانونیک

نفس و خوشقدم بودکه پارسیان هنگام دعا بفرزندان وخویشان ونوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن وخوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب‌عبارتست از :
۱ - برزوجی ۲- پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴- بهرامجی ۵ - دارابجی ۶- دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷- دینبائی بانوی پستن جی بروزجی لالا ۸- باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹- آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد وبنام لیدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقا " اشعار داشتیم درآن دوره بسیار خراب‌بود . از اثر تعدیات وستمهای بی پایان ، مستاصل وپریشان روزگار وبسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحب‌در یکی از مجالس سخنرانیهای خویش‌در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ ه قمری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقا " اکثر ازاهالی ایران بی تمیز وفتنه انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون ازنتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت‌گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که پیروی از آبا واجداد خود کرده‌ساعت بساعت برشرارت و جرئت خود افزوده درمقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند واز هر نوع ظلم وستم روا داشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکنند علی‌الاتصال برخلاف‌شرع انور بمعصیت‌های کبیره اشتغال مینمایند . ودرپی و درصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفت‌خوری خودرا پیشه کرده ازهرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه‌انگیزی رابجائی رسانیده‌اند که‌باعث قتل وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیزگردیده‌اند درا ینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصا " متوقفین شهر یزدوکرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم وستم که درباره زرتشتیان ایرانی می شود دربارهٔ هرمذهب‌وملت دیگری میشد الیحال تاب‌مقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست‌از دین وآئین آباواجداد خود برداشته یااینکه خودرا هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال درایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که‌هرآن، هزاران تحسین برایشان نمایند ....

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت درایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزدوکرمان بامخارج و خسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ، از طرف‌اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد وکرمان خاطر جمعی واطمینان حاصل وهمگی رادرتحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . باوجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه وخنجر زخمی گردیده وقریب چهل نفر رادرعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده‌اند .

ازاینها گذشته گاهی‌درخیال قتل این مسافروبنده‌زاده‌هرمزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده‌اند ... اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام وصدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی الحقیقه دراین‌اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)

برای تهیه آسایش وسرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شماره‌ٔ آنها اخیرا " روبافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست باقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی ومهربانجی در سال ۱۸۳۴ (۱۱۹۹ یزدگردی) خیریه‌ای بنام خیریه‌ٔ زرتشتیان بینوای ایرانی تشکیل وازخیرخواهان غالبا " نوه ونوادگان کیخسرو ایزدیار وپیروزه‌بانو عیال رستم جی پتل که درگذشته ازاویادکردیم وخویشان آنها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهش دهشمندان روی بافزونی نهاد بنابراین برزو درپنجسال بعد دردهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری دراداره امور خیریه وسرپرستی مهاجرین کلیه دهشمندان رادرمجلسی دعوت وبتصویب آنها شالوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی رابنام Destitude Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

۱ـ فرامجی بیکاجی پانده شوهر گلستان بانو وپدرموسس (رئیس)
۲ـ فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)
۳ـ پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکاجی (متولی)
۴ـ منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)
۵ـ پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)
۶ـ مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریه‌ٔ نامبرده دهسال بعدتر هنگام تنظیم تولیت‌نامه وثبت آن بر طبق آئین‌نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع دربهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفرهندوابتیاع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواده که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام ودرمهر قدیمی را دربمبئی بنانهادند ونسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت راداشتند حاضر شدکه برزمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد .

اماروزگار باوامان نداد ودر ۲۱ اوت ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن درصبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی وهومجی ودخترانش مهربانوومانک بانو ونوادگانش هیرجی جهانگیرردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد راعملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنامگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش درسال ۱۸۵۳ عماراتی درآن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند درسردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات‌خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته درتصرف ترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماچیت (سنه معموله بین هنود)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگواری که مرزبان ظهرابکسنویه‌ای را مامور احداث قریه مبارکه دریزد ونجات دسته‌ای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت درآینده ازاوسخن خواهیم راند .

بابنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی دربدروسرگردان نمیشدند . ازدلسوزیهای گلستان بانووفرزندانش نه آنکه برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک ولباس کلیه واردین بپذیرشگاه تاهنگام اشتغال بکار وکسب با خیریه‌ٔ نامبرده بود .

ایران بویژه یزد درسال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بناتوانی رسیدند . از خبر واقعه، پارسیان خیراندیش، پارسیانی که خون تازه ایرانی درعروق خودداشتند ویا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی دراین مسافرت جان بربادادند جمعی درزیرریگ گرم بندرعباس بغنودند دسته‌ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبحی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر اندکی بپذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافرین را نمیداد . بنا بدرخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکاوسجی جهانگیرردی منی بارونا ول درسال ۱۸۷۲ ساختمانی دیگردرزمین پذیرشگاه بنامگانه همان خورشید جی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسردرآن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی وگجراتی وپارسی نصب نمود .

" این مسافرخانه راسرکاوسجی جهانگیرردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی . "

سرمایه خیریهٔ نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم وتثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید واینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد ازمنافع آن هرماهه درحدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و درحدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران وخوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیراست : دکتر دادی بائی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاماورستم جی بیژن جی آل بلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده ونوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو)

این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع وکارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس ازیکدوره زندگانی درخشان وکسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷)جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروز جی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش او مینویسد : " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروف به فلاکاکا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بربست وبسرای جاودانی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتمان گردید این مرد اشو یکی ازبزرگان نامور جامعه پارسی وبازرگان معروف وامین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدرزرتشتیان ایران محسوب وپشت وپناه وپرورنده مسافرین دربدر وپریشان روزگار وناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود .

مردی بود پرهیزگار ، فریضه گذار ، سپاسگزار دانادل ، دلسوز ، فروتن ، شریف ، راستگفتار فرصت شناس ، درستکردار ، ارباب ، دانشمند ، صاحب فرزندان وقبیله ، باهمت ، باعیش ونوش دمساز ، شوخ وظریف ، فعال ، مشاور مهربان وهمدرد وخیرخواه و بالجمله دوست نیکی ودشمن بدی . "

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است . رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص ۲۸۵ درستایش او مینویسد : " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل پرهیزگاری سادگی ، دینداری ، خوش یمنی . اگر ازبزرگان سابق کسی درحیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم . "

فرامجی بیکاجی ، صاحب بهترین صفات حمیده وفضایل نیکو بود وبا بهترین وپاکترین خون وخانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانو همسر نجیب ومهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از اودر ۸۰ سالگی روزتیر ایزد ومهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۶۵) درحالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده وخانواده بزرگ ودلسوز ومهربان وخدمتگزار ونوع دوست ومردم پروری که در کمال خوشی وشادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت ، رهسپار گروثمان و قرین شوهر مهربان گردید .

گلستان بانو درطی زندگانی خویش با موفقیت همراه ونوادگان بسیاری دورش جمع وبمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادرجدوجده گردید .

درزندگانی کسی راسراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده واز حیات خود برسودمند چیده باشد ، بشودکه همه مانند اومهربان ، خوش یمن ونیک نفس باشیم . "

تکرار پی درپی مصایب همکیشان درایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر وفرزندانش درراه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان ودوستان وآشنایان رابمساعدت تشویق نمودند ، جماعت زرتشتیان ایران راازپرتگاه نیستی برهانیدند . خون پاک این دخترنجیب ایرانی واحساسات لطیف ودعاهای بی ریای او دربارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش رابرای خدمت بمیهن وهمکیشان ایرانی ونوع پرستی برانگیخت . خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده‌ایم مانند اومصدرچنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند ، بیائید ازخدا بخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو وفرزندان اودرخدمت بمیهن وبهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفا میل خود را درساحل بمبئی پیاده وهمه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گل نار دختر آدرباد کرمانی عیال کیخسرو ومادر گلستان بانو سالهای درازی درهند بزیست وبنام کووربائی نامیده شد : مانکجی صاحب درضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار وپاکی واشوئی او اشاره‌ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است . درسال ۱۷۹۶ قدم بعرصه وجود نهاد ودرسال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت وباتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدرسرکاوسجی جهانگیر بارون اول) ولکشمن هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس وبتجارت وحق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور درماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروف موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . درامارت نشین میسوربا مهاراجه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراجه مجذوب کفایت ودرایت اوگشته وی رادردربار خویش عزیز و محترم داشت ومامور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تاهنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ دردستگاه مهاراجه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش درتهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی وایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن جی دومین فرزند گلستان بانو است و درسال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی ومهروانجی مغازه‌نوشابه فروشی وکالای نفیسه وامتعهٔ اروپائی باز نمود وشعبات آنرا درسال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور وحیدرآباد سند دایر نمود . باکناره‌گیری مهربانجی درسال ۱۸۴۵ ازشرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی رابا خود یار و ببازرگانی ادامه داد . پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و درخدمت بگروه زرتشتیان ایرانی وجماعت بهدینان وجددینان خدمات گرانبهائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم درسال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل ومستقلا" بتجارت مشغول شد و درضمن حق العمل کاریهای شرکتهای انگلیسی را نیز انجام میداد . درسال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خودودارابجی برادر کهتر وهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود . درسال ۱۸۶۰ باتفاق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب شد) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع دربمبئی وسپس نمایندگی کارخانجات دیگر راهم برعهده گرفت . بعد چندین کارخانه پنبه پاک کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد .

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۳۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی درجمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست باقدامات مجدانه زد و تا ۵ سال دبیر افتخاری آن خیریه بود وامورش را باحسن وجه اداره مینمود . نخستین تولیت نامه آن که درسال ۱۸۴۹ تنظیم وبثبت رسید از اثر جدیتهای او بود .

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی دربمبئی مهربانجی بیکار نشست و بتشویق مادر وکمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران ، دربمبئی را دایر ساخت ومانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت . انجمن نامبرده درایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف میباشد . درآینده برسرآن صحبت خواهیم داشت . مهربانجی تاآخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود .

درسال ۱۸۵۶ بنا بتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب دستودادد درزیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خیله بزرگ وگنبد پیررا بخرج او بسازد درسال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجابت برگزیده شد .

مهربانجی نه اینکه تنها درفکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه همکیشان پارسی هندوبینوایان میهن ثانوی رانیز از نظر نینداخت . در ۷ مارس ۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صدهزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت که خود موجد آن بود تا اراضی وسیع بخش گیرگام که آنزمان کشتزار بود بقیمت مناسب ابتیاع وبقیمت تمام شده یا ارزانتر درقطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرتشتیان طبقه متوسط بفروشند مشروط براینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکاربرند . بدینطریق درمحله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد وبقیمت مناسب بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع وکولونی پارسی نشین درآنجا برپا نمود . اکنون که قریب صدسال از واقعه میگذرد وکلیه بخش گیر کام هندونشین شده است باز پارسیان زیادی درآن محله سکنی دارند .

مهربانجی درانجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز درایران پیدا میشد تا با پیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتا " ارزانتر از قطعه‌های کوچک میباشد بخرد وقطعه‌قطعه کرده بقیمت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید ومحله تمام زرتشتی نشین درتهران بوجود آورد

مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف وبخشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۱۴۷۴روپیه بنا نمود ودرروز درگذشت مادرخویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد وهیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیماران بینوای زرتشتی نیازمند بآب وهوا واستراحت را نیز فراموش ننمود . در کنار دریا بهترین محل بخش قلابه دربمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۱۰ روپیه برای اقامت چندماهه زرتشتیانی که نیازمند بآب وهوا واستراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . وباغ مهربان نام نهادند. درموقع نگارش این مقاله درحدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی درآنجا ساکن میباشند .

بغیراز آنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود ششصدهزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین ومهرماه قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران دراداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه را درشهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرج خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی درعین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است درسال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی استکه در سنگاپور اداره باز کرد وببازرگانی مشغول شد.

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده وخیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود . بنامگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه وآتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش درکرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه وآتشگاه نامبرده دردهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس وافتتاح شد . دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین ودیماه ۱۲۵۹ ی) بدار آخرت شتافت وپنج فرزند بنام کاوسجی ، فرامجی ، پستن جی ، خورشید جی ، و برزوجی ازخود بیادگار گذاشت .

ازآنچه گذشت دیده میشود پسران گلستان بانو دیندار ، فعال ، باکفایت و درایت بوده وببازرگانی باطراف واکناف وحتی چین وسنگاپور مسافرت نموده ودرکارهای خود موفق وکامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده‌اند . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر وبنادرخلیج فارس مسافرت ودرآنجاها دادوستد داشته است . اگر فرصت یاری کرد راجع به شکربانو کهترین دختر گلستان بانو وفعالیتهای او وشوهرش سردینشاه پتیت وبرادرش مهربانجی که دربالا ازاوسخن داشتیم درآینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر درموردتاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر درشماره‌پنج دوره‌ٔ پنجم هوخت از انجمن زرتشتیان تهران ودکتر جمشید اونوالا واینجانب درمورد تاریخ یزدگردی سئوال نموده بودند . آقای برزگر دردرستی تاریخی که دکتر اونوالا درکتاب خویش " مسکوکات تبرستان " تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری را مبداء آن میدانند تردید نموده واینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار واولیاء الله آملی ومیرظهیرالدین مرعشی ازتاریخ دیگر که " عجم بنونهاده بودند " ومبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند . آقای برزگر معتقد است " ایرانیان باستانی را مانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده وسال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که دردوره‌ی پادشاه دیگر ازنوآغاز میشد... ایرانیان بنا بروش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ هـ = ۶۳۱ م) برگزیدند که تاامروز دنباله دارد وگروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ هـ برابر ۶۵۲ م) وگروهی سال تولد اویعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام رابرگزیدند . "

درپاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از "تقویم و تاریخ در ایران" تالیف آقای ذبیح الله بهروز و تحقیقات و مطالعاتی که مستقلاً از منابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ و بزرگواری که جهان تمدن را مدیون خویش ساخته‌اند تقویم و تاریخ مستقلی از خود نداشته باشند. ابن خلدون نقل از طبری میگوید "در ایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ از غلبه الاسکندر برسرزمین بابل درسال ۵۱ اشکانی بود" ازاینقرار اشکانیان از خود تاریخ مستقلی داشته و مبداء آن ۳۲۲ سال پیش ازمیلاد است. درکتب پیشینیان بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهر که بقول بهروز مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد ودیگر تاریخ نیبران مبداء آن ۲۰۸ پیش ازمیلاد میباشد. سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهراشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند. آقای تقی زاده درکتاب خویش "گاه شماری در ایران قدیم" از تاریخهای اوستای جدید و پارسی قدیم و اوستای قدیم که در ایران معمول بوده سخن میراند. ولی تاریخهائی با این نام بغیر از پارسی که مبداء آن هم فرق دارد دیده نشده است.

دردو ورقه از تقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل درتورفان چین پیدا شده وقدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده است. بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت. بنابراین ایرانیان باستان قبل از یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی وحتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی معروف بوده است. کلیه "تقویم یزدگردی معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست ومبداء آن اول فروردین وسه شنبه ۲۲ ربیع الاول میباشد ومنسوب به یزدگرد سوم وسال جلوس اواست ازاو نیست، زیرا سال ۱۱ هجری وشب سه شنبه وماه ربیع الاول سال وروز وماه رحلت سیدکاینات رسول الله است. بقول مورخان ایران وعرب یزدگرد نه آنکه درآنسال برتخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود اوهم بیخبر بودند وچون پوراندخت درجنگهای بعدازسال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان برآن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و برتخت نشانند.

بقول مورخان درماه چهارم ازپادشاهی اردشیر بن شیرویه ابوبکر بخلافت رسید .. (حمزه) خالد درسال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر با ایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد. (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن را شنید شاه اردشیر را مطلع ساخت. (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود وپوراندخت بجای او نشسته بود رستم وفیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختند وهردو ضعیف بودند لشکر ابوعبیده شکست خورد وهمه کشته شدند. (یعقوبی) جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان سال ۱۳ هجری بود. (بلاذری) فیروزان و رستم بپوراندخت گفتند نام زنها وکنیزان خسرو وخاندان ساسانیان بما بده واو داد وایشان درطلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند. ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده اورا آوردند مسلمانان بعمر خبردادند واین درذیقعده سال ۱۳ هجری بود. (طبری) چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود وحرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه درسال ۱۵ هجری بود. (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنجسال عمر خلیفه بود وبعد عثمان (مجمل) عمر دهسال وششماه خلافت کرد و درسال ۲۳ هجری کشته شد. بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد درسال ۱۱ هجری مینویسد "ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفراثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود" صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید "درکتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه واقعه قتل ابوعبیده وجسر درزمان حکومت پوران قبل ازآنکه یزدگرد برمسند سلطنت نشیند دست داد."

ازآنچه گذشت دیده میشود که درسال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم برتخت سلطنت ایران ننشسته وایرانیان ازوجود اوبی اطلاع بودند.
بنابراین اگر در آنسال بپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول ازاو نیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد. این تاریخ تاروزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده. سنه هجری درزمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد وسنه رسمی شد وسنه رحلت بتدریج متروک گشت. اما کارگردانان مدعیان نبوت وظهور در قرن سوم وچهارم هجری که جدال وبحث برسرتاریخ و تاریخگذاری بلند کردند واختلال درنوشته‌های پیشینیان امرعادی گشت، سنه رحلت راکه مبداءاش اول فروردین وبا سنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد وپیشگوئیهای جاماسب که در ۱۵۰۰ سال بعداز زرتشت دورهٔ ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد وتقویم یزدگردی و رحلت به " تقویم وتاریخ درایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود .)

امیران عرب در دورهٔ حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند . غالب اینها دارای سنه هجری وبعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر را یزدگردی نامیده اند که بین زرتشتیان معمول است .عربها دراوایل لشکرکشیهای خویش بصره را که آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند. با ادامه لشکرکشیها وفتوحات بتدریج توسعه یافت وترقی کرد ودرزمان بنی امیه مرکزمهم فرماندهی استانهای شرقی گردید وقلمرو آن تاکرانه های خراسان وماوراءالنهر رسید. بعضی از سکه هائی که در ضرابخانه بصره ضرب شده دارای سنه رحلت وبنام عبیدالله بن زیاد است وبرروی آن تاریخ ۵۱ و ۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳ هجری امیر بصره بود وعبیدالله بنیابت او درخراسان خکمرانی ولشکرکشی مینمود. پس ازفوت پدر درسال ۵۵ هجری امیربصره گردید وتا بعداز ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت وبنام خود خطبه خواند درآنجا سروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ برسکه او زبصره چون در آن هنگام درآنجا امیر نبود هجری نیست وبیقین سنه رحلت است که برابر با ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکاراست امیران ونایبان عرب که در محو فرهنگ وشعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدند برسکه های خود تاریخ جلوس یزدگرد را ضرب نمایند . بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهربصره که بوسیله تازیان وجمعیت آنها آباد گردید بطورحتم سنه رحلت است ونه یزدگردی . سنه رحلت درمسکوکات سایر امیران کم وبیش دیده میشود که باتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت ازضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله بن زیاد وضرابخانه دارابجرد بنام عبدالملک بن مروان وعبدالله بن الزبیر وزیاد بن ابی سفیان وازضرابخانهای خراسان ومروالروذ درهمان استان بنام امیه بن عبدالله وضرابخانه نهرتیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر وسجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگر صاحب کتاب مسکوکات عرب ساسانیان تاریخهای مذکور رااشتباها " یزدگردی میخواند .

بازدلایلی دردست است که قبل ازقرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول وبعبارت دیگر نسه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است . تاریخ تحریر نسخه های خطی اوستائی وپهلوی ودینی که پیش ازقرن هفتم هجری نوشته شده سنه یزدگردی ندارد . دربعضی ازنسخه های خطی مذهبی محفوظ درکتابخانه های اروپا وهند، رونوشت تاریخ تحریر واسم کاتب نسخه های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده . اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر داردکه از نسخه های ماقبل استنساخ گردیده است . ازآنجمله نسخهٔ خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن جی اسپندیارجی دستور رابادینه درسورت ، دارای ۷ تاریخ تحریر واسم کاتبان نسخه های ماقبل میباشد . دیگر نسخه خطی وندیداد درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که باتاریخ تحریر شماره ۲،۳و۵ نسخه سورت برابر است ودیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB) متعلق بکتابخانه کستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی ، شش تاریخ تحریر داردکه دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) ونسخه سورت وسه تاریخ دیگر برابر نسخه وندیداد سورت است . تاریخ تحریر این نسخه ها به پهلوی است . ودیگر نسخه های خطی دساتیر محفوظ درکتابخانه ملافیروزدربمبئی بنشانی (HP(ms)131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که ازآن استنساخ شده ضبط نموده است. این تاریخ که درقرن چهارم هجری نوشته شده ودرزیردیده میشود باوجودیکه کاتب آن موبد زرتشتی است ونام روزدینی مزدیسنا را داده سنه یزدگردی رانداده واگر چنانچه سنه نامبرده درزمان اومرسوم میبود بکارمیبرد ویا لااقل باتفاق سنه هجری مینگاشت وآن اینست :

" درآخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته اند یزدان برآسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دساتیرخوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم اوبراین شید اسپهبد رابهین پوراست ودر هرمزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد و پنجاه وهشت تازیانی شماربدست کارموبدنوبها رشناخت بانجام رسید . "

چنانکه دیده میشود کاتب زرتشتی بواسطه تعصب ازنوشتن نام ماه عربی خودداری کرده است اگرسنه یزدگردی معمول میبود بطور حتم آنرا مینوشت ونه سال تازی را . تاریخهای تحریر واسم کاتبان درنسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است :

اسم کاتب اولی نسخه سورت ، هیربد هماست بن شادان بن هرمزد میباشد ،

ولی تاریخ ندارد. بقول کترک صاحب کتاب جواهر شرق یحتمل درقرن پنجم هجری نوشته شده.

اسم کاتب دومی "دین بنده اردشیر بن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاهمرد نوشتم اندرماه تیر و روز سروش سال ۵۵۴" این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان "شاهنشاه یزدگرد هرمزان ازتخمه خسروقبادان و یا ساسان" با تجلیل ذکر نموده‌اند.

کاتب سومی رانام "دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب وندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد وماه فروردین وهیزگی برای خود" این کاتب سنه رانداده است بنابحدس دستوردارا بسنجانا باستناد از تاریخ تحریر کتاب اردای ویرافراکه در ایران همین کاتب درروز امرداد وماه شهریورسال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعدازسال ۱۲۶۹ میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته شده باشد. سنه پارسی باسنه یزدگردی چنانکه خواهیم دید چهل سال فاصله دارد، ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنابراین حدس دستور سنجانا بااین حساب درست درنمیآید.

کاتب چهارمی رانام "دین بنده هیربد زاده میتروآن بن کیخسروبن میتروآوان بن دهگان نوشتم اندر روزخرداد وماه آبادن وهیزکی سال ۶۹۲ بعداز یزدگردشاهنشاه ازتخمه خسروقبادان." این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری ازکتابهای خطی ازاوست.

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است ومینویسد "دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده‌ام این نسخه وندیداد رادرنوساری درسال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم". سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعدراجع بآن صحبت خواهیم داشت.

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمهٔ اینست "دراین شهرناکساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استاد مهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که ازکشور ایران آمده این نسخه وندیداد رابخرج زال پارسی مذهب پسر سنگانه وبروانشادی پدرونیاکان او درسال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز اورداد این کتاب وندیداد رانوشته و وقف نموده." مقصود ازسال پارسی دراینجا سال معمول بین پارسیان است وهنود آنرا سال پارسی میگویند واین سال یزدگردی معمولی است.

کاتب هفتمی رانام ربادی است وکتاب رادرروز ماراسپند وماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است.

ازمفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد. سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است وهجری نیست والا ماه عربی راهم مینوشت وامکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد راباتجلیل واحترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کاتب آن موبد مهربان کیخسرو درسال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده ودرهمان سال درنوساری کتاب رانوشته وبجای سنه یزدگردی که درنسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است. شاهد مانوشته دیگری است که همین کاتب درکتاب خطی دیگر محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بپهلوی مینویسد که اهورامزدا ویزدان راسپاسگذار است که درروز....ماه بهیزکی .... سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمزان بکشور هندوان آمده ودرشهر کمبایت کتاب راازنسخه هیربد رستم مهربان استنساخ کرده است. کاتب جای نام روزوماه راچون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاهد دیگر مانوشتهٔ سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان درسال ۱۳۷۸ سموات کتاب رابخرج زال کمبایتی نوشته است. سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است.

بنابراین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت وچهل سال قبل ازرحلت وبیست سال پیش ازبعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست. مبداء این تاریخ بیست سال پیش ازتاریخی است که ابن اسفندیار درمورد مرگ آذر ولاش ومیر ظهیرالدین درمورد مرگ گیل گاوباره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند. درسال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسروپرویز طغیان نمود و تبرستان وبخشی ازخاک شمالی ایران را متصرف واستقلال خودرااعلام نمودوبنام خود سکه زد. سکه‌های اوباسنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۰ دردست است.

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابراست اماشرافت و اخلاق وبالاخره تعلیمات دینی بزرتشتیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که بشاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند. مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده درکتاب "گاه شماری" ازآن سخن میدارد بازمان این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵ مرگ آذرولاش که ابن اسفندیار و ۵۰ خورشیدی مرگ گیل گاوباره که میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکرنموده‌اند یحتمل سال بعثت باشدکه باورود علویان درتبرستان درگوشه وکناربجا مانده واین

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصورکرده باشد و با تاریخی که بر مسکوکات تبرستان دیده میشود و با سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون در قرن هفتم وهشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاءالله آملی در تاریخ رویان اشتباهاً "سال مرگ آذرولاش را یزدگردی نامیده است. باحتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند" اشتباهی از کاتب باشد وجملهٔ "عجم بنونهاده بودند" را از خود در عبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین و اولیاءالله آملی باستناد از تاریخ ابن اسفندیار در کتاب خویش ذکر نموده‌اند. درهرحال سال ۷۳۲ پارسی در این یک مورد و در مورد کتاب ارداي ویرافکه بسال ۶۱۸ پارسی در ایران نوشته شده و سال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی و در دو مورد تاریخ تبرستان در جای دیگر دیده نشده و راجع بآن نمیتوان اظهار نظر نمود وآنچه گفته شد از روی حدس وقیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش ویا اکتشافات جدید روشنی برآن افکنند.

اما سنه تبرستانی راکه دکتر اونوالا وژهن واگر درکتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداءاش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ ه پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث وتحقیق میباشد. بنا بقول مورخان ایرانی که ذکرش گذشت جلوس یزدگرد سوم درسال ۱۱ هجری نبوده است بنابراین مرگش نیزکه بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست درسال ۳۲ هجری باشد. درخطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده است. آقای ذبیح الله بهروز صاحب "تقویم وتاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی را درسال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکند وباستناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط نموده‌اند ومدت سلطنت بین او ویزدگرد سوم که مورخان متفق القولند سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز با دردست داشتن مسکوکاتی که بقولی با سنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی باحتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس ازکشته شدن شاهنشاه درسال ۵۲ ه وبرقراری آرامش درقلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه‌های خود زده زیرا وجدان باسپهبدان که شاهنشاه راسایه خدا وصاحب فر میدانستند اجازه نمیداد درآن گیرودار وکشمکشهای باتازیان واضمحلال خاندان ساسانی که خودنمک پروردهٔ آنها بودند ودرحالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت ازدست رفته ازهمسایگان استمداد میجست، شاهنشاهی خویش را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورند.

اگر قول آقای واکر ودکتر اونوالا مبنی براینکه اسپهبدان تبرستان پس ازکشته شدن یزدگرد درسال ۳۲ ه استقلال خود را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورده‌اند صحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم باسنه ۱تا ۵۹ و بنام گیل‌گاوباره (۴۰ – ۲۵ ه) ودابویه (۵۶ – ۴۰ ه) که بعداز یزدگرد درتبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد. مسکوکات تبرستان ازسال ۶۰ وبانام فرخ بقول اونوالا وبانام فرخان بقول Mordtman شروع میشود. اگر گیل‌گاوباره باکشته شدن یزدگرد سوم استقلال خودرا اعلام نموده بود طبیعی است که سکه‌نام خود وسال پادشاهی را نیز رواج میداد وبنام اسپهبدی قناعت نمینمود بزعم ما یزدگرد در سال ۳۲ ه جلوس نمود ودرسال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره درحیات نبود ودابویه نیز چندان پس از یزدگرد نزیست که سکه ضرب نماید بنابراین جانشین اوچون پس ازکشته شدن شاهنشاه وسپری شدن زمان وبجائی نرسیدن مساعی شاهزاده درتصرف کشور وکمی سکه رایج را احساس کرد باادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب نمود. قولی که ممکن است سکه‌های گاوباره و دابویه ضرب شده وبدست نیامده قابل قبول نیست زیر تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب که یکسال ودوسال حکمرانی داشته‌اند بدست آمده است.

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبود بایستی درضرابخانه‌های خارج از قلمرو تبرستان ضرب نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه درخارج ازتبرستان دردست است، عبارتست ازضرابخانه‌های شوش (خوزستان) بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۳۰، ۳۱، ۳۴ برابر ۶۲–۶۴ هجری اردشیر خره ودارابجرد (فارس) هردوبنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهاوند (جبال) زرنج (سیستان) هردوبنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ ه و ۲۶ برابر ۵۸ هجری – علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا عدم احساس قلت سکه رایج ومساعی شاهزاده فیروز دربدست آوردن سلطنت وگسیختن شیرازه امور وکشمکشها وحملات عرب برای تصرف تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد.

سال جلوس یزدگرد سوم را برتخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد. با دردست داشتن مسکوکات تبرستان ومسکوکات ضرابخانه‌های خوزستان و فارس وجبال وسیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی درحدود سال ۳۲ و ۳۵ هجری باشد. دراینصورت قول علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی مبنی

براینکه درزمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن درسال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد میباشد واختلاف چند سال درروایات پیشینیان امرعادی وقابل خرده‌گیری نیست ".

گفتیم که امیران عرب درمحو فرهنگ وشعائر ایرانی بغایت میکوشیدند وراضی نمیشدند برسکه‌های خودسال جلوس یزدگرد راضرب نمایند بنابراین مسکوکاتی که بااین تاریخ ازعبیدالله بن زیاد وبرادرش سلم پیداشده بطلان گفته بالا میشود . درپاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب درخارج ازقلمرو تبرستان بدست آمده فقط ازعبیدالله وسلم میباشدکه بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است . عبیدالله درسال ۵۳ هجری ازطرف معاویه امیرخراسان گردید وبسوی بخارا لشگر کشی نمود و ارتش بخارخدای را درهم شکست وقبلا" نیز بنیابت پدر درفارس حکمرانی داشت . سکه‌های او از سال ۵۲ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست ودل باز وبه اجودبنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود سپس بامیری خراسان منصوب گردید . سکه‌های آنها باسنه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری ومخالفت با مرکزخلافت رادرسر میپختند فکر این دو برادر بابکاربردن تاریخ جلوس برجزئی ازسکه‌های خوداین بود که دردلجوئی ایرانیان بکوشند وآنهارا هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب درتبرستان همین اقدام رانمودند عبیدالله درسال ۵۵ هجری امارت بصره واستانهای شرقی وسپس کوفه رادردست داشت وبرادرش سلم بنیابت او امیر خراسان بود . چون در سال ۶۴ هجری برسرخلافت کشمکش درگرفت عبیدالله دربصره وسلم درخراسان بنام خود خطبه خواندند . طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم وطرفداران خلیفه کشمکش آغاز وچندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت . غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد باستثنای عمال آنها درتبرستان برسکه‌های خود تاریخ هجرت دارند وبعضی ها هم تاریخ رحلت . ازاقدام دونفر امیردربکاربردن تاریخ جلوس آنهم بروی جزئی از سکه‌های خوددراواخر فرماندهی وبانظری خاص نمیتوانند بطلان گفته بالا باشد .

تاریخ یزدگردی که درتقویم تورفان ذکرش آمده ودرایران معمول بوده باینجهت یزدگردی میگفتند که روزوماه آن بیکی از ایزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد . مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش ازمیلاد وبموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش ازتاریخ رحلت

و اول هزارهٔ یازدهم است . این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد وتفسیر آن بختان وپیروزگرونرسی میباشد بعدها پیروزگررا بمعنی عربی آن ناصرگرفته هزاره‌را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی راانداختند وبتدریج تاریخ رحلت راچنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند . بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ وتقویم وجهت اختلال درحساب زیجها کاملا" اطلاع حاصل کنند توصیه میشود ازمطالعه دقیق کتاب تقویم وتاریخ درایران شماره ۱۵ ایرانکوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند .

موبدان وعلمای اسلام

هفته قبل یکی ازدوستان باوفا درنامهٔ خود باینجانب سخت گله داشت که مدتهاست گوشه‌ای ازتاریخ در صفحات هوخت بنظر نرسیده است . شکایت دوست بجاست وهرچه بگوید وبنویسد حق دارد . زیرا پس ازمسافرتم بایران ومراجعت از آنجا که بایستی بیش ازپیش گوشه‌های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته وجماعت ازپیشامدهای گذشتد خود آگاه شود اصلا" قلم دردست نگرفته‌ام وعلت آن کسالت مزاج وناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار واینک نیز از آن راحت نشده‌ام . در اینمدت نه تنها برای هوخت چیزی ننوشتم بلکه توانائی سپاسگزاری ازذوات محترمی که هنگام اقامتم درایران بنده‌را مرهون مهربانیهای خودساخته‌اند نیز ازمن سلب گردید وازاین پیش آمد بسیار شرمنده‌ام درفکر بودم بااستفاده ازیادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخت تهیه ببینم ویزدان راسپاس گویم که جماعت ما راباداشتن بزرگان خدمتگذاری چون ارباب رستم گیو ، ارباب مهربان مهر ، ارباب اردشیر جهانیان ، آقای سهراب سفرنگ ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرازا کشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حقشناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند وبازهم بانیروی مالی ومعنوی خود دربهتری وترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است . البته نام این بزرگان و خدمتگذاران درصفحات تاریخ زرتشتیان ثبت وهرگز محو نخواهد گشت . چون

تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدم واز خوانندگان گرام هوخت ودوست باوفا پوزش میطلبم وامیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آینده هوخت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای از تاریخ.

بعدازاضمحلال دولت ساسانیان کشور آباد ایران جولانگاه تازیان قرار گرفت. اسلام درمیهن زرتشت راه خود را بگشود. مردم بقهر وجبر ویا از استیصال وعداوت دین جدید را پذیرفتند. زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله وطعن ولعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان وعلمای اسلام همواره بنحوی ازانحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند. گاهی بانیروی شمشیر وسوزاندن کتب‌دینی وزمانی با مباحثه ومناظره آنان راطرف حمله خویش قرار میدادند. یکی از این مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد. علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند. موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم اوبرما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ ومسئله آفریدگار ویزدان واهریمن را حلاجی میکند. پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده ودرتحت عنوان "کتاب علمای اسلام" بتوسط موبدان ایران درسده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال ودرروایت داراب هرمزدیار برای ما به یادگار مانده است. بخشی ازآغاز کتاب نامبرده که‌پرسشهای علما راازمضامین آن میتوان دریافت برای نمونه درذیل دیده میشود:

" درعهدالدین بعدازششصدازیزدجردی علمای اسلام ازیکی ازدین آگاهی‌مسئله چند خواست ودراین معنی سخن‌گفته شد ودراین باب‌کتابی ساخته‌اندونام این کتاب‌علمای اسلام نهاده‌اند. یعنی پیداکننده‌چگونگی جهان وروح مردم ازازل تا ابد پرسید که شما انگیزش‌راچه گوئید وایمان دارید یانه؟ موبدان موبدگفت کهما انگیزش‌راایمان داریم و قیامت‌خواهد بودن. پس‌علمای اسلام گفتند که جهان بوده‌است‌وخدای راآفرینش مردم ونیستی وبازمردن وباززنده‌کردن دراین چه مصلحت‌است؟ این‌دستور آن ایام گفت‌که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست‌بباید دانستن‌که آفریدن‌چه بود ومیرانیدن‌چیست‌و باز زنده کردن چراست، بباید گفتن که جهان‌بوده است‌یا آمده. اگرگویند بوده این‌سخن محال بود. بسبب‌آنکه درجهان نونوچیزها افزاید وهم درجهان میکاهد وچون وچنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد وبازیادت‌میشود. پس‌هرچه پذیرنده کون وفساد بوده ومعلول‌بود خدای رانشاید. پس‌درست‌شد که جهان‌نبوده است‌و بیافریده‌اند پس‌هرآفریده راازآفریدگار چاره نیست‌و بباید دانستن‌که‌دردین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب‌اند جهان راآفریده‌گویند. پس‌چون گفتیم که جهان‌آفریده است‌بباید گفتن‌که، که آفریدوکی آفریدوچون‌آفرید و چراآفرید ... "

ازبخش‌دیگر کتاب‌علمای اسلام چنین برمیآید که درآن عهد ازشماره موبدان دانشمند کاسته میشده‌وجماعت‌زرتشتیان درمقابل تبلیغات‌اسلام استقامت‌نمیورزیده‌وبدین‌جدید میگرویده‌اند. موبدان موبد درپاسخ خویش راستی راپیروی وباصراحت‌لهجه سخن میراندوبزیرعقیده‌جبرمیزندوبدی راازخدای نمیداند. بخش‌نامبرده ازاینقرار است:

" چه ازموبدان خردمند کمترکسی مانده‌اندوواجب‌دیدم اصل‌دین به پیداکردن تاهرکسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد، نشنودودین دوستی‌در دل اوباطل نگردد وراه اشوئی بدروندی رهانکندوازخدایتعالی برستگاری خواهد که‌این گیتی پتیاره مندناگاه‌خواهدگذشت. موبدان موبدگفت‌که ایزدان وامشاسفندان که‌میگویند نام همکاران است (موکلان) ونام خدایتعالی یزداست‌وصف‌هورمزد واورمزد یزدراهیچکس‌تغییر نتوان‌گفت. اورمزد بی صفت‌است‌وآویژه ونیکی و روشنائی باشد که‌باا وهیچ بدی وتاریکی نیامیزد وقومی که‌مخالفان دین‌به‌اند با مادراین مسئله خلاف‌میکنند و گویندنیکی وبدی ازخدای است‌وزراتشت‌اسپنتمان دروغ وخیانت‌وجهل وستمکاری ومکربر ذات‌خدایتعالی رواندانسته‌است. پس‌ماراجواب‌مخالفان دین‌باید گفت‌و گوئیم چون ماراب‌رکتاب‌شماوشماراب‌رکتاب مااعتقاد نیست‌وروشن کردن اصل دین‌بهی جز بادلیل و برهان ومعقول دست‌ندهد. شمارا با مادراین مسئله‌خلاف نیست‌که‌خدای شناسی بعقل‌باید کرد. جواب‌چون در دنیا وهرچه دردنیا هست‌پذیرنده کون وفسادانده‌وهرآینه معلول‌باشند ومعلول‌خدای رانشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که‌تاثیر کلام اوستاوکرامت‌دستور زرتشتی را میرساند ووردزبان پیشینیان وداستان‌چامه سرائی یکی‌ازشاعران دهاتی قرارگرفته ونامش‌برما مجهول است‌درسال ۷۲۴ یزدگردی دریزدرویداده است‌درآن وقت‌شاه نظام فرماندار یزد بود. نسبت‌بزرتشتیان حسن‌ظنی نداشت‌وزیری داشت‌بدخووظالم وآن وزیردرشخص‌حاکم نفوذی بغایت‌داشت.

یزد درآن‌هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان وموبدان بیشماری در آن‌شهر تمرکز داشتند دستوران دستور آن‌دوره رانام دستور بنداربود.

فرماندار بواسطه خبث‌طینت‌ونفوذ وزیر زشتخو وتحریکات‌اوباسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادرساخت‌وهمه‌زرتشتیان، پیروجوان

وبزرگ وکوچک را دریک محل جمع کردوآنها را بقبول آئین اسلام امرنمودگفت که اگر دین کهن خودرا نهشته واسلام نیاورند باید دست ازجان شیرین خود بشویند وازآن جماعتکه مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان وپیران قوم باقوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمانشه را شنفتیم . مانیز پرستندهٔ خدای یکتا وفرزندان کیا روپیرو راه راست و جویای نام ونشان وازداشتن دین نیاکان مفتخر وسرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است ازاین بیچارگان میسر نیست . ماراسه دستوروپیشوای داناست . شاه پیمان کندوآنها راطلبیده ازدین وتوحید پرسش نماید وپاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند ، ماهمگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا رابدربار خویش احضاروآنها رابقبول اسلام ویا دادن جان فرمان داد . دستور بندار بزرگ آنها بودعرض کرد " پادشاها مامردمی هستیم بیگناه وپرستنده خدای یکتا وصاحب خرد وهوش خداداد . کشتن دانا خلاف آئین سروری وراستی است . مانه ساحریم ونه جادوگر ، بلکه دل را بمهروپیمان پیغمبر خویش استوار داشته ایم . "

فرماندار ازاستماع جواب ازاصول وفروع دین پرسشها نمود وپاسخهای متین دریافت اماچون خودبین وغرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنرپوشیده شد
صدحجاب ازدل بسوی دیده شد

پیشنهادکرد " اگرشما این انگشتری مراکه اکنون دراین گل انداخته و یکهزار خشت خام میسازند نشان دهید که درکدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان داد هرسه دستور دانا رادریک اطاق زندانی سازند وانگشتر رادرگل انداخته بساختن هزار خشت امرنمود . پس ازچهار روز خشت حاضر شدوچون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آنرا خالی دیدند واززندانیان اثری نیافتند . هر طرف بجستجو پرداختند تاآنکه سه دستور راکه متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده درمنزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها راباز داشت وبخدمت شه نظام آوردند . فرماندار برآشفت که " باعلم جادو اززندان جسته اید . اینک نشان دهید که خاتم درکدام خشتی است . "

هرسه دستور زبان بواج واوستا را زمزمه کنان خشتها رابچهار بخش تقسیم

نموده ازآن یک بخش را اختیار نمودند وبازآنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند واین عمل تکرار یافت تاآنکه یک خشت باقی ماند .
آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمودکه انگشتری درآن خشت ودرفلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت وبیرون آوردن خاتم امرنمود دستور گفت حیف است که چنین خشت عالی شکسته شود وانبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان درخشت فروبرد وخاتم رابیرون آورده بشاه تقدیم نمود .

فرماندار وتماشاچیان درحیرت فروماندند . اما شه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان رافراموش نمود ، آنها راکافروساحرخوانده وبپذیرفتن اسلام امر فرمود دستورجواب داد " جان برکف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت . "

فرماندار ازاستماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سریک دستور را با تیغ ازتن جداکردند ودستور دیگرراتکه تکه ساختند تاشاید دستور بندار از جان بترسد وباسلام آوردن تن دردهد . امادستور نامبرده آه سردی ازجگر برکشید وبشه نظام گفت " وقوع این حادثه راازپیش میدانستم واینک مراهم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد وچهل روز بعد دیگری ترابکیفر اعمالت خواهد کشت . "
فرماندار ازشنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امرنمود . تا اورادورتر برد وباره بدنش رادونیم کند .

دستور بندار چون حال رابدینمنوال دیدبه پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس ازشهادتش فورا " با بستگان بخراسان مهاجرت ونزد خویشان آنجا پناه گزیند زیرا شهریزد پس ازچهل روز ببلا وخونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور رادرحالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت . بهرام ازدیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود .

پس ازشهادت دستوربندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت وخیم خویش هراس برداشت ، سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند آزاد ساخت .

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . در روز چهلم قشونی ازمشرق به یزد حمله آورد وجمعی کثیرازمردم شهررادرخون غرقه ساخت وشه نظام با خانواده اش درآن گیرودار بقتل رسیده وارک آنان بغارت رفت .

احمدبن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " درزمانیکه رایت منصور خاقانی (شاهرخ بهادر پسرامیرتیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد وبشیراز آمد درسال تسع و

عشر وشمانمائه (۸۱۹) درزمان مراجعت شاه نظام کرمانی رابحکومت ابرقوه ویزد نصب کردند وشاه نظام بابرقوه آمد وازابرقوه به یزد آمدوکاشی مسجد تمام کرد وبرغرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف نامبرده دوصفحه در ستایش کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد وابنیه‌های دینی مینگارد وازوضع حکومت وکشتاری که موضوع داستان ماست هیچ اشاره نمیکند. تاریخ فرمانداری شاه نظام دریزد طبق تاریخ جدید یزد باتاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چامه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعهٔ دیگر درزمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندش شاهزاده محمد ولی میرزا دریزد واقع شد ، علمای متعصب بزرتشتیان نسبت کفروزندقه داده وازحکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند. بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علمادرمسائل دین وتوحید پرسشهائی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را باجبار مسلمان یا بقتل آورند . اما برخلاف انتظارشان جواب طبق دلخواه فرماندار بود ودست ازسرزرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسشهای علما وپاسخهائی راکه دستورکیخسروپور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود وهیربد جاماسب پدرشاعر داده‌اند دررساله‌ای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربد خدابخش پور جاماسب درسال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده ودرجزو پندنامه ملافیروز دربمبئی بطبع رسیده‌است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش پور اردشیر پور خسرو پلگذار دینیارپور بهرام پور ظهراب پور نوشیروان یزدی محلتی بسااوقات بابزرگان وعلمای اسلام در حقانیت دین نیاکان خود بمباحثه ومناظره مشغول میبوده وبرمراسم معموله بین مسلمانان اعتراض مینموده‌است فرزانهٔ نامبرده مباحثات مذکور رادرروز هرمزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی درمجموعه‌ای بنام " تیغ براه دین " جمع کرده وبرای ما بیادگار گذاشته‌است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث دین ومذهب درهرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده که انشاءالله ازدیده وشنیده وگفته بهره وفیضی بامید یزدان بهره بردار باشند ونام آنرا گذاشتیم " تیغ براه دین " ازراه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است وشبهه ... چون بنای آدمی ازجسم فانی است بجهت یادبود هراوقاتی بابزرگان اسلام مباحثه داشتم نوشتم تا بهدینان آگاه باشندویقین حاصل کنند ازدین ، وبحرف باطل خودراازراه درنبرند . "

مباحثات نامبرده درنوع خودبی نظیر وبسیار دلکش وشیرین است نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریا در کتابخانه ملافیروز دربمبئی

محفوظ است . ازقرار معلوم مولف نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب تقدیم وخواهش کرده آنرا بگجراتی ترجمه وعنوان آن بدهندکه بمعنی شمشیر دین باشد .

فرزانه مرزبان ظهراب
چگونه قریه‌های مبارکه وزین آباد دریزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پورظهراب رادمرد دیندوست ، فعال ، خیرخواه ، نیک اندیش ، دلیر وباهمت زرتشتی ازاهالی قریه کسنویه حومه شهریزد ودرعهد خویش بزرگ جماعت وکلانتر زرتشتیان بود . خانهٔ مسکونی آنها درکسنویه که دواشکوبی وازهمه منازل اطراف بلندتر وباشکوه‌تروداراى بالاخانه وسه‌سر طویله وغیره است وحتی بلندترازمنازل مسلمانان حوالی واطراف است درحالیکه مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست‌تر باشد ، ازجلال وابهت وبزرگی ورشادت صاحب آن داستانها میسراید . قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه او ست. فرزانه مرزبان دراوان جوانی درحدود ۲۵ سالگی گویا درسال ۱۱۷۰ یزدگردی چندین سال بعدازموقعیکه کیخسرو ایزدیار باگلستان بانو دختر ۹ سالهٔ خویش ازایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید ودرخانه اردشیردادی شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت بجماعت زرتشتی ایران علاقه وافرنشان میداد بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند وعالی ، کارگری درمنازل خانواده‌های پارسی باطبع بلند وفکر خدمت بجماعت سازش نداشت . کلیهٔ حقوق اینگونه نوکرها بسیارکم وبیش ازماهی یک یا دوروپیه نبود. زرتشتیان ایرانی که ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجزدونفر همه درخانه‌های پارسی استخدام میشدند وپس ازآن بتدریج بکسب وکار روی میآورند .

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند ودربمبئی آدریان وآتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده اند وموبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند درآدریان خویش منزل وماوا میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ وتوانگر و برای اموات خوددربمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته شده واموات آنها دردخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکار مشغول بود. شوکت وجلال آنها را با بیچارگی وبردگی زرتشتیان درایران که بپرتگاه نیستی وزوال نزدیک ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه وملال روزافزون سینه تنگ اورافشار میداد. زیرا هرسال شماره بسیاری ازخانواده های زرتشتی پراکنده دردهات دوردست یزد ومحصوربین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را باجبار مسلمان کردن، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول آنها بحکم شرع بوسیلهٔ خویشان تازهٔ جدیدالاسلامها ویا فشاروستم نامحدودهنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند. اینگونه افکار اورا اذیت میکرد. فکرنابودی زرتشتیان درمیهن خودوخشوربرایش غیرقابل تحمل بود. محزون ومغموم بکنجی مینشست وخیال خورد و خواب ازسرش میپرید. گاه وبیگاه این حال برای اودست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری ازوطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. اما فرزانه مرزبان درپاسخ دلجوئیهای اوبا دیدگان اشک آلود اظهارمیدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که ازاربابان محترم میبیند غربت برای اومعنی ندارد ودوری ازمیهن وخویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن واندوه اوبرای دین است، برای جماعت است، برای گروه زرتشتیانی است که درایران بپرتگاه نیستی رسیده اندوهرسال ازشماره آنان میکاهد ونزدیک است روزی که نام آنها ازصفحه وطن محوگردد.

فرزانه اردشیر دادی ازشنیدن داستان فرزانه مهربان وعلت اندوه وماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیزماتمزده ودردریای حزن غوطه وروچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران وگریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنه امیدی بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر اویک راه هست وآن احداث یک قریه نوومنزل دادن خانواده زرتشتیانی که دردهات دور افتاده بین مسلمانان محصوراند درآنجا تابوسیله اراضی وآب قریه جدیدالاحداث امرار معیشت نمایند وبدینوسیله از خطر جددنیان ایمن گردند.

این رای را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح راپرسید جوابشنید

درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر.

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه ومحبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران. دلش باوضاع واحوال پریشان آنان بسوخت وبرای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جددینان فوری اقدام نمودوهرچه زودتر خودرا برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضرساز. کلیه مخارجش هرچه باشد ولوهرقدرهم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم. "

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم اربابخودشادمان گشت وبادلی پراز امید رخت سفربربست وبسوی میهن مراجعت نمود. هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید درتک وپوافتاد. بیابانها وکوهستانها رابگردیدتا محلی نیکو ومناسب انتخاب بودرحفرقنات آب اقدام نماید، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک وپوی زیاد خسته وکوفته، مایوس و دلواپس دربیابان زیردرختی بخوابید سروش عالم غیب باومژده دادومحل حفر قنات وآفتابی شدنش واراضی قریه رادرعالم رویا باوبنمود. شادمان ازخواب برجست ومحلی راکه دررویا دیده بود بیافت ومادرچاه رابکند. آب فراوان نوید قنات پرمیاه وآبادانی بزرگ راباومیداد.

درآنزمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمدتقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر درسال ۱۲۱۳ ه (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتاهنگام مرگ سال ۱۲۱۹ ه دریزد حکمرانی مینمود. پس از مرگ اوبرادرش حاجی عبدالرحیمخان که اونیز درپایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت، ولی فتحعلیشاه بااونظر موافق نداشت وامرکرد برادر کهترش زین العابدین خان بنیابت او دریزد فرماندار باشد. زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده ودرخشم بمنتهی درجه شدت وجان راعاقبت بر سراین خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدیدی شده وبچوبکاری پرداخته وبالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که دروسط چوبکار سکته کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحدثه اوست. پس ازفوت اوحاجی عبدالرحیم خان از

(۲) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود.

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت. دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان وبرادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان درزمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده ودرزمان زمامداری زین العابدین خان بنیابت برادر دریزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود. فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث راا ز زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانند سخبید، خراشه، دهبالا، دشتک وغیره میزیسته‌اند

زین العابدین خان پائین قریه چم وبالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش ازیک جریب‌زمین نبوده و اینک خشک شده است. هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان باآنهمه آب زیاد وریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خودرا برای دیدن آب وقریه بفرزانه مرزبان تذکر وبآنجا میرود. درآن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا وگردش میرفتند وبربیچاره‌ئی وارد میشدندوکالائی ازمال آن شخص را میپسندیدند وتعریف‌میکردند ومبارک باو میگفتند طرف بایستی درجواب بگوید پیشکش است وآنرا تقدیم نماید بنابراین زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق اودراراضی مستحدثه میگردد متصل وپی درپی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تاآنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف‌آب پیشکش است.

زین العابدین خان فورا" جلو نصف‌آب‌قنات راگرفته میبرد بقریه زین آباد جدیدالاحداث خودوآنجا رامشروب‌میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد. هرچند فرزانه مرزبان اززین العابدین خواهش مینماید آب‌را درهمان قریه مبارکه مشروب‌سازد اثری نبخشیدونصف آبی را کهاوباسرمایه‌خیریه‌اردشیردادی شیت‌برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار ازدست دادوزرتشتیان ازاستفاده تمام‌آب محروم ماندند. قریه مبارکه بین‌سالهای ۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان وبرادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث‌گردید.

فرزانه اردشیر دادی شیت که‌باهمت‌وسرمایه اوقریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۴ یزدگردی دربمبئی متولد ودر۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهمان شهر رهسپار مینووگروشمان گردید.

فرزانه مرزبان تاسال ۱۲۲۲ یزدگردی درحیات‌بوده. ثبوت‌قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هـ که مدعیان بمبلغ بیست‌تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند. سند نامبرده درصندوق پنجایت درآتش ورهرام یزد محفوظ بوده است. (۳)

نسب‌آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن‌تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهراب میرسد. رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهراب‌هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهراب‌درعهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده‌است. آقای رستم ایرانی اززرتشتیان نامور وسرشناس ومتنفذی است‌که باکلیه رجال دولت‌آشنائی ودوستی دارد ودرپس‌پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج ازاین مقوله است.

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خودرا ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب‌خوانده وروان آن دونفرخیرخواه را شاد مینمایند.

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه‌ای که درسال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان ومسافرخانه‌ای درقریه مبارکه بنانمود روی سنگ آن چنین نوشته است: " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب‌رایاد وشاد نمایند. "

اوضاع فرهنگی پارسیان
درپنج قرن گذشته

کوشش پارسیان دراصلاح تقویم – مشاجرات ومباحثات دینی – تاسیس انجمن پژوهش دینی دربمبئی – بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت‌نشینهای هند بعلت مشاجرات‌تقویم پارسیان.

بارها اتفاق افتاده که مباحثات ومجادلات مذهبی بین جماعت موجدمساعی درمطالعات وپژوهش درفرهنگ وآثاردینی گردیده است. دوره رفورم واصلاحات

---

(۳) رجوع شود بنسخه خطی شماره H.P.(mS) 213 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی.

مذهبی اروپا نیز ازاثر همین گونه پیشامدها بوده .

کوشش پارسیان هند درمطالعات فرهنگ دینی را نیزدرطی دوقرن گذشته تولید اختلاف‌نظر درسنن وفروع مذهبی باعث گردید .

ما دراینجا مختصرا " درشرح مسائلی که مولد مباحثات ومجادلات مذهبی وباعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع باصل مطلب‌ذکر مختصری ازوضع اطلاعات دینی پارسیان درپنج قرن که ازخلال سطور نامه‌های ایران پیداست خالی ازفایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی وصاحب پارسی پراکش، پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان ومان وزاد وبوم خود ایران را ترک وبسوی هند مهاجرت اختیار وتاامروز غالب مراسم دینی وآداب جماعتی خودرا نگاهداشته‌اند . هنگام اقامت درهندودرشهرسنجان ، شعائر ملی وطرز ادای مراسم دینی راتامدتهای متمادی بنا بروش باستانی بجا میآوردند . درجنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد وباغارت شهر مرکز وماوای پارسیان راتباه ساخت وکتابخانه وخانمان آنها بربادرفت. اما آتش مقدس تا ۱۲ سال درپناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .

پس ازاین پیشامد پارسیان ببخشهای مختلف‌گجرات پراکنده شدند وبمرور زمان سنن وفروع دین رابواسطه دوری ازیکدیگر فراموش‌کردند . بالاخره درقرن ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی ازمراسم وسنن دینی مشکوک گشتند واختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری وسورت وبروچ وکمبایت وانکلیسر باتفاق آراء جوان باهوش ودلیری رادرسال ۸۴۷ یزدگردی باپرسشهائی چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تاجواب بسیاری ازمطالب دینی را که درآن اختلاف‌داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده باجواب‌پرسشها که درآبانماه ۸۴۷یزدگردی نوشته شده بهندوستان مراجعت‌کرد . (برای اطلاع کامل ازاین مراسلات بفرزانگان زرتشتی تالیف‌نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران درضمن نامه خود مینویسند :

" ازایرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت ونمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان وبهدینان مازدیسنان نوساری وکنبایت وبهروچ وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند .... از کیومرث تاامروزهیچ روزگار سخت تر ودشوارتر ازاین هزارهٔ سرهیشم نبوده است ونه ازدور ضحاک تازی ونه افراسیاب ونه تورجادو و نه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراندو ازاین هزاره سرکه اورمزد گفته است‌که ۸۴۷ سال گذشته پیشترین روزگار بترنبوده‌است . اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوژ داشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است .... که درنوساری سالاری بهدین است داور نام چنگه شاه‌وجزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است .... ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن دردین .... ودر کمبایت والکلیسرگاهان چوبین است .... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تاسیستان نزدیک است واز سیستان تایزدبیم نیست .... "

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تاپاسخ پرسشهای بیشتری رابیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :

" سالها شده است‌که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده‌اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند ...

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی ازایران بهند میرسد که درآن اشعار شده " .... تاایام عرب‌گذشته وایام ترک درآمده این فقیران رامعلوم نبود که درممالک هندبهدینان مانده‌اند یا نه‌تاقبل از ۳۵ سال ازاین تاریخ‌بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب‌شد مکتوب ازاشوروان بهرامشاه وچنگه‌شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجانب نوشته بودند .... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران رامعلوم نیست‌که احوال بهدینان آن ولایت چون است .... "

درنامهٔ بهمن روزوخردادماه ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب‌دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس راازجهت خاطر دین وه‌که درآنجا ضعیف‌شده‌فرستاد شد. دراینجا ورس‌چنین کمتر ازهزار شاهی نمیدهند . "

بدینطریق تاسال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها ازهندبایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه‌ها بنام روایات معروف‌گردید . ازسال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها ازایران بهند میرسد (صورت‌کامل آن‌در فرزانگان زرتشتی داده شده است .) صدها مسائل دینی دراین نامه‌ها باشرح وبیان توضیح داده شده وتاسالیان درازمانند کتب‌مذهبی دارای احترام بودو ازاصول وفروع دین پارسی شمرده میشد .

ازذکر این حقیقت تلخ وناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی درآن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند وموبدان وپیشوایان دینی تنها خواندن ونوشتن میدانستندو استثناء بین بهدینان افرادی دانا وبرجسته یافت میشدند که نسخه‌های کتب دینی وگزارشات آنرا چون جان عزیز میداشتند وحفظ میکردند . مردم عوام فقط نماز خواندن راازموبدان فرامیگرفتند واطلاعات دینی آنها ازاین بیش تجاوز نمیکرد ..

پارسیان پس ازتماس بااروپائیان درسورت درکسب دانش مساعی ابراز داشتند . ازنیمهٔ قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری ازبهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره دربالا و نامه‌های حماسی وغیره را برای خود نویسانیدند . از آنجمله است ترجمهٔ گجراتی مینوخرد درسال ۱۵۵۴ میلادی بوسیلهٔ هیربد زال پور هیربد کامدین مقیم دمن – خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۶۸۰ بوسیلهٔ هیربد گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا – ترجمهٔ گجراتی خرده‌اوستا درسال ۱۶۸۳ بوسیلهٔ دستور داراب هرمزدیار مقیم بلسر – ترجمهٔ گجراتی خرده اوستا درسال ۱۷۲۴ بوسیلهٔ دستور جاماسب آسا مقیم نوساری – خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۳۳ بوسیلهٔ دستور داراب‌بائی مقیم نوساری برای شت دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت – خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۰ بوسیلهٔ موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانیا مقیم سورت برای بهدین جیجی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور – خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۳ بوسیلهٔ هیربد شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه‌والامقیم بمبئی – خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۷۸ بوسیلهٔ دستوررستم‌جی بهرامجی سنجانامقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی .

پس از ذکر این مختصر درمورد تاریخ روایات که‌نمایندهٔ اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل میباشد اینک بذکر مسائل ومباحثاتی که موجد پیشرفت دانش وتحقیقات مذهبی وبررسی فرهنگ وسنن باستانی گردید میپردازیم .

دراوایل قرن ۱۸ میلادی دومسئله مهم دینی مولد مباحثات وبالاخره باعث مطالعات درفرهنگ دینی گردید . مسئله نخست این بودکه‌آیا صورت‌جنازه راباید باپنام (پارچه سفیدیست‌که موبدان هنگام ادای مراسم دینی برروی خودمیبندند) پوشانید یاخیر . مباحثات درمورد این مسئله بی نتیجه ماند واختلاف‌بین مردم رفع نگشت وتاامروز درسورت ونوساری ودهات اطراف آن صورت میت راباپنام میپوشانند درحالیکه درسایر نقاط زرتشتی نشین باز میگذارند .

مسئله دوم این بود که آیا پای میت راباید جمع کرد ویادرازگذاشت. اختلاف‌نظر دراین مسئله نیزتاکنون مرتفع نشده وهردوروش باقیست .

مسئله سوم ایجاد مباحثات درمورد کبیسه ووجود اختلاف‌یکماه درتقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هندبود . موبد جاماسب‌ولایتی کرمانی در۲۶نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت ازایران حرکت وهنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران وپارسیان هند یکماه اختلاف‌موجوداست . از جلب‌توجه پارسیان باین اختلاف‌خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش‌خشم آنانرا درکار مباحثات واختلافات دومسئله نامبرده بالا برافروخته ونتیجه‌ای هم بدست‌نیاورده‌اند ومشاهده نمودکه گروه پارسیان درموردعلوم دینی ومراسم وسنن باستانی بکلی بیخبر وعامی‌اند. بنابراین سه نفراز موبدزادگان باهوش رابشاگردی خویش برگزیدواوستا وتفسیرپهلوی رابآنها بیاموخت . ایشان رانام دستوردارا ب‌معروف‌به کوماناداداروMقیم سورت و دستور جاماسب معروف‌بجاماسب آسا مقیم نوساری ودستور دیگری ازبروچ‌محتمل دستور کامدین‌پور دستور فریدون جی میباشد .

درهمان‌اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت باشاره دستور جاماسب‌ولایتی تقویم معروف‌بتقویم قدیمی ایران رااختیار کرد . این پیش‌آمد موجد مباحثات سختی درمورد تقویم بین پارسیان شد . چون درسال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین‌جمشید ایرانی مطلع ازعلم نجوم وستاره شناسی ازایران وارد سورت‌گشت . برشدت مباحثات افزود . پارسیان ازاوخواستند بامحاسبات تنجیم تردیدی راکه بوسیلهٔ ورود جاماسب ولایتی بهند دردل آنها راه‌یافته است‌رفع نماید . اونیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم رابیک نفر موبد باهوش موسوم بکاوس‌پور فریدون بیاموخت‌که بعدها بکاوس منجم معروف‌گشت . این شخص‌با مباحثات‌خویش‌نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست‌وبجاست . جمشید درسال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت‌ولی نتوانست توفیقی درآنجا بدست‌آرد . موبدی ازبمبئی بنام شهریارجی نوروز درنامه‌خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری وبنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی ازسورت‌به بمبئی وارد ودرترغیب‌پارسیان باختیار تقویم‌قدیمی کوشاست‌وامیدوار است‌آنهارا باخود همعقیده سازد " .

پنجسال بعدازاین واقعه درسال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفراز بهدینان بینوای سورت‌بنام بهمن پورلیمنو – رانجینوپور خورشید – بهرام پور دادا – بوبت جینوپور رستم – لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی رااختیار ومراسم پنجه‌وه

را یکماه جلوتر بعمل آوردند. دراین هنگام چند نفر از پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس وواهمه اختیار نمودند. وقوع اینگونه وقایع پارسیان رادرمورد دین نگران ساخت وچون ازحقیقت آئین بیخبربودند درآموختن وپژوهش آن بکوشیدند. دهنجیشاه منجیشاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف را از بروچ دعوت نمود واورا بایران فرستاد تا درمورد تقویم واختلاف آن پژوهش بعمل آرد. موبد کاوس درهیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷یزدگردی باتفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت ازسورت رهسپار دیار ایران گردید. دوازده سال درایران بماند ودرتحقیق ازحقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله ازخود ابراز داشت. ببخشهای مختلف زرتشتی نشین درایران مسافرت وبالاخره درسفندارمذ روز وامردادماه ۱۱۴۹یزدگردی بسورت برگشت. چندین نسخ خطی اوستا ومحضرها واستشهاداتی ازعلما ودانشمندان در مورد تقویم باخود بیاورد. رونوشتهای آن فورا" بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید. ازطرفدیگر پیروان تقویم معموله درهند معروف بتقویم شاهنشاهی یارسمی نیز بیکار ننشسته دلایل وبراهین گوناگونی رادرمورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند. مباحثات ومجادلات سختی دربروچ وسورت آغاز گشت. دستور کامدین جی وپس ازاوفرزندانش دلایل محکم درلزوم کبیسه وحقیقت تقویم شاهنشاهی ازکتب باستانی بیافتند. مباحثات درمجامع عمومی منجر بحملات ودشمنی وکینه گردید. چنانکه درحدود سال ۱۱۵۱یزدگردی درمجمع عمومی مباحثه دربروچ بهمدیگر حمله کردند. درآن گیرودار یک خانم حامله پارسی وپیرو تقویم قدیمی ازجملهٔ هماجی پور خورشید جی ازپای درآ ودرگذشت. هماجی درداذگاه محکوم باعدام وسایر فتنه جویان محکوم بزندان وتاوان شدند. اختلافات شدت یافت وبین خانواده‌ها نزاع وجدائی تولیدگشت وحتی ازدواج بین قدیمیها وشهنشاهی‌ها نیز ممنوع شد وبیکدیگر نسبتهای زشت میدادند وکودکان نیز در پی آزار واذیت یکدیگر بودند.

پیروان تقویم قدیمی مقیم بمبئی درسروش ایزد وفروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش ورهرام رادرشهر بنانهادند. دراین موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند. وقوع این حادثه پارسیان بمبئی، سورت وبروچ رابرآن داشت که درتقویت مساعی خویش درآموزش وپرورش وپژوهش فرهنگ وتاریخ دینی بکوشند.

درسال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم برشدت

خود افزود. شالوده بنای دوآتش بهرام دربندرسورت ریخته شد. یکی برای گروه شاهنشاهی ویکی برای گروه قدیمی، انجمن پارسی محل ببنای آتش بهرام قدیمی سخت اعتراض وازساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش بهرام پادشاه دین است ودوپادشاه دریک اقلیم نگنجند کاربمحاکمه کشیدودادگاه ساختمان هردوآتش بهرام راموقوف بخاتمه محاکمه نمود.

دهجیشاه ومنوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردستهٔ شاهنشاهی‌ها دردادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت ازکالابهائی سازنده آتش بهرام قدیمی نمود. محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق وپرسش ازگواهان بیشمار واستماع دلایل فریقین ازکتب اوستا. وجرکرد دینی، روایت، زرتشت نامه، سکندرنامه، برهان قاطع وغیره درچهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خود را بطرفداری قدیمیها صادروحکم بنای آتش بهرام آنهارا صادرکرد ودرضمن هردوفرقه راآشتی دادوقرارشد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یکسال یعنی تاسروش روزواردیبهشت ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند وبعدگروه قدیمیها دست بکار ساختمان وتخت نشینی آتش بهرام خود گردند. (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده دریک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ درکتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است).

دستور اسفندیارجی کامدین مقیم بروچ برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان "حقیقت کبیسه درتاریخ پارسیان" رادرژوئیه ۱۸۲۶ درسورت منتشر ساخت. مندرجات رساله دراثبات کبیسه واینکه زرتشتیان باستان درتقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند.

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس ازبیست سال خموشی دوباره باشدت هرچه تمام آغاز گشت. ملافیروزبن کاوس درهفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) درپاسخ رساله دستور اسفندیارجی وتکذیب مندرجاتش وبطرفداری تقویم قدیمی بانتشار یک سلسله مقالات درروزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود. دستور اسفندیارجی یکهفته بعد درسورت درگذشت وفرزند بزرگش دستورکاوس بجای پدر مباحثات راادامه داد. روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد درمورد تقویم اوراق خود رادوبرابر ساخت.

دستور فریدونجی دارابجی جاماسب آسانا. پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین دربمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبارکبیسه منتشر کرد. طرفداران تقویم قدیمی نیز درعین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال الکبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جراید نیز ازمکاتبات دراین مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی وقدیمی چند نفرازدانشمندان رابین خود برگزیدند تا در انجمنی درمورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی ازمسلمانان ودانشمندان بمبئی برای شرکت درمباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس ازیکسال ونیم منقطع گشت ولی هردو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی ازدستوران دانشمند ایران و علمای اسلام خواستند تا در مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه دردین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال برحقیقت نظریات خودبیافتند .

پس ازانتشار کتاب بگجراتی دستور اسفندیارجی کامدین نخستین کتابی که بفارسی دراین مورد ،مطبوعه سال ۱۸۲۷عیسوی میباشد .یکسال بعد هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه ومنتشر ساخت .

ملافیروز درجواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیسه دردین زرتشتیه " تالیف وپخش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی درجواب ملافیروز " رفع الهزل " رادرسال ۱۸۳۳ تدوین ومنتشر ساخت وآنرا باز دوسابهائی سهرابجی منشی درسه سال بعدبگجراتی ترجمه نمود . دستورایدلجی سهرابجی‌سنجانا درسال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی وپازند بطرفداری کبیسه وملافیروز درجواب آن اویژه دین رانوشت که بعدازوفاتش درسال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم درسال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرهائیست که از منجمین وعلما ودانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکاوس هنگام اقامت درایران جمع آوری شده بود ومندرجات آن تصدیق برعدم کبیسه درتقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز درقبال این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بروجود کبیسه درتقویم زرتشتی واز اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی ودستور فریدون دارابجی جاماسب آسانا درسال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . درخلال این مدت رسالات وکتابهای دیگر نیز درهمین موضوع منتشر گشت که اینک اثری ازآن دردست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد وکمیتهٔ قدیمی نیز درحدود همین میزان بمصرف رسانیدند . درخلال جریان این مباحثات عده دیگر ازپارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند . طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱پارسی درکشورهند ۷۲۰۶ نفر پیروتقویم قدیمی بوده‌اند .

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان درتوسعه‌فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی ازاهمیت نیست .

پارسیان پس ازسال ۱۸۳۹ میلادی وروبداد یک واقعه مهم ازبذل مساعی درتحقیق دین وتشویق بهمدینان درآموختن حقایق مذهب‌کوتاهی ننمودند . این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب‌دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائی نوروز وهرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی . مرسلین ومبلغین عیسوی درجراید بمبئی برخلاف‌آئین زرتشتی وانتقاد ازتعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند . دکتر ویلسن سردسته آنها درمقالات وخطابهای خویش ازوندیداد انتقاد وپارسیان رابتغییر مذهب‌وپذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود .

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند ودردفاع ازحقایق دین خویش خامه فرسائی مینمودند . چنانکه درسال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتردارابجی هرمزجی بنگالی کتاب " راستی مزدیسنان " وهیربد دارابجی منشی " تعلیم زرتشت " ودستورایدلجی سهرابجی سنجانا " معجزات زرتشت " راتدوین وطبع نمودند .

درسال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جاماسب‌آسا مباحث دینی خویش را تحت‌عنوان " نیرنگهای قلمکش " و دستور اسفندیارجی فرامجی راباادی نخستین مترجم اوستا پهلوی ونديداد ویسنا " " حدیث‌گمراهان " رامنتشر ساختند واز ژوئیه ۱۸۴۲ مجله‌ماهانه بنام " رهنمای دین زرتشتی " بسردبیری ودبیری نوروزجی فرامجی ودستور ایدلجی سهرابجی سنجانا دردوبخش‌شروع به انتشار نهاد . بخشی درشرح حقایق آئین مزدیسنا وبخش‌دیگر درانتقادازدین نصاری ونقایص‌آن .

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان وسردسته مخالفین‌دین درژانویه ۱۸۴۴کتابی برخلاف‌عقاید پارسیان منتشر ساخت‌که درجراید گجراتی ومجله راهنمای زرتشتی برخلاف‌مندرجات‌آن قلمفرسائی شد .

در۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین عیسوی پذیرفت . دراین موقع نیز پارسیان چندین‌رساله برخلاف‌دین عیسوی وتوضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند .

چنانکه دیده میشود پیشامدها ومباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است وبهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع وتحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش دررفع اختلافات مذهبی وتعصبات وعقاید بیجا بوده است.

روانشاد خورشیدجی رستم جی کاما استاد اوستا وپهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذر وماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی را در بمبئی بنیاد نهاد. اعضای اولیه آن عبارت بودند از شاگردان خودش ودستوران وموبدان معروف دین.

دستور پشوتن بهرامجی سنجانا ـ دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا ـ دستور جاماسبجی منوچهرجی جاماسپ آسا ـ آقای خورشیدجی رستم‌جی کاما ـ دستور داراب پشوتن سنجانا ـ آقای منوچهرجی پستن‌جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند. این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول ومصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است.

خورشیدجی کاما بانی انجمن درسال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم واصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد.

چون همه وقت انجمن درپیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تا دراطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد. این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خودرا انتشار داد وپیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس را بایستی اول سال قرارداد ودرضمن ماه دی را باید ماه اول سال محسوب نمود.

درسال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مردا تمن درمقاله خود با دلایل وبراهین باثبات رسانید که زرتشتیان دردوره ساسانیان درهرچهار سال یکبار کبیسه میکردند. خورشیدجی‌کاما نیز صاحب همین عقیده بود.

درجلسات انجمن پژوهش دینی درسال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم درمورد تقویم وکبیسه صحبت مینمود خوانده شد. سخنرانان خطابهای نامبرده بنام خورشیدجی کاما ـ هیربد مهرجی بهائی مدن ـ هیربد جمشیدجی دادابهائی نادرشاه ـ هیربد شهریارجی باروچا ومنوچهرپستن جی خرگات میباشند.

باز درسال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی‌کاما وهیربدشهریارجی باروچا در ۹ نشست انجمن مسئله تقویم وکبیسه را مورد مذاکره قرار دادند.

بنابگواهیِ نامهٔ هفتگی "راست گفتار" مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشنفکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی رااول سال وهرمزدوفروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد اوردادروزو کبیسه خوانده ومراسم مذهبی آنرا بجا آورده وتقویم فصلی یادینی راشروع کردند وهرچهارسال رابعدازاین یکروزکبیسه حساب مینمایند.

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی رابخود متوجه ساخت ودر سال ۱۲۷۹ پس ازدوجلسه مذاکرات درمجمع عمومی حل موضوع را محول بکمیته مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم راعملی نمایند. سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید ومراسم پنجه‌وه رادرآخرسال وقبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند.

اختلافات ومشاجرات وکینه‌ودودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود درسال ۱۲۵۲ یزدگردی ازبین رفت ودوستی ویگانگی جای آنرا گرفت. بدینطریق که گروه موبدان دسته بگریا پیروتقویم شاهنشاهی بعلت اختلاف‌نظر بادستور سنجانا از آتش ورهرام وادیا دربمبئی خارج شده و بآتش ورهرام دادی شیت که مال گروه قدیمی‌هاست پناه برده ودرآنجا مشغول تعمیل مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش ورهرام قدیمی‌ها کمال محبت رادرحق آنها مرعی داشتند تاآنکه پس از مدتی شاهنشاهی‌ها آتش ورهرام دیگری بنام آتش ورهرام انجمن دربمبئی تقدیس نمودند. همچنین درسال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جاماسب آسانا راکه شاهنشاهی بود بدستوری آتش ورهرام خود دربمبئی بنام بناجی برگزیدند.

روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتررئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی ازکلیه دانشمندان وموبدان پارسی درمورد تقویم فصلی سئوال نمود وهمگی بادلایل وبراهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد.

پاسخهای نامبرده دررساله‌ای چاپ ومنتشر گردید ودرنوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درمجمع عمومی باتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رأی دادند وازآن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند. انجمن زرتشتیان تهران نیز درهمان سال به‌رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند.

پیش ازپایان کلام خلاصه داستان دیگری که چگونه مشاجرات تقویم بین پارسیان باعث سقوط واضمحلال خاندان نواب بروچ گردید از قول دکتر جیوانجی

مدی درژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان را سیدعباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای ما بیادگار گذاشته ودرسال ۱۱۹۳ هق بزبان اردو تالیف گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان ازنواب امارت نشین بروچ خواهش میکند که دراختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمدبیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع داد قاضی نیز سردسته شاهنشاهی‌ها را خواسته وبدون مراجعه بدلایل قدیمیها قول اورا مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر ودرپی فرصت انتقام میگشت . اتفاقا" نواب ازکالای وارده اوگمرک وعوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابراین دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطرنشان میسازد که شهربروچ از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه درحدود صدهزار روپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هندشرقی موازی چهار میلیون روپیه را ازنواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزنند پادگان سورت با هفتصدنفرازسربازان هندی بعزم پیکار با نواب ازراه دریا عازم بروچ میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اورا قبلا" ازحرکت قشون مطلع میسازد . نواب بروچ با کمک سربازان مهاراجه بارووده ، نواب کمبایت ، راجه راجپیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسها را درمیدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس ازتنبیه فرمانده پادگان سورت با نواب بروچ ازدرآشتی درآمده واورا بعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام ازاو استقبال وپذیرائی بعمل می آورند ودرضمن درمورد مطالبه چهارمیلیون روپیه آنرا بچهارصدهزار روپیه صلح مینمایند مشروط براینکه نواب آنرا در دوسال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان ببروچ حمله میکنند . دراین گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهربروچ در۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیاید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی ازاهمیت نیست . درسال ۱۸۷۲ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی با یکنفر جوان نصاری ازدواج کرد . درطی ۴۵ سال زندگی باشوهر ، پیرودین زرتشتی ومراسم دینی را مرتبا" بجای میآورد . قبل ازوفات درسال ۱۹۱۷ میلادی بپدرومادر خود وصیت کرد که جنازه اورا طبق آئین زرتشتی دردخمه بسپارند . والدین جنازه اورا بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه ازدکتر جیوانجی‌مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستوربزرگ بمبئی ممانعت مینماید ومیگوید شخصی که درطی زندگانی همخوابه یکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است ونباید جنازه او دردخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند .

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی ازسال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول وباکمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی‌کاما ولیدی همابائی پتیت یک درمهر فصلی را دربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد ومراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان ودرمهربا شکوه وجلال تمام گشایش یافت .

مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان در۹۴سال پیش

روانشاد مانکجی هاتریا پس ازاقامت وگردش درایران وانتظام امور زرتشتیان ودادخواهی ازمرکز سلطنت ورفع بعضی ازمحرومیت‌ها برای دادن گزارش فعالیت خود بانجمن پارسیان بمبئی بهندوستان مراجعت وپس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی وآشنا ساختن آنان باوضاع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت وکمک فوری دوباره ازراه بندرعباس وکرمان بتهران مراجعت نمود .

صاحب تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده درمورد ورود اوبآن دیار مینویسد " مجملا صاحب مزبور (مانکجی) درسنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) ازبندرمعمورهٔ بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده باکشتی وارد بندر عباس گردیدند وقریب یکماه دربندرعباس توقف نموده ازراه بلوک رودبار وجیرفت وبم وراین و ماهان و اردشهر وارد کرمان شدند ونیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان ازتجار وغیره یک منزل دو منزل استقبال کردند . وکیل الملک حکمران کرمان ، دولاب سهرابخان

را که دویست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند وهمه اعزه واکابر کرمان دیدن از صاحب نمودند وکمال احترام را داشتند ونیز صاحب از آقای حاجی سیدجواد وحاجی محمدکریمخان دیدن نمودند ووکیل الملک آنچه لازمه تعارف وتشریفات بود نسبت بصاحب نمود ونیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه درکرمان شد واز کرمان ۱۲ بچه از طایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند. "

روانشاد مانکجی صاحب درروز دیبآذر و خردادماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهرو اعضای پنچایت (انجمن) را بدولاب سهرابخان دعوت نمودوجلسه خصوصی تشکیل داده درمورد امور زرتشتیان ووظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه وجلسات بعد دردفتری ثبت ودربنگاه خاورشناسی خورشید جیکاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر باکمی تغییر وتبدیل از آنجا اقتباس وبرای اطلاع بهدینان دراینجا درج میشود. مانکجی صاحب درجلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

" میدانید بابا که درهر ملتی رسم است ریش سفیدی وبزرگتری داشته باشدکه سرپرستی طایفه بکند بزرگتری ودانشمندی لازم است. نه آنکه امر بجهت خودپسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که ما دوچشم داریم، دو گوش، دودست ودوپا وهرکدام بکار مخصوصی مشغول وزحمت میکشند وشکم بزرگ است ومیخورد اگر چشم وگوش وهوش وفهم وزبان ودست وپا رشک ببرند که چرا ما کارکنیم وشکم بخورد ودست ازکار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تا بآنها نیرو برساند. بنابراین برافراد طایفه واجب است که بزرگتر خودرا محترم بدارند وبرای اندکی ناراحتی یاضرر زبان بناسزا نگشایند واگر رنجش وکدورتی درمیان آید ندیده انگارند وصبروحوصله بخرج دهند. وهمچنین بربزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی وزعیمی وشالبافی ازصدتومان خودصرفنظر کنند ونگذارند ضرر بآنها وارد شودوخسارت رابرآن بینوایان روادارند. زیرا یکصدتومان آن بزرگ بایک دینار آن فقیربرابر است. اما بزرگان نیز نباید دستی وبی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند ونگذارند جددین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد. ناتوان رادستگیری کنند ودرراه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خداو پیغمبر باشد درهرجماعتی پنچایت وانجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها رابکنند و اگر قوت انجام این کارها رادرخود می بینند عضو پنچایت گردند وپای درعمل خیربگذارند که درخدمت پادشاه ومیان

خلق عالم نامشان باقی بماند وتحصیل آخرت بشود. نام همه اعضای پنچایت یابزرگان دردفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتر برای جماعت زحمت کشیده وازکیسه خود خرج کلی وبیشتر نموده و درراه دین عقیده درست داشته وبی ریا وازته دل برای گروه کوشش نمایند.

همان کرت دهسال پیش که اینجا آمدم وپنچایت تشکیل یافت وشما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی وراستی امورات وقفی وکارهای دینی وگهنبار وغیره راهریک بجای خود بانجام رسانیدید وبسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه دردفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته وخرجهائی راکه کرده و زحمتهائی راکه کشیده‌اید نوشته‌اند. حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود. اگر صدهزارتومان ازشخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که درمیان خلایق برده شود. خداوند عالم راسپاس گوئید که این سعادت رابشما داده است حال چون اتفاق آلهی شد که بازهمدیگر را دیدیم خدا راشکرمیگویم و اززحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید.

عرض اولم دراین مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده‌اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر را باخود همدست نمائید که باز ۱۲ نفر بشوید. شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید:

۱ـ دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲ـ ملا بهروز ملااسکندر ۳ـ ملاگشتاسب دینیار ۴ ـ ملا اورمزدیار خسرو ۵ ـ ملادینیار اورمزدیار ۶ـ ملاظهراب گشتاسب ۷ ـ استاد آدرباد اورمزدیار.

الحال اینجانب پنجنفر دیگر رابدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران همدست شوند. ۱ـ ملاخسرو مرحوم فولاد ۲ـ ملارشید شهریار مهربان شهریار ۳ـ ملابهمن جمشید ۴ ـ استاد سهراب خداداد بهمن ۵ ـ ملاخداداد خسرو صندل واز شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم باخود عضو پنچایت سازید وایشان هم این زحمت راقبول نمایند.

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سرنشین پنچایت قراردهید وملا گشتاسب دینیار که تاحالا زحمت تحویلداری کشیده همینطور بآن کاربرقرار باشد ویکنفر منشی که همه مراسلات واسنادرا بنویسد لازم است واین زحمت راتا بحال ملابهروز اسکندر کشیده وبهتر است آینده هم بااوباشد. عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده وچیزی برآن

نمیتوان اضافه کرد . بنابراین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرام ومعلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشدبا سالی ۲۴ تومان مواجبودیگری درمحله پرمون وملاشاهرخ پسر ملااسکندر معلم آنجاباشد واوهم سالی ۲۴ تومان مواجببگیرد ویک مدرسه هم درقنات غسان پای آتش آدریان آنجا وموبد جهانگیر موبدمرزبان باسالی ۱۲ تومان مواجب بمعلمی آنجا برقرار شود . (ملاشاهرخ وملا بهروز پسران ملااسکندر بترتیب پدروعموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ وسرور ونماینده جماعت درمجلس شورای ملی ورئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند .)

عرض دیگر اینکه ده‌دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تا بتهران برده وسه سال درآنجا درس بخوانند وعالم شوند وبعدهرکارخود میخواهند بکنند واگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها مواجب میدهم . مطلب‌دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شما برادران پنچایت وموبدان قول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتار نمیکنید خوبست بین خود قراری بگذارید واگر کسی بعدازاین بی سدره وکشتی باشد اوراتنبیه نمائید .

پائین‌گزارش امضای اشخاص زیرثبت شده دستور جهانگیرابن اشویه روان دستور رستم، بهروزاسکندر، گشتاسب‌دینیار شهریار، اورمزدیار خسرو نامدار آدرباد اورمزدیار ـ خسرو فولاد رشیدمهربان ـ دهموبدرستم مهربان،کریمداد دینیار ـ بهروز اورمزدیار خسرو، محراب برخوردار بیژن ـ داراب ولدخداداد بهمن ـ خسرو مهربان ظهراب‌خداداد ـ جمشیدابن دستورجهانگیرموبدرستم جهانگیر ـ مرزبان ظهراب اردشیر رشید ـ رشید جهانبخش .

درجلسه روز خورشید ایزدوتیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب‌درضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چندنفربچه‌ها را باخود بتهران ببرم که‌درآنجا درس بخوانند وعالم داناشوند ولی مادروپدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست‌که وسایلی فراهم کرده‌اند که بچه‌ها درتهران درس بخوانند و خودتان هم دراینجا اقرار نموده‌اید که‌همه بدبختیها بواسطه نادانی است. حالا من مسئولیت رااز گردن خود دور کردم . اگر کسی بچه‌ها نفرستند که درس بخوانند شما شغل الذمه هستید دریزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران وگهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شماهم دراینجا درمیان خودچنین قراری بگذارید واین پول راجمع کرده برای کارجماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس‌گهنبار خواند پول زیادی گهنباررا باید به پنچایت بدهد که درراه خیرخرج کند وهرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد وهرکس داماد میشود یکقران وعروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت وشما دورهم بنشینید وهرچه خیرجماعت است بکنید .

اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف ده‌ها هزارتومان هزینه عروسی ودامادی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یاکارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت ازاین بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز رشن ایزد و تیرماه درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکارلازم است که بانجام برسد . ازآنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفرنسا سالار زن و ۱۶نفر گهن پیچ ویکنفر آتش سوزکه سالیانه مواجب‌بگیرند وهروقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت وشل وکور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تا ازوجوه گردآوری شده املاکی خریده ومنافع آن بمصارف‌مذکور دربالا برسدوتتمه‌آن نیزآب و آش ضعیفان وبینوایان جماعت گردد . "

درآن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدابخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدابخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صندل ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهروفریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ریال شهریار خدابخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافرمانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵۰ ریال بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهموبد ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور ـ بازداشتگاه اسیران رومی وپناهگاه دانشمندان یونان ـ دانشگاه بزرگ ایران سهم نستوریان وهندوان ویونانیان درپیشرفت دانشگاه ـ برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخوربیمارستان بغداد وقلمرو سلطنت اسلامی است ـ دانشگاه جندیشاپور طب اسلامی راازسرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی ازمردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان بدیار شام وعراق مهاجرت وآنجا رانشیمن خویش قرارردادند. پس ازتسلط اسکندر برآن سرزمین تحولی درفکر وروحیه آن مردم ایجاد وفکراً وروحاً "یونانی و پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی خویش رادنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معروف گشتند واینک جمعی ازآنها درجنوب هندوستان نیزساکن میباشند .

بااضمحلال سلسله سلوکیددیار سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوایف کوچک تقسیم گردید . شهررها یکی ازآنهاست وسلوکوس نیکاتر درحدود سال ۳۰۴ پیش ازمیلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که دراین بخش جهان بدین نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهررها بواسطه موقعیت جغرافیائیش که درشاهراه تجاری ایران وروم ومصر ویونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب کردوثروت ومکنت زیاد بداشهر ومردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند وبتدریج درعلوم وفلسفه یونانی سرآمد شدند ، علومی که اصل وسرچشمه آن ازکتب کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه وآتش زدند تا فرهنگ ایرانی رابنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس ازدرگذشت شاپور اول ساسانی ، صلح وآرامش تاسالیان متمادی بین ایران وروم برقرار گشت وبازار بازرگانی بازرواج یافت . فرهنگ وعلم بار دیگر بنموورشد طبیعی خود پرداخت و آمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز وفرهنگ یونان با یران رسید وبازدرقرنهای بعدازراه ایران باروپا رفت .

دراین عصرها تحت پرچم روم قرار داشت . باشکست دولت روم ازشاپور دوم نصیبین بایران واگذار شدورها درقلمروروم باقیماند . فردوسی گوید :

چنین دادپاسخ گرانمایه شاه — که خواهی که یکسرببخشم گناه
زدینار رومی بسالی سه بار — همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا — چوخواهی که کوته شودکین مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست — نصیبین ودشت دلیران تراست

با واگذاری نصیبین بایران بسیاری ازدانشمندان والهیون وبازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند ودرآن شهردانشگاه ایرانی راایجاد وبتدر پس الهیات دردرجه اول وطب در درجه دوم پرداختند .

استادان دانشگاه رها بزبان یونانی ماهروباداشتن بسیاری ازنسخ خطی فلسفه طب والهیات در تعلیم طب بقراط وجالینوس دردانشگاه بکوشیدند واز تعصبات مذهبی علوم بابلی وغیر یونانی را ناچیز وحقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنرا جایز نمیدانستند . بنابراین درآنزمان دانشگاه رها بدون رقیب سنت وفرهنگ وطب یونانی را دردنیا مشهور ساخت .

چند سال بعدازایجاد دانشگاه ، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید ونظریاتش باعقاید ونظریات کلیسای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان ازکرسی خود مخلوع گشت . مردم رها ودانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند . دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت وعقاید وتعلیمات نستوریوس تدریس میگشت . پاپ باصدور فرمانی مراوده ورابطه ترسایان جهان راباآنها قطع نمود وامپراطور زنو Zeno باتاسی باو درسال ۴۸۹ میلادی دانشگاه ومرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت .

با تعطیل دانشگاه رها الهیون وفیلسوفان آن شهربه نصیبین واقع درمرز ایران وپزشکان بجندیشاپور واقع درخوزستان مهاجرت نمودند . چه آن شهر درگذشته تاسالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان ومرکزعلم ودانشگاه بود . شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت رانشان میداد ، بخصوص ازمهاجرینی

که از سلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد. قباد پدر انوشیروان با کمک گروه نستوریان از چنگال اسارت هونها فرار و پادشاهی خود را دوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها را طرف توجه ومهربانی خویش قرار میداد.

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت. محیط رها کاملاً" یونانی وبیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس درجندیشاپور اختلاف نژاد وملیت وجود نداشت وگروههای مختلف چون روح وریحان باهم زندگی ودرتحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند.

جندیشاپور شهریست باستانی وبنام جنتاشاپیرتا مراد باغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت واسیران رومی ویونانی رادرآنجا جای داد.

درشاهنامه آمده:

یکی شارسان نام شاپور کرد	برآورد پردخت از اوروزارد
همی برد یکسال ازآن شهررنج	بپرداخت بسیار با رنج گنج
یکی شارسان کرد آباد بوم	برآورد بهر اسیران روم
درخوزیان دارد آن بوم وبر	که دارند هرکس براو گذر

شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست درآبادانی وتوسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرار داد وبواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران ومرکز مهم ساختن عطریات ونساجی گشت. ایجاد دانشگاه نیزباو نسبت داده میشود. مانی نقاش دراین شهرمحکوم باعدام شد و نعش اوبرمه دروازه شهرنزدیک دانشگاه بیاویختند وبدروازه مانی معروف گشت. درشاهنامه آمده:

چنین گفت کاین مردصورت پرست	نگنجد همی درسرای نشست
چه آشوب گیتی سراسر بدوست	بباید کشیدن سراپاش پوسته
همان چرمش آکنده باید بکاه	بدان تانجوید کس این پایگاه
بیاویختن از درشارسان	دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج با دختر رومی دررومی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید. طب بقراط نخستین باردراین شهر بوسیله پزشکان یونانی که باتفاق او آمده بودند تدریس میگشت شاپور شهررا "وه ازاندوشاپور" مراد شاپور بهتراز انطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپورخواندند. بقول فردوسی:

باهواز کرد آن سوم شارسان	بدواندرون کاخ وبیمارسان
کنام اسیرانش کردند نام	اسیراندراویافتی خواب وکام

بقول الکود بحتمل ترسایان نستوری دراداره دانشگاه دست داشته اند واستادان محلی جای خودرا باستادان یونانی سپرده باشند. بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطبا رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد. بقول صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که دردوره اسلامی بعربی ترجمه گشت کتابی است که تئودور درطب نوشته است.

بقول الکود تدریس دردانشگاه دردرجه اول بزبان سریانی بودوبعد ایرانی وعرب وباحتمال قوی سیستم طب ایرانی باتفاق طب یونانی وهندی تدریس میگشت، چنانکه ازتاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری پیشرفت فلسفه یونانی را مانع وبحث و جدل پیشرفت طب یونانی رانیز درایران عقیم گذارده باشد.

اما محیط کاملاً" خالی ازهرگونه تعصبات ملی یا نژادی یا مذهبی جندیشاپور راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی رابایدآزاد گذارده باشد.

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما دانشگاه سیستم مخصوصی از خودپدید آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلف عصر. مینویسد:

" پیشرفت شایان توجهی درراه علم نمودند ودرمعالجه امراض روش نوینی که باداروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند ودرمانشناسی آنها برتروبهتر از درمانشناسی یونانی وهندی بود طبیبان جندیشاپور باتجربیات وتتبعات خود درتکامل طب بکوشیدند. آئین نامه طبی راکاملتر ساختند وپژوهشات و نتایج حاصله ازتجربیات خودرا بثبت میرسانیدند. "

ورود مهاجرین رها بجندیشاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و باز استقبال ازتبعیدشدگان دانشمند یونانی درسال ۵۲۹ میلادی هنگام تعطیل مکتب نو افلاطونی. نفوذ نامبرده قویتر گشت. نوشیروان پادشاهی بودسختگیر، دادگر، بیطرف وصاحب وسعت مشرب. درتوسعه جندیشاپور وترقی تجاری وصنایع آن بکوشید.

هرچند ایجاد دانشگاه ازاو نیست لیکن نجوم وستاره شناسی را مشوق بود. بقول الکود صاحب تاریخ پزشکی ایران، بفرمان اوکتابی درسی جلد درانواع واقسام زهرها وخواص آن تدوین گشت که تااوایل دوره اسلامی وجودداشته وبعدها راه نیستی راپیمود. درزمان اوکتب بسیاری ازیونانی وهندی بپهلوی ترجمه

شده ازجمله آنهاست آثار افلاطون، ارسطو وداستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر ومطالعه در طب هندی بهندوستان رهسپار شد و او تنها پزشکی است ازدوره ساسانیان که اطلاعات مختصری ازاو دردست داریم وآن دردیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است:

"برزویه مقدم اطبای فارس گوید: پدرم ازلشگریان بود ومادرم از گروه موبدان. از فضل وکرم خداوندی نوردیده پدرومادر بودم وازبرادران دیگر عزیزتر ودرتعلیم وتربیت من بیشتر دقت کردند. چون بهفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند ومرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم درتحصیلش بیشتر شد. همینکه دانستم بحدکمال رسیده و توانستم درمعالجه بیماران بکوشم بفکر افتادم که ازچهارگونه کارکه جهانیان درپی آن درتکاپویند کدام رااحصار نمایم. جمع مال، کسب شهرت، لذت دنیوی یا پاداش اخروی، دیدم دانشمندان پزشکی راستوده‌اند ودرکتب طب آمده که پزشک نیکوکسی است که بادل وجان وبرای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد. لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم ودنبال مادیات نروم ومانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم. درکتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا درشفای بیماران بکوشد ازنعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند.

زیرا کشاورزی که درمزرعه خودبرای خوراک خویش گندم میکارد کاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد.

بنابراین معالجه بیماران راوجهه همت خود ساختم ودر تندرستی آنها بغایت بکوشیدم ودرتخفیف رنج بیمارانی راکه غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم. درصورت امکان شخصا" بمعاینه بیماران میرفتم ودرغیر آن نسخه مینوشتم ودارو تجویز میکردم وتقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران رادرمال وجاه برخویش برتردیدم ودل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم وگفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد.

صواب آنست که پیروی کردارنیک راکه ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی. پس از رنجانیدن جانوران وقتل وزشتی‌ها وکبرونا راستی ودزدی ودروغو بهتان وبدگوئی دوری گزیدم ازبدان ببریدم وبه نیکان پیوستم. سخن کوتاه تن برضای خدا دادم وبقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم بامید اینکه بروزگاری

رسم تاآنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم ودرآن دیار بجستجووتحقیقات پرداختم وبوقت بازگشتن کتابهای چندی باخود آوردم ومورد لطف ومهربانی شاهنشاه واقع گردیدم."

سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی پس ازتحقیقات دامنه‌دار خود در مورد کلیله ودمنه باین نتیجه رسیده استکه برزویه درترجمه کتاب پنج تانتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق باذوق ایرانی ومتناسب با محیط زرتشتی نوشته است. اصل کتاب مشتمل برده باب بوده وشش باب را هنگام تدوین بپهلوی برآن افزوده‌اند مانند باب ابتداء کلیله ودمنه وباب برزویه طبیب وچهارباب آخری آن.

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و اورا وزیر وطبیب مخصوص خود و "ایران درست پد" ساخت.

برزویه آثاری درطب وحکمت داشت که تازمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهائی ازاودرکتاب الحاوی آمده است. کتاب حکمت وفلسفه هندکه درسال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب باوست ودرموزه بریتانیا کتابیست درمغیبات بنظم فارسی بنشانی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکود ازبرزویه میباشد. فورمول هائی که درنوشته یحیی بن سرابی آمده ونام برزویه بلاتین برآن اطلاق است بظن قوی ازاوست.

بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی وتاثیر آن درتمدن اسلام وعرب "توسعه وپیشرفت دانشگاه وبیمارستان جندیشاپور درزمان انوشیروان شروع شد واین شهر درتاریخ طب وفرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که درزمان خود یگانه بود ثمره افکار پزشکان ملتهای گوناگون ازایرانی وهندی ویونانی وسریانی بهم آمیزش یافته وبرای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت. جندیشاپور قرنها مشعلدار این علم بود و ازاین راه خدمت بزرگی بفرهنگ وتمدن جهان انجام داد."

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما درزمان پادشاهی خسرو وبفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی باشرکت پزشکان ملل مختلف درجندیشاپور منعقد گشت وجبرئیل ملقب بایران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس رابرعهده داشت.

السوفسطائی واصحاب او ویوحنا وشاگردانش پرسشها وپاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس دردفتری ثبت میگردد.

دانشگاه جندیشاپور هنگام حملات اعراب برایران در اوج ترقی خود بود. نعمان پس از فتح شوش بجندیشاپور روی آورد وشهر پس از زدوخورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت.

جندیشاپور درعهد خویش درسراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی وفرهنگی وبیمارستان آن با پزشکان حاذق ومجرب مجهز بود تا آنکه با نمو مقرفرمانروائی خلافت در بغداد بهترین پزشکان واستادان آنجا بدربار خلیفه احضار گردیدند وکم کم دانشگاه ازپزشکان حاذق محقق خالی گردید وبتدریج تعطیل شد. اما شهربواسطه اهمیت تجاری آن ازرونق نیفتاد. ابن حوقل مینویسد درزمان او (۹۷۶ م) جندیشاپور دارای استحکامات معتبر وخواروبار ومزارع زیاد گندم بود. یعقوب لیث صفار بقول ابن خلکان دراین شهر هنگام بسیج وحمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله راتجویز نمودند اما او مرگ را بر اماله ترجیح داد.

بقول صاحب الفهرست دربیمارستان جندیشاپور عده‌ای ازطبیبان هندی میزیستند که بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند وچندین کتاب از آثار طبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها بعربی برگردانده شد. اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که از ایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است.

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان ومدرسه طب جندیشاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند ازآنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی پزشک نامور عرب

جندیشاپور درزمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ ه) عظمت سابق خودرا ازدست داده بود وبقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان درهشت خیابان متقاطع میشد. قزوینی (۷۴۱ ه) مینویسد که جندیشاپور شهرکوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد. اینک خرابهای آن بنام شاه‌آباد باقیست که درحدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طب ایران بوده.

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که ازطرف بیمارستان جندیشاپور صادر گشت این بودکه کلیه داروسازان مفردات ومرکبات خودرا بایستی طبق مندرجات قرابادین کبیرتالیف شاپوربن سهل (۲۵۵ ه)تهیه نمایند. قرابادین مذکور نخستین کتابی بودکه درقلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد.

الجرجانی صاحب ذخیره (۵۱۹ ه.) ازداروها وفورمولهائی صحبت میدارد که دربیمارستان جندیشاپور معمول بوده. سنت بیمارستان ودانشگاه جندیشاپور پس از تعطیل نیز برجا بود. الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی درپی ازفورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مرادخوزستان وشهرمهم آن جندیشاپور میباشد.

بقول آقای دبستانی درشماره ۵ سال ۲ مجله مهر "شهرجندیشاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم وپذیرفتن گزیت ها مصون از تاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان ومدرسه وموسسات علمی آن شهر شهیرپایدار ماند. درعصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصورپیداکرده بودمحتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندیشاپور مشاوران ایرانیش راهنمائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان را احضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان درنتیجه احضار ببغداد آمده خلیفه را معالجه کردواوخانواده اش تاچندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده وپایهٔ بنای طب عربی راگذاشتند واولین پرتوی که درطبیعیات وطب وعلوم عقلیه بردربار عباسی تابید ازاین روزنه بوده است ومعلوم است که جندیشاپور ازشهرهای درجه دوم ایران بوده ودلیلی ندارد براینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی برپایتخت وشهرهای بزرگ دیگر داشته باشد. البته ازاین گونه موسسات درسایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس ووسعت عمارت بوده که درنتیجه ترکتازی عربها نابود گردید."

استادان وپزشکان جندیشاپور یکی پس ازدیگری بدربار خلافت وبغداد احضار میشوند ودرآن شهربزرگ بجلال وکبکبه عادت کرده تحقیقات وپژوهشهای علمی را ترک میگویند. بنابراین دوران ثبت تجربیات واکتشافات سپری میگردد. آخرین استاد بزرگی که ازجندیشاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع. این پزشک عالیمقام برخلاف نیاگانش که درمنجلاب دوز و کلک وتوطئه ودسایس دربار وجمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود.

طب اسلامی دردوره خلافت عباسی ازمنابع وسرچشمه‌های گوناگون سیراب میگشت وبخش مهم آن طب یونانی بودکه بوسیله دانشگاه جندیشاپوردردسترس آنها گذاشته شد. بنابراین گفتاری که عصر خلفای عباسی عصرآغاز ترجمه کتب یونانی است با درستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی وپهلوی طب یونان قبل ازتولد اسلام دردانشگاه جندیشاپور موجود بود. بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی است که آثار طبی وفلسفی یونانی را بسریانی ترجمه کردوالگود احتمال میدهد که وی برای کسری کارمیکرده ونوشته‌هایش درجندیشاپور مورد استفاده بوده.

ابن ابی‌اصیبعه نامهای کسانیکه بکار ترجمه وگزارش کتب پرداخته‌اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند وبعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابهای مختلف بزبانهای مختلف بسته بطالبان وصنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی ویهودی جندیشاپور طالب کتب علمی بودند و آنهم بسریانی ولی مردم بصره وبغداد سریانی نمیدانستند وطالب کتابهای فلسفی والهیات بودند وبرای آنها بعربی ترجمه می گشت.

نخستین نامی راکه ابن ابی اصیبعه بما میدهد شیرشوع بن قطرب جندیشاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه بسریانی میخرید ودیگر صدرالاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری ازکتبی راکه دانشمندان نصرانی ترجمه نموده‌اند بنام اوست.

میگویند محمدبن عبدالملک الزیات هرماهه دوهزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب بدانشمندان ومترجمان وکاتبان میپرداخت ونویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشته‌اند.

ازآثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع برچندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیزمهم وشگفت انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندیشاپور چون بدربار المنصور ببغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمودکه باعث تعجب اوودرباریانش گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده ومترجم مشهور ودانشجوی جندیشاپور برای تحصیل زبان عربی ویونانی ببصره ویونان رهسپار گردید، زیرا در جندیشاپور شهرمهم ومرکز فرهنگ ودانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی دربغداد یا خوزستان بسیار مشکلترمیبود. جندیشاپورپناهگاهی بود برای دانشمندان که درمواقع احتیاج بدانجا روی میآوردند. بختیشوع سوم وپزشک المتوکل، المستعصم والواثق خلفای عباسی چون غمازی وتوطئه دشمنان رامشاهده کردباجازه خلیفه بجندیشاپور برگشت.

جندیشاپور وبیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه ایست که بعدها درقلمروکشوراسلامی مانندبغداد، کربلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند وغیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغدادبسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت ودانشگاه جندیشاپور تا سالیان درازکارکنان بنگاههای پزشکی وفرهنگی عربها راتربیت مینمودبنابراین اگربگوئیم بنگاهها فرهنگی ودانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی وترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده‌ایم. ازنوشته وشکایت اسدبن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی دردوران کثرت بیماری به او مراجعه نمی نمودند دیده میشودکه مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند. چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل ازتحصیل طب بلکه قبل ازتولدم مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست. اگر بجای نام اسدمرا سلیبه، مرائیل، یوحنا یابیره که نامهای آرامی وسریانی است موسوم میساختند وبجای کنیت ابوالحارث کنیت ابوعیسی، ابوزکریا، یا ابراهیم راکه نامهای نصرانی ویهودیست میداشتم وزبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندیشاپورمیبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند.

بقول الکودواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون ازمرزخلفای بغدادمانند مصروشام نیز بین عربها معمول گشت وآنها نیز بیمارستان یامارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیاروثابت. بیمارستان سیار با پزشک حاذق ودارو وآلات وادوات خود همیشه درحرکت بود ودرجاهای مورد نیازبرای مدت معینی مکث میکرد.

کلیه دانشجویان پزشکی آنعصر درصغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندیشاپور راطی کردوبرزویه درهفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در۱۱سالگی بتحصیل طب مشغول شدند وهمینطور دیگران.

کلیه عربها علم وفرهنگ راحق بیگانگان میدانستندوبآن توجهی نداشتند وفکرشان شکار وپیکاربود وامور علمی رابموالیان (غیرعرب) وا میگذاشتند که باذوق آنها موافقت داشت ودرآن سرآمد بودند. عربها ازپیشرفت وترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم ودانشی نیاورده بودند تابمردم عرضه دارند وبالطبع میدان وسیع علم ودانش را بملل بیگانه سپردند وخود بحدیث وتفسیر قرآن پرداختند. بنابراین شگفتی نیست که ایرانیان بواسطه فخر بیجای عربها وهوش فطری ودانش وفرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تادوره شهرت جندیشاپور بازیگر میدان علم وفرهنگ بخصوص طب وداروسازی بوده‌اند.

ابن الاخوه درسال ۷۳۰ ه مینویسد "پزشکان غالب شهراهل ذمه یعنی زرتشتی، یهود وترسا میباشند. اینهاکسانی‌اند که‌گواهی آنها درمورد داروسازی وطبابت دردادگاه ومحضر شرع پذیرفته نیست. مسلمانان باداروساز وطبابت سروکار ندارند وهمه درپی تحصیل الهیات وفلسفه ومنطق میباشند. شهرپراست ازمفتی که دربرابر پرسشهای شرعی وحقوق فتوی میدهند."

بقول صاحب المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب وخارجیان وجود داشت عربهای بادیه‌نشین کم کم ایرانی شدند وایرانیان با فرهنگ وهوش برای چاپلوسی بعرب خودرا عربی ساختند این روش دربخش طب ودار وسازی کاملا "مشهود است . پزشک ایرانی تالیفات خودرا بافکر وزبان عرب تدوین میساخت وعیادت ومعالجه را نیز باذکر بسم الله آغاز میکرد .

توضیحی برگوشه‌ای ازتاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس ازگردشهای گاه‌گاهی درهند مجله هوخت شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود . مقاله مفصلی ازدانشمند محترم آقای محیط طباطبائی درمورد شاه عباس وزرتشتیان کرمان نظرم راجلب کرد . که لازم آمد برآن توضیحی بنگارم .

بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بودکه دربسط مرزایران وآبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها ، راهها وکاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید .برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی ازارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری ۲۳ هزارنفر ازآنها راازخانه‌وکاشانه خود دور کردوبایران آورد وجمعیتی را دراصفهان وجلفا مستقر گردانید ، سپس متوجه زرتشتیان شد ، عده بسیاری راازیزدوکرمان باصفهان کوچانید و درگبرآباد نزدیکی جلفا جای داد . بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پریشانی داشتند درزمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فناتیک وخودخواه قتل عام گردیدند . جمعی باآتش مقدس فرار وبیزد پناهنده شدند . بقیه که تاب وتوانائی نداشتند اسلام آوردهازآتش قهرهم میهنان نجات یافتند . اینک گبرآباد بنام حسین آباد ومردمش بجدید الاسلام معروفند .

صدور فرمان تعقیب وکشتار نقطویان بیگناه که یکی از فرق ۷۲ گانه اسلامند بواسطهٔ نفوذ علماوناشی ازتعصب اوست . قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبرشاه درکشور پهناور هند بخود مشغول بود وفکر تسخیر یاحمله بایران بسر نداشت .

شاه عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که درمحرومیتهای سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب دینی آنها بخصوص جاماسب نامه که بواسطه پیشگوئیهای مندرجه درآن شهرت خاصی دارد ودرکتب زیج ونجوم بآن اشاره شده ستم روا داشت غافل ازآنکه :

اگرزباغ رعیت ملک خورد سیبی — برآورند غلامان اودرخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب وآثاردینی خویش را مثل جان دوست میداشتندوچون عمال شاه عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنابراین مامورین بمصداق قول شیخ دست بستم وکشتار وغارت زدند .

اکبرشاه گورگانی پادشاه هنددرجمع کتب وآثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشا بود وجویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود . بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند . لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازدویحتمل شاه عباس برای ارضای خاطر اودرجمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده باشد . یک رسالهٔ خطی بنشانی (R84) محفوظ دربنگاه خاور شناسی کاما ، بمبئی صورت یکصدونه کتاب باموضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده‌است ، درصفحه آخری برای جلب نظردروسط دایرهٔ بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده‌است " تواریخ شیدآئین ـ جمشاسپ نامه ـ آئین خسروی ـ آئین بهمنی ـ باستان نامه ـ تواریخ یزدانیان ـ این شش کتابها راکه برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود ـ نقل ازمکتوب ایران ."
کاتب نام وتاریخ مکتوب رانداده است .

کلیهٔ زرتشتیان مردمی هستندنمک شناس ، مهربانیهائی که شاه عباس نسبت بآنها کرده فراموش ننموده‌اند واوراستائیده‌اند و درعین حال موقعی که بگرد آوری کتابآنها پرداخت بعد ازوفاتش درنامه‌های خودببرادران دینی درهنددرد دل نموده‌اند . ذکر آن نبایستی سیدجلیل القدری راازتحقیق بازدارد .

بقرار تحقیق درطی مدت سیصدسال بیش از۲۲ مکتوب اززرتشتیان ایران بهند رفته است وشماره آن آنچه تاکنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که ازاونقل قول نموده ناقص میباشد . هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت درفکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد ، خان بهادرپاتل باین امر منصوب گشت واونخستین جلدپارسی پراکش رادرسال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود . پاتل برای انجام این امرمهم میبایست اسناد واوراق ونامه‌های قدیمی ومکاتیب گوناگون گذشته راکه درتصرف افرادجماعت بود ملاحظه ومطالعه نماید . انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

ازپارسیان مقیم گجرات وبمبئی خواهش کرد اسناد واوراق ومکاتیب قدیمی موجود درخانوادهٔ خودرا بانجمن وام دهند وپس ازاستفادهٔ لازمه دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خودرا دردسترس پاتل گذاشتند وجمعی هم نگذاشتند . پس ازدرگذشت پاتل آقای پی ماسترمامور انجام این مهم گردید . پی‌ماستر مقداری دیگر از مکاتیب ومدارک قدیمی راجمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش راتدوین کرد. در فهرست مکاتیب‌واصله ازایران که‌نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است واینجانب عین آنرا ازکتاب‌ایشان بنـــام (The Early History of the Parsis) درصفحه ۳۰۲-۳ فرزانگان زرتشتی نقل نموده‌ام . اینک آقای بیلیموریا پس ازدرگذشت پی‌ماستردرکار تدوین پارسی پراکش میباشد .

هنگامیکه اینجانب درکارتدوین فرزانگان زرتشتی بودم . کتابداربنگاه خاورشناسی کاما مقدار زیادی ازمکاتیب پارسی که پهلوی آنها بودبرای‌استفاده اینجانب‌ودرضمن‌تهیه فهرست‌برایم آورد واظهار داشت‌کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است . چون نامه‌ها را بازکردم دیدم کرمهای مخرب‌آنراخراب وازحیز انتفاع خارج ساخته وتهیه فهرست‌ناممکن است . بدینطریق درهوای مرطوب هندبسیاری ازکتب نادرخطی ازبین رفته‌است .

اماراجع بنامه مورخه بهمن‌واردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی که‌محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است‌بنشانی (S.B.248)درکتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزوکتبی که‌وارث شهریارجی باروچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است . نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده درمجموعه روایت معروف‌برزوکامدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربد ایدلجی انتیاضبط میباشد و بدبیرستان سرکاوسجی جهانگیردرنوساری هدیه گردیده است . این‌نامه چون پرازعناوین وطولانی بود فشرده مطالب‌آنرا در فرزانگان زرتشتی آوردم . اینک رونوشت‌آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستم که اگر چنانچه صفحات‌مجله اجازه داد هئیت‌تحریریه آنرا بچاپ‌رساند. کتاب مجموعه درزیر رونوشت‌آن نامه بگجراتی نوشته‌که‌اصل مکتوب‌درنوساری نزد دستور جمشیدجی جاماسبجی میباشد .

شمس‌العلما دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین‌خاورشناسان مغرب زمین شهرت‌خاصی دارد ، درروایت‌دارا ب‌هرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی دردیباچه خود بانگلیسی برآن‌کتاب‌درصفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ یزدگردی مورد مذاکره راداده واینکه شاه‌عباس‌نسبت‌بزرتشتیان چنانکه در فرزانگان زرتشتی آمده ستم رواداشته‌وکتابهای دینی آنهاراغارت‌نموده سخن میراند وبعلاوه درصفحه ۴۵ همان کتاب بخشی ازنامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف‌اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی میباشد وازایران بدستور ماهیار ودستور هوشنگ ودستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی وباترجمه انگلیسی ضبط نموده‌است . چندسطری رادرزیربرای مزید اطلاع خوانندگان وامیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست "احوال ایران زمین درغایت‌پریشانی وآشفتگی وگرانی وتنگی طعام وظلم وتعدی آنچنانست‌که شرح دراین‌طومار نمیگنجد مگر که پادشاه دین ودنیا پناهی بظهور رسد . " متاسفانه دکتر مدی تاریخ این‌نامه راضبط ننموده است .

درمورد عنوان ملا کلیه بهدینان باعنوان ملا خطاب‌میشده‌اند وپیشوایان دینی بعنوان دستور وموبد یاهیربد .

اماراجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست‌داشته‌ام وقسمت‌آخری آن از " ثانیاً الخ " الحاقی ازطرف‌اینجانب‌نیست‌وچنانکه درصفحه ۲۸۷ فرزانگان نوشته‌ام بنشانی (F45)درکتابخانه مهرجی رانا ، نوساری ضبط است . این قسم الحاقی نوشتن درنامه‌های ایران دیده میشود . این نامه‌ها درحضور انجمن و دستوران درخانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگردیده ودریک روز تمام نمیشده . درنامه‌ئی که بدستور ماهیارودستورهوشنگ وغیره نوشته شده ودرصفحه۴۶۲ جلد دوم روایت‌دارا ب‌هرمزدیار ثبت‌است‌پس از امضا مانندنامه۱۰۱۹ که ازبهدینان کرمانزمین‌است‌یحتمل‌آنها دریزد بوده وبعدازامضای موبدان بانضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند .

ویاآنکه بخشی ازنامهٔ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر درفهرست خویش‌ریز دونامه ۱۰۰۵ میدهد وشاید نامه‌دومی ازکرمانزمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است .

برفرض که بخش‌نامبرده الحاقی وازنامه مذکور نباشد درهرحال ازنامه‌هائی است‌که‌ازایران بهند رسیده وپارسیان‌آنرا درمجموعه‌های خود ضبط نموده‌اندو حاکی خبر کتاب گیری شاه‌عباس میباشد ودکترمدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده‌و گیتی نوردان‌خارجی هنگام گردش‌درایران اززبان ساکنان محل‌شنیده ودرسیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند .

درمورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسروکه‌درکرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب‌شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان‌کرمان درآن دورهٔو زندگانی درتحت‌فشار ومحرومیتهای سخت‌که فاقد هرگونه اختیار بودند وحتی ازاقامت‌درشهر ممنوع بودند وبیرون دروازه شهرزندگی میکردند خودزرتشتیان بهتر میدانند . توضیح این مسئله سخن بدرازاکشاند . خوانندگان محترم‌برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ – ۵۴۶ فرزانگان زرتشتی مراجعه نمایند .

شگفتی محقق محترم از اینکه چرا اخلاف دستور کیخسروکتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده‌اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنهائیکه اجبارا " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند. دراینصورت خبرداراشی مخفی وگل گرفته آیا درحافظه‌ها میماند ویاکسی درفکرآشکاراکردن آن برمیآید ؟

نصرالله‌خان سردار موصوف‌درکرمان توقف‌ننمود و بدون تسخیر یزدباقشون محمود مستقیما " باصفهان رفت وشهررا محاصره کردند چون ارمنیها مانند زرتشتیان تحت‌فشار بودند وبمفاد دلسوخته حال دلسوخته میداندنسبت بآنها مهربانی ودلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنی‌ها ذکر خیراوباقیست . درآن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام دراصفهان نبودندوخوداونیزدرکرمان نبودکه‌درخدمت آنها جانفشانی نماید وهمیشه درمیدان جنگ بودتادرمحاصره شیرازکشته‌شد. امادرمورد مقبره اوکه‌محقق محترم میخواهد اورازرتشتی نشمارد، باید دانست‌که شاهان وبزرگان زرتشتی همه دخمه‌های تن بتنی داشته‌اند واین‌گونه دخمه‌های انفرادی دراطرافاصفهان زیاد است .

آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش ببسیاری ازدخمه‌های انفرادی برکوههای اطرافاصفهان برخوردنموده‌است نگارنده تعریف‌آنرا زمان ورود باصفهان درسال ۱۹۵۴ میلادی وآشنائی باایشان اززبان خودشان شنیده‌ام .

درمورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل‌نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود درفرزانگان آوردم وبواسطه سستی ابیات ازدرج همه آن خودداری نمودم وغرض ومرضی نداشته‌ام که ابیات شاه‌عباسی رابیندازم .

درپایان ازطول کلام پوزش میجوید درآینده نیزدراین‌باره ازاشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

فصلی ازتاریخ زرتشتیان پس‌ازاضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزمرهٔ زرتشتیان بوسیلهٔ مورخان اسلامی درمورد وقایع مربوط بپارسیان وبخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان درایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هـ) وتسلط کامل‌تازیان برایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور باجبار بگوشه‌فراموشی خزید . فرمانروایان بی بهره ازادب وفرهنگ وایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه ومذهبی وادب‌ایران رازاید دانسته ، نابودکردنش رااولی دانستند . تحقیر ایرانیان وتکریم اعراب فرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن ونوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن ومتخلفین محکوم باعدام میشدند. بگفته صاحب‌بیست مقاله قزوینی مامون عباسی (۲۰۰ – ۲۱۸ هـ) باوجوداینکه ازمادرایرانی ودامادایرانی بود و باوجود علاقه ومحبت نسبت بایرانیان‌که‌اورا بخلافت رسانیدند ، آنگاه که‌در مرو روز عیدرمضان شاعران مدیحه‌های عربی برای اوخواندند، پرسید آیاکسی فارسی گودراین مجلس موجوداست ، جوانی بلند شد وقصیده‌فارسی درستایش‌او بسرائید ، پس‌ازپایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون درهمان مجلس سرازدست داد .

قتیبهٔ‌بن‌مسلم (۸۹ – ۹۱ هـ) بگفته ابوریحان بیرونی بافتح خوارزم کلیهٔ دانشمندان آنجارااعدام وکتب وآثار ادبی ودینی وعلمی آنها را بسوزانید ومردم بواسطهٔ پراکندگی وآوارگی ، زبان خودراازیادبردند . بگفته دولتشاه سمرقندی ، امیرعبدالله‌بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ هـ) باصدور فرمانی ازهریک اززرتشتیان قلمرو خود یک من‌کتب وآثار دینی و ادبی وعلمی آنها رابخواست وبسوزانید وهرکس‌که نداد جانش راباخت .

بگفته صاحب‌تاریخ تباهی فارسیان " درهرگوشه وکنار سلاطین‌اسلام‌بتباهی زرتشتیان وکتب‌مذهبی ایشان میپرداختند منجمله درزمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست‌کردکه‌ویرا اذن‌دهد تاازکتابخانه‌که‌ازفارسیان درنینوا باقی است ، برخی ازنامه‌های علمی وعملی که قوام دولت وسلطنت وقواعد سیاست وریاست وحکمت است بعربی ترجمه کند . معاویه پس‌از آنکه بربودن آن کتابخانه اطلاع یافت امرکرد تاآنرا آتش اندرزدندوبسوزانیدند که‌ورقی

از آن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجا را بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تا مدت دویست سال واندی ، با قهروغضب ووسایل گوناگون درمحو ملیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه درمصروسوریه وشمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، در ایران با یاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی ازخلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان درطی هزارها سال کشور داری بما احتیاج نداشتندوما کمتر ازصدسال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تازیان درترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر ویا تطمیع بمقام وجاه وزروسیم واستعمال روزمه اسلامی درثبت رویدادهای روز بغایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته های خودرا بزبان عربی تالیف نموده وآنرا غنی ساختند . بسیاری از ایران پرستان . دربیرون انداختن بیگانگان ازکشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی ومواجه با مخالفتهای خودیوبیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ - ۲۰۱ ه) طرحهای بزرگی درتبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه غدر برادران خودکه بوعده های دروغ و مکر اعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردیدوسر ازدست داد . بابک خرمی که دربخش آذربایجان دم از استقلال میزد وسالیان دراز سپاه اعراب را بیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسرکاوس پادشاه اشروسنه خراسان که دردربار خلافت میزیست وبا او دم ازیگانگی ودوستی میزدو اورا درپیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شدوبدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفارکه درترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطهٔ مرگ ناتمام ماند . مرد آویژزیار (۳۲۶- ۳۱۶ ه) که آهنگ برچیدن دستگاه خلافت وخراب کردن بغداد برسرخلیفه وتعمیر بارگاه انوشیروان وپایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطهٔ خیانت نزدیکان خود که خویشتن را بزروسیم خلیفهٔ بغداد فروخته بودند ، درحمام کشته گردید . بسا ازبزرگان وایرانیان باستان دیگر در همین راه جان ازکف دادند که ذکرهمه سخن بدرازا کشد .

بنابرآنچه دربالا گفته شد ، اعراب درمحو ملیت ایرانی ونابودکردن آثار ونفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، بازهم درگوشه وکنار ، وقایع وحوادثی را

میبابیم که باروزمهٔ زرتشتیان درکتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان ویاسیدبوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تا سال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسدودلیلی است براینکه نفوذواقتدارزرتشتیان درآن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی درذکر چنین وقایع . روزمهٔ زرتشتی را نیزباتفاق روزمهٔ اسلامی یادنموده اند . درهمه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است وازسنهٔ یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری درمیان نیست ،وخود برهانی است که سنهٔ جعلی یزدگردی درآن بخشها معمول نبوده . چنانکه چندین سال پیش درنامه هوخت آورده ام سنهٔ یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ربیع الاول سال ۱۱هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، درطی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما دراین فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تا سده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی درذکر وقایع بکاررفته است . دربخشهائی که روزمهٔ زرتشتیان باتفاق روزمهٔ اسلامی درثبت وقایع بکاررفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان درآن روزگاران دربخشهای نامبرده میباشد . بهاءالدین محمدبن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف بابن اسفندیار وصاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ ه) ومولانا اولیاء الله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان (۸۰۵ ه) ونیز ظهرالدین مرعشی الاملی الطبری ازسادات مراعشه صاحب تاریخ تبرستان ورویان ومازندران (۸۹۳ ه) وحمزهٔ اصفهانی صاحب تاریخ سنی الملوک درآثار خود روزمهٔ زرتشتیان را یادت نموده اند . سلطان ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله دیلمی نیزهنگام زیار آثار تخت جمشید ، نام خودرا باروزمهٔ زرتشتیان بردیوار آنجا نقرکرده است واین خودنشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . درزیرصورتی است از وقایع یادشده باروزمهٔ زرتشتی :

ابن اسفندیار درمورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی ازقبل بنوالعباس بطبرستان ابوالخصیب بود . واول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روزدوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م)

روزورود حسن بن زیدمعروف بداعی کبیررا بساری درنخستین روزمسترقه پارسی بسال ۲۵۰ ه (۷۴۶ م) نوشته اند .

یعقوب لیث صفاربگفته ابن اسفندیار درهرمزدروزواردیبهشت ماه ۲۶۰ ه

(٨٧٣ م) رهسپا رسا ری شدوخروج ا وا زتبرستا ن چها رما ه بعددرشهریورما ه هما ن سا ل ا ست .

دا عی کبیرحسن بن زیدا لعلوی درروز٣ رجب برا بر شهریورما ه سا ل ٢٧٠ هجری (٨٨٣ م) درگذشت .

حمزه ا صفها نی درسنی ا لملوک روزکشته شد ن دا عی صغیرمحمدبن زیدا لعلوی را آسما ن وشهریورما ه برا برجمعه ۵ شوا ل ٢٨٧ هجری (٩٠٠ م) مینویسد .

محمدبن ها رو ن سرخسی روزتیروماه مهرما ه قدیم ٢٨٧ ه ا زگرگا ن روا نه تمیش وسا ری شد .

ا بوا لعبا س عبدا له عا مل ا میرا سمعیل سا ما نی درتبرستا ن ، درهرمزدروز وبهمن ما ه ٢٩٠ هجری (٩٠٣) دردشت تمنگا یا تفنگا بنا صرکبیرومحمدبن‌ها رو ن مصا ف دا د .

ا میرا حمدسا ما نی ، ا ما رت تبرستا ن را بسلام ترک دا دوا وبتا ریخ جمـا دی الاولی برا برروزا شتا دوآذرما ه ٢٩٧ ه (٩٠٩ م) رفت .

مردم آ مل در ٢٢مهرما ه ٢٩٨ هجری برسلام ترک شوریده ا ورا ا زآمل بیرو ن کردند .

ا سفا ر پسرشیرویه در٢۶ ذیقعده ٣١۶ هجری برا برا شتا دروزوآبا نما ه در طا لقا ن کشته شد .

مردآویز پسرزیا ردر٣ربیع‌الاول ٣٢٣ ه برا برباآبا ن روزوبهمن ما ه درگرما به ا صفها ن کشته شد .

بگفته میرظهیرا لدین مرعشی روز٣ شنبه ١۴ شوا ل ا ول مهرما ه قدیم سنه ٨٧١ هجری (١۴۶۶میلادی) ملک کا وس دعوت حق را ا جا بت کرد . بفرما ن سیدسلطا ن محمدپا دشا ه ما زندرا ن ، ا میرکیا سیدبرا درسلطا ن با تفا ق جمعی ا زبزرگا ن وخود مورخ میرظهیرا لدین برا ی ا دا ی مرا سم تسلیت بملک جها نگیروسا یـر فرزندا ن ملک کا وس وبرا درش ملک ا سکندرروزپنجشنبه ١۵ ذیقعده موا فـق ا ول آبا نما ه قدیم سنه ٨٧١ هجری متوجه کجور شدند . ملک کا وس ا ستندا رروپا ن بودوسی‌ودومین پشت مستقیم ا و بجا ما سب برا درقبا د پدر ا نوشیروا ن میرسد .

بگفته صا حب‌ا قلیم پا رس درتخت جمشید (پرسپولیس) بردیوا رپنجره بیـن ا یوا ن وتا لار ا زجا نب مشرق کتیبه عربی زیربخط نسخ نقرگردیده " حضرة شا هنشا ه ا لمعظم ملک ا لملوک محیی دین وغیا ث عبا دا له وقسیم خلیفة ا لله ا بوکا لنجا ربن سلطا ن ا لدوله معزا میرا لمومنین ا طا ل ا له بقا ئه هذا ا لمکا ن روزبهمن مـن ما ه آبا ن سنه ثما ن وثلثین وا ربع ما ئة متوجها" با لطا لع ا لاسعدا لی کرما ن وکان حضره فی سنة ثما ن عشره وا ربع ما ئه وهی سنة ا لفتح بفا روق ".

کتیبهٔ با لاحکا یت ا زدوبا رحضورا بوکا لنجا ردرتخت جمشیدمینما یدیکی‌در روزبهمن وآبا نما ه سا ل ۴٣٨ هجری (١٠۴۶ میلادی) که عا زم کرما ن بـوده و کتیبه فوق را نوشته ویکبا ردر٢٠ سا ل پیش ا زآ ن بسا ل ۴١٨ هجری که سـا ل پیروزی آ ن شهریا ر درفا روق بوده ا ست .

دا نشمند معا صر آقا ی علی سا می درکتا ب آثا رتا ریخی مرودشت ،ضمـن توضیح دربا ره ویرا نه ها ی شهرا ستخر مینویسد که محیی ا لدین ا بوکا لنجـا ر فرزند فنا خسروعضدا لدوله درسا ل ٣٧٢هجری بفرما نروا ئی فا رس رسیدو بـدستور ا ودرسا ل ۴٣۶ هجری شهر ا ستخر را خرا ب وبرج وبا روی آنرا با خاک یکسـا ن نمودند وسا کنین آنجا را بکلی بشیرا ز کوچا نیدند .

چترا پا تـی شیوا جـی

نسب نیا کا ن شیوا جی ملقب به چترا پا تی (ظل ا لله)
مرددلیروبیبا ک وما جرا جووبنیا ن گزا رسلطنت مرا ته
درهندوستا ن ، بگفته تا ریخنویسا ن هندبپا دشا هـا ن
سا سا نی میرسد .

چترا پا تی شیوا جی‌پورسا هوجی ا زگروه بهونسله ،یکی‌ا زکشا ورزا ن دلیروبیبا ک و متهوروما جرا جووبنیا ن گزا رسلطنت مرا ته میبا شد .شیوا جی‌درطی‌زندگی پرمـا جرا و پیکا رها ،روح‌دلیری‌وسلحشوری‌را درعروق مردم ا ستا ن فعلی مهـا را شترا دمید ،مردمیکه کشا ورزا ن آرام وزحمتکش وتوسری خوربودندوهرگونه زجروآزا روهتک شرف‌ونا مـوس و خرا بی‌وبی‌ا حترا می‌نسبت بمعا بدشا ن راکه‌سردا را ن وسربا زا ن وفرما نروا یا ن خا رجی برآنها وا ردمیآوردندبا خموشی متحمل میگشتند . فقط کوهسا رنشینها رزمی‌وتیرا ندا ز وژوبین ا ندا زما هربودند .

برگها ی زرین تا ریخ مرا ته ،ویژه‌پیروزیها ی شیوا جی ا ست ، دلاوری که‌دولـت نیرومندگورگا نی معروف‌بمغول وا ورنگ زیب‌سلطا ن جبا رآ ن خا ندا ن وسردا را ن مجرب ورزم دیده‌وآزموده‌ا ورا پریشا ن وبی ا عتبا رسا خت . ا ینک که‌مردم هنـد بـآزا دی وا ستقلال رسیده‌ا ند ،شهرها ی‌مهم ا ستا ن مها را شتروا ستا ن نشین آ ن شهربا زرگا نـی و صنعتی بمبئی را با مجسمه‌ها ی بزرگ ا ین فرزنددلیروما جرا جوی خودکه‌ضربا ت سهمگین بمنا طق نیرومندقلمروسلاطین مغول وا ردسا خته‌ا ست آرا سته‌ا ند .

بگفته علی‌ا برا هیم خا ن صا حب‌تا ریخ مرهته‌ریا ست مرهته‌با خا ندا ن بهونسلـه میبا شدونسبت آنها به‌را جه‌ها ی ا ودیپورمیرسدکه‌لقب‌را نا دا رند .را نا ی متقدم بقول

مشهورا زا ولادا نوشیروا ن بوده . بهنگا میکه‌سپا ه‌ا سلام ا یرا ن را زیروروکردند ،ا ولاد ا نوشیروا ن بهرجا نب‌پرا کنده‌شدندویکی‌ا زآ نها بهندا فتا دوبمنصب‌را جگی‌ا رتقا یا فت ا لحا صل یکی‌ا زا ولادرا نا ،بنا برنزا ع وخصومت ا خوا ن خود ،سرزمین ا ودیپوررا گذا شته بکشوردکن رفت ودرکرنا تک مقیم گشت .بزرگا ن دکن نظربجلالت دودما نش طــرح خویشی با وی‌درا فکندند . فرزندا ن ا ودوگروه‌شدندیکی ا نتولیه‌دیگری بهونسله .

بنا برگفته‌علی‌ا برا هیم خا ن،خون ا یرا نی درعروق شیوا جی جا ریست که‌نسب‌ا و بوسیله‌نیا گا نش با نوشیروا ن شا هنشا ه معروف‌سا سا نی میرسد . ما درا ین موردبا ذکرگفتا رتا ریخنویسا ن دیگردربعدصحبت خوا هیم دا شت .

نام سا هوجی پدرشیوا جی‌پهلوا ن گفتا رما ویکی‌ا زا فرا دخا ندا ن بهونسلــه‌که بکشا ورزی مشغول بود ، نخستین با ردرسا ل ۱۶۲۸میلادی دربرگها ی تا ریخ ثبـــت گردیده ا ست وآ ن هنگا می بودکه‌فتح‌خا ن وزیرخا ندا ن سلطنتی نظا مشا هی‌درا حمد نگر، ا ورا بتعا قب‌سپا هیا ن شا هنشا هی مغول،ما مورغا رت وچپا ول خا ندیش شرقی سا خت بحرا ن ا وضا ع سیا سی روزگا روکشمکشها ی با دولت مغول وتها جما ت مستمرسپا هیا ن بیجا پوری،رشته‌شیرا زه‌ا مورسلطنت نظا مشا هی را ا زهم گسیخته‌وفرصت خوبی بدســت سا هوجی که‌مبرز ،ورزیده‌وکا ردیده‌بوددا دتا سروسا ما نی‌با وضا ع درهم وبرهم وپریشا ن خودبدهدودهستا نی چندا زقلمرونظا مشا هی را ما لک گردد .

تولد شیوا جی

چترا پا تی شیوا جی دومین پسرا زنخستین با نوی سا هوجی بنام جیجی‌با ئی در دهم آوریل ۱۶۲۷قدم بعرصه‌وجودنها د . بگفته‌صا حب‌تا ریخ مرهته ،سا هوجی ا زقــوم بهونسله نخست درزمره‌ملازما ن برها ن نظا مشا ه ا نسلاک یا فته بعدا زآ ن درسلــک ا تبا ع‌عا دلشا ه‌که‌فرما نروا ی کوکن بودداخل گشته‌شرا یط خدمت بتقدیم رسا نید .

بسا ل ۱۶۳۷ بخش پونه‌وغیره درجا گیر (ا ملاک) خودیا فت ودرآ ن بخشها بــآ بیــن زمیندا ری بنا ی توطن گذا شت ودرآ خرعمربنوکری‌شا هجها ن پا دشا ه‌گورگا نی سرما یه ا فتخا را ندوخته‌ملازم رکا بشدوشیوا جی پسرش درجا گیربود .

شهرپونه‌که‌ا ینک بعدا زبمبئی مرکزا ستا ن مها را شترا بشما رمیآ یددرآ ن روزگا ر روستا ی مخروبه‌ا ی بودوبا شندگا ن آ ن بسیا را ندک وپرا کنده‌وخا نه‌ها ی پوشا لــی ، مسا کن آ نها را تشکیل میدا د . مبا شرسا هوجی درآ با دا نی پونه‌ا قدا ما ت مجدا نه‌بعمل آ وردومزا رع وبا غا ت عا لی ا حدا ث وبنا ها ی رفیع برا ی ا قا مت ا ربا ب‌خودسا ختما ن نمود . پس ا زمسا فرت سا هوجی ا زپونه‌وا شتغا ل ا ودرپیکا رها ی ا برا هیم عا دلشا ه ، با نویش جیجی‌با ئی با تفا ق کودک خردسا لش شیوا جی بسرپرستی مبا شرا ملاک درآ نجا

میزیستند . شیوا جی تربیت یا فته‌ما دردا نشمندومبا شردلسوزپدرخویش میبا شد . درتمام مدت عمرلذت مهرومحبت پدری را نچشیده‌ا ست .

بگفته‌سرکا ر‌صا حب‌تا ریخ شیوا جی،شیوا جی‌بسا ل ۱۶۳۸ وا ردپونه‌میگرددو۱۱ سا ل بعدهنگام وفا ت مبا شرومربی خویش،رتق‌وفتق ا مورا را ضی ومزا رع‌را خودبدست میگیرد ،درحا لیکه‌پدرش درمیدا ن پیکا رها وتها جما ت گونا گو ن روزگا رخودرا بسر میبرد . بگفته‌سرکا ر ،شیوا جی نیزما نندا کبرشا ه‌وحیدرعلی‌ورا نجیت سینگ پا دشا ها ن بزرگ هندبیسوا دوا می‌بوده‌ا ست . بگوا هی کا رمندا ن شرکت با زرگا نی‌شرقی‌ا نگلیسی که‌درآ ن روزگا ردرهندبسر میبردند ،عرا یضی‌که‌به‌پیشگا ه‌شیوا جی تقدیم میگشت بدست وزیرمیدا دتا برا یش بخوا ندوتا کنو ن هیچگونه نوشته‌ا ی بخط خودا ودیده‌نشده‌ا ست ا ما شیوا جی هوش وذکا وت فرا وا نی دا شت وغا لب‌مندرجا ت کتب‌دینی ودا ستا نها ی حما سه‌ا ی را که‌بگوشش میخوا نده‌ا نددرحفظ دا شت .

هنگام بیما ری دوسا له‌ا برا هیم عا دلشا ه که‌بمرگش پا یا ن یا فت ،آ تش‌آ شوب وشورش درسرا سرقلمروسلطنت ا وشعله‌ورگشت وسربا زا ن وسردا را نی را که‌برا ی‌حفــظ قلاع‌ونگهبا نی مرزها گذا شته‌بودند ،بوا سطه‌نبود ن کا رفرما ونرسید ن جیره‌وآ ذوقــه آ وا ره‌گردیدند . ا زطرف‌دیگرسردا را ن سپا ه‌دولت مغول با وا ردسا ختن فشــا ربــر عا دلشا ه وتها جما ت پی درپی،بخش مهمی ا زقلمروسلطنت ا ورا با نضمام دهستا نها ی متفرقه‌سا هوجی پدرشیوا جی را که‌دربخشها ی‌دیگردا شت بین خودوسلطا ن بیجا پــور تقسیم نمودند . شیوا جی که‌مردبیبا ک ومتهوروما جرا جووورزیده‌بوددرآ نحا ل فرصت ها ی یا فته‌سربطغیا ن وتمردبرا فرا شته‌ا طرا فیا ن را بدورخودجمع سا خت وا کثرقلاع‌وبا رو معتبرا برا هیم عا دلشا ه‌که‌خا لی‌ا زسپا هیا ن محا فظ وآ لات دفا ع بودبتصرف‌خوددرآ ورد

بگفته‌ظهوری صا حب‌محمدنا مه ،ا قدا ما ت شیوا جی دربسط متصرفا ت خود ،بوا سطه توقیف‌نا گها نی پدرش سا هوجی بوسیله‌مصطفی خا ن ا میرا لامرا ی بیجا پوروغصب‌ا را ضی وا ملاک ا ودربخش جنوبی کشوربحا ل ا یست درآ مد . شیوا جی برا ی نجا ت پدربفکــــر ا فتا دوچا ره‌را منحصردرجلب‌دوستی وحسن نظرشا هجها ن شا هنشا ه‌مغول نسبت بخویش وخدمت دربسط قلمروسلطنت ا ودیدکه‌با سلطا ن بیجا پورروا بط حسنه‌ندا شت .لـــذا بشا هزا ده‌مرا دبخش که‌ا زجا نب‌پدردردکن نیا بت سلطنت را دا شت متوسل گـــردیدو پیشنها دحا ضری خودرا درخدمت بشا هنشا ه‌با وگوشزدکردودرضمن وسا طت شا هنشا ه‌را در نجا ت پدرش ا زچنگا ل سلطا ن بیجا پور تقا ضا نمود . شا هزا ده‌مرا دبخش بغیــرا ز وعده‌ها ی زبا نی،بشیوا جی همرا هی نکرد ، تا آ نکه‌سلطا ن بیجا پورپس ا ز چندما هــی بنا بمصا لح سلطنتی خویش ، سا هوجی را با گرفتن پیما ن وفا دا ری وتعهدپردا خت مبا لغی هنگفت برا ی آ زا دی ا ززندا ن رها کرد .

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوجی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنهاد خود را لازم ندانسته به پیروی از فعالیتهای دولتین مغول و بیجاپور تکه‌هائی از قلمرو سلطنت نظامشاهی را متصرف گردید. بگفته علی ابراهیم خان "چون علی عادلشاه بسلطنت رسید بواسطه صغر سن، خبرگیری ملک چنانکه باید نتوانست. لذا زور و قوت شیواجی دوچندان شد، و سایر قلاع کوکن را بتصرف درآورد و نیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا و آماده ساخت و از متابعت علی عادلشاه بی‌محابا سرباز زده شروع بتاخت و تاز و تاراج نواحی و اطراف کوکن کرد."

درآن اوان شاهزاده اورنگ زیب از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشید تا او را برسمیت شناختن متصرفات تازه خود وادار سازد که از علی عادلشاه تسخیر کرده بود ولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنابراین پس از چندی بخشی از سواران جنگی خود را، برای تهاجم و غارت و چپاول قلمرو دولت مغول در دکن اعزام داشت و آنها نیز مأموریت خود را با تهور و جسارت بی‌اندازه انجام دادند و تا دروازه احمدنگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعان از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را در شمال بچاپید و زر و سیم و جواهر و اموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع از قلمرو خویش و حفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجاپور پیمان مودت بست و باتفاق یکدیگر برخلاف شیواجی به پیکار پرداختند. شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، و ارتفاعات کوههای صعب المرور کشانید و رستم و افضل خان بزرگترین و قهارترین سرلشکرهای سلطان بیجاپور را با مهارت و تدبیر قتل، و غنایم بیشماری بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنادر را متصرف و راههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته علی ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جهازات است برگشاد و رفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیر که در اماکن متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جاده پرخاش پیمودن گرفت. حضرت خلدمکان که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با امیرالامرا شایسته خان صوبه‌دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد." هرچند امیرالامرا سعی و تلاش بسیار بکار برد کاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل و تهور و سرعت شگفتی که خاصه او بود بر لشکرگاه امیرالامرا شبیخون زد و درپی قتل شایسته خان در حرمسرای او داخل گردید ولی امیرالامرا بواسطه هوش یکی از کنیزان با جامه خواب فرار نمود و ابوالفتح خان پسرش در آن گیرودار کشته گردید و شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن و غنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین، شایسته خان را از سرلشگری معزول و پسر خویش شاهزاده محمدمعظم را رسماً بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب و سرلشگری و رتق و فتق امور و فرمان صلح و جنگ را براجه جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده او را روانه دکن ساخت. راجه جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلاع به تاکتیک جنگی شیواجی، در حملات و پیکارهای چندکه با او نمود، قلاع چندی را متصرف و قلمرو وی را تاراج کرده، او را مغلوب و بزانو درآورد. چنانکه شیواجی برای حفاظت جان و مال بقیه اتباع خویش درخواست صلح داد و با تخلیه چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمرشکن بدلخواه راجه جیسینگ مهر کرد و از بیچارگی لوازم اطاعت بجا آورد. راجه فرمان عفو تقصیرات گذشته او را از دربار شاهنشاهی در اگره بخواست و سنبهاجی پسر شیواجی را با خلعت زیبا و لقب پنجهزاری سرافراز نمود.

شیواجی پس از آنکه دغدغه خاطرش از ناحیه نیروی مغول آرامش یافت به حملات خویش بر قلمرو سلطان بیجاپور بیفزود. آباجی سندیو سردار را و شهر کلیان را مسخر ساخت چنانکه فرماندار شهر در گیرودار فرار فرصت بردن بستگان خود را هم ننمود.

سردار شیواجی یک دختر زیبا و خوشگل مسلمان را دستگیر و بشیواجی تقدیم کرد. دختر پریشان و مضطرب و از ترس ناموس رنگ باخته بود. شیواجی برای دور کردن ترس و خوفش گفت "اگر مادر من نیز چون تو وجیه میبود من هم مرد خوشگلی میبودم."

سپس او را با زینت و جواهر بیاراست و باتفاق پاسداران نزد خویشانش به بیجاپور فرستاد که در آنجا پناهنده شده بودند. بگفته خافی خان مورخ متعصب اسلام، دختر نامبرده عروس ملا احمد نوایت فرماندار کلیان بود و اخلاق نیکوی شیواجی را که برخلاف مهاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد، بسیار میستاید.

شیواجی با اصرار پی درپی راجه جیسینگ و وعده و پیمانهائی مبنی بر اینکه اگر ناصیه سای دربار شاهنشاهی گردد، اورنگ زیب شاهنشاه مغول او را با خلعت و جاه و مقام پیشین سرافراز میسازد و باحتمال قوی قلمرو مفتوحه او را دوباره باو مسترد میدارد، بالاخره برخلاف میل و تصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امور کشورداری در صورت غیاب همیشگی بسال ۱۶۶۵ م با پسرش سنبهاجی و برگزیدگانی از متابعان باگره و پایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود، از قضای روزگار ورود او بآنجا مصادف شد با نخستین جشن تولد شاهنشاه پس از نشستن برسریر شاهنشاهی در اگره، و جار و جنجال زیادی در دربار برپا بود. بواسطهٔ تاخیر شیواجی و ورود او بروز جشن، کسی از بزرگان دولت و هم شان با او و بواسطه حضور در دربار فرصت استقبال او را نداشت مگر یکی از سران ناچیز و مهماندار او و پسر راجه جیسینگ. شیواجی هنگام ظهر وارد دربار گردید و بزرگان و سرداران بنسبت مقام خویش رده بسته ایستاده بودند. شیواجی را اشتباهاً "در چندصف پشت سر دیگران و

درردهٔ سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر و ننگین بود نگاهداشتند و آنهم در جائیکه از نظر شاهنشاه مخفی بود. بعلاوه مهاراجه جسوانت سینگ که جلو او ایستاده بود، سرداری بود که در میدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان او کرده روی بگریز نهاده بود.

شیواجی از دیدن این حال بغرید و با غضب صدای اعتراض بلند نمود که مردی چون من پشت سر نابکاری قرار میدهید که در میدان رزم پشت خود را بسربازان من نشان داده است. این را گفته از دربار قدم بیرون نهاد.

پادشاه پس از اطلاع از پیش آمد چندنفر از بزرگان دربار را مامور کرد که شیواجی را آرام کرده و خلعت باو پوشانیده بدربار باز آورند. ولی مزاج گرم و تند شیواجی از سخنان نرم و عذرهای آنان آرام نیافت از رفتن بدربار و پذیرفتن خلعت سرباز زد. لذا بزرگان با سیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز و مسافرت دور و دراز که پیموده است دگرگون گردیده و از حال اعتدال بیرون است. بنابراین مهماندار بفرمان شاه، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد.

سرلشگر و سردارانی که در میدان آوردگاه از شیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند و هم بواسطه حسادت با راجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته و پیمانهای راجه جیسینگ باو داده بود بی اعتبار سازند. لذا گوش شاه را نسبت برفتار حق بجانب شیواجی در دربار و تهور بی سابقه او مسموم ساخته او را بر قتل وی ترغیب مینمودند. پسر راجه جیسینگ که سمت مهمانداری او را داشت بشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده‌های بسیار خوب مبنی بر نوازش و دلجوئی شاهنشاه از وی او را بدربار و اگره روانه ساخته است. اگر چنانچه شاهنشاه بفکر نابود کردن شیواجی است بهتر است اول او را (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی پردازد. اورنگ زیب برای تسکین خاطر او قاصدی بدکن اعزام داشت تا گزارش وعده و پیمانی را که راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد و در ضمن شیواجی را در منزل حبس نظر نمود و خانه‌اش را با پانصد سرباز مسلح محاصره کرد و چندین نفر نیز در خود منزل کشیک میدادند و او را از نظر دور نمیداشتند و در ضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود. بالاخره شیواجی در طی سه ماه حبس نقشه فرار خویش را طرح و عملی نمود و مسافت یکهزار میل را از اگره پایتخت اورنگ زیب تا راجگرد پایتخت خویش بیراهه و پیاده در مدت ۲۵ روز پیمود.

فرار شیواجی از اگره، اورنگ زیب را پریشان ساخت و مهماندار را او را زندانی و محافظانش را سیاست نمود. شیواجی پس از ورود بماوای خویش خود را تا سه ماه پنهان ساخت. پس از استراحت و بهبودی کامل خود را آفتابی و نقشه کین توزی از دولت مغول را طرح و عملی نمود و دو دفعه ناگهان و با سرعت شگفتی بشهر سورت پایگاه نظامی دولت مغول و مرکز بازرگانی حمله برد و آن شهر را باستثنای کارخانهای انگلیسی و پرتقالی و هلندی کاملا" غارت و آتش زده مراجعت نمود.

غارتگری و سرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاد بود که استماع نامش مردم آن سرزمین را بلرزه در می‌آورد. سورت موقعیت بازرگانی خود را بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک و جزیره ماهیگیران باتلاقی بمبئی را پایگاه و مرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی در زندگی ماجراجویانه و دلاورانه خود شالودهٔ سلطنت مرهته را بریخت و این گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه و سلحشوری سوق داد.

تاجگذاری

بین هنود رسم است تا پادشاه هندو مراسم تاجگذاری را که با مراسم دامنه‌دار و پرپیچ و خم دینی توام است بجا نیاورد او را پادشاه نمیشناسند بلکه او را طاغی و یاغی میخوانند و فرمانبری نمیکنند. شیواجی برای رفع این نقیصه و هم برای اینکه پادشاهان دیگر هند او را پادشاه قانونی بشناسند، ناگزیر شد که پس از پیروزیها و بسط قلمرو سلطنت مراسم تاجگذاری را بعمل آرد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت و آن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خشتریا) را محق تاجگذاری میدانند و مراسم را برای او بجا می‌آورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشاورز بود و پیرمردان قوم بیاد داشتند تاجگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین و سرگروه برهمنان پندیتان بخشتریا بودن او گواهی دهند. بنابراین وزیر او پس از کوشش بسیار شجره‌نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد و برهمن دانشمند و متبحر درچا روید، بنام گاگا بهاته بدرستی آن شجره‌نامه گواهی داد و پس از الحاح و اصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شد مراسم تاجگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد و از مرکز خویش در بنارس و شمال هند بدکن جنوب هند و رایری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاگا پس از ورود به رایری، مراسم تاجگذاری را نخست با پابوسی از مادر پس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاهداشتن او و عدم تجاوز و حمله بر رشته بازرگانی آنها در مجلس جشن حاضر و در ۱۱ ژوئن پیمان بازرگانی و کسب اجازه در تشکیل تجارتخانه در پایتخت و قلمرو و با دولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذشت.

اصل و نسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از اخلاف رانا های اودیپور میداند که نسب خود را بیکی از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاه ساسانی میرسانند و گفته او مبنی بر اینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران باطراف پراکنده شده و یکی از آنها بهند افتاده و بمقام راجگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسروپرویز در قتل عام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دو سه کودک شیرخواره که در ایران بگمنامی میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده‌ای باقی نبود که پا بفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی مرگ را بر پشت بدشمن کردن گوارا‌تر میدانسته‌اند. باحتمال قوی شاهزاده‌ای از ساسانیان در روزگار هرمز یا خسرو پرویز بهند رفته باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی در مقاله خود مورد شیواجی و رابطه او با بمبئی در سالنامه ۱۹۶۰ قیصرهند بمبئی باستناد از مندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette بسالنامه ۱۹۰۶ م مینویسد "شیواجی خودرا از اخلاف رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میداند. شاهانیکه خودرا از نسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ – ۵۷۹ م) از دختر امپراتور موریس (۵۳۹ – ۶۰۲م) میشمارند و به آن مباهات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدر نبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف پدر قد برافراشت وسپس بهند فرار نمود. شاهزادگان راجپوت اورا عزیز ومحترم داشتند. بعدها با یکی از دختران آنها ازدواج نمود ورانا های اودیپور از این پیوند بوجود آمده‌اند."

قسمت اخیر گفته آقای جی‌جی باهی قابل قبول نیست زیراکه نوشزاد بگواهی شاهنامه وروضة الصفا جلد اول درپیکاری که باکمک عیسویان ایران با سپاه پدر نمود درمیدان جنگ کشته شد. ناسخ التواریخ نیز همین قول را تکرار ا مانام پسر مسیحی انوشیروان را نوبرداد مینویسد که تحریفی است از نوشزاد. دکتر آرتور کریستنسن نیز با همین عقیده موافق است.

اورم Orme درآثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد "شیواجی از اخلاف راجه چیتور میباشد که نسل خودرا به پورس میرسانند ومباهات میکنند براینکه خاندان آنها قدیمترین ومعتبرترین پادشاهان هنود وازبزرگترین گروه راجپوت میباشند. سرتامس رو Sir Thomas Roe برنیر Barnier تیونات Theuenot نیز با این قول موافقند. اما ابوالفضل درآئین اکبری مینویسد که شاهان چیتور از اولاد انوشیروان پادشاه ایران میباشند."

دکونهه De Cunha مورخ مشهور پرتقالی درکتاب خویش Origin of Bombay مورد اصل ونسب شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی ازگروه بهونسله میباشد ونام پدرش ساهوجی ونام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خودرا ازشاخه جوانتر خاندان شاهی اودیپور میدانند. پدرمالوجی را نام بالاجی فرزند بهوساجی ونخستین فرد این خاندان است که دردکن سکونت اختیار کرد. ساهوجی پدرشیواجی با جی‌جی بائی دختر جادوراو ازدواج نمود، جادوراو خودرا از نسل راجپوت مارور میداند که چیتور پایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب خودرا ازیکسو به گلوت Ghelot پادشاه مارور میرسانند وازدیگر سو بخاندان ساسانیان ایران. پرنس گوها Goha که درولابی پایتخت نیاکان خود فرمانروائی میکرد با دختر انوشیروان اززن عیسویش که دختر امپراتور موریس بود ازدواج نمود وراجه باپور Bapur از این پیوند متولد شد. یکی از دختران راناها (شاهان) بعقد ازدواج جوانترین پسر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی درآمده است.

بگفته پروفسور عباس شوشتری (مهرین) پسر ونوه یزدگرد مدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده‌اند. بنا برآنچه گذشت درعروق شیواجی نه تنها خون هندی ازراجپوتهای دلیر مارورجاری بود بلکه بگواهی مورخان نامبرده دربالا خون پادشاهان ساسانی ایران نیز جریان داشت.

ایرانیان وزرتشتیان درهند از روزگاران کهن

شاهنامه فردوسی، آئین اکبری شیخ ابوالفضل، تاریخ فرشته، از پادشاهان وسرداران ایران، درهند، دردوران پیشین صحبت مینماید. درمهابهاراتا، ریگ ویدا، کتب دینی هندوان، اشاراتی مورد پارسیان وپارتیان موجود است. ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق، که مولانا شرف الدین علی یزدی، بامر میرزا ابراهیم نوه امیرتیمور، ازروی یادداشتها واسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد، بسا ازگبران ومجوسان وثنویه یاد میکند، که درسند، بطنیر، پانی پت، دهلی، میرته وجمون باتفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری به دفاع میپرداخته‌اند. اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها ودیگران میپردازیم.

شاهنامه مورد فرانک، مادرشاه فریدون که برای تامین جان فرزند شیرخواره خود ازخطر ضحاک خونخوار اورا بهند میفرستد چنین گوید:

دمان مادر آمد سوی مرغزار   چنین گفت با مرد زنهاردار
که اندیشه‌ای دردلم ایزدی   فراز آمده است ازره بخردی
همی کرد باید کز آن چاره نیست   که فرزند شیرین روانم یکیست
ببرم پی ازخاک جادوستان   شوم با پسر سوی هندوستان
شوم ناپدید ازمیان گروه   مراین را برم سوی البرزکوه
بیاورد فرزند را چون نوند   چو غُرم ژیان سوی کوه بلند
یکی مرد دینی برآن کوه بود   که ازکار گیتی بی اندوه بود

فرانک بدوگفت ای پاکدین — منم سوگواری از ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من — همی بودخواهد سرانجمن
ترا باد باید نگهبان اوی — پدروار لرزنده برجان اوی
پذیرفت فرزند اونیکمرد — نیاورد هرگز بدو بادسرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی ونامه نوشتن شاه گشتاسب باطراف پس ازپیروزی درپیکار باارجاسب گوید .

سوی کاردانان نامه نوشت — که مارا خداوند یافه نهشت
چوپیروزی شاهتان بشنوید — گزینی باآذر پرستان دهید
چوآگاه شدقیصرآن شاه روم — که فرخ شدآن شاه وارجاسب شوم
فرسته فرستاد باخواسته — غلامان واسبان آراسته
شه بربرستان وشاهان هند — گزینش بدادند شاهان سند

درجای دیگر مورد آتش پرستی گوید :

میگوئید که آتش پرستان بدند — پرستنده پاک یزدان بدند

مورد اسفندیار روئین تن که ازسوی شاه گشتاسب مامور بروائی دین میگرددچنین آورده :

بدوگفت پایت بزین اندرآر — همه کشوران رابدین اندر آر
بشد تیغزن گرد کش پورشاه — بگرد همه کشوران باسپاه
بروم وهندوستان برگذشت — زدریا وتاریکی اندرگذشت
شه روم وهندوستان ویمن — همه نامه کردند زی پیلتن
مر این دین به رابیاراستند — ازاین دین گزارش همی خواستند

شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم درهندنیزصحبت میداردکه ذکرهمه سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته مورد ایرانیان درهندوچین گوید "مهاراج ولدکشن پیوسته با شاهان ایران طریقه محبت ودادسلوک میداشت . اما آخرکاربرادرزاده ازاو رنجیده بخدمت فریدون رفت ووی گرشسب بن اطورد راباسپاه رزمخواه بکمک او تعیین فرمودوچون گرشسب بدیار هنددرآمد ، خرابی بسیاربآن دیاررسانید و تاخت وتاراج بده سال کشید . مهاراج پاره ولایت ببرادرزاده خودداد وازخود راضی ساخت ، وپیشکش خوب بهمرهی گرشسب ، جهت فریدون ارسال داشت . درزمان

مهاراج ، سام نریمان ازجانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان ، روبه پنجاب آورده بود ومالچند سپهسالار ، باخلاصه لشگر هندبمقابله واشتافته ، جزصبرچاره نداشت ،تاآنکه مالچند بوسیله ایلچیان چرب زبان وفرستادن زرو جواهر وپیلان ودادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت ، بعضی برآنند که ازعهدفریدون ، بازپنجاب درتصرف پادشاهان عجم بوده واولاد گرشسب که رستم واولادش باشند پنجاب وکابل وزابل وسندونیمروز بجاگیرداشتند .

" کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلافاو بلندشدند ، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمداد نمود . منوچهرسام نریمان راباسپاه گران گسیل نمود . کیشوراج تاموضع جالندراستقبال کردو لوازم ضیافت بتقدیم رسانید وبهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد . رایان دکن ازهیبت سپاه ایران ، پریشان گشته ، ملک دکن بازبتصرف راجه هنددرآمد .

" زمان فیروز رای ولدکیشوراج ، چون ازفوت سام نریمان ، ضعفی درسلطنت منوچهر پدید آمد وافراسیاب که انتهاز فرصت مینمود براولشکرکشیدوغالب گشت ، فیروز رای حقوق منوچهر وسام نریمان برطاق نسیان گذاشته ، لشکربه پنجاب کشیده ، ازتصرف مردم زال بن سام نریمان برآورده جالندررادارالملک خود ساخت وایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده ،خویشتن رااززمره دولت خواهان اوشمرد . تاعهد کیقباد پنجاب درتصرف رایان هندبود . اما چون جهان پهلوان رستم دستان مسندپهلوانی رابوجود خویش مزین گردانید ، بقصداسترداد پنجاب متوجه هندشد . فیروزرای تاب صدمه رستمی نیاورده . خودرابکوهستان ترهت کشیدوچون رستم ، سندوملتان وپنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد ،فیروز رای هراس بیقیاس بخودراه داده ، بکوهستان چهارکنده وکنده وارگریخت ودیگر روزخوش ندیدودرهمان ایام درگذشت . چون خبرفوت فیروزرای ، برستم دستان رسید ،بنابربیحقوقی وبیوفائی که ازرای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش برمسندسلطنت متمکن گردد . پس یکی ازسرداران هندراکه سورج نام داشت ودرآن اوان بخدمتش شتافته بود . برتخت هندوستان نشانیده خودبایران مراجعت نمود - سورج بعداز ۲۵۰ سال حکومت درگذشت . معاصر کیقبادبودوهرساله باج میفرستاد . پس ازاوپسرش بهراج پادشاه شد ، کیداررنام برهمنی براو خروج کرده زمام سلطنت هندبکف گرفت وپادشاه بزرگ شدامااغاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسروبردوش داشته تحف میفرستاد .

صاحب آئین اکبری (جلدسوم) درموردآمد ورفت ومدت اقامت پادشاهان وسرداران ایران بهندوستان وچین مینویسد " جمشید شانزده سال درکابل بسربردونهفته

میداشت ، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت ، اسدی ازآن شب گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه نشاندم دم دودبرروی ماه
چنان تیره‌گیتی که‌ازلب‌خروش زبس تیرگی ره نبردی بگوش

وچندی مابین سپاهیگری بسربردوچون نزدیک شد آشکارا گردد ،ازراه بنگاله به چین گریخت ودرآن راه‌بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک ابن مرداس نیز چند باربه‌هندرفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان زبابل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سپاه که‌رفتی بدان بوم هرچندگاه

گرشاسپ بن اطرط بهندوستان آمد وشگرف‌آویز شبهائی کرداسفندیارروئین تن بروائی آئین زرتشت برآمد ،وازکوشش اوجهانیان بدان کیش گرویدند . بپاس نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم وبهمن اسفندیار نیز بهندوستان آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب‌راازپادشاهی بهمن وبرانداختن خاندان و ویران ساختن زابلستان وفرزندان رستم‌وبرآوردن‌میت گرشاسب وفرزندان‌اوراازدخمه آگاه ساختند اولادش دخمه اورادرقنوج هندبرساختند . وچون گرشاسب‌عنصرپیوند گسیخت‌نعش اوراسام بدان معموره‌رسانید . وچون سام راپیمانه‌زندگی برشد ، زال اورابدان شهر بردوچون رستم فوت‌کرد ، فرامرز اورابقنوج رسانید وچون بهمن برزال وفرامرز چیره دست‌آمد وفرامرز درآن آویزه‌فروشد نست زابلستان راخراب‌کرد ، وبقنوج آمد . آهنگ آن دخمه‌نمود ، ازسهمناکی نتوا درآمد . گویند هرکدام ازآن چهار بزرگ ، ازپیش بینی جهت‌او ، تحفه سترک درآنجا گذاشته بود . ازآن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسروهنگام بدرودکردن این جهان برستم داده ، ونودمن الماس ازگرشاسب‌وهرکدام ازایشان برخی ازنیکوکاری‌های خویش برلوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده‌اند که بدخمه ایشان گزندی نرسانند . بهمن ازچنان پیش‌بینی وپیشکش ، بدرازای غم درشدودست ازآن سکالش بازکشید . همانا که‌فرامرز دوبارباین ملک آمد،چه‌رستم‌هنگامی‌که‌با برزونبرد میباخت وبازوی اوآسیب‌یافت : بکیخسرو میگفته که‌اگر امشب‌پورمن ازهند بیاید ، چاره برزو تواند کرد وبناگهانی رسیدن وکارساختن اوبرزورا . "

" مانی پیکرنگار ازچیره‌دستی خودرا پیغمبروانمودکه‌منم فارقلیط . شاپوربن اردشیر بابکان اوراپذیرفت ودرکمترزمان بناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد . خواست‌که‌اوراره‌گرای نیستی گرداند . بحیله‌کاری راه‌گریزفراپیش گرفت ، وازآنجا بهند آمد وهنگامه‌لختی گرمی پذیرفت وبختاوختن رفت . بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد ." بدیهی است بسیاری ازپیروان ایرانیش نیز باتفاق اودرهندرحل اقامت‌افکنده بتبلیغ مشغول گردیده‌اند .

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی درتائید گفته آئین اکبری ، دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش‌گوید که‌هنگام مسافرت بدره خیبر ، مردم آن حدود بنای باره جمرود ، واقع درآن حوالی رابشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسوردارمستترنیزهمین قول راازمردم‌آن سامان شنیده .

چندین نفرازخاورشناسان معتقدند که‌ایرانیان ازدوره ویدا بخاک هندوستان قدم‌گذاشته‌اند . دکتراشپیکل دردیباچه اوستا جلددوم ص ۱۰۶گوید :

"محل سکونت‌ابتدائی نژادهند وآلمان رادرمنتهی شرقی ایران دربخشی باید جست‌که‌جیحون وسیحون سرچشمه میگیرد... نه‌تنها ایرانی بلکه‌هندی نیز باتفاق آنها بشهرهای سندمهاجرت نموده‌اند ویحتمل ایرانیان بنابااختلافی که دردین وایمان باهندوان پیدامی نمایند ، بسوی مغرب رهسپار میشوند ."

پروفسور مکس مولرگوید " حتی باگواهی جغرافیائی نیزمیتوان ثابت کردکه زرتشتیان قبل ازمهاجرت بایران ، درهندساکن بوده‌اند . زیرا واژه‌ای که‌دردوره‌ویدا ، برای زرتشتیان بکاررفته ، درحق فرقه‌ها وملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد . بیشک نیاکان زرتشتی کنونی دردوره ویداازهند بایران مهاجرت نموده‌اند . " بازدرسخنرانی خویش موردعلم زبان همین گفته راتکرار وگوید " زرتشتیان ازجمله کولونی ای میباشند که‌درشمال هندوبسا مردمی که کتب‌دینی آنهاویدامیباشدباهم میزیسته‌اند . سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) وایران کوچ مینمایند . "

پروفسور بهاگ وت واپته درکتاب‌خویش‌کلید تفسیرویدااشعارمیدارندر ریک ویدااشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست ، چنانچه دریک ویدا (I105-8) آمده‌پارشوها (پارسیان) مرامثل چندین زن بستوه‌درآورده‌اند . دربخش (VIII-6-46) آمده‌ازیادوا ، شهر ترینديره ، صدگاووازشهرپارسی‌هزار گاوبزور گرفتم ، بازجای دیگر آمده " ای مردم پارتیان وپارسیان ثروت شما رادیده حاضر بغارت میباشند . ای ایندراوارونا پیش‌آمده ، دشمنان سیو و آریان رانابودساز .

پروفسور لودویک ، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بپارتی وپارسی معنی میکند . درسنگ نبشته‌بیستون نیزواژه‌پارساوپارثوه‌آمده‌که‌برابرواژه‌های

پارشواوپریتوسانسکریت است . بنا برآنچه گذشت گروه پارشواوپریتو مردم ناحیه‌ای میباشندکه برهندحمله‌می نموده‌اند. دکترمویردرمتون سانسکریت اشعارمیدارد که ازواژه دسیودرکتب سانسکریت مرادانسان است نه دیوان . دسیومردم اروپائی میباشد . شاپورجی هدی والا با مدارک نشان میدهدکه واژه دسیودرریگ ویدا برای نام زرتشت وزرتشتیان بکاررفته است .

درمتن منوسمریتی آمده‌که کامبوجه ، یاوانه ،سکا ، پراده ، پهلوه ومانند آن مردم دسیومیباشند. بگفته چندین دانشمند ازپهلوه . مرادپارسی یا پارتی است . بنابراین اگر مردم دسیو دردوران ویدا یا پیش ازآن درهند میزیسته‌اند پهلوه‌هم جزو آنان بوده‌اند ،به‌گفته استرابو ، ارشاک بنیانگزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند. بگفته کنینگام واژه‌داهی دراوستادهیوودرسانسکریت دسیو میباشد .

نویسنده مقاله واژه هون دردایرةالمعارف بریتانیا گوید مردم هون پیکارهای بسیار دردوره زرتشت وحتی قبل ازآن باپارسیان وپارتیان داشته‌اند .

بگفته گشتاسب نریمان باستناد ازطبری ، انوشیروان وخسروپرویز با پیمانهائی باپادشاهان هندجنوبی وسند ، رابطه دوستی برقرار وتحف‌وهدایا باتفاق سفیران بهمدیگر ردوبدل میکردند. سال ۶۲۵ میلادی سفیری ازجانب پولی کسین دوم پادشاه هندبدربار خسرودوم رفت . شاهنشاه ایران نیزسفیری ازجانب‌خودبدربار پادشاه هندفرستاد که بااحترام شایانی پذیرائی شد ، تابلونقاشی بزرگی درغار نمره‌یک اجانته نزدیک اورنگ آباد : هرچندازگذشت زمان خراب‌گشته : بازهم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه‌هند ، توسط سفیرنمایان است . بگفته صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبورسندی است‌که مکتب‌نقاشی اجانته‌ازمکتب‌نقاشی ایران الهام گرفته‌است

بگفته فرگوسن ، درسال ۳۶ پادشاهی خسرودوم نامه‌وهدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هندپولی کسین دوم (۶۱۰ – ۶۳۴ م) ردوبدل میگردد. ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم ، پادشاه بادامی واقع درجنوب مراته موضوع یک تابلو نقاشی درغار اجانته میباشد . تابلو دیگر بنظر میرسد خسروپرویز ومعشوقه زیبایش شیرین باشد.

صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبردردست دراوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای ازایرانیان واردهند میگردند. بعقیده ویلفوردرئیس دسته نامبرده پسر خسروپرویز بوده‌وخاندان مهاراجه اودیپورازنسل اوست .

شیخ ابوالفضل صاحب‌آئین اکبری درجلداول ضمن تشریح صوبه اجمیر ، در تائید گفته بالا مینویسد که‌رانای میوار ازگروه کهلوت ، خودراازنژاد انوشیروان عادل میشمارد چتراپاتی شیواجی ، بانی دولت مهاراشترا ، در دکن ، که‌اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت ، خودراازاولاد رانا ونسل ساسانیان میداند. نگارنده درمجله مهرشماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح دراین مورد صحبت داشته‌ام .

نفوذ دین زرتشتی در هند

دردوره ظهور اشوزرتشت ، برهمنی دانشمند وعارفی کامل درهندمیزیست که چنگر نگهاچه نام داشت .

(دره‌سندرا باحتمال قوی درروزگار پیشین هندمیگفته‌اند) جاماسب‌وزیر شاه‌گشتاسب پادشاه بلخ یکی ازمریدان اوبشمار بود. چون شنید پادشاه و درباریان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند، برانگیخته‌شد. نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد ، که‌ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه‌گشتاسب‌اورا ببلخ ومناظره باشت زرتشت دعوت نمود . چون بپایتخت رسیدوباپیغمبر روبروگردید. پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب‌بشنید. سربکرنش فرودآوردودین پیغمبریزدان را پذیرفت وبهند مراجعت نموده ، بروائی آئین مزدا پرداخت .

همینطور سنت زرتشتیان ، ازبیاس‌نامی ذکر میکنند، که‌ازعارفان هند بوده‌ودربلخ به‌حضورپیغمبررسیده وایمان آورده ، بهندمراجعت نموده‌است . صاحب‌زرتشت‌نامه‌ودبستان المذاهب‌ازآنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی . مهددین آریائی مزدیسنی وزرتشتی میباشد ، بیقین میتوان گفت که‌دین به‌ازراه‌قندهار به‌پیشاوروپنجاب وشمال هند وفلات جنوبی کوه‌هیمالیا نفوذ پیدا کرده‌وباحتمال قریب ، بواسطه نفوذ این دو عارف‌هندی بسیاری ازمردم آریائی نژاد شمال هند ، بدین زرتشتی درآمده‌اند دکتر جیوانجی مدی ، بامدارک لازمه نشان میدهد، که‌گفتار صاحب زرتشت‌نامه ، هرچند که‌دردوره اخیرسروده‌شده ، لیکن پذیرفتنی است ، زیرا اسنادی دردست داشته‌که اینک راه‌زوال پیموده است . مندرجات اثرهای دیگرش باگفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی دردست برابرمیباشد .

دکتر اسپونرباستانشناس انگلیسی که‌حفریات پتلی پوترا ، پایتخت آشوکا ،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خودازوجود نفوس بیشمار زرتشتیان ومغان درشمال هند ، ازبیهار گرفته ، تا به پنجاب وپیشاور ، سخن میراند ، که هنگام پادشاهی خاندان موریا ، که مقارن سال ۳۲۳ پیش ازمیلاد بوسیله چندراگوپته بنیاد گردید میزیسته‌اند . دکتراسپونر معتقداست ، که چندراگوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی درشمال غربی هنداقدام نموده‌است . کابل وشهرهای جنوب هندوکش وپنجاب جزوقلمرو سلطنت اوبوده ونوه‌اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرزآسام وبخشی ازاوریسه میرساند .

دکتراسپونر ، باستناد ازمهابارا تا ونوشته‌های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا ، درپتلی‌پوترا ، راایرانی میداند ، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته‌شده‌است . مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا ، بطور کلی از چوب میبوده ، اما ساختمان قصر آشوک ، ازسنگها وستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده .

بگفته مهابهارتا ، کاخ آشوک رادیوهائی بنام آسوره مایه ساخته‌اند . آسوره مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره‌مزده بکاررفته وچون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته‌های هخامنشی ثبت است . انجام کارهای خودرا بکمک اهوره‌مزده میدانسته‌اند .

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خودرا بیاری اهوره‌مزده قلمداد نموده‌اند . بنابراین هندیان درداستان ساختمان کاخ مذکور ، آسوره مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریا نامیده‌اند . نوشته‌های باستانی هندبجای اینکه کارخودرا بیاری خداوند قلم دهند ، آن را کارخداوندان مینامند .

جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصرچندرا گوپته بشکل قصرپادشاه کشوربسیاردورساخته‌شده‌است .

بگفته مهابارا تا کاخ سلطنتی خاندان موریا راپادشاهان بیگانه بنام دانه‌وه ساخته‌اند . دانه‌وه‌تغییر شکلی است ازواژه دنگهاوه ایرانی ، زیرا زرتشتیان خودراازنژاد اریاوه دنگهاوه (کشور ایران) نامیده‌اند .

نکته جالب توجه دیگر واژه موریانام خاندان چندراگوپته است ،تعبیرات درست دانشمندان هند ، مورداین نام بنظر دکتراسپونر ، قانع کننده نیست ، جیسوال معتقد است واژه موریاازواژه " مروه " اوستائی و "مرگو " فرس باستان ومرو پارسی است . دکتراسپونر معتقداست واژه مروه مشتق ازمرغاب است که در مرودشت پارس واقع است ودرهند بشکل موریا بنام خاندان چندراگوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتراسپونردراین مورد دراشتباه است . مرغابی نیز دراستان بادغیسات افغانستان موجوداست . موریا بایستی ازمرومشتق وچندرا گوتپه باشنده آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان رابتصرف خویش درآورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریا تشکیل میدهدکه بپارسی امروزی مراد ازآن مروزی است .

شمس‌العلما دکتر جیوانجی مدی دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا وهندمینویسد " ایرانیها وهندیها دوشعبه مهم آریائی نژادهند وایرانی می‌باشند ، که در روزگاران بسیارکهن ، بایکدیگر آشنا وازکشور همدیگر باخبربوده‌اند .

درکتاب منووکتاب نتریاشاستر ، ازخاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند وآنها رابه نام پهره‌وه خوانده‌اند . پهره‌وه یاپل لاوه یاپهلوه خاندان اشکانی پارتی میباشند : خاندان باین‌نام تازمان درازی درهندسلطنت داشته‌اند وقلمرو شاهی آنها تابمیسورجنوب هندامتداد داشته‌است .

"تاریخ کشمیر ، بعنوان راجه‌ترنجینی ، ازگروهی بنام گندهاره ،برهمنان کهتر نژاد سخن می‌دارد ، که‌دردوران خاندان ملچا وپادشاهی " مهمیره‌گوله " که‌آئین اکبری بنام میرخول ضبط کرده ، طرف‌توجه این پادشاه ظالم میبودند ، پادشاه بآن گروه برهمنان کهترنژاد ، اجازه میدهد ، تمام اوقاف زیاد وگرانبهای معبد مهمی رسواره راتصرف کنند . "

هنگام مسافرت دکترمدی بکشمیریکی ازپندیت‌های دانشمندسرینگر باو تذکرمی دهد ، که منظور ازگندهاره برهمن کهترنژاد ، مذکور درتاریخ نامبرده موبدان وپیشوایان دینی زرتشتیان بوده‌است . مندرجات دیگرهمان تاریخ‌موید قول پندیت مزبور میباشد . بنابراین ایرانیان وهندیان ازروزگاران بسیار کهن ، باهم ارتباط داشته‌اند .

بگفته دکترمدی ، مدارک ایرانی دیگر نیزدردست است که‌فرضیه سکونت ایرانیان رادرهند ، درروزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریا باثبات میرساند .

اوزلی درترجمه جغرافیای ابن‌حوقل (۳۵۶ ه) آورده که‌بخشی ازسندوهند بگبران تعلق دارد . ایلیات درتاریخ هندخویش متذکراست که منظورازگبران ، زرتشتیان هندمی‌باشد . بگفته مسعودی (۳۴۶ ه) درزمان اوآتشکده‌های بسیار در هندوسندفروزان بوده‌است . مسعربن مهلهل نیزهمانند گفته بالاصحبت داشته است .

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپورشاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون وریو مراد از واژه گبر را که در ظفرنامه تیموری بکار رفته، هندو یا بت پرست میداند و معتقد است که منظور نویسندگان اسلامی در استعمال این واژه، پیروان مذاهب غیراسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمائی وغیره است. بنظر نگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنامه یزدی میباشد و مسلمانان یزد عموماً زرتشتیان را گبر میخوانده اند، منظورش در استعمال این واژه زرتشتی باشد، چراکه در نقاط دیگر کتاب از گروه ثنویه که به یزدان و اهریمن قائلند وخلقی کثیر از مجوس و اصناف هندوان سخن میدارد.

بنابراین واژه گبر مستعمله در آنجا، دال بر زرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنامه تیموری، امیرتیمور در تهاجم خود بهند، هزاران زرتشتیان را که باتفاق پیروان سایر مذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. از لابلای مندرجات کتاب برمیآید. که نفوس زرتشتیان در آن دوره در هند بسیار بوده است.

مثلاً " می نویسد، درقلعه بطنیر آنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصار تغلق پور، طایفه ای از بیدینان ثنویه بودند، یا سکان قلعه لونی گبران ونوکران ملوخان، یا پیش از پیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صدهزار هندوی بیدین از گبر و بت پرست اسیر شده اند، فرمان قتل همگی صادر شد، یا هندیان گبر، مراد گبران ساکن هند، یا در بعضی مواضع گبران بیباک یا صفی گبر با جماعتی از گبران، یا شیخه گبر بر لشگر اسلام حمله نمود، وبسا مانند آن در سراسر کتاب بیافت میشود. در حمله تیمور بهند، نفوس بیشماری از زرتشتیان هلاک گردیدند. ولی باز عده بسیاری از آنان در هند باقی ماندند، که بلباس هندیان ملبس بودند.

از گفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، در زمان اکبرشاه گورکانی نیز زرتشتیان در شمال هند باقی بودند.

ظفرنامه شامی نیز که در زمان حیات خود تیمور نوشته شده مانند ظفرنامه تیموری، واژه گبران را مورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنامه در موزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولف حدود (۱۰۶۰ ه) درفصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا اگره، لاهور، کشمیر الی کاشمر سخن میراند نام چندنفر از آنان را که بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمدوشد داشته اند ویا صاحبدلانی چند که درلاهور وشهرهای شمال هند درگذشته اند یاد مینماید. اگر زرتشتیان در آن بخش ها نمیزیستند، گمان نمیرود صاحبدلان نامبرده، دردبستان المذاهب تا پایان زندگی خود در آنجا اقامت میکردند.

صاحب دبستان مینویسد که درپتنه بملاقات فرشیدورد، خرادوخردمند رسیده، خراد وفرشیدورد از دهاقین پارسی میباشند، که در شیراز بخدمت دستور آذرکیوان میرسند، موبدهوشیار در سورت متولد شد و از مریدان بنام آذرکیوان گردید.

بهرام بن فرهاد از شیراز به پتنه رهسپار شد و بدستور آذرکیوان پیوست و سپس درلاهور درگذشت. موبدهوشیار بسال (۱۰۵۰) در اگره جان تسلیم نمود.

موبدسروش وموبدهوش، باتفاق فره قاری، غلام شیدوش در ترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها را اذیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. در استخر باتفاق موبدخوشی هراتی، بآذرکیوان پیوست. بسال (۱۰۴۰ ه) درکشمیر صاحب دبستان را دیدن کرده و درهمان سال درآنجا وفات میکند.

فرزانه بهرام فرشاد، بسال (۱۰۴۸ ه) درلاهور بخدمت صاحب دبستان رسیده وهمان سال درآنجا رهسپار جهان دیگر میگردد. موبدپرستار بن خورشید درپتنه تولد یافت، پدرش از مردم اصفهان است. درکودکی بآذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش با او بود. بسال (۱۰۴۹ ه) درکشمیر بدیدن صاحب دبستان رسید. موبدپیشکار ابن خورشید، درپتنه متولد شد و با برادرخویش موبد پرستار بکشمیر آمد و از آنجا آهنگ ختا نمود. فره قاری وشیدوش. بآهنگ بازرگانی از پتنه بکشمیر و از آنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش بسال (۱۰۴۰) در کشمیر درگذشت.

صاحب دبستان بسال ۱۹۴۸ ه چند نفر از سمرادیان، که دنیا ومافیها را وهم میپندارند، درلاهور دیده که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش میباشد که به بازرگانی مشغول بودند ونام مسلمانی هم داشتند. وبظاهر خود را مسلمان مینمودند.

صاحب دبستان در نظر دوازدهم، درشرح عقاید مختلفه هند مینویسد

" باید دانست چنانچه گذارده آمد سمرادیان، خدائیان، رادیان، شیدرنگیان، پیکریان، میلانیان، آلاریان، شیدابیان، آخشیان ومزدکیان که در ایران و توران میباشند وپیروان همه را درهند دیده، بلباس مسلمانی دررفته وپنهان رهسپر کیش خویش اند. "

نظرات چند نفر از دانشمندان و ایرانشناسان بنام پارسی و استادان اوستا پهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که در رساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده‌اند، بمنظور مزید اطلاع ذکر میگردد.

استاد بهرام گورانکلسریا، مورد سکونت زرتشتیان در شمال هند مینویسد " داریوش شاهنشاه هخامنشی بسال ۵۱۲ پیش از میلاد، هندرا متصرف شد. از آن زمان بسیاری از پارسیان وارد هند گردیده اقامت اختیار کردند در بعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پادروشیوبر میخوریم که مراد از آن پارسی است. این پارسیان از دو هزار سال پیش، در نواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایران با بندر بهروچ (گجرات) مشهور است. فردوسی نیز در شاهنامه از بهرام گور شاهنشاه ساسانی که با نام مستعار برزو بهند آمده و اسپینود دختر شنگل پادشاه قنوج را پس از انجام مراسم زرتشتی نمودن، اورا بعقد ازدواج خویش درمیآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها درهند بنام گروه گدی سینک راجپوت معروفند."

دستور خورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد " پارسیان تنها از راه دریا بهند مهاجرت ننموده‌اند، بلکه مدارکی در دست است که در روزگار کهن، از راه هرات کابل سیستان و چمن. بقصد بازرگانی بهند آمده در آنجا میزیستند. مهاجرت از راه خشکی در روزگار درازی پیش از مهاجمان عربستان با یران صورت گرفته است. در راولپندی و تکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجود بوده که بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است: بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری درهند میزیسته‌اند."

استاد سهراب جمشیدجی بلسارا میگوید " پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش از حمله مهاجمان عربستان با یران، درهند ساکن بوده‌اند. داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی با فتوحات خویش درهند، پنجاب و سند و کشمیر را جزو قلمرو سلطنت خویش ساخت. نایب السلطنه و فرمانروایان بسیاری از جانب او و با سپاهیان پارسی، درهند سکونت اختیار کردند و بازرگانان پارسی نیز با آنها در استقرار روابط بازرگانی کوشیده و درهند رحل اقامت افکندند. بنابراین از سال ۵۱۸ قبل از میلاد تا اواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان درهند متنفذ و صاحب اقتدار بوده‌اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد " زرتشتیان ایران با هند ارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری از آنان، از راه خشکی بهند مهاجرت کرده و تا سده ۱۵ میلادی در شمال هند میزیسته‌اند.

فرمانروای پنجاب در زمان هخامنشیان پارسی بود. زرتشتیان از دو هزار و پانصد سال پیش در شمال هند اقامت داشته‌اند. مهرداد اول اشکانی (۱۳۱ – ۱۷۱ پیش از میلاد) جهلم و مضافات آنرا تصرف کرد. برروی سکه هرمز اول نقر شده " شاهنشاه ایران و غیرایران و بزرگ کوشانشاه " و در پشت آن نوشته " شاه هند " وجود این سکه ثبوتیست که سند راجپوتانه و پنجاب قلمرو شاهان کوشانی، در زمان ساسانیان از متصرفات ایران بوده است. پارسیان از روزگاران باستان در شمال هند ساکن بوده‌اند. مدارک بسیاری در این مورد در دست است. به بیان یکی از آنها اکتفا میشود.

در شهر اوچ، کنار رودخانه بیاس، استان پنجاب، پارسیان زیادی سکنی داشتند. موبد آنها بنام ماهیار، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ هـ) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد و پس از شش سال با ترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید."

بنابگفته بالا اقامت پارسیان یا زرتشتیان در اوچ دوسده و نیم پیش از حمله و کشتار خونین تیمور درهند میباشد.

مسافرت زرتشتیان ایران بهند در سده‌های اخیر

پس از انقراض دولت پارسیان و خاندان ساسانی، دسته کوچکی از زرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی، از بخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت و بسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان از شهرهای جنوبی گجرات گردیدند. پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای پیکانر، بروچ، واریاو، انکلیسر، نوساری، سورت و کمبایت، بسوی مرکز گجرات پیش رفته، بزندگی مشغول شدند، اما از آن استان خارج نشدند. بنابراین زرتشتیان شمال هند که از آنان صحبت شد و بتدریج نابود یا مستحیل شدند، غیر از دسته مذکور میباشند.

درمورد سال مسافرت دسته کوچک نامبرده بهند، اختلاف آراء موجود است، بعضی سال ۷۷۵ و ۷۸۵ و ۷۱۶ میلادی بشمار میآورند. نگارنده سالی را که دکتر مدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده‌ام. سالها پیش از این دسته کوچک که شامل عارفان، ستاره شناسان و صاحبدلان بود و پیش بینی نموده بودند، که دین در هندوستان حفظ خواهد شد، دسته‌های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند. مسافرت زرتشتیان بگجرات، پس از انقراض ساسانیان فوری و دستجمعی نبوده و چنانکه گذشت از روزگار کهن، زرتشتیان در شمال هند، اقامت داشته‌اند، وطی

سده‌های درازنابودیا مستحیل گشته‌اند، مسافرت زرتشتیان ایران، پس از ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده ونه شمال هندوستان.

بگفته دکتروست. درنامه خود بمنوچهرجی پهالنجی کوتر "برابر اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تا سنه ۱۳ میلادی در ایران فراوان بوده وهمه درنهایت آرامش زندگی میکرده‌اند، درحالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان ودرشهرغربت درتک وپو و دربرقراری خویش میکوشیده‌اند".

چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که برای بازرگانی یا سیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلا" موبدرستم مهربان، بعدازسالهای ۱۲۶۹ میلادی ازایران رهسپار هندوستان گردید ودر۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را درشهرانگلیسارا استنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو درسالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی ازایران بهند آمده وبکتابت کتب دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت. باید بخاطر داشت که تا سده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک بگجرات رهسپار شده وپارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند. زرتشتیان یزدوکرمان، ازوجود پارسیان درهند، برابرخبری که ازنامه مورخه ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.

ازاینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی وعنوان مهاجرت را نداشته باید گفت که خانواده، ملافیروزدانشمند معروف پارسی حدودسال ۸۰۰ یزدگردی ازشهرسهرورد خراسان بهند مسافرت ورحل اقامت افکندند. بنظر میرسد درسده ۱۶ میلادی، وقایعی پیش آمده که زرتشتیان خراسان بسوی یزدوکرمان کوچ مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف وحل مسائل دینی بین خود در سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری رابانامه به یزد گسیل میدارند.

پس ازبرقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزدوکرمان وپارسیان سورت و نوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد. مثلا" نامه مورخه ۹ شوال ۹۶۰ ه نشان میدهد که آنسال چهار نفرازپارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه وحامل نامه بپارسیان آن کشور بوده‌اند. آن چهار نفرموسوم اند ببهدین فرخ برنجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش ازاین تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو، ومرزبان اسفندیار برای نخستین بار بدیارهند عزیمت نموده بودند. بازدرسال ۸۷۸ ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تا بکمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، بایران بوده درسال ۱۰۰۱ هجری دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی، بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت ودردربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولف فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت ودرسال ۱۰۰۵ ه باز بایران مراجعت نمود. ولی درمولتان نامه‌ای بدستور قیامدین پدم بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان درسورت وجاهای دیگر نمیرود.

یکی دیگر ازبزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبرشاه گورکانی بهندمسافرت نمود، دستور آذرکیوان پورآذر زرتشت واهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان وسروشاورز یا قطب زمان خود بوده است، درشیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی راکه دستور آذرکیوان ارشادمیکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب الدین سهروردی، معروف بشیخ اشراق، درحکمة الاشراق خویش، شمه‌ای ازآن سخن رانده است ومعتقد بودکه خمیرء حکمت و میراث معرفت ازناحیه مشرق بکیومرث وفریدون وکیخسرو ازملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی راآن می داندکه ازطرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس ازپنج قرن، باعناوینی مانند محیی رسوم حکمای فرس درقواعد نوروظلمت بتجلیل یادکرده وحکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میدانند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان برآتش مقدس که دوده نامند ونوروچراغ ودعای نور قرار دارد. نگهبان دود، رادوده دار میگویند. عرفان او از روزگار باستان درایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران وسلامتی شاهنشاه، همیشه دوده‌دار، درچهارگوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور ازدیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری ازآن آگاه وآنرا زیارت مینمایند. آثار وسنت عرفان قدیم که دستورآذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیزدرایران کنونی رواج دارد. درچهارگوشه ایران دوده دورازنظراغیار فروزان است. مسئولان عرفان قدیم وسروشاورزان، با نام مستعار، بحفظ و استتار رموزآن ازبیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمربندوچهارگل که درکمربندتمثال زرتشت نیزدیده میشود، لباس بلندبنام تنوره وسایر چیزها، اینک نیز درایران موجودودرحفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها، دیلمیها، یعقوب صفارها، حمزه آذرکها و مانند آنها، ارشاد مسئولان و سروشاورزان عرفان قدیم ایران بوده، که با نام مستعار و گمنامی: درراه یزدان و ایران، از فعالیت غافل نبوده‌اند.

دستور آذرکیوان در پتنه بنزدیکی کاخ آشوک و بگفته گروه علم خشنوم برروی زمین بایر آتش ورهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرقه تهی میسازد. درحیات او بسیاری از زرتشتیان در آن حدود رفت و آمد داشته‌اند. مریدان بسیار داشت. گروه فراوانی از زرتشتی، مسلمان، هندو، کلیمی و نصرانی از زمره مریدان یا خلفایش بودند. شیخ بهاءالدین عاملی، از مجتهدین گروه امامیه و میرمحمدباقر داماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی، از مشایخ عالیمقام اسلام همواره درمجلس دستور آذرکیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش وخرم بودند.

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند، هنگام حملات دژخیمانه تیمورلنگ، دوشادوش هندوان و مسلمانان بدفاع ایستاده و نابود گردیدند، دسته کوچک پارسیان که پس از ساسانیان بنا به پیش بینی، برای حفظ دین بهند رهسپار شده و باشنده سنجان شدند، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها رو بافزونی گذاشت. و درسال ۸۵۹ یزدگردی، بگفته صاحب قصه سنجان، هنگامیکه سپاهی سلطان محمود بیگره پادشاه گجرات، بسرداری الفخان، بر ارزش فرمانروا سنجان حمله نمود، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند.

یکهزار و چهارصد نفر جوان پارسی بفرماندهی اردشیر، برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند. جنگ مغلوبه شد. هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی را تنها گذاشتند. اردشیر با دویست نفر از جانبازان خود، درمیدان پیکار حمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس و زن و فرزندان، خودرا بمامنی برسانند. کلیه سربازان پارسی، درمیدان رزم سرباختند سنجان غارت شد و بارو بنه پارسیان و خانه و زندگی آنان و کتب دینی و هرچه داشتند نابود گردید. اما بقیه جماعت و آتش مقدس درپناه کوه بهاروت و غار آن درهشت میلی سنجان بسلامت ماندند.

حمله برسنجان، بگفته صاحب پارسی پراکش، خان بهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت. کتب دینی خودرا ازدست دادند. اوستا و پهلوی را بتدریج از یاد بردند. موبدان مناطق، مختلف در بسیاری از سنن و مسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند. چون از حل آن عاجز ماندند، به برادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند. چاپار مخصوص را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند. موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند."

درنامه مورخه خورماه آبان ۸۴۷ ی پارسیان یزد درجواب نامه پارسیان سورت و نوساری مینویسند "ازیرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپار نامه پارسیان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کمبایت و بهروچ و سورت و انکلیسر. دراین شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست، مگر خط پهلوی نمیدانند."

زرتشتیان یزد درهمان نامه از اوضاع پریشان خود درایران تذکر میدهند.
"بدانید درروزگاری که گذشته است، از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از هزاره سرهیشم نبوده است، نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تورجادو و نه اسکندر یونانی، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تر اند و از این هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته است پیشترین روزگار بتر نبوده است." باز درهمان نامه یادآور میشوند. "همچنین اگر میتوانند فریضه است که دو هیربد دانا بیایند و خط پهلوی بیاموزند شایست و ناشایست بدانند. و دیگر درآنجا نبکار بند دین اورمزد شوند بکرفه کردن تخشا شوند تا بگروشمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند. و درراه خشکان نزدیک است و از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد از این بیم نیست."

چنانکه از نامه زرتشتیان یزد مورخه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ ی برمی‌آید پارسیان هند از فرستادن هیربدان برای آموختن سنن مذهبی عذر آورده، از ایران میخواهند، موبدی کامل برای تعلیم پارسیان بهند گسیل دارند. اما پارسیان یزد، درجواب چنین مینویسند "دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که درآب دریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده‌اند و بهمداستانی گناه نشده‌اند. براه خشکان از ترس دروندان نتوان آمد و اگرچنانچه لطف و مرحمت شما و اعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند و تعلیم دادن براین بابت هیچ مانع و دریغ نیست."

بنا بخبری درست، چندین نفر از پارسیان هند، طی سیصد سال، چاپار نامه‌های متضمن پرسشها بایران بوده‌اند. از آنانند نریمان هوشنگ درسال ۸۴۶ ی هیربدزاده کامدین دوبار، دفعه دوم باتفاق هیربد پدم درسال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران است و دونفر موبد و یکنفر بهدین باتفاق او عازم هندوستان میشوند. باید تذکر داد تا ۱۳۷ سال که موبدان هند دونفر موبد ایرانی میخواستند کسی حاضر برفتن نشد. اینک دونفر از آنان بمیل خود عازم هند میشوند ولی از نام و قصد آنها اطلاعی دردست نیست. بهدین بهمن اسفندیار معروف به بهمن سورتیه درسال ۹۵۵ ی و

بهدین مهر نوش درسال ۱۰۰۴ ی ازهندتا بشیراز میرود وازآنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکاباد یزد تحفه میفرستد . دستور ملاکاوس باتفاق پسرش ملافیروز درسال ۱۱۸۶ یزدگردی .

درآخر سده دهم یزدگردی ، چند نفرازززرتشتیان ایران بقصد بازرگانی آمد ورفت بهند را شروع مینمایند ودرضمن حامل نامه‌های دوطرف نیزبوده‌اند ازآنانند بهرام مهربان یزدی ، اردشیربن شهریاریزدی وشهریاربن رستم کرمانی .

یکی ازاشخاص برجسته زرتشتی که‌جامعه اوستاوپهلوی وایرانشناسی ، باید مرهون مساعی اوباشند، موبدجاماسب‌حکیم معروف‌بولایتی‌است

بگفته صاحب‌پارسی پراکش در۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندرسورت گردید . کوششهای اودررفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصبات نادانان کاربجدال انجامید . ازتجربیات گذشته میدانست ، انگیزه‌اصلی اختلافات ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان ازرموز تشریفات وسنن مذهبی است بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفرموبدباهوش راازشهرهای مختلف‌پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، ودرتربیت آنها ابرازفعالیت مینماید دستوردارا ب‌پورهیربد کوماناساکن سورت ، دستور جاماسپ‌جاماسپ‌آساساکن نوساری ودستور دیگری ازبهروچ باحتمال قوی دستور فریدون پوردستورکامدین ازشاگردان اوبودند واوستا وتفسیرپهلوی آنرایادگرفتند ـ انکیتل دوپرون فرانسوی ، ازدستوردارا بشاگرد دستور جاماسب‌ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت وایرانشناسی ازآنجا آغاز گردید، اگر دستور جاماسب‌رنج مسافرت بهندوتعلیم موبدان آنجارا برخود هموارنکرده‌بود، ایرانشناسی و ترجمه وتفسیر اوستا ، درا روپا وایران امکان نداشت .

امروزرشته پیشرفته ایرانشناسی راباید ازاثر مساعی اودانست .
امیدوار است که‌دولت وملت ایران دریادبود این موبد روشنروان نیزهمتی بنمایند .

چهارده سال پس ازدستور جاماسب‌ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی واستاددردانش اخترشناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که درمحاسبات نجوم وتقویم استادبود، برای پارسیان هند : نعمت غیر مترقبه بشمارآمد ، ازاودرخواستند ، تردیدی راکه‌مورد حقیقت یکماه‌تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران وهندبواسطه اظهارات دستور جاماسب‌دردل آنهاراه‌یافته‌بود، رفع نماید. فرزانه جمشیدرای خودراظاهر

نساخت . ولی موبدکاوس‌پور موبدفریدون را ، درمحاسبات نجوم وفن اسطرلاب استادساخت وی بعدها بکاوس منجم مشهور گردید. موبدکاوس بحقیقت اظهارات دستورجاماسب‌ولایتی رای داد. ومشاجرات سختی بین پارسیان در این موردرویداد. مخالفت سختی بافرزانه جمشید آغازگردید، چنانکه باجبار دوباره بایران برگشت .

یکی دیگر ازروشنرانان زرتشتی که‌دراین دوره‌اخیربمرحله عالی عرفان ایرانی رسید وچراغ عرفان ایران باستان را ، پس ازدستورآذرکیوان اصفهانی ، درهندوستان روشن ساخت ، اوتار مهربابا میباشد. نام اومهربان پورشهریار خرمشاهی است که‌به‌بمبئی مهاجرت نمود. مهربابا درپونه متولدوبسن ۱۹سالگی بمرحله کمال وصاحبدلی رسید . بادعوتهای پی درپی ومسافرت باروپا وآمریکا آتش عرفان ایران باستان را ، برابرذوق مردم زمان درهندواروپا وآمریکا شعله‌ور ساخت . امروز گروه بیشماری ازدانشمندان وحتی استادان علوم طبیعی از اروپا وآمریکا بدوستداری اوسرافرازند شماره دوستداران اودرهندبشمار نمی‌آید. درایران هم دوستدارانی دارد، این رانیزنگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که‌اخیرا" درسویس میزیست ، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان ازدوستداران اوبودمهربابا پرچمدار عرفان ایران باستان است .

کلیه‌کتب‌دینی اوستائی وفارسی ازپهلوی وپازند موجودبین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جاماسب‌بهند، بتوسط چاپارهابپارسیان نوساری وسورت فرستاده شده‌بود ، مگرکتاب‌پهلوی دینکرد، که آنرانیزبهدین ملابهرام منجم پورملابهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه ، درسال ۱۲۵۲ی باخودبهندوستان برد. همین کتابهاست که‌بعدها مورداستفاده ایرانشناسان قرارگرفت .

تذکار این نکته باختصار خالی ازاهمیت نیست . زرتشتیانی که‌پس از انقراض ساسانیان ، بتدریج بهند، مسافرت ، ودر گجرات سکونت اختیار کردند، درزمان اکبرشاه گورگانی ، پادشاه آزادمنش وروشنروان ودادگر و جانشینانش ، توانستند اصالت نژادی خویش رابمنصه شهود برسانند.

دستورمهرجی رانای ، بنابدعوت شیخ ابوالفضل وزیراکبرشاه ، درکنفرانسهای دینی پایتخت که‌عبادتخانه نام داشت ، شرکت نمود، درمباحثات مذهبی ،حقایق دین ایران باستان راثابت کرد بفرمان شاهنشاه تقویم وجشنهای ایران باستان درکشورهندرایج شدوتقویم قمری درادارات منسوخ گردید .

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتقالی ،انگلیسی دربندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند. پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی وغیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، باوجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن را درهنددایرساخت هنگام جنگ جهانی اول ودوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرارگرفت . دادابا هائی نوروزجی ، بهاونگری وسکلت والا، تنها پارسیان ایرانی الاصل ازاتباع هندمیباشند که ازطرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند. هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه رادوباره برهنودمقررساخت ، رستم جی مانک یکی ازبزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هنودراازکیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت وسپس دربمبئی ، شهرت جهانی پیداکرد. انگلیسها کشتیهای تجاری وجنگی خودرا باوسفارش میدادندکه بادوامترومحکمترازکشتیهای ساخت خودآنان بود . خیرات ومبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین ونژاد وملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هندکه بدانشکده پزشکی تبدیل گردید ،ازخیریه یکنفرپارسی بنام سرجمشیدجی جیجی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیزپارسیان درهندمحترم هستند ، صنعت آتم رادرهندیکنفرپارسی بنام دکتربهابها ، بوجود آورد. نخست وزیرکنونی هندبانوگاندی درنامه خویش ازدهلی نو بتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲، هنگام برگزاری جشن یکهزاروددویست وپنجاه همین سالگرد تقدیس نخستین آتشکده درهندبنام ایرانشاه ، چنین مینویسد .

" شماره بسیاراندک وناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش راحفظ و در پیشرفت وبهسازی کشورهند ، سهم بسیارمهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان رادرفرهنگ ، صنعت وسیاست بهندتقدیم کرده ومورد تقدیر وتجلیل ملت هندقرار گرفته اند ".

بنابرآنچه که گفته شد ، پارسیان هند. بواسطه پیش آمدهای ناگوارمسائل دینی خودرافراموش کردند وکتب دینی راازدست دادند. سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی واوستا وپهلوی رابه آنها یاددادند وکتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشاروستم نامحدودی که اازدوره سلطنت صفویه تااواخر سلسله قاجاریه برآنها واردآمد ، کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس

خودراازدست دادند ، ازعلم وادب وخواندن ونوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان ، پس ازانقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود. کتب اوستا وپهلوی امروز دردست ما نمیبود. وشاید شماره اندک زرتشتیان نیزباقی نمیماندند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست .

نامه اردوان سوم بشهر شوش

درحفریات شوش ازجمله یادگارهای تاریخی وکنده کاریهای دوران هخامنشی سلوکیدواشکانی ، زیرستونهائیست بانوشته میخی ونقشهاازشاهان هخامنشی وزیر بناهائی بانوشته یونانی دوران سلوکیدواشکانی .

یکی ازنوشته های مربوط بدوره اشکانی ، مورددارها امورشهری ودینی ساکنان شهر شوش ومدرکی است که درسده اول میلادی جزوقلمروشاهنشاه اشکانی وبوسیله ساتراپی منصوب ازطرف او اداره میگشته . لیکن شهرداری شهرشوش ازخوداستقلال تامه می داشته است .

پادشاهان اشکانی ، چنانکه ازسکه هایشان برمیآید ، خودرا دوستداریونان وتحت نفوذ فرهنگ یونانی قرارگرفته بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) وهیرودیان (۲) ومراسلات سیاسی بین اشکانیان ورومیان بیونانی میبوده. ازنامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته شده ، معلوم میشود زبان سفارتخانها هم یونانی بوده .

بعضی ازشاهان ضعیف اشکانی ، تاج وتخت خودرا ، بردوستداری یونان نهادند. دوستداری یونان ، انگیزه سرکشیها بوده ویکی ازآنها قیام اردشیربابکان برخلاف اردوان پنجم بود . زیراایرانیان دردل ایرانی بودند نه اشکانی .

پس ازاین پیشگفتار ، نامه اردوان سوم درزیردیوارساختمان ساسانی درشوش پیدا میشود ، وآن برتکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ وبلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر ودرازترین سنگ نبشته یونانی درشوش بلکه درایران میباشد یک سندسنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی وحائز اهمیت زیادی است . سنگ نبشته بسیار خوشخط وباامضای خودحکاک حک گردیده است .

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمربزرگی بنام هستیه ئی اوس آسیوس (۳)

1- Dio Cassius . 2- Herodian . 3 - Hastiaios Asios

را تشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶م بیادگار انتخاب پسرش بخزانه‌داری وریاست هئیت دادرسان شهرشوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده است . موضوع نامه رویداد انتخاب شخص مذکور وترجمه آن چنین است .

"دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (=۲۲ر۲۱ میلادی) .

" نظر باینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس ، همشهری شما ویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی ازگاردها وکسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۸ر۱۷م) امورخزانه‌داری را بخوبی ودرستی وبدادوتمامیت وبی کاست بانجام رسانیده وهزینه شخصی را مشمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال بامور هیئت دادرسان شهرولزوم اعزام سفیربخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته وبارحجان واهمیت بمنافع وارده امورشهری وعدم اعتنا برنج وتعب مسافرت وصرف هزینه شخصی ، نخستین ودومین سفارت را ببهترین وجهی بسود واستفاده شهرزادبوم خویش انجام داده وطبق گواهی فرمان صادره پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹ر۱۸م) مورداحترام شایان ودرخوری واقع می گردد .

" بنابنیاز بشخص درستکار ومتدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (=۲۰ر۱۹ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (۲۱ر۲۰ م) نامزد وانتخاب می گردد . پس ازتمدید تنها بازجوئی مورد استواری نامزدی او . پیته‌سوس پسرانتیوکوس که باتفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخاب می گردد ، درمجلس شهرداری اظهار می‌دارد ، طبق قانون مقرره ، کسی نمی تواند مقام ریاست هئیت دادرسان را ، پس ازطی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهرآگاه ازاندیشه‌های نیک او وخاطرات خوش ازحسن اداره امور ، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنامزدی ثانوی وی بهمان مقام تصمیم می‌گیرند ، ودرنتیجه برای سال ۳۳۲ (۲۱ر۲۰ م) دوباره انتخاب می شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت برهستیه‌ئی اوس تهمت وارد آمده است . انتخاب او وبنا برأی ما معتبروقانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی برعلیه او ودرپذیرفتن مقام مذکور پیش ازگذشت سه سال ویا طبق مواد آئینهای دیگر ، مربوط باین موردنسبت باو برداشته شود . کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت باو ملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف او برداشته شده است غیرمعتبر اعلام می‌شود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

---

4 – Audnaios

نامه نامبرده بالا نامه ایست ازاشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس وفراتیس ، ساتراپ وفرمانده ارتش شوش وهموندان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۲ر۲۱ میلادی ودرآن اقدامات قانونی وتهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزانداری وهیئت دادرسان را برعلیه هستیه‌ئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی ایساگورس غیرقانونی اعلام میدارند . هستیه‌ئی اوس ، بنا بنظر شاهنشاه ، نه تنها یکنفرشهری ممتازشوش است ، بلکه یکی ازارجمندترین دوستان وگاردشاهنشاهی است . بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۸ر۱۷ م) برریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری ، انتخاب می‌گردد . طی مدت اشتغال بمقام نامبرده ، درستی وامانت وتمامیت خویش را بطور ممتازی آشکاروحتی گاه وبیگاه ، کمبود هزینه شهررا ازمنابع درآمد خویش جبران می‌کرده . طی مدت اشتغال بامورداداری ، دوبار بسمت سفارت اعزام ونظر باهمیت انجام وظیفه نسبت بشهرزادبوم خویش ، آنرا بدلخواه پذیرفته وبرغم خلل بمنافع واداره امور شخصی هنگام غیاب ازشهر سفارت را باتحمل رنج وهزینه شخصی به بهترین وجهی بانجام میرساند . هنگام مراجعت بشوش ، موجب فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۲۰ر۱۹ م) مورداحترام وتجلیل شایان رجال ومردم شهرواقع می شود .

نیازبخدمات شخص متدین ودرستی ، برای اداره ریاست خزانداری وهئیت دادرسان بازبرای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد وانتخاب می‌گردد . اما پس ازتحقیقات مفصل مورد اعتبارنامزدی وی به آن مقام ، پیته‌سوس واریستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهرباستشهاد ازقانون مقرره ، موردانتخاب وی صدای اعتراض بلند وبرخلاف او به اقدامات قانونی میپردازند ، که حق ندارد پیش ازگذشت سه سال ازکناره‌گیری ازمقام مذکور ، دوباره نامزدگردد . معهذا مردم شهرنظربه تجربیات حاصله ازدرستکاری وحسن اداره اموربازوی را برای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری برمی‌گزینند .

اینک شاهنشاه نظربحقایق نامبرده بالا ، اقدامات قانونی برعلیه اورا ملغی وانتخاب مجددوی را تایید وتصویب مینماید . بعلاوه ازلحاظ قانونی و مواردیگر ، کلیه اقدامات را برخلاف او وسخت قدغن وغیرقانونی اعلام میکند . نامه شاهنشاه بسالمه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱ دسامبر ۲۲ر۲۱ میلادی نوشته شده .

نامه مذکور جالب ومهم ، زیرا اوضاع کشوری شوش رادردوران اشکانی ، که اطلاعات بسیار ناچیز دردست است ، آشکار می‌سازد . انجمن شهرمستقل وحق

انتخاب و انتصاب هئیت دادرسان و کلانتران را خود دارد، که ریاست نیروی مجریه با آنها و یکی از اعضای هئیت با داره امور خزانه‌داری منتقل می گردد. انتخاب رئیس هئیت در دفعه دوم پیش از گذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر میبوده. در ماه مذکور شاهنشاه در کاخ زمستانی در تیسفون اقامت داشت که با زرس امور شهرداری شوش، اوراق دعوا برخلاف هستیه‌ئی اوس و پیوست با فرمان تقدیر از درستی، امانت و فداکاری وی را، برابر او مینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش را صادر، و اقتدار و صفت مشخصه اخلاقی را که مورخان باو نسبت میدهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که در زمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. از این نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکر دو سال شمار میباشد. یکی سال سلوکی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش از میلاد بنام سال باستانی و دیگر سال اشکانی یا شاهی با مبداء بهار سال ۲۴۸ پیش از میلاد. نامهای در نامه یونانی و مقدونی است.

ساختمان ایوان مدائن از کیست

شمس العلما دکتر جیوانجی جمشیدجی‌مدی، در یکی از مقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت باروپا، دوبار طاق کسری یا ایوان مداین را دیده انگیزه آن اصرار خانم رتن بائی ایدلجی باجی، خواهر شادروان جمشیدجی تاتا بنیانگزار خاندان معروف تاتا بود که میخواست با هزینهٔ صدهزار روپیه آنزمان که مبلغ گزافی بشمار میرفت، بتعمیر طاق کسری در مداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش را از دکتر مدی تقاضا نموده بود. دکتر مدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان و مراجعه با اولیای امور در بغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیر آنرا با هزینه خود ریخته است. بنابراین خانم رتن بائی را از اقدام خویش منصرف میگرداند. دکتر مدی هنگام اقامت در بغداد، از نظریه پروفسور هرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مداین از ساختمان شاپور اول ساسانی است. دکتر جمشیدجی اونواله، که آنوقت در اروپا میزیست، بنا بخواهش او نظریه هرتسفلد را در نامه‌ای برایش میفرستد و اینست ترجمه آن:

"پارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب توجه کاخ ساسانیان کنار رود نامور بطاق کسری، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد، از ساختمانهای خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ – ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) از ساختمانهای خسرو اول میشمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را از فرمان خسرو دوم پرویز میداند. پروفسور هرتسفلد با نظرات دانشمندان مغرب و هم گفته شاهنامه مخالف و ایوان مداین را با استشهاد از آپن مقفع و حفریات باستان شناسی از شاپور اول ساسانی (۲۷۲ – ۲۴۲ م) شمرده در کتاب خویش (۲) بتفصیل در آنمورد صحبت میدارد.

هرتسفلد در ص ۷۵ کتاب خویش گوید، اینک مورد ساختمانهای کنار فرات، پرسشی پیش می‌آید، که آبشخور این هنر درهم و برهم ریخته از کدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهر شگفت بیابان بشمار میرود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره در مشرق زمین، مانند پرسپولیس، یکی از منازل سلمان و جمشید، بسیار موثر و در منطقه فرات و اروندرود، نفوذ قطعی را اعمال نموده است، ایوان مداین در تیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوز پابرجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست .... بنای ایوان مداین، گمان نمیرود بعد از سده سوم میلادی شروع شده باشد. اگر دیرتر می بود میبایستی با استقراض از هنر یونانی معماری بهتر و جالبتر و استادانه‌تر ایجاد گردد. (هرتسفلد بشیطنت خویش دست یازیده در امتیاز فرهنگ یونان بر ایران میکوشد. شهمردان)

درکتابهای قدیم که در دست است، ویرانه‌های مذکور را همه‌جا ایوان مداین میخوانند. قدیمترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده از رشیدالدین است. عربها بطور عادی، همه پادشاهان ساسانی را کسری مینامند و تنها نام خسرو اول و دوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان و پرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه خویش حاضر نمیشود و انوشیروان خانه وی را در گوشه میدان کاخ بحال خود میگذارد انگیزه مهمی است که ایوان مداین با نوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قروینی، حمداله، آنرا بخسرو دوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی برحقیقتی که یکی از شاپورها بنیانگزار ایوان مداین بوده، از نواحی گوناگون بدست می‌آید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophila ktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet,Berlin 1920,Vol.II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتاف مینامیدند. بدیهی است تسمیه مذکور . بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنا ببیانات یاقوت ،موجب اشتباه می گردیده .

حمزه اصفهانی می‌نویسد درکتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم ، ایوانی که هنوز درمداین پابرجاست ، شاپور پسر اردشیر ساخته است . مطلب درا ینجا پایان نمی‌پذیرد ، زیرا موبدان موبدهمیت پسراشه وهیشته ، مرا اطمینان دادکه المنصورا بوجعفرآن کاخ راخراب کردوآنراکه امروز ایوان مینامیم ، ساخته خسرودوم "پرویزاست . "

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ ه) بهترین مدرک واوست مترجم تاریخ ساسانیان ازپهلوی بعربی که بخدا ینامه معروف وسرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است . گفته حمزه ، گزارش اوراکه ساختمان ایوان مداین ازشاپور اول (۲۷۲ – ۲۴۲م) بوده برای ما حفظ نموده است . خبرموبدان موبدهمیت همزمان با اونسبت بخبرابن مقفع فاقدارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر . مورد خراب شدن کاخ ساسانیان بدست المنصور ، همه مورخان متفق القولند مگرهمیت که معتقد است معتمد ومکتفی ایوان مداین را خراب نکردند ، بلکه کاخ سفید درمدینه العتیقه راویران نموده اند .

بیشک اعتراض موبدان موبدکه مدرک ویژه حمزه میباشد ، برابرسنت ساسانیان که ارزش کلی دربردارد قابل اعتماد نیست . امیداست محققان تاریخ عمارات ، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین رایافته وارائه دهند .

اردشیر بابکان (۲۴۲ – ۲۲۶م) قبل ازآنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد ، کاخ اردشیر خوره فیروزآباد راپیش ازسالهای ۲۲۶ میلادی بنا نموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دایمی خویش قرارمیدهد ، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون رادراوایل پادشاهی خودبنیادمی‌نهد . عراق وفارس برشالوده متساوی نبایستی قرارگیرد . باانتقال پایتخت بمغرب ، هنری راکه سنت باستانی بطور واقعی دراستان دوردست فارس حفظ نموده بود ، بپذیرائی نفوذ ممتازمغرب حاضر می گردد . فیروزآباد وتیسفون دربرابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو ، سمبولی است برای هنرساسانی .

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت بهند واقامت درسنجان وتقدیس آتشکده ایرانشاه درآن شهروافزایش شماره جماعت ، برای کاروبازرگانی باطراف گجرات پراکنده میشوند . طی ۲۰۰ سال درشهرهای بیکانر ، بروچ ، واریاو ، انکلیسر ، سورت ، نوساری وغیره اقامت اختیار ودسته‌ای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی وپروفسور هدی واله به کمبایت کوچ مینمایند .

بنظرمیرسد مستعمره پارسیان درکمبایت درسده چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته وآتشکده‌ای درآن شهربنا میگردد . موبدی ازایران بنام مهربان کیخسروبسال ۲۴ – ۱۳۲۳ میلادی درآتشکده آنجا یک نسخه اوستای پهلوی ونديداد ویک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان ، ازتوانگران آنجاکتابت مینماید .

درنامه‌هائیکه ازسوی زرتشتیان ایران ازسال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرتشتیان هندفرستاده شده ، پارسیان کمبایت راباتفاق پارسیان شهرهای دیگر گجرات مخاطب قرارداده است . چاپار چندین نامه‌هازمیان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند . چنانکه چاپار نخستین ودومین نامه که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است . چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم وسال ۱۵۱۶ جسا میباشد . که اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن درکتابخانه مهرجی رانا محفوظ است ، شاپورآسا کمبایتی است . نامه سال ۱۵۳۵ موردساختمان دخمه جدید ازسنگ درکمبایت وبزرگان پارسی شهرمانند آسا ، نرسنگ ، ناخواآسا ، لمباکاما ، جیواخورشیدنیزذکرشده است . چاپارنامه سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است . چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطاب نمیشود ، بنظر میرسد مستعمره آنان درکمبایت کاسته وروی بزوال گذاشته باشد .

د . رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی ، روایت تاریخی شهر کمبایت رابرای حکومت بمبئی ازاخبار متداوله وافواه بین مردم وازیادداشتهائی بزبان پارسی وسانسکریت تدوین مینماید که بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود . مندرجات کتاب مذکور ، مورداستفاده نویسندگان بعدی ازجمله صاحب بمبئی گزت ، دکتر جیوانجی مدی ، شاپورجی کاوسجی هدی‌واله دهسائی ونویسندگان دیگر پارسی قرارمیگیرد . نگارنده نیز درفرزانکان

---

۱ – Historical Narratives City of Cambay

زرتشتی با استفاده از نوشته دکتر مدی در ص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان در شهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول و استفاده سرشاری میبرند . جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون میگردد وعرصه بازرگانی را برهندوان تنگ میکند . یکی از آنها بنام کلیان رای دوسلر ازگروه بانیه بسورت رهسپار میشود ، ودرآنجا ثروت فراوانی ازداد وستد مروارید بدست میآورد . بفکر انتقام وانهدام پارسی میافتد . جماعتی از اوباش راجپوت وماهیگیران را استخدام میکند وبر پارسیان کمبایت حمله نموده ، گروه بسیاری را بخاک وخون میافکند ومنازل آنها را طعمه حریق میسازد . کسانیکه جان بدر میبرند ،فرار را برقرار اختیار کرده واز کمبایت روی برمیتابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که مورد تاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد ، ونگارنده درنوشتن این خبر از نوشته‌های او استفاده فراوانی برده‌است ، روایت نامبرده بالا را مغشوش وکشتار همگانی وخرابی مستعمره پارسیان را نادرست میداند . بعلاوه راوی ، سال رویداد واقعه را ذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه دراداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته ویکی از زیردستان او بنام سیددولت ازاوجدا میشود وجماعتی از اوباش را بدور خود جمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد .

صاحب‌بمبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳ م) درروایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، مورد پارسیان وآبادانی شهر بوسیله کلیان رای بدست میدهد . اما درذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای از پارسیان پس از ورود بسنجان بسال ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع دردهانه مهی‌رود ، رهسپار ودربازرگانی وکسب توفیق جالبی بدست میآورند . دسته‌های دیگر نیز بدنبال آنان روانه کمبایت میشوند ومستعمره آنان نیرومند میگردد . هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهر را ترک میگویند . ازجمله فراریان یکی را نام کلیان رای ازگروه دسالاد بانیه درسورت پناه میگیرد . وازتجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست میآورد . بادسته‌ای ازراجپوتان وماهیگیران درتاریکی شب بمستعمره پارسیان حمله برده بسیاری را طعمه شمشیر ومنازلشان راآتش میزنند ، بقیه فرار ویکتن ازآنان درکمبایت باقی نمیماند . سپس کلیان رای برخرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد ، آبگیر وقلعه میسازد ،ودفاع شهر را محکم میکند وسوداگران را برای کسب وداد وستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهر را چنان بانظم وترتیب اداره میکند که ۸۲ روستای اطراف شهر فرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب‌بمبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشود که با خبر سنتی پارسیان وقصه سنجان صدسال تفاوت دارد ، وچنانکه گفته شد حدود ۱۰۹۰ میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان از ثروت بیشمار وپیشرفت خویش پربادشده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود ، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که یکنفر پارسی درکمبایت باقی نمیماند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سند ومدرکی از نوشته‌های سانسکریت ومورخان اسلامی دردست نیست که حاکی ازآغاز مستعمره پارسیان درسالهای ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب‌بمبئی گزت را ، باوجود اشعار صریح مبنی براینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه رامعین ننموده است ، بعضی ازنویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته‌اند .

بگفته صاحب‌راس ماله چون موله راجه سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت (۹۹۷ - ۹۴۲ میلادی) صدنفر از برهمنان را با اعطای زر وسیم وزمین ، آنانرا باقامت درقلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب‌بمبئی گزت پارسیان نیز درزمان مذکور باتفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده باشند که خالی ازحقیقت است .

اینک باید دید واقعه‌ای که یاد آن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه بوده وپارسیان وهندوان آنرا بیاد داشته ، کی اتفاق افتاده ، واین کلیان رای پهلوان معرکه کی بوده ودرچه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال (بانیه) ساکن کمبایت ، درگزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی ازکارمندان دولتی مغول درکمبایت و بگفته صاحب‌طبقات اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، وتاریخ‌های دیگر ، ازجانب اکبرشاه گورکانی باتفاق قلیچ خان بماموریتهائی به بندر سورت و گفتگو بااولیای امور دولت پرتقال اعزام وبفرمان او متصدی ساختمان حصار محکمی بدور شهر کمبایت میگردد . بگفته توزک جهانگیری ، پس ازساختمان حصار ،

---

۱ - ر - ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانته ، ناروکت ، کمبایت .
۲ - Mularaja Solanki

سوداگران بیشمار، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند. بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی از نوکران سابق کلیانرای، بجبر و زور و تهدید از مردم کمبایت زر گرفته، چهار هزار اوباش بدور خود جمع و تشکیل سپاهی میدهد و بسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود.

درهرحال بگفته مورخان، کلیانرای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی امور دفاع کمبایت بوده و بمأموریتهائی بسورت اعزام میگشته. دفاع شهر آباد و مستحکم کمبایت را که جهانگیر، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده و در توزک جهانگیر از آن صحبت مینماید، بفرمان پدرش، بسرپرستی کلیانرای ساخته شده. سیددولت که زمانی از نوکران کلیانرای بوده، بسال ۹۹۱ه (۱۵۸۳ م) بکمبایت حمله و آن شهر را غارت و تا چندی از سوی مظفر گجراتی اشغال مینماید.

کوتاه سخن آنکه، کلیانرای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول در کمبایت بوده است. بنابراین لطمه سختی را که وی بگفته رابرتسن و افواه عمومی بپارسیان وارد آورده، طی آن مدت بوده و پارسیان را چنانکه شهرت دارند نابود نساخته. مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله و غارت و ویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاء الدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب نمی بیند، بلکه سیصد سال پس از آن از رونق میافتد. مستعمره پارسیان چنانکه از یک نسخه خطی بهمن یشت که بروز اورمزد و مهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربد ماونداد استاد شاپور استاد آذر هیربد نرسنگ در کمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیانرای آباد بوده است. نسخه خطی نامبرده در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری موجود است.

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که بارها در سده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله و غارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ – ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده. حمله سیددولت و تصرف کمبایت و غارت آن و اشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روز اهالی کمبایت را بکلی مستأصل و بیچاره میسازد توانگر و بینوا، هرچه داشتند از دست میدهند. جماعت پارسیان بظن قوی در حمله مذکور از دست راجپوتان و ماهیگیران و اوباشی که بدور سیددولت، گماشته سابق کلیانرای جمع شده بودند، صدمات بسیار سختی دیده و پریشان شده باشند. شاید اندکی هم از نیروی خود کلیانرای بقال که شاید حسن ظنی بپارسیان نداشته بیچاره شده باشند. پس از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روز افزون میگردد، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان در کمبایت بآخر میرسد.

نویسندگان مغرب هنگام ذکر پادشاهان اشکانی، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند، زیرا واژه فیل هلن بر بعضی از سکه‌های اشکانی که در دست است نقر شده، نویسندگان مشرق زمین نیز به پیروی آنها همین شیوه نادرست را بکار میبرند. نامه نگار نیز در نوشته خویش در ماهنامه هوخت سال ۳۴ شماره ۲ تحت عنوان "اردوان سوم بشهر شوش"، همان گفته نادرست را پیروی و نوشته‌ام "پادشاهان اشکانی چنانکه از سکه‌هایشان برمیآید خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند .... بعضی از پادشاهان ضعیف اشکانی، تاج و تخت خود را بر دوستداری یونان نهادند، دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان بر خلاف اردوان پنجم بود."

باید دانست پادشاهان زیرک و سرسخت اشکانی هم در ظاهر و هم در باطن ایرانی بودند و همواره با دشمنان قدیم خود یونان و سپس رم پیکار میکردند و نام اسکندر مقدونی که موجب ویرانی و آتش زدن تخت جمشید و نوشته‌های ایرانی بوده، در پهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکر شده است، لذا چطور ممکن است خود را دوستدار یونان بنامند؟

بر سکه‌های بعضی از شاهان اشکانی، لقبهائی مانند شاهنشاه، دادگر، پیروز، نامور و همچنین فیل هلن نقر شده است. حتی بر سکه اردوان دوم روی پیشانی شاه یک خال دیده میشود و همانند خالی است که هندوان بر پیشانی خود میگذارند و آن مشعر بر اسرار عرفانی است.

با استفاده از پژوهش نویسنده ارجمند آقای جلال امام جمعه، واژه هلن و هلنیسم در روزگاران باستان مفهومی که امروز دارند نداشته است. برابر مندرجات اونیورسال اکسفورد دیکشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام از چهار نوع معنی که برای واژه هلن و هلنیسم ذکر نموده‌اند از سال ۱۶۰۹ میلادی جلوتر نمیرود. همچنین همر (۱) برای شناساندن یونان و تمدن یونانی هیچگاه آنرا بکار نبرده است.

بنابراین کلمات هلن و هلنیسم با تمام مفاهیم کنونی آن، بیشک کهنه نیست و شاید پس از دوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصد خاصی ایجاد گردیده که خارج از گفتار ماست.

طبق نظر بعضی از پژوهشگران واژه هلن در نوشته‌های یونان باستان با کلمات بغانی و پاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوط با آئین مهر یا میترا بوده بکار میرفته پاگان

1- Homer . 2 - Pagan .

بمعنی بغان بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغان میباشد. همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوس انیکتوس (۴) یعنی مهر یا خورشید شکست ناپذیر بوده است.

برمبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمیرسد. نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهرداد است که داده مهر باشد و مشعر بر مهرپرستی است. بگفته دکتر مسروپ آبکار یانس (۵) بسیاری از سکه‌های اشکانی دارای منوگرام میترادت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهر یا میترا مراد است.

بنا بر روال و ترتیب استدلال بالا واژه فیل هلن که برروی سکه‌های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده: بروشنی میتواند بمعنی دوستدار مهر یا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد. علاوه برای ین چند تن از پادشاهان اشکانی مهرپرست بوده اند نه زرتشتی، زیرا طبق برگهای تاریخ ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مصلوب میباشد که همان آئین میترا است. بگفته شادروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد دوستدار کریست (۷) (عیسی مسیح) نقش گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸).

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدلالات بالا بگیرد، در غیر اینصورت پادشاهان اشکانی که میدانستند یونانیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانیده و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی امین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان، هندوستان، پاکستان و لیدران سایر گروههای آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپالا بدربار خود احضار نمود. بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند، یکنفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زال البائی فقیرجی دستور نیز حضور داشت. نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتمائی که در اوگاندا انجام میداد در زبان خاص و عام بود. ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت براینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی برخروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و ۸ نوامبر ۱۹۷۲ آخرین روز مهلت خروج بود.

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲.

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا بین ۸۰ و ۱۰۸ کم و زیاد میگشت، اما شماره آنها روز صدور فرمان اخراج بیش از ۶۴ نفر نبود فریدون و پیروزه امرولیا از بین آنها در ۹ سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج و اوردکانادا شده از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده‌های دستور و وادیا از کمپالا بکانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً باداره مهاجرت کانادائی در کمپالا تلگراف لازمه را مخابره و نامه‌ای در پیرو آن ارسال نمودند. پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنابراین صورت نامهای زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده امرولیا تهیه نموده بودند باداره مهاجرت کانادا در کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازمه را در حق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بکانادا همراهی خود را دریغ نفرمایند. مورد مهاجرت ایرجشاه و خانواده او بکانادا در ۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگراف لازم از سوی مقامات مربوطه باداره مهاجرت کانادائی در کمپالا مخابره شد.

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان با فریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده‌های ثلاثی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپ تاون در افریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند، بسیاری از پارسیان در دنبال آنها باهنگ افریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

بتّا احمد ابراهیم نخستین بیگانه ایست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند اسپک Speke و گرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میرود و از مشاهده اوضاع اسفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدان نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همان سال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی افریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرالد پورتال بنا برپریشانی اوضاع اقتصادی شرکت مامور تحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپالا در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحمایه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن باداره

امور کشوری آنجا منصوب میگردد.

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیار سخت بوده لیکن در سال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیوموساحل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید بقیه راه تا ورود به کمپالا بایستی وسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد.

توسعه کشت پنبه و سایر کالای بازرگانی موجب میشود که در جنجه بسال ۱۹۳۱ پلی بر رود نیل ساخته شود و کمپالا بوسیله راه آهن به ممباسه وصل گردد بومیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیرخواب گرفتار بودند و با کوشش و تلاش امنای انگلیسی این مرض در آنجا ریشه کن میشود.

آسیائیها چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا وارد و ساکن میشوند بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بوسیله کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعه جاری روز واخراج آسیائیها بوقوع نمی‌پیوست اگر چه این سخن تا باندازه‌ئی حقیقت دارد لیکن آسیائیهای مقیم اوگاندا ثمره فرمانروائی هندبریتانی بود. مسافرتهای اولیه بافریقا و کشف و آبادی اوگاندا از هندوستان آغاز گشت. اسیک وگرانت کاشف منبع رود نیل از افسران ارتش هند بودند.

نیاکان بلندپرواز پارسیان همه جا با توسعه روزافزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند. بگفته آقای زالبهائی دستور نخستین زرتشتی که با وگاندا میرود، یحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق یکنفر رئیس آفریقائی مورد چندرا)گا ووگوسفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا میرود و پس از خاتمه دعوا بمحل خود بر میگردد. دادگاه صالحه و استیناف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد.

بگفته صاحب پارسی پراکش جلد ۴ دولت هندبریتانی بسال ۱۹۰۹ پشوتن فرامجی دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزانه‌داری کشور تحت الحمایه اوگاندا منصوب میسازد. نام درست او پشوتن فقیرجی دستور میباشد و صاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است. شخصی بنام هرمزجی مهتا نیز در همان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد. گویا این دو نفر نخستین زرتشتیانی باشند که در آن کشور ساکن میشوند.

زالبهائی فقیرجی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هرمزجی مهتا به کمپالای پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید. در آن روزها اوضاع شهر بسیار ناگوار و بیماریهای گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود، نه راه شوسه موجود و نه بهداشت و نه وسایل پزشکی و دارو. حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقا را داشته است. شیر و ببر و پلنگ پس

از غروب پشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته‌اند.

با وجود سختیها و ناراحتی‌های موجود در کشور مهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیر پردی والا زرتشتی با نفوذ و محترم و توانگر اوگاندا و مقیم شهر جنجه آرامگاهی بسال ۱۹۳۶ برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زالبهائی دستور و جهانگیر پردی‌والا پس از انجام تشریفات جشن خوانی و مهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرامگاه بوسیله جهانگیر پردی‌والا از شهرداری گرفته میشود و هزینه اداره امور آن تا با مروز با شهرداری محل میباشد.

با کاهش شماره زرتشتیان جنجه و حرارت و علاقه شدید آنها طی سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان در کمپالا از سوی دیگر روز بافزونی میگذارد و لزوم تشکیل انجمن پارسیان و احداث آرامگاه اهمیت زیاد پیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی در کمپالا پایتخت اوگاندا تاسیس و با تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر زالبهائی دستور زمینی بمساحت ۹ هزار متر مربع در بهترین نقطه شهر بمنظور آرامگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی بر زمین آرامگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده هزار روپیه برای انجام منظور جمع آوری میشود. در همان اوان اردشیر دارا شاه شراف از ساکنان هند در کمپالا حاضر باشد هنگام مراجعت به بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشید بمنظور ساختمان پرستشگاهی در اوگاندا از پارسیان درخواست کمک مالی مینماید.

بگفته ارنولد تاینبی "تمدن با شکوه تمام روی بعقب‌نشینی است." با تقلیل مساحت و نیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده پارسیان نیز موقتاً "متزلزل میگردد. از هم گسیختن رشته زندگی زرتشتیان در آفریقا بویژه در اوگاندا، جماعت را اندوهگین ساخت. اما جای خوشوقتی است که دولت کانادا با درخواست و فعالیت انجمن پارسیان آن کشور مبنی بر مهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانند پارینه بهر کشور که روی میآورند در وفاداری بآنجا و حفظ اصول آئین خویش کمال جدیت را نشان میدهند.

میترا در دین زرتشتی

سه دوره مهرپرستی در جهان وجود داشته است

۱ـ مهرپرستی پیش از زرتشت در میان آریائیها. ۲ـ مهرپرستی در میان ایرانیان باستان ۳ ـ آئین میترائی در اروپا بویژه روم که با میترای ایران و هند

اختلافی شگرف دارد.

ایرانیان باستان و زرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته‌اند و خورشید را کالبد مینوی پرفروغ مهر.

مهر بطور کلی فروغ تابناک همه فروزها و خصایل نیک جهان است. زرتشتیان در ضمن نیایشی که در بامداد هنگام برآمدن آفتاب میسرایند میگویند بمهر فزون جان پیوند، هزار چشم، ستوده، رامش ده و خوراکی پرور درود فرستاده میشود.

هنگامیکه روشنائی خورشید میتابد، هنگامیکه نور خورشید میآید، آن نورها برای افزایش جهان اشو و برای افزایش تن اشو بزمین اهورا داده پخش میشوند. هنگامیکه خورشید، فروغ مهر میتابد بزمین اهورا داده پاک میشود، آب روان پاک میشود، آب چاهها پاک میشود، آب دریاها پاک میشود، آب ایستاده پاک میشود، پیدایش اشو که از خرد و رجاوند اهورا بوجود آمده پاک میشود.

اگر خورشید طلوع نمیکرد هر آینه دیوان (میکروبها) سراسر آنچه در هفت کشور است نابود میکردند. هیچیک از ایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی و مقاومت با آنها توانا نباشد.

کسیکه بخورشید نورانی تیز اسب برای مقاومت در برابر تاریکی، برای مقاومت در برابر دیوانی که در تاریکی پیدا میشوند، برای مقاومت در برابر دزدان و راهزنان، برای مقاومت در برابر سختی مرگ درود میفرستد روان خویش را و همه ایزدان مینوی و دنیوی را خشنود میکند.

در مهرنیایش چنین گویند و آرمان دارند:

مهر ایزد جان پیوند را میستائیم که راست گفتار، نامور، دارنده هزار گوش، خوش پیکر، دارنده هزار چشم، بلندبالا، دوربین، نیرومند، بیخواب و همواره بیدار است.

بشود مهر پیرامون کشور، مهر داخل کشور، مهر خارج کشور، مهر بالای کشور، مهر پائین کشور، مهر جلو کشور، مهر عقب کشور، از برای یاری، از برای آزادی، از برای شادی، از برای تندرستی، از برای فیروزی، از برای بهروزی، از برای اشوئی بسوی ما آید. نیرومندترین آفرینشهاست، با مهر و درود بسوی او میرویم.

صورت فرمانهای جماعت

درصندوق آهنی پنچایت در آتش ورهرام قدیم یزد

از دفتر گزارشات دوران مانکجی لیمجی هاتریا که در کتابخانه کاما اورینتال اینستیتوت بمبئی به نشانی H.P.MS 213 ضبط است برمیآید که وی به روز بهمن و

اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود و ۳ روز بعد در روز سپندارمزد و اسفندماه بزرگان و موبدان زرتشتی را دعوت و اساس انجمنی بنام پنچایت را میریزد که گاه بگاه تشکیل میافت و به کارهای جماعت و اصلاح امور رسیدگی و اقدام میکرد.

آخرین جلسه مضبوط در دفتر مذکور مورخ است بتاریخ روز ورهرام و بهمن ماه ۱۲۲۵ یزدگردی و در محل آتش ورهرام یزد برگزار گردیده است در این جلسه بنا بدرخواست زرتشتیان تهران موبد کیخسرو و موبد بهمن را که بآموزگاری مشغول بوده راضی میسازند که بتهران بروند. انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارند مزد برگزاری مراسم دینی و یزشن و یشت و غیره افزون بر حقوق خواهد داشت در این جلسه فرمانهائی که از دولت و سران دیگر طبق صورت ذیل در دست جماعت بوده در یکجا جمع و در صندوق آهنی گذاشته در آتش ورهرام میگذارند و بدست دستور نامدار دستور کیخسرو میسپارند. قرار بر اینکه هر کس هرگاه بخواهد آنرا ببیند و آنرا بخواند دستور در صندوق را برای آنها باز کنند.

۱ ـ فرمان از ناصرالدینشاه بابت میراث گبری و مسلمانی که هرکس دعوائی داشته باشد بدیوانخانه اعلی برود و هرکسی از دین خود برمیگردد از این باب مجتهد تحقیق نماید. بتاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۸ هجری.

۲ـ تعلیقه مرحوم علینقی خان بابت پول جزیه مقرره دولت پنجاه تومان و دیوان بتاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۹ هجری.

۳ـ فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهده حاجی عبدالرحیم بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری.

۴ـ تعلیقه سرکار بندگان پناهی امام سردار امضای فرمان ناصرالدین شاه که اول ثبت شده در گبری و مسلمانی در باره ارث هرکس بخواهد مدعی و مدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نماید بتاریخ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۵ـ حواله آدریان اسامی که مدعیان بکدخدا مرزبان صلح کرده‌اند مبلغ بیست تومان بتاریخ ۱۸ شهر محرم سنه ۱۲۶۹ هجری.

۶ـ تعلیقه میرزا عباس نایب الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمدتقی خان امیر در باره ارث طایفه که هرکس دعوی ارث داشته باشد او را روانه دربار گیتی مدار نمایند که در دیوانخانه بزرگ پادشاه غوررسی شود.

۷ـ سواد تعلیقه سرکار بندگان پناهی امام سردار به جهت گبری و مسلمانی در باره مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۸ـ ملفوفه فرمان مرحوم محمدشاه جهت ساختن دخمه بتاریخ شهر رمضان سنه ۱۲۶۴

۹ـ تعلیقه صدراعظم در باره گبری و مسلمانی و امضای فرمان ناصرالدین شاه بتاریخ صفر سنه ۱۲۶۶ هجری.

۱۰- حکم مرحوم میرزا عباس وحکم جناب حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۸ شهرالذکرسنه ۱۲۶۲.

۱۱- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۲شوال سنهٔ ۱۲۶۲

۱۲- سواد تعلیقه برجیس صاحب بجهت سفارشنامه که رفع جبروتعدی شود.

۱۳- سواد تعلیقه سرکار عزیزخان سردار کل باسم میرزا کوچک خان سرهنگ که سفارش نوشته صفرهجری ۱۲۷۰.

۱۴- سواد فرمان دیوانخانه مبارک بجهت امرموقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشد بدیوانخانه مبارک بروندکه بحقیقت رسیدگی شود.

۱۵- سواد تعلیقه اشرف امجدصدراعظم دربارهٔ یکصدتومان علاوه وجه جزیه که دربارهٔ پول قصابی وداروغگی دربارهٔ جناب شیخ محمدحسن بتاریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ه

۱۶- فرمان دیوانخانه مبارک دربارهٔ ملک وقفی ومطالبات که رسیدگی نمایند هرکس دربارهٔ ملک موقوفات سخنی داشته باشدبدیوانخانه رواننمایند جمادی الثانی ۱۱۷۰ه.

۱۷- تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردربارهٔ امضای فرمان مستمری موبدان موبدبهرام بعهده سرکار شیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.

۱۸- تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردربارهٔ موبدموبدان ومرخصی مشارالیه وحمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ه.

۱۹- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهرسوار شوندطایفه پارسی ودرشهر هم دستورنامدار سوارشوندبتاریخ ۷ربیع الثانی بالای آنهم امضاء حکم سرکار میرزا کوچک خان پیشکار سرتیب خان شده است بتاریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ه.

۲۰- تعلیقه صدراعظم که دربالای عریضه ملابهرام ثبت شده که جمع وخرج بدهی خیریه مزبوراز قرار تصدیق میرزا محمدصادق مستوفی ۸۳۶تومان وچهار قران وچهار عباسی کارسازی نمایندبتاریخ ذیحجه ۱۲۶۸ه.

۲۱- فرمان محمدشاه دربارهٔ سی تومان مستمری بهمن ابن دستورکیخسرو ۲۴ صفر ۱۲۵۷ه.

۲۲- فرمان ناصرالدینشاه دربارهٔ پول جزیه که جمع وخرج شده ۶۹۷تومان ۹قران ویکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهندشوال ۱۲۶۰ه.

۲۳- تعلیقه مرحوم سردار محمدحسنخان امضاء فرمان که احدی بیحسابی نکنندهرگاه احدی از طایفه کشیداز قرار فرمان ۱۷ربیع الاول ۱۲۸۶ه.

۲۴- تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضاء مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردربارهٔ موبدموبدان پوشیدن خلعت واورا مرخص کردن ومستمری مشارالیه را بدهندربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۲۵- تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضاء فرمان پادشاه دربارهٔ مستمری موبدان بتاریخ شهرربیع المولود ۱۲۶۴ه.

۲۶- تعلیقه مرحوم سردار امضاء فرمان پادشاه دربارهٔ تخفیف ۳۵۰ تومان ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۲۷- فرمان قبله عالم وعالمیان دربارهٔ مستمری ملابهرام بتاریخ شهررمضان ۱۲۶۷ه.

۲۸- فرمان محمدشاه بعهده شاهزاده بهمن میرزا متوجه املاک وقفی راسرکار شریعتمدار میرزا محمدعلی مدرس باشدبتاریخ صفر ۱۲۵۷ه.

۲۹- فرمان محمدشاه دربارهٔ اینکه هرکس یکنفراز طایفه را بقتل رساندقاتل را حکام بتهران بفرستندیکهزار تومان بدیوان اعلی حاکم دادنی باشدصفر ۱۲۵۷ه.

۳۰- فرمان محمدشاه که رئیس طایفه مزبوررا واگذار کردندبعباسقلی خان که رئیس طایفه باشدربیع الاول ۱۲۵۸ه.

۳۱- فرمان ناصرالدینشاه دربارهٔ سیصدوپنجاه تومان تخفیف که دادندهمه ساله از بدهی جزیه موقوف دارند ۱۶رمضان ۱۲۶۸ه.

۳۲- فرمان ناصرالدینشاه بابت مستمری موبدموبدان که همه ساله دریافت نمایدسی ونه تومان درهذالسنه تخاقوئیل مرحمت شده بتاریخ ۱۶رمضان ۱۲۶۵ه.

۳۳- فرمان ناصرالدینشاه امضاء فرمان محمدشاه هرکس از طایفه را بقتل رسانند موافق فرمان مرحوم رفتار نمایند ۱۴شوال ۱۲۶۹ه.

۳۴- تعلیقه عزیزخان سردار دربارهٔ رستم برادرملابهرام وکسان او.

۳۵- تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضای فرمان بابت پنجاه تومان مستمری ملابهرام بتاریخ ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۳۶- تعلیقه مرحوم محمدحسنخان دربارهٔ رستم برادرملابهرام ومستمری ملابهرام ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۳۷- سفارش میرزا محمدتقی خان امیردربارهٔ ملابهرام ورستم برادرملابهرام دربارهٔ تنخواه که هنگام الغارت برده اندگرفته عاید سازندذیحجه ۱۲۶۵ه.

۳۸- تعلیقه صدراعظم دربارهٔ باغ توت سیاه وغیره که حاشیه خط صدراعظم باشد ذیقعده ۱۲۷۰ه.

احکام مجتهدین دربارهٔ شکایات طایفه ملک وقفی وغیره موافق همان حکم ۲۰عدد تعلیقه صدراعظم دربارهٔ باغ توت سیاه که اول نامدار آورده بود.

از قراریکه دانشمندارجمندآقای اردشیرآذرگشسب هنگام صحبت اظهارمیداشت بعضی از اسنادمذکوردربالارا درصندوق آهنی کهنه درمنزل پدری خوددیده است. اگرچنانکه اسنادمذکوربهمت فرزندان شادروان موبدموبدان دستورنامدارپیدا شوددرتدوین تاریخ زرتشتیان دردوسده اخیرکمک بسیاربزرگی خواهدبود.

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکار آن خارج از موضوع ما ست. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعاً "۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریار و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میداند.(۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا برای عامه ایرانیان، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند. حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض و الانبیا ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۲۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و مبدا تاریخ هجری را چهارصد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهش ناچیزی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، با این امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیان باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود. این ولادت بر سرزمین بابل در سال ۵۱ اشکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبدا آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیان مانند طبری و دیگران، به دو تاریخ دیگر بر میخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبداء آن ۲۰۸ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهری اشکانی داده اند و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران. افزون بر این در دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱– تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲

۲– مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳ – ۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳– تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و جلوس یزدگرد شهریار را ۴۰۷ سال ذکر کرده اند که بنا بر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیر بابکان و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش میباشد. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالد بامر ابوبکر مامور فتح ایران شد. عمر چون بخلافت رسید، ابوعبیده ثقفی را سپهسالار لشکر اسلام نمود و ابوعبیده در جنگ معروف بجسر کشته شد و کلیه لشکر اسلام باستثنای چند نفر نابود گشت.

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پوراندخت اتفاق افتاده است و ایرانیان از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنا بر این سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور میباشد بهیچ دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر ده سال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پوراندخت به جستجوی یزدگرد شهریار پرداختند.

به گفته حمزه اصفهانی صاحب سنی ملوک الارض و الانبیاء در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

به گفته صاحب مجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ ه خالد را به عراق فرستاد. خالد انبار را بصلح بگشاد و سوی مرزبان کس فرستاد و بمداین بدعوت اسلام. اندر آن وقت پوراندخت را همی نشاندند. آمدن خالد بحیره در روزگار پوراندخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ ه اندر عهد پوراندخت، پیغمبر درگذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پوراندخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

به گفته ابن اثیر صاحب الکامل فی التاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکر را بسه دسته تقسیم کرد و قرار داد در الحفیر به دشمن برخورد کنند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارسیان بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از اسواران بود که اورا هرمز مینامیدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

به گفته بلعمی پوراندخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بروزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پوران بمرد پادشاهی بخواهرش دادند.

به گفته خوندمیر صاحب حبیب السیر اوایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابوعبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پوراندخت داشت.

به گفته بلاذری صاحب فتوح البلدان، جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان

سال ۱۳ه‍ بود و عمر بواسطه شکست ابوعبیده یکسال اسم عراق را نمی‌آورد.

به گفته طبری، فیروزان و رستم به پوراندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان را بما بده، و او دواداشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند. آنها نام یزدگرد شهریار را دادند. او را آوردند و پادشاه کردند. مسلمانان به عمر خبر دادند و این در ذیقعده سال ۱۳ه‍ بود.

صاحب مجمل التواریخ، در جدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶ ه‍ نشان داده است و می‌گوید چون یزدگرد شهریار به سلطنت نشست، روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه، و اندر عهد یزدگرد عمر پنجسال خلیفه بود و پس عثمان.

حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده، جنگ قادسیه را در سال ۱۵ه‍ میدهد.

یعقوبی می‌نویسد عمر ابوعبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پوراندخت بجای او بود. رستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هردو ضعیف بودند. لشکر ابوعبیده شکست خورد و همه کشته شدند. خبر به عمر رسید، بسیار غمگین شد.

بلعمی نیز همین گفته را نقل مینماید.

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام حکومت یزدگرد شهریار در زمره مسلمانان درآمد و درجه بلند و مرتبه ارجمند یافت. لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حال آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید. مسود اوراق گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست. چه در کتب معتبره چنان بنظر رسیده که اسلام جابان، بلکه واقعه جسر و قتل ابوعبیده بن مسعود ثقفی در زمان حکومت پوران، قبل از آنکه یزدجرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد.

منتخب التواریخ (۵) مینویسد، پوراندخت بن خسروپرویز لقبش سیده است. رحلت حضرت رسالت در زمان او بود. مدت سلطنتش بقولی یک سال و چهار ماه و بقول صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شش ماه.

تاریخ قطب‌شاهی (۶) در ذکر سلطنت پوراندخت گوید، مرویست حضرت خاتم الانبیا صلعم عهد دولت توراندخت، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و به عالم بالا شتافت.

صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اثیر در وقایع سال ۱۲ه‍ مینویسد، فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جادویه به مقابله عساکر اسلام. و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن رستم فرخزاد از قبل پوراندخت که تازه پادشاهی عجم یافته بود، جابان سردار را بنواحی فرات. و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم اهل اطراف دجله و فرات به یزدجرد از تطاول لشکر اسلام.

۴- روضة الصفا، فصل احوال خلافت عمر. ۵- تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی مولف سده ۱۶ ه‍ بنشانی RIV 24 در کتابخانه کاما اورینتال انستیتو، بمبئی ۶- تالیف خودشاه بن قباد الحسین بنشانی H.P.MS 12 کتابخانه فوق

صاحب بهجة التواریخ (۷) در ذکر پادشاهی پوراندخت می‌گوید، چون توراندخت بر تخت پادشاهی نشست عدل و داد پیش گرفت و بقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. در زمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در زمان سلطنت وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. توراندخت یکسال و چهار ماه بر تخت نشست و بمرد.

صاحب التواریخ (۸) در ذکر سلطنت پوراندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم در عهد او به دارالقرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هیئت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد در سال ۱۱ه‍ از کتاب نهایت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سید کاینات است و در تواریخ چنان مسطور است که لشکر ظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹)

دکتر ملکزاده بیانی بر مبنای سکه‌هائی که تاکنون کشف شده نوشته است. بنا بر تحقیقاتی که نموده‌ام پوراندخت بیش از دو سال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التواریخ نقل میکند، "از دوشنبه تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است پس چهل سال بر سر ش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگرد شهریار، حساب آن به ۹۷۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است." در نسخه اصل عربی واژه هلک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده در سال ۹۵۳ اسکندری مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) باز حمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌های چندی از خدای نامه که تاریخ ملوک الفرس نامند دیدیم متن نسخه‌ها با هم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابی به روی دیگر میدهد و یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

در خطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر می‌کرده اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده (۱۲).

۷- تالیف شکرالله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P.MS103 کتابخانه فوق. ۸- تالیف شیخ یحیی الرازی بنشانی H.P.MS 76 در کتابخانه فوق. ۹- تقویم و تاریخ در ایران از ذ.. بهروز ص ۳۷. ۱۰- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲. ۱۱- تقویم و تاریخ در ایران ص ۳۶. ۱۲- ایضا ص ۵۵.

بیرونی در آثار الباقیه مینویسد "در سالی که یزدگرد شهریار به پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳ سال و مدت میان جلوس اردشیر بابکان و یزدگرد ۴۰۶ سال است. کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ جوزا داده‌اند و این طالعها از ماخذ نیمروز حساب میشود." بنابراین سال ۲۶۶ میلادی برابر ۵۳۷ مهری اشکانی به قول شادروان بهروز در ۱۷ درجه جوزا است. این گفته را در هند با دو نفر از استادان فن در میان نهادم و به صحت آن گواهی دادند. حال ۴۰۶ سال را بر ۲۶۶ بیفزائیم ۶۷۲ بدست می‌آید. یعنی جلوس یزدگرد در سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۴۳ مهری اشکانی است نه اسکندری شماره مرقوم در آثار الباقیه درست است اما آن اسکندری نیست و مهری است. سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۸۳ اسکندری است.

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان و ستاره‌شناسان متفق القولند برابر روز دی به آذر و اردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست و زایچه او نیز که در دست است همان را نشان میدهد. بنابر نوشته قانون مسعودی در سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است که با حساب نجومی درست است و مخالف قولی است در آثار الباقیه که آخرین کبیسه در زمان یزدگرد بن شاپور انجام یافته و گواهی است بر دست بردگی در آن کتاب. در زمان یزدگرد بن شاپور هشتمین کبیسه ۱۱۶ سالی از دوره چهارم در سال ۴۲۸ میلادی انجام یافته و آن کبیسه ۱۲۰ سالی نیست. هشتمین کبیسه ۱۲۰ سالی از دوره دوم در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار اجرا شده (۱۳). اینک ۱۲۰ بعلاوه ۵۵۵ سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵ میلادی میشود و برابر است با گفته علی بن یحیی منجم در خطط مقریزی که در زمان یزدگرد شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده. اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده و آن سال چهارم جلوس یزدگرد است. سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۹۸۶ اسکندری و بنوشته آثار الباقیه، یزدگرد در سال ۹۶۳ اسکندری کشته شده، اشتباه میباشد. این قبیل حسابسازیها از نویسندگان در کتب تاریخ و نجوم بسیار دیده میشود و برای مغلطه‌کاری در آثار بیرونی دست برده‌اند.

به گفته بیرونی در آثار الباقیه، کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر برخاست تقریباً "نیمه جوزا نشان میدهد و طالع سالی که یزدگرد برخاست ششمین درجه عقرب. سال روایتی ۶۳۲ میلادی که جلوس یزدگرد فرض شده طالع سنبله است و به هیچ حسابی به عقرب نمی‌رسد. کتاب خطی القرانات و التحاویل که زایچه پادشاهان ساسانی را ضبط نموده و بشماره ۲ ۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است. زایچه جلوس اردشیر بابکان را ۱۷

۱۳- ایضاً" ص ۵۵.

درجه و ۳۸ دقیقه جوزا داده است که برابر با ۵۳۷ مهری و ۲۶۶ میلادیست و زایچه جلوس یزدگرد سوم را چهار درجه و ۶ دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲ میلادی است.

بنابر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد بسال ۶۷۲ میلادی است نه ۶۳۲ چنانکه در تواریخ ضبط شده است. چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد. به احتمال قوی مداین و استانهای مجاور تا آن زمان بتصرف مهاجمین درآمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسروپرویز آغاز مینمایند.

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران درهم و برهم و هرج و مرج و آشوب در همه جا حکمفرما بوده است. استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه می‌نگریستند، موقع را مناسب می‌بینند که آنها را برکنار کرده، خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند. بنابراین یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند. شاهنشاه در آن گیرودار و پیکار داخلی، بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو بشهادت میرسد.

یادداشتی از کتاب دعای پهلوی که بر پوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهر یزد را در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد، و ورود او به یزد و اقامت چند روزه او را در آن شهر نشان میدهد، در دست است. یادداشت مذکور بوسیله هیربد ورزاز پسر لهراسب نوشته شده وشبوت احتمال قوی ماست براینکه سالها پیش از جلوس یزدگرد مداین و استان مجاور آن تحت استیلای اعراب بوده. کتاب دعای پهلوی مذکور در تملک دکتر نوشیروانجی از پارسیان هند بوده که حدود ۱۳۳۳ ه‍ ق بشهر یزد میآید و چند صباحی را در روستای قاسم‌آباد سکنی میگزیند (۱۴).

هیربد ورزاز در آن یادداشت از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر صحبت مینماید و در ضمن مسافرت خویش به تیسفون بدینطریق اشاره میکند: "شش سال پیش در تیسفون بودم، عربها که جز شتر چیزی نداشته و دزدی همی‌کردند و آدم بیگناه همی‌کشتند بدین تازه درآمده و خوی آدمی گرفته، جز هنگام جنگ کسی را نمیکشند، خدا به آنها کمک میکند که بر ما غالب شوند. ماها از دین بهی برگشته بر کسی رحم نمیکنیم. اینجا ۲۴ آتشکده داشته که مردم عبادت میکردند. حالا جز چهار آتشکده، باقی همه خاموش است. شاه یزدگرد ۲ سال پیش با ۱۴ هزار سرباز از سپاهان با اینجا آمده پنج روز بیاسود، جز ۳ نفر راهزن را که امر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد. با شتاب به طرف کرمان و سکستان رفت. گویند در بلخ قشون فراهم میکنند که عربان را بیرون کنند. خیلی مردم در تیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته‌اند. خداوند بر ما خشم کرده. سه نفر موبدان چندین کتاب شاپیکان که در علم طب نوشته شده بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که مردم در آتشکده قریه یزک برده بودند، برداشته فرار کرده‌اند. گویند در تیسفون میان عربان

۱۴ - آتشکده یزدان ص ۲۶۲ آیتی.

طبا بت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یا غی شده همدیگررا میکشندوغا رت می کنند."
یا دداشت مذکورا زنا بسا ما نی کشوروا ختلاف مردم وگروهها وپیکا روقتل و غا رت وبی تفا وتی مردم ا زحکومت وا خلال درا مرمهم جنگ با بیگا نگا ن ا شا ره میکندوشبوتی ا ست پیش ا زآ نکه یزدگردبه سلطنت برسد ،پا یتخت به تصرف دشمن در آ مده بوده وبا ین ا نگیزه ،تا جگذا ری وی درا ستخرا نجام میبا بد .

درموردسا ل جلوس ومرگ ا نوشیروا ن چنا نکه گفتیم ا ختلافی نیست ودرسا ل ۵۷۹ میلادی درگذشته ا ست . ا ما را جع به مدت پا دشا هی پسرش هرمزوخسروپرویزا ختلاف ا ست .

طبری مینویسد " چنا نکه ذکرشده منجمین ا جما ع نموده ا ندکه خسروپرویز ۴۸ سا ل پا دشا هی میکند . مدت پا دشا هی هرمزرا نیز ۲۳سا ل دا ده ا ند . بنا برا ین مرگ خسروپرویزدرسا ل ۶۵۰میلادی وا قع میشود . درکتا با لقرا نا ت وا لتحا ویل که ا ز آ ن صحبت شد ،طا لع جلوس هرمزرا ۵۷۹ وسا ل جلوس خسروپرویزرا ۶۱۰میلادی دا ده ا ست . با درنظرگرفتن کلیه روا یا ت ، خسروپرویزروزدوشنبه آ ذروزدیما ه ۱۱جما دی ا لاول درسا ل ۳۰ هـ برا بر ۶۵۰میلادی وفا ت یا فته ا ست . چو ن سی‌ام را سیم هم مینویسندبا ششم ا شتبا ه شده ولهذا نوشته ا ند ،خسروپرویزدرسا عت ششم روزدوشنبه ۱۱جما دی ا لاول مطا بق روزآ ذرودیما ه سا ل ششم هـ مرده که با حسا بدرست درنمیا ید .درشا هنا مه دربا ره مرگ خسروپرویزآ مده :

کجا ما ه آ ذربدوروزدی گه آ تش ومرغ بریا ن ومی

درنام روزها ،روزی بنام دی ندا ریم . سه روزا زما ه بنام دیبا در ،دیبمهرودیبدین دا ریم .جشن می ومرغ بریا ن وآ تش درما ه دی ا ست که چهره گهنبا رمیدیا ریم می با شد گویا شعرفردوسی درا صل چنین بوده (۱۵) .

کجا روزآ ذربدوما ه دی گه آ تش ومرغ بریا ن ومی

ا ینک میپردا زیم بسا ل جلوس ا ردشیربا بکا ن : گفتیم بنا برگوا هی آ شا را لبا قیه کتب منجمین طا لع سا لی را که ا ردشیربرخا ست تقریبا "نیمه جوزا نشا ن میدهند .ا لقرا نا ت وا لتحا ویل طا لع سا ل جلوس ا ردشیررا ۱۷درجه و۳۸دقیقه جوزا تعیین کرده ا ست .ا فزون برا ین پا دشا هی ا ردشیربا بکا ن با ا مپرا تورا ن گا لوس وکلودیوس دوم روم وما نی مربوط ا ست .

بگفته ا ین ندیم درا لفهرست ولادت ما نی درسا ل دوم ا مپرا تورگا لوس بوده . صورت نام ا مپرا تورا ن رومی وسا لها ی ملک ا یشا ن درآ شا را لبا قیه با تا ریخا غسطس دا ده شده ا ست . تا ریخا غسطس که درجدو ل طیلسا ن آ شا را لبا قیه آ مده ا ست ،مبدا ٔ آ ن ۲۵ پیش ا زمیلادا ست . بعدا زنام ا مپرا تورگا لوس آ شا رتشویش درا ین جدو ل دیده میشود.

۱۵ـ تقویم وتا ریخ درا یرا ن ص ۳۹.

سا ل دوم ا مپرا تورگا لوس سا ل ۲۸۱ ا غسطس ا ست که مطا بق ۲۵۶ میلادی ا ست (۱۶) .

بقول ا بن ندیم ومسعودی درسا ل ۲۶۸میلادی سا ل ا ول ا مپرا تورکلودیوس دوم ،ما نی ۱۳سا ل دا شته وصا حب‌قرا ن بوده .مدا رک غربی سا ل دوم ا مپرا تورگا لوس را ۲۵۳ دا ده ا ند . سا لها ی میلادی درسده دهم بوسیله گریگورتنظیم گردیدو۳سا ل ا ختلاف ا ست وا ین تفا وت با ا بن ندیم ا زآ نجا پیدا شده (۱۷) .

ما نی چنا نکه ا زکفا لایا وشا پورگا ن برمیآ یددرسا ل ۵۳۹ مهری ا شکا نی برا بر ۲۶۸میلادی ،در۱۳سا لگی تجلی یا فته وا ین سا ل ،سا ل دوم پا دشا هی ا ردشیربا بکا ن وسا ل ا ول ا مپرا تورکلودیوس ا ست .مسعودی بعثت ما نی را درزما ن ا مپرا تور کلودیوس دوم میدهد . ما نی درسا ل ۵۵۱ مهری ا شکا نی برا بر ۲۷۰میلادی آ شکا را دعوت کرده ا ست .

تا ریخی که سا ل ۵۳۹ آ ن سیزدهمین سا ل ما نی وسا ل ا ول ا مپرا تورکلودیوس دوم میبا شد ،مبدا ٔ آ ن ژا نویه ۲۷۱ پیش ا زمیلادا ست . ا فزون برا ین سا ل جلوس ا ردشیر ا زروی طا لع ا وسا ل ۲۶۶میلادی ا ست . سا ل ۵۳۹ مهری،ا وا خرسا ل دوم جلوس ا ردشیر یا ا وا یل سا ل سوم آ ن وا قع میشود (۱۸) .

حا ل ا گرسا ل جلوس ا ردشیربا بکا ن را بنا بشرح با لا ۲۶۶ میلادی حسا ب کنیم ، بعلاوه ۴۰۷سا ل مدت میا ن جلوس ا وویزدگردشهریا ر ۶۷۳ میلادی بدست میآ یدکه برا بر ۵۲ هـ ق ا ست وآ ن سا ل جلوس یزدگردمیبا شد . سا ل ۶۷۲ برا برسا ل ۹۴۳ا سکندری ا ست شما ره درست ا ست ولی آ ن ا سکندری نیست ومهری ا شکا نی ا ست . تا ریخسا زا ن مدعیا ن نبوت ،برا ی مغلطه مهری ا شکا نی را به ا سکندری تبدیل نموده ا ند .

تا ریخ سا زا ن ومورخا ن سا ل جلوس ا ردشیررا ۲۲۶ ویزدگردسوم را ۶۳۲ میلادی دا ده ا ندکه برخلاف وا قع میبا شد . ا ما درموردسا ل هجرت درا ینکه چه سا لی بوده ا ختلاف ا ست وکمترین ا ختلاف یک سا ل ویکما ه ا ست ونیزدرسا ل بعثت ظا هری وبعثت حدود ۷ سا ل ا ختلاف وجوددا رد (۱۹) .

درتا ریخ طبری چنین آ مده (۲۰) "ا زبختنصرتا ملک ا سکندر۴۳۷سا ل ا ست " . مبدا ٔ تا ریخ بختنصر ۷۴۷پیش ا زمیلادا ست وچو ن ا زآ ن کم کنیم ۳۱۱پیش ا زمیلادبا قی میما ند که عدد مشهورا ست وبا زمینویسد" ا زملک ا سکندرتا سا ل ۲۰۶هجری که کتا ب خودرا بپا یا ن رسا نیده ۱۲۴۵سا ل میشود . " ا ینک چو ن ۳۱۱را ا زا ین عددکم کنیم ۹۳۴میلادی با قی میما ند وبه موجب ا ین دو تا ریخ هـ ۱۱۷سا ل ا ختلاف دیده میشود .ولی ا گرمبدا ٔ تا ریخ ا سکندری را که ۳۳۵پیش ا زمیلادا ست ا ز ۱۲۴۵کم کنیم ۹۱۰میلادی با قی میما ندکه برا بر ۲۹۶هجری ست و۹۰ سا ل ا ختلاف پیدا میشود .

۱۶ـ آ شا را لبا قیه ترجمه ا کبردا نا سرشت ص ۱۳۶ . ۱۷ـ تقویم وتا ریخ ا یرا ن ص ۱۱۰
۱۸ـ ا یضا "ص ۱۱۰ . ۱۹ـ ا یضا " ص ۷۱ . ۲۰ـ تا ریخ طبری جلدا ول چا پ مصر ص ۶۲۵ .

زرتشتیان درسده‌های گذشته درمحیطبسیار نامساعدوتحت فشار وستم نامحدود زندگی میکرده وشماره آنان بطورفاحشی روزبروزبتحلیل میرفته. این گروه به واسطه عشق دین پروری وایران دوستی، باسختی ورنج بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند. نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین، از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است.

معهذا درنامه‌ای ازشرف آبادرستاق یزدمورخه ۸۵ ۵ی مینویسد" این ضعیفان چهارکس پنجکس هستندکه اندرخط پهلوی راه میدانندفاما آنچه اصل است یافت نمیشوداز سبب آنکه بدادوستدروزگار روتن وجامه آلوده شده اند." باوجود بیانات مذکوربین زرتشتیان یزدوکرمان بانوان ودوشیزگان دانشمندهستی داشته اند که دراوستا وپهلوی وفرهنگ مزدیسنا وپارسی صاحب اطلاعات بوده اند. چنانکه یک نسخه خطی پهلوی واوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه رستم بندار شهمردان روزانارم وبهمن ماه ۹۲۴ی برای دستوران وموبدان هندکتابت شده و نام اوبخط پهلوی برآن کتاب برای مابیادگار مانده است. هم چنین دستوران شیرزد پوردستورنوشیروانکرمانی بنا به دعوت اکبرشاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میرجمال الدین حسین انجوصاحب فرهنگ جهانگیری به پایتخت هندوستان عزیمت نمود. در فارس واصفهان وهرات ونقاط دیگردانشمندان زرتشتی موجودبوده اند، ازآنانندستورآذرکیوان، فرزانه بهرام فرهاد، موبدخوشی، موبد خداجوی، موبدکیخسرو، اسفندیار صاحب دبستان المذاهب ودیگران.

به نسبت ازدیادتعصب دردوره حکومت صفویه، بهدینان شدیدترمظلوم واقع میگردیدند هرچندبارمصایب وظلم وستم دردوران آشوب کشوربرآنها بیشترمیگرددنفوس آنان بیشتر بتحلیل میرود. چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان درآغازسده هیجدهم میلادی و زمان محمدشاه قاجاربه ۳۲هزارنفرمیرسد. توانیرهنگام جهانگردی خودبسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسدوشماره جمعیت بهدینان را درآنجا ده هزارذکرمیکنند.

خانیکوف جهانگردیگراندکی پیش ازحمله محمودافغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲هزارتخمین میزند. جنگها وخونریزیهای سده ۱۸میلادی گروه بهدینان را تقریبا"بنابودی میکشاند. هنگامیکه روانشاد مانکجی‌ها تریا درزمان حکومت ناصرالدین شاه قاجاربسال ۱۲۳۳ با یران میآیدوبه جمع آمارزرتشتیان میپردازدجمعیت زرتشتیان یزدرا ۶۶۵۸وزرتشتیان کرمان را ۹۳۲نفرمینویسد. بگفته منان دانشمندفرانسوی از نفوس ۱۲هزارزرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفرذکرمیکند. ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸شماره بهدینان شهرکرمان را ۱۴۹۸

ودهات بخشهای اطراف راکه سلسله جوپار باشد۲۵۲ نفرمیدهد. طبق آماررکیخسروجی خان صاحب بسال ۱۲۷۱خ جمعیت بهدینان کرمان ۱۹۷۳نفرمیباشد. نامه ماهانه اطلاعات شماره ۳۲مورخ ۱۳۲۹ جمعیت بهدینان کرمان را ۳۵۰۰نفرمیدهد. طبق آماررسال ۱۳۴۵ خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰۰نفرمیباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین ورفاه خویش به سال ۱۳۴۰خ بشهرکرمان مهاجرت مینماید. پس ازاین سال بهدینی درروستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفرزرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهدراجع به روستاهای سلسله جوپارمیباشد که عبارتست ازجوپار، اسمعیل آباد وقنات غسان. جمعیت بزرگی ازبهدینان درنخستین دهه سده کنونی درقنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکزموبدان بود، بهدینان بسیاری درآنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها رااشغال نموده اند. قنات غسان چون مرکزموبدان بوددر مهربزرگی ازخودداشت وبخشی ازآن آموزشگاه بود. درمهرنامبرده بسال ۱۲۴۵خ ازدهش خانواده گلستان بانودخترایزدیاركرمانی عروس خانواده پارسی بمبئی، بتوسط مانکجی‌ها تریا ازنوتعمیروبنا میگردد. وسنگ نبشته زیردرآنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه بجهت خشنودی خالق مهربان ورضاجوئی وخشوران درعهددولت شاه جمجاه السلطان باياری ودهش خداوندان دودهش ازاکابرصاحبان هندوستان ازبرای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسارمسافرمانكجی لیمجی درویش فانی درقریه قنات غسان ایران برپاشد. عمارت بجهت آذرافروزی یزدان پرستان ساخته برای چندکارنامزدگردید. نخست بجهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان را بجاآورند. دویم دبیرستان باشدکه زرتشتیان دراینجا درس وعلم بخوانند. سیم جای گاهان باربخواندن واوستا نیایش بزبان پاکان خواندن و... چهارم هرگاه بهدین دراینجا آفرینگان برروان نیاکان بخوانندوخیرات ومبرات نمایدرواست. پنجم برای فراهم آمدن وهمداستان شدن کاشانه پنچایت وانجمن ساختن زردشتی گروه ششم برای پیراستن بزم وشادی وبویژه گواه گرفتن وپیونددادن پسران ودختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزدازتیرماه قدیم ۱۲۳۵یزدگردی موافق با یوم دهم شهررجب المرجب ۱۲۸۲هق موافق با ۱۸۶۵میلادی."

موبدزادگان دردوره پیشین، افزون براوستا ومراسم دینی دردانش اخترشناسی و تهیه طالع وزایچه نیزاستاد میگشتند. دانش نوکه بواسطه نفوذمانكجی وتشویق او در آنجا آغازشد، موجب گردیدکه موبدزادگان ازموبدی دست بردارندوبه شهرروی آورده و به مشاغل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی وغیره بپردازند. بنابراین بسیاری ازخانواده‌های

موبدان ،قنات غسان را ترک گفته ساکن شهرکرمان گشتند .مهاجرت بهدینان از قنات غسان موجب ازدیاد نفوس مسلمانان در آنجا میگرددوزندگی باقیماندگان سخت میشودوموردآزار وستم واقع میگردندوباجبار برای تامین دین وجان خویش بشهرکرمان مهاجرت مینمایندودرمهرقنات غسان دردومین دهه سده فعلی بسته میشودوآتش ورجاوندآنجا به درمهرشهرمنتقل میگردد .

درخت کهنسالی درقنات غسان وجودداشت که مورداحترام بهدینان بودودر روزهای فرخنده درآنجا جمع شده شمع وچراغ میافروختند . ولی پس ازمهاجرت بهدینان باشندگان آنجا درخت نامبرده را قطع وطعمه آتش میسازند . درمهراینک بحال مخروبه درخیابان مرکزی قنات غسان واقع است .

جوپار روستای دیگرکرمان است . جمعیت قابل ملاحظه بهدینان درآنجا به کشاورزی مشغول بودندودرمهرودبستانی ازخودداشتندکه ازدهش انجمن اکابر صاحبان پارسیان هندتعمیروبنا شده بود .دراوایل سده جاری جمعیت این گروه بهدینان نیزکم شدوبسوی شهروبم مهاجرت نمودند . لذاآتش ورجاونددرمهرخود را به درمهرقنات غسان منتقل ساختندوساختمان درمهرنیزبتدریج منهدم میگردد .

سومین روستای سلسله جوپار ،اسمعیل آباداست که بهدینان کثیری درآنجا بکاروکشاورزی مشغول بودند . اسمعیل آبادروستای بسیارسبزوخرم بوده .سرپرستی سایکس بسال ۱۲۷۴خ باتفاق خانم خویش به اسمعیل آبادمیرودومورداحترام وضیافت بزرگان قه اسلام واقع میگردد . هنگام ترک اسمعیل آبادبسیاری ازنان بهدینان خانم اورابدرقه مینمایند .جمعیت بهدینان اسمعیل آبادبتدریج تقلیل میابدودرمهرآنجا رایکی از زرتشتیان که اسلام پذیرفته بودمنهدم میسازدوزمینش راشیاروکشت مینماید .خانواده اردشیررستم کاویانیان آخرین بهدینی بودندکه ۱۷سال پیش روستای اسمعیل آباد را وداع مینمایند . شادروان بهدین جمشیدهرمزدیاراخترشناس ومنجم بزرگ زرتشتی که حدود ۳۸سال پیش جهان را بدرودگفت دراسمعیل آبادمیزیست ازپیشگوئیهای اوست که فرمانروائی ایران بدست سیدی بزرگوارمیافتدکه اینکمی بینیم بحقیقت پیوسته است .

بگفته اردشیرکاویانیان پدرش رستم کتابخطی قدیمی بسیاربزرگی داشته است که بدرستی نمیداندا وستا بوده یاپهلوی ،هنگام بروزاغتشاشات محلی وناامنی ،پدرش برای حفظ نسخه خطی آنرا درصندوق درجایی دفن میکندوپیش ازنشان دادن محل دفنی به پسرخوردسالش جهان را بدرودمیگوید . خانواده بیخبرازمحل دفن نسخه خطی گرانبهای خویش بناچاربکرمان مهاجرت مینمایند .

استقبال مردم ازمشاغل سودمنددیگرموجب مهاجرت بهدینان ازروستاها به

شهرمیگردد .درمهرنوکرمان واقع دربیرون حصاربوسیله دهشمندان قنات غسانی ساخته گردیدوآتش ورجاونددرمهرقنات غسان بمحله شهرمنتقل گشت . بخشی ازهزینه درمهرنوازدهش موبدزادگان سروروشیرین دوخواهرقنات غسانی بنامگانه پدرشان دستوررستم دستورمرزبان بناگردید .ارباب جمشیدسروشیان درمورددرمهرنامبرده درفرهنگ بهدینان چنین آورده است :

" آتشکده بیرون واقع درکوچه دبیرستان ایرانشهراست . نصف باغ وساختمان این آتشکده ازشادروان دینیارموبدرستم مرزبان کرمانی است که شادروان سروشیان موبدجهانگیرازسوی خواهران دینیارموبدرستم بنام شیرین وسرورموبدرستم به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است .درتاریخ سروش ایزدومهرماه ۱۲۹۳یزدگردی بکوشش دکترمنوچهردادی ازپارسیان هندگشایش یافته است . نصف دیگرباغ وساختمان ازپول جمشیدخدارحم نصرآبادی مقیم بمبئی خریداری شده وبرای پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است .درسال ۱۳۱۴خ دودخترشادروان سروشیان موبدجهانگیرکه فرنگیس وفیروزه خوانده میشوندبیادپدرومادرشان سروشیان موبدجهانگیروشیرین موبدرستم ساختمان جدیدوآبرومندی بنیادگذاشته اندوباافرادهمگروه تقدیم داشته اندوانجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجاست . "

چون بنای درمهربیرون ازدهش بهدینان قنات غسان بوده ،آتش درمهرقنات غسان بوسیله موبدان آنجا بنام موبدبهرام اسفندیارآریایی وموبدنوشیروان جهانگیرامشیدری وموبدان گشتاسب وبهمن پورجهانبخش باتفاق پنجمین موبدان زمرد کرمان به نام اردشیرسهراب ،شاگرددستوررستم جهانگیرموبدان موبدکرمان بآنجا منتقل میگردد .موبدرشیدخداداد رستمی که پدرش پنجاه سال پیش ازقنات غسان به کرمان مهاجرت میکندتا مدتی پیش آتش بنددرمهرنامبرده بود .اینک موبدپرویزاز موبدان هنددرآنجا بخدمت مشغول است .

اینک اوضاع زرتشتیان ازحیث موبدنگران کننده است ،زرتشتیان کرمان که موبدان قنات غسان بیاری آنها شتافتندهمین حال را دارندوعلت این پیشآمد دلیل روانی واقتصادی داردکه بایدبه تفصیل موردبحث قرارگیرد .

فرهنگ ودین ایرانیان بین غیرایرانیان درد‌وره‌های گوناگون

حکمفرمائی پیگیراحساسات نژادی درجهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی ،تمایلات ، سنت ها و باورها ،خویشتن را دراجتماعات محصورمیکرده اند . همین اجتماعات بتدریج بر

پایه‌ی گسترده‌تروعقدپیمانها تشکیل ملتها داده‌اند. حتی مذاهب آزادوبلندنظر بودائی، نصارا واسلام، نتوانسته‌اند احساسات نژادی وامتیازات نژادی وانحصار نژادی را براندازند. روابطخون، تمایلات وسنت‌ها، استوارتر از روابط دینی است، درحالیکه دین حق اولویت را درانجام وظایف پیروان خویش خواستار است.

مردم جهان با وجودپیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیزهمین حال را داشته‌است. فرهنگ ودین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی‌دوران پیش ازتاریخ، تادوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته‌بود، لیکن آنها را درگروه‌خودواجتماع خودداخل نساخته. ایرانی اجتماع خویش را همیشه‌بخویش منحصروبا احساسات قوی نژادی وافتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که‌صحبت ازگسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظوراین نیست که‌توانسته‌اند، اجتماعات مذکوررا، هرچندکه‌با ایران همسایه‌وهم مرزبوده‌اند، دراجتماع وملیت خویش مستحیل سازند.

تبلیغات دامنه‌داردینی ایرانیان پیش ازاشوزرتشت: پیش ازورودبموضوع اصلی، ایرانیان طی روزگاران کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف واکناف جهان وظیفه‌وجدانی خویش میدانسته‌اند. نوشته‌های دینی‌ملل دورافتاده، چون مصروچین وروایات شاهنامه‌دردوران پیش ازاشوزرتشت، مویدگفته‌ما درمورد تبلیغات آئینی است.

گسترش دین وفرهنگ ایران درمصرقدیم والفبای مقدس مصری ازالفبای اصلی ایرانیان: بنابرنوشته‌مصرشناسان، مصریان قدیم درموردعقایددینی، مانندالفبای دین دبیره‌ایرانی، الفبای ویژه‌دین داشته‌اند، که‌ازخطهیروگلیفی‌بکلی جدا بوده‌و آن راالفبای هیراتیک مصریان قدیم نامگذاری کرده‌اند. حقیقت شگفت انگیز اظهارات مصرشناسان است که‌الفبای نامبرده‌را، باستثنای الفبای چین، پدرهمه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده‌اند. هرحرف‌الفبای هیراتیک نام ویژه‌ئی داراست که‌زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشامدی استادبلسارا برآن داشت که‌همه‌الفبای قدیم را موردپژوهش ومطالعه قراردهد. هنگام بررسی معلوم میشودکه‌نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف‌اول طرح چیزیست که‌شبیه‌آن کشیده‌شده‌است وموجب‌شگفتی میگردد.

نام حروف‌الفبای قدیم مصری که‌مصرشناسان ازتوجیه‌وانگیزه‌آن عاجزبودند، بروشی‌بوسیله‌استادبلسار آشکارمیگرددکه‌سرچشمه‌آن الفبای ایرانی بوده‌است. طرح الفبای دبیره‌ایرانی، بهتراز الفبای مصری، شبیه‌نام جنسها را حفظکرده‌است. چون گفتار ما مربوط به‌الفبا نیست، مشتاقان بمقاله‌استادسهراب بلسار تحت عنوان اصل الفبا به‌یادنامه‌دکترجیوانجی مدی رجوع نمایند.

خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند: طبق نظریه‌استادبلسار، مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی‌اتخاذ مینمایندکه ماخذآن الفبای ایرانی بوده‌است‌بنابراین بایستی‌گونه‌ای ازمناسبات وروابط را با آیین ایرانیان باستان دارا بوده‌باشند. باوریهای ویژه‌دینی مصریان قدیم، همانندی بسیارنزدیکی، با باوریهای دینی‌ایرانیان کهن دارد. "هروس"وهمچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"، یاخره، خوارنه‌ورا Rae ایرانی است که‌خورشیدوفروپرتومینوی‌میباشد. آتن یا آتون خدای بسیارکهن مصری‌همان آتراوستائی‌ونیروی مینویست که‌درموردآتن شرح می‌دهند.

دانشمندپارسی مهرجی‌باهای‌کوکه‌درمقاله‌جالب‌توجه‌خویش دریادنامه‌اشپیگل چاپ بمبئی ص ۳۱ درموردروابط بین ایران ومصردردوران پیش ازتاریخ‌ازمراسم دینی وسنتی وباوریهای مصریان قدیم صحبت میکندکه‌بعضی ازآنها بین مردم آریائی هم رواج داشته‌وداردوچندی ازآن ویژه‌ایرانیان باستان است.

بگفته‌سایس‌کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه‌روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقادباستانی است.

باوری مصریان درموردداوری پس ازمرگ وسنجش اعمال بوسیله‌خدایان درست همانندباوری ایرانیان قدیم است. نظریه‌مصریان درمورد" کا " همزادمینوی روح همانندنظریه‌فروشی یافروهرزرتشتیان است وطبق اوستا (نامرغوکهرپه) انسانی بصورت مرغ میباشد. تجسم (کا) بنابرباوری‌مصریان همچنان مرغی‌است باسرانسان.

(لاکیر) و (رنوف) روش‌تقویم قدیم مصری را روشن ساخته‌اند. کوکه شباهت تامی را بین تقویم مصریان وتقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه‌مصریان مانندماه ایرانیان سی روزاست وپنج روزدرآخرسال بآن اضافه‌مینمایند. نام روزوماه‌آنان نیزمانندزرتشتیان نام ایزدان است وچنانکه‌زرتشتیان درنوزدهمین روزماه‌اول وماه‌آخرسال بانجام مراسم درگذشتگان میپردازند، همینطورمصریان نیزنوزدهمین روزاول سال را بانجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته‌اند.

عین ویژگیهای نرگاومقدس که‌دردین مزدیسنان رعایت میشود، مصریان نیز درموردگاوقربانی خویش رعایت مینمایند. هردوگاوبایستی سفیدیک دست وحتی یک موی رنگ دیگردروجودش نباشد. لیکن نرگاومصریان بنام اپیس بعلت ویژه‌ای بایدسیاه‌یک دست وسفیدپیشانی باشد. نکته‌قابل توجه‌دیگراینکه، درصورت مرگ نرگاوواپیس هم زرتشتیان وهم‌مصریان درانجام مراسم مقدس دینی تامدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی باهای‌کوکه، صورتی ازواژه‌های ایرانی درزبان مصری دردوره‌پیش از زمان هخامنشی ترتیب‌داده‌که‌اگرباز هم بطوردقیق بررسی گردد، مسلما" واژه‌های

بیشتر بدست می‌آید. بعضی از آنها عبارتست از:

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
اپ	اپ	آب	ایپ	اوپایه	جانور آبی است
ارتو	هره‌ئیتی	کوه	هست	هسته	هست، مکان
کاو	گاو	گاو	که	گائو	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
ته	ته	این	تون	تن	تنیدن
افه‌رو	اپه‌ره	پشته مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مرد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکور دلیل متقاعدکننده‌ایست بر نظریه‌یی که مبلغان ایرانی (دین بُرداران) در دوران پیش از تاریخ در مصر قدیم به تبلیغ مشغول بوده و شالوده دین آنان را چنان ریخته‌اند که طی هزاران سال پایه ملیت مصری پایدار مانده است.

مصریان اصل سیراب شدن دین خود از دین بیگانگان را در دوران پیش از تاریخ پذیرفته و مینویسند مردم بیگانه پرستش هروس را در آنجا آغاز مینمایند. همچنین پرستش آتن و پرستش «را» نیز بواسطه نفوذ آنان بآنجا سرایت میکند. اگر چنانچه گفته شد اینها ایزدان ایرانی باشند بایستی بواسطه ایرانیان در آنجا نفوذ کرده باشد. تاریخ ایران به حقایق مذکوره در دوران پیش از تاریخ اشاره میکند.

از مندرجات شاهنامه، بگفته بلسارا برمی‌آید که کیکاوس در یکی از جنگهای بزرگ شمال افریقا را اشغال مینماید. کیکاوس دو هزار و پانصد سال پس از جمشید زندگی میکند و جمشید هم در دوره یخبندان که در نیمکره شمالی روی میدهد سلطنت میکرده. پرستش هروس بگفته فلیندر در کتاب خویش «شگفتیهای گذشته» جلد اول[1] و مصرشناسان می قریب هشت هزار سال پیش از میلاد و پرستش آتن حدود هفت هزار سال پیش در مصر از سوی مشرق معمول میگردد. چنین تاریخها نباید موجب شگفتی گردد. ایودوکسوس و ارسطو هم (سده چهارم پیش از میلاد) مغان را از مصریان قدیمتر میدانند.

تبلیغات ایرانی در چین قدیم

اینک بسوی خاور زمین و وضع تبلیغات ایرانیان باستان یا اهوراپرستان در چین باستان نگریسته میشود. حقیقتی است شگفت که نفوذ مذکور نیز در زمان پادشاهی کیکاوس و پسر روشندل او سیاوش و رستم سکزی سپهدار سپاه پیروزمند ایران منطبق میگردد. پژوهشهای ژرف سرکهیارجی موید گفته بالاست. در کتاب خویش "فرهنگ و

روایات ایران باستان و چین"[2] از داستانهای چینی که نظیر داستان شاهنامه و کیکاوس و رستم و زال و خاندانش میباشد صحبت میکند. آئین دین چینی ارتباط بسیار نزدیکی با مندرجات زامیاد یشت، آبان یشت، سروش یشت و ورهرام یشت دارد. سرکهیارجی در پیشگفتار خویش چنین استنتاج میکند:

"همانندی بین داستانهای چین و ایران قابل توجه است، نه تنها در روایات حماسی بدیده می‌آید بلکه در ستایشهای دینی نیز مشاهده میشود. چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس و خاقان "چون ونگ"، بین سهراب و "نوچا"، بین رستم و "لی تسینگ"، بین گرشاسب و "یی" تیرانداز مینوی بچشم میخورد که فقط چندتای آن در اینجا ذکر میشود. همین جور همانندی در ستایشهای مربوط به کوهها، فر شاهنشاهی، آب، باد و مرغ نیز موجود است.

"بطور مثال هرکس ستایشهای منسوب به کوهها و فرکیانی را در زامیاد یشت بخواند، خود را در آستانه همین جور روایات چینی در مورد فضیلت خداوندان و مناسبات آنها با کوههای مقدسی که مرز امپراتوری چین باستان را تشکیل میداده می‌بیند. ستایش فروهر، کاخ، آب که در آبان یشت ذکر شده و بسیاری از نظایر آن را در عقاید و تشریفات دینی چین، مربوط به الهه آب بدیده می‌آید. باز نظیر ستایشهای شیرین و دلکش که در ورهرام یشت گرد آمده، در ادبیات و فرهنگ چینی هم مشاهده میشود.

تنها ذکر سه یشتهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی را بآخر نمیرساند. از مطالعه‌ی مندرجات سروش یشت، همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی، وظایف و موقعیت سروش و تجسم روشندلی "توئیست" بدیده می‌آید و چیزی شبیه فلسفه‌ی (یین ـ یان) در آنجا یافت میشود. لیکن شباهت ایزد سروش و خدای چینی (ون تچونگ) شگفت انگیز است، اینگونه همانندی فراوان و نزدیک بهم، که در فرهنگ کهن چینی و ایرانی موجود است، بیقین ردوبدل افاضات دینی و روایات حماسی را باثبات میرساند."

چین باستان مرکز واقعی فرهنگ دینی ایرانیان باستان بوده است. سرکهیارجی معتقد است که استفاده از فرهنگ دوسره بوده و بوسیله نژاد سکا که رستم دستان از آنهاست انجام یافته است. نظریه استاد بلسارا بانگیزه تماس پیگیر ایران با چین، در روزگاران کهن، برخلاف نظریه سرکهیارجی است. مدارکی که ذکر شد و روایات شاهنامه از تماس مداوم آنها سخن میرانند. افراسیاب پادشاه بزرگی بوده و فرمانروایان چین در زمره یاوران او بوده‌اند. بعید نیست اسیران چینی پس از مدتها اقامت در ایران چون آزاد میگشته‌اند، رسوم و آداب ایرانی را نیز با خود بکشور خویش میبرده‌اند.

هنگام فرمانروائی سیاوش در بخشی از خاک چین، بسیاری از ایرانیانی که به

همرا ه وی بتورا ن میروند ،درمسا فرت بچین نیزدرکا ب وی حا ضربوده ا ندوبرعکس چینی‌ها فرصت میبا بنددرمیهن خویش رسوم وآدا ب وفرهنگ ا یرا نیا ن را ا زهمرا ها ن سیا وش پا دشا ه دا دگروروشند ل که ا زسوی پدرز ن خویش ا فرا سیا ب درآ نجا فرما نروا ئی میکردبیا موزند . رفتا روا خلاق نیک پا دشا ه پرهیزگا روصا حبد ل که موجب رفا ه و آسا یش آنا ن بوده ،بیشک تا ثیرا ت عمیقی برآنا ن وا ردمیآ ورد . نه تنها سرا نجام ا ندوهگین آ ن پا دشا ه صا حبد ل درتا ریخ چین یا ددا شت میگردد ،بلکه فرهنگ وعقا ید دینی وآدا ب ا یرا نیا ن با ستا ن دربرگهای تا ریخ آنا ن ثبت میشود .

فرما نروا ئی رستم درچین ،هنگام فرا را فرا سیا ب ،مردم آ نجا را بیشتر تحت تا ثیرا ت فرهنگ ا یرا ن قرا رمیدهد . پس ا زکشته شد ن سیا وش بحکم ا فرا سیا ب ،رستم پدرخوا نده وآ موزگا را وبرا ی کین خوا هی بتورا ن حمله میکندوا فرا سیا ب به گوشه یی فرا روخودرا پنها ن میسا زد .رستم چندسا لی درآ ن بخشها بفرما نروا ئی مشغو ل میگردد طی آ ن مدت چینی‌ها با وی وهمرا ها ن ا وتما س نزدیکتری حا صل میکنندوبا فرهنگ کهن ا یرا ن بیشترآ شنا میگردند . ا ینست ا نگیزه ئی که دا ستا ن رستم بنوعی درروا یا ت چین با قیما نده ا ست .

هنگام سخن ا زا شوزرتشت وفعا لیت ا ودرتبلیغ پیام مزدا درمـــورد گستـرش آ موزشها ی دین ا ودرچین ونفوذ آ ن دربین مردم وشا ه ودربا ریا ن وا دا مه آ ن درچین تا سده ۱۳میلادی صحبت خوا هدشد .

کهن ا یرا نیا ن ا هورا پرست ،چنا نکه درگسترش فرهنگ خویش درمصرفعا لیت نمودند درچین نیزا زکوشش با زنما ندند . ا ینهمه عقا یدوآ دا ب ورسوم مشترک موجودبین دولت کهنسا ل وگسترش با وریها ی ا یرا نیا ن درچین ،با یدگفت خودبخودصورت نگــرفته ، بلکه فعا لیت شدیدی،هما نندی که درمصرا نجام یا فته لازمه آ ن بوده ا ست .

بدیهی ا ست ا گردین کهن ا هورا پرستا ن ا یرا ن ،درخا وردوروبا ختردوریعنـــی چین ومصرگسترش پیدا کرده ،بیقین بین ملـل دیگرنیزنفوذورسوخ دا شته که ا زذکرآ ن بوا سطه درا زی گفتا ربهمین دومنطقه مبرزمذکورا کتفا کرده با صل مطلب می‌پردا زد .

دین جها نی ا شوزرتشت وگسترش آ ن درجها ن آ ن روز

ا ینک بدورظهوروتجلی دین ا شوزرتشت میپردا زدکه بگفته خودپیغمبر ،دین جها نی ا ست . حقیقت آ نکه ا شوزرتشت آ موزشها ومرا سم نیک آ ئین کهن ا هورا ئی را حفظ و درا صلاح شا خ وبرگ آ ن وآ موزشها ی جا مع جدیدقدبرا فرا شت .با یدبخا طرسپرد ،آ موزش ورسا لت ا ویکه وطا ق بوده ،پرتومینوی آ ن ،را ه رهرورا روشن وبه نیـل وا لاترین حـا ل را ستی وحقیقت که هد فـزندگی ومقصدنها یی آ فرینش ا ست توفیق می‌بخشد . حقیقت ا ین گفتا ررا درسرودها ی خوددراهنودگا ت آ شکا رمیسا زد .

" ا ی جویندگا ن دا نش ،آ موزشها وپیا می را که تا بحا ل شنیده نشده ا ست برا ی شما آ شکا رمیسا زم (یسنا ۳۱–۱) چنین با وریها ئی که درروا ن خویش ا ستوا رنسا خته ا ید (مفهوم یسنا ۳۰) چو ن وسوسه ها ی خردخبیث ما نع ا زآ ن ا ست که را ه بهتررا آ شکـا را دیده وبرگزینید ،بنا برا ین خدا وندجا ن وخردمرا برا ی رهنمونی شما برگزید ،تـــا زندگی کردن برا بر آ ئین را ستی را بهردوگروه نیکا ن وبدا ن بیا موزا نم ."(یسنا ۳۱–۲)"

پیام وآ موزشی راکه ا شوزرتشت ا زسوی ا هورا مزدا ما مورا بلاغ بود ،چنا نکه ا ز گفته خودا وبرمیآ ید ،برا ی همه مردم جها ن وپیام کلی ومختص بمردم ویژه ئی نبود ، چنا نکه فرما ید :

"پروردگا را درپرتوفروغ مینوی بما چه خوا هی بخشی؟آ یا آ ن سعا دتی که درپرتو را ستی وپا کی بدست میآ یدوبهمه نویددا ده شده کدام ا ست . درمورددا نا یا ن چـــه فرما نی رفته ا ست . ا ی خدا وندجا ن وخردمرا ا زتمام ا ین حقا یق آ گا ه سا زوبا گفتا ر ا لهام بخش خودمرا روشن فرما تا همه مردم را بآ یین را ستی ا رشا دکنم ."(یسنا ۳۱ – ۳) .

گفته ها ی با لابیا نی ا ست صریح که ا شوزرتشت آ یین تا زه ئی را ا بلاغ میکردکــه درجها ن کسی نشنیده بودوما موریت مینوی دا شت که آ ن را بعموم بشروبیـــن مردم کشورها ا بلاغ دا رد . مندرجا ت سپندنسک درموردزندگی ا وگوا ه گفتا ربا لاست .میگوید سیما ی ا وا زفرمینوی،نورا نی وها له درخشا نی ا زا ندا مش پرتوبا طرا ف می‌پرا کند . نیکا ن جها ن ا زآ ن شا دما نی میکردندودا نا یا ن میگفتندفرآ سما نی،چهره خنــدا ن ملکوتیش ،برها نی ا ست برآ گا هی ورا ستی کودک مینوی وپیام فرح‌بخش وما موریت شریفا ودرجها ن .

آ گا هی مذکورموجب میگشت که کا رش را بزودی آ غا زکند . دردورا ن کودکی ،ا ز شرکت درا نجام تشریفا ت وبا وریها ی پندا ری زما ن سرگرا نی میکرد . شکوه وجـلال زندگی را ستین ونفوذفرح بخش وشا دی آ ورآ ن را بمردم جها ن بیا ن مینمود .شا دما نی روح پا ک وسیما ی خندا ن وی بردوستا ن کودک وا طرا فیا ن تا ثیرفرا وا نی می‌بخشید .

دورا ن کودکی وجوا نی را ،درمصا حبت روشندلان زما ن خویش بسرمیبردوبکا رها ی نیک وخیرخوا هی وپرستا ری بیما را ن ویا وری بیچا رگا ن چه ا نسا ن وچه حیوا ن مشغو ل میبود . آ زا دبودکه ا زا نبا رپدرتوا نگرخود ،هرچه را بخوا هدبرا ی کا رها ی خیربمصرف برسا ند .

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری وفرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس گردش درجهان وانجام ماموریت مینوی دراو پیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که درحمایت پادشاه وپدرخویش، بانجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود باو میرسید. ایرانیان اورا بنام "ااوروت دئینگهو"[۳] یا پادشاه کشورنیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومندوتوانگر وارتش قوی دراختیار داشت.

اشوزرتشت بکارکردن وخدمت باجتماع درمیان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدتها قبل به برادران بخشیده بود واراده ترک خانه پدری وفعالیت درامر مهم وموعظه دین شریف وترتیب نظام بهتر وفرحبخشی بین مردم دروی پدیدآمد. باکسب اجازه‌ی پدرومادرودعای خیرآنها بسوی مقصدحرکت وکارخویش راآغاز نمود.

شاهزاده تورانی ویارانش ازدیدن اشوزرتشت درمیان خودبینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (ااوروت دئینگهو) اورا باکمال مهربانی وخوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت درانجام کارنیک ودستگیری بیچارگان به‌آنها ملحق گشت. شخصیت نورانی وفرهمندی وی بی‌نهایت بود. آنکس که خوشبختانه موردکمک ودستگیری وی واقع میگشت ازلمس مینوی اوبیش ازچیزهای مادی بهره‌ورمیگشت.

فعالیتهای مذکورموقعی انجام مییافت که اشوزرتشت درموردمسئله زندگی وترویج راستی درنفس جهان بتفکرمیپرداخت. سپس چندسالی را دراعتکاف ومراقبه شدید بسربرد، تا آنکه بالاخره درسی سالگی، انجام ماموریت بزرگ خویش وموعظه پیام اهورامزدا را درخوداحساس وفعالیت مینوی راآغازکرد.

آغازموعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی راکه‌اشوزرتشت برای ابلاغ پیام اهورامزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (ااوروت دئینگهو) بمنظوراستماع سخنان وی درمجلسی جمع شدند. اشوزرتشت درموردکشورآسمانی مینوی، هستی مطلق خداوندهروسپ آگاه، دانای کل وآفریننده‌کاینات عشق ومهروراستی، آفرینش کاینات بقصدپرورش جانداران، سیرتکامل روح تانیل بکمال واقعی، پیروی زندگی بهترین راستی ونیل به‌وجدبوسیله یاوران مینوی‌که‌درجهان آفرینش بخدمت مشغولندورهبران برگزیده‌ی اوکه‌برای هدایت آنان ماموریت مییابند، بفصاحت وبلاغت صحبت میکرد.

پادشاه وشاهزادگان ونیکانی که‌درمجلس بسخنان پیغمبرگوش فرا میدادند، ازحقیقت پیامی که‌وی ابلاغ مینمود، به‌ژرفی متاثرمیشدند. پادشاه درپایان گفتار او بگفته استاد بلسارا اظهار میدارد "زرتشت بزرگوارچه‌گفتارشایان ودرخوری برای ما ایرادکرد. بنظرمن گرامی‌ترین وارجمندترین روح وخجسته‌ترین مردجهان است. خردودانشی‌راکه‌داراست، درمردم روزگاریافت نمیشود. یقین دارم که‌اینگونه‌دانش درجهان باقی میماند. وی راست‌ترین وپاکترین مردروزگاراست."[۴]

با وجوداین دسته‌ای ازمردم که‌ازطرفداران بردرپادشاه‌بودند، حاضربه پذیرفتن دین جدیدوترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت ازاینکه‌شریفترین مردم زمان، دین جدیدونظام نوین را پذیرفتندخوشحال شده‌به‌مقصددیگروموعظه‌در کشوردیگرحرکت میکند.

گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر

سرانجام پس ازده‌سال فعالیت وکوشش اشوزرتشت بدربارشهریارایرانی کی گشتاسب واردمیشود. شهرتش پیش ازورود، بنام مردمینوی بدربارشهریاررسیده‌بود. پادشاه‌وشهبانووخاندان شاهی واهل دربارمقدم اورا باکمال احترام وستایش خوشامدمیگویند. بگفته‌سپندنسک دردربار را انجمنی‌با شکوه‌ومجلل، بمنظوراستماع گفتار پیغمبرآراسته‌میشود. آنگاه‌که‌با صدای دلکش وشیرین بخواندن سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورامزدا میپردازد، احساس حال بهشتی وآرامش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی ازفروغ بی‌پایان مهر، بردل ونهادناشادوپریشان آنان تابیده، سبک وخرم میگردند، جانداران آن نواحی نیزازامواج حاصله‌ازگفتارش بنشاط میپردازند.

ازجمله‌کسانی که‌باشادمانی ووجدبینهایت بگفتارپیغمبرگوش فرا میدادند، شهبانوی بزرگوارکتایون (گوش یشت ۲۶ – اردیبهشت یشت ۴۶) وشهزاده‌جوان اسپندیاربود. هردوبحقیقت آیین نوبژرفی ایمان آورده‌وشیفته‌آن میشوند. هردو درگسترش وتبلیغ دین نودرجهان ولزوم فعالیت وکوشش درآن موردرا درخوداحساس مینمایند.

دیگرازپشتیبانان باحرارت وبزرگ دین، سپهدارزریر، برادرکی‌گشتاسب و پسرش نستوروشهزاده‌پشوتن پسرشاه‌گشتاسب وجاماسب روشن ضمیروبرادرش فرشوشتر وزیران شاه‌گشتاسب وگستهم پهلوان پسرجاماسب ومانندآنها، ذوق وشوق فراوان برای دین ازخودنشان میدادند.

دین بین ایرانیان وغیرایرانیان، بسرعت شگفتی نفوذوگسترش یافت. نه

تنها دینکرد که خلاصه سپندنسک را میدهد، بلکه نوشته‌های دیگر پهلوی، مانند زادسپرم، زندوهومن یشت، یادگار زریران، شکندگمانیک ویچار و غیره در این مورد گفتارند. پس از آنکه کی‌گشتاسب و خاندان او و دربار شهریاری دین را اختیار مینمایند، دین‌بُرداران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار و دیگران در اطراف و اکناف کشور و جهان بگسترش و روائی دین بهی همت میگمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا و صاحبدلانی سخن میراند که در رواج دین در کشورهای بیگانه بفعالیت پرداخته‌اند. دو پرگرد اوستا بطور آشکار از دین بُر-داراند مذکور در کشورخارجه بین غیرایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سئن فرزاهوم ستات را میستاید که با صد نفر از مریدان خویش در کشورهای دوردست بگسترش و روائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتن یشت از موبدانی ذکر میکند که پس از کامیابی در رواج دین از کشورهای بیگانه باز میگردند.

گسترش دین بوسیله دانایان و روشندلان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر با ایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشور خود رواج میدهند در روایات دینی ذکر شده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیه‌اونیس"[۴] (توران) و پیکار و برخلاف ایران، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع میگردد. مردم کشور مذکور از پیروان دین قدیم آریایی بودند که کی‌گشتاسب نیز قبل از برگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجاسب پادشاه آنجا، از تغییر دین گشتاسب و اختیار دین اشوزرتشت خبردار گشته سخت بهم برآمد و از کی‌گشتاسب خواست دین جدید را ترک کند و بدین قدیم بازگشت نماید و یا آماده کارزار باشد. گشتاسب شق اخیر را پذیرفت. درجنگ مقدس دینی که روی داد اسفندیار، زریر، نستور و گستهم دلیریها از خود ابراز داشتند که سرانجام بشکست و کشته شدن ارجاسب پایان یافت.

پس از مرگ ارجاسب، مردم کشور خیه‌اونیس دین جدید را استقبال کردند و بزودی بین سایر مردم تورانی و کشور دوردست چین رواج یافت، مدارک تاریخی در دست است که مردم توران و مغولستان زمانی همه زرتشتی بوده‌اند. اینک نیز بنابرخبر در دست دُرّاولن با تورّ مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چند نفر از روشندلان و مردان خدا بوده‌اند. از آنان است فریانه نجیب تورانی که در یسنا (۴۶–۱۲) ستوده شده است. نسل و فرزندان او چنانکه از مندرجات گاتها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده‌اند. در بند مذکور چنین آمده:

" وقتی که راستی از کوشش آرمیتی (مهروعشق پاک) آنکه از پرتو او بهشت آراسته میگردد و درنبیرگان و بازماندگان ستوده فریانه تورانی حلول کند، پس آنگاه وهومن آنان را بکشور جاودانی درآورد و در روز واپسین اهورامزدا آنان را در پناه خود بگیرد. "

چنین ستایشی درخور پیروان شایان تمجید اوست. یوئیشته فریانه، صاحبدل روشنروان از آن خاندان است که نامش درصورت نام مردان خدا با احترام یاد شده است. چنین بنظر میرسد که موبدان دین زرتشتی از خاندان مذکور برخاسته‌اند. بگفته دینکرد (جلد ۱۴ فصل ۶–۱۸ ترجمه سنجانا) و بندهش فصل ۳۳–۳ آذرباد مارسپند موبدان موبد زمان ساسانیان از نسل خاندان فریانه تورانی است.

بگفته داستان دینیک (فصل ۹۰–۳) دو نفر از جمله هفت نفر جاویدانان خوانیرس، بنام یوئیشته فریانه و شهزاده اغریرث معروف به گوپت شاه هم مرز ایرانویج، تورانی بوده‌اند. فرزندان اغریرث نیز که از جمله نخستین پیروان پیغمبر هستند، باحتمال قوی موبدان دین بوده‌اند.

در تاریخ پسین ایران شکاف ژرفی موجود است و از دوره‌ای که بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی در دست است. بگفته استاد بلسارا یکی از اسرار مرموز تاریخ همین است، که پس از شاه گشتاسب، تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود. از این دوران پسین دو نور ضعیفی میدرخشد. یکی فرمانروائی طی دو سده بر بابل قدیم بوسیله دستوران دستورغا بین سالیان ۲۴۲۸ و ۲۲۳۴ پیش از میلاد. دیگر جنگ مهیب ایرانیان باختری و شاهنشاه دلیرشان هوخشتره برعلیه سپاه نیرومند آسوریان برهبری نینوس و ملکه سمیرامیس درحدود ۲۱۸۰ پیش از میلاد. چون سمیرامیس و نینوس در اواخر پادشاهی ایرانیان در بابل بقدرت میرسند بظن قوی حکومت ایرانیان در آنجا بپایان میرسد.

فیروز نسروانجی تاواریا صاحب کتاب بخشنوم بتایید گفتار استاد بلسارا درمورد فرمانروائی دستوران دستورغا در بابل و پیکار هوخشتره با سپاه آسوریان درصفحه ۳۲۹ کتاب خویش سخن میراند.

نفوذ مزدیسنی در بابل

چون درمورد دین مزدیسنی در هند و یونان در دوران پیش از تاریخ اطلاع درستی در دست نیست و اطلاع در دست از دوران تاریخی است، لذا پیش از بررسی آن به بررسی نفوذ مزدیسنی در بابل و آشور می‌پردازد.

چنانکه گفته شد دستوران دستوررغا شهر مقدس دینی ایرانیان بین سالیان ۲۴۲۸

و۲۲۳۴ بر بابل فرمانروائی داشته‌اند. فرمانروائی قدرت دینی طی دویست سال در یک کشور، موجد احساسات دینی ژرفی بین مردم آنجا و نفوذی بغایت بر آنها داشته است. اندکی از پژوهشهای مهرجی باهای کوکه، که درمورد دین مصر یا نقدیم ذکر شد، اینک اندکی به ذکر پژوهشهای وی درمورد دین بابل میپردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیان چگونگی نامهای خدایان و ایزدان آنهاست پژوهشهای کوکه حاکی است براینکه اغلب نامهای خدایان بابلی، با انضمام نامهای قدیمی آنها، درصورت و معنی تقلید نزدیک نامهای اوستائی است. مانند خدای بابلی بنام "باو" یا "بگاش" همان بغ اوستائی و ایزد سرپرست برسرنوشت انسان است آدر پسر خدای بزرگ آتر اوستائی است که وابسته به اهورامزداست. گیش زیده برابر گئوش اوروان، ایشم برابر ائشمه، لنورمنت مصرشناس مردوک را امرود خوانده که برابر امرتات اوستائی میشود. رمن وابسته بخدای خورشید، یحتمل برابر رامن اوستائی است که وابسته به میترا ایزد خورشید است. سرپنی توم شاید شکل مسخ شده سپنتا آرمیتی باشد، نبو برابر نپات اوستائی، آشور برابر اهوره یا اشا هوره، "شرو" یا "لو" برابر خشتره وئیریه، "میشیرو" برابر میتره اوستائی است. همه نامهای ایزدانی که مقابله گردید در زبان بابلی و اوستائی همان معنی یا معنی همانند نزدیکی دارند.

نام ماههای بابلی وابسته بجشنهای موسمی است و همان نامهای اوستائی یا شبیه تقریبی آن است. سیوَن صورت مسخ شده سپنتا میباشد. "ایلول" یا "ایرور" صورت مسخ شده هروتات است. تیشری برابر تیشتریه اوستائی، آدر برابر آتر است بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی را داراست.

مهرجی باهای کوکه صورتی از واژه‌های ایرانی که در زبان بابلی موجود است تهیه کرده است چند تای آن از قرار زیر است. ایسین نو بمعنی جشن که همان جَشَن مشتق از یسنه اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابر گئتا، "خمه" بمعنی گرما برابر "همه" اوستائی به معنی تابستان، "سیسو" بمعنی "شش" برابر "خشواش" اوستائی، داهوتی، بمعنی بخشش برابر "داته" اوستائی "اوررو" یعنی روز برابر "ایار" اوستائی شررو یعنی پادشاه برابر خشتره، ریستو یعنی رد رئیس برابر "رتو" اوستائی، سمو یعنی آسمان برابر آسمان اوستائی، "کر" یعنی خوراک برابر "خوارته" اوستائی یعنی خوردن، "دوب" یعنی دو برابر "دوَه" اوستائی، مخ یعنی عالی برابر "مز" اوستائی، "اَپه" یعنی آب برابر آپ اوستائی، "پاتِه سی" یعنی حاکم برابر پئی تیس اوستائی، "ایمگه" یعنی پیشوا برابر "مَگُوَه" اوستائی است که مغ و موبد باشد.

همین اندک تشبیهات دلیلی است که دین مزدیسنی و فرهنگ ایران باستان، بر دین و فرهنگ بابل قدیم بژرفی نفوذ کرده و باحتمال قوی تبلیغات فرمانروایان ایرانی یا پیشنیان آنها موجب آن بوده است.

درنیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده‌اند. ترکان اطراف و نواحی آنجا نیز پیرو دین اشو زرتشت بودند. زیرا کورش و داریوش مردم آنجا را بهدین و صاحب آداب و مراسم نیکی که از نفوذ دین زرتشتی صحبت میکند دیده‌اند. مردم بلخ و نواحی تا بعد از دوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بند بوده‌اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتار و مغول و چین رواج داشته است. پیشرفت بظاهر سریع مانویت، در آن حدود در نیمه سده سوم میلاد، بواسطه دین زرتشتی بوده که از آن سیراب گشته بود.

بگفته گیبون(۵)، ترکان پیروزمند در سده ششم میلادی زرتشتی بوده و بخدای یکتای مطلق معتقد و در سرودهای خویش ایزدانی که مظهر آب، هوا، آتش و خاک میباشند ستایش مینمودند. سفیر روم پیش از باریابی بحضور خان بزرگ دیسابول، نخست با غسل و دود خوشبو تطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیز نیز معمول بوده است.

هیوئن تسیانگ(۶) جهانگرد معروف چینی که یک قرن بعد حدود پایان سلطنت ساسانیان در آسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیر ایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جهانگردان بعد مانند وامبری، وود، کلنل گوردن در تایید گفته او از دیدنیها و شنیدنیهای خود اظهار میدارند که دین زرتشتی تا حدود سده ۱۴ میلادی در آن حدود پیروی میشده است.

مردم بخارا و نواحی با وجود فشار مسلمانان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع مینمودند. وامبری صاحب تاریخ بخارا از جمله داستان بسیاری مینویسد، هنگامیکه بخارا بدست مسلمانان تسخیر میشود، مردم آنجا و بزرگان و اشراف زرتشتی به ترک دین حاضر نبوده‌اند. چون از فشار وارده باجبار باسلام تن درمیدهند، راه و رسم قدیم و دین نیاکان را پنهانی پیروی مینمایند.

درنیمه سده هشتم میلادی ترکان زرتشتی ورارود (ماوراالنهر) بشورش برمیخیزند بگفته پروفسور براون انگلیسی، پس از مرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه و بسرکار آمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی از پیروان او به ورارود میگریزد و زرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکند که ابومسلم از سوی اشو زرتشت جاویدان ماموریت داشته است، و اینک موقعی است که پیغمبر برای احیای دین بزودی ظهور خواهد کرد.

گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان و یونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشوزرتشت در جهان آن روز پیچید. دانایان کشورهای دور و نزدیک، بقصد تحقیق از حقیقت پیام مقدس او و پس از باور بحقیقت گفتار و پیامش، آن را در میهن خویش بمردم ابلاغ مینمودند. ذکر دانایان هند و یونان یا «یوینَه» یونان قدیم از جمله آنهاست. شاهنامه و تاریخهای دیگر در مورد پهلوانان قدیم ایران و تماس مداوم آنان با دو ملت نامبرده صحبت مینماید. در نوشته های باستانی هند اشارات زیادی در مورد مراسم و عقاید معموله بین هندوان و همانندی نزدیک آنها با مراسم و باورهای زرتشتی موجود است. اما مدارکی که یونانیان باستان، تا چه اندازه تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بودند در دست نیست. لیکن چنانکه در بعد خواهیم دید دانایان یونان قدیم از افکار و اندیشه های دینی زرتشتی بسیار متاثر شده بودند.

بنا بر نوشته های دینی و تاریخی زرتشتیان و هندوان، جم پسر ویونگهان بگفته پارسیان، و "یَمَه ویوَس وَت" بگفته هندوان، پادشاه دین و دنیا و بنیانگزار دین و نژاد هندوان است. اما او را در هند بنام و لقب مَنو نیز میشناسند و بنام یَم برتبه خدایان ارتقا میابد، و بنام مَنوُ قانونگزار است. داستان توفان وابسته باوست. داستان یخبندان و ورجمکرد بین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشید است.

بنا بر مندرجات اوستا و سایر نوشته های زرتشتیان، جمشید نخستین آریائی است که ادعای مینویت داشت، اندیشه ای که همه روحها بفیض چنان جلوه ئی نایل میتوانند گشت. همین اندیشه و فکر، هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد. ایرانیان از ادعای الوهیت جمشید ناخشنود گشته، او را ناپاک و بدکار بشمار آوردند و گفتند انسان ضعیف و ناتوان، بی آنکه مورد خطائی واقع شود، چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین و والاترین هستی و دانای کل، حقیقت کل و نیک مطلق گردد. لذا جمشید را از اریکه شاهی بزیر آورده، از کشور و میهن خویش بیرون میرانند. جمشید سالیانی چند در دیار مقدس هئتومانت[۱] (نام قدیم سیستان) بسر میبرد. بنا بر روایات موجود با دختر پادشاه آنجا ازدواج مینماید. و پایه نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند.

اما ایرانیان از فشار خویش بر جمشید دست بردار نبودند. وی مجبور میگردد با هواخواهان خود در هند کشور همسایه پناه جوید. بنا بر روایات واپسین، در هند نیز ایرانیان او را دنبال میکنند و سرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد. اگر آنچه در مورد تشخیص جم ویونگهان (جمشید) با "یَمَه ویوَسوَنت" گفته شد درست باشد بنا بر روایت

هندی، جمشید در هندوستان بنام منو بزندگی ادامه میدهد، و شالوده دین و نژاد هندوان را میریزد، روایات ایرانی حاکی است بر اینکه، پهلوانان سیستان قدیم از نسل جمشید هنگام لزوم بیاری خویشان هندی خویش، موقعیکه پومیان کشور موجب زحمت و آزار آنها میگشته اند میشتافتند.

با وجود این حقیقتی است مسلم که شالوده دین قدیم ایرانیان و هندیها همانند است. بطور مثال اهوره ایرانی برابر آسوره هندی است، بهاگه (بغ) برابر بگه - اشا برابر رتا - میثره برابر میتره - نریوسنگهه برابر نَرَاشَنسَه، هور برابر سوریا - آپام نپات برابر اپام نَپات - آرمیتی برابر آرمیتی - ائیریامن برابر اَریامن و مانند آنها.

همانندی نامهای اشخاص - یمه (جم) اوستائی برابر یَمه - ثریته برابر تریته - گندَرَوَه برابر گندهارَوَه - کرِسانی برابر کریشانو - یَسنه اوستائی برابر یَجنه - هوم برابر سوم - مانثره برابر مانتره و غیره.

هر دو ملت جشنهای موسمی دارند. ماههای اولیه و قدیم هر دو قمری و شایسته نگهداری میدانند. اینگونه همانندیها، در بخشهای گوناگون تاریخ باستانی دینی هر دو نژاد دیافت میشود. هنگامیکه دسته ای از پارسیان پس از ساسانیان و پیروزی اسلام بهندروی میآورند، خلاصه عقاید و اصول دین خود را در ۱۶ ماده بخدمت جادی رانا فرمانروای سنجان تقدیم میدارند. چون با باورهای آنان همانندی داشت اجازه سکونت به آنها داده میشود.

باید دید آیا هیچیک از اصول آیین اشوزرتشت را در آیین هندوان میتوان یافت؟ براستی دین اشوزرتشت دین مینویست، در مورد یگانگی و یکتائی مطلق، شناخت والاترین هستی، فروزه های سودرسان و رسای اهورا مزدا، مبنی بر انواع نیروها و فعالیتهای او، امر بزرگ آفرینش در اعتلای روانان، عشق و مهر مداوم او، و دستگیری ارواح ضعیف و ناتوان، در رشد و پیشرفت در سلوک و رهروی بسوی کمال و تلقین پیگیر از سروش در پیروی راه نیکی و فضیلت و طریق سلامت مینوی و رحمانیت، پایه گزاری و ذکر فضیلت و رذیلت و نیل بپاداش یا سزا برابر سرشت ذاتی خود، کوشش مداوم در راه نیکی که موجب اعتلای روان است، اینکه والاترین هستی بنا بر ذات نیک مطلق خویش، موجب بدی نتواند بود، اینکه وجود بدی در زندگی نتیجه عجز و ناتوانی روح در پیمودن طریق تکامل و ثمره اصلاح و کوتاهیهای مذکور یا بعنوان محرک در بیداری روح خواب آلود و اقدام بکوشش و تلاش برای زندگی عالی و والا، آزادی فکر برای افراد در اختیار راه و فعالیت در بسر برد زندگی، و مسئولیت وجدانی هرکس برابر کردار خویش، صحبت کرده و مبالغه مینماید.

اصول مذکور با روش عادی فکر هندوان متغایر است و امکان حفظ تمامیت و ویژگی

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه‌ها و طریقه‌ها و دینها که در پیرامون باورهای وحدت و کثرت یا توحید و شرک دانایان قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوار پیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنابراین اگر دین پاک اشوزرتشت در زمان خود ادا و گسترش یافته باشد، مدارکی که تا کی و چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هند آباد گردیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر رشد و گسترش آن بیقین افزوده میشود. باحتمال قوی در روائی دین خود بین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. میگویند نوعی از دین زرتشتی در پنجاب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در بهاویشیه پورانه[8] کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه‌ئی از برهمنان بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ و نور و چیزهای متبرک دیگر میستایند و کشتی بکمر می‌بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام ـ روبند) بر روی می بندند و دو شاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میتره (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا و رجنا (ایزدان سروش و رشن) با میتره ارتباط دارد.[9]

دانشمند نامی هند سر رامچندرا بهندارکر در نوشته خود در مورد ویشنوئیرم و شیوئیزم[10] درباره مگه (مغ) مینویسد "آثار مگه در راجپوتانه و استانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان باشند و با نام زَرَه شَستَه مذکور در بهاویشیه پورانه که زرتشت پیغمبر اوستائی است مرتبط میباشد.... ستایش خورشید یا میتره بوسیله آنها در هندوستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجاد و تا آسیای صغیر حتی روم پیش میرود. ذوق تبلیغ دین که در نهاد پیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش میآید."

با توجیه دکتر بهندارکر که ستایش میتره از ایزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استاد بلسار میباشد. هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهان دوران واپسین هخامنشی است.

گسترش فلسفه ودین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونانیان باستان و شیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و افریقا صحبت میشود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۲۵۰۰ ساله بدرستی مورد بحث و تقدیر قرار نداده بودند، زیرا مدارک لازمه در حالیکه بخشی را نوشته‌های مردم بیگانه حفظ نموده‌اند، بطور کلی در ایران، بانضمام نوشته‌های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود میگردد. با وجود این آن مقدار مدارک در نوشته‌های بیگانگان نگهداری شده، که با نظر اجمالی بحقیقتی که آنان چه بوده‌اند، میتوان پی برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروزگر خیراندیش و قدرت فرمانروائی در نیکوکاری، در آبادانیهای زیبا و مجلل ملی، در جشنهای دینی، وملی و اجتماعات با شکوه آنها، در شکوه و آداب دربار ایشان، در لطافت فرهنگ و اندیشه‌های بلند آنان، در نفوذ فرحبخش و تماس و ارتباط مهرانگیز با ملل دیگر، در دوره خود فروغ درخشانی بودند، دوره‌ئی که شاهد موفقیت با شکوهی بین عروج و نزول آنها بود.

درخشانترین دوره تمدن اروپا که فروغ اندیشه‌های فلسفی در آموزشهای و نوشته‌های سقراط، افلاتون و ارسطو جهان غرب را منور میسازد، پرتوی است که بیشتر آن از تماس با دوره جلال و عظمت ایران که با آنها همزمان بوده اخذ گردیده است. اندیشه‌هائی چنان بلند یا همانند نزدیک به آن پیش از تماس مذکور در اروپا وجود خارجی نداشت. همچنین با قطع تماس فروغ مذکور ناگهان خاموش میگردد. دانش فلسفی و عقلانی بحدی در نوشته‌های سه دانشمند مذکور جمع گردیده که بحکم عقل سلیم، اغلب آن مأخوذ از تماس با بیگانگان ویا اقتباس از افکار و دانش مردم دیگر میباشد، مقدار زیادی آن چنانکه دیده میشود از ایران گرفته‌اند. روانشاد سید محمد کاظم امام در کتاب خویش "فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمت الاشراق" با بیانات بلیغ با ثبات میرساند که سرچشمه فلسفه فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی و دانش ایرانی است.

بدیهی است سرچشمه اندیشه‌های نظری یونان از آسیا میباشد. چون باورها و اصول دین زرتشتی و ایرانی بر پایه استواری مقرر و در آسیای غربی معروف و نامی بوده، دانشمندان یونانی مسلما" از آن باخبر و مقدار زیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهور است دانشمندانی چون فیثاغورث و دموکریتوس از مغان دانش آموخته‌اند. ظهور و برخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب تشدید توجه یونانیان به باورها و اندیشه‌های ایرانی میگردد. اُستانَس دانشمند ایرانی که در لشکرکشی خشایارشا برعلیه یونان با وی همراه بود، توجه آن مردم را بخود جلب مینماید. حتی پس از پایان دوران هخامنشی سوسیون از مردم اسکندریه که بسرپرستی بطلمیوس اپی‌فانیس (۲۰۴-۱۸۱ پیش از میلادی) در کتاب بزرگ خویش[11] حکمت پیشین ایرانیان را ستوده اظهار میدارد که فلسفه زاییده ایران و از آنجا در جهان گسترش مییابد.

بنا براین جای شگفتی نیست که حکمت واندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزشهای دانشمندان یونان راسیراب ساخته است. معروف است بزرگترین اتهامی که دشمنان برسقراط (۴۶۹–۳۹۹پم) واردمیآورند، معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است. حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت، خدای دانا، که اهورامزداست تمایلات ذهنی سپنتا مینویعنی خردمقدس وانگره مینو یعنی خردخبیثه جاویدانی روح، وجدان یا دئنا، داورداتی نیکی وبدی، اندیشه‌ها وباورهائی است که ویژه دین زرتشتی میباشد.[12] مشهوراست سقراط مدتها برابرخورشیدبه مراقبه میپرداخته است.

بازآموزش" ایده " ازشاگردبزرگ او افلاتون، شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهرزرتشتیان دارد. ایده را تعریف میکندکه لازمه قبلی فعل آفرینش وسرنوشت ذاتی موجودات استه بطورآزمایش درمکالمه آمده وپریشانی مداوم افلاتون در بیان وتوجیه آن دلیلی است باهروروشن که اندیشه‌ی مذکورازخوداونبوده وازسرچشمه بیگانه اخذشده است.

مدارک خودیونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاتون از دین اشوزرتشت اقتباس گردیده. هیراکُلِس[13] آموزش اشوزرتشت وافلاتون راچنان توجیه مینمایدکه گویا هردوشاگردیک مکتب میباشند.

بیانات افلاتون درتعریف صفات اصلی اغلب مبهم است. مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست ازحکمت، خوبی، درستی، داد، خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپندزرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا، وهومن، اشا، خشترا وآرمیتی میباشد. بقیه دوامشاسپندهروتات وامرتات، حالت کمال رحمانی زمان ومکان وترکیب نفس ذات مینویست.

گفتار افلاتون مبنی براینکه، راستی والاترین عمل اخلاقی انسان است، بازگوئی ازگفتار اشوزرتشت میباشد، که اشا یا راستی بهترین نیکی است وهمین گفته را ارسطودرکتاب اخلاق براساس اشم وهو، فورمول فلسفی دینی اشوزرتشت بیشتر میپروراند.

افلاتون به روح کاینات یاجهان آفرینش معتقدمیباشدوباوری داردبراینکه ازماهیت خویشتن ناآگاه است. این گفته توجیه گئوش اوروان اوستاست که سرجمع ارواح جهان آفرینش وازروح مطلق مینوی جداست. قطع نظرازاینکه اوستا بطورشاعرانه آنراصاحب آگاهی توصیف نموده، بظاهرازخویشتن ناآگاه است. دراینکه افلاتون مفهوم این موضوع رابدرستی استنباط کرده تردیدرواست، زیرابیاناتش درتوجیه آن گاهی مبهم است.

گفتار افلاتون مبنی براینکه جهان آفرینش یاجهان جسمانی تجلی خداوندیست وشایسته ستایش میباشد، مفهوم آیین اوستائی است. مندرجات اوستا آن راتوضیح وزرتشتیان درزندگی روزانه دینی ومراسم مقدس آنرانمادا هورادانسته وباعقیده راسخ انجام میدهند. افلاتون درآنجا که گویدخواست روح، نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست، درتوجیه ذات فروهریانفس رسای نیرومند بیکران صحبت میدارد. بازافلاتون حکمت ذهنی زرتشتی رابازگو میکندآنجا که گوید روح، دل وتن یابااصطلاح اوستا اوروان، منگهه وتنو، هستی انسان راتشکیل میدهد.

افلاتون درموردنیکی بدرستی بحث نکرده، لیکن شاگردش ارسطوچون استاد خویش دانشمندنامی، ظاهراً بواسطه تماس نزدیکش باایرانیان که استادواقعی این بحث فلسفی بوده‌اندآن رابطورقطع ودرستی میپروراند. جالب توجه است که بیانات ارسطودرتعریف آن تقلیدنزدیکی است به اشم وهواصل اوستائی آن. باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر ۱۲هزارپوست گاوبخط زرین نوشته شده بودودر کتابخانه شاهی محفوظ بودازاسکندرگجستگ خواست آن رابه یونان منتقل سازد.

ارسطوگوید[14] هدف مردم درکارخویش قسمی ازنیکی است که آن وهواوستائی میباشد. دربین نیکیها بهترین نیکی موجوداست وآن وهووهیشتم اوستائی است. بهترین نیکی ازتجربه خوشبختی بدست میآیدوآن اوشتاست. بهترین نیکی دراجرای روح نیکی میسراست وآن مفهوم اشم میباشد. تجربه خوشبختی درصورت پیروی راستی ازبهر راستی امکان دارد. این جمله مفهوم واقعی " اشائی وهیشتائی اشم" اوستا میباشد بیان مذکورتفسیردرست فورمول اشم وهواست.

اینست جوهرآنچه راکه ارسطودرکتاب اول اخلاق بحث میکند، بقیه مندرجات کتابها درموردفضیلت ورذیلت میباشدومعتقداست فضیلت نتیجه میانه روی است و رذیلت نتیجه افراطوتفریط نسبت بصفت وکیفیت ویژه‌ایست. کتاب سوم دینکرد مجموعه‌ای ازفلسفه ودانش باستانی براساس مندرجات اوستاست، فضیلت ورذیلت را به همان نحووبااصطلاحات خاص ایرانیِ پَتمان، فَرَه‌بوت، ائی بی بوت، به‌ترتیب بمعنی میانه روی، زیاده روی واندک روی تعریف مینمایدکه افراط وتفریط میباشد.

نویسندگان کلاسیک مانندپلوتارک، پلینی واسترابودرمورددین ایرانیان فراوان نوشته‌اندوبنوشته‌های زیاددیگران هم اشاره کرده‌اند. ازآن نوشته‌ها چنین استنتاج میشودکه ایرانیان باستان درکلیه موضوعات دانش و فرهنگ، ادبیات فراوان داشته‌اند. پلینی ازقول هِرمیپوس اشعارمیداردکه سرودهای اشوزرتشت دومیلیون بیت بوده است[15].

چنانکه گفته شد گسترش و توسعه مهرپرستی که آبشخورش از زرتشتیگری است، بواسطه نیروی شاهنشاهان هخامنشی، تقریباً در همه جهان باستانی با حرارت و ذوق و شوق پیروی میشده است. در نخستین بند مهریشت، اهورامزدا ایزد مهر را همپایه خویش قرار میدهد. در آنجا چنین آمده: "ای اسپنتمان هنگامیکه من مهر پیوندگار جان را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن، درسزاوار نیایش بودن، متساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم" بنابراین شگفتی نیست که پادشاهان واپسین هخامنشی آن را برسایر ایزدان و ستودنیها رجحان بخشیده درصف اهورامزدا قرار میدهند.

در سنگ نبشته داریوش وخشایارشاه، ایزدان را بنام بغ و اهورامزدا را والاترین همه قرار داده است. لیکن در سنگ نبشته اردشیر دوم و سوم نام میتره یا مهر در ردیف اهورامزدا قرار داده شده و نام آناهیتا یا ناهید در کتیبه پادشاه قبلی ذکر گردیده.

بنظر میرسد سیستم فلسفه بلندی که اطراف نامهای ایزدان بوجود آمده، بدوره هخامنشیان نیز سرایت کرده و هریک مکتب خاصی از خود داشته اند. چنانکه گفته شد افلاتون و ارسطو و دیگران سه سیستم فلسفه مینوی وابسته به فروهر، اشا و هروتات و امرتات را از ایران اقتباس و به یونانیان تعلیم میدهند.

مهر چنانکه دیده میشود، ایزد حامی خاندان هخامنشی بوده و در سنگ نبشته های داریوش وخشایارشاه، نام رتام یا اشم نیز آمده که مظهر والاترین راستی و قانون مقدس در طریق مینویست. بنابراین بطور صریح نمیتوان گفت که مهرپرستی در دوره این پادشاهان بزرگ بگسترش و نفوذ خود آغاز کرده باشد.

خشایارشاه در کتیبه خویش در مورد استقرار آئین ورجاوند راستی بنام رتام یا اشم، در سراسر کشور خود صحبت میکند. در گوشه جنوب شرقی ساختمان تالار بزرگ تخت جمشید شش لوح سنگی منسوب به خشایارشاه کشف گردید. از جمله مندرجاتش چنین است: "خشایارشاه گوید... بین کشورهای مفتوحه بعضی ارواح خبیث را میپرستیدند ... در عوض آنها را به پرستش اهورامزدا دانای مطلق و رتام والا (ارت ـ ارتام) آیین مقدس راستی وادار کردم."

چنانکه بنظر میرسد، غیرت مذهبی، پادشاه بزرگ را وادار کرده که گمراهان را بستایش خدای راستین مجبور کند. اما آشکار است، غیرت و حمیت را بدون تشخیص و تمیز در فرمانهای خود بکار نمیبرده اند. شاهنشاهان هخامنشی، نسبت بکلیه مذاهب رسمی و نیک بردبار و فراخی حوصله و وسعه صدر داشته اند. کورش بزرگ معبد کلیمیان را

در اورشلیم از نو بساخت و داریوش معبد پته را در ممفیس بنا نمود. البته بمنظور گسترش آیین مقدس خویش، تبلیغات آرام و با صفا را پشتیبانی میکرده اند.

مهر مظهر قدرت آسمانی و جلوه آن برزمین است. لذا ایزد حامی خاندان بزرگ هخامنشی میگردد، که در زمان خویش بربخش مهم جهان آن روز فرمانروائی داشتند. مهر علاوه بر مظهر قدرت مینوی بودن، بر فضایل داد و شفقت نیز دلالت میکرد. چون رنگ داد و رنگ شفقت آبی قلمداد شده، رنگ مخلوطی از هردو، ارغوانی است. این است انگیزه ئی که ردای ارغوانی رنگ نشان شاهنشاهی گردیده و نخستین بار بوسیلهٔ شاهنشاهان هخامنشی اختیار میگردد.

گردونه با شکوه مهر، بطور مجلل و با احترام روان میگشت و کسی در آن نمی‌نشست. با پارچه ارغوانی رنگ گرانبها پوشیده میشد. دیوکریسوستوم از اهالی پروس در تایید اینکه گردونه مهر کاینات و خود مهر اصل راستی و داد و قانون است، حقیقت واقعی را ضبط نموده است. اسب سفید که گردونه مینوی را میکشد، روح برنده‌ی گردونه یا خود خداست که بر کاینات حکمفرماست. در مهریشت آمده که چهار اسب گردونه مهر را میکشد که بمعنی چهار فروزه اصلی فرمانروائی مینویست و آن نیکخواهی، آیین راستی، داد یا وظیفه شناسی یا خویشتن داری میباشد.

پلوتارک بیانات مشروحی در مورد مهر دارد. بگفته او مهر، ایزد راستی، پیروزی، یاور مینوی، ایزد نور و روشنائی، سزادهنده ناراستی و دروغ است. پورفیری در تایید گفته های پلوتارک گوید "بنابر آموزش زرتشت هرمزد فروغمندترین نور می‌ماند و گناهمینو تاریکترین و مهر ما بین هردو، ایرانیان مهر را میانجی و واسطه خوانند." پورفیری در اینجا اشتباها" هرمزد را بجای سپنتامینو گرفته است. منظور از این گفته بی‌تردید آن است که مهر ایزد، مظهر راستی و محبت، در برخاستن ارواح از محیط تاریکی و گناه و پیشرفت بسوی محیط نور و راستی و فضایل منسوب به یاور مینوی است.

دکتر ادلف راپ[۲] نوشته های نویسندگان کلاسیک را بدین روش خلاصه میکند "مهر بعنوان نور مینوی در همه جا حاضر، همه چیز را میشنود و در همه چیز نفوذ می‌کند. بعنوان ایزد نور، پاک و راست و دیده بان راستی مردم است. مخالف دروغ و ناراستی است و آنها را سزا میدهد. بعنوان ایزد تارومارکننده‌ی تاریکی، همواره پیروزگر و بشایستگان پیروزی می‌بخشد. بنابراین او را ستوده و از او استمداد می‌جویند.

راپ در ادامه سخن خویش، بدرستی و بحق اظهار میدارد که ارتباط مهر با خورشید، نه آنکه آن را نماد فروغ مینوی قرار میدهد، بلکه منظور آن است که نیروی مینوی بوسیله‌ی آن بجلوه میپردازد.

محل شگفتیا ست که گفته ها ی مذکوردرموردمهر ،با مندرجا ت مهریشت وبخش
دیگرا وستا بسیا رنزدیک میبا شد . آدا ب وتشریفا ت مرموزکه درا طرا فمهربوجود
آمده ،گویا درمرا سم وتشریفا ت فرا ما سیونی با دا مه حیا ت میپردا زد .ا ما چنا نکه
گذشت آنچه بنام مرموزشنا خته شده ،پرستش وا لاترین هستی ا هورا مزدا ،بنام مهرو
هوا خوا ها نش هما ن خدا ی زرتشتیا ن را بنام مینوی دیگرمیپرستند .
چنا نکه گفته شد ،بنظرمیرسد ،درزما ن هخا منشیا ن ،مهرپرستی بین ملل بسیا ری
نفوذمیکند . پیشرفت آ ن ا زسوی مشرق تا بهندوستا ن میرسدومردم آنجا به پرستش
مهروسا ختن معبدمهرمیپردا زند . همچنین درآسیا ی غربی ودیا ری که درتما س
رومیا ن وا قع میگردد ،بگسترش میپردا زد . فرما نروا یا ن ا یرا نی بویژه هخا منشی
درکا پا دوسیا ،پونتوس ،فریگیا وسیلیسیا فرما نروا ئی دا شته ا ند .بزرگترین همه
خا ندا ن ها ی پونتوس ، بطورعمیقی با دین مهرا رتبا طدا شته ا ند .وجودنام زیا د
مهردا ددرمیا ن آنها دلیل با رزی برحقیقت گفتا ربا لاست .
میگویندآ وا رگا ن سیلیسی ،مهرپرستی را میا ن رومیا ن روا ج دا ده ا ند .
لیکن تردیدی نیست که پا یگا هها ی نظا می رومیا ن یا لشکرکشیها ی آنا ن درآسیا ی
غربی موجب تما س با بومیا ن ومشا هده تشریفا ت مرموزوسمبولی مهرمیگردد .زهدو
وظیفه شنا سی وا نضبا ط بومیا ن درزندگی وا نجام تشریفا ت مرموزوموثر ،تا ثیرا ت
ژرفی برآنها وا ردمیسا زد . چنا نکه پمپی فرما نده سپا ه رومیا ن درلیسیا حدود ۶۷
سا ل پیش ا زمیلادبه ا نجام تشریفا ت مکتوم مهرمیپردا زد . بسیا ری ا زا تبا ع آسیا ئی
رم ونفرا ت پا دگا نها ی آنها درسرا سرا ستا نها ی ا روپا ئی وآفریقا ئی آن پرا کنده
وموجب میشوندگروه بسیا ری ا زجمعیت آنجا پذیرا ی آیین نوگردند .
بیقین چیزی جا لب توجه درا ین دین ا یرا نی موجب میشودکه درا ستا نها ی دور
ا فتا ده وبین ملل متنوع با تما یلات گونا گون بآ سا نی روا ئی یا بدوتقریبا "سرا سر
قا ره ا روپا وآسیا وآفریقا را درپا یا ن سده سوم میلادی فرا گیرد . دیوکلیتن بسا ل
۳۰۷ میلادی مهرپرستی را که درا مپرا توری رم ۲۴۰ سا ل ا زعمرآ ن گذشته بود ،مذهب
رسمی کشورا علام ومهررا حا می آن قرا ردهد .
بهرحا ل حریفی بنام مسیحیت وا ردمیدا ن میگردد .هنگا میکه قسطنطین ا مپرا تور
بیزا نس ،بدین نصا را ا رشا دمیگردد ،مسیحیت تقویت یا فته ،جا ی مهرپرستی را بتدریج
ا شغا ل مینما ید .ا ما ا ینا مربآ سا نی صورت نمیگیردوتا مدتی درا زمخا لفت سختی ا دا مه
میا بد . زیرا ژولین (۳۶۰میلادی) ا مپرا تورنیرومندرم مهرپرستی را دوبا ره مذهب رسمی
کشورا علام مینما ید . ولی بوا سطه مرگ نا بهنگام او درمیدا ن پیکا ربا ا یرا نیا ن ،مهر
پرستی پشتیبا ن بزرگی را ا زدست میدهد .
با لاخره درحدودیک سده کشمکش سخت ،مسیحیت با جرح وتعدیل وا قتبا س ها ئی

ا ز آیین مهرپرستی ،آ ن را ا زمیدا ن خا رج وخودرا درا روپا مستقرمیسا زد .دینی
مهربنام دین مسیح وجشن کریسمس وا یستر ،جشن ا نقلاب زمستا نی وا عتدا ل بها ر
که کنا یه ا زتولدمهرپس ا زشبها ی تا ریک زمستا ن وشب یلدا وکسب جلال بها ری در
کا ینا تی که برآ ن حکمفرما ست بنام جشن مسیحیا ن تبدیل میا بد .

دین ا شوزرتشت درچین

درحا لیکه دین ا شوزرتشت درمیا ن ملل دیگربگسترش وا دا مه حیا ت میپردا زد ،
با یددیدچگونه تا سده ها ی میا نه دین مهم چین بشما رمیرفته . آقا ی فا روقی در
مقا له جا لب خویش درژورنا ل تهرا ن ۱۹۳۷درموردزرتشتیا ن چین حقا یقی را با
گفته ها ی دیگرا ن ذکرکرده که ا ینک خلاصه میشود .
کتا ب کهن چینی "سِه ئی پیِّن نیّن پا و " درگفتا رخویش درموردا یرا ن ودین
زرتشتی گوید "....ا شوزرتشت ا صولی ا تنظیم ودین حودرا برقرا رمیسا زد .ا ودا نا ی
روشندل ا یرا ن میبا شد . " کتا ب مذکوربسا ل ۵۵۱ میلادتدوین وآ ن سا لی ا ست که
کنفوسیوس دا نشمندبزرگ چین متولدمیشود .
بنظرمیرسدکه شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ا یرا ن گردیده به چین نیز
رسیده وا نظا ردا نشمندا ن آنجا بسوی نیروی مذکورکه چها رنعل بسوی پیشرفت میتا خت
متوجه میگردد .
بهرحا ل ا زگفته مذکورمنظورا ین نیست که ا خبا را یرا ن ودین مقدس پیش ا ز
آ ن زما ن بچین نرسیده ا ست . قبلا " درموردپژوهشها ی کهیا رجی ونفوذمذهب و
فرهنگ ا یرا ن درچین درروزگا رپیش ا زتا ریخ صحبت شد ،پژوهشها ی بعدی درنوشته ها ی
چینی حا کی ا ست برا ینکه نفوذمذکور ،تا سده ها ی میا نه ا دا مه دا شته ا ست .
بنظرمیرسددین زرتشتی به ورودبچین بنام " پا ی هواُو" یعنی دین آتش معروف
میگردد . لیکن نا مش بزودی ا صلاح وبه "هوهین" نا مورمیشودیعنی دینی آسما نی یا
دین خدا ی آسما ن .ا ین مطلب درکتا ب "یا ا وکوئن"[۱۷] مولفه ۱۱۳۱میلادی درزما ن سلطنت
چوهینگ ا زخا ندا ن نن سونگ تصریح گردیده وگویدوا ژه هین ترکیبی ا زتین بمعنی آسما ن
یا خدا ی آسما ن میبا شد .
نویسنده نا مبرده سخن خودرا چنین ا دا مه میدهد ،ا سم خدا درکتا ب بودا ئی
"موسین چه ا ولوا "[۱۸] میبا شد . ا ین خدا سرسپرده ئی بنام " سیوتن تچه " دا ردکه دین
بودا ئی را مطا لعه وخودرا درا یرا ن دا نشمنددین سا خته ،بعدبرا ی ا رشا دبه چین میرود .
نویسنده درنوشتن نا مها ،بظا هرمرتکب ا شتبا ها ت گردیده ا ست . "سوا ولـه تچه "
ظا هرا "با یستی سروش با شد . کهیا رجی که ذکرش گذشت درموردنفوذا صول سروش وا شاع
مذهب چین ا زآ ن سخن را نده ا ست . ا ما معلوم نیست چرا نام ا یزدبرنام ا هورا مزدا

یا هرمزدکه بصورت خورمزدا تا زمان کبلای خان نوه چنگیز درچین زنده بوده و مارکوپلو از آن صحبت میدارد پیشی گرفته است . آیا امکان داردکه زمانی سروش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی درچین شایع شده باشد؟ بیقین ـ چنانکه با حتمال ضعیف مهرپرستی درچین نفوذکرده و مانند مغر بزمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد . با وجوداین نام سروش اغلب اوقات با نام اهورا مزدا یا هرمزد مربوط بوده و امکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد .

اهمیت گفته بالا بیانی است در " یاوکوئن" که هین نام خدای ایرانیان است و کلیه سخنانی که در مورد هین نوشته شده راجع بدین زرتشتی میباشد . معنی واژه هین گفته بالا را بیشتر روشن میکند و آن اینکه درکتاب "یوپین"[19] مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گوید که هین یاهن بمعنی "هوچن" یعنی خدای بیگانگان میباشد . لذا برابر گفته صاحب "یاوکوئن" منظوراز بیگانگان چنانکه در بالا آمده ایرانیان میباشد .

همچنانکه شکوه کورش بزرگ توجه خاص چینی‌ها را بدین زرتشتی جلب مینماید ،ظهور خاندان ساسانیان موجب تشدید رواج دین میگردد . چینی‌ها ساسانیان را "سن چن" نوشته اند . دین زرتشتی از آن زمان درچین رونق بیشتری میگیرد و معابد جدید برای پرستش بوجود میآید .

بنا بر مدارک چینی ،هنگام طلوع خاندان "پی‌وی "(۲۲۱ - ۲۶۵م) مردم شمال ، مراسم و تشریفات با فتخار خدای آسمان مردم بیگانه انجام میدهند . "

منظوراز مردم بیگانه ایرانیان است . سن سوم درکتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن را تایید و گوید در دوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین و ایران برقرار بوده است . سالیان بعد دین زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان "تن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیرد و "پادشاهان خاندان شمال آن دین را میپذیرند . "

در" لی‌ئی‌تچه "هفتمین جلد "سوئی‌چو" آمده که شاهان خاندان "هی‌اوتسی" درسده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانه ،اغلب اوقات از مردم بیگانه (یعنی ایرانیان) استمداد میجستند . نویسنده چینی " تچن یوئن" اشاره به متنی کرده گوید " امپراتورهی‌اوتچوآ زخاندان هی‌اوتسی که بسال ۵۷۶ میلادی براورنگ شاهی می‌نشیند ، بحدی بخدایان (منظوریزدان) بیگانه علاقمند بوده که هنگام فدیه و نیاز به افتخار آنان مینواخته و میرقصیده . (رقص و نواختن از تشریفات چینی است که در دین نووارد میشود .)

دین زرتشتی درچین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده و رونق آن در دوره سلطنت خاندان "تنگ" درچین نمودار است.[20]

بنا بر مدارک چینی ،معابد فراوان زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان تنگ درچین وجود داشته که چهارتای آن در پایتخت چین شرقی و دوتا در پایتخت چین عربی میبوده در جلد سوم " لینگ کینگ سن کی " که در ژاپن[21] نگهداری میشود آمده درشهر "سو " پایتخت چین شرقی ،بخش "پوتچنگ فنگ" معبد زرتشتی است "ودرادا سخن گوید " درشهر مرکزی هونان معابد زرتشتی موجوداست . . . . ،دردو پایتخت و شهرهای کنار بیابان دین زرتشتی جلب توجه مینماید . "

خبر دردست در مورد شهر هونان آنست که سالی یکبار با تشریفات ویژه ئی قربانی درآنجا بعمل میآید ،گویا چنین تشریفات و مراسم مربوط بمهرپرستی و دال بر پیروزی بر نفس میباشد و یا چنانکه گفته شد از مراسم چینی است که در دین نو داخل میگردد .

امکان دارد بعضی از معابد مذکور بوسیله رهگذاران یا ساکنان زرتشتی چین بنا شده باشد . چنانکه شاهزاده پیروزکه چینی‌ها اورا "پیلوسه " مینامند ، چون تاج وتخت پدری را از دست میدهد ، بچین مهاجرت و بسال ۶۷۷ میلادی آتشکده ئی درآنجا بنا مینماید که بنام معبد ایرانی نامور میگردد . همچنان پارسیان نیز پس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت بهند ،شالوده نخستین آتشکده را ریخته و بیاد شاهنشاه ایران بنام ایرانشاه نامور میسازند .

بیشک اغلب آتشکده های زرتشتیان درچین ، مختص بزرتشتیان چینی بوده که جمعیت آنها چنانکه گذشت اجتماع بزرگی را تشکیل میداده است . آثار دینی زرتشتیان درچین حتی هنگام پادشاهی کبلای خان بزرگ در پایان سده ۱۳ میلادی انظار را بخود جلب مینموده است .

بنا بر پژوهشهای دکتر" اَت سوجی آساهیکَه‌گَه " استاد زبانهای قدیم دردانشگاه توکیو ،ظاهرا "بواسطه غلبه نفوذ دین زرتشتی در ایران بسیاری از اندیشه های ایران درسده نهم میلادی به ژاپن نیز وارد میگردد .

جهانگرد نامی مارکوپولوکه در اواخر سده ۱۳ میلادی چندسال در دربار کبلای خان نوه ی چنگیزخان میزیست ، بیانات جالبی از ملاحظات خویش در مورد مذهب مغولها درچین بیادگار گذاشته است . بگفته او آنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقد و روزانه جلو آتش در حالیکه بوهای خوش بر آن دود میشود به بندگی میپردازند . کسانیکه وارد دربار پادشاه میشوند بایدروبند برصورت داشته باشند که همان پنام زرتشتی است .بیگانگان پس از غسل و تطهیر با دود بوهای خوش بحضور خان بار مییابند چنگیزخان را بنام بوخت یعنی نجات یافته یاد میکنند که واژه ایرانی است .پول دولتی را "پائزه" مینامند که صورت اوستائی آن "پائسه" و بمعنی چاپ برجسته میباشد . پیسه هندی بمعنی پول از همان ریشه و بوسیله فرمانروایان تورانی قدیم بهند راه یافته است .

گفته‌های مارکوپولودرموردعادات ومراسم ترکها ومغولها همان مراسم زرتشتی است که‌بین آنها باقیمانده .پیش ازپایان این گفتار مبنی برنفوذدین زرتشتیان درمیان تورانیان،ذکراحساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی با بربنیان گزار سلسله‌گورگانی درهندمهم است ،که‌حامی فرهنگ وزبان پارسی بوده‌وهنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیارمیکرده‌اند.اکبربزرگترین پادشاه آن خاندان ، تمایل خاصی بدین ومراسم وجشنها وتقویم ایران باستان داشته‌است .

بایدانست ترکها وهونهای مجارستان امروزه‌نیزارتباط قدیم را با دین اشو زرتشت فراموش نکرده‌اند. جرایدترکیه‌درسالهای پیش مسائل ارتباط خودوهونها را با ایران باستان بویژه‌سنت های آنها وواژه " ایستن" که‌بی‌تردیدشکل مسخ‌شده یزت یا یزدان ایرانی است موردبحث قرارداده‌بودند .

دین‌هونها ومردم نواحی‌طی دوره‌هایی‌زرتشتی‌بوده

چنانکه‌گفته‌شدهنگام ظهورزرتشت ،بزرگترین دشمن‌دین ،پادشاه‌خیه‌اونیس بود که‌ارجاسب نام داشت .انگیزه‌مخالفتش بادین جدید ،وفاداری نسبت بدین کهن بود که‌شاه‌گشتاسب شهریار ایران‌نیزهمان‌را پیروی‌میکرد .مخالفت اوجستن‌بهانه‌ئی‌بود برای‌پیکاربا گشتاسب،والادرمورددین‌این‌همه‌جاروجنجال راه‌نمیانداخت . (یادگار زریران۲و۳)ارجاسب درپیکاربا گشتاسب جان خودراباخت ومردم خیه‌اونیس بنا به تبلیغات شاه‌گشتاسب دین‌اشوزرتشت را پذیرفتند . (یشت ۵–۱۰۹) .

مندرجات اوستا ویادگارزریران ازکتب پهلوی،ارجاسب را پادشاه‌خیه‌اونیس میشمارد .مندرجات فروردین یشت(۱۰۰) وزامیادیشت(۸۶)حاکی‌است براینکه‌گشتاسب درپشتیبانی‌دین اشوزرتشت دربرابردشمنی‌هونها نیز ،بدفاع برخاسته‌است‌باوجود این روشن نیست که‌منظورازهونها ،همان مردم‌خیه‌اونیس باشد .اگرواژه "هونه‌وُ" اوستادرجمله "هونه‌وَوَئِسه‌کیَه"بنا بزعم استادبلسارا منظورملت یا نژادباشدونه واژه‌ئی‌که‌معنی‌مراقبه‌وتفکریاخاندان رابدهد ،هونها ملت بسیارکهنی‌هستندکه‌تحت فرمانروائی‌ویسه ،عموی‌افراسیاب وپدرپیران سپهدارا وزندگی‌میکردند .

توس پسرنوذرپادشاه‌ایران ازایزداَرِدْوی سوراَناهیته‌برای پیروزی‌برسُون‌ویسه درخواست کامیابی‌مینماید .همینطورآنها نیزبرای پیروزی برتوس ازآن ایزددرخواست کامروائی‌رادارند .میدان کارزار ،درگذرگاه‌خشتروسوک بالای‌کنگدژ ،ساخته‌سیاوش میباشد. موقعیت آن بنابرپژوهش دارمستتردرشمال غربی‌ازبکستان است .چون موقعیت خیه‌اونیس را نمیتوان دورترازبلخ،محل روائی‌دین‌اشوزرتشت قرارداد ،

هون ویسه‌را بایستی‌مردم‌خیه‌اونیس یاهمسایه‌نزدیک آنها دانست .

نویسندگان کلاسیک از "شیااونیته"صحبت مینمایند .بزعم‌دارمستترخیه‌اونیس میباشدومینویسدنزدیکیهای گیلان بوده ،ازلحاظ مجاورت خیه‌اونیس به بلخ ، دارمستترمیبایستی‌دراشتباه‌باشدویاآنکه‌شیااونیته‌راازمستعمرات دورخیه‌اونیس بایدشمرد .

چنان بنظرمیرسددانشمندان درمورداصل مردم‌مجارستان یاهونگری‌که‌ذکرش دراوستا وسایرنوشته‌های‌دیگرآمده‌هم‌رای نیستندکه‌ازاخلاف‌مردم‌خیه‌اونیس یا هونها میباشند .بعضی‌ازآنها مانندکترژهن‌کراکسونی‌معتقداست مردم‌مجارستان،مسلماً" ازمردم‌آسیا نبوده‌وبانژادترک وهون نسبت ندارند .قبیله‌ئی‌بنام "انوگور"برمردم هونگری یامجارستان غالب میگردندونام خود "انگور"را برآنها منسوب میدارند که‌سپس هونگرمیگردد ،مردم‌مجارستان که‌دراصل فینی‌هستند ،قدرت راازدست آنها گرفته ،تابع‌خویش میسازند . دکترکراکسونی دین مردم‌انوگورراکه‌زرتشتی‌بوده‌اند می‌پذیردواظهارمیداردفرهنگ اشکانی وساسانی رابارث آورده‌اند .

باوجوداین پروفسورزجتی بانظریه‌دکترکراکسونی‌درمورداصل نژادمردم‌مجارستان موافق نیست . نظریاتی‌که‌عناصرفینی،وگول،استیاک،زوریو ،چرمیس،چووس درخون مردم‌مجارمخلوط است ، می‌پذیرد ،لکن اصرارمیورزدکه‌ترکیب مهم‌مردم‌مجارستان‌از هونهاست وعنصرذاتی تکذیب ناپذیرهون راکه‌درعروق آنها جریان داردنمیتوان انکارکرد. اکثردانشمندان بانظریه‌پروفسورزجتی‌موافقند. چنین بنظرمیرسدکه هونهادردوران تاریخی‌باطراف‌ومناطق دوروددرازپراکنده‌میشوندازسوی مشرق تا به‌کانسودرچین وازمغرب تا به‌کزاکستان درشوروی پیش میرونددرحدودسده‌دوم پیش ازمیلاد ،دسته‌شرقی آنان درچین معروف‌به "یوئیچی"ازفشار "هی‌اونگ نوس"ببخش شمال غربی‌هندروی آورده‌تا هفتصدسال درآنجا بفرمانروائی میپردازند ،ولیکن به‌پیروی دین زرتشتی ادامه‌میدهند . دسته‌دیگربه‌منطقه‌اورال وسپس به‌مجارستان (هونگری) پیش میروند ،وعناصری باخودمیبرندکه‌درطی‌زمان مردم‌آنجا رادرخودمستحیل میسازد.

مردم‌مجاردراصل از "مگیار(۱)" تشکیل یافته‌است . نظریه‌دیگرآنکه‌آنها ازنسل سواران صحراگردوچادرنشینان آلتای وصاحب عناصرترکی میباشند ،که‌بازنان "اوگرائی" ازدواج‌نموده‌گویش آنان رااختیارمیکنندودرسده‌نهم میلادی بدشت مجارستان وارد و اقامت میگزینند. بگفته‌گیبون[۲۲] ترکان آلتای زرتشتی بوده‌اند .وامبری‌درمورددین

۱– مگیاراحتمالاً" ترکیب یافته‌ازواژه‌مگ ویارمی باشدکه‌مفهوم آن دوستدارمغ است .

مگیار گوید[۲۳] "مگیا ربا روحا یرانی‌جهان زرتشتی چنان سرشاربوده‌اندکه‌ازحیث فرهنگ وادب ازاروپائیان همان رتبه‌برترمیشوند."اَرپادگه‌کشوردانوب را برای خویش تشکیل میدهد ،درحکمت سیاسی خویش ازفرهنگ پارسیان مددمیجوید که‌مناطق اورال وولگا ازنفوذش متاثرشده‌اند....درشمال قفقازهم فرهنگ ساسانیان حکمفرما بوده‌است .

بنابرآنچه‌گفته‌شدقلمروپهناوری‌ازچین تا به‌قفقازونواحی‌اورال وولگا تحت نفوذفرهنگ ایران باستان ودین زرتشتی بوده‌است . کولومان نیماتی ازقول مناندرگوید[۲۴]که‌ترکان درسده‌ششم‌پیرودین مغان بوده‌اند .ابن رستا حنیز به‌این حقیقت که‌درسده‌دهم میلادی‌همان دین راپیروی میکرده‌اند ،اشاره میکند چون اَرپادَموسس وبانی هونگری یا مجارستان درمنطقه‌دانوب ،اصلا" ترک نژاد بوده ،کولومان گفتارخودراچنین بپایان میرساند ، "براستی بحقایق مذکور ن متقاعدم واحساس میکنم‌طبق روایات وسنن نیاکان ،نیروی ذهنی ماازخون سیتیا سیراب وروح‌ما ازآیین مقدس زرتشتیان سرشارگردیده‌است .پروفسورزجتی‌حقیقت دیگری برآن اضافه‌کرده‌گویدکه‌اگرچه‌بلغاریها اینک بزبان سلویک صحبت میکنند لیکن آنها نیزدراصل صاحب عنصرهون ونیاگانشان زرتشتی بوده‌اند .دانشمند جهانگردوباستان شناس نامی،آرل استین پس ازپژوهشهای زیادگوید 'کلیه‌آثار برتاثیرات عمیق نفوذفرهنگ ایرانی برملت‌های سیتیان ،هون،یوئی‌تسی وسایر چادرنشینان همان نواحی دلالت دارد .

بگفته‌ماروس‌جوکائی نویسنده‌مجارستان ،دین قدیم مگیاردین اوستائی‌بودْ ومردم‌مگیاربامردم‌کهن‌اوستائی تماس بسیارنزدیکی داشته‌اند .گفتارجالب توجه وامبری‌که‌ذکرشد ،بازبصورت دیگرچنین تکرارمیکند . "میتوان گفت که‌رهبران‌مگیار آنقدربا روح‌ایرانی سرشاربوده‌اندکه‌ازحیث ادب براروپائیان همان مقام رجحان داشته‌اند . " ودرجای دیگرگوید "مگیارهنگام مهاجرت به‌مجارستان کنونی‌بانگیزْ نفوذفرهنگ ایرانی ازپیروان مذهب اشوزرتشت بوده‌اند . "

پروفسورزجتی باپذیرفتن تاثیرات سنن فینی برطبقات عامه‌مردم‌مگیارگوید که‌طبقات دانا ورهبرمگیار ،تمدن زیبا ومتنوع وپاکترپارسی زرتشتی رااختیار مینمایند .فرانسیس کالی گوید[۲۵]"مگیاراز نسل سیتیان تورانی باستانی‌اندوبین مردم ایران خاوری مستحیل شده ، بتدریج آیین ومراسم زرتشتی رااختیاروآن رادرمیان قبایل دیگرخود گسترش میدهند .

نظربچنین عقایداستوار ،طبیعی است که‌دانشمندان مجاردین پاک زرتشتی راباصمیم قلب مطالعه کرده ،نفوذتمدن بلندآن رااستنباط میکنند .بطورمثال

کولومان نیماتی که‌ذکرش گذشت درکتاب خویش گوید[۲۶] "جریانات آموزشهای اشو زرتشت ودانش مغان جان وروح مگیاررا درآسیا سیراب میسازد . دانشی که گونگسه‌چینی ،بودای‌هندی، ارسطووفیثاغورث یونانی ازسرچشمه‌ٔآن بهره‌مند گردیده‌اند . " چارلزبزونی[۲۷] دردیباچه کتابش درموردارزش باوری دینی‌واخلاقی زرتشتی گوید "... وآن لازمه مهم‌اجتماع متمدن وبزرگترین سرچشمه‌ٔخوشبختی برزمین است که‌همانندنزدیکی با بهشت دارد . "

"لوئیس بلکان ئی‌سزه‌بو" درکتابش بنام عقایدوافسانه‌های باستانی ، اشوزرتشت را بزرگترین مردباستانی میشمارد . تئودوردوکه‌نویسنده‌کارنامه کوروسی‌کسومه‌اشوزرتشت راکهن ترین بودا (روشندل) میداند . آلبرت کواتس گوید[۲۸]" دیدزرتشت درموردرحمانیت روشنترازبودای گوتما بوده ،بنابراین برای ماگروه‌مگیار ،شایان اهمیت است که‌درمورددین اوبه‌پژوهش پردازیم".

درپایان سده‌دهم میلادی آنگاه‌که‌ستیفن پادشاه مجارستان (۹۹۷–۱۰۳۸ م) دین نصارا می‌پذیرد ،توده مردم‌به‌پیروی شهریارخویش مسیحیت اختیارمینمایند . دین نودرآغازپذیرش،تحت الشعاع واقع میگردد .طبقه‌اشراف‌ونجیب‌زادگان قسمتی ازدین زرتشتی راپیروی میکنند . چارلزبزونی که‌ذکرش گذشت گوید "بگفته‌فادرکلمنس مسیحیان کتاب دینی زرتشتیان رابحدی گرامی میدارندکه آنراماننداگرانبهاترین دارائی خود حفظ میکنند . "

پروفسورزجتی درخاتمه‌گفتارخودگوید "نیروی قدیم مگیاروروح‌اشوزرتشت هنوزدرمسیرخودجاری ویکدیگررامیجویند . . .چه میشدکه‌گروه‌مگیارامروزی،ندای اشوزرتشت پیغمبرباستانی رامی‌شنیدند . "

پایان گفتار

بااینهمه‌پژوهش وبررسی طولانی،انتقادکننده‌باانصاف‌بایدبحقیقتی‌متقاعد گردد که‌دین پاک اشوزرتشت ، طی روزگاران دراز ،جمعیت فراوان بشریت را به سوی خودجلب ودل آنهارابا انواع گوناگون فروغ روشن ساخته‌ودرراه‌بسربردن روزگارخویش،بازندگی‌بهتروشریفتررهنمون بوده‌است .

دین اشوزرتشت هنوزنیزدرایران وهندومغرب زمین باجمعیت ناچیزی به حیات خویش ادامه میدهد ،اخگرمینوی آن درسراسرجهان درسینه‌های مردم افسرده گشته ،درانتظارورزش نسیم دانش افزائی است که‌بازشعله‌ورگردد ،دانشی‌که‌امیداست روزی مانندخوداشوزرتشت ، دلهای مرده‌ورنج‌دیده‌بشریت جهان امروزی رابا وجد ونشاط مینوی زنده‌وشادمان کندوروح خموده‌افرادرابا هلهله‌وشادمانی زندگی

پاک و راست بیدار سازد.

اینک با تکرار گفتاری که اشو زرتشت پیام آسمانی خود را با آن آغاز نموده سخن خود را بپایان میرساند.

پروردگارا با فروتنی تمام بندگی خود را بتو پیشکش و با روح سرشار از اشتیاق، بتو نماز میگزارم و درخواست دارم، بخشش بزرگی از وجد مینوی را که از آن داناترین است، بپاکترین روح بخشنده خود بخشیده و نیروی انجام کارهائی که پسند راستی و دلخواه دانش وجدان راست و نهاد پاک است، پایدار بداری، تا شادمانی بگیتی روی آورد و روانان به وجد و مسرت پردازند. (یسنا ۲۸–۱)

زیرنویس گفتار فرهنگ و دین ایرانیان

1- Wonders of the Past, P.P.170-177, by W.W.Flinders. 2-Cults and Legends of ancient Iran and China. 3- Aurvat Dainghu.4- Khyaonis 5- Decline and Fall of Romen Emperor Ch.42, by Gibbon .6- Hieun Tsiang . 7- Haetumant . 8- Bhavishya Purana . 9- Ref. Zorastrian Magi in Bhavishya Purana, by, K.Sitaram. 10 - Vaishnavism, Sainavism. 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1 . 12- Schools of Ancient Philosophy, published by, The Christien Tract Society, London . 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309 . 14- Nicomachean Ethics book I . 15- Pliny's Natural History XXX 1,2 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians . 17- Yao Koan . 18- Mosin Cheow Louo . 19- You Pien . 20- G.B.Sonsom's Japan, P.81. 21- کتاب جزو I Tsun Tsoung Chow . 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch.52. 23- At the Cradle of Magiars . 24- Turktantetel, Budapest 1892. 25- A pogāni Magyarok Vallāsa, Budapest 1861. 26- Nmzetisegunk elvei Budapest 1892 . 27- Magyarok Āzsiai emlék Budapest 1845 . 28- Christian Apology

آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید

حدود سال ۱۱۱۰ خورشیدی با انگیزه محرومیت ها و محدودیتهای طاقت فرسای که بر زرتشتیان تحمیل میگشت دو دختر جوان و زیبای زرتشتی که در خطر ربوده شدن بودند بوسیله یکنفر جهانگرد آلمانی به هندفرستاده میشوند. جهانگرد آلمانی دختر بزرگتر را که نامش برما مجهول مانده با رضایت والدینش خود بزنی اختیار میکند و دختر کوچکتر بنام پیروزه را به بمبئی میرساند که بعد از دواج رستم جی پتل، بزرگ جماعت پارسیان درمیآید. شرح مفصل این واقعه در صفحات این کتاب بنظر میرسد.

پنجاه سال بعد یزدیار کرمانی باتفاق زن و فرزندان خود برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان به یزد پناهنده میشود. پس از اقامت کوتاهی چون دوشیزه گلستان ششمین دخترش بسن ۹ سالگی مورد طمع و شهوت، شهوت پرستی واقع میگردد،

قبل از ربوده شدن پدر با تغییر وضع پنهانی او را با خود بهند میبرد و حدود سال ۱۱۵۶ خورشیدی وارد بمبئی میشود. گلستان در خانواده نجیب و معروف پانده عروس میشود. سر دینشاه پتیت بارون اول از سران نامور پارسی که مورد تفقد ناصرالدینشاه و اخذ مدال شیر و خورشید سرافراز گردیده داماد اوست. ایزدیار چندسال با تغییر قیافه و لباس یکایک دختر خود را پنهانی به بمبئی میبرد و بالاخره دامادش رستم فرامرز نیز حدود سال ۱۲۰۰ خورشیدی با زن و فرزندان خود بقصد مهاجرت عازم دیار هند میگردد. پسرش جمشید در سال ۱۲۰۳ خ باتفاق فرزندان خاله خود بسوی چین مسافرت و بنگاه بازرگانی بزرگی در آنجا بوجود میآورد. شهریار و خسرو برادرانش نیز به پیروی او هرکدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه بزرگی میگردند.

چندسال بعد حدود سال ۱۲۰۹ خورشیدی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار مقیم یزد بسن ۱۴ سالگی روزی بیرون شهر سوار بر الاغ میرفته، در محلی خلوت جوانی مسلمان براو برخورده، از الاغ برزمین میافکند که چرا در برابر او بر الاغ سوار است. بامس جوان، مسلمان جوان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرار میکند و از ترس واکنش عمل و اقدامات علما و صدور فرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد. بامس بواسطه خاطرات تلخی که از ایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندانش نام ایران بشنوند. اما نوه او روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر که مصدر خدمات مهم فرهنگی و اجتماعی در ایران و بمبئی میباشد در سال ۱۳۱۱ خ باتفاق دانشمند نامور هند سر دکتر رابیندرانات تاگور از سوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت و مورد تفقد شاهنشاه فقید رضا شاه واقع گردید. تاسیس کارخانه نساجی و برق خسروی در مشهد نتیجه کوششهای اوست. خانواده ارباب رستم شاهپور گیو و خانواده روانشاد دکتر اسفندیار بهرام یگانگی و روانشاد سروش بهرام یگانگی از سوی خواهر با روانشاد بامس خویشاوندی دارند و روانشاد بامس تنها پسر خانواده بود و خواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه یزدیار کرمانی با مهاجرت خود بهند راه مسافرت را برای زرتشتیان ستمدیده یزد و کرمان به بمبئی باز نمود. فرزندان و اخلاف او در هندوستان پذیرائی و کار را برای همکیشان ایرانی خود در بمبئی فراهم میسازند. تازه واردین از ایران در منازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپیه یا دو روپیه بخدمت مشغول میشدند و با گذشت زمان بکارهای بهتر و کسب پرداختند و در علم و دانش و صنعت و مهندسی سرآمدانی از خود بیادگار گذاشتند.

بسال ۱۸۵۳ میلادی برابر ۱۲۳۲ خ روانشاد فرزانه غیور مانکجی لیمجی هاتریا بسوی ایران عزیمت نمود. از سوی انجمن پارسیان که بیشتر اعضای آن از خانواده بستگان

نزدیک ایزدیا رودخترش گلستان با نوبودند، برای رسیدگی با موروپا وری همکیشان خویش درایران واقدام دررفع با رسنگین وروانکش جزیه ماموریت مییابد. نامبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سروصورت میدهد. خدمات مانکجی درایران نسبت به زرتشتیان وهم فرهنگ میهن بسیار مهم وبراستی نجات دهنده زرتشتیان بشمار است. برای اطلاع ازکارنامه او بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۶۱۷ مراجعه شود.

زرتشتیانی که درروزگاران اخیر بهندرهسپار میشوند، بقصد کار وکسب بوده است. کم کم درآنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخربوده اندودرایجاد بنگاههای فرهنگی درشهریزدوروستاهای زرتشتی‌نشین وکرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشورهندبآزادی نایل وازیوغ استعماردولت انگلیس فارغ گشت وقانون تبعیت جدیدازمجلس گذشت بسیاری اززرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه وبستگان درهندوعدم علاقه وخویشان درایران باکراه تبعیت هندراپذیرفته اند.

یکی از پارسیان توانگرهندبنام دادابهای رستم جی بنا جی به مانکجی هاتریا در ایران نامه ای نوشت که حاضراست مخارج صدخانواده زرتشتی را اگرمایل باشند بازن وفرزندان خودکوچ کنندوبهندوستان مهاجرت نمایند بپردازدوآنها را درکلکته سکونت میدهدوکلیه هزینه آنها را تا بورودبآن شهرمتحمل شودودرآنجا بکاربگمارد. این خبر درنشست پنچایت یزددرروزآذروآذرماه ۱۲۲۵ یزدگردی مطرح شدولی کسی حاضرنشد میهن خودراترک گویدوبمهاجرت تن دردهد.

چنانکه ازشماره امروزی پارسیان درهنددیده میشود، گمان نمیرودکه دسته اولی که پس ازساسانیان بهندروی آورده ودرسنجان رحل اقامت افکندند ازچندصدنفرتجاوز کرده باشد. حتی اگرشماره آنها را پانصدنفرحساب کنیم بحساب زادوولدطی ۱۳۰۰سال بالغ بریک ملیون شده باشد. درصورتیکه بامسافرتهای بعدی افرادبقصدبازرگانی وکسب واقامت تدریجی آنان درهندشماره آنها روی بافزونی نهاده است. درهرحال اقامت پارسیان را درهندنمیتوان عنوان مهاجرت داد، بلکه مسافرتهائی بوده که بعدها عنوان مهاجرت بخودگرفته است.

تاریخ رویدادهای هفتصدساله

دانشمندپارسی‌شاپورجی‌کاوسجی‌هدی‌واله صورتی ازپیشامدها مربوط بزرتشتیان را طی دوره ۷۰۰ سال ازورودنخستین دسته کوچک پارسیان ازایران بهندبروش زیربیان مینماید:

۸۵۰میلادی ـ چندنفرپارسی درواگذاری‌ای‌نام خودرابه‌پهلوی برسم گوه‌برصفحه مسین امضانموده اند.

نیمه سده نهم میلادی ـ مردانشاه پوراهورمزددادکه دراواخرسده نهم میلادی شکند

گومانیک ویجاررا تالیف کرده بود، برای پژوهش درموضوعات دین بهندآمد. (رک. مجموعه سانسکریت بتصحیح شهریارجی باروچا مقدمه ص ۲۰۲ ۴) شکندگومانیک ویجارفصل ۱۰ـ۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴ مقدمه ص ۲۵ ـ ۱۶۰)

۹۱۶م ـ بگفته مسعودی (۳۰۴ هـ) مجوسان درنقاط مختلفه عراق، فارس، کرمان، سکستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، اران، هند، سند وچین درآتشکده‌ها پرستش میکنند.

۹۵۰م ـ مسعربن مهلهل (۳۳۹هـ) درموردچال درسندگوید: درآنجا مسلمان، نصارا، یهودوآتش پرستان سکونت دارند. درشهرمسجد، کلیسیا، کنیسا وآتشکده موجوداست. ابن حوقل همزمان با اوگویدکه لباس مسلمانان وکافران دراین بخش (بین کمبایت وچال) همانندیکدیگراست وهردوفرقه بیک روش ریش نگاهمیدارند. (رک. تاریخ هندتالیف ایلیات ج ۱ ص ۳۹ـ۷۹، بمبئی گزت سال را ۹۴۲میلادی میداندجلد ۱ بخش ۱ ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷).

۹۴۲ـ۹۹۷م ـ بعضی ازپارسیان مقیم جنوب گجرات بکمبایت رهسپارودربازرگانی توفیق جالب توجه بدست آوردند. سپس پارسیان دیگرنیزبآنها ملحق ومستعمره‌ای ازنیه خودایجادنمودند. هندوان ازرفتارآنها، شهرراترک میکنند. یکی ازآنها ازگروه با وفرقه دسه لعل بنام کلیان رای بسورت رهسپارودرآنجا ازتجارت مروارید ثروت هنگفتی بهم میرساند. جماعتی ازاوباش راجپوت وماهیگیران رااجیرکرده برای گرفتن انتقام ازپارسیان، شبانه برمستعمره آنان بتاخت وبسیاری راازدم شمشیرگذرانیده خانه‌هایشان راآتش زد. آنانکه جان بسلامت بردندفرارراپرقرار اختیارونفسی از پارسیان درآن شهرباقی نماند. (رک. بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶).

سده دهم میلادی ـ بگفته ابن حوقل (Cuseley's Oriental Geography) بخشی ازهندوسنددرتصرف گبران است. منظورش ازگبران شایدزرتشتیان باشد:

۹۹۵م ـ دین پناه آتریات دین پناه یک نسخه پهلوی رابسال ۳۲۴یزدگردی در شهربروچ کتابت کرده. بزعم بعضی ازدانشمندان بایستی سال ۶۲۴باشد (رک. دستور بهمن کیقبادوقصه سنجان تالیف دکترمدی ص ۲۸) تذکراین نکته خالی ازفایده نیست که دراصل نسخه پهلوی تنها ۳۲۴نوشته وواژه یزدگردی ندارد. استادبهرام گوراانکلسار یا درتحشیه ترجمه آن بدون نشان دادن مدرکی یزدگردی رابرعدد ۳۲۴ افزوده است که قسمی ازجنایت ادبی است. بایدگفت کاتبان زرتشتی بموجب اطلاع نگارنده تاقبل ازسال ۶۹۲ یزدگردی درتاریخ کتابت سنه یزدگردی رانداده اند. شهمردان).

۱۰۰۹م ـ برسنگ نبشته پهلوی درغارکنهری دربمبئی نام چندنفرازپارسیانی که روزمیترو (مهر) وماه آوان (آبان) سال ۳۶۸ (۹۹۹م) وروزاهورمزدماه میتروسال ۳۷۸ (۱۰۰۹م) غارمزبوررا دیدن کرده اندنقرشده است. بگفته دکتروست

پارسیان نامبرده شاید از سنجان بدانجا رفته‌اند. (رک. Dr. Burgess's Inscription from the Cave temple P.62 - 64) چنانکه گفتیم سنه یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده. سنه نامبرده بر سنگ نبشته پهلوی که بسیار خراب است و خواندن آن با زحمت میسر است گمان میرود در خواندن آن اشتباه شده و تردید رواست. زیرا اسناد و نوشته‌های بر سنگ نصب بر ساختمانهای دینی پارسیان در سابق، هرچندکه روز و ماه زرتشتی را داده‌اند سال را سموات هندی نوشته‌اند و از سال یزدگردی سخن بمیان نیامده است. (شهمردان)

۱۰۱۱ م – دین پناه آترپات دین پناه بعضی از یادداشتهائی بپهلوی برای استفاده شاگردش شاهزات شات فرخ اهورمزد در بروج بروزگوش و ماه اردیبهشت سال ۱۰۶۷ اسموات نوشته. این سنه را بهرام گور انکلساریا و شاپور شاه هدیوالا برابر ۱۰۲۱ میلادی میدانند و سنه ۱۰۷۷ هندوستانی بشمار میآورند.

۱۰۲۱ م – بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی در غار کنهری، سومین دسته پارسیان بروز دین و ماه مهر ۳۹۰ ی؟ (۳۰ اکتبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غار رفته‌اند.

۱۰۳۰ م – البیرونی در کتاب الهند گوید "زرتشت از آذربایجان به بلخ رفته. بتبلیغ دین پرداخت ..... اینک نیز مجوسیانی در هند موجودند که بنام مغان معروف هستند.

۱۰۷۹ م – ابراهیم غزنوی مستعمره آتش پرستان را در دهره دون، دامنه هیمالیا مورد حمله قرار داد.

۱۰۸۱ م – آننددیو فرمانروای کُنکَن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) با انجمن خاراسان درم بذل نمود (رک. بمبئی گزت ج ۱ بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاپور شاه هدیواله در مقاله خویش در مورد جاوی رانا باثبات رسانده که منظور از انجمن خاراسان انجمن پارسیان سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار و ساکن شدند.

آخر سده ۱۱ میلادی – جنگ و اریا و حمله سربازان راجپوت بر مستعمره پارسی و دفاع آنان. (رک. برای اطلاع بیشتر بفرزانگان زرتشتی تالیف رشید شهمردان ص ۴۶).

۱۳۰۵ م – موبد اردشیر پور بهمن نسخه خطی وندیداد پهلوی محفوظ در کتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی در سیستان برای دستور هندموبد ماهیار ساکن آچک کتابت کرده. نام موبدان موبد آنجا شاهمرد پور ماهیار پور شاهزاد پور میتروجیو بوده. واژه جیو برابر واژه جی هندی و میتروجیو برابر نام مهرجی و دلیلی است بر آنکه میتروجیو حدود سال ۱۱۰۰ م در هند میزیسته. (رک. وندیداد پهلوی بتصحیح دستور داراب سنجانا ص ۳۹).

۱۴۰۲ م – موبدی بنام کامدین زرتشت از سنجان برای برگزاری مراسم دینی بنوساری میرود. (رک. پارسی پراکش ج ۱ ص ۲).

۱۱۶۶ م – نریوسنگ دهول موبد دانشمند پارسی یسنای پهلوی را بسانسکریت ترجمه و تبحر خود را در هردو زبان نشان میدهد. خرده اوستا، مینوخرد و پازند را هم بسانسکریت ترجمه کرد. موبد نریوسنگ با موبد هرمزدیار رامیار همزمان بوده. دکتر وست سال زندگی نریوسنگ را سده ۱۵ م داده که اشتباه است.

سده ۱۲ میلادی – میگویند پارسیان در این سده، هندوان را برخلاف مسلمانان تحریک و در فتنه‌ای که برپا گردید مسجد مسلمانان طعمه حریق شد. سیدها راجه جیاسیم ها حکمران محل مصالح ساختمانی را برای تعمیر مسجد بمسلمانان ارزانی داشت. (رک. تاریخ هند تالیف الیات جلد ۲ ص ۴–۱۶۳).

۱۲۰۵ م – موبد ماهیار مقیم اوچ (پنجاب) پس از شش سال اقامت در سیستان با نسخه خطی وندیداد پهلوی بهند مراجعت نمود.

۱۲۱۴ م – موبد هوم بهمنیار بسال ۵۸۳ ی از بروج به نوساری رفته سکونت اختیار کرد. پارسی پراکش سال ۱۲۱۵ م میدهد.

۱۳۰۰–۱۲۵۰ م – پارسیان و جدیدالاسلامها از کشتار و ستم هلاکوخان در ایران به گجرات پناه آوردند. (رک. Dr.J.A.Grierson's Linguistic Survey of India Vol.I Part 2 P.324)

۱۲۶۹ م – موبد ایرانی بنام رستم مهربان بهند آمد.

۱۲۷۸ م – موبد رستم مهربان ویسپرد را در انکلیسرا استنساخ نمود.

سده ۱۳ میلادی – بگفته زکریا القزوینی در سده ۱۳ م جماعتی از پارسیان در شهر چال (ریودانده فعلی) سکونت داشتند. (رک. B.B.R.A Society Vol.XII P.57)

۱۳۲۳–۲۴ م – موبد مهربان کیخسرو پسر نوه برادرزاده رستم مهربان دو نسخه پهلوی یسنا و دو نسخه پهلوی وندیداد و نسخه‌های دیگر را برای چاهال سینگ کمبایتی کتابت نمود. بعضی از نسخ نامبرده در تهانه (نزدیک بمبئی) استنساخ شده. (رک. مقدمه متون پهلوی دستور جاماسب جی ص ۶ و متن ص ۸۳–۸–۱۶۷).

۱۴۱۵ م – هیربد رام کامدین نسخه خطی سانسکریت با ترجمه گجراتی آن را بسال ۷۸۴ یزدگردی کتابت کرده. نسخه مذکور در کتابخانه دستور هوشنگ جی جاماسب جی در پونه موجود است. باستناد نسخه نامبرده، آفرین دادمادی را دیندارو (دسام بهمن از پهلوی بسانسکریت ترجمه نموده).

۱۴۱۹ م – آتش مقدس ایرانشاه در ۲۶ ژوئن ۱۴۱۹ بنوساری منتقل گردید. برخی از پارسیان در مورد این تاریخ تردید روا میدارند.

۱۴۳۰ م – یک کتاب پزشکی برای تعلیم پسر موبد اردشیر بسانسکریت کتابت شده. دکتر بندارکر استاد سانسکریت نسخه مذکور را مورد تمجید قرار داده. خبر بالا اشاره‌ایست بر اینکه تحصیل سانسکریت بین پارسیان معمول بوده.

۱۴۵۰ م – در نیمه سده ۱۵ میلادی پادشاه احمدآباد گجرات بر پارسیان مقیم چندراوتی نزدیک پنج محال مالیات جزیه مقرر ساخت.

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال در مورد زرتشتیان مینویسد که زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغولند ولی تا پنجاه سال قبل (تاریخ تالیف کتاب که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیت هائی دارند و حق فروش خواربار ندارند زیرا بنظر مسلمانان کافر و نجس میباشند. تا سال ۱۸۸۲ میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار قرار میدادند، بعلاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گزاف از آنها وصول مینمودند. قبل از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت بالاخانه داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از یکدست بالا کرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی در یکی از روستاهای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خان و سامان خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباها"بجای او کشتند.

زرتشتیان حق ندارند در شهر و بازار سوار گردند یا بحمامهای عمومی بروند. در سال ۱۸۹۸ م مظفرالدین شاه فرمانی در الغای بعضی از محرومیت های زرتشتیان صادر کرد، هرچند بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. در زمان بابی کشی در یزد نزدیک بود زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه بتهران آنها را از خطر نجات داد. برای آرامش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن در دهند و هرگاه تعصبات آنها خودنمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در یزد هنگام بابی کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعتی خوشحال و مفتخر بود. من بخوشحالی او پی بردم زیرا تا چندی قبل از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند. وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای ایجاد بنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز بزمین و کمک داشتند ارباب گودرز مهر فورا"یک کاروانسرا و خانه ملحق بآن را بآنها انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد، زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و باسواد گردند. زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف دین اجازه ندادند میروند طبق قانون اسلام عقد می بندند. در سابق رسم بود که در پس جنازه با ساز و سرنا و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و اندرز مانکجی هاتریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتهای کیخسرو شاهرخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰ نیز شامل ذکر محرومیت های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزانگان زرتشتی ص ۱۸-۳۱.

بانک زرتشتیان

نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

تجارتخانهٔ جهانیان

در سال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی)، خسروشاه جهان و برادرانش پرویز، گودرز، رستم و بهرام شرکتی، برای کارهای تجاری و صرافی، در یزد تشکیل دادند.

ابتدا، عملیات بازرگانی موسسه، مخصوصا"صدور پنبه، رونق گرفت و برادران جهانیان، که قبل از تاسیس شرکت کارشان ملکداری و فلاحت بود، بخوبی توانستند از تقاضای این کالا در بازار بین المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند.

بخلاف تجارتخانهٔ تومانیانس، که از طریق تجارت و صرافی بملکداری و فلاحت رسید، شرکت جهانیان، از راه کشاورزی بتجارت و صرافی متوجه گشت، و در تمام دورهٔ فعالیت کارهای بازرگانی آن با امور فلاحتی ارتباط نزدیک داشت.

پس از آنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت، برادران جهانیان بامور صرافی پرداختند. مهمترین کار صرافی آنان عبارت بود از: قبول سپرده و وجوه نقدی اشخاص درمقابل "بیجک صندوق" (قبض عندالمطالبه)، نقل و انتقال پول در داخل کشور و خرید و فروش ارز و بروات خارجی.

موسسه در شهرهای یزد (مرکز)، تهران، اصفهان، شیراز، کرمان، بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته و در بمبئی و لندن دارای نمایندگی بوده است.

از جمله کارهائی که تجارتخانهٔ جهانیان انجام میداد، وصول و ایصال مالیاتهای دولت بمرکز بود، که از این طریق موسسهٔ مزبور، با گرفتن حقی، گردش امور خزانهٔ دولت را تسهیل مینمود.

فعالیت شرکت توسعهٔ روزافزون داشت و علاوه بر کارهائی که فوقا"بدان اشاره شد برادران جهانیان در تاسیس شرکت تلفن ایران، که بمنظور ایجاد ارتباط بین تهران و شهرهای دیگر و همچنین ایجاد ارتباط داخلی در تهران تشکیل گردید، مداخله داشته و از موسسین آن بوده اند.

کار تجارتخانه، علی رغم رقابتهای موجود، رونق کافی داشت، ولی چون فعالیت بانکی آن توسعه یافت و موجب تشدید رقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصا"، چون برادران شاه جهان در جنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده و برای تشکیل بانک ملی، که در مجلس شورای ملی (دورهٔ اول) مطرح بود، کوشش مینمودند، عناصر مخالف با آزادیخواهان و همچنین موسساتی که تشکیل بانک ملی را منافی مصالح خود میدیدند، با تمام قدرت، به برانداختن آن پرداختند. تجارتخانهٔ مزبور، مدت پنجسال با مشکلات سیاسی و اقتصادی بزرگ مواجه بود و بالاخره کشته شدن پرویز شاه جهان مدیر شعبهٔ تهران و تبعید خسروشاه جهان، مدیرکل موسسه، باروپا، رشتهٔ امور را از هم گسیخت و بانکهای خارجی که فرصتی مناسبتر از این نیافته بودند با دادن اعتبار زیاد و قطع ناگهانی آن، شرکت را در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند.

موسسات تجارتخانه،یکی از ایرانیان زردشتی،بنام جمشید است. این شخص که کار خود را در یزد با بزازی و قدک فروشی آغاز کرده بود،پس از زحماتی موفق شد، دکه‌ای برای فروش منسوجات تاسیس کند و چون گشایشی در کارش حاصل شد و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید،از حدود سال ۱۲۶۵،با سرمایه‌ای مادی و معنوی پا به بازار صرافی گذارد و در اندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد.

تجارتخانهٔ مزبور با انواع عملیات صرافی متداول آن روز مبادرت میورزید و با اعطاء اعتبارات کوتاه مدت و بلندمدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم میساخت.
از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۰،کار تجارتخانهٔ جمشیدیان رونق بسزا داشت،در این خلال شعبی در یزد و شیراز و کرمان دائر شد و نمایندگی‌هائی نیز در بغداد،بمبئی،کلکته و پاریس بوجود آمد.

چون در آن زمان کار ملک داری مقرون بصرفه بود و سود سرشاری عاید میداشت، ارباب جمشید متوجه این رشتهٔ فعالیت شد و املاک زیادی در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس،خریداری کرد.

ارباب جمشید که مغرور موفقیتهای پیاپی بود،خطراتی را که معاملات غیرمنقول برای موسسات صرافی داشت،نادیده گرفت و از طرف دیگر،باتکاء قدرت مالی و اعتبار خود،گرفتن وامهای بزرگ از بانکهای استقراضی و شاهنشاهی و بکار انداختن آنرا زیانبخش نمیپنداشت،لذا اعتبارات هنگفتی از این طریق (با ربح ۴درصد از بانک استقراضی و ۸درصد از بانک شاهنشاهی) ،تحصیل کرد و بجریان انداخت و چون بانکهای مزبور همواره تسهیلاتی در اعطاء اینگونه اعتبارات و تمدید مدت پرداخت قائل میشدند نامبرده با اطمینان کامل بکار خود ادامه میداد،تا آنکه دیون وی از این بابت بقریب ۱۵میلیون قران،(تقریباً ۱۳میلیون ببانک استقراضی و ۲میلیون ببانک شاهنشاهی) بالغ شد،و موسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیده و تقاضای تصفیهٔ محاسبات را نمودند و در نتیجه،تجارتخانهٔ جمشیدیان با تمام قدرتش از پا در آمد.
در سال ۱۲۹۴،دولت،توقف تجارتخانه را اعلام کرد و بمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن بموسسات خارجی،بموجب قرار مورخ ۵ خرداد ۱۲۹۵،که بامضاء ارباب جمشید رسید،پرداخت تمامی دیون را،در قبال این موسسات تعهدنموده،و جانشین تجارتخانهٔ ارباب جمشید شد،وسپس،در سال ۱۲۹۹،محکمهٔ تجارت تهران،رسماً توقف موسسه را،از سال ۱۲۹۴،تأیید و اعلام داشت.

(بانک زرتشتیان در صدد بودند با همکاری و یاری پارسیان هند بانک بزرگی بنام بانک ملی تاسیس نمایند لیکن چون تاسیس آن برخلاف مصالح دو بانک مقتدر دولتین روس و انگلیس بنام بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن بانک زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویز شاهجهان در آن اوان شهید تعصبات گردید و پارسیان بهراس افتاده از همکاری و همیاری با بانک زرتشتیان سرباز زدند. دو بانک خارجی چنانکه در بالا ذکر شد وسایل ورشکستگی بانک زرتشتیان را فراهم آوردند. شهمردان)

نزول بلای آسمانی ودولتی بزرتشتیان

صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه در مورد خسارات کاززنزول بلاهای آسمانی و ستم حکام و عمال آنها به زرتشتیان که در روستاهای اطراف شهر یزد و حوالی آنجا میزیستند چنین مینویسد: " در زمان پادشاهی علاء الدوله پسر تقی شاه در پنجم اردیبهشت ماه سال ۶۷۳ه مدت پنج شبانروز متصل باران بارید و از طرف مهریجرد سیل روی بشهر آورد و محله مریابا دو محله سرسنگ و محله یعقوبی و محله سلغرآباد را خراب کرده در خندق افتاد و بعضی از حصار را خراب کرده روبطرف دروازهٔ کوشکنو آمد. در بعضی از تواریخ مسطور است که از در بکوشکنو تا ریگ فیروزه تمام محلات و بیوتات و بساتین و باغات بود و خلق بسیار در آنجا ساکن بودند. بجهت ورود آن سیل تمام خراب گردید و دو روز و یک شب سیل بر آن طرف روان بود و در ریگ فیروزه فرو میرفت و ساکنان آن محلات بر تلی که در آن نواحی بود جمع گردیدند تا از آسیب سیل در امان باشند. بعد از آنکه سیل ایستاد مردمان در آنجا که جمعیت نموده بودند طرح باغات و بیوتات انداخته محله ساختند و در آنجا ساکن شده سرجمع نام نهادند. اکنون محله سرجمع شهرت یافته است. "

درسنه ۷۱۹ه جمعی از نکودریان که در حدود سیستان میبودند به یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق و بیداد برآوردند. امیر مبارزالدین محمد در چندفرسخی مهریجرد بر ایشان حمله نموده،نکودریان شکست خورده فرار کرده،امیر از عقب ایشان بتاخت و نوروز را که از گبران قوم بدروز بود بقتل رسانید. "

از گفته بالا چنین برمیآید که گروه نکودریان سیستان،زرتشتیان بودند.نصرالله گبر که در زمان شاه سلطان حسین با جمعیتی از زرتشتیان کرمان بخونخواهی قتل عام زرتشتیان در گبرآباد اصفهان باتفاق محمود افغان بجنگ شاه سلطان حسین صفوی پرداخت از این طایفه بوده است. کارنامه این پهلوان را در جای دیگر این کتاب آورده‌ایم.

"شاه منصور بسال ۷۹۳ه از پارس لشکر بجانب یزد برد و دست بغارت و تاراج برآورد و از آنجا متوجه کرمان شد. شاه منصور پس از قتل و غارت در حدود کرمان باردیگر متوجه یزد شد. شاه یحیی برادرش در شهر یزد متحصن گشت. شاه منصور حکم داد تا مجموع توابع و مضافات شهر یزد را خراب ساختند و از یزد کوچ کرده بجانب کرمان رفت. "باید دانست که تقریباً" همه روستاهای اطراف یزد و کرمان و پشت کوه و پیشکوه یزد محل سکونت و زندگی زرتشتیان بوده است در آن روزگار.

در شب چهارشنبه ۲۳ فروردین ماه سال ۸۶۰ه سیل عظیم از طرف کوه دودولو مشهور بکوه برک روی بشهر نهاد، بسیاری از محلات اندرون و بیرون شهر را با زمین هموار کرد و جمیع اسباب و اموال و سایر مردمان غریق بحر فنا گشت. خواجه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت از اصفهان به یزد آمد، سرشماری خانه و بلوکات کرده مقرر شد که هر نفر مبلغ بیست دینار کپکی مهمسازی کنند. محصلان شدید و از خدا بیخبر و جلاد طبیعت از اصفهان به یزد آمده بمطالبه آن وجه. در حدود سال ۸۵۱ه عجزه و رعایا را در شکنجه کشیدند و در عرض یک ماه اخذ کرده بخزانه اصفهان رسانیدند. این مالیات علاوه بر مالیاتی بود که بایستی به هرات بپردازند و حاکم اصفهان جبراً از مردم فقیر یزد وصول نمود.

در سال ۸۵۶ه میرزا ابوالقاسم بابر، برای تسخیر یزد وارد قلعه میشود. ملازمان او دست تعدی بمال مردم دراز کرده تا سه روز روستاهای کسنویه و محمودآباد و ابرندآباد و اکثر محلات بیرون شهر که زرتشتی نشین بود غارت نمودند و روز چهارم امیرزاده خلیل را بحکومت آنجا تعیین و خود بخراسان مراجعت مینماید. امیرزاده خلیل نیز دست بظلم و تعدی گشوده مبلغی فراوان از منعم و درویش، از شهر و بلوکات بزور و جبر گرفته بخیال تسخیر فارس متوجه شیراز شد. چون کاری از پیش نبرد باز به یزد مراجعت نمود. مردم یزد و دهات اطراف تماماً در قلعه پناه برده مانع ورود او شدند. محاصره قریب دو ماه طول کشید و قحطی سختی روی داد. در آن اوان خبر رسید که فرزند میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بسوی یزد در حرکت است. امیرزاده خلیل پس از آنکه لشکر او اکثر محلات بیرون شهر و دهات و قصبات را غارت نمودند بخراسان گریخت. در این اوان امیرخواجگی انار را در تصرف داشت به یزد حمله نمود. حاکم و مردم شهر حصار را محکم نمودند و بسیاری از بزرگان فرصت بدخول شهر نداشتند. امیرخواجگی چون از فتح شهر مایوس شد، محلات و روستاهای بیرون شهر و اهرستان را غارت نمود و هرچیز که یافت شد با خود ببرد و بزرگان بیرون شهر را نیز اسیر نموده با خود به انار برد.

در سال ۸۵۸ه بواسطه پیکارها و حملات حکام و کمی زراعت و دربدری کشاورزان قحطی سختی در یزد روی داد و مردم بخوردن یکدیگر پرداختند و وبای سختی هم در شهر و روستاها و بلوکات روی داد و کشتار و مرگ بی اندازه واقع شد. سال بعد باران بشدت بارید و سیل مهیب از کوهها روی بشهر نهاد و اکثر قنوات که در رهگذر سیل بود خراب گردید و باغستان و محله‌های بیرون شهر با زمین هموار شد. تا سه شبانه روز حال بدین منوال بود. میرزا جهانشاه فرمانفرمای آذربایجان چون این خبر شنید مالیات را بر مردم بخشید. ولی بزرگان هدایا فرستاده بر عهده خود گرفتند و با جبر و ستم از مردم وصول نمودند."

بگفته صاحب جامع مفیدی در اوایل سلطنت شاه صفی ثانی اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا از قری مشهوره جهان و رشک روضه جنان است، در اطراف نهرهای آب

چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانند مساکن منازل و عمارات زرتشتی نژادان ماهروی مشکین موی بودند. (خرمشاه، سردوراه، کوچه بیک، سرچم از محله‌های اهرستان بوده و بنا بر قول بالا همه زرتشتی نشین بوده است.)

زرتشتیان قزوین

شاه عباس صفوی بسیاری از زرتشتیان مقیم یزد و کرمان را باجبار از خویشان و خانواده‌ها جدا کرده بقزوین و اصفهان اسکان داد. بنا بخبر دردست ۳۰۰ خانواده را در قزوین جا داده است. در مورد زرتشتیان اصفهان که در گبرآباد نزدیک جلفا سکونت داشتند و با محرومیت سختی زندگی میکردند در زمان پادشاهی شاه سلطان قتل عام گردیدند. آنان که فرصت یافتند با آتش مقدس به یزد گریختند و آنانکه جان بدر بردند اسلام آوردند. نسل آنها تا بامروز جدیدالاسلام شناخته میشوند. اما از سرانجام زرتشتیان قزوین اطلاعی بدست نیست که چه شده اند.

یک نسخه خطی سددر منظوم بشماره (ZI(7)) موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج از زندگی زرتشتیان در سده ۱۲ هجری در دارالسلطنه قزوین صحبت میدارد.

کاتب در صفحه ۷۸ کتاب نامبرده مینویسد "تمامت سددر بحسب الفرموده خداداد رستم خداداد از جهت فرزندی اعزی بهرام خداداد رستم بخط کمترین خلق خدا خسرو بهرام خسرو یزدگرد در دارالسلطنه قزوین بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و صد در شب رام ایزد امشاسپند دوشنبه نوشته شد. جهت یادگاری کام و مزد و درود باد آفرین خدا، خدا بیامرز جمیع دوستان و عزیزان باد."

جمعیت زرتشتیان در شهر قزوین کی و چگونه به آخر رسیده بر نگارنده معلوم نیست و خبری نتوانسته در این مورد بدست آرد. مسجد جامع قزوین که بسیار فراوان قدیمی است، آتش ورهرام بوده که به مسجد تبدیل گشته است.

نامه مورخه بهمن و اردیبهشت ماه ۱۰۰۵ی بپارسیان هند از شرفاباد آمده که در سال ۹۷۷ی عمال شاه عباس هنگام جمع آوری کتب دینی زرتشتیان در یزد دو نفر موبد را کشته و کتب دینی و جاماسب‌نامه و بسیاری از نسخ خطی زند و اوستای آنها را تباه ساخته و یا بغارت برده اند.

زرتشتیان پنهان در تاجیکستان

تاجیکانی که در بخشهای کوهستانی مسکونند بنام گلچه معروفند و خون آنها از مردمانی که در فلات زندگی میکنند و به تاجیک مشهورند پاکتر است. باید در بین تاجیکان زرتشتیان موجود باشند که دین خود را پنهان میدارند. در روستاهای فرقانه، زرافشان، یقنوب و جیحون یافت میشوند. در قسمت شرقی فلات پامیر آنطرف قله نزاتش در بلوک سیری کول نیز سکنی دارند.

دکتر جکسن در کتاب خویش "ایران گذشته و حال" مینویسد "چهار میل مانده به دنباله که یکی از دهات خونسار میباشد، ویرانه دخمه زردشتیان بنظر رسید. با وجود برف و تگرگی که در موسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) بر سر ما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دور از راه بود رفتیم و استودان معروف را در وسط آن دیدیم. معلوم گشت که موقعی زرتشتیان در این حوالی میزیستند.

برج لاجیم در سوادکوه

در قریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره امامزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبد مخروطی شکلی است که در نهایت ظرافت و سادگی ساخته شده است. در روی بدنه این برج دو کتیبه آجری بخط پهلوی و کوفی نصب شده تاریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳ هجری است. این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریار میباشد. کتیبه پهلوی نشان نفوذ زرتشتی در آن بخش و در آن زمان میباشد.

* چند آتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن ساسانی علی سامی، قلعه آتشگاه در ترشیز تا قرن هشتم هجری روشن و باقی بود.

آتشکده آذرفرنبغ در کاریان فارس تا قرن دهم میلادی دایر و بواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد و از آنجا آتش بجاهای دیگر میبردهاند.

آتشکده آذرگشسب در شیز بگفته یاقوت (۶۱۷ه) در زمان او روشن بوده و آتشکدههای مغان از مشرق و مغرب از این آتش روشن میشده.

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶ه) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ از شهر دور است و هنوز هم در نظر مردم عزیز و گرامی است. گفته او دلیل فروزان بودن آتش در عهد اوست.

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تا حدود سال ۴۸۶ه روشن بوده که ملاحده الموت (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده پایگاه خود قرار میدهند.

بگفته ابن حوقل در هر یک از دهات کوچک ایران در مهرهای زرتشتیان موجود است و کتب دینی آنها در آنجا محفوظ و آداب دینی خود را بجا میآورند. نفوس زرتشتیان در پارس بیشمار است.

اترسوئدی (درگذشت ۱۷۴۹ میلادی) در زمان نادرشاه بایران آمد. در سفرنامهاش در مورد زرتشتیان مینویسد: روز ۲۷ آوریل بکنگاور رسیدیم. در آنجا ویرانه آتشکدهای دیده میشود. بمن گفتند هنوز چند تن از گبران در کنگاور بسر میبرند. اما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمان اند. تا زمان شاه عباس صفوی در سراسر ایران آتشکدههای بسیار برپا بود. کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکدهها

برخوردار بود. همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکدههای آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد بدین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند. در همه جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند.

استاد ذبیح بهروز در مورد ستم بزرتشتیان در زمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار در هند (حکمت مشرقی و پهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید و عده زیادی از صاحبدلان ایران و زرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زرتشتی در یک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاگان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت و پشتیبان آنان است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشتهاند، قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جمعیت زرتشتیان حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد. از آن ببعد در ظرف یک قرن و نیم سلطه سلسله قاجار بسرعت عجیبی رو بکاهش نهاد."

تاورنیه در سفرنامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰۶۵ه از راه جزیره هرمز به کرمان میرود و در چهار منزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است و مینویسد پیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد و هر زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکدهای که مهرنرسی بنام مهرنرسیان در دیه ابروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چند قرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگر را بنام زرواندازان، کاردار و ماگشنسب در همان نواحی تقدیس کرد و چند روستا و باغات مشجری بر آن وقف کرد و تمام آن بگفته طبری تا زمان او قرن سوم هجری آباد و بدست نسل او بود.

وجود ۱۴ نسک اوستا در چهار سده پیش

دبستان المذاهب مؤلفه دوران پادشاهی جهانگیر پور اکبرشاه گورگانی (۱۶۲۷–۱۶۰۵م) در هند میباشد. نویسنده آن بنا بمندرجات فرزانگان زرتشتی (ص ۱۸۳–۱۸۸) موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان است. دستور آذرکیوان از صاحبدلان و دلپتان بلند پایگاه زرتشتی و از مردم اصفهان بود. در روزگار اکبرشاه گورگانی (۱۵۵۶–۱۶۰۵ م) برای تعلیم همکیشان خود، در مورد حقایق مرموز دین و رموز آئین و معرفت و بینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر یارای فهم آموزشهای بلندپایه او را نداشتند و او را نفرین همیکردند. دستور آذرکیوان از آنها دست بشست و بآهنگ پتنه سورت را ترک گفت.

پتنه مرکز فلسفه و حقیقت جوئی و آموزشهای معرفت و بینش بود. دستور آذرکیوان

باشنده آن شهر گردید. پژوهش‌کنندگان و حقیقت‌جویان از هر صنف و گروه در محضر درس او حاضر گشته کسب معرفت می‌نمودند. دانشمندان بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون و موبدان زرتشتی بنام مریدی او مباهات میکردند. (رک. برای اطلاع بیشتر فرزانگان زرتشتی ص ۱۴۰–۱۵۰).

موبد کیخسرو فرزند چنین دانشمند بزرگ و وارسته، خود نیز وارسته و صاحبدل بود. و در راه و روش پدر گام میزد. دبستان المذاهب تألیف اوست در مورد آئینهای گوناگون صحبت مینماید که بشخصه تحقیق نموده و یا کتاب دینی آنرا از نظر گذرانده است. در صفحه هشتاد آن کتاب (چاپ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ ه) در مورد کتب دینی زرتشتیان چنین مینویسد.

موبد آذرخراد در کتاب خود آورده که زند ۲۱ نسک است و نسک بخش است و هر نسک را نامی بزبان پارسی و زند بدین تفصیل است. یتا اهو ویریو اتارتوش و آن نسکی است در بیان نجوم و بروج و ترتیب فلکی و هئیت و سعادت و نحوست کواکب و امثال آن و دیگر اشاد چیدهچا ونگهوئیش دزدا منگهوشیوتننام انگهوئیش مزدائی خشترمچا اهورائی آییم دریگوبیو ددت واستارم. و در زند جمیع علوم هست اما بعضی برمز و اشارت مذکور شده. اکنون ۱۴ نسک تمام در نزد دستوران کرمان مانده و هفت نسک ناتمام است. زیرا که در جنگها و شورشها که در ایران شد، بعضی از میان رفت و چون تفحص کردند درست بدست ایشان نیفتاد."

دبستان المذاهب از واقعه سال ۱۰۵۹ ه (۱۰۱۹ ی) صحبت میکند. بنابراین چندی پس از آن موقع تألیف گردیده است. چون نگارنده آن از موبدان بلندپایه زرتشتی و از مردم ایران بوده در سال ۱۰۵۳ ه به مشهد و خراسان سفر کرده، در مورد وجود کتب دینی زرتشتیان در آن زمان بخوبی خبر داشته است و الا چنین خبری را در کتاب خویش نمی‌نگاشت. افزون بر این شماره بزرگی از زرتشتیان در آن روزگار در هرات میزیستند. زیرا که دو نفر از موبدان آن شهر بنام موبد خداجوی و موبد خوشی که بنام درویش خوشی نیز یاد شده است جویای اسرار و رموز دینی بودند و بهوای دستور آذرکیوان نخست با صفاهان و پس از آن به هند آمد و شد داشته‌اند و پس از دستور آذرکیوان بجانشین او موبد کیخسرو پیوستند. بنابراین با احتمال قوی خبر وجود چهارده نسک اوستا در کرمان را یا در مشهد از زرتشتیان آن سامان شنیده و یا آنکه بوسیله موبدان نامبرده هراتی و یا زرتشتیان دیگر ایران که به هند آمد و رفت داشته‌اند و نام آنها ذکر نشده و خبر به موبد کیخسرو رسیده است.

طبق مندرجات نامه پارسیان ایران به پارسیان هند بسال ۹۲۸ یزدگردی سه هزار نفر از زرتشتیان مقیم خراسان بکرمان مهاجرت و باشنده آنجا میشوند. باید دانست افغانستان کنونی در آن روزگاران بخشی از خاک خراسان را تشکیل میداده.

نیاگان دستور کیخسرو پور دستور رستم دستور جهانگیر دستور رستم دستور منوچهر دستور فریدون دستور شهمردان کرمانی موبدان موبد کرمان و از مردم بلخ بوده‌اند که بکرمان پناهنده میگردند. دستور رستم جهانگیر پدر دستور کیخسرو و با مس خدایار هرمزدی ساکن تهران بگفته صاحب تاریخ کرمان مولف ۱۲۳۹ ی در زمان تألیف کتاب دوران جوانی خود را طی مینموده و مانند پدر و جد خویش در دانش رمل و اخترشناسی استاد بوده (رک فرزانگان زرتشتی ص ۴۵۵) دستور جاماسب ولایتی که در سال ۱۰۸۹ ی بسورت رهسپار و سه نفر از موبدزادگان هند را در اوستا و پهلوی استاد ساخت بگفته آقای خدایار هرمزدی برادر دستور شهمردان و از همین خانواده میباشد.

نیاگان دستور کیخسرو هنگام فرار از بلخ مقدار ۳۰۰ جلد کتب دینی و علمی خویش را چون گنج گرانبهائی با خود بکرمان میآورند. سالها پس از ورود بمقصد شاه عباس بزرگ صفوی ستم فراوان به زرتشتیان روا داشته و دو نفر از موبدان را مقتول و مقداری از کتابهای دینی و چند نسخه جاماسب‌نامه که با آنها بود غصب مینماید. چون این خبر بکرمان میرسد، نیاکان دستور کیخسرو موبدان موبد کرمان کتابهای خود را در لای دیوار گل میگیرند تا از انظار بیگانگان مخفی و از دستبرد آنها محفوظ بمانند.

بدبختیهائی که بعدها در آن روزگاران یکی پس از دیگری بزرتشتیان کرمان وارد آمد، مانند محرومیت های سخت و جلوگیری از اقامت در شهر کرمان که با برج و بارو و حصار معتبر محفوظ بود و حمله محمود افغان بر محله بیدفاع آنها در خارج از شهر و قتل و غارت هستی ایشان و مانند آن، کتابها همانطور در لای دیوار باقی بماندند و خبر آن نیز بازماندگان نرسید تا آنکه در سال ۱۲۷۵ ی چون دستور کیخسرو دیوار خانه را بواسطه فرسودگی خراب مینماید، می‌بیند که آنجا مخزن کتابهای زیادی بوده که بواسطه رطوبت باستثنای چند جلد نیمه سالم همگی تلف و نابود گردیده است.

بنابر آنچه ذکر شد ۱۴ نسک اوستا، مذکور در دبستان المذاهب با احتمال قوی در همین مخزن کتاب بود در تملک نیاگان دستور کیخسرو بوده که از بلخ با خود بکرمان میآورند.

زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران

دکتر فرهنگ مهر در سخنرانی خویش در دانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان را در انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بروش زیر بیان مینماید:

۱– کمکهای مالی به آزادیخواهان و مجاهدین مشروطیت: "ارباب جمشید بعلت تمکن، بخشندگی و بلندنظری نفوذ فوق العاده‌ای در اقتصاد ایران بهم زد و مخصوصاً" وقتی رجال وقت و خزانه به پول احتیاج پیدا میکردند متوجه او میشدند. او هم هیچوقت عادت به رد تقاضای کسی نداشت و در مساعدتهای مالی و نیز انتظار پاداش و مقامی در کار نبود و روی همین طرز تفکر وقتی میرزا علی اصغر خان اتابک، صدراعظم مظفرالدین شاه مغضوب و معزول بقم تبعید شد و حتی مقرری او نیز قطع گردید، دست کمک بطرف ارباب

جمشید دراز کرد و ارباب جمشید وقتی اتابک را در احتیاج و بیچارگی دید، بشعبه خود در قم دستور داد که اتابک تا یکصد هزار تومان اعتبار دارد که در صورت مراجعه باو بپردازند.

اعتبار و محبوبیت ارباب جمشید در عصر خود تا آنجا بود که مظفرالدین شاه قاجار باو لقب رئیس التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه ایران داد و بنشان وجبه و حمایل و فرمان مخصوص او را مفتخر نمود و این اولین باری بود که پس از چیرگی تازیان بیک نفر زرتشتی در ایران این لقب داده میشد.

پرفسور جکسن آمریکائی درباره ارباب جمشید در کتاب خویش (ایران گذشته و حال ص ۴۲۶) مینویسد: صراف توانگریست صاحب صدها هزار تومان ثروت. در دربار سلطنتی ایران صاحب نفوذ و برسمیت شناخته شده است. نزدیکی او با دربار باعث جلوگیری از فشارهائیست که بزرتشتیان وارد میشود، زیرا عرایض و شکایات آنها را بنظر شاه میرسانند. مسلمانان بدرستی او اعتقاد مینمایند و صرافان و بازرگانان دیگر ایران بقدر او طرف توجه و اطمینان نیستند. احترامی که باو گذاشته میشود، نتیجه راستی و درستی و تعلیم راستی اوستا و آئین وخشور زرتشت است که راستی را پایه دین قرار داده و هومت و هوخت و هورشت را اندرز داده است.

ارباب جمشید بعلت سخاوتمندی در بین همه مردم صاحب اعتبار و محبوبیت بود و حتی دزدان و راهزنان بمال التجاره هائی که روی آن علامت تجارتخانه جمشیدیان بود دستبرد نمیزدند. یک روز نایب حسین کاشی بقصد شناسائی ارباب جمشید بحجره او رفت و سراغ او را میگیرد، اتفاقاً خود ارباب جمشید طرف خطاب او بوده و میگوید من هستم. نایب حسین میگوید اگر میدانستم ارباب جمشید تو هستی دستور نمیدادم که مال التجاره تو را دستبرد نزنند. ارباب بلبخند پر معنائی تحویل داده او را دعوت به نشستن میکند و وقتی در موقع ظهر و صرف نهار نایب حسین بمردمی که بر سر سفره او غذا میخوردند نگاه میاندازد و بزرگ منشی و سخاوت ارباب را می بیند میگوید که حالا میفهمم اعتبار تو در سخاوت تست و نه در قدرت زور بازو.

در همان دوران از آنجا که مجاهدین مشروطیت بپول احتیاج داشتند ارباب جمشید مرتباً به آزادیخواهان کمکهای مالی میکرد. تنها دریکبار مبلغ بیست هزار تومان شخصاً و بیست هزار تومان از سایر تجار زرتشتی جمع آوری کرده و در اختیار مجاهدین گذارد. البته چهل هزار تومان صد سال پیش مبلغ کمی نبود.

یکی دیگر از تجار زرتشتی که در انقلاب مشروطیت از بذل مال و کمک به آزادیخواهان دریغ نداشت ارباب خسرو شاهجهان یا بهتر بگوئیم جهانیان بود. ارباب خسرو شاهجهان یکی از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و تجارتخانه جهانیان یکی از مقدمین صنعت بانکداری در ایران بود. یکی از کمکهای این شرکت به آزادیخواهان ده هزار تومان بود که دریکبار در اختیار آنها گذاشت. همچنین عده ای از زرتشتیان اسلحه هائی را که بعضی از دولتیها از انبار مهمات سرقت میکردند خریداری نموده و به آزادیخواهان میدادند.

۲ـ کوششها و مبارزات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت و شهدائی که در این راه داده اند: کوششها و مجاهدات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت فراوان و در اینجا فقط بذکر امثله مستند اکتفا میشود. تجارتخانهای جمشیدیان و جهانیان در سرتاسر ایران و بخصوص در جنوب دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند. مخصوصاً بین عشایر و ایلات فارس دارای محبوبیت و نفوذ فراوان بودند و در اثر قراری که بین شادروان پرویز شاهجهان یکی از موسسین تجارتخانه جهانیان در یزد با آزادیخواهان گذارده شده بود تجارتخانه های جمشیدیان و جهانیان اسلحه و فشنگ و مهماتی را که از خارج وارد ایران میشد در بندر بوشهر تحویل میگرفتند و جزء سایر مال التجارهای خود (پنبه و پارچه) بتهران و سایر شهرها حمل و در اختیار مجاهدین قرار میدادند. زیرا این دو تجارتخانه در بین ایلات و عشایر صاحب اعتبار بود و محمولاتی که دارای علامت این تجارتخانه ها بود هنگام عبور از جاده های جنوب از هرگونه دستبرد و سرقتی مصون میماند. در تهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانه ها بمجاهدین تحویل میشود. اما در خود تهران مسئله توزیع بمب و نارنجک و اسلحه بین مجاهدین مشکل بود و چون مجاهدان و مخصوصاً آذربایجانیها مورد سوء ظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صوراسرافیل که عضو انجمن آذربایجان بود یکی از زرتشتیان بنام ارباب مهربان جمشید پارسائی را که با او خیلی دوست بود متقاعد کرد که بمبها را از سازنده آنها در مخفیگاهها تحویل گرفته و بدست افراد مورد نظر برساند. مهربان جمشید پارسائی که مردی باقیافه بسیار آرام، و ممکن نبود مورد سوء ظن مستبدین واقع شود مدتها این وظیفه را انجام میداد.

مستبدین بعد از مدتی بهمکاری تجارتخانه های جمشیدیان و جهانیان و شادروان مهربان جمشید پارسائی با مجاهدان پی بردند. تصمیم بقتل روانشاد پرویز شاهجهان در یزد گرفتند و او را بوضع فجیعی کشتند. خبر قتل پرویز شاهجهان در شماره ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشر شد و موجی از هیجان و خشم عمومی را بر علیه عمال استبداد برانگیخت. خبر شهادت پرویز شاهجهان در روزنامه جام جمشید بزبان گجراتی و روزنامه تایمز بمبئی بزبان انگلیسی منتشر شد و در اطراف عدم وجود تامین جانی و مالی زرتشتیان در ایران مقالاتی منتشر شد و این درست مقارن ایامی بود که پارسیان هند قصد سرمایه گذاری و شرکت در تاسیس بانک ملی مورد نظر در ایران را داشتند، پس از آن فاجعه از تصمیم خود منصرف شدند. بهرحال نه قتل پرویز شاهجهان و نه تهدیدات دولتیان بر علیه زرتشتیان آنها را از کوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خود در راه حصول بمشروطیت و پیروزی نهائی باز نداشت.

دریکی از جلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی از اعضا پیشنهاد مینمایند که زرتشتیان دیگر اقدامی نکرده و با توجه بقلت افراد کاری نکنند که دستجمعی مورد انتقامجوئی مستبدین واقع شوند. بنقل از صورت جلسات انجمن در آن موقع یکی از

اعضا میگوید اگر مستبدین از هشت میلیون مسلمان هشتهزار نفر را بکشند ... ۷۹۹۲ باقی میمانند ولی اگر ۸هزار زرتشتی را بکشند دیگر اثری از زرتشتیگری باقی نمیماند. ولی جواب میشنوند اگر بدستورات مذهبی خود و به پیروزی نهائی راستی بر دروغ ایمان داشته باشیم نباید هراسی بخود راه دهیم و نباید از همراهی و همگامی با برادران مسلمان خود باز ایستیم و بدین ترتیب زرتشتیان مبارزات خود را ادامه میدهند.

یکی دیگر از شهدای زرتشتیان شادروان فریدون خسرو اهرستانی معروف به گل خورشید از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و رئیس شعبه تجارتخانه جهانیان در تهران بود. فریدون خسرو که جوانی غیور و پرشور بود در جریان توزیع اسلحه با عده زیادی از آزادیخواهان ارتباط پیدا کرده بود و در جلسات شبانه آنها شرکت میکرده. بعدها انجمن آذربایجان اغلب در منزل ارباب فریدون خسرو تشکیل میشود و ضمناً ارباب فریدون خسرو واسطه توزیع اسلحه هائی بود که از روسیه توسط مجاهدان آذربایجانی وارد میشود و بهرکسی که توسط انجمن معرفی میشد یک قبضه تفنگ و یکصد عدد فشنگ تحویل میداد. روزی در جریان بانکی تجارتخانه از یکی از دوستانش بنام مرحوم ورقا که خود از آزادیخواهان بود و در بانک روس کار میکرد کسب اطلاع نمود که محمدعلی میرزا برای تامین هزینه خود به پول احتیاج داشته و چون بانک استقراضی روس هم بدون وثیقه پولی نمیداد لذا زیرپوش مروارید بافت مادرش را که جزء جواهرات سلطنتی بوده در بانک روس گرو گذاشته و پول دریافت داشته است. شادروان فریدون این خبر را بکمیته مجاهدان میرساند تا بلکه چاره جوئی نمایند مبادا تمام جواهرات سلطنتی باین نحو بگرو رود.

مجاهدان این خبر را در شهر پراکنده میکنند و بعد از آنکه مستبدین در میابند که این خبر را فریدون خسرو بمجاهدین داده کمر بقتل او می‌بندند و شبانگاه هجده نفر بخانه او وارد شده او را از رختخواب بیرون کشیده جلو چشم زنش که تازه چهار ماه بود که ازدواج کرده بود بطرز فجیعی میکشند. همسر شادروان فریدون برای دفاع از شوهر، خود را بجلو متجاسرین انداخته و با دست شمشیر یکی از مهاجمین را میگیرد و در اثر رفتن خون زیاد و ترس و وحشتی که بر او مستولی میشود از حال میرود.

پس از شهادت فریدون خسرو، روانشاد خسروشاه جهان رئیس تجارتخانه جهانیان برای دادخواهی از یزد بتهران آمد و طی عریضه‌ای بمحمدعلی میرزا تظلم نمود. ولی محمدعلی میرزا خود او را نیز تهدید بقتل و نفی بلد نمود و خسروشاه جهان ناچار شبانه تهران را ترک نمود و چون عمال محمدعلی میرزا قصد جان او را داشتند مخفیانه از طریق بوشهر به بمبئی میرود تا از برادران پارسی کمک بخواهد. یکی از روسای جامعه پارسی هند بنام دادابهای نوروزجی مقیم لندن از طرف حزب لیبرال انگلیس در مجلس عوام انگلستان عضویت داشت و بهموندی کمیسیون امور خارجه پارلمان انگلستان انتخاب شده بود. ناچار شادروان خسروشاه جهان از بمبئی بلندن میرود و جریان مبارزات مشروطه خواهان

و ظلمهائی را که مستبدین بزرتشتیان روا داشته‌اند باطلاع او میرسانند و درخواست کمک میکنند بخصوص که در همان ایام بدستور محمدعلی میرزا شعب تجارتخانه جهانیان در تهران و سایر شهرها نیز غارت شده بود.

دادابهای نوروزجی بیدرنگ از طریق دیپلماسی اقدام نموده و بعنوان یک نفر زرتشتی پارسی از دولت ایران تقاضا کرد که تامین لازم باین تجارتخانه و بخسروشاه جهان بدهند تا بتواند بایران برگردد. درهمین ایام بساط زورگوئی محمدعلی میرزا برچیده میشود و شادروان خسروشاه جهان بایران برمیگردد.

شادروان اردشیرجی ایدلجی ریپرتر از دانشمندان پارسی است که سمت نمایندگی از پارسیان برای حمایت زرتشتیان ایران داشت. شادروان مدت چهل سال اقامت در ایران خدمات بزرگی بایرانیان و زرتشتیان نمود. دکتر مهدی ملکزاده در کتاب زندگانی ملک المتکلمین اسم اردشیرجی را در جزء چهل نفر آزادیخواهانی که در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ انجمن آزادیخواهان ایران را تاسیس کردند برای ضبط در تاریخ ضبط کرده است.

یکی دیگر از کسانیکه در مبارزات مشروطیت ایران وارد بود شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ است. جزء مدیران تجارتخانه جمشیدیان بود و مقارن همان ایام در صف آزادیخواهان با احرار هم آغوش شد. (برای اطلاع از خدمات ارباب کیخسرو و اردشیرجی بفرزانگان زرتشتی مراجعه شود.

۳ـ محرک زرتشتیان در مجاهدات انقلاب مشروطیت: دین زرتشت بر آزادی و اختیار است. وخشور زرتشت در گاتها میفرماید بسخنان مهین گوش دهید و با خرد خداداده بسنجید و در صورتیکه این آموزشها را شیوه خوشبختی و رستگاری یافتید بپذیرید. پیروان چنین فرهنگی که بر آزادی اندیشه و گفتار و کردار استوار است نمیتوانند با استبداد تن در داده و در برابر فشار زورورخاموش بنشینند. بنابراین اولین محرک را باید در فرهنگ مزدیسنی و معتقدات زرتشتیان جستجو کرد.

محرک دوم علاقه و عشق زرتشتیان بعظمت و بزرگی ایران، خانه آباء و نیاکان است. همین امر برانگیزنده علاقه پارسیان بتحولات دوران انقلاب مشروطیت ایران و کمک بآزادیخواهان ایران بوده است.

عامل سوم شرایط سخت و طاقت فرسائی بود که برای زرتشتیان ایران در دوره قاجار و پیش از آن وجود داشت. (برای اطلاع رجوع شود بفرزانگان زرتشتی ص ۱۸–۳۳).

شادروان میرزا خدامراد بهرام کیفر اهل خرمشاه میباشد. دوران تحصیلات و کودکی خود را در شیراز گذرانده و بکمک پدرش ملابهرام جمشید معروف به لاچی یعنی اهل زیرا تاجر عمده فروش آن بوده و در مورد راستگوئی و درستی و امانتداری و طرف توجه علمای اسلام بودنش را در فصل آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهند از او سخن رانده‌ایم، بتجارت مشغول بوده. پس از درگذشت پدر در بمبئی با راهنمائی شادروان خسرو جهانیان مدیر موسس تجارتخانه جهانیان که در بالا از او صحبت شد بتهران عزیمت و در آنجا با مشروطه طلبان همکاری و بیدریغ مجاهدت مینماید. پس از آشنائی با میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و راهنمائی او در صف

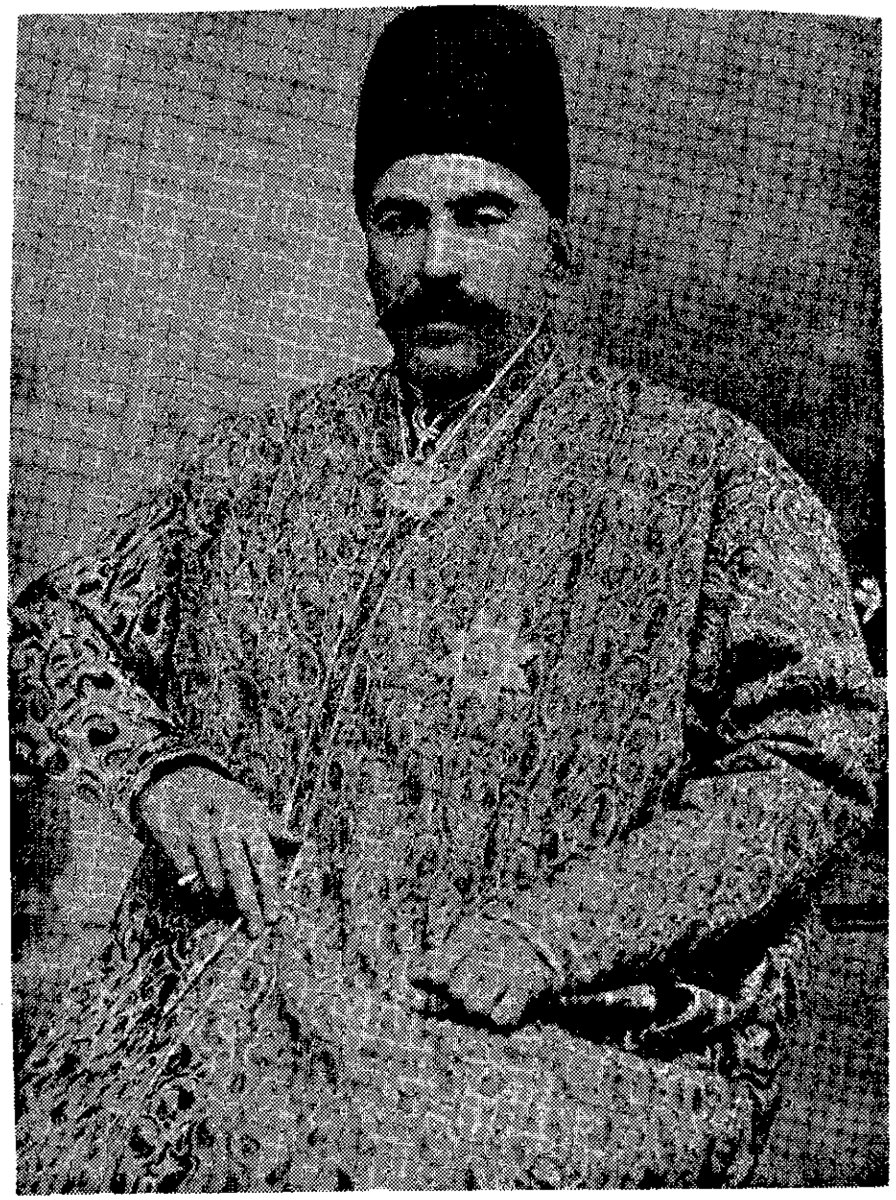

ارباب جمشید جمشیدیان

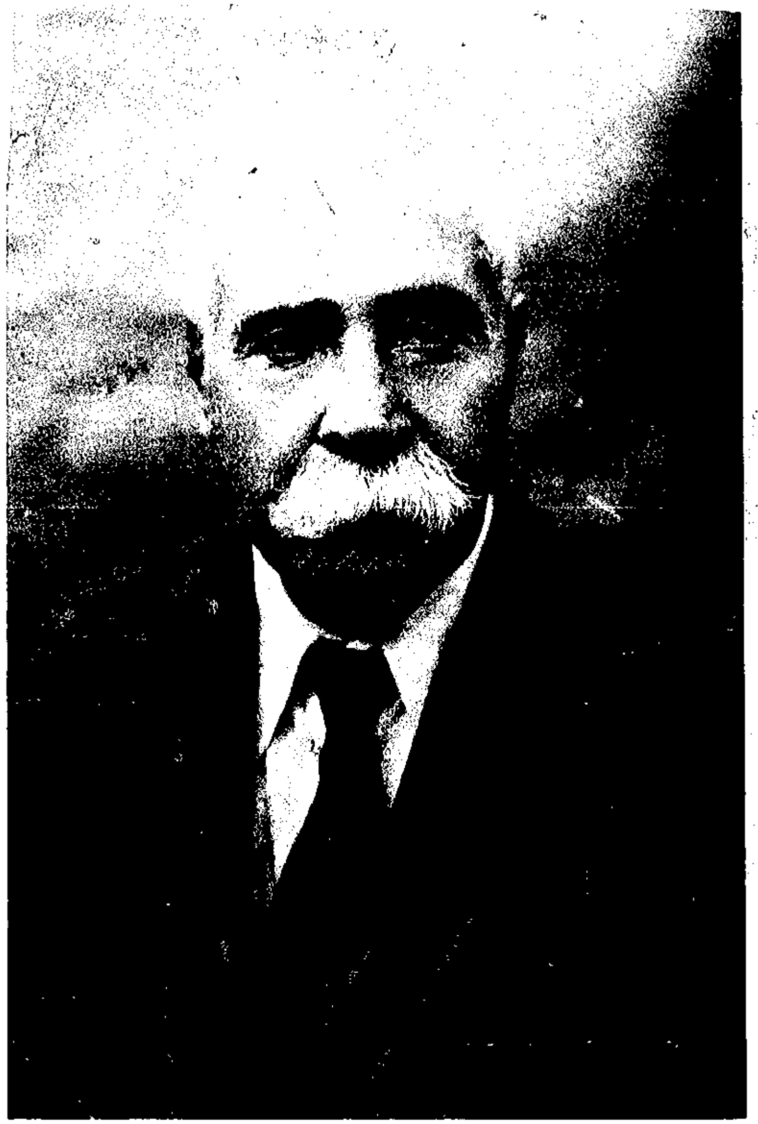

میرزا خدامراد بهرام کیفر

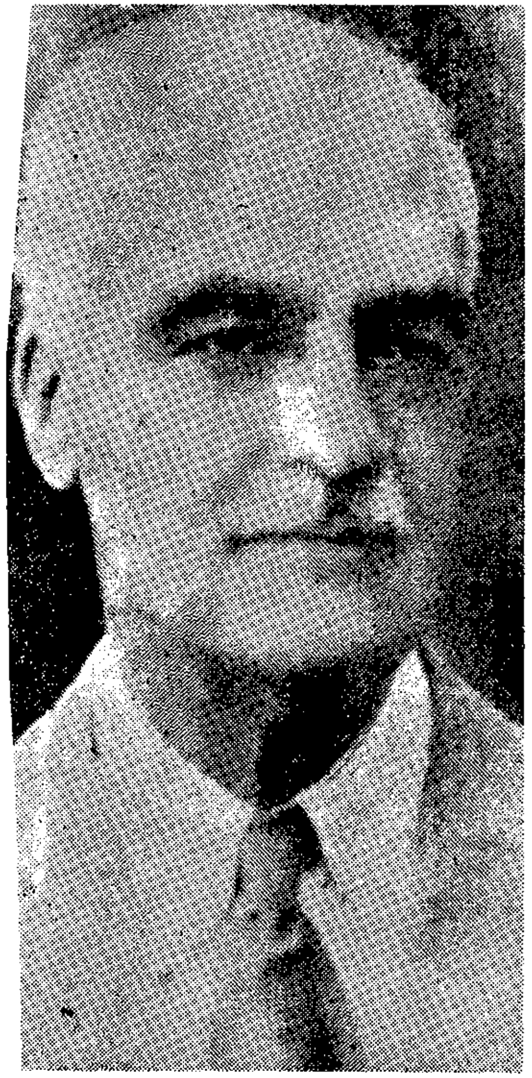

ارباب کیخسرو شاهرخ

ارباب فریدون خسرو

ارباب پرویز شاهجهان

ارباب جمشید جمشیدیان

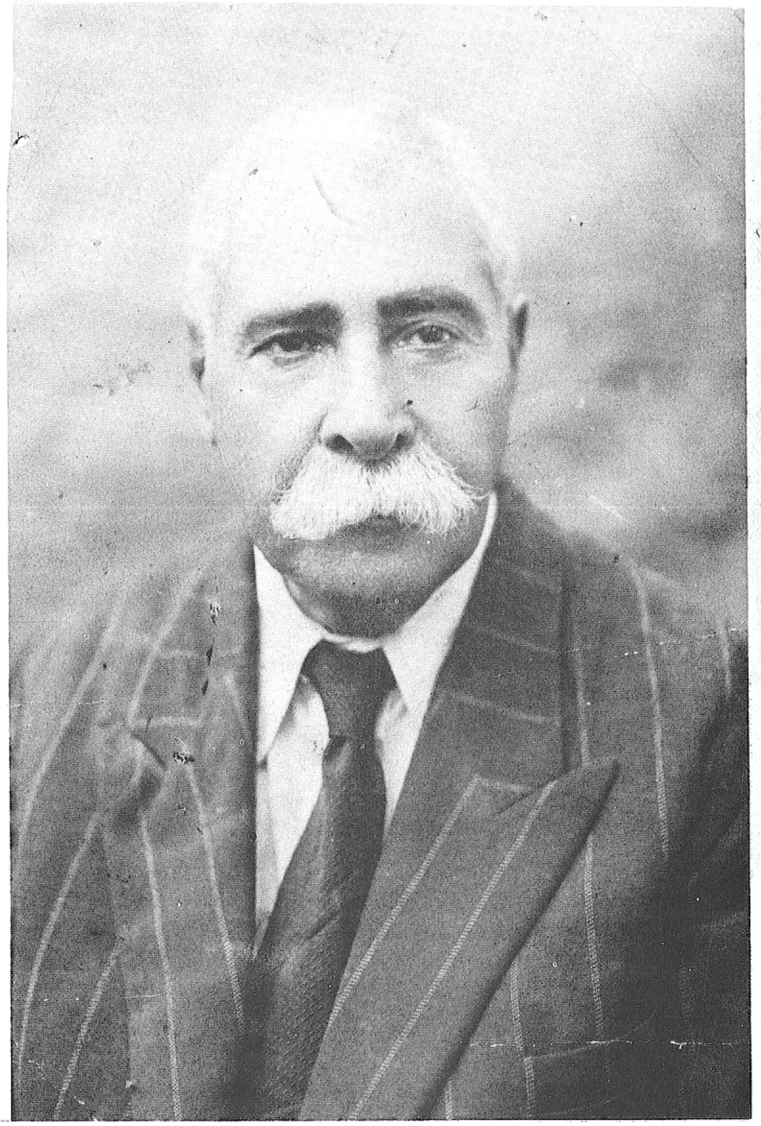

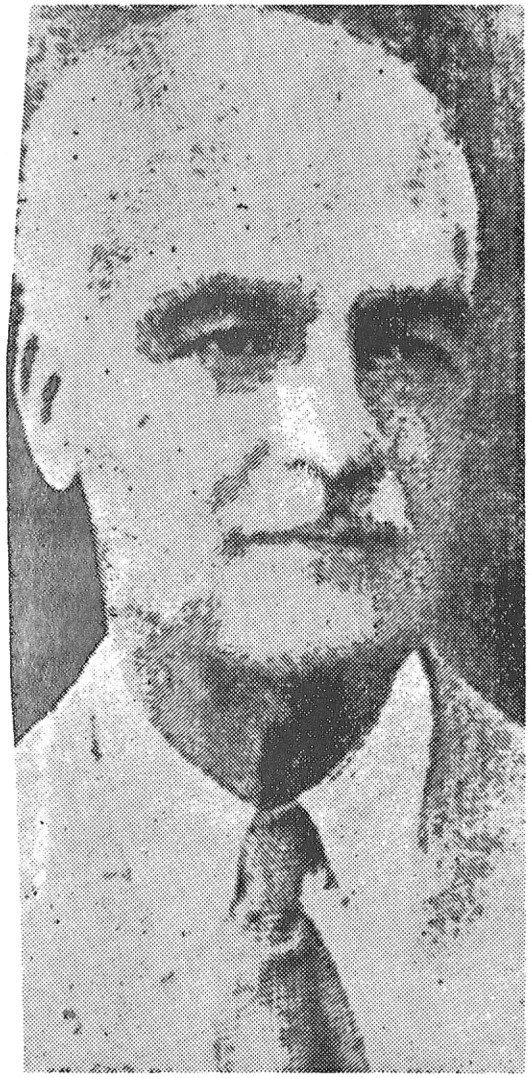

ارباب کیخسرو شاهرخ

میرزا خدا مراد بهرام کیفر

ارباب پرویز شاهجهان

ارباب فریدون خسرو

شادروان ده‌بائی نوروزجی

فرزانه اردشیر جی ریپورتر

ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)

ارباب مهربان جمشید پارسائی

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب وبآن سامان رهسپار میگردد.

درکرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت وسایر مستبدان، درراه آزادی وپیشرفت میهن وبرقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیدارد چنانکه دومین نفر از ۴۱ نفر مجاهدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام وخواستار مرده یا زنده آنها میشود. در زمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدامراد با صلاحدید صاحبان تجارتخانه گندم وجوهای موجود در انبار را بنرخ ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد که روی منبر نانوائی پر از نان باشد ونرخ آنهم نرخ پیش از دوران قحطی. طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه داشت وموجب نجات جان عده‌ای از هم میهنان میگردد که علاوه براینکه علمای وقت کرمان بر بالای منابر مساجد، خدمات او را میستایند روزنامه‌های محلی وقت نیز جریان وعمل نیک بانیان را مورد عنایت قرار میدهند ومجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیان ترتیب میدهند. دیگر از اقدامات میرزا خدامراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشنفکر و دانا و عده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه بر انجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مراسم خرافی زرتشتیان منجمله نشو زندگان برای درگذشتگان وغیره را منسوخ و از برگزاری مراسم زیادی دینی وبیهوده جلوگیری مینمایند چنانکه دوستداران وطرفداران فراوانی پیدا میگردند، تا آنجائیکه این امر موجب خشم بعضی‌ها که سود خود را درخطر می‌بینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت بر انجمن ناصری پیشی میگیرد تا اینکه میرزا خدامراد به یزد عزام وکم کم انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد وبدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدامراد در حل مشکلات مردم وگره گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است ودر تسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود ابراز میداشته. شادروان میرزا خدامراد بهرام کیفر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی در قریه خرمشاه یزد دار فانی را بدرود گفت. طی مدت اقامت ۵۱ ساله اش در یزد مدتها عضو انجمن زرتشتیان ناصری ورئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیز بوده وخدمات گرانبهائی بجامعه انجام داده است.

کشتار زرتشتیان گرجستان

در احسن التواریخ تالیف حسن روملو چنین آمده "درسال ۹۴۷هـ خسرو کامران بنا بفرمان شاه طهماسب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل و غارت واسیر کردن زنان وکودکان، گرجستان را از وجود گبران پاک میگرداند. بسال

شادروان دده‌بائی نوروزجی

فرزانه اردشیر جی ریپورتر

ارباب مهربان جمشید پارسائی

ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران ،بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب وبآن سامان رهسپار میگردد.

درکرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت وسایر مستبدان ،درراه آزادی وپیشرفت میهن وبرقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیدارد چنانکه دومین نفر از ۴۱ نفر مجاهدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام وخواستار مرده یا زنده آنها میشود. درزمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدامراد با صلاحدید صاحبان تجارتخانه گندم وجوهای موجود در انبار را بنرخ ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد که روی منبر نانوائی پر از نان باشد و نرخ آنهم نرخ پیش از دوران قحطی. طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه داشت وموجب نجات جان عده‌ای از هم میهنان میگردد که علاوه براینکه علمای وقت کرمان بربالای منابر مساجد ،خدمات اورا میستایند روزنامه‌ها محلی وقت نیز جریان وعمل نیک بانیان را مورد عنایت قرار میدهند ومجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیان ترتیب میدهند .دیگر از اقدامات میرزا خدامراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشنفکر وداناوعده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه برانجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مسائل خرافی زرتشتیان منجمله نشو زندگان برای درگذشتگان وغیره را منسوخ واز برگزاری مراسم زیادی دینی وبیهوده جلوگیری مینمایند چنانکه دوستداران وطرفداران فراوانی پیدا میگردند ، تا آنجائیکه این امر موجب خشم بعضی‌ها که سود خودرا درخطر می‌بینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت برانجمن ناصری پیشی میگیرد تا اینکه میرزا خدامراد به یزد اعزام وکم کم انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد وبدست فراموشی سپرده میشود .میرزا خدامراد در حل مشکلات مردم وگره‌گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است ودر تسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود بروز میداشته . شادروان میرزا خداداد بهرام کیفر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی درسن ۹۲ سالگی درقریه خرمشاه یزد دار فانی را بدرود گفت . طی مدت اقامت ۵۱ ساله اش دریزد مدتها عضو انجمن زرتشتیان ناصری ورئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیز بوده وخدمات گرانبهائی بجامعه انجام داده است .

کشتار زرتشتیان گرجستان

دراحسن التواریخ تالیف حسن روملو چنین آمده "درسال ۹۴۷ ه خسرو کامران بنا بفرمان شاه طهماسب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل و غارت واسیر کردن زنان وکودکان ،گرجستان را از وجود گبران پاک میگردانند .بسال

۹۵۳ ه باز شاه طهماسب موقع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد. کوه از سبب سرما چون دل مخالفان دین از بیم میلرزید. درچنان حال پادشاه ظفرمآل برسر گبران شبیخون آورده، لشکر اسلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری از گاو و گوسفند بغنیمت گرفتند و خانه‌های آن بدکیشان را آتش زدند. نیز باز بسال ۹۶۱ه به گرجستان حمله و سی‌هزار اسیر میآورد.

آقای مجید یکتائی درحاشیه مقاله خویش "دردامنه کوههای قفقاز" درمجله بررسیهای تاریخی سال چهارم شماره ۲ و ۳ مینویسد "وهمچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس وبخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی‌خا، تا اواخر قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته‌اند."

صاحب ظفرنامه تیموری درمورد حمله سپاه امیر تیمور بگرجستان درجلد دوم ص ۲۲۲–۲۴ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲ه قراباغ اران معسکر نصرت آشیان بوده لشکرهمایون از آب کر بگذشت وبجانب دره خمشاکه اماکن ومساکن گبران بود روان شد ومجموع آن دره جنگلستان بود وباد از خلال آن گذر نتوانستی کرد... چون لشکر اسلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را از خون بیدینان ارغوان ساختند. هرکه یافت شد امان نیافت وخمشاکه سالار آن زمره لعین بود فرار نمود ولشکر درتعاقب او تا درآقسو بشتافتند. غنیمت فراوان یافتند وخانه‌های دوزخیان را آتش زدند."

اینک نیز زرتشتیان درآن حوالی موجود میباشند. درپرستشگاه زرتشتیان از آنان وزرتشتیان دنبلی صحبت داشته‌ایم. حسینقلی‌خان افشار بیگلربیکی ارومی فرماندار آذربایجان درسال ۱۲۱۳ه بنا بفرمان فتحعلیشاه با اکراد دنبلی ورئیس آنها جعفرقلی‌بیک دنبلی که سربطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب ومنکوب ساخته، هجده نفر از سران آنها را کشته وسرشان را بدربار پادشاه میفرستد. دنبلی‌ها از آن زمان مغضوب اولیای امور دولت ایران گشته ونام خود را عوض وعشیره خود را پنهان میدارند وبگفته آقای علاءالدین تکش (بیگلربیگی) ساکن ارومیه از ایران بسوی آذربایجان شوروی مهاجرت ودرآنجا مستقر میگردند.

کشتار زرتشتیان درآسیای صغیر

صاحب ظفرنامه تیموری درذکر حمله امیر تیمور به آسیای صغیر مینویسد "دراین اثنا بمسامع علیه پیوست که درکنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده‌اند. وآنرا ازمیر خوانند وبزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند. چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند وبمسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگری است برسر کوهی وآن را نیز ازمیر گویند ومسکن اهل اسلام است. درمیان اهالی

این دوحصار، لیل ونهار، بساط محاربه وپیکار گسترده است. چون ازمیر گبران را سه طرف متصل بدریا، بیدینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند وخوردنی وپوشیدنی واسلحه واسباب جنگ وسایر ضروریات آنجا میآورند وچون مردم آن مقام درگوشه بلاد اسلام، پای مخالفت فشرده، بردوام بمقابله ومقاتله اقدام مینمایند. تا غایت از اهل اسلام کسی را دست استیلا برایشان نبود. چون صورت حال ازمیر گبران درلوح ضمیر صاحبقران انتقاش یافت، دفع فساد آن گمراهان وقلع وقمع ایشان برذمت همت خسروانه واجب دانست. روز شنبه جمادی الاول ۸۰۵ه با لشکر جرار بدفع آنها پرداخت وقلعه آنها را ویران ساخت وبعضی از مواضع، کشتی بزرگ مشحون بمردان کار وبسیاری اسلحه واسباب جنگ چون نزدیک رسیدند از قلعه اثری ندیدند... اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که از تن جدا شده با کمان درکشتی آنان اندازند."

زرتشتیان خوارزم وکشتار آنها

روانشاد سید محمدکاظم امام درکتاب خویش "ترجمه احوال وفهرست آثار ابوریحان بیرونی" چنین مینویسد "سرداران خلفا با سپاهیان بیکران چندین بار برخوارزم تاختند، کشتارها کردند، خونها ریختند، ویرانگریها کردند، آثار فرهنگی ودینی را بسوختند وتباه کردند. اما مردم خوارزم آئین کهن، عادات، سنتها وعقاید ریشه‌دار باستانی را روحاً وقلباً بدرود نگفته بودند. آن مردم تا دیرزمانی از سلطه خلفا، بشیوه یکقدم بجلو ودوقدم بعقب پیش میرفته وباز میگشته‌اند. زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن، غریق درعقاید واندیشه‌های باستانی، بسیار دور از خلیفه ومرکز خلافت.

قتیبه درخوارزم بلکه درسراسر خراسان بزرگ کشتارها کرد، خونها ریخت، آتشکده‌ها وفرهنگستانها را ویران ساخت وهرچه از آثار مکتوب بدستش رسید بآتش بیداد سوخت، تباه کرد، زیروزبر کرد، دختران را باسارت گرفت، اموال را از نقد وجنس از زر وسیم وکالا همه را یغما کرد وبرد تا خزانه بنی‌امیه را پرکند.

لاجرم هروقت خوارزمیان فرصتی مییافتند یا حریف را ضعیف مییافتند، یا مشغول ویا درغفلت میدیدند، براو عصیان ورزیده، نیروی او را درهم شکسته وبراه پیشین خود، بآئین کهن ومیراث باستانی نیاکان باز میگشتند. دردوران تولد وجوانی ابوریحان، بیشتر مردم خوارزم همانند روزگار باستان برکیش وآئین کهن وفادار بوده ومانند عهد باستان بزندگانی خود ادامه میدادند.

ابوریحان درچنان فرصت مناسب که عهد باستانی آن برعهد نوین غلبه داشت پیدا شد. درمیان اهورا مزداپرستان بالید، پرورش یافت، دانش وفرهنگ فرا گرفت، با موبدان وآتشکده‌ها پیوستگی داشت، کلیه مطالب مربوط با ایران باستان، عادات وسنتهای کهن ایرانیان، تقویم وتاریخ سال وغیره را تماماً از موبدان ودانشوران

خوا رزم وپیروا ن کیش زرتشت ا خذکرد .زیرا ا بوریحا ن خودش ا زمردم خوا رزم بودوشنا خت
موبدا ن ودست یا فتن بکتب وآ ثا رکهن برا ی ا وکا ری بس سا ده وآ سا ن بوده ا ست .درعصر
ا وغا لب هموطنا نش هنوزا هورا مزدا پرستش مینمودندودرا غلب شهرها وشهرچه ها آ تشکده ها
برپا بودوعلما ی کیش زرتشت را هنوزشیرا زه قدرت ونفوذبکلی نگسیخته بود .

آ ل عرا ق ا زپا دشا ها ن (مرزبا نا ن) قدیم خوا رزم پیش ا زا سلام بوده ا ندونژا دا یشا ن
بکیخسرومی پیونددوتا زما ن سا ما نیا ن نیزا ین خا ندا ن با قی بوده وهنوزا زبقیة ا لسیف
ا قتدا رونفوذدورا ن فرما نروا ئی خویش درقدیم ،شبه قدرت ونفوذی درسرزمین موروثی
نیا گا ن خوددا شته ا ند .

پس ا زبنیا ددولت ملی ا یرا نی ،سا ما نیا ن که ا زنژا دشا هنشا ها ن با ستا ن بوده ا ند
تقویت روح ملی وعنصرقومی ،ا حیاء شعا ئروسنن وآ ثا ربا ستا نی ا یرا نی را سیا ست دولت
ووجهه همت خویش قرا ردا دند .سا ما نیا ن کلیه خا ندا نها ی بزرگ ونجبا وا شرا ف با ستا نی
ا یرا نی را ا زسپهبدا ن ،سپهسا لارا ن ،وزیرا ن ،خا ندا نها ی دا نش وفرهنگ ،مرزبا نا ن ،
موبدا ن ودیگرمهترا ن را که پس ا زسقوط یزدگردوا نهدام وا نقراض شا هنشا هی سا سا نیا ن
درحوا دث دستبردها ی قبا یل صحرا درشرف زوا ل ونا بودی بودند ،سا ما نیا ن همگی را
دوبا ره ا زخا ک مذلت وخوا ری بردا شته با وج عزت وتعا لی رسا نیدند . مردا ن نا مدا ر
ا ین خا ندا نها ی بزرگوا رکهن را ما نندروزگا رسا سا نیا ن مصا درکا رها ی عظیم وا شغا ل
ومنا صب دولتی نمودند .

پس ا زآ نکه درا ثردسیسه ها ی پی درپی وتحریکا ت خلفا ی بغدا د ،دولت ملی سا ما نیا ن
را با برا نگیختن سلطا ن محمودغزنوی وتقویت آ ن ملعون منقرض گردا نیدندوسیا ست
تقویت ملیت ا یرا نی را که سا ما نیا ن بنیا دنها ده بودندوبرشا لوده آ ن خا ندا نها ی بزرگ
ونجبا وا شرا ف با ستا نی را با ردیگرمصا درا مورا جتما ع نموده بودند ،برهم زده ودربری
ا ندا ختن خا ندا نها ی ا شرا ف ا یرا نی ،عوا مل جهنمی محمودبتکا پودرآ مدندوخا ندا نها
ا یرا نی را که ما یه آ بروی دیرینه ا یرا نیا ن بودندبتدریج برکنا رکرده بدا ربوا ر
میفرستا دند .

قتیبة بن مسلم کسا نی را که خط خوا رزمی میدا نستندوا زتا ریخ خوا رزم آ گا ه
بودندوفرهنگ ومعا رف خوا رزمیا ن را تدریس وتعلیم میدا دند ،همگی را نا بودکرده بود
وبنیا دا یشا ن را چنا ن برا فکنده بودکه نشا نی ا زآ نا ن برجا ی نما ندوتا ریخ وفرهنگ
خوا رزم پس ا زا سلام تا آ ن عهدپوشیده ما نده وکس ا زوقا یع حقا یق گذشته وپیش ا ز ا سلام
آ گا هی ندا شت .

تا زما ن ا بوریحا ن بیرونی هنوزآ تشکده ها وفرهنگستا نها ی دین زرتشتی در
خوا رزم ودیگربلادخرا سا ن دا یربود ،وبا همه صدما ت ،لطما ت وویرا نیها که ا زدست دشمنا ن
وبیگا نگا ن برا ین سرزمین وا ردآ مده ،معا لوصف رونق ، طرا وت ،شا دا بی ا صا لت و

هستی خودرا ا زدست ندا ده بود ،موبدا ن وسا زما نها ی آ ئین با ستا ن وآ تشکده ها همچنا ن
دلیرا نه ما نندروزگا رپیشین بکا رخودسرگرم بودند .گرچه درلشکرکشیها ی ا مویا ن ،
بویژه درحکومت سپهسا لارخون آ شام ا موی ،قتیبة بن مسلم با هلی ضربا تی کمرشکن و
خوردکننده برا یشا ن وا ردگردیده بود .ا ما روح جا ویدآ ریا یی چون آ تشی درزیرخا کستر
بودوبمجردوزیدن نسیم روح پرورحکومت ملی سا ما نیا ن روحی تا زه درا یشا ن دمیده شد ،
رستا خیزی نوین بپا کرده ،قلل جبا ل ملیت آ ریا ئی ا یرا نی بآ تش ا فشا نی ونورپرا کنی
گرا ییدوبا ردیگرسرتا سرآ ن سرزمین درزیرسا یه چترعظمت وجلال ا هورا قرا رگرفت . "

کشتا رزرتشتیا ن درهند

صا حب دبستا ن ا لمذا هب درفصل پا رسیا ن ا زوجودزرتشتیا ن درسرا سربخش شما لی
هند ،ا زپتنه گرفته تا ا گره ،لاهور ،کشمیرا لی کا شغرسخن میرا ندونام چندنفرا زآ نها را
که بعزم با زرگا نی درآ نشهرها آ مدوشددا شته ویا صا حبدلی چندا ززرتشتی که درلاهور و
شهرها ی شما لی هنددرگذشته ا ندیا دمینما ید . ا گرزرتشتیا ن درزما ن با ستا ن درآ ن
بخشها نمیزیستندگما ن نمیرودصا حبدلانی که دبستا ن ا لمذا هب ا زآ نها ذکرمینما یدتا
پا یا ن زندگی خوددرآ نجا ا قا مت میگزیدند .

شرف ا لدین علی یزدی صا حب ظفرنا مه تیموری درموردحمله ا میرتیموربهندوتصرف
سندودهلی ا زکشتا ربیرحما نه وبیدریغا نه مردم هند ،بوسیله تیموروسپا هیا نش دا ستا نها
میسرا ید . درذکرپیکا رها وکشتا رخودا زهندوا ن ،کفا ر ،ثنویه ،گبرا ن ،مجوس وغیره
گفتگومیکند . چون مولف کتا ب یزدی ا ست وزرتشتیا ن یزدزیریوغ ستم ا هل ا سلام گبر
خوا نده میشدند ،آ نجا که وا ژه گبرومجوس بکا ربرده منظورش زرتشتی ا ست ،وا زذکرثنویه
منظورش ما نویا ن میبا شدکه ا ینک نیززیرپوشش دیگرببا وریها ی ما نوی پا یبندهستند .

درگفتا ری درموردنفوذدین زرتشتی درهندوتبلیغ پیام ا شوزرتشت بوسیله
چنگرنگها چه دربخشها ی شما لی هنددربخشی ا زا ین کتا ب صحبت دا شته ا یم .مردم بیشما ر
هندکه خودرا زرتشتی مینا میدنددرحمله تیمورهنگام دفا ع با تفا ق هندوا ن جا ن
با ختها ند . شهرها ی چندا زشهرها وجنگلها ی بسیا ری که ظفرنا مه تیموری ذکرمینما یدکه
زرتشتیا ن شرکت دا شته ا ندعبا رت ا ست ا زبطنیر ،مردم سا ما نه ،کیتل ،ا سندی که بیشتر
مجوس بودند ،قلعه لونی ،میرت ،دره کوپله ،دهلی وغیره . شما ره ا ندکی ا زآ نها که جا ن
بسلامت بدرمیبرندبتدریج درمردم هندمستحیل میگردند .

کشتا رزرتشتیا ن بویرا حمد

تیمورلنگ درکتا بی که خودنوشته بنام "منم تیمورجها نگشا "ترجمه وا قتبا س ا ز
ذبیح ا لله منصوری ،پس ا زآ نکه شیخ عمرپسرا میرتیموروا ستا ندا رفا رس دردشت نرگس زا ر

هنگام شکار بوسیله مهاجمین بویراحمد کشته گردید، هنگام حمله به منطقه آنها در لرستان چنین مینویسد "از یکی از تپه‌ها دیدم ستونی از دود بر آسمان میرفت. از اسیران پرسیدم آن دود چیست؟ جواب دادند که از آتشکده برمیخیزد. من تا آن روز آتشکده مجوس‌ها را ندیده بودم و نمیدانستم که مجوسان آتش پرست در آنجا چه میکنند.

از اسیران پرسیدم وضع آتشکده چگونه است؟ گفتند آتشکده دارای یک متولی و سی خادم است و هر روز دو تن از خدام در آتشکده کشیک میدهند تا اینکه آتش خاموش نشود. هر خانواده از سکنه بویراحمد مکلف است که در هر ماه لااقل یک مرتبه برای آتشگاه باریگان هیزم بیاورد. لذا آتشکده هرگز از لحاظ سوخت در مضیقه نمیماند و بطور معمول سوخت دو سال آتشکده همواره موجود میباشد. پرسیدم آیا آتشکده شما، مثل مساجد مسلمین، موقوفات دارد تا خدام آتشکده از آن راه ارتزاق کنند؟ اسیران گفتند نه، هر سال هفت روز، جشن میگیریم و آن جشن باسم هفت فرشته گرفته میشود که از فرشتگان مقرب خدا هستند (منظور امشاسپندان میباشد) آغاز جشن روز اول برج حمل است که عید نوروز بشمار میآید و در آن هفت روز سکنه بویراحمد بآتشکده میآیند و هریک زکات خودرا بمتولی آتشکده میپردازند و خدام آتشکده تا عید نوروز دیگر از آن درآمد اعاشه مینمایند.

دین سکنه بویر معجونی بود از دین اسلام و مجوس. آنها خودرا مسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتند و زکات میدادند ولی آن را به متولی آتشگاه میپرداختند (رسم پرداختن ده یک از درآمد خود بموبدان موبد از روزگاران گذشته بین زرتشتیان معمول بوده ولی متاسفانه طی دو سده گذشته ببوته فراموشی سپرده شده است. شهمردان) از اسیری پرسیدم آیا نماز میخوانی؟ جواب بمثبت داد. عنان اسب خودرا کشیدم و توقف کردم و گفتم نماز بخوان تا ببینم چگونه نماز میگذاری. آن مرد روبخورشید ایستاد و چندین مرتبه دستها را تکان داد و چیزی آهسته گفت و بعد اظهار کرد این نماز ما است. گفتم مگر شما هنگام نماز روبقبله نمی‌ایستید؟ مرد بویری جواب داد چرا... و بعد بطرف خورشید اشاره کرد و اظهار نمود آن قبله است گفتم آیا پیشوای روحانی دارید؟ گفت پیشوای ما متولی آتشکده است.

در حالیکه از دور خانه‌های شهر را مشاهده میکردم، طلایه خبر داد که دشمن نمایان گردیده است. ناگهان حمله بزرگ سکنه بویراحمد از جلو و عقب و راست و چپ شروع شد. آنقدر جنگجو نمایان گردید که تو گوئی از زمین مرد و زن سلحشور سبز میشد، زیرا زنها هم مانند مردان بما حمله‌ور میشدند. من فرمان دادم که در جناحین و قلب سپاه سواران بحرکت درآیند و نیروی مهاجم را له کنند و از روی مرد و زن بگذرند. من نیز اسب را تاختم. زنی که یک کوله پشتی داشت بطرف اسب من شمشیر انداخت. ولی قبل از آنکه شمشیرش باسب من برسد تبر من فرق او را شکافت و وقتی زن افتاد صدای گریه طفلی بلند شد و من با شگفتی دیدم که کوله پشتی آن زن، طفل شیرخواره او است که آن را بر پشت بسته است.

مردان و زنان بویر چون در منطقه‌ای با ما میجنگیدند که مشجر نبود و نمیتوانستند

خودرا پنهان کنند، در قبال حمله سواران من از پا درمی‌آمدند. با اینکه بویرها از چهار طرف بما حمله‌ور شدند نتوانستند بر ما فائق آیند و حملات پیاپی سواران من نیروی مقاومت آنها را درهم شکست. عده‌ای از آنها زیر سم اسبها له شدند و جمعی با ضربات شمشیر و تبر سواران من بقتل رسیدند و عده‌ای هم در بیابان متواری گردیدند و من گفتم که از تعاقب فراریان خودداری نمایند تا اینکه شهر را زودتر بتصرف درآوریم. من حدس زدم که جنگ آنروز آخرین جنگها با بویرها میباشد و دیگر آنها بما حمله نخواهند کرد. اگر حمله نمایند با آن شدت حمله نخواهند نمود.

قبل از ورود بشهر به افسران گفتم که از قتل کارکنان آتشکده که روحانیون شهر هستند خودداری نمایند و هرکس را که مقاومت کرد خواه مرد و زن خواه کودک بقتل رسانند. وقتی بشهر رسیدیم دیدیم که شهر و خانه‌ها خالی از جاندار است. چون کسی در شهر نبود بدون برخورد بهیچ مقاومت شهر را اشغال کردیم. بسوی آتشگاه رفتم دیدم در مدخل آتشکده چند نفر که لباس کبود رنگ دربر دارند ایستاده‌اند. از آنها پرسیدم شما که هستید مردی دارای ریش سفید که معلوم بود برتر از دیگران است گفت ما خدام اینجا هستیم. گفتم سکنه شهر خانه‌های خودرا تخلیه کردند و رفتند. شما برای چه نرفتید. مرد ریش سفید گفت ما نمیتوانیم برویم و آتش مقدس را بحال خود بگذاریم که خاموش شود. گفتم اگر من آتش شما را خاموش کنم چه خواهید کرد. جواب داد ای امیر بزرگوار حتی عربها آتش ما را خاموش نکردند و تو که اختیار جان و مال مردم را داری اینکار را مکن. گفتم منظورت از عربها که هستند. گفت آنها که در حدود ۸۰۰ سال قبل بایران حمله‌ور شدند و دین اسلام را آوردند ما آتشکده‌های ما را خاموش نکردند و بعدها آتش آتشکده‌ها بمناسبت اینکه خادم وجود نداشت خاموش گردید. گفتم میخواهم آتش شما را ببینم. گفت دیدن آتش مانعی ندارد ولی خیلی بآن نزدیک مشو تا اینکه نفس تو بآتش نخورد و ما هم زیاد بآتش نزدیک نمیشویم. قدم بآتشگاه نهادم محفظه آهنی بزرگ چون منقل دارای سوراخهای متعدد بنظر میرسید و در آن آتش میسوخت. گفتم من بر طبق عهدی که کرده‌ام روحانیون و علما و شعرا و صنعتگران را نمی‌آزارم وگرنه شما را بقتل میرسانیدم زیرا مرتد هستید و واجب القتل.

پیرمرد سر را جلو آورد و گفت ای امیر بزرگوار این گردن من و آن هم شمشیر تو، هرچه میخواهی بکن. گفتم اگر میخواستم تو و سایر خدام این آتشکده را بقتل برسانم صبر نمیکردم تا تو با مرگ خود موافقت کنی. به متولی آتشکده و خدام آن گفتم که شما از قصاص معاف هستید ولی سکنه این کشور باید بقصاص برسند زیرا پسرم شیخ عمر را کشته‌اند. آنگاه بقشون خود امر کردم که تمام خانه‌های شهر را غیر از آتشکده ویران کنند و هرکس را جز کبودپوشان آتشکده می‌بینند بقتل برسانند. سربازان من در همان روز شهر بویر را ویران کردند و یک خانه را بجا نگذاشتند. از آن روز تا موقعی که قشون من در بویر بود

هرکس را که دیدیم کشتیم و زنها را هم مانند مردها بکیفر رسانیدیم.

کشتار زرتشتیان خراسان

پدر طاهر بن عبدالله امیر خراسان زرتشتی بود. برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهر استوار گردد.

طاهر هنگام امارت خویش، چون از وجود نوشته‌های دینی زرتشتیان مطلع میشود، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد، هریک از زرتشتیان قلمرو او که آن زمان خراسان بزرگ بود یک من از کتب و نوشته‌های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد او را اعدام کنند.

نوشته‌ها و کتابها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود. هرکس نوشته‌هائی داشت تحویل عمال طاهر امیر خراسان داد و همه آن طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت. اما کسانیکه نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاهر ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند. جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شماره آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند.

کشتار زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد. همچنان خانواده‌های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را باصفهان کوچانید و در محلی بنام گبرآباد پهلوی جلفا مقام داد. در مورد شماره آنها خبر درست در دست نیست. اوضاع زندگی آنها در گبرآباد مانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسف انگیز بوده است. سقف خانه‌های آنها بسیار کوتاه و نمیبایستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد. در زمان سلطنت سلطان حسین صفوی علمای قشری اطراف شاه را فرا گرفته بودند. اوضاع ایران که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود رو بزوال گذاشت و دچار محرومیتها گردیدند. بنابراین حال زرتشتیان که بی پشت و پناه بودند میتوان قیاس کرد. گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علما و تایید شاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد. در این گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند، دستور نوروز زنده موبدان موبد اصفهان، آتش مقدس را برداشته روی به یزد پا بفرار میگذارد. زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان بسلامت بردند. در سی سال پیش که نگارنده برای پژوهش بآن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدیدالاسلام خوانده میشوند.

کشتار زرتشتیان جنوب

در زمان ناصرالدین شاه قاجار در اطراف برازجان و بسوی جنوب زرتشتیان بیشماری در روستاهای محصور که همه زرتشتی میبودند زندگی میکردند. در حدود ۱۳۰ سال پیش در یکی از این روستاها که اینک بقتلگاه معروف است و نامش حالا مال سید آل میباشد و حدود چهل کیلومتر جنوب برازجان بسوی بوشهر و بین گناوه واقع است، همه زرتشتی بوده‌اند. روستای مذکور اکنون تقریبا خالی است و مردم آن آواره شده‌اند. حدود سی سال پیش شهریار جمشید ورجاوندی از دوستان نگارنده و از بازنشستگان هند که در شرکت نفت ایران در آبادان بکار مشغول بود، روزی با دوستان خویش بعزم گردش در مینی بوس سوار و بسوی گناوه حرکت مینمایند. هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده از مسافران خواهش مینماید در اینجا دو ساعت توقف نمائیم زیرا منزلم اینجاست و فرزندانم را دیدن کنم شما هم در اطراف گردش کنید. شهریار میگوید من جائی ندارم، راننده او را با خود بمنزل میبرد. شهریار در آنجا هنگام صحبت خود را زرتشتی معرفی مینماید. اهل خانه با شعف و سرور میگویند مادربزرگ ما نیز زرتشتی است. فوراً پیرزن را از ورود یکنفر زرتشتی خبر میدهند. زن کهنسالی با عصا در دست پیش میآید. شهریار بلند میشود، پیرزن میگوید نزدیک بیا. نخست سدره و کشتی را نشان بده. شهریار هم چون از مردم هند بوده و برخلاف جوانان زرتشتی امروزی که پا بسنن دینی زده و سدره و کشتی را از خود دور ساخته‌اند، سدره و کشتی با خود داشته و نشان میدهد. پیرزن با دیدن سدره و کشتی شهریار را در بغل میگیرد و زار زار میگرید. پس از آرامش میگوید از جوانی تاکنون نخستین بار است که در این سامان بدیدن یک زرتشتی چشمم روشن شده است. سپس میگوید اینها همه فرزندان و نوه و نتیجه من میباشند که باسلام درآمده‌اند. هنگامیکه جوان بودم روزی یک آخوند برای درآمد خویش بروستای ما وارد میشود چون مسلمانی را در اینجا نمی‌بیند براه خود میرود. پس از چند ماهی باتفاق چند نفر قاتل برمیگردد و مردان و زنان ما را گرفته در آن چاه سر میبرند و بچاه میاندازند. بسیاری را سر میبرند و بقیه را باجبار مسلمان مینمایند. من فرار کردم و خودم را در محلی پنهان ساختم پس از رفتن آنها برگشتم و تاکنون تنها من در این محل بزرتشتیگری باقی ماندم و بقیه مسلمانند. بسیاری پس از این واقعه با دلی ناشاد از این روستا خارج شدند. این را نیز بگویم که یکسال پیش از واقعه ما، در سه روستای محصور دیگر اطراف که همه زرتشتی بودند همین رویداد واقع گردید و پس از کشتار دستجمعی آنها را نیز بقبول اسلام مجبور میسازند.

کشتار زرتشتیان یزد

هیربد ورزا در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد سوم در دفتر دعای پهلوی خویش از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر سخن میراند. در ضمن مینویسد "در اینجا در

یزد ۲۴ آتشکده بوده. حالا جزء چهار آتشکده باقی دیگر همه خاموش است. سه نفر موبد چندین کتاب شاپیکان که در دانش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که در آتشکده روستای یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده‌اند.

مردم همگی پیرو اهریمن شده. پنجاه سال است که یاد ندارم پادشاهان و بزرگان خویشاوندان خود را کشته و میکشند. پدرها پسرها کشته، پسرها پدرها کشته. در پنجاه سال اخیر چهار سال قحط خوراکی شده. مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار کرده از کشتن و غارت باک ندارند، دروغ میگویند، همدیگر را میکشند الخ" (برای اطلاع بیشتر از یادداشت او رجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۱۸۷–۱۹۲).

هنگام پیکار ایرانیان و رسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان از ایرانیان منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربار شاهی مخالف بودند تشکیل شده بود. در لباس اسلام باتفاق مزدکیان و غارتگران خود شهر به پیکار و کین جویی و بقتل و غارت مردم پرداختند. در آن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانیدند و مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند برخلاف مهاجمان بدفاع ایستادند. در آن گیرودار شهرک‌های فهرج و خویدک کشتارگاه آنان گردید و مهریز و پاوین ویرانه شد. قتلگاه تا امروز بنام شهدا معروف میباشد. مسلمانان بزیارت آنجا میروند، بتصور اینکه قتلگاه تازیان است. غافل از اینکه خود با جبار اسلام آورده‌اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان متظاهر باسلام بوده‌اند و شهیدان قتلگاه همه زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع و چراغ میافروزند، بگفته صاحب تاریخ یزد یا آتشکده یزدان، علمای یزد اخیرا" زیارت آنجا را ناروا دانسته‌اند. کلیه آن محل، کشتارگاه زرتشتیان و آتشکده آنها میباشد.

کشتار زرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه در سال ۳۱ه عثمان خلیفه سوم، عبدالله بن عامر را حاکم کرد و او بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرماشیر مسلمان شدند. بگفته صاحب بم‌نامه در همان زمان زالی از نومسلمان که ارادت کاملی داشت یکپارچه زر بعبدالله عامر بداد که فلان آتشکده را بردار بجای او مسجد آدینه بنا فرمای و استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی بر چهل ستون بساخت.

کشتار زرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه بفارس شد و در استخر بسیار مردم بکشت. مردمان فارس در سال ۲۹ هجرت بر عبدالله شوریدند و او را کشتند.

کشتار زرتشتیان ری

مردم ری در سال ۲۳ه پس از انقیاد شورش کردند. سیاوخش پور مهران از نوادگان

بهرام چوبین درآنجا همه‌کاره بود. نعیم سردار عرب بری لشکر کشید. سیاوخش آماده رزم شد. میان او و شخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی درپی انتقام بود برای کین توزی بر سیاوخش مردم میهن را بکشتن داد. نزد نعیم رفت و گفت غلبه بر سیاوخش آسان نیست. ده هزار تن با من بفرست و خود با سیاوخش نبرد آزما و من از بیراهه بشهر میروم و برایت فتح میکنم. نعیم ده هزار نفر را با برادر خود منظر به رامی داد. رامی مردم شهر را غافلگیر کرده سیاوخش زمانی آگاه شد که نعیم را روبروی خود و رامی را در پشت سر دید و میان دو سپاه عرب بدام افتاده بود و شهر هم از دست رفته و عرب در آنجا بکشتار مردم بیگناه مشغول بودند. آنانکه با سیاوخش بودند و را گذاشته بشهر روی آوردند تا زن و فرزندان خود را نجات دهند. سیاوخش میدان جنگ را گذاشته فرار کرده نعیم در پشت سر او بشهر رسید و بازار قتل و غارت درگرفت. پس از آنکه شهر ویران و غارت شد آن را به رامی سپرد و جزیه برا و معین کرد.

کشتار زرتشتیان خراسان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان "سیصد سال بعد از هجرت شخصی در خراسان بنام بهرام ظهور نمود و خلق را بخود دعوت کرد که پیغمبرم از جانب خدا مبعوث بهدایت خلق شده‌ام که دین حضرت زرتشت را تجدید کنم. بالای گنبد عبادتگاه توس بآواز جلی خلق را بخویش خواند که من از جانب خدا بجهت تازه کردن کیش آبا و اجداد شما مبعوثم، بنا بر وقوع این حال فراوان مردم از اسلام منحرف و بر آیین قدیم معتقد شدند و چون در آن زمان عرب و ترک و افغان با هم نزاع داشتند کار بهرام بالا گرفت. چون خلیفه از غزو روم بازگشت و از آن مقدمه آگاه شد بدفع بهرام و اتباعش سپاه برگماشت تا در حدود خراسان هرچه پارسی و زرتشتی بیابند بقتل آرند و چنان کردند که در آن واقعه قریب یک ملیون و پانصد هزار مردم کشته شدند و بکلی نژاد زرتشتیان از خراسان برافتاد.
با وجود اینهمه قتل و غارت در زمان سلطنت صفویه هنوز در ایران از این قوم بیش از ۱۵۰ هزار خانوار باقی بودند. منجمله قریب دوازده هزار خانوار در اصفهان سکنا داشتند که از سوء رفتار و نادانی موبدان این گروه و فتوای ملاهای اسلام و بحکم شاه سلطان حسین در یک شبانروز مقتول گشتند، زیارتگاه و عبادتگاه‌هاشان ویران شد و اموالشان بتاراج و غارت رفت و نسل زرتشتیان از سپاهان منقطع گشت."

کشتار در مازندران

چون مردم چالوس بسال ۱۸۰ه از شهوترانی کارگزار در رویان بشورش برخاسته او را از آنجا بیرون راندند. عبدالله بن حازم نایب خلیفه خود را بچالوس رسانده رهبر آنها را بدار آویخت و مردم را بآرامش دعوت کرد و بفرمانداری خواست. اهالی رو بدارالحکومه نهادند و بباغی محصور راهنمائی شدند. ماه رمضان بود و موقع افطار عبدالله دم دروازه

باغ بر روی اسب نشسته و با نان و انگور افطار میکرد. بشماره هر دانه انگور مردم را از در باغ بیرون آورده سر میبریدند. پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت و مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که سالیان دراز کسی نتوانست در آنجا خانه ساخته و زندگی کند.

کشتار زرتشتیان در گرگان

یزید بن مهلب مردی خونریز، متعصب و دشمن ایران و ایرانیان و زرتشتیان بود. بگفته بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸ھ او را بتسخیر گرگان و تبرستان فرستاد. یزید پس از تصرف گرگان در پیکار با اسپهبد فرخان بزرگ در تنگنائی بگیر افتاد و نه راه پیشرفت داشت و نه برگشت. مردم گرگان بشورش برخاسته چهار هزار مرد او را که در گرگان گذاشته بود بکشتند. یزید با اسپهبد فرخان صلح نمود و بگرگان بازگشت و سوگند خورد اگر ظفر یابد شمشیر از ایشان باز ندارد تا بخونشان آسیاب بگرداند. آگاهی بمرزبان رسید بگریخت و بدان قلعه شد که بکوه اندر است و آن را حصار گرفت و آن قلعه بود استوار و یک راه بیش نداشت و یزید او را بحصار میداشت و حرب میکرد و منجنیقها ساخت و هیچ نتوانست کرد متحیر شد. یکی از ایرانیان راه باریکی بقلعه بوسیله سگ یافت با اندکی مردان مسلح بسوی بارو روان شد و یزید در اطراف قلعه آتش افروخت. گرگانیان چون آن بدیدند بترسیدند و بیرون آمدند و جنگ درپیوست. آن مرد که با گروه مسلح رفته بودند تمام شب برفتند و روز دیگر بقلعه رسیدند یزید سوی دیگر بجنگ مشغول بود و گرگانیان بیخبر از پس ایمن بودند و آگاهی از پیش آمدن نداشتند تا تکبیر مسلمانان از قلعه شنیدند. صلح خواستند برآنکه بحکم یزید فرود آیند. بانگ فرمود زدن که اینها را همه بکشید و آب بر آن جوی انداختند تا با خون کشتگان بیکجای برفت بر آسیاب و گندم آرد کردند و نان پختند و بخوردند تا از سوگند بیرون آمدند.

کشتار زرتشتیان تمیش

در سال سی هجری سعید بمرز تبرستان و تمیش رسید. مردم آنجا برج و بارو و دروازه شهر و سنگرهای خدادادی طبیعی را بستند و اعراب را بشهر راه ندادند. سعید سوگند فرستاد و عهد کرد جان و مال مردم در امان است و کسی را با کسی کاری نیست. مردم بسوگند و عهد او اطمینان کرده دروازه را گشودند. سعید با سپاهیان بشهر داخل شد و همینکه پای خود را استوار دید، سوگند فراموش کرد و امر بکشتار عام و غارت شهر داد. چنانکه گویند فقط یکتن توانست جان بدر برد.

* * * * *

بگفته میرظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیر یکهزار مرد از مردم دیلم را بواسطه بدسیرتی دست و پا برید بقیه گریخته با سپهبد رستم اول باوندی پناه بردند. اسپهبد آنها را پناه داد و برخلاف داعی لشکرکشی نمود و سید قاسم نایب او را بگرفت و کومس را متصرف شد.

آمار زرتشتیان ایران

در تهران - یزد - کرمان - اصفهان - اهواز - شیراز - زاهدان
در سال ۱۳۴۲خ برای کنگره زرتشتیان تهیه شده. تهیه‌کننده
آمار یزد میرزا سروش لهراسب میباشد
نونهالان در آمار تا ۱۸ سالگی پسر و دختر حساب شده و از ۱۸ ببالا مرد و زن

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
تهران	۱۶۲۲ نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳ نفر	۲۸۳۸ نفر	۸۹۲۳ نفر
یزد- محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یزد					
مریم‌آباد	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفر
نرسی‌آباد	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفر
کوچه‌بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفر
خرمشاه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفر
اهرستان	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفر
خیرآباد	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفر
قاسم‌آباد	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفر
رحمت‌آباد	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفر
محمودآباد	۳ نفر	۳ نفر	–	۱ نفر	۷ نفر
مهدی‌آباد حومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفر
نصرت‌آباد	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفر
تفت چهارمحله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفر
مبارکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفر
خلیل‌آباد	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفر
جم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفر
زین‌آباد	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفر
الله‌آباد	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفر

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علیآباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفرآباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسینآباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصرآباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریفآباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹، نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۳۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷نفر

فرزانه جمشید

فرزانه جمشیدپوربهرامپورمهربان پوررستمزین آبادی اززرتشتیان ایران مقیم بمبئی است. زین آبادروستای کوچکی است درحوالی

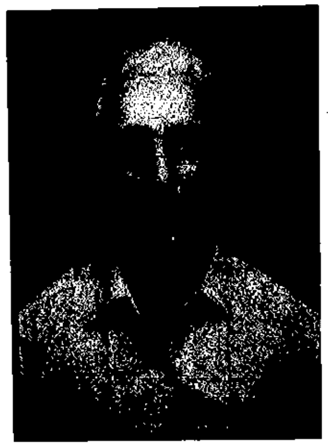

یزد، باقناتیمحقروکشاورزان تنگدست که غالب آنها به اطراف پراکنده‌شده‌اند. اما تقدس درمهرآنجا ازدرمهرهای دیگرایران برتروشماره‌آتش مقدسی که‌درآن مکان پاک پاسداری میشوداینک چهارمیباشد. اما سابق هنگام‌آتشبانی روانشادشهمردان خسروهفت آتش مقدس درآن جای کوچک فرخنده‌بهجت افزای دل مشتاقان ودیندا ران بود. ازقرار خبردرست دردست سه‌آتش مقدس آن بی چوب وهیمه‌همیشه‌روشن بود. پس ازدرگذشت شهمردان سه‌آتش نامبرده‌ناگهان بنقطه نامعلوم دیگرپروازکرده‌اند.

ازمطلب دورافتادیم. روانشادبهرام پدرفرزانه جمشیدباتفاق بانوی خویش شیرین اسفندیاررستم‌ازروستای زین آباد‌به‌بمبئی رهسپارورحل اقامت می‌افکند. شیرین درماه‌آبان ۱۲۹۱خورشیدی فرزندی بجهان آوردوبنام‌جمشیدنامور ساخت. آثارولایت دردوران کودکی برناصیه نوزادنمایان بود. چون بچهارماهگی

رسیدوالدینش بازبایران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله‌ازرودی بین راه بندرعباس ویزد، ناگهان آب رودزیادشده‌باموج خویش کودک شیرخواره را از روی دامن مادرکه‌سواره میگذشت بلندکرده‌میبرد. چون حدودسیصدقدمی دورمیگردد، تیر اندازشهریارمبارکه‌ای که‌دنبال‌تررو‌ان بودازصدای جدفرزانه‌جمشیدخودرابوسط رود انداخته‌کودک را ازآب بلندمیکند. بگفته‌آن روانشادکه‌خودبازیگرصحنه‌بوده‌حتی لباس کودک نیزترنشده‌وچنان بودکه‌گویابرزمین خوابیده‌بوده.

فرزانه‌جمشیددرداneه‌ازجمندجدخویش مهربان بودکه‌مردی پارساوعابدوباخواندن اوستاخصوص ورهرام‌یشت بدرمان بیماران متوسل بخودمیپرداخت. بهرام پدرجمشید مردی سختگیربودباندک شیطنت که‌ازکودک خویش میدیدبراوسخت میگرفت وخودنیزبه سختی گرفتارمیگشت. باندرزپدرمهربان خویش مهربان درابرازمحبت نسبت بکودک گوش فرانمیدادوزندگانی رابسختی بپایان برد.

ازشگفتیها آنکه‌فرزانه‌جمشیددرپنج شش سالگی درکشتزارهنگامیکه‌جدوپدربکند وکوب زمین میپرداختندهنگام‌بازی ماری قوی هیکل را می‌بینند. بیباکانه‌گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسداین رابکش اوهم‌باآجری پهلوی دست سرمارا کوبیده قطع میکندوبدنش راتکه‌تکه‌کرده‌ببازی وهاپهوی مشغول میگردد. نظرجدش باوتکه‌های مارمیافتد. شگفتانه‌ازاومیپرسدچطورماررا کشتی که‌وی روبمنزل فرارمیکند.

بعدازجنگ جهانگیراول چون فرزانه‌جمشیدبسن هشت سالگی میرسدجدووالدینش بازبه‌بمبئی رهسپارمیگردند. درآن دوران هیچ کشتی به‌بندرعباس واردنمیگشت. مسافران بیشماری ازاطراف یزدبه‌بندرعباس جمع شده‌بودند. پس ازمدتی سرگردانی اولیای امورخبرمیدهندکشتی به‌بندرعباس نخواهدآمد. درهمان اوان جمشید یک شبانروزونیم بحال غش بیحال افتاده‌بود. جددلسوزش که‌باخواندن ورهرام یشت بیماران رادرمان مینمودهرچه‌کوشیدنتوانست دردانه‌خویش رابحال آورد. بالاخره‌به یزدان روی آورده‌تسلیم‌شد. کودک پس ازیک شبانروزونیم‌خودبخودهشیارگشت. درطی این زمان درعالم‌ایزدان واولیا بگردش بود. جدش ازاومیپرسدعزیزم‌خبررسیده‌کشتی نخواهدآمدچه‌بایدکرد. کودک هشت ساله‌جواب میدهدامروزپسین کشتی‌میآید. ازاتفاق دوساعت بعدخبرمیرسدکه‌کشتی‌دررا‌ه‌هست مسافران خودراحاضرسازند. کشتی‌ساعت چهار بعدازظهرواردمیگرددومسافران باخوشحالی تمام‌سوارو‌بطرف‌مسافرت میپردازند. پس از ورودبه‌بمبئی مراسم‌سدره‌پوشی فرزانه‌جمشیددرسن نه‌سالگی برگزارمیگردد. دردوران تحصیل دردبیرستان بهرامجی جی‌جی‌باهای بازیک شبانروزبحال غش نقش برزمین‌باشد مساعی دکترهای حاذق درمعالجه‌اوبجائی نمیرسدچون پزشکان ازکوشش خویش دست می کشند فرزانه‌جمشیدپس از ۲۴ ساعت بهوش آمده‌بتحصیل مشغول میگردد.

درخبراست زندگانی اولیا بسختی وزحمت میگذرد. همین حال نیزبفرزانه‌جمشید رویداده‌است به‌یزدان رجوع‌میکندبفضل وعنایت خداوندی‌نایلوماموریت درمان آسیب دیدگان ازعالم‌علوی باوسپرده‌میشود. اینک بسیاری ازبیماران بخصوص آسیب دیدگان راباجام آب درمان نموده‌ومینماید.

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علی‌آباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفرآباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسین‌آباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصرآباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریف‌آباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹ نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۳۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷ نفر

فرزانه جمشید

فرزانه جمشیدپوربهرام پورمهربان پوررستم زین آبادی اززرتشتیان ایران مقیم بمبئی است. زین آباد روستای کوچکی است درحوالی

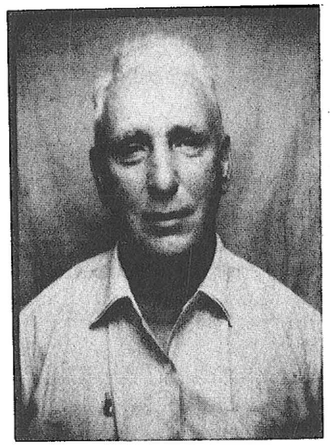

یزد، با قناتی محقروکشاورزان تنگدست که غالب آنها به اطراف پراکنده شده‌اند. اما تقدس درمهرآنجا ازدرمهرهای دیگرایران برتروشماره آتش مقدسی که درآن مکان پاک پاسداری میشودا ینک چهارمیباشد. اما سابق هنگام آتشبانی روانشاد شهمردان خسروهفت آتش مقدس درآن جای کوچک فرخنده بهجت افزای دل مشتاقان ودیندا ران بود. ازقرار خبردرست دردست سه آتش مقدس آن بی چوب وهیمه همیشه روشن بود. پس ازدرگذشت شهمردان سه آتش نامبرده ناگهان بنقطه نا معلوم دیگرپروازکرده‌اند.

ازمطلب دورافتادیم. روانشادبهرام پدرفرزانه جمشیدباتفاق بانوی خویش شیرین اسفندیاررستم ازروستای زین آباد به بمبئی رهسپاروحل اقامت می‌افکند. شیرین درماه آبان ۱۲۹۱ خورشیدی فرزندی بجهان آوردوبنام جمشیدنامور ساخت. آثارولایت دردوران کودکی برناصیه نوزادنمایان بود. چون بچهارماهگی

رسیدوالدینش بازبایران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله ازرودی بین راه بندرعباس ویزد، ناگهان آب رودزیادشده باموج خویش کودک شیرخواره را از روی دامن مادرکه سواره میگذشت بلندکرده میبرد. چون حدودسیصدقدمی دورمیگردد، تیر اندازشهریارمبارکه‌ای که دنبال لترروان بوداز صدای جدفرزانه جمشیدخودرابوسط رود اندا خته کودک راازآب بلندمیکند. بگفته آن روانشادکه خودبازیگرصحنه بوده حتی لباس کودک نیزترنشده وچنان بودکه گویابرزمین خوابیده بوده.

فرزانه جمشیددردانه ازجمندجدخویش مهربان بودکه مردی پارساوعابدوباخواندن اوستاخصوص ورهرام یشت بدرمان بیماران متوسل بخودمیپرداخت. بهرام پدرجمشید مردی سختگیربودباندک شیطنت که ازکودک خویش میدیدبراوسخت میگرفت وخودنیزبه سختی گرفتارمیگشت. باندرزپدرمهربان خویش مهربان دراین باره زمحبت نسبت بکودک گوش فرانمیدادوزندگانی رابسختی بپایان برد.

ازشگفتیهاآنکه فرزانه جمشیددرپنج شش سالگی درکشتزارهنگامیکه جدوپدربکند وکوب زمین میپردازندهنگام بازی ماری قوی هیکل رامی‌بیند. بیباکانه گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسداین رابکش اوهم باآجری پهلوی دست سرمارا کوبیده قطع میکندوبدنش راتکه تکه کرده ببازی وهایهوی مشغول میگردد. نظرجدش باوونکه‌های مارمیافتد. شگفتانه‌ازاومیپرسدچطورماررا کشتی که‌وی روبمنزل فرارمیکند.

بعدازجنگ جهانگیراول چون فرزانه جمشیدبسن هشت سالگی میرسدجدووالدینش بازبه بمبئی رهسپارمیگردند. درآن دوران هیچ کشتی به بندرعباس واردنمیگشت. مسافران بیشماری ازاطراف یزدبه بندرعباس جمع شده بودند. پس ازمدتی سرگردانی اولیای امورخبرمیدهندکشتی به بندرعباس نخواهدآمد. درهمان اوان جمشید یک شبانروزونیم بحال غش بیحال افتاده بود. جددلسوزش که‌باخواندن ورهرام یشت بیماران رادرمان مینمودهرچه کوشیدنتوانست دردانه خویش رابحال آورد. بالاخره به یزدان روی آورده تسلیم شد. کودک پس ازیک شبانروزونیم خودبخودهشیارگشت. درطی این زمان درعالم ایزدان واولیا بگردش بود. جدش ازاومیپرسدعزیزم خبررسیده کشتی نخواهدآمدچه بایدکرد. کودک هشت ساله جواب میدهدامروزپسین کشتی میآید. اتفاقا دوساعت بعدخبرمیرسدکه کشتی دررا ه هست مسافران خودراحاضرسازند. کشتی ساعت چهار بعدازظهروارد میگرددومسافران باخوشحالی تمام سواروبطی مسافرت میپردازند. پس از ورودبه بمبئی مراسم سدره‌پوشی فرزانه جمشیددرسن نه سالگی برگزارمیگردد. دردوران تحصیل دردبیرستان بهرامجی جی‌جی‌باهای بازیک شبانروزبحال غش نقش برزمین باشد مساعی دکترهای حاذق درمعالجه اوبجائی نمیرسدچون پزشکان ازکوشش خویش دست می کشند فرزانه جمشیدپس از ۲۴ ساعت بهوش آمده بتحصیل مشغول میگردد.

درخبراست زندگانی اولیا بسختی وزحمت میگذرد. همین حال نیزبفرزانه جمشید روی‌داده است به یزدان رجوع میکندبفضل وعنایت خداوندی‌نایلومامورپت درمان آسیب دیدگان ازعالم علوی باوسپرده میشود. اینک بسیاری ازبیماران بخصوص آسیب دیدگان راباجام آب درمان نموده ومینماید.

<u>روانشاد میرزا سهراب مهربان سفرنگ</u> : نزدیک به ۶۰سال از سال ۱۲۹۵خورشیدی زندگی خودرا درخدمت بزرتشتیان وکارهای جماعتی مانندفرهنگی،آموزشی،انجمنی و دفترپیوندزناشوئی‌بسربردوهنگام سالخوردگی با بدنی‌فرسوده وتندرستی ازدست داده بسال ۱۳۵۲خ رسما" خودرا بازنشسته کردودرزامیاد روزواردیبهشتماه ۱۳۴۵یزدگردی‌بسن ۸۳سالگی بگروثمان برین وخانه‌فروغمندمزدا شتافت .

میرزا سهراب سفرنگ ازفروردین ۱۲۹۵خ بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران درعنفوان جوانی بسن ۲۳سالگی بتدریس دردبیرستان زرتشتیان مشغول وپس ازدوسال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید. درآغازسال ۱۲۹۸خ مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته وروانه‌یزدگردید. پس ازچهارسال ونیم‌خدمت فرهنگی واجتماعی وعضویت انجمن زرتشتیان یزدوبازه‌بتهران مراجعت ومدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران را پس ازمترجم‌همایون پذیرفتند. نامه‌نگارنیزهنگام اقامت دریزدبشاگردی آن روانشاددسرافرازبوده‌است . روانشادسفرنگ مدت ۱۱سال تا ۱۳۱۶خ مدیریت دبستان جمشیدجم‌ودبیرستان فیروزبهرام رابعهده‌داشتند .

دراین زمان احساس میشدکه‌دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان که‌آنهم‌گسترش داشت به مردی کاربروکارآزموده‌نیازداردوایشان که‌چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاهای زرتشتیان رابرعهده‌داشته‌وازنقطه‌نظرهموندی انجمن نیزبوضعیت امورآشنائی داشته درسال ۱۳۱۶خ بریاست دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد. آقای سفرنگ این سمت راتاسال ۱۳۴۵خ برعهده‌داشتندونیزازتیرماه ۱۳۱۳۰خ ضمنا"بسمت سردبیررسمی دفترپیوندزناشوئی زرتشتیان تهران انتخاب وتابهار۱۳۵۲آن دفتررااداره‌میکرد .

میرزا سهراب سفرنگ ازسوی وزارت فرهنگ باخُدمدال درجه‌اول علمی،نشان درجه دوم‌علمی ونشان درجه‌سوم‌سپاس نیزنائل وسرافرازگردیده‌ومدت ۴۴سال متوالی ازطرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده‌شده‌بود .

<u>بانوخانم‌قبادی فرزندفریدون</u> :ازآموزگاران زرتشتی‌است . طی مدت ۲۵سال در دبستان گیوبسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت های آموزگارونا ظم‌ومدیردرخدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس‌چندسالی دردبیرستان انوشیروان دادگرآنهم‌بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت راداشته‌است . درسال ۱۳۴۷خ ازآنجا استعفا کرده‌ودبستان وکودکستانی ازخویش تاسیس ودرآنجا بفعالیت فرهنگی اداموپس ازهفتسال کاروکوشش بانگیزه‌رسیدگی بزندگانی خانوادگی خویش ودوری دبستان ازمنزل بااطلاع وزارت آموزش وپرورش آنرا می‌بنددوخودرا بازنشسته مینمایدامااز فعالیت درامور اجتماعی بازنمیماند .

<u>میرزا برزوی آمیغی</u> : پورمرزبان ازمردم‌کرمانزمین بسال ۱۲۶۵خ‌متولدودرآن سامان دردبستانی که‌بمدیریت روانشادارباب کیخسروشاهرخ وسپس دستورکیخسرو هورمزدی اداره‌میشد تحصیل کرده‌وپس ازپایان دوره‌تحصیلی دبستان برسم‌متداول روزنزدبازرگانان بکارمشغول ،ودر۱۲۸۵خ بهمراه‌خانواده‌به‌بمبئی رهسپارودرآن دیاربا وجوداشتغال بکاربتحصیل انگلیسی پرداخته‌وباآغازجنگ جهانی دوم‌بانگیزه ناخوشی بکرمان مراجعت ودرپلیس جنوب بادرجه‌ستوانی بکارمشغول وبنایب برزو مشهورمیگردد. درضمن اشتغال درارتش پلیس جنوب ، درمدرسه‌زرتشتیان نیزبتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشادمیرزا برزودارای تقدیرنامه‌ازفرماندهٔ‌پلیس جنوب میباشد. پس ازبرچیده‌شدن پلیس جنوب ،باوجوداحتیاجی که‌ارتش نوین بافسران تحصیل کرده‌داشت ، میرزا برزوتعلیم‌وتربیت جوانان وتدریس زبان انگلیسی را در مدرسه‌زرتشتیان برگزیدونظامت مدرسه‌را نیزعهده‌دارشد. روسای مدرسه‌زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودنداز ارباب کیخسروشاهرخ،دستورکیخسروهورمزدی، دستورخدایار دستورنامدارکه‌پس ازمدتی به‌یزدمراجعت مینماید،سپس میرزاابوالحسن خان ارجمند وآقای خدائی وبعدمیرزا برزوباوجودیکه‌شغل نظامت را عهده‌داربود ، بمدیریت مدرسه زرتشتیان برگزیده‌شدواغلب نیزعضویت انجمن زرتشتیان کرمان رابرعهده‌داشت .از خصوصیات این مردارجمنداینکه‌درمقابل پیشنهاددیگران دایربراستخدام‌باحقوق‌بیشتر بخدمات فرهنگی وباحقوق کمتراکتفا نمود. باوجودیکه‌پیمانکارها حاضرشدنداورابا حقوق ۱۵۰۰۰ریال استخدام‌نمایندوی همان حقوق ۲۰۰۰وبعد۴۰۰۰ ریال وخدمت فرهنگی راترجیح داد. انضباط مدرسه‌وپایه‌تحصیلات همیشه‌بالابودوهیچ فرقی‌بین متنفذین و سایرین وتوانگران وبینوایان نمیگذاشت . شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغانهٔ فرهنگی‌او ،خیابان وصل بمدرسه‌رابنام‌اوبخیابان برزوآمیغی نامگذاری کرد .میرزا برزوبسال ۱۳۴۸خورشیدی بسرای‌جاویدان وگروثمان برین شتافت .

<u>کشورخانم‌مزدیسنا فرزندکیخسرو</u> : زرتشتی کرمانزمین است . درکودکی درمدرسهٔ جمشیدی بنیادی فتهاربا ب جمشیدنامی وبسرپرستی وآموزگاری بانویش مروّاریدخانم اداره‌میشده‌تحصیل کرده‌تحصیلات فارغ‌التحصیلی آن مدرسه‌معادل کلاس چهارم‌ابتدائی امروزی بوده‌وبانگیزه‌شاگردممتازمدرسه‌باخذمدال نقره‌نایل میشود. درسال ۱۳۰۵خ دردبستان دخترانه‌شهریاری برای معلمی برگزیده‌میشود. درضمن تدریس درامتحانات ششم‌ابتدائی ومتوسطه‌شرکت ودرسال ۱۳۱۵باخذدیپلم‌ریاضی توفیق میابد. درسال ۱۳۳۴بازدرضمن اشتغال بمدیریت دبیرستان دخترانه‌کیخسروشاهرخ ودنبال کردن تحصیلات بدریافت دیپلم‌دانشسرای مقدماتی نایل میگردد. دردبستان شهریاری که بهمت شادروان ارباب شهریارراوری وبسرمایه‌شهریاررتفتی ساکن برمه‌ساخته‌شده‌مدت ۹سال مجانا"بخدمت آموزش وپرورش پرداخته‌است . ازسال ۱۳۱۵تاسال ۱۳۳۳مدیریت

دبستان شهریاری را داشته ،سپس تا سال ۱۳۴۹بمدت ۱۶سال مسئول اداره‌کردن‌دبیرستان دخترانه‌کیخسروشاهرخ درکرمان بوده‌ودرآنجا دوره‌خدمت فرهنگی خودرا بپایان رسانده ودرمهرماه ۱۳۴۹خ ببازنشستگی نایل میشود. درمدت خدمت همیشه موردتقدیروتشویق روسای وقت وحتی استاندارقرارگرفته‌وصاحب بیست تقدیرنامه‌میباشدکه ۱۱نامه‌ازفرهنگ استان وپنجنامه‌ازطرف اداره‌تربیت بدنی وبقیه‌ازسوی استاندارورؤسای شهربانی و پیشکاردارائی صادرشده‌است .

موبدرستم‌شهزادی : متولد۱۲۹۱خ‌فرزندموبددینیارموبدبهرام‌هماوندازموبدان برجسته‌یزدمیباشد. پس ازاتمام‌تحصیلات عالی خوددرکالج آمریکائی تهران باتفاق موبدآذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دردانشگاه‌مذهبی‌کاماآتورنان اینستی‌تیوت بمبئی که‌ویژه‌تعلیم‌وتربیت موبدزادگان دررشته‌اموردینی زرتشتی‌وزبان پهلوی واوستا میباشدبتحصیل پرداخت . پس ازپایان دوره‌تحصیلات دانشگاه‌ونیل بمقام روحانی ناورومرتب باکنیه‌هیربدی بایران ویزدبرگشت . دردبیرستان پسرانه‌ودخترانه مارکاربتدریس دروس دینی‌وانگلیسی ودبیرستان ایرانشهربتدریس انگلیسی پرداخت درسال ۱۳۲۶خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت ودردبیرستان های انوشیروان دادگروفیروزبهرام‌بتدریس زبان انگلیسی ودروس دینی پرداخت ودرضمن عهده‌دارسخنرانیهای دینی درجشنها ومراسم‌مذهبی گردید. متن سخنرانیها ومقالات بسیاروددرزمینه‌دینی درمهنامه‌های هوخت ،پندار ،سازمان‌فروهروانجمن زرتشتیان و غیره‌بچاپ رسیده‌است . موبدرستم‌شهزادی نگارنده‌پنج دوره‌تعلیمات دینی ودوجلد دین دانش‌جهت دانش‌آموزان وجوانان زرتشتی‌است . تالیفات دیگراوترجمه‌زناشوئی درایران باستان تالیف جمشیدکاتراک وترجمه‌آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنا میباشد. درسال ۱۳۵۳خ انجمن زرتشتیان تهران موبدرستم‌شهزادی رابسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزیدکه‌اینک نیزبادامه‌آن کارمشغول است . ضمناً‌بعنوان‌نماینده زرتشتیان درنخستین مجلس خبرگان انتخاب وباکمک دیگرنمایندگان بتدوین وتصویب قانون اساسی جمهوری اسلام‌پرداخت . اینک بسمت سردفتری موقتاً‌عهده‌دارامورد‌بیر خانه‌انجمن زرتشتیان تهران درگردش ۳۲میباشد.

روانشاداستادرستم‌خدابخشی :فرزندخدادادخدابخش باشنده‌محله‌راحت آبادتفت وآموزگاردبستان آنجابنام‌دبستان پسرانه‌رستمی، ازسال ۱۲۷۸خ هنگام‌تاسیس‌دبستان نامبرده‌تاسال ۱۳۱۶خ‌هنگام‌درگذشت درتعلیم‌وتربیت نونهالان وجوانان زرتشتی محله‌های تفت که‌اینک صاحب نام‌وجاه‌میباشندوباحقوق بسیارناچیزآن زمان فعالیت ابرازمیداشته‌است .

آقای اردشیرفرهمندفرزندمهراب : باوجودبینوائی وعدم‌استطاعت پدرواشتغال بکاربرای تحصیل معاش باانگیزه‌شوق آموختن تاکلاس هشتم‌درمدرسه‌زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپرداخت. درضمن ازسال ۱۳۱۵خ‌درکلاس سوم‌وچهارم‌زرتشتیان بتدریس میپردازدوتحصیلات خودرا نیزدنبال ودرسال ۱۳۲۰با خذدیپلم‌موفق وتاسال ۱۳۲۸ازطرف دولت بآموزگاری درمدرسه‌زرتشتیان منصوب میگردد. درآنسال بتهران منتقل و تحصیلات خویش رادنبال ودرسال ۱۳۳۱باخذلیسانس توفیق میپابد. باوجودیکه‌درسال ۱۳۵۵خ‌ازوزارت آموزش وپرورش بازنشسته میگرددبازهم‌درمدارس ملی بتدریس میپردا . آقای فرهمندباانگیزه‌باوریهای خویش پنجسال ازوقت گرانبهای خودرادرخدمت زندان بآخرمیرساند.

بانوخانم‌بهزادیان : فرزندکیخسرومتولدومتعلم‌شهرتهران ازسن ۱۱سالگی برای تاریخچه‌دردست متجاوزاز۴۲سال بتدریس وخدمت بفرهنگ مشغول گردیده‌وبهترین سالها زندگی خودرا ،باپشتکاروعلاقه‌بدون انتظارپاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر‌و، دوشیزه‌کشورنموده‌است . بگفته‌سالنامه‌آموزشگاه‌زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که‌قسمت اعظم‌معروفیت دبیرستان انوشیروان دادگرمرهون زحمات این مربی بی نظیروبانوی عالیقدربوده. نظامت دبیرستان نیزمدتهای مدیدبااوبوده. علاوه‌بر دقت درطرزرفتاردانش‌آموزان درمحیط مدرسه‌درخارج نیزمراقب رفتارآنان بوده‌است. بانوخانم‌چهارنشان اخلاقی ازانجمن محترم‌زرتشتیان تهران ویک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ ومقدارزیادی تقدیرنامه‌ازطرف انجمن زرتشتیان،وزارت فرهنگ ووزارت کشورداشته‌وازطرف رضاشاه‌بزرگ نیزموردتشویق قرارگرفته‌اند.

بانوخانم‌یک ناظم‌بی‌نظیرویک سرپرست دلسوزدبیرستان انوشیروان دادگربوده است .

میرزا فریدون کیامنش : فرزندنوشیروان بهمردشریف آبادی وباشنده‌تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ وتعلیم‌وتربیت نونهالان وجوانان کشور صرف نموده‌است . ازسال ۱۳۰۵خ مدیردبستان دینیاری دریزدبوده‌وچهارسال بعدبمدیریت وآموزگاری دبستان خسروی درهمان شهربرگزیده‌شد. سپس بتهران مراجعت وتاسال ۱۳۵۳خ ازسوی انجمن زرتشتیان درآموزشگاه‌های انجمن سمت بازرسی مدارس راداشته است . میرزا فریدون ازسوی وزارت فرهنگ وقت باخذنشان درجه‌دوم‌علمی وتشویق‌نامه های بسیاری ازسوی انجمن زرتشتیان وهم‌وزارت آموزش وپرورش نایل گردیده‌است .

کیخسروو‌صالی : فرزندسروش اسفندیاریادگارمعروف به‌یادی ازسال ۱۳۲۱خ پیشه‌آموزگاری راآغازوطی مدت ۱۷سال دردبستان جمشیدجم‌ودبیرستان فیروزبهرام ودبیرستان انوشیروان دادگربتعلیم وتربیت نونهالان وجوانان ودردبستان رهنما بسمت مدیریت درخدمت فرهنگ کشوراشتغال داشته‌است . درضمن بازرس وسپس معاون اداره‌فرهنگ ناحیه‌۲تهران بوده‌ودرسال ۱۳۵۱خ ببازنشستگی نایل میشودلیکن پس ازبازنشستگی ۱۴سال درفرهنگ شمیران بسمت معاون انستیتوبخدمت فرهنگ کشورمشغو

بوده است.

کیامرز افشاری علی‌آبادی: فرزند بهرام از سال ۱۳۳۴خ درخدمت فرهنگ کشور در آموزشگاه‌های مختلف میهن طی مدت ۲۲ سال بهترین دوران زندگی خود را صرف تعلیم و تربیت جوانان صرف نموده و مدتی نیز در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده است و اینک هموند انجمن زرتشتیان تهران میباشد.

آقای رستم یارش: فرزند بهرام خسرو بهرام بهلول خرمشاهی متولد ۱۲۹۷خ در یزد آموزگار فعال و پرشوری است که تدریس کلاسهای درسی و دینی دبستانی و اوستا و دینی دبیرستانی از مهرماه ۱۳۱۶ طی مدت ۴۳ سال برعهده داشته است. در دبستانهای روستاهای یزد چون قاسم‌آباد و مبارکه مشغول تدریس گردیده و درسال ۱۳۲۲ بدبستان خسروی یزد بسرپرستی ارباب سهراب کیانیان منتقل و بواسطه

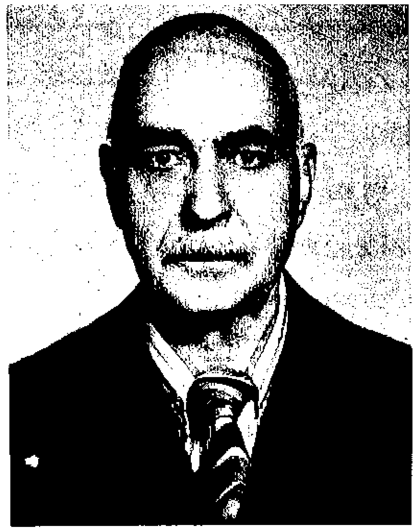

فعالیت و دلسوزی در کار تدریس مورد نظر و مراحم ارباب سهراب واقع میگردد. درسال ۱۳۲۷ با انگیزه درگذشت مادر مهربان و تنهائی بتهران عزیمت و در دبستان جمشید جم بتدریس مشغول و سپس باشاره مدیر دبستان تدریس اوستا و دروس دینی کلاسها باو واگذار میشود. نظر بحسن خدمتی که در تدریس دروس دینی در دبستان جمشید جم از خود ابراز میدارد، تدریس اوستا و دروس دینی دبیرستان فیروز بهرام نیز هفته‌ای چند ساعت باو محول میشود پس از ۲۳ سال خدمت در آموزشگاه‌های زرتشتیان به سال ۱۳۵۰خ دوره بازنشستگی خود را آغاز مینماید. ولی بواسطه فقدان آموزگار دینی باز تدریس دروس دینی دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام و انوشیروان دادگر بعهده او واگذار میشود. درضمن از بدو تاسیس سازمان فروهر جوانان زرتشتی با وجود کهنسالی عهده‌دار تدریس اوستا و دروس دینی آنجاست. ضمناً مدت ۱۲ سال در کلاس دینی دیگر در نارمک بتدریس دروس دینی مشغول و سپس ادامه تدریس آنرا بجوانان متعلم آنجا واگذار مینماید.

بانو دولت کیزادی شریف‌آبادی: فرزند دینیار از سال ۱۳۴۳خ در دبستان چنگیزه پور در تهران بسمت آموزگاری بخدمت فرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان مشغول گردید پس از چهار سال بسمت مدیریت و اینک در ناحیه ۱۵ آموزش و پرورش مدرسه راهنمائی معاون مدرسه میباشد.

روانشاد استاد اردشیر دبستانی: فرزند خداداد خسرو شریف‌آبادی از سال ۱۳۰۹خ هنگام تاسیس دبستان جمشیدی در روستای شریف‌آباد به هزینه یکی از نیکوکاران محل

آقای جمشید خدارحم، تا سال ۱۳۲۶خ هنگام بازنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف‌آباد دانش ابتدائی خود را از او فرا گرفته‌اند. روانشاد استاد اردشیر یکی از بیست نفر کودکان زرتشتی است که روانشاد مانکجی لیمجی هاتریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی از یزد بتهران برده و در دبستان موسسه خویش در تعلیم و تربیت آنها کوشش نموده است.

روانشاد بهرام منوچهری: فرزند خداداد از سال ۱۲۹۱خ هنگام تاسیس دبستان در روستای مزرعه کلانتر با همت و سرمایه روانشاد اردشیر خسرو بهمردی، که اینک دبستان جمشیدی و اردشیری نامیده میشود تا سال ۱۳۱۸خ در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت دینی و رسمی نونهالان و جوانان فعالیت داشته است.

درسال ۱۳۱۷خ بنا به کمبودی که برای تعلیم دوشیزگان احساس میگردد، روانشاد جمشید استاد بهرام شهریار بنا به پیشنهاد آقای اردشیر جهانبخش نمیری آن را از نو ساختمان و بخش دختران را بر آن اضافه مینماید و بدبستان شش کلاسه تغییر میابد.

آقای اردشیر نمیری: فرزند جهانبخش باشنده مزرعه کلانتر از سال ۱۳۱۸خ تا سال ۱۳۲۶ بمدیریت و آموزگاری دبستان جمشیدی و اردشیری مزرعه کلانتر که اینک دبستان مختلط نامیده میشود اشتغال داشت. سپس بتهران مهاجرت و در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول میباشد. دبستان نامبرده اکنون نیز بوسیله اداره آموزش و پرورش اداره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی: فرزند جمشید لیسانسیه مهندسی برق، از سال ۳۴-۱۳۳۱خ هنرآموز هنرستان تهران بوده، اما قبل از آن در دو سال ۲۴-۱۳۲۳ در دبیرستان فیروز بهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه مینموده است از سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در هنرسرای عالی و پلی‌تکنیک تهران و دانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ کارشناس و معلم دانشکده علم و صنعت ایران بوده است و چند دوره هم در انجمن زرتشتیان تهران بسمت هموندی درخدمت اجتماع کوشش میکرده.

مهرانگیز شید: فرزند بهرام خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۱۸خ آغاز نموده و تا سال ۱۳۳۳ در چند دبستانهای تهران بتعلیم و تربیت نونهالان پرداخته و پنج سال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیان بمبئی سمت آموزگاری داشته و تقدیر و تحسین اولیای دانش‌آموزان را کسب نموده هنگام مراجعت به ایران از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ در دبستان دولتی تهران بانجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهربانو شید: فرزند بهرام از آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵خ در دبستانهای گوناگون تهران بتعلیم و تربیت نونهالان مشغول بوده است و سه سال را در دبستان گیو آموزگار خیاطی بوده.

بوده‌ا ست .

کیا مرزا فشا ری‌علی‌آ بـا دی :فرزندبهرا م‌ا زسا ل ۱۳۳۴خ درخدمت فرهنگ کشوردر آ موزشگا ها ی مختلف میهن طی مدت ۲۲سا ل بهترین دورا ن زندگی خودرا صرف تعلیم‌و تربیت جوا نا ن صرف نموده‌ومدتی نیزدردبیرخا نه‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن بخدمت ا جتما ع مشغول بوده‌ا ست وا ینک هموندا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن میبا شد .

آ قـا ی رستم‌یا رش :فرزندبهرا م‌خسروبهرا م‌بهلول خرمشا هی متولد۱۲۹۷خ دریزد آ موزگا رفعا ل وپرشوری ا ست که‌تدریس کلاسها ی درسی ودینی دبستا نی ا وستا ودینی دبیرستا نی ا زمهرما ه۱۳۱۶طی مدت ۴۳سا ل برعهده‌دا شته‌ا ست . دردبستا نها ی روستا ها یزدچون قا سم‌آ با دومبا رکه‌مشغول تدریس گردیده‌ودرسا ل ۱۳۲۲بدبستا ن خسروی یزد بسرپرستی ا ربا ب سهرا ب کیا نیا ن‌منتقل وبوا سطه

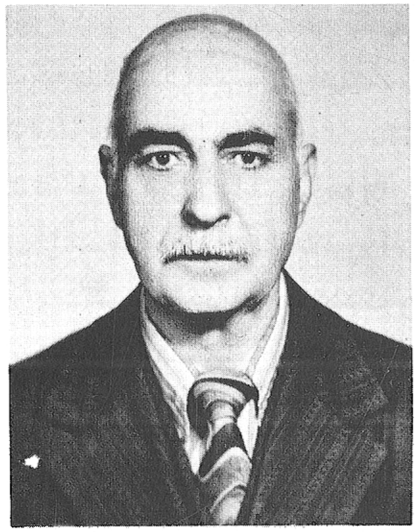

فعا لیت ودلسوزی درکا رتدریس موردنظرومرا حم ا ربا ب سهرا ب وا قع میگردد. درسا ل ۱۳۲۷با نگیز درگذشت ما درمهربا ن وتنها ئی بتهرا ن عزیمت ودردبستا ن جمشیدجم‌بتدریس مشغول وسپس با شا ره مدیردبستا ن تدریس ا وستا ودروس دینی‌کلاسها با ووا گذا رمیشود. نظربحسن خدمتی که‌درتدریس دروس دینی دردبستا ن جمشیدجم‌ا زخـودا بـرا ز میدا رد ، تدریس ا وستا ودروس دینی دبیرستا ن فیروزبهرا م‌نیزهفته‌ا ی چندسا عت با ومحول‌میشود پس ا ز۲۳سا ل خدمت درآ موزشگا ها ی زرتشتیا ن به سا ل ۱۳۵۰خ دوره‌با زنشستگی خودرا آ غا زمینما ید. ولی بوا سطه‌فقدا ن آ موزگا ردینی با زتدریس دروس دینی دبستا ن جمشیدجم‌ودبیرستا ن فیروزبهرا م‌وا نوشیروا ن دا دگر بعهده‌ا ووا گذا رمیشود . درضمن ا زبدوتا سیس سا زما ن فروهرجوا نا ن زرتشتی با وجود کهنسا لی عهده‌دا رتدریس ا وستا ودروس دینی آ نجا ست . ضمنا"مدت ۱۲سا ل درکلاس دینی دیگردرنا رمک بتدریس دروس دینی مشغول وسپس ا دا مه‌تدریس آ نرا بجوا ن متعلم‌آ نجا وا گذا رمینما ید .

با نودولت کیزا دی شریف آ با دی :فرزنددینیا را زسا ل ۱۳۴۳خ دردبستا ن چنگیز پوردرتهرا ن بسمت آ موزگا ری بخدمت فرهنگ کشوروتعلیم‌وتربیت جوا نا ن مشغول‌گردید پس ا زچها رسا ل بسمت مدیریت وا ینک درنا حیه ۱۵ آ موزش وپرورش مدرسه‌را هنمـا ئی معا ون مدرسه‌میبا شد .

روا نشا دا ستا دا ردشیردبستا نی :فرزندخدا دا دخسروشریف آ با دی ا زسا ل ۱۳۰۹خ هنگا م‌تا سیس دبستا ن جمشیدی درروستا ی شریف آ با دبهزینه‌یکی‌ا زنیکوکا را ن محل

آ قا ی جمشیدخدا رحم ،تا سا ل ۱۳۲۶خ هنگا م‌با زنشستگی آ موزگا ردبستا ن نا مبرده‌بوده. ا غلب جوا نا ن زرتشتی شریف‌آ با ددا نش ا بتدا ئی خودرا ا زا وفرا گرفته‌ا ند. روا نشا د ا ستا دا ردشیریکی‌ا زبیست نفرکودکا ن زرتشتی‌ا ست که‌روا نشا دما نکجی‌لیمجی‌ها تریا به هزینه‌ا نجمن ا کا برصا حبا ن بمبئی ا زیزدبتهرا ن برده‌ودردبستا ن موسسه‌خویش درتعلیم وتربیت آ نها کوشش نموده‌ا ست .

روا نشا دبهرا م‌منوچهری : فرزندخدا دا دا زسا ل ۱۲۹۱خ هنگا م‌تا سیس دبستا ن در روستا ی مزرعه‌کلانتربا همت وسرما یه‌ٔ روا نشا دا ردشیرخسروبهمردی،که‌ا ینک دبستا ن جمشیدی وا ردشیری نا میده‌میشودتا سا ل ۱۳۱۸خ دردبستا ن نا مبرده‌بتعلیم‌وتربیت دینی ورسمی نونهالان وجوا نا ن فعا لیت دا شته‌ا ست .

درسا ل ۱۳۱۷خ بنا به‌کمبودی که‌برا ی تعلیم‌دوشیزگا ن ا حسا س میگردد ،روا نشا د جمشیدا ستا دبهرا م‌شهریا ربنا به‌پیشنها دآ قا ی ا ردشیرجها نبخش نمیری آ ن را ا زنوسا ختما ن وبخش دخترا ن را برآ ن ا ضا فه‌مینما یدوبدبستا ن شش کلاسه‌تغییرمیا بد .

آ قا ی ا ردشیری نمیری : فرزندجها نبخش با شنده‌مزرعه‌کلانترا زسا ل ۱۳۱۸ختا سا ل ۱۳۲۶بمدیریت وآ موزگا ری دبستا ن جمشیدی وا ردشیری مزرعه‌کلانترکه‌ا ینک دبستا ن مختلط نا میده‌میشودا شتغا ل‌دا شت .سپس بتهرا ن‌مها جرت ودردبیرخا نه‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن بخدمت ا جتما ع مشغول میبا شد. دبستا ن نا مبرده‌ا کنون نیزبـوسیلـه ا دا ره آ موزش وپرورش ا دا ره‌میشود .

مهندس بهمن جمشیدی : فرزندجمشیدلیسا نسیه‌مهندسی‌برق،ا زسا ل ۳۴-۱۳۳۱خ‌هنر آ موزهنرستا ن تهرا ن بوده ،ا ما قبلا زآ ن دردوسا ل ۲۴-۱۳۲۳دردبیرستا ن فیروزبهـرا م بصورت حق ا لتدریس ا نجا م‌وظیفه مینموده‌ا ست ا زسا لها ی ۱۳۳۴تا ۱۳۴۵درهنرسرا ی عا لی وپلی‌تکنیک تهرا ن ودا نشسرا ی عا لی‌صنعتی‌بآ موزگا ری‌مشغول،لیکن‌ا زسا ل۱۳۴۵تا ۱۳۵۷کا رشنا س ومعلم‌دا نشکده علم‌وصنعت ا یرا ن بوده‌ا ست وچنددوره هم‌درا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن بسمت هموندی درخدمت ا جتما ع‌کوشش میکرده .

مهرا نگیزشید: فرزندبهرا م‌خدما ت فرهنگی خودرا ا زسا ل ۱۳۱۸خ‌آ غا زنموده‌وتا سا ل ۱۳۳۳درچنددبستا نها ی تهرا ن بتعلیم‌وتربیت نونها لان پردا خته‌وپنجسا ل را تا ۱۳۳۸ در مدرسه‌ا یرا نیا ن بمبئی سمت آ موزگا ری دا شته‌وتقدیروتحسین ا ولیا ی دا نش‌آ موزا نرا کسب نموده‌هنگا م‌مرا جعت به‌ا یرا ن ا زسا ل ۱۳۳۸تا ۱۳۵۵دردبستا ن دولتی تهرا ن با نجا م وظیفه‌آ موزگا ری مشغول بوده‌ا ست .

گوهربا نوشید: فرزندبهرا م‌ا زآ غا زسا ل تحصیلی ۱۳۲۰تا ۱۳۵۵خ‌دردبستا نها یگونا گون تهرا ن بتعلیم‌وتربیت نونها لان مشغول بوده‌ا ست وسه‌سا ل را دردبستا ن گیوآ موزگا رخیا بوده .

مهین با نوشید :فرزندبهرا م ا زسا ل تحصیلی ۱۳۲۸تا پا یا ن آ ن در۱۳۴۹خ درکا ر مربی‌وحسا بدا ری ونظا مت مدا رس تهرا ن مشغول بوده و۱۸سا ل مدیریت ،نظا مت و حسا بدا ری کودکستا ن رستم‌آ با دیا ن را بوجه‌ا حسن ا دا ره‌نموده‌ا ست .

دغدویه‌کا جیا ن : فرزندخدا دا د ا زسا ل ۱۳۲۹خ‌تا پا یا ن سا ل ۱۳۵۹دردبیرستا ن ا نوشیروا ن دا دگربکا رمندی دفتری سرا فرا زبوده‌ا ست .

ا ستا دکیخسروخسرویا نی :فرزنددینیا رکشا ورزروستا ی رحمت‌آ با دیزدبوده . ۴۲ سا ل جوا نی خودرا درخدمت فرهنگ ودا نش روستا ی خوددررحمت‌آ با دصرف نموده . هنگا م مها جرت بتهرا ن ۱۸سا ل متوا لی دررستم‌با غ تهرا ن پا رس درتعلیم‌ا وستا بنونهالان آ نجا جهدی بلیغ‌دا شته‌ا ینک با وجودکهنسا لی درسن ۹۳طی ۱۵سا ل گذشته‌بوا سطه‌خا مخوا ری تندرستی ا زدست رفته‌خودرا با زیا فته‌درکما ل سلامتی درآ دریا ن رستم‌با غویا وری‌موبد فعا لیت مینما ید .

هرمزدیا رخورشیدیا ن : فرزندنا مدا را زسا ل ۴۳-۱۳۳۵خ‌دردبیرستا ن یزدوا زسا ل ۱۳۴۳تا ا مروزدردبیرستا نها ی تهرا ن بدبیری وتعلیم‌وتربیت جوا نا ن،جوا نی خود را صرف مینما ید .

ا سفندیا رما وندا دی :فرزندبما ن رشیدقا سم‌آ با دی متولد۱۲۹۸خ تحصیلات ا بتدا ئی خویش را دردبستا ن چها رکلاسه‌روستا ی خودودوره‌ا ول متوسطه‌را دردبیرستا ن ما رکا ریزد بپا یا ن رسا نیده‌ودوره‌دوم‌را درشیرا زدردبیرستا ن نظا م‌وچون موا جه‌با جنگ دوم‌جها نی بوده‌با نگیزه‌گسیختگی کشورا ونیزگسیخته‌گشته‌سا ل آ خررا بپا یا ن نمیرسا ند .پس ا ز دو سا ل سربا زی ،ا ردوی‌تعلیما تی ورزش را درسا ل ۱۳۲۴درمنظریه‌تهرا ن طی‌نموده‌بدبیری دبیرستا نها ی تهرا ن منصوب و۲۰سا ل دردبیرستا نها ی گونا گون تهرا ن سمت دبیری ورزش را دا شته‌درسا ل ۱۳۴۰رئیس تربیت بدنی نا حیه‌چها رتهرا ن وا ز۵۳-۱۳۴۸رئیس تربیت بدنی آ موزش وپرورش نا حیه ۱۶تهرا ن بوده‌ا ست . لیکن درخلال مدت خدمت بورزش کشور ا زتحصیلات عا لی خویش نیزغا فل نبوده‌ودررشته‌هنرپیشگی وکا رگردا نی درسا ل ۱۳۴۸ا ز وزا رت فرهنگ وهنرفا رغ‌ا لتحصیل میگرددودربسیا ری ا زفیلمها ی هنری‌وتجا ری ا دا ره تلویزیون شرکت مینما ید .ا زسا ل ۱۳۴۰بمدت سی‌سا ل دررشته‌شنا معلم‌وکلاسها ی نجا ت غریق وا مورفنی‌شنا را درا مجدیه‌تهرا ن ا دا ره‌میکرده‌وهشت سا ل هم‌دبیرفدرا سیون شنا ی کشور بوده‌ا ست . درطی مدت خدما ت خویش بکشوربا ا خلاص وصمیمیت وپشتکا رودرستی طبق آ موزش زرتشتی رفتا رنموده‌با دوستا ن وا ستا دا ن برجسته‌تما س نزدیک حا صل مینما ید .

مهین مهربا ن شا هویر : دبیرزبا ن ا زسا ل ۱۳۳۳تا ۱۳۴۲خ‌دردبیرستا ن ا نوشیروا ن دا دگردرتهرا ن درتعلیم‌وتربیت دوشیزگا ن فعا لیت دا شته‌ا ست .

بهرا م‌خسروی : فرزندبهمن(بهمرد)درسا ل ۱۳۱۸با خذدیپلم (علمی سا بق) نا ئل گردید .

ا زا ول آ ذرما ه ۱۳۱۷تا پا یا ن شهریور۱۳۲۵دردبیرستا نها ی پسرا نه‌ودخترا نه ما رکا ریزدتدریس وسپس نظا مت ودفتردا ری دبیرستا ن پسرا نه‌ما رکا ررا عهده‌دا ربود .

درشهریور۱۳۲۵برا ی ا دا مه‌تحصیل عا زم‌تهرا ن گردیدو درسا ل ۱۳۳۰با خذلیسا نس درعلوم‌ریا ضی وهمچنین علوم تربیتی نا ئل گردیدوبرا ی دبیری بکرما ن ا عزا م‌شدوپنج سا ل متوا لی دردبیرستا نها ی دولتی کرما ن ریا ضیا ت را تدریس میکرد . درسا ل ۱۳۳۵به‌تهرا ن منتقل ودردبیرستا نها ی دولتی مشغول تدریس میشود .درضمن دردبیرستا ن فیروز بهرا م‌نیزتدریس ریا ضیا ت را عهده‌دا رمیگردد ،درسا ل ۱۳۵۳ با فتخا ربا زنشستگی نا ئل وتا پا یا ن شهریور۱۳۵۹دردبیرستا ن فیروزبهرا م‌بتدریس ا دا مه‌وا زا ول مهرما ه ۱۳۵۹با نگیزه‌دولتی شدن همه‌مدا رس وی نیز با زنشسته‌میشود .

با نوسلطا ن ما وندا دی : فرزندرستم‌حقا نگی با شنده‌با با خندا ن ا زشهرستا ن تفت یزدومتولد۱۳۰۴خ تحصیلات ا بتدا ئی را دردبستا ن مروا ریدتفت ودوره‌ا ول متوسطه را دردبیرستا ن ما رکا ردریزدودوره‌دوم‌را درهنرستا ن با نوا ن تهرا ن بپا یا ن رسا نده و درسا ل ۱۳۲۸فا رغ‌ا لتحصیل میگردد .درحرفه‌ها ی خیا طی،گلدوزی وطرا حی موردعلاقه‌خویش کما ل مها رت را تحصیل ودرسا ل ۱۳۲۹با ستخدا م‌وزا رت آ موزش وپرورش درمیآ ید .طی‌مدت ۲۵سا ل بسمت آ موزگا ری ونظا مت دردبستا نها ی تهرا ن با کما ل صمیمیت ودرستی ا نجا م وظیفه‌نموده ،کتبا "موردتقدیروتشویق مدیرا ن مربوطه‌میگردد .

مهربا ن شا هویر : فرزندشا هویرا زدورا ن تحصیلی وآ موزگا ری یا دبیری ا وبی‌ا طلاع میبا شیم‌همینقدرمیدا نیم‌ا زسا ل ۱۳۰۲تا ۱۳۰۴خ مدیردبیرستا ن فیروزبهرا م‌بوده و در دوره‌ها ی ۱۴،۳، ۱۵نیزا فتخا ررهموندی ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن را دا را بوده‌ا ست

جمشیدبا ستا نی : فرزندبهرا م‌گشتا سب حسینی‌متولد ۱۳۰۲خ تحصیلات ا بتدا ئی و متوسطه‌را دریزدبپا یا ن رسا نیده‌سپس دوره‌ها ی تحصیلی دا نشکده‌علوم‌شیمی دا نشگا ه تهرا ن،دا نشکده‌ا فسری مخا برا ت دردرجه‌ستوا ن دوم‌ومدیریت ا منیت ملی‌دا نشگا ه‌پدا فند ملی‌را درسا ل ۱۳۳۱خ‌بآ خرمیرسا ند .خدما ت فرهنگی خودرا بسمت دبیری دردبیرستا نها ی حومه‌وتهرا ن ا زسا ل ۱۳۳۱آ غا زوا زسا ل ۱۳۳۶تا ۱۳۴۷بسمت کا رمندومعا ون ورئیس ا دا ره گذرنا مه‌درخدمت وزا رت آ موزش وپرورش درا دا ره‌ا موردا نشجویا ن‌خا رج‌ا زکشوربا نجا م وظیفه‌مشغول میگردد . سپس بوزا رت علوم‌وآ موزش عا لی منتقل وا زسا ل ۱۳۴۷تا ۱۳۵۱ بسمت ریا ست گذرنا مه‌ا دا ره‌ا موردا نشجویا ن خا رج وریا ست ا دا ره‌ا موردا نشجویا ن‌خا رج

مهین بانوشید: فرزند بهرام از سال تحصیلی ۱۳۲۸ تا پایان آن در ۱۳۴۹خ درکار مربی‌و حسابداری و نظامت مدارس تهران مشغول بوده و ۱۸ سال مدیریت، نظامت و حسابداری کودکستان رستم‌آبادیان را بوجه احسن اداره نموده است.

دغدویه کاجیان: فرزند خداداد از سال ۱۳۲۹خ تا پایان سال ۱۳۵۹ در دبیرستان انوشیروان دادگر بکارمندی دفتری سرافراز بوده است.

استاد کیخسرو خسرویانی: فرزند دینیار کشاورز روستای رحمت‌آباد یزد بوده. ۴۲ سال جوانی خود را درخدمت فرهنگ و دانش روستای خود در رحمت‌آباد صرف نموده. هنگام مهاجرت بتهران ۱۸ سال متوالی در رستم‌باغ تهران پارس در تعلیم اوستا بنونهالان آنجا جهدی بلیغ داشته اینک با وجود کهنسالی در سن ۹۳ طی ۱۵ سال گذشته بواسطه خام‌خواری تندرستی از دست رفته خود را بازیافته درکمال سلامتی در آدریان رستم‌باغ و یاوری موبد فعالیت مینماید.

هرمزدیار خورشیدیان: فرزند نامدار از سال ۴۳-۱۳۳۵خ در دبیرستان یزد و از سال ۱۳۴۳ تا امروز در دبیرستانهای تهران بدبیری و تعلیم و تربیت جوانان، جوانی خود را صرف مینماید.

اسفندیار ماوندادی: فرزند بمان رشید قاسم‌آبادی متولد ۱۲۹۸خ تحصیلات ابتدائی خویش را در دبستان چهارکلاسه روستای خود و دوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار یزد بپایان رسانیده و دوره دوم را در شیراز در دبیرستان نظام و چون مواجه با جنگ دوم جهانی بوده با نگیزه گسیختگی کشور و نیز گسیخته گشته سال آخر را بپایان نمیرساند. پس از دو سال سربازی، اردوی تعلیماتی ورزش را در سال ۱۳۲۴ در منظریه تهران طی نموده بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و ۲۰ سال در دبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته در سال ۱۳۴۰ رئیس تربیت بدنی ناحیه چهار تهران و از ۵۳-۱۳۴۸ رئیس تربیت بدنی آموزش و پرورش ناحیه ۱۶ تهران بوده است. لیکن در خلال مدت خدمت بورزش کشور از تحصیلات عالی خویش نیز غافل نبوده و در رشته هنرپیشگی و کارگردانی در سال ۱۳۴۸ از وزارت فرهنگ و هنر فارغ‌التحصیل میگردد و در بسیاری از فیلمهای هنری و تجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید. از سال ۱۳۴۰ بمدت سی سال در رشته شنا معلم و کلاسهای نجات غریق و امور فنی شنا را در امجدیه تهران اداره میکرده و هشت سال هم دبیر فدراسیون شنای کشور بوده است. درطی مدت خدمات خویش بکشور با اخلاص و صمیمیت و پشتکار و درستی طبق آموزش زرتشتی رفتار نموده با دوستان و استادان برجسته تماس نزدیک حاصل مینماید.

مهین مهربان شاهویر: دبیر زبان از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲خ در دبیرستان انوشیروان دادگر در تهران در تعلیم و تربیت دوشیزگان فعالیت داشته است.

بهرام خسروی: فرزند بهمن (بهمرد) در سال ۱۳۱۸ باخذ دیپلم (علمی سابق) نائل گردید.

از اول آذرماه ۱۳۱۷ تا پایان شهریور ۱۳۲۵ در دبیرستانهای پسرانه و دخترانه مارکار یزد تدریس و سپس نظامت و دفترداری دبیرستان پسرانه مارکار را عهده‌دار بود.

در شهریور ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل عازم تهران گردید و در سال ۱۳۳۰ باخذ لیسانس در علوم ریاضی و همچنین علوم تربیتی نائل گردید و برای دبیری بکرمان اعزام شد و پنج سال متوالی در دبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را تدریس میکرد. درسال ۱۳۳۵ به تهران منتقل و در دبیرستانهای دولتی مشغول تدریس میشود. درضمن در دبیرستان فیروز بهرام نیز تدریس ریاضیات را عهده‌دار میگردد، درسال ۱۳۵۳ با فتخار بازنشستگی نائل و تا پایان شهریور ۱۳۵۹ در دبیرستان فیروز بهرام بتدریس ادامه و از اول مهرماه ۱۳۵۹ با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشسته میشود.

بانو سلطان ماوندادی: فرزند رستم حقانگی باشنده باخندان از شهرستان تفت یزد و متولد ۱۳۰۴خ تحصیلات ابتدائی را در دبستان مروارید تفت و دوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار در یزد و دوره دوم را در هنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و درسال ۱۳۲۸ فارغ‌التحصیل میگردد. در حرفه‌های خیاطی، گلدوزی و طراحی مورد علاقه خویش کمال مهارت را تحصیل و درسال ۱۳۲۹ باستخدام وزارت آموزش و پرورش درمیآید. طی مدت ۲۵ سال بسمت آموزگاری و نظامت در دبستانهای تهران با کمال صمیمیت و درستی انجام وظیفه نموده، کتباً مورد تقدیر و تشویق مدیران مربوطه میگردد.

مهربان شاهویر: فرزند شاهویر از دوران تحصیلی و آموزگاری یا دبیری او بی‌اطلاع میباشیم همینقدر میدانیم از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴خ مدیر دبیرستان فیروز بهرام بوده و در دوره‌های ۳، ۱۴، ۱۵ نیز افتخار رهموندی انجمن زرتشتیان تهران را دارا بوده است

جمشید باستانی: فرزند بهرام گشتاسب حسینی متولد ۱۳۰۲خ تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در یزد بپایان رسانیده سپس دوره‌های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگاه تهران، دانشکده افسری مخابرات در درجه ستوان دوم و مدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی را درسال ۱۳۳۱خ بآخر میرساند. خدمات فرهنگی خود را بسمت دبیری در دبیرستانهای حومه و تهران از سال ۱۳۳۱ آغاز و از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ بسمت کارمند و معاون و رئیس اداره گذرنامه در خدمت وزارت آموزش و پرورش در اداره امور دانشجویان خارج از کشور بانجام وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم و آموزش عالی منتقل و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنامه اداره امور دانشجویان خارج و ریاست اداره امور دانشجویان خارج

وزارت علوم وآموزش عالی درخدمات فرهنگی فعالیت مینماید. ازمهرماه ۱۳۴۹ تا مهر ماه ۱۳۵۹ با سمت فوق دوره دانشکده مدیریت دانشگاه پدافند ملی را طی میکند. ازسال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۸ دروزارت علوم وآموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفترامور دانشجویان وسرپرست ومدیر دفاع غیرنظامی وبعد معاون اداره کل امور دانشجویان خارج را بعهده داشته است ودرپایان سال ۱۳۵۸ خ با سمت مدیرکل امور دانشجویان خارج ازکشور درگروه ۱۱ پایه ۱۵ با زنشستگی سرفراز میشود.

آقای باستانی افزون برپستهای نامبرده بموقع درسمت های زیرنیز انجام وظیفه نموده است. ۱– نماینده دبیرخانه شورای هماهنگی درکمیسیون برنامه های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم خارج ازکشور. ۲– سرپرست ومدیر دفاع غیرنظامی ۳– عضوعلی البدل دادگاه بدوی اداری وزارت علوم وآموزش عالی.

آقای باستانی بموجب دوازده ابلاغ وزارتی واداری موردتشویق وتقدیرقرار گرفته که شوه سرفرازی اجتماع میباشد.

آقای جمشید باستانی پایان نامه تحصیلی خودرا درسال تحصیلی ۵۰–۱۳۴۹ تحت عنوان "فرار مغزها" تدوین نموده که با درجه عالی موردقبول استادان دانشگاه پدافند ملی قرار گرفته است کتابی است که براستی اطلاعات وسیعی دربردارد.

جمشید پیشدادی : فرزندرستم متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات خودرا تا پایان دوره متوسطه واخذ دیپلم دریزد بانجام رسانیده وخدمات فرهنگی خودرا بلافاصله با سمت مدیریت دبستان یکی ازدبستان روستا آغاز وپس ازیکسال دردبیرستان کیخسروی یزد درضمن تدریس بسمت معاون ورئیس دبیرستان وسرپرست دبستانهای تابعه آن درروستاهای یزد تحت اداره انجمن پارسیان هند منصوب میگردد. آقای جمشید پیشدادی بنا بعشق دینداری وحرارت ناشی ازآن درروزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی را دردرمهرنوش دریزد داره و جوانان زرتشتی همکیش را با اصول وآموزش کیش خودوفلسفه دین زرتشتی آشنا میسازد. آقای پیشدادی جوانترین عضوکنکاش یزدبوده که برای رهبری اجتماع ازبزرگان گروه وسران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه آقای پیشدادی دریزد مرکزگردهم آئی جوانان ودوستان همکیش بوده وبنیان سازمان جوانان زرتشتی یزد درآنجا نهاده شده. آقای پیشدادی برای بیدارکردن غرورملی واحساسات ایراندوستی دراجتماع نمایشنامه هائی ازنوشته وکارگردانی خویش دریزد برروی صحنه میآورده گفتار درگردهم آئیها وجشنها درموردفعالیت درانجام کارهای اجتماعی وعلاقمندی بکیش وپیروی سنن ورسوم زرتشتی ومشوق جوانان بوده. آقای جمشید پیشدادی برای ادامه تحصیلات خودبسال ۱۳۲۶ خ به تهران مسافرت ودرضمن ادامه خدمات فرهنگی خوددردبیرستان فیروزبهرام تحصیلات

خودرا دردانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان وپس از هفت سال درسال ۱۳۳۳ بسمت نظامت وسپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دلسوزی فعالیت ووظایف محوله راانجام میدهد. آقای پیشدادی پس ازمتجاوزازسی سال خدمات فرهنگی بافتخاربازنشستگی نایل میگرددوبواسطه عشق ودلسوزی که درانجام خدمات خویش ابرازداشته چه دریزدوچه درتهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته شده است.

آقای جمشید پیشدادی سالها درکمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هم اکنون علاقمندبسازمان ودرسازمان جوانان زرتشتی تهران جزوهئیت مدیره ومدتی رهبری انتشارات وچاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هم اکنون نیزضمن گذراندن دوران بازنشستگی وانجام کارمختصربمطالعات خویش ادامه میدهد. بعنوان شاعرونویسنده جماعت نامور است. مقالات واشعار بنامهای مستعار درمجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه درسرودن سرودواشعاربزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱– هدیه فروردین ۲۹ محتوی داستان ونمایشنامه واشعارسروده خود. ۲– کتاب گرامرزبان انگلیسی (پیشبر) بهمکاری آقای برزین. ۳– دین آموزسه جلدکه درکلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴– جلدچهارم دین آموزآماده چاپ است. ۵– کتابی مشتمل بردوبیتیها بزبان دری وفارسی ازسرودهای خوددردست تهیه وچاپ. ۶– اصطلاحات معمول درزبان دری. ۷– شادیها وغمهای جماعتی. ۸– متونی اززبان دری وخلاصه ای ازگرامرآن که امیداست بزودی چاپ ودردسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیار عدالتی : فرزندشاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸ سال جوانی خودرا ازسال ۱۳۲۵ درخدمت بآموزش وپرورش جوانان دردبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف ودرسال ۱۳۴۹ خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴ آموزش وپرورش تهران منصوب ودر سال ۱۳۵۳ وانجام وظایف محوله با راستی وعشق خدمت بمیهن با فتخاربازنشستگی نایل میگردد.

رستم ستودیان : فرزندگهداردیپلمه سال ۱۳۲۲ یزدخدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری دراداره آموزش وپرورش یزدبسال ۱۳۲۳ خ آغاز ودرسال ۱۳۴۲ بتهران منتقل وتاپایان سال ۱۳۵۶ خ خدمات فرهنگی خودرا با عشق ودلسوزی بپایان رسانیده وبازنشستگی سرافراز میگردد. اینک با سازمان فروهر همکاری داشته وآموزگاردینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانو باستانی نیا : فرزندبهرام متولد ۱۳۲۲ خ دارای مدرک پرستاری ازآموزشگاه بهیاری، دیپلم طبیعی وفارغ التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی وامور اجتماعی. ازسال ۱۳۴۵ خ خدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری ومتصدی امور دفتری دردبستانها ودبیرستانهای تهران درخدمت وزارت آموزش وپرورش آغاز ودرضمن

وزارت علوم و آموزش عالی در خدمات فرهنگی فعالیت مینماید. از مهرماه ۱۳۴۹ تا مهرماه ۱۳۵۹ با سمت فوق دوره دانشکده مدیریت دانشگاه پدافند ملی را طی میکند. از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۸ در وزارت علوم و آموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفتر امور دانشجویان و سرپرست و مدیر دفاع غیرنظامی و بعد معاون اداره کل امور دانشجویان خارج را بعهده داشته است و در پایان سال ۱۳۵۸ خ با سمت مدیرکل امور دانشجویان خارج از کشور در گروه ۱۱ پایه ۱۵ با زنشستگی سرفراز میشود.

آقای باستانی افزون بر پستهای نامبرده بموقع در سمتهای زیر نیز انجام وظیفه نموده است. ۱- نماینده دبیرخانه شورای هم‌آهنگی در کمیسیون برنامه‌های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور. ۲- سرپرست و مدیر دفاع غیرنظامی ۳- عضو علی‌البدل دادگاه بدوی اداری وزارت علوم و آموزش عالی.

آقای باستانی بموجب دوازده ابلاغ وزارتی و اداری مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته که سوه سرفرازی اجتماع میباشد.

آقای جمشید باستانی پایان نامه تحصیلی خود را در سال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ تحت عنوان "فرار مغزها" تدوین نموده که با درجه عالی مورد قبول استادان دانشگاه پدافند ملی قرار گرفته است کتابی است که براستی اطلاعات وسیعی دربردارد.

جمشید پیشدادی : فرزند رستم متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه و اخذ دیپلم در یزد بانجام رسانیده و خدمات فرهنگی خود را بلافاصله با سمت مدیریت دبستان یکی از دبستان روستا آغاز و پس از یکسال در دبیرستان کیخسروی یزد در ضمن تدریس بسمت معاون و رئیس دبیرستان و سرپرست دبستانهای تابعه آن در روستاهای یزد تحت اداره انجمن پارسیان هند منصوب میگردد. آقای جمشید پیشدادی بنا بعشق دینداری و حرارت ناشی از آن در روزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی را در درمهر نوش در یزد اداره و جوانان زرتشتی همکیش را با اصول و آموزش کیش خود و فلسفه دین زرتشتی آشنا میسازد. آقای پیشدادی جوانترین عضو کنکاش یزد بوده که برای رهبری اجتماع از بزرگان گروه و سران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه آقای پیشدادی در یزد مرکز گردهم آئی جوانان و دوستان همکیش بوده و بنیان سازمان جوانان زرتشتی یزد در آنجا نهاده شده. آقای پیشدادی برای بیدار کردن غرور ملی و احساسات ایراندوستی در اجتماع نمایشنامه‌هائی از نوشته و کارگردانی خویش در یزد بر روی صحنه میآورده گفتارش در گردهم آئیها و جشنها در مورد فعالیت در انجام کارهای اجتماعی و علاقمندی بکیش و پیروی سنن و رسوم زرتشتی و مشوق جوانان بوده. آقای جمشید پیشدادی برای ادامه تحصیلات خود بسال ۱۳۲۶ خ به تهران مسافرت و در ضمن ادامه خدمات فرهنگی خود در دبیرستان فیروز بهرام تحصیلات

خود را در دانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیر زبان و پس از هفت سال در سال ۱۳۳۳ بسمت نظامت و سپس معاونت دبیرستان فیروز بهرام با عشق و دلسوزی فعالیت و وظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس از متجاوز از سی سال خدمات فرهنگی با فتخار بازنشستگی نایل میگردد و بواسطه عشق و دلسوزی که در انجام خدمات خویش ابراز داشته چه در یزد و چه در تهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته شده است.

آقای جمشید پیشدادی سالها در کمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هم‌اکنون علاقمند بسازمان و در سازمان جوانان زرتشتی تهران جزو هئیت مدیره و مدتی رهبری انتشارات و چاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هم‌اکنون نیز ضمن گذراندن دوران بازنشستگی و انجام کار مختصر بمطالعات خویش ادامه میدهد. بعنوان شاعر و نویسنده جماعت نامور است. مقالات و اشعار بنامهای مستعار در مجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه در سرودن سرود و اشعار بزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد. تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱- هدیه فروردین ۲۹ محتوی داستان و نمایشنامه و اشعار سروده خود. ۲- کتاب گرامر زبان انگلیسی (پیشبر) بهمکاری آقای برزین. ۳- دین آموزه سه جلد که در کلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴- جلد چهارم دین آموز آماده چاپ است. ۵- کتابی مشتمل بر دوبیتی‌ها بزبان دری و فارسی از سرودهای خود در دست تهیه و چاپ. ۶- اصطلاحات معمول در زبان دری. ۷- شادیها و غمهای جماعتی. ۸- متونی از زبان دری و خلاصه‌ای از گرامر آن که امید است بزودی چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیار عدالتی : فرزند شاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸ سال جوانی خود را از سال ۱۳۲۵ در خدمت بآموزش و پرورش جوانان در دبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف و در سال ۱۳۴۹ خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴ آموزش و پرورش تهران منصوب و در سال ۱۳۵۳ او انجام وظایف محوله با راستی و عشق خدمت بمیهن با فتخار بازنشستگی نایل میگردد.

رستم ستودیان : فرزند گهدار دیپلمه سال ۱۳۲۲ یزد خدمات فرهنگی خود را بسمت آموزگاری در اداره آموزش و پرورش یزد بسال ۱۳۲۳ خ آغاز و در سال ۱۳۴۲ بتهران منتقل و تا پایان سال ۱۳۵۶ خ خدمات فرهنگی خود را با عشق و دلسوزی بپایان رسانیده و ببازنشستگی سرافراز میگردد. اینک با سازمان فروهر همکاری داشته و آموزگار دینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانو باستانی‌نیا : فرزند بهرام متولد ۱۳۲۲ خ دارای مدرک پرستاری از آموزشگاه بهیاری، دیپلم طبیعی و فارغ‌التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی و امور اجتماعی. از سال ۱۳۴۵ خ خدمات فرهنگی خود را بسمت آموزگاری و متصدی امور دفتری در دبستانها و دبیرستانهای تهران در خدمت وزارت آموزش و پرورش آغاز و در ضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق باخذ درجه لیسانس روابط عمومی و امور اجتماعی ادانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. از تاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری در دبیرستانهای شمیران با درستی وحسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت و موجب رضایت ما فوق خودرا جلب نموده است .

<u>بانو بابکان (باستانی)</u> : فرزند کیخسرو اردشیر از سال ۱۳۳۳خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام در وزارت آموزش وپرورش آغاز ودرطی مدت ۲۰سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخر میگردد یکی از آموزگاران نمونه تهران بوده که براستی وبا کمال محبت در راه تعلیم وتربیت فرزندان کشور کوشا بوده است .

<u>دغدویه سلامت</u> :فرزند بهمن خدمات فرهنگی خویش را از مهرماه ۱۳۲۱خ آغاز وتا سال ۱۳۴۰ در دبیرستان انوشیروان دادگر بسمت نظامت وتدریس مشغول بوده سپس با همسر از رشت منتقل وبا زبتهران مراجعت ودرسال ۱۳۵۲ ببازنشستگی سرافراز میگردد .

<u>پروین گشتاسب</u> : فرزند افلاتون در ۱۳۳۲خ تا سال ۱۳۴۶ دردبستان گیو بسمت نظامت تدریس ودفترداری بخدمت فرهنگی مشغول وسپس خودرا بازنشسته میسازد .

<u>فریدون پشوتنی زاده</u> :فرزند بهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را از سال ۱۳۳۰خ تا ۱۳۳۸ در دبستان جمشید جم بسمت آموزگاری آغاز میکند سپس تا سال ۱۳۵۹ بتدریس خصوصی میپرداز ودرشرکت تجاری مستخدم میگردد .

<u>رستم کیفر</u> : فرزند میرزا خدامراد از سال ۱۳۲۳خ تا ۱۳۴۴ در استان یزد وسپس در تهران در دبستان دولتی وملی بسمت مدیریت وتدریس درخدمت بفرهنگ کشور مشغول فعالیت بوده است ودرسال ۱۳۴۴خ ببازنشستگی مفتخر میگردد .

<u>کیخسرو خشنودی</u> : فرزند بهمن از سال ۱۳۲۰خ وارد خدمت فرهنگی میشود واز شاعران نامی زرتشتی میباشد که اشعارش درمجلات وجراید وقت تهران منتشر شده است . حدود سال ۱۳۴۵ ازخدمت فرهنگی خودرا مستعفی ساخته بنویسندگی میپرداز دوبسال ۱۳۵۷ گیتی بدرود میگوید .

<u>خسرو باستانی فر</u> : فرزند دینیار خدمات فرهنگی خودرا از سال ۱۳۳۳خ آغاز وتا ۱۳۴۵ در دبیرستان فیروز بهرام بسمت دبیر زبان درتعلیم جوانان کوشش مینموده . سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان امور اداری واستخدامی کشور منصوب میگردد ودرسال ۱۳۵۹ ببازنشستگی مفتخر میشود لیکن بسمت عضو هئیت مدیره سازمان فروهر درخدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید .

<u>دولت نیک منش</u> : فرزند جمشید سالها دردبستان سمت آموزگاری داشته وپس از طی دوره دانشسرای عالی ورزش دردبستانهای تهران دبیر ورزش بوده وچندین سال در دانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است .

<u>ماه خورشید پارینه</u> : فرزند خدارحم بهمرد از سال ۱۳۱۹خ دربخش ورزش فعالیت مینموده واز سال ۱۳۲۶ درآموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگر ونیز دردانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است ودرسال ۱۳۴۶ باافتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸ دردبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است .

<u>هرمزد پارینه</u> : فرزند خسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشسرای تربیت بدنی ایران بود که از سال ۱۳۱۹ وارد خدمت فرهنگی شد .

پارینه ابتدا دردبیرستان علمیه تهران وبعدها بترتیب دردبیرستانهای دارالفنون، البرز ،فیروز بهرام ودانشگاه تهران انجام وظیفه نمود . او علاوه بر خدمات فرهنگی، از نخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲ بمدت ۲۱سال دردانشکده افسری عهده دار امور ورزشی این دانشکده بود . پارینه دررشته های کشتی، بسکتبال شنا وفوتبال صاحب تجربیات واطلاعات با ارزشی بود ودرخارج از مدارس این رشته ها را به علاقه مندان تعلیم میداد . او درکلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده دار کارنرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگر بود وبارها بخاطر ابراز شایستگی ولیاقت مورد تفقد شاهنشاه آریامهر قرار گرفت وبدریافت نشان افتخار از دست معظم له مفتخر گردید . ودرسال ۱۳۵۴ باافتخار بازنشستگی نایل میگردد وجزو اولین گروه داوران بین المللی ایران دررشته بسکتبال بود . او بعد از ۵۷سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶خ جهان را بدرود میگوید .

<u>کیخسرو کشاورز</u> : فرزند وفادار مشخصات درست او بما نرسیده ، اما از قرار اطلاع زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ کشور وتعلیم وتربیت جوانان در وزارت آموزش وپرورش بسمت دبیری ، مدیری وریاست امور دانشجویان خارج از کشور صرف نموده است پس از نیل بافتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده وهم صاحب امتیاز وسردبیر مجله پشوتن واینک نیز سردبیر مجله فروهر وبسمت دبیر گروه زرتشتیان نفت وتوابع درخدمت باجتماع بفعالیت مشغول است .

<u>فریبرز نصرت</u> : فرزند رستم جمشید فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲خ درهمان سال درخدمت اداره آموزش وپرورش یزد درتعلیم وتربیت جوانان به

تحصیلات خویش را تا توفیق باخذدرجه‌لیسانس روابط عمومی وامورا جتماعی‌دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. ازتاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری دردبیرستانهای شمیران با درستی‌وحسن رفتار چنانکه‌شایسته‌یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت وموجب رضایت ما فوق خودرا جلب نموده‌است .

بانوبابکان(باستانی) : فرزندکیخسروواردشیرازسال ۱۳۳۳خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام دروزارت آموزش وپرورش آغازودرطی مدت ۲۰سال تاسال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخرمیگرددیکی ازآموزگاران نمونه‌تهران بوده‌که‌براستی وباکمال محبت درراه تعلیم‌وتربیت فرزندان کشورکوشا بوده‌است .

دغدویه‌سلامت :فرزندبهمن خدمات فرهنگی خویش را ازمهرماه ۱۳۲۱خ آغازوتاسال ۱۳۴۰دردبیرستان انوشیروان دادگربسمت نظامت وتدریس مشغول بوده‌سپس باهوازورشت منتقل وبازبتهران مراجعت ودرسال ۱۳۵۲ببازنشستگی سرافرازمیگردد .

پروین گشتاسب : فرزندافلاتون در۱۳۳۲خ تاسال ۱۳۴۶دردبستان گیوبسمت نظامت تدریس ودفترداری بخدمت فرهنگی مشغول وسپس خودرا بازنشسته میسازد .

فریدون پسوتنی زاده :فرزندبهرام‌رستم‌خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را ازسال ۱۳۳۰خ تا ۱۳۳۸دردبستان جمشیدجم‌بسمت آموزگاری آغازمیکندسپس تاسال ۱۳۵۹بتدریس خصوصی میپردازدودرشرکت تجاری مستخدم‌میگردد .

رستم‌کیفر : فرزندمیرزاخدامرادازسال ۱۳۲۳خ تا ۱۳۴۴دراستان یزدوسپس درتهران دردبستان دولتی وملی بسمت مدیریت وتدریس درخدمت بفرهنگ کشورمشغول فعالیت بوده‌است ودرسال ۱۳۴۴خ ببازنشستگی مفتخرمیگردد .

کیخسروخشنودی : فرزندبهمن ازسال ۱۳۲۰خ واردخدمت فرهنگی میشودوازشاعران بنام‌زرتشتی میباشدکه‌اشعارش درمجلات وجراید‌وقت تهران منتشرشده‌است . حدودسال ۱۳۴۵ ازخدمت فرهنگی خودرا مستعفی ساخته‌بنویسندگی میپردازدوبسال ۱۳۵۷گیتی بدرودمیگوید .

خسروباستانی‌فر : فرزنددینیارخدمات فرهنگی خودراازسال ۱۳۳۳خ آغازوتا۱۳۴۵ دردبیرستان فیروزبهرام‌بسمت دبیرزبان درتعلیم‌جوانان کوشش مینموده . سپس متوجه‌خدمات اداری دولتی گشته‌بمدیریت کل سازمان اموراداری واستخدامی کشور منصوب میگرددودرسال ۱۳۵۹ببازنشستگی مفتخرمیشودلیکن بسمت عضوهئیت مدیره‌سازمان فروهردرخدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید .

دولت نیک منش : فرزندجمشیدسالها دردبستان سمت آموزگاری داشته‌وپس ازطی دوره‌دانشسرای عالی ورزش دردبستانهای تهران دبیرورزش بوده‌وچندین سال دردانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته‌است .

ماه‌خورشیدپارینه : فرزندخدارحم‌بهمرد ازسال ۱۳۱۹خ دربخش ورزش فعالیت مینموده‌وازسال ۱۳۲۶درآموزشگاههای تهران بویژه‌دبیرستان انوشیروان دادگرونیزدردانشگاه‌تهران سمت دبیری ورزش را داشته‌است ودرسال ۱۳۴۶باافتخار بازنشستگی نایل ولی تاسال ۱۳۵۸دردبیرستانهای ملی انجام وظیفه‌مینموده‌است .

هرمزدپارینه : فرزندخسروفارغ التحصیل اولین دوره‌دانشسرای تربیت بدنی ایران بودکه‌ازسال ۱۳۱۹واردخدمت فرهنگی شد .

پارینه‌ابتدا دردبیرستان علمیه‌تهران وبعدها بترتیب دردبیرستانهای دارالفنون،البرز،فیروزبهرام ودانشگاه‌تهران انجام‌وظیفه‌نمود. اوعلاوه‌بر خدمات فرهنگی،ازنخستین سال خدمت تاسال ۱۳۴۲به‌مدت ۲۱سال درداناشکده‌افسری عهده‌دارامورورزشی این دانشکده‌بود . پارینه‌دررشته‌های کشتی،بسکتبال شناوفوتبال صاحب تجربیات واطلاعات باارزشی بودودرخارج ازمدارس این رشته‌ها را به‌علاقه‌مندان تعلیم میداد . اودرکلیه‌جشنهای ورزشی چهارم‌آبان‌عهده‌دار کارنرمش دانش‌آموزان دبیرستان انوشیروان دادگربودوبارها بخاطرابرازشایستگی ولیاقت موردتفقدشاهنشاه‌آریامهرقرارگرفت وبدریافت نشان افتخار ازدست معظم‌له مفتخرگردید . ودرسال ۱۳۵۴باافتخاربازنشستگی نایل میگرددوجزواولین گروه‌داوران بین المللی ایران دررشته‌بسکتبال بود . اوبعدازه۵۷سال زندگی شرافتمندانه‌بسال ۱۳۵۶خ جهان را بدرودمیگوید .

کیخسروکشاورز : فرزندوفادارمشخصات درست اوبما نرسیده ، اما ازقرار اطلاع زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ کشوروتعلیم‌وتربیت جوانان دروزارت آموزش وپرورش بسمت دبیری ، مدیری وریاست اموردانشجویان خارج ازکشورصرف نموده است پس ازنیل باافتخاربازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران بوده‌وهم صاحب امتیازوسردبیرمجله‌پشوتن واینک نیزسردبیرمجله‌فروهروبسمت دبیرگروه زرتشتیان نفت وتوابع درخدمت باجتماع بفعالیت مشغول است .

فریبرزنصرت : فرزندرستم‌جمشیدفارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی یزدبسال ۱۳۲۲خ درهمانسال درخدمت اداره آموزش وپرورش یزددرتعلیم‌وتربیت جوانان به

فعالیت مشغول وپس ازسه سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. درسال ۱۳۳۱ بتهران منتقل ودردبستان دولتی بسمت معاونت درخدمت بفرهنگ کشوربتلاش مشغول ودرسال ۱۳۵۸ببازنشستگی سرافراز میگردد.

آموزگارانی که مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده شاکر کرمانی حدودچهل سال سابقه فرهنگی دارد. رستم اردشیرپور ازسال ۱۳۲۵تا ۱۳۴۱درکرمانشاه درخدمت آموزش وپرورش بوده وبعددرتهران. شاهرخ خدادادی ازسال ۴۲-۱۳۳۶ دربندرعباس وبعددرتهران مشغول خدمات فرهنگی بوده است. کاوس گجگینی - خورشیدچهراردشیربانکی - کیخسروگبل - بهمن سپهر - سهراب نوروزیان - جمشید کیوانی - سرگردشهریاربخردنیا :- چندسال دردبستان خرمشاه یزد آموزگاربوده است. دراواخرجنگ جهانی دوم درپیکاربامخالفان کشور ازچشم نابیناگشته واینک باشنده لندن میباشد. هرمزدیاربهمن مستغني ورروانشاد شیرمردبخردنیا هردونفرمدتی دردبستان خرمشاه آموزگاربوده اند. گشتاسب کرمانی آموزگارومدیرمجله پندار بوده است. ایراندخت خدامرادفرزندفریدون - ایراندخت ربانی - ایراندخت ظهور- جمشیدبهمنی - شیرین رستمی - کتایون پورزندیان - فیروزه استادمهری - فیروزه فلاحتی - فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان - خورشید دینیاریان - مهین دینیاریان - دولت دینیاریان - بانو دینیاریان- همایون خسروی - شهنازخسروی - شیرین استادمهری - منیژه مهرشاهی - پروین رئیسی فرد- مهین رستمی - مهرانگیزکشمیری - روحیه رئیسی - پروین جهل مرد - بانوزندی - کتایون ظهرابی - همادمهری - زمردزندیان -افلاطون شاهد-رستم ماوندی - شهدخت زندی - بهرام خادمی - کیاندخت قدسی - شیرین قدیر- ایران قدسی- کیخسروآبادیان - سیمیندخت نمیرانیان - همایون نمیرانیان - پریچهرگوهربخش - پریچهرمنوچهری - پریزاد نمیرانیان - پریوش نمیرانیان - سرور خرمی - فیروزه اورمزدی - پروین فرودی - فیروزه فلفلي - پروانه پیرایش- اردشیر بازاده (بهرام)- شهنازپشوتن(رستم)- کیاندخت باختری- مهین ویرابی- فرخنده مخابر- پوراندخت خسروی - فرخ جمشیدی - خدایارخسروی - فرنگیس همایونی - پوراندخت بهمردی - پروانه کامه- عشرت اشیدری - سیمیندخت پولاد درویش- سیمیندخت کیخسروی - گوهراردشیرپور- ایراندخت پورنارنجي - فیروزه یزدانی- پروین باستانی - فریدون فرهمند- شاه بهرام مانی- فریبرزمالی- اسفندیار کرمانیان- دانشپورهماوندی- تهمینه هرمزان - روحانگیزیزدان پناه- اردشیر آتشبند- پروین داسرم- مهوش یزدان پرستان - سروش خداپرستی - بهنازروزبهی- خجسته آفرین نامه- پریچهریزدانی- ایران جوانمردی - گلرخ مژگانی- سیمین بلندیان - رستم فلفلي- اسفندیارکاویانی- هرمزدیاردهموبد- دینیارآفرین -

شاهپوردینیاریان - ماهیارخداپرستی- سیمین نسیمی - کیخسروشیرمردی - گودرز کاوسی- فریبرزنجمی- پروین فرخانی- شیرین نجمی- پوراندخت بهمردی - شیرین مژگانی- شهنازنجمی- سیمین نجمی- مهنازنجمی .

دبیران زرتشتي یزدچون مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود:

گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان - اسفندیارمرادیان - فریدون مرادیان - بهرام فلفلي- جمشیددهموبد- خدارحم سبزه- پروین کیانی- بهرام دمهری- مهرداد بهرام شهری فرزندنوشیروان- جمشیدمنوچهری- ایراندخت شه لری- جمشیدنمیرانیان - هوشنگ غیبی- فیروزه فرامرزی - خداداد خنجری فرزندهوشنگ - اردشیربازاده (شهریار)- آذرفلفلي - تاجورسروش پور- اردشیرپشوتن- ایران نمیرانیان- رستم ایزدیان - اردشیرنابکی- شهنازپشوتن(مهربان)- بهمن کیانشاهی- بمان کیانی- مهنازایزدیار- پریچهراستاد مهری- داریوش بزرگمهری- افلاطون یزدانی- جهانگیر باستانی - آذرمیندخت بندار یان- دلنوازمژگانی- سروش پورنارنجي- رستم باستانی - کیخسرومدامی- سهراب فیروزفرد- اردشیرفیروزفرد- شادرخ رئیسی - خدابخش منیری- مهربان آفرین - فریدون نجمی- سهراب مالی- خسروتشکر- دلنوازمژگانی- خداداد فریدون نجمی- پشوتن نجمی- خداداد بنشاهی - هرمزدیارفرخانی .

تاریخچه دبیرستان ملی ایرانشهرکرمان

الف - تاریخچه مختصر دبیرستان ایرانشهرکرمان - مدرسه ایرانشهرکرمان قدیمیترین موسسه فرهنگی است که توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهمت شادروان اربابکیخسروشاهرخ درتاریخ نهم بهمن یکهزاروددویست وهشتادوپنج خورشیدی(۱۲۸۵) دریکی ازمنازل مسکونی محله شهرکرمان دایروبتعلیم وتربیت فرزندان این آب وخاک مشغول شده. چون منزل مزبوربرای آموزشگاه مناسب نبوده ازمحل اعانه زرتشتیان کرمان وباکمک انجمن زرتشتیان محلی مناسب احداث وازآن خانه قدیمی به ساختمان فعلی که دبستان ایرانشهردرآن دایراست نقل مکان کرده- متصدیان مدرسه زرتشتیان ونیزخودجماعت زرتشتیان باالهام ازدستورات مقدس حضرت زرتشت کمرهمت به تعلیم وتربیت نسل جوان بسته وهیچگونه تبعیض واختلافی ازنظرداوندگان ادیان مختلف قائل نشده ومحیطی کاملا"دوستانه وبرادرانه برای همگان فراهم ساخته اندواین روش مرضیه تاکنون ادامه داشته وبعدازاین نیزادامه خواهدیافت - محل دبیرستان ایرانشهر در ساختمان جدیدی است که برروی زمین مرحوم اربابگشتاسب وباهمت والای نیکوکاران جماعت یعنی ورثه شادروان دکترمهربان مزدیسنا وآقای بهرام هخامنشی باصرف هزینه ۱۲۰هزارتومان احداث شده که هریک ازنامبردگان بالانصف هزینه ساختمان راپرداخت

نموده‌اند. ازسال تحصیلی ۴۳/۴۲ دوقسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کاملا تفکیک شده وهرقسمت زیرنظرمدیرمسئول به‌خدمات فرهنگی خودادامه‌میدهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهرازبدوتاسیس تاکنون بشرح زیربوده‌است.
۱ـ شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس. ۲ـ شادروان دستورکیخسرودستوررستم. ۳ـ دستورخدایاردستورشهریار. ۴ـ آقای احمدمصباح. ۵ـ میرزاخدارحم‌آبادیان. ۶ـ آقای ابوالحسن ارجمندشادان. ۷ـ آقای علی خدائی. ۸ـ آقای برزوآمیغی. ۹ـ آقای شاپورسپهری. ۱۰ـ آقای منوچهرکاویانی رئیس فعلی‌دبیرستان. ۱۱ـ آقای شهریارغیبی مدیردبستان. ۱۲ـ آقای ذبیح اللـه‌پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.

ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتنداز:ـ ۱ـ دبیرستان پسرانه‌ایرانشهر ۲ـ دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳ـ دبستان دخترانه شهریاری۴ـ دبستان پسرانه ایرانشهرکه‌بجزرئیس دبیرستان ایرانشهربقیه‌روسای مدارس زرتشتیان ازمسلمین انتخاب شده‌اند وازبودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیزیکی ازموسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که‌باهمت آقای اردشیر همتی ساخته‌شده‌که‌آنهم‌نیزدراختیاردولت میباشد.

اندیشه‌روستازاده‌زرتشتی درگشایش دانشکده‌صلح

آقای بهمن دبستانی فرزندروانشاداستاداردشیردرروستای شریف‌آباد از شهرستان اردکان یزدبسال ۱۳۲۵ ی متولدگردید.

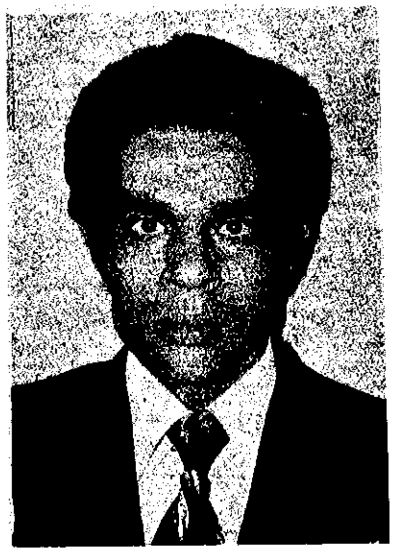

تحصیلات ابتدائی رادرروستای زادبوم خود و متوسطه رادردبیرستان اردکان بپایان رسانیده وبلافاصله‌واردداننشگاه‌گردید. یک سال دردانشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه‌سال دردانشگاه‌اصفهان دررشته‌پزشکی بتحصیل ادامه‌داد. لیکن بانگیزه‌بیماری قلبی بترک میهن مجبورشدوبرای تحصیل ودرمان بکشور اتریش رفت. دررشته اقتصادسیاسی باداده‌تحصیل پرداخت. درهمین ایام بفکرتاسیس دانشگاه صلح افتادوچون صاحب انرژی بسیاری بودوخدمت بمردم راازپدرشادروانش استاداردشیرباارث برده بود توانست توفیقهائی دراین راه‌کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که‌درپیمان

دین ونمازمزدیسنواهمی انزجارازجنگ وخونریزی وبرزمین نهادن اسلحه و فداکاری درراه‌خدمت بمردم‌رامیستاید، بفکرصلح‌وپیشرفت جامعه‌افتادوپی برد که‌درسایه صلح ودوستی وآرامش است که‌جامعه‌میتواندپیشرفت نماید، اندیشه خویش رادرنامه‌ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که‌ازآن استقبال شایانی‌بعمل آمدوچندین جرایدکشوردرآن موردببحث پرداختند. جرایدایران نیزهنگام‌ورودش بمیهن درآن موردقلمفرسائی نمودند. افسوس که‌اجل مهلتش ندادتاثمره‌اندیشه بلندخویش رابدیده‌ببیند. چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷یزدگردی درشهرغربت وکشوراتریش بخاموشی گرائید.
روزنامه‌کیهان مورخ ۲۴اردیبهشت ۲۵۳۶ش و۱۴مه۱۹۷۷م‌تحت عنوان "جوان‌ایرانی دانشگاه‌صلح دراتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد:
یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد"دانشگاه‌بین المللی‌صلح"تهیه‌کرده است. وی هم‌اکنون دررشته‌اقتصاددانشگاه‌اطریش تحصیل می‌کندوبرای گذراندن تعطیلات به‌ایران آمده‌است. "بهمن دبستانی"،درمصاحبه‌ای باکیهان گفت:
"طرح تاسیس دانشگاه‌صلح که‌برای اولین باربتوسط من پیشنهادشده‌موردتصویب رئیس‌جمهوری اطریش ورئیس موسسه‌تحقیقات صلح این کشورنیزقرارگرفته‌است و آنهاقول همه‌گونه‌مساعدت وکمکی راداده‌اند."
این دانشجوتاکیدمی‌کندکه‌درباز گشت به‌اطریش برنامه‌هائی‌برای تهیه‌مقدمات ایجاداین دانشگاه‌پیاده‌خواهدشدویک کمیته‌موقت بین المللی باشرکت صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی وسیاستمداران برجسته‌وبی‌طرف جهان تشکیل‌می‌گردد. وی درپاسخ این سئوال که،چراکشوراطریش برای این منظوردرنظرگرفته‌شده‌است می‌گوید:
ازآنجاکه‌هدف این دانشگاه برقراری صلح درسطح جهانی‌وتربیت متخصصان و استادانی است که‌بتوانندرشته‌ای‌بنام "صلح" رادرمدارس همه‌کشورهاتدریس‌کنند می‌بایست درکشوری فعالیت نمایدکه‌ازنظرسیاسی‌به‌هیچ جبهه‌ومسلکی‌وابسته‌نباشد وبابیطرفی کامل‌درراه‌گسترش صلح فعالیت نماید. به‌این دلیل برای آنکه‌اعمال نفوذوقدرت روی‌آن به‌حداقل کاهش یابد، کشوراطریش مناسب‌تراست. از سوی دیگراین کشورازحیث موقعیت جغرافیائی،بین شرق وغرب قرارگرفته وبعلاوه مقراتی سازمان ملل متحدنیزهست. هم‌اکنون ساختمان عظیمی‌درحال پای گرفتن است که‌بااتمام‌آن تمام‌یاقسمتی‌ازتشکیلات سازمان ملل به‌اطریش منتقل خواهد شد. به‌همین دلیل این سازمان می‌توانداپشتیبان ویاورنیرومندی درراه‌تقویت وتاییدکاردانشگاه‌مزبورباشد.

نموده‌اند. از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دو قسمت ساختمان دبستان و دبیرستان ایرانشهر کاملا تفکیک شده و هر قسمت زیر نظر مدیر مسئول به خدمات فرهنگی خود ادامه میدهند. متصدیان دبستان و دبیرستان ایرانشهر از بدو تاسیس تاکنون بشرح زیر بوده است.

۱- شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ موسس. ۲- شادروان دستور کیخسرو دستور رستم. ۳- دستور خدایار دستور شهریار. ۴- آقای احمد مصباح. ۵- میرزا خدارحم آبادیان. ۶- آقای ابوالحسن ارجمند شادان. ۷- آقای علی خدائی. ۸- آقای برزو آمیغی. ۹- آقای شاپور سپهری. ۱۰- آقای منوچهر کاویانی رئیس فعلی دبیرستان. ۱۱- آقای شهریار غیبی مدیر دبستان. ۱۲- آقای ذبیح الله پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.

ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتند از:- ۱- دبیرستان پسرانه ایرانشهر ۲- دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ۳- دبستان دخترانه شهریاری ۴- دبستان پسرانه ایرانشهر که بجز رئیس دبیرستان ایرانشهر بقیه روسای مدارس زرتشتیان از مسلمین انتخاب شده‌اند و از بودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیز یکی از موسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که با همت آقای اردشیر همتی ساخته شده که آنهم نیز در اختیار دولت میباشد.

اندیشه روستازاده زرتشتی درگشایش دانشکده صلح

آقای بهمن دبستانی فرزند روانشاد استاد اردشیر در روستای شریف آباد از شهرستان اردکان یزد بسال ۱۳۲۵ ی متولد گردید.

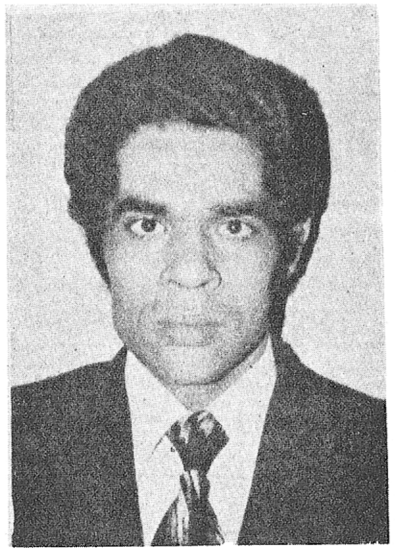

تحصیلات ابتدائی را در روستای زادبوم خود و متوسطه را در دبیرستان اردکان بپایان رسانیده و بلافاصله وارد دانشگاه گردید. یک سال در دانشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه سال در دانشگاه اصفهان در رشته پزشکی بتحصیل ادامه داد. لیکن بانگیزه بیماری قلبی بترک میهن مجبور شد و برای تحصیل و درمان بکشور اتریش رفت. در رشته اقتصاد سیاسی بادامه تحصیل پرداخت. در همین ایام بفکر تاسیس دانشگاه صلح افتاد و چون صاحب انرژی بسیاری بود و خدمت بمردم را از پدر شادروانش استاد اردشیر بارث برده بود توانست توفیقهائی در این راه کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که در پیمان

دین و نماز مزدیسنوا همی انجا را زجنگ و خونریزی و برزمین نهادن اسلحه و فداکاری درراه خدمت بمردم را میستاید، بفکر صلح و پیشرفت جامعه افتاد و پی برد که درسایه صلح و دوستی و آرامش است که جامعه میتواند پیشرفت نماید، اندیشه خویش را در نامه ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که از آن استقبال شایانی بعمل آمد و چندین جراید کشور در آن مورد ببحث پرداختند. جراید ایران نیز هنگام ورودش بمیهن در آن مورد قلمفرسائی نمودند. افسوس که اجل مهلتش نداد تا ثمره اندیشه بلند خویش را بدیده ببیند. چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷ یزدگردی در شهر غربت و کشور اتریش بخاموشی گرائید.

روزنامه کیهان مورخ ۲۴ اردیبهشت ۲۵۳۶ ش و ۱۴ مه ۱۹۷۷ م تحت عنوان " جوان ایرانی دانشگاه صلح در اتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد:

یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه بین المللی صلح" تهیه کرده است. وی هم اکنون در رشته اقتصاد دانشگاه اطریش تحصیل میکند و برای گذراندن تعطیلات به ایران آمده است. "بهمن دبستانی"، در مصاحبه‌ای با کیهان گفت: "طرح تاسیس دانشگاه صلح که برای اولین بار توسط من پیشنهاد شده مورد تصویب رئیس جمهوری اطریش و رئیس موسسه تحقیقات صلح این کشور نیز قرار گرفته است و آنها قول همه گونه مساعدت و کمکی را داده اند."

این دانشجو تاکید میکند که در بازگشت به اطریش برنامه هائی برای تهیه مقدمات ایجاد این دانشگاه پیاده خواهد شد و یک کمیته موقت بین المللی با شرکت صاحب نظران و متخصصان امور سیاسی و سیاستمداران برجسته و بیطرف جهان تشکیل میگردد. وی در پاسخ این سئوال که، چرا کشور اطریش برای این منظور در نظر گرفته شده است میگوید:

از آنجا که هدف این دانشگاه برقراری صلح در سطح جهانی و تربیت متخصصان و استادانی است که بتوانند در رشته ای بنام "صلح" در مدارس همه کشورها تدریس کنند میبایست در کشوری فعالیت نماید که از نظر سیاسی به هیچ جبهه و مسلکی وابسته نباشند و با بیطرفی کامل در راه گسترش صلح فعالیت نماید. به این دلیل برای آنکه اعمال نفوذ و قدرت روی آن به حداقل کاهش یابد، کشور اطریش مناسب تر است. از سوی دیگر این کشور از حیث موقعیت جغرافیائی، بین شرق و غرب قرار گرفته و بعلاوه مقراتی سازمان ملل متحد نیز هست. هم اکنون ساختمان عظیمی در حال پای گرفتن است که با اتمام آن تمام یا قسمتی از تشکیلات سازمان ملل به اطریش منتقل خواهد شد. به همین دلیل این سازمان میتواند پشتیبان و یاور نیرومندی در راه تقویت و تایید کار دانشگاه مزبور باشد.

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی‌مقیم اطریش درموردلزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید:
درحال حاضربه استناد آماری که ازسوی موسسه‌های تحقیقات صلح درآلمان، سوئد واطریش انتشاریافته بیش از ۴۰درصدازدانشمندان دنیا وقتشان راصرف نابودی بشرمی‌کنند. اینها باکاردرکارخانه‌های اسلحه‌سازی، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصروسلاح مرگزای جدید، به‌جای آنکه درخدمت بشریت باشندبه‌کشته‌شدن و ازبین رفتنش کمک می‌کنند.
درهمین شرایط تحقیقات آماری نشان می‌دهدکه‌به‌طورمتوسط سالانه ۳۰۰میلیارد دلار یعنی‌بالغ بر ۲۰۰۰میلیاردتومان خرج جنگها وکشت وکشتار انسانها می‌شود. با این پول می‌توان تمامی زمینهای بایرکشورهای جهان سوم‌ودرحال رشدرابه‌زیر کشت بردویاحتی درصورت کمبودزمین قابل کشت، چندین طبقه‌روی اقیانوس‌ها رابرای زراعت آماده‌کردوبدین ترتیب بشریت راازخطرقحطی وگرسنگی نجات داد. زیرادرحال حاضربیش ازدوسوم‌مردم‌جهان ازگرسنگی مزمن رنج می‌برند.
دبستانی معتقداست که‌برای برقراری صلح نمی‌توان ازطریق کنفرانسها ومذاکراتی که‌درهرحال سراپاحسن نظروخیرخواهی نیستندبه‌نتیجه‌رسید. پس برای رسیدن به چنین هدفی بایدبه‌همه‌افرادوبخصوص نسل جوانی که‌روی کارمی‌آیدونیزبه‌کودکانی که‌رهبران فردای دنیا هستندآموزش صلح داده‌شودواین کارجزازطریق تربیت معلمان واستادانی که‌درسطوح مختلف ازدبستان تاعالیترین مراحل دانشگاهی این رشته‌راتدریس کنندمیسرنمی‌شود. او می‌گویدکه‌وظیفه‌این دانشگاه علاوه بر تربیت استادانی درسطح دکترا، فوق لیسانس ولیسانس، تربیت معلم‌وتحقیق در زمینه‌صلح نیزهست. به‌همین دلیل بتدریج می‌توان شعبه‌های متعدداین‌دانشگاه رادرکشورهای مختلف دایرنمودوازهمه‌صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی بی طرف دردنیا خواست که‌به‌تدریس دراین دانشگاه بپردازند. هزینه‌این دانشگاه نیزازسوی کشورهائی که‌ادعای صلح دوستی وعدالت‌خواهی دارندتامین می‌شود و تاکنون نیزموافقت بسیاری ازکشورهای اروپائی وآمریکائی نیزجلب شده‌است.
بهمن دبستانی درموردزبان رسمی دانشگاه می‌گویدمن معتقدم‌کمیته‌موقت که‌قبلا" بدان اشاره‌کردم‌بایدبنشینندوزبان خاصی برای آن اختراع کندتاهیچ نوع وابستگی به‌ملت‌ها وملیتهای مختلف نداشته‌باشد. اماوقتی می‌پرسیم، فکرمی‌کنی این کارممکن است وآیازبان چیزی است که‌عده‌ای بنشینندواختراع کنند، بی جواب می‌ماند، ولی به‌هرحال معتقداست که‌غیرممکن نیست.

دبستانی همچنین امیدواراست که‌اگرکارها به‌سرعت پیش برودتا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان دراطریش آغازبه‌کارکندوبتدریج همه‌گیرشود. اما بزرگترین مشکل پیداکردن استادانی است که‌واقعا بی‌طرف باشند. اومی‌گوید، اگر ۵۰سال پیش به‌این فکرافتاده‌بودندبسیاری ازجنگهائی که‌اتفاق افتاده‌به وقوع نمی‌پیوست وحالا هم‌بایدیک تعلیم‌وتربیت جامع وهمه‌جانبه‌همزمان باآغاز کاراین دانشگاه درتمام‌مدارس‌کشورهای مختلف آغازشود.
مجله‌هوخت درشماره ۶ دوره ۲۸ خویش سال ۲۵۳۶ش تحت عنوان " اندیشه بلند و چاره‌سازدانشجوی زرتشتی ایرانی برای تامین صلح درجهان" درماه‌های‌گذشته خبرهائی درجراید داخل وخارج کشورومخصوصا درروزنامه‌های اتریش بازتاب داشت که‌آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته‌اقتصاددانشگاه اتریش برای پایه‌گذاری صلح استواردرجهان طرحی ارائه‌نموده‌که‌مورداستقبال وتصویب رئیس جمهوری اتریش ودیگراندیشمندان وآشتی‌جویان آن سرزمین وجهان قرارگرفته‌است بی گمان آقای دبستانی ازاین دستوربلندپایه "اشوزرتشت" درگاتاها که‌میفرماید الهام گرفته‌است "ای اهورا ـ بروان آفرینش تاب وتوانائی بخش وازسرچشمه منش پاک نیروئی برانگیزتاآشتی وآسایش درجهان برقرارگردد. من باور دارم ای اهوراکه‌میتوان آنرااستوارداشت " مسئله‌صلح وآشتی وتامین آسایش درجهان ریشه‌بسیارکهن داردکه‌میتوان ازسرچشمه‌منش پاک آنرا تحقق بخشید:
آقای دبستانی معتقداست همانگونه‌که‌برای درمان هربیماری بایدعلت راجستجو نمودوبدرمان ورفع علت پرداخت دربیماریهای اجتماعی وخانمان براندازجهانی بایدهمین راه‌رابرگزید، درست است که‌عده‌ای ازاندیشمندان ودانشمندان آشتی جوی جهان سالهاست درباره علت جنگ و ستیزوخونریزی درجهان درپژوهش هستند وهریک جداگانه نظریات وپیشنهادهائی هرچندیکبارارائه‌می‌نمایند ماامااتفاق نظری درکارشان کمتردیده‌میشودوبنابرین بعقیده‌درواقع پسندیده‌وعملی آقای دبستانی، بایددانشگاهی مخصوص برای پژوهش‌آموزش‌آئین آشتی وآشتی خواهی بنیادگرددتادرآن مرکزعلمی باژرف نگری درپایه‌گذاری صلح وازبین بردن علت جنگ راه‌عملی به‌جهانیان آموخته‌شودچه‌جنگهای محلی ـ چه‌جنگهای منطقه‌ای وچه جنگ‌های جهانی بنابه‌پیشنهادهای دبستانی این دانشگاه بایددراتریش سازمان پذیردوسپس درکشورهای دیگرتاسیس گرددزیراکشوراتریش ومردمانش به‌آشتی‌خواهی بلندآوازومردمان خاوروباخترهم‌این بنیادراباوردارندوکشوراتریش رادوستدار آشتی درجهان می‌شناسند.
بنابراین بجاست که‌این کشوررابرای نخستین پایه این آموزش برگزیده‌شود.

آقای دبستانی تصمیم داردپس ازبازگشت بهاتریش کمیتهای ازشخصیتهای علمی وصلاحیتدارجهانی تشکیل دهدکهبا جلب کمک وحمایت سازمان ملل متحداینداننشگاه سازمان پذیردتا باآموزش آئین آشتی وپایهگذاری آرامش وآسایش راستین در جهان ـ دیوستیزجنگ ازجهان براقتدوسرمایه هنگفتی کهسالیانه برای تولید ابزارهای جنگی درجهان بمصرف میرسددرراه آبادانی وآرامش وآسایش بکارافتد وجهان درسکون وآرامش همیشگی بسربرد. با میدچنان روز.

رادیوتلویزیون ایران هنگام ورودروانشادبهمن دبستانی بمیهن درارديبهشت ماه ۱۳۵۶توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبهای ازاوبعمل آورد متن مصاحبهچنین است :

آقای بهمن دبستانی اولین سئوال راا ینطورمطرح میکنمکهبفرمائیدبچهمنظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین المللی صلح رامطرح کردید.

هرروزدراخبارشنیدهمیشودیادرروزنامهها میخوانیم کهصلح برپایهء محکمیاستوار نبودهوروزی نیست کهدرگوشهوکنارجهان تروروجنگی رخ ندهد. متاسفانهگاهیبا شلیک یک گلوله چهزدوخوردها وچهمصیبتهائی برای مردمبیگناهکهخودشان کوچکترین نقشی درشلیک آن نداشتهاند بوجودمیآید،من هنگام تحصیل درایران وحتی دردوران طفولیت باین نکتهمیاندیشیدموتنها امیدماین بودکهروزیبتوانم درحفظ صلح موثرباشموفکرمیکردمچقدرلذت بخش خواهدبودا گرصلحپایدارکهآرزوی دیرینهبشراست جایگزین اتمسفرتروروحشت بشود. کشورهائی کهاکنون بسلاحاتمی مجهزندانگشت شماربودهودربیست سال آینده، بسیاری ازکشورها آنراخواهند داشت ویکنفرمیتواندبافشاردادن یک دکمهدنیا رابخاک وخون بکشاند. از سال ۱۹۷۳تاکنون مقدارا سلحهتولیدشدهتقریبا بهسهبرابرافزایش یافتهواگربدین صورت ادامهپیداکندخطربزرگی خواهدبودبرای رسیدن بصلح بین المللی.سالیانه درحدود ۳۰۰ملیاردلارصرف جنگ میشود، درصورتیکههزینهای کهبرای صلح درنظر گرفتهمیشودنسبته" ناچیزاست. بشرازطریق علمودانش بابیماریها، خطرات سیل، زلزلهوآتشفشانی مبارزهمیکند. درصورتیکهاینها زائیدهطبیعت هستند. آیانباید ازجنگ وخونریزی کهعامل آن خودانسانها میباشندجلوگیری کرد؟ هم چنانکهیک مهندس ورزیدهفارغالتحصیل ازدانشکدهفنی، کارخانهعظیمیرا بگردش درمیآورد، دنیا نیزنیازمبرمی باشخاص ورزیدهصلح دوست داشتهوچنین افرادی رایک مرکزعلمی بین المللی پس ازتحقیق وتدریس قادرخواهدبودتحویل ملتها بدهد، تا بهرجاکهمیروندبا خودمشعل صلح بارمغان ببرند. بدین منظوریکسال پیش طرحی برای تاسیس این مرکزعلمی بین المللی دراتریش پیشنهادکردم.

زیراا ین کشوربیطرف ازنظرموقعیت سیاسی وجغرافیائی مناسب بودهووین مقر آتیهقسمتی ازسازمان ملل متحدخواهدبود. دراتریش طرح مزبورازطریق جراید بمعرض افکارعمومی قرارگرفت وحضرت رئیس جمهوراتریش دکتراادولف کیستگرآن راپذیرفتهوتوسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود راابراز داشتند.

آقای دبستانی بفرمائیدبا ایجاداین دانشگاه چهآموزشهائی درزمینهصلح به کشورها دادهمیشود؟

منظورازتاسیس این دانشگاه پژوهش وآموزش شدیدومشترک درموردبررسی علل جنگها وراهجلوگیری ازبروزمجددآن ومبارزهبافقر، اختلاف نژاد، ایوئولوژی و غیرهدرسطح بین المللی است کهبایستی ازآغازدبستان تاپایان دوران دانشگاه بمرحلهعمل دربیایدولازمهاجرای آن آموزش دبیران لایق وبشردوست است که بایستی ازاین دانشگاه کهموردقبول جهانیان است فارغالتحصیل بشوند.

صحبت گردیدازانگیزهتان درایجادطرح تاسیس دانشگاه صلح بین المللی وهم چنین آموزشهائی کهاین دانشگاه میتواند بمردمبدهد. حالا بفرمائیدمشکلاتتان درراهی کهدرپیش داریدچهاست؟

یکیازمشکلات مشکل بودجهمیباشدکهامیدوارمازطریق کلیهکشورهای صلح دوست تامین بشودومشکل دیگرتامین کادراستادونیروی انسانیاست، کهتاقبل از فارغ التحصیل شدن اولین دستهازدانشجویان میتوان ازشخصیتهای علمی صلح دوست جهان، بخصوص ازبعضی نمایندگان سازمان ملل متحددعوت کرد.

خوب شما بازمیگردید باتریش میخواستم بدانمکهبرنامهشما پس ازبازگشت چهاست؟

البتهمن بایدپس ازبازگشت باتریش یک کمیتهموقتی تشکیل بدهم تابتوان با آن وبکمک سفارتخانهها کمیتهدائمی بین المللی تاسیس کردکهاین کمیتهدائمی بین المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهدبود.

شما درایران مسلما با مقامات ایرانی موضوع رامطرح کردهاید. میخواستم بدانم نتیجه آن چهبودهاست؟

تاآنجائیکه بخاطردارمایران همیشهدرراهصلح پیشقدمبودهواین طرح بااستقبال مقامات ایرانی روبروشد.

روزنامهبورس سال هفدهممورخ ۲۳تیرومجله جوانان امروز سال یازدهممورخ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه اورا باشرح وبسط ستودهاند کهبانگیزهطولانی شدن از ذکرهمهخودداری میشود.

نوشته‌های نگارنده

۱ـ حرف راست : پاسخی است مختصربیا وه‌سرائی یکنفرکه‌بهدینی را ترک نموده . ۲ـ دساتیرکتاب آسمانی نیست . ۳ـ پیمبری زرتشت . ۴ـ فرزانگان زرتشتی . ۵ ـ خرده‌اوستا با الفبای دین دبیره . ۶ـ تعلیمات زرتشت . ۷ـ آتش و آتش پرستی . ۸ـ خورشیدنگرشنی . ۹ـ اصول سه‌گانه مزدیسنا . ۱۰ـ پرستشگاه‌زرتشتیان ۱۱ـ خرده‌اوستا برگردانده‌ازدین دبیره . ۱۲ـ زرتشت وهمزمانان او درویدا . ۱۳ـ سال دینی زرتشتیان . ۱۴ـ زادبوم زرتشت . ۱۵ـ فهرست کتابهای دینی زرتشتیان . ۱۶ـ خرده‌اوستا با ترجمه . ۱۷ـ تاریخ زرتشتیان پس‌ازساسانیان.

نوشته‌هائی که‌ازانگلیسی ترجمه‌شده : ـ

۱۸ـ رامایان . ۱۹ـ داویدکوپرفیلد . ۲۰ـ کلیسای نوتردام ازنشریات اداره انتشارات حکومت هند . ۲۱ـ مسرت بشر ، نشریه مبلغین مسیحی . ۲۲ـ هفتادگل. ۲۳ـ هیچ وهمه‌چیز . ۲۴ـ پرتوحقیقت . ۲۵ـ ازدواج وسلوک . ۲۶ـ سیرتکامل تدریجی روح. ۲۷ـ بهترین چهره زندگی . ۲۸ـ پیامهای اوتارمهربابا ازنشریه کانون دوستداران مهربابا . ۲۹ـ دانستنیهای آئینی زرتشتی . ۳۰ـ درقدم‌استاد رساله عرفانی حاضربرای چاپ . ۳۱ـ آثارمهرپرستی دردین ایزدی وپرستش شیدان نه شیطان . ۳۲ـ بازگشت روان دراسلام . ۳۳ـ اوستای فروشی ، یشتگاهان ودرون ششگانه برگردان ازدین دبیره .

خریداران ارجمندپیش‌ازچاپ که‌درنشرکتاب سهم‌بزرگی دارند

	جلد
آقای مهندس رستم یگانگی	۱۰۰
آقای ایرج خدیوپارسی	۵
آقای منوچهرفرامرزی	۵
آقای دکتراردشیرفرامرزی	۵
آقای خدابخش مهرآئین بنامگانه	
روانشادکیومرث خسروکدمی‌خرمشاهی	۱۰
آقای دکترسروش صرفه‌نیا	۱۰۰
آقای نریمان اشیدری	۱۰۰
آقای دکترخسرودبستانی	۱۰۰
آقای الهیاردبستانی	۱۰
انجمن محترم‌زرتشتیان تهران	۱۰۰
آقای دکتررستم‌القابی	۲
بنامگانه‌روانشادجمشیدخدابخش	
مهربان نامدارنرسی‌آبادی	۲
روانشادگشتاسب رستم‌فلفلی	
آقای مهندس منوچهرگنجگینی	۲
روانشادرستم‌جمشیدفلفلی	
آقای شاهرخ اختری	۱
آقای کیخسرورستم‌کریمدادی	۱
آقای اردشیربهرام خسرویانی	۴
روانشادمرزبان جمشیدفلفلی	
آقای دینیاراردشیرخسروی	
شریف‌آبادی	۱
آقای اردشیرمهربان شمسی	۱
آقای‌هرمزدیاررهمتی	۳
سرکارسرورخانم‌خداداد وفاداری	
(کیفر)	۲
آقای خسروخدامرادکیفر	۱
آقای فریبرزنامدارراستقامت	۱
آقای اسفندیارخسروخسروانی	۱
آقای اسفندیارشاهمرادخرمی	۲
آقای جمشیدخورسندخسروانی	۱
آقای لهراسب رستم‌پشوتن	۱
آقای مهربان رستم‌پشوتن	۱
آقای اردشیررستم‌پشوتن بنامگانه	
روانشادپشوتن	۱
آقای جمشیدپشوتنی زاده‌بنامگانه	
روانشادپدرش شهریاراردشیر	
پشوتن زاده	۱
نوشین وافلاطون سهراب پشوتن	
بنامگانه‌پدربزرگشان روانشاد	
افلاطون ایزدیار	۱

	جلد
آقای اردشیرایزدیان بنامگانه	
پدرش روانشاداردشیررستم‌ایزدیان	۱
آقای رستم کیفر	۲
آقای رستم‌خداداد خرمشاهی	۱
آقای رستم‌دینیارمال گنجی	۱
آقای مهربان برخوردارا ن	۱
آقای اردشیربرخوردارا ن	۱
آقای اسفندیارخدامرادآذرمهر	
(کیفر)	۵
سرکارخانم‌سیمیندخت خرمشاهی	
(آذرمهر)	۲
آقای عباس رادمهر	۱
آقای مکی	۱
آقای هوشنگ نوشیروانی	۱
آقای مهربان سادی	۱
خانم‌مرواریدظهرابی (سادی)	۱
آقای جمشیدظهرابی	۱
آقای مندگارزره‌پوش	۱
بانودولت‌خدارحم‌راستی بنامگانه	
روانشادان پدرش خدارحم‌بهرام	
زین آبادی ومادرش گلبانو	
جوانمردرحمت آبادی ومهربان	
جوانمردراستی رحمت آبادی	۲۵
آقای رستم‌بمان هرمزدیاررحمت	
آبادی معروف به‌روسی	۲۵
روانشاد فرودمهربان فرود	
خسرویانی رحمت آبادی	۲۵
روانشاد دولت خداداد مزداپورمحمد	
آبادی	۲۵
ازبودجه‌روانشاد رستم‌مزدا	۳۰
آقای بهرام خسرویانی رحمت آبادی	۱
آقای جمشیدبهمردچم‌مهدی آبادی	۱
آقای بهمردجهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب موبدمهدی آبادی	۱
آقای برزوپژمان	۱
آقای هرمزپورکیانی	۱
آقای مهربان بهرامی	۱
آقای رستم جمشیدی	۱
آقای مهربان سهراب افسرکشمیری	۱
آقای سهراب مهربان افسرکشمیری	۳
شرکت اشتادموتور	۱۰
آقای بهروزباستانی اله‌آباد	۱

جلد

آقای دکتر شاهپور نریمانی‌زاده
بنامگانه مادرشان روانشاد
آبنهیر رستم نریمانی زاده ۱

آقای دکتر شاهپور نریمانی‌زاده
بنامگانه پدرشان روانشاد بهمن
شاهویر نریمانی زاده ۱
دوشیزه میترا نریمانی زاده ۱
خانم مهشید نریمانی زاده ۱
آقای آریا نریمانی زاده ۱
آقای بهمن رستم گنجی ۱
آقای خدایار ماندگاریان فرزند
رشید ـ خیرآبادی ۱
آقای بیژن ماندگاریان فرزند
خدایار ـ خیرآبادی ۱
آقای مهربان گشتاسب کوشش ۱
دوشیزه آناهیتا کوشش ۱
دوشیزه آرمیتا کوشش ۱
خانم مهناز خوشرو (کوشش) ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه پدرشان
روانشاد گشتاسب رستم کوشش ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه
مادرشان روانشاد سرور رستم
خسروشاهی (کوشش) ۱
آقای هوشمند ماندگاریان فرزند
جمشید بنامگانه مادرشان روانشاد
خورشید اسفندیار سنگ (خیرآبادی) ۱
آقای رستم طوفان فرزند فریدون
قاسم آبادی ۶
آقای شهریار ماندگاری فرزند
جمشید ـ خیرآبادی ۱
آقای ماندگار زره‌پوش فرزند
خسرو ـ خیرآبادی ۱
آقای سهراب زره‌پوش فرزند خسرو ـ
خیرآبادی ۱
آقای خداداد ماندگاریان فرزند
ماندگار ـ خیرآبادی ۱
خانم شیرین مندگاریان فرزند
مهربان ـ خیرآبادی ۱
آقای جهانگیر ماندگاریان فرزند
مهربان ـ خیرآبادی ۱
خانم یاسمین ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد خداداد رشید
ماندگاریان ـ خیرآبادی ۱

جلد

آقای خدایار هرمزدیاری چم فرزند
بهرام چمی ۱
آقای باپور نورفرزانه بنامگانه
پدرشان روانشاد اسفندیار خسرو
خرمشاهی ۱
آقای رستم زره‌پوش فرزند خسرو
بنامگانه دائیشان روانشاد اسفندیار
خدابخش مندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم زره‌پوش فرزند خسرو
بنامگانه پدرزنشان روانشاد رشید
خسرو ماندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم زره‌پوش بنامگانه پدرشان
روانشاد خسرو زره‌پوش خیرآبادی ۱
آقای گشتاسب آرش فرزند تیرانداز
خیرآبادی ۱
خانم مهستی ماندگاریان فرزند
رشید ـ خیرآبادی ۱
آقای هرمزان صدر ۱
آقای داریوش مهربان خوشرو ۱
دوشیزه ویستا داریوش خوشرو ۱
خانم میترا مهربان هرمزی (خوشرو) ۱
آقای ایرج ایرج‌پور بنامگانه
پدرشان روانشاد جهانگیر خداداد دنمیری ۲
آقای دکتر هرمزدیار نسیم بنامگانه
پدرشان روانشاد اسفندیار نسیم ۱
آقای رشید شهریاری فرزند بهرام
رستم مزرعه کلانتری ۱
آقای رستم ماندگاریان فرزند
مهربان ـ حسن آبادی ۱
آقای دکتر بهروز ماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاد مندگار
خداداد خیرآبادی ۱
آقای جمشید زره‌پوش بنامگانه
پدرشان روانشاد خسرو زره‌پوش
خیرآبادی ۱
خانم کتایون دمهری بنامگانه
مادرشان روانشاد بمانت اردشیر
یزدانی ـ الله‌آبادی ۱
خانم زمرد ماندگاریان فرزند فریدون
خیرآبادی ۱
آقای منوچهر نمیرانیان فرزند
کیخسرو ـ نصرآبادی ۱
آقای بمان سورن فرزند اردشیر ـ
اهرستانی ۱

جلد

آقای شهریار ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد کیخسرو داراب ـ
خیرآبادی ۱
خانم زرین تاج ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد کاووس خسرو ـ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان فرزند
رشید گشتاسب ـ خیرآبادی ۱
خانم بانو دلگشا فرزند رستم ـ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاد رشید
گشتاسب ـ خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه
مادرشان روانشاد کشور اسفندیار سنگ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه
برادرشان روانشاد رستم رشید
ماندگاریان ـ خیرآبادی ۱
آقای بهرام ماندگاریان فرزند
بیژن ـ خیرآبادی ۱
خانم گلنار گرشاسب فرزند شاه بهرام
خیرآبادی ۱
خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید
خیرآبادی ۱
خانم دخمل ماندگاریان بنامگانه
همسرشان روانشاد بهرام گرشاسب
خیرآبادی ۱
آقای هرمز فیروزمند فرزند نامدار
ظهراب بیان تفتی ۱
آقای تهمتن آرش بنامگانه پدرشان
روانشاد هرمزد تیرانداز آرش ـ
خیرآبادی ۱۰
آقای فریدون سنگ بنامگانه پدرشان
روانشاد رستم سنگ ـ خیرآبادی ۱
آقای فریدون سنگ فرزند رستم
بنامگانه زن عمویشان روانشاد گوهر
گشتاسب تیرانداز خیرآبادی ۱
خانم بانو رستم سنگ بنامگانه
همسرشان روانشاد بهرام خدابخش
کدخدایان ـ خیرآبادی ۱
آقای مهربان سنگ فرزند رستم
بنامگانه مادرشان روانشاد کتایون
داراب ـ خیرآبادی ۱

جلد

آقای اسفندیار کدخدایان
بنامگانه پدرشان روانشاد بهرام
اسفندیار کدخدایان ـ خیرآبادی ۱
آقای اردشیر گرشاسب بنامگانه
پدرشان روانشاد مهربان گشتاسب
خیرآبادی ۱
آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام
علی آبادی ۲
آقای شهریار ماهیار لهراسب پور
زین آبادی ۱
آقای یزدان پناه ۱
آقای رشید شهمردان فرهی فر ۱
آقای شهمردان وفادار فرهی فر ۱
آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان ۱
آقای رشید نمیرانیان ۱
آقای شهریار اردشیر شناسا بنامگانه
پدر روانشاد اردشیر مهربان استاد
بهرام ۱
بانو کیاندخت ربانی بنامگانه
پدر روانشاد خدارحم کیخسرو ربانی ۲
آقای خداداد کاوسیان بنامگانه
پدر روانشاد بهرام دینیار جمشید
کاوسیان شریف آبادی ۱
بانو شکوفه اردشیر جهانبخش نمیری
بنامگانه روانشاد بی‌بی‌جان کیومرث
کیومرثی کلانتری دختر عموی پدرخود ۱
بانو بهدخت سلامت ۱
آقای بهرام سروش کابلی ۱
آقای جمشید کنتراکتر ۱
آقای رستم بهرام نمیرانیان ۲
بانو طوطی نوذری ۱
بانو پروین کاوسیان شریف آبادی
بنامگانه دختر ناکام روانشاد
شهین رستم فلفلی ۱
بانو خورشید رستم خان کاوسیان
شریف آبادی ۱
آقای شاپور جهانگیری فرد ۱
آقای مهربان شهمردان سعادت ۵
آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند
رستم فریبرز نوذر ۱
بنام بانو مهوش ایرانی پرتوی
فرزند بهرام کیخسرو تیرانداز ۱
بیاد مادرم روانشاد مروارید بامس
مهربان (پرتوی) ۱
بیاد پدرم روانشاد رستم فریبرز نوذر ۱

	جلد
بنامگانه سرور بامس مهربان	۱
آقای رستم خداداد خسرویانی	۱
آقای مهربان کادمی	۵
آقای بهرام کادمی	۳
آقای سهراب کادمی	۵
آقای ایرج بهمردی	۲
آقای منوچهر خسروی	۵
آقای بهرام رستم سامیا	۲
آقای خدابخش کاجی	۳
آقای مهرایران	۳
آقای سهراب ظهرابی کلانتری	۱
آقای بهرام خادمی	۱
آقای کیخسرو نوریزدانی	۱
آقای شهریار جویبانپور	۱
آقای رستم فرخنده	۱
آقای کیانپور دانش	۱
آقای رستم لاکان	۱
آقای سیروس نمیرانیان	۱
آقای افلاطون جمشیدی	۳
آقای اردشیر اوری	۲
آقای مهربان ابریشمی	۳
آقای کیخسرو خسروی	۱
آقای بهمن باستانی	۲
آقای گشتاسب خسروی یزدی	۱
آقای رستم یزشنی	۱
آقای فیروز بهمردی پور	۱
آقای رستم جمشیدیان	۱
آقای خداداد منوچهر کلانتری	۱
آقای مهربان بهمردی	۲
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید گشتاسب بهرام شهری	۴
آقای هرمزدیار گشتاسب خسرویانی	۱۰
آقای رستم هیربد	۱
آقای بهمرد خسرو تفتی بنامگانه خسرو نامدار تفتی	۱
آقای بهمن جهانگیر پور اسفندیاری	۱
آقای رشید خدارحم شناسازین آبادی	۱
آقای سیروس فرامرز انوار	۲
خانم سرور ماهیار لهراسبی	۱
آقای فیروز جراح بنامگانه پدرشان بختیار جراح	۳
آقای رستم فرامرزیان	۳
آقای خدارحم کاجیان	۱
آقای خداداد دهموبدی حسینی	۱

	جلد
آقای سهراب رستمی حسینی	۱
آقای کیخسرو خدادادی	۱
آقای شهریار داستان	۲
آقای اردشیر خاوریان	۱
آقای جمشید تیراندازی	۱
آقای اردشیر جاماسبیان	۱
آقای اردشیر سروشیان	۱
آقای شهریار رشید نمیرانیان	۱
آقای خدایار خانواده آفاق	۳
آقای مهربان خداداد هرمزدی	۱
آقای هرمزدیار ماهیار لهراسبی	۲
آقای افلاطون هرمزدیار جراح	۱
آقای کیخسرو اسفندیار بختیاری	۱
بانو رخشنده کیخسرو فره‌وهران	۱
آقای اسفندیار رستم آذرکیوان	۱
خانم ایران مهربان کاوسی	۱
آقای اسفندیار مهربان سیروسی	۱
بانو شهین شهریار باستانی	۱
آقای بهرام نوشیروان یزدانی	۱
آقای مهربان جمشید اهورائی‌زاده	۱
آقای سیروس جهانگیر جهانگیری	۱
آقای منوچهر کاویانی	۱
آقای رستم یارش	۱
آقای دینیار نامداری	۱
بنامگانه روانشاد فریدون رستم فرشید	۱
آقای کیخسرو کیخسروپور	۲
آقای کیوان هرمزدیار نوشیروانی	۱
آقای رستم بهمن اردشیریان	۱
آقای مهربان بهمن اردشیریان	۱
آقای فرخزاد بهمن اردشیریان	۱
بنامگانه روانشاد مهربان آبادان اردشیریان	۱
آقای سهراب بهمنش بنامگانه روانشاد رستم خداداد نمیرانیان	۱
آقای بهمن اورمزدی	۱
آقای اردشیر جاماسبی	۱
بنامگانه بهرام مهربان دستیار	۱ ۱۵
آقای مهندس زارع	۱
آقای رستم فولاد چمی	۱
آقای رستم رشیدی شریف‌آبادی	۳
آقای خسرو شیرویا	۱
آقای سهراب یزدانی	۲
آقای فرهنگ بازاده	۱

	جلد
آقای هرمزدیار بهدین	۱
آقای خدابخش پای سروی بنامگانه روانشاد مهربان پای سروی	۲
آقای فریدون مهرآئین	۱
آقای دکتر پارسا	۱
آقای رستم خسرو موبد	۱
بانو مهین خانمشید	۲
آقای مهندس بهرام فریدون	۱
آقای فیروز وفاداری بنامگانه همایون خانم و خداداد استاد کیومرث وفاداری	۲
آقای فیروز وفاداری بنامگانه شیرین مهربان خدادادیان	۱
آقای مهربان خانی	۱
آقای رستم سپهری	۱
آقای دکتر مهربان بختیاری	۱
آقای خوبیاری	۶
آقای کیخسرو کاویانی کوثرخیزی	۱
آقای بهمن کیامنش	۱
بانو لعل خانم جمشیدیان	۲
آقای شهریار داراب دارابیان	۳
آقای شهریار گلزاری	۳
آقای اردشیر گلزاری	۱
آقای هرمزدیار پیروزمند	۱
آقای جمشید پولادزندی	۱
آقای بهرام منشی	۱
آقای اسفندیار بهمنی	۱
آقای گشتاسب بهرام استاد	۱
آقای کورش بهرام استاد	۱
بانو مهناز بهرام استاد	۱
بانو بهناز بهرام استاد	۱
بانو کتایون اردشیر یزدانی بیوکی	۱
آقای دکتر اسفندیار استقامت	۱
بانو خرمن رستم دشتکی مبارکه	۱
بانو فیروزه برومند آدم مبارکه	۱
آقای رستم تیرانداز نمیر مبارکه	۱
آقای اردشیر بزرگ چمی	۱
بانو همایون معاونت	۴
آقای فرهاد رستم برومند آدم مبارکه	۱
آقای فرشاد رستم برومند آدم مبارکه	۱
بانو فرحناز رستم برومند آدم مبارکه	۱
آقای رستم کیانی بنامگانه گوهر کیومرث کیانی ذین آبادی	۴
آقای بهرام کیانی ذین آبادی	۳

	جلد
آقای فرهاد کیانی ذین آبادی	۳
آقای رستم جمشیدی فرزند رشید	۱
آقای بهرام جمشیدی	۱
آقای منوچهر گودرز کاوسی	۱
آقای جمشید جهانگیر کرمانیان بنامگانه پدر و مادر	۱
آقای جمشید جهانگیر و همسرش فیروز خداداد گلستان	۱
آقای رستم فلفلی فرزند خدارحم	۳
آقای الهیار کیخسرو کیانی حسن آبادی	۳
آقای کیخسرو ظهرابیان تفتی	۳
آقای سهراب معاونت	۲
بانو شیرین مرزبان	۱
بانو سرور تیرانداز دهموبدی	۱
آقای رشید جمشیدی	۱
آقای منوچهر مبارکه‌ای	۱
آقای رشید فرامرز دهمیری	۲
بنامگانه مهربان رستم خسروی	۱
آقای رشید خداداد چمی هرمزدیاری	۱
بانو پروین رستم مرزبان	۱
آقای فریدون فلاحتی	۱
آقای خدارحم داوری	۱
آقای رستم بهروزی	۱
آقای شاه بهرام کامل زاده	۳
آقای بهرام رستم نامدار	۲
آقای اردشیر گشتاسبی	۱
آقای جمشید ایزدیان	۱
آقای خدابخش کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای شهریار جویبانپور	۱
خانم نرگس دادخواه	۱
آقای مهربان جمشید ماوندادی	۱
آقای بهرام شهریاری	۱
آقای فریبرز گوهرریزی	۱
آقای داریوش شامردانی	۱
آقای رستم فرهاد یزدانی اله‌آبادی	۱
آقای اسفندیار عمیدزاده	۱
آقای رستم ستودیان	۱
آقای اردشیر فرهادیه	۱
آقای بهمن شاگشتاسبی	۲
آقای هرمزدیار بهرام جمشیدی چمی	۲
آقای خدایار عزتی	۱
آقای ماهیار مهربانی	۱
آقای خدایار بهرامی	۱

جلد

(سوپرسرویس) آقای فریدون جهانگیر
آتشبند بنامگانه روانشادان پدرم
جهانگیر جمشید نرسی آبادی و خاله‌ام
مروارید رستم مریم آبادی ۵۰
آقای دکتر دینیار هرمزدی محمدآبادی
بنامگانه روانشادان دکتر بهرام پرورش
لعل جمشید پرورش ـ استاد بمان پرورش
شیرین استاد بمان پرورش
بهرام دینیار هرمزدی محمدآبادی
فیروزه خداداد هرمزدی محمدآبادی
دولت بهرام هرمزدی محمدآبادی
رستم بهرام هرمزدی محمدآبادی
کیخسرو خداداد هرمزدی محمدآبادی
خداداد بهمن هرمزدی محمدآبادی
بانو جمشید هرمزدی محمدآبادی
جمشید رستم بهرام بامس خسرویانی
کیخسرو و جمشید بهمردی ذین آبادی ۱۳
یکنفر زرتشتی خیراندیش بوسیله
ارباب وفادار تفتی ۱۰
خانم پریدخت فلاحتی بنامگانه
همسرشان روانشاد رشید شهرت ذین
آبادی ۶
آقای هوشنگ کیانی ذین آبادی ۳
خانم پوراندخت کیانی ذین آبادی ۱
آقای خدابخش معاونت ۱
آقای جمشید فرازیان ۱
آقای مهربان هنرمند ۱
آقای مهربان مهرابی پورکرمانی ۱
بانو همایون جمشیدی ۱
آقای مهربان سامیای کلانتری ۱
خانم لعل کیانی ۲
آقای بهرام انوشه ۱
آقای اسفندیار رماوندادی ۱
آقای رستم پوربهمردیان ۳
آقای فریدون بهروزی ۱
آقای اسفندیار ردینی ۱
آقای سهراب افسرکشمیری ۲
آقای دکتر حسین وحیدی ۱
خانم پوران فرهنگی ۱
آقای دکتر فتح‌اله حکمی ۱
آقای دکتر فتح‌اله حکمی ۱
آقای پیروز ابتدائی ۱
آقای مهربان یزدانی ۲
آقای فریدون جمشیدی ۲

جلد

آقای خدارحم بندار نرسی آبادی
سرور بهزاد نرسی آبادی
فریدون ضیاء طبری
فیروزه بهرام ضیاء طبری
آقای فریدون خدارحم فلفلی
بنامگانه روانشادان مادرش سرور
بهزاد و پدرش خدارحم بندار ۱۰۰
بنیاد جمشید یگانگی ۱۰۰
بنامگانه روانشادان نوشیروان
بهزاد و فیروزه بندار ۱۰
بنامگانه روانشادان نوشیروان
مهربان بهرام شهری و دولت
شهریار کیانی پور ۱۰
انجمن زرتشتیان نرسی آباد ۱۰
خانم ایراندخت محبوب ۱
آقای رستم کیهان نژاد ۱
آقای اسفندیار مرادیان ۱
آقای خدابخش منیری بنامگانه
روانشاد پدرش رستم منیری ۱
آقای خدابخش منیری بنامگانه
روانشاد خواهرش همایون رستم ۱
آقای رستم پورزندیان ۱
آقای شاهرخ فلاحتی ۱
آقای بهرام خسرویانی بنامگانه
روانشادان پدرش رستم شهریار و
مادرش شیرین مهربان ۱
آقای بهرام فلفلی ۱
آقای بهرام فلاحت ۱
آقای مهربان فلفلی ۱
خانم مینا یزدان پرستان ۱
خانم گلفروز کدخدایان ۱
خانم گوهر مهربانی ۱
خانم شهناز شهزادی ۱
آقای منوچهر جهانگیر فریدون ستایش ۱
آقای خداداد خنجری ۱
آقای فیروز فرامرزی ۱
آقای شهریار رنا مدار استقامت
بنامگانه شیرین استقامت ۱
آقای مهربان رستم نمیری ۱
آقای شاپور بازاده خرمشاهی ۱
آقای اردشیر بازاده خرمشاهی ۱
آقای سهراب خسرویانی ۱
آقای هرمزدیار اخوی جو ۱

جلد

آقای جمشید مهری ۱
آقای سیروس پشوتنی ۱
آقای خدارحم داستان یزدی ۱
آقای پرویز خرمشاهی ۱
آقای شاه کیخسرو شمس ۱
آقای رستم رستمی ۱
آقای بمان خورشید چهر ۱
آقای رستم رستمی بنامگانه
سیمیندخت خدامراد کی‌فر ۱
آقای رستم بهرامی بنامگانه
اردشیر خسرو بابکان ۱
آقای کیخسرو نمیری ۱
آقای رشید گنجی ۱
آقای اردشیر نابکی ۱
آقای اله‌یار دانش زاد ۱
آقای اردشیر رستم پشوتنی بنامگانه
رستم اردشیر پشوتنی ۱
آقای رستم ایزدیان بنامگانه
اردشیر رستم ایزدیان ۱
انجمن زرتشتیان نصرت آباد ۱
آقای جمشید منوچهری ۱
آقای سهراب یزدگردی ۱
آقای سهراب خردادی ۱
آقای بهرام فلاح زاده ۱
خانم همایون نمیرانیان ۱
آقای کیخسرو نمیرانیان ۱
آقای خسرو منوچهری ۱
آقای کورش کیهانی ۱
آقای داریوش کیهانی ۱
آقای جهانبخش نمیرانیان ۱
آقای سهراب نمیرانیان ۱
آقای منوچهر نمیرانیان ۱
آقای بهرام چهل مرد ۱
آقای جمشید بهمرد نمیرانیان ۱
آقای شاهرخ نمیرانیان ۱
آقای جمشید خورسند نمیرانیان ۱
آقای خدارحم بهمردی ۱
آقای رشید دهموبدی ۱
آقای رستم فریدنی ۱
آقای خدامراد بزرگ چمی ۱
آقای مهربان اردشیری ۱
آقای شاه بهرام فلفلی ۱
آقای بهرام بهمردی ۱
آقای شهریار خدایاری ۱

جلد

آقای فریدون کیانیان ۱
آقای داریوش کاوسی ۱
آقای فریدون یزدانی ۱
خانم سیمین روشنفر ۱
خانم دولت باستانی ۱
آقای خدامراد بهمن چمی ۱
آقای جهانگیر جمشیدی چمی ۱
آقای خداداد خدادادی چمی ۱
آقای مهربان رستمی چمی ۱
آقای بهمن بهمردی ۱
آقای رستم ثالث هیربد ۱
آقای دکتر رستم آبادیان شریف آبادی ۱
آقای بهرام خسرو دینیاری شریف آبادی ۱
آقای دکتر ماهیار اردشیری
شریف آبادی ۱
آقای ایرج سلامتی ۱
آقای دکتر مهربان کاوسی ۱
آقای سهراب کاوسی ۱
آقای مهندس رستم یزدانی ۱
آقای شهریار یزدانی ۱
آقای اردشیر خدابخشی ۱
آقای خدایار رستمیان شریف آبادی ۱
آقای رستم شاهمردانی شریف آبادی ۱
آقای بمان شغلی شریف آبادی ۱
آقای البرز شغلی شریف آبادی ۱
آقای منوچهر کریمداد سلامتی ۱
آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری ۱
آقای البرز کاوسی شریف آبادی ۱
آقای کیخسرو خداداد بهمن ۱
آقای مهندس هرمز خدیوی ۱
آقای بهرام سروشی ۱
آقای شاهرخ سروشی ۱
آقای دکتر سیروس سروشی ۱
آقای کیخسرو سروش ۱
خانم ایران سروشی ۱
خانم پریچهر سروشی ۱
آقای گودرز فرامرزیان ۱
آقای سیامک ایزدیار ۱
آقای کامبیز فرامرزیان ۱
خانم فرنگیس کاویانی ۱
آقای شاپور کیانپور ۱
آقای بختیار بختیاری ۱
آقای دکتر مهربان خدائی ۱
آقای داریوش کیهانی ۱

جلد

آقای دکتر کیخسرو مهربانی ۱
آقای شاپور زنده‌نوش ۱
آقای فرخنده زنده‌نوش ۱
آقای کیخسرو موبدشاهی ۱
خانم زمرد سهرابیان ۱
آقای اسفندیار گشتاسبی گوهرریزی ۱
آقای حمید یک کلام آذری ۱
آقای زیور ضیاء طبری بنامگانه
روانشادان پدرومادرم فریدون
ضیاء طبری و فیروزه بهرام ضیاء طبری ۱
آقای مرزبان مرزبانی ۱
آقای هرمزدیار هرمزدیاری بنامگانه
پدرومادروخواهرناکامش فریدون
بهرام هرمزدیاری و شیرین شهریار
شهریاری و سرور فریدون شهریاری ۳
آقای مهندس فریدون خسروانی ۱
آقای آبتین استواری ۱
آقای مهندس داریوش اورنگی ۱
آقای فرزانه سهراب مبارکه ۱
آقای مهندس هرمز اورمزدی ۱
سازمان فروهر (جوانان زرتشتی) ۱۰۰
آقای رستم وحیدی ۱
آقای ناشناس ۱
آقای سیروس دولت زاده ۱
آقای کورش همتی ۱
بانو نعیمی بنامگانه پدرومادر
خویش کیخسرو مهربان نعیمی و مهربانو
بهرام نعیمی ۳
آقای جمشید جمشیدی فر بنامگانه پدرو
مادرش رستم جمشید جمشیدی و دین بانی
بهرام هرمزدیاری ۲
دکتر کیومرث سلامتی بنامگانه پدرشان
روانشاد بهرام رستم سلامتی ۳
خانم فرنگیس آذری بنامگانه بهرام
دینیار آذری ۱
خانم فرنگیس مزداپور ۳
آقای پرویز گشتاسبی ۱
آقای مهربان فریدونی بنامگانه
روانشاد بانو فریدونی (اردیبهشتی) ۳
روانشاد خدارحم خدامراد گوهری ۱
روانشاد گوهر خداداد جمشید ۱
آقای فریدون اسفندیار باستانی
اله آبادی ۱
آقای جمشید ماهیار خداداد نرسی آبادی ۱

جلد

آقای خدایار گشتاسب بهزاد رحمت
آبادی بنامگانه پدرومادرم گشتاسب
بهزاد و فیروزه شهریار ۲
آقای خدارحم فریدون فلفلی ۱
آقای خسرو پرویز ۱
آقای کیخسرو سروش یگانگی ۳
آقای خدارحم گوشتی ۱
آقای بهرام نمیرانیان ۱